

(بیرون)

سیکوتات!

Ketabton.com

ن
راستی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(تأملی در بنیان تاریخ ایران)

کتاب اول:

دوازده قرن سکوت

(بخش سوم، ساسانیان)

قسمت اول، پیشینه‌های ناراستی

ناصر پورپیرار

در وزارت فرهنگ و ارشاد جمهوری اسلامی ایران
این کتاب برابر نامه ی شماره ی ۱۹۲۳۰۷/۱-۱۲۵ مورخ ۸۲/۱۱/۷
به استناد قسمت «و» از بند «ب» ماده ۳، آیین نامه ی ضوابط نشر،
فاقد صلاحیت انتشار شناخته شد که متن آن چنین است :

«و. تمسخر و تضعیف غرور ملی و روح وطن پرستی و ایجاد روحیه ی
خودباختگی در برابر فرهنگ و تمدن و نظامات استعماری غربی و شرقی»

خواننده پس از مطالعه ی کتاب قضاوت خواهد کرد که آیا کار مؤلف
با توصیفات بالا منطبق تر است یا کار مانع تراشان برای چاپ این کتاب.

این کتاب به سرمایه ی مؤلف در کشور سنگاپور چاپ و صحافی شده است.

ناصر پورپیرار

(تأملی در بنیان تاریخ ایران)

کتاب اول :

دوازده قرن سکوت

(بخش سوم، ساسانیان)

قسمت اول، پیشینه های ناراستی

قیمت استثنائاً : ۵۰۰۰ تومان

روی جلد :

از راست به چپ و از بالا به پایین :

زیگورات تخت جمشید .

کتیبه ی دروغین کرتیر دروغین در نقش رجب .

رزت های نیمه تراش در پله های آپادانا .

حوض ، یا کاکل درگاه سوم دروازه ی ملل .

به آنان که :
چهره های ناخوش آیند حقیقت را هم
می پسندند.

فهرست

۷	مقدمه
۱۱	مدخل
۲۹	ذیلی بر سکه های به اصطلاح اشکانی
۱۰۱	تخت جمشید، یک «خشایارشا»ی مخفی و مفقود شده
۲۹۱	جعل های ناشیانه در «نقش رجب»
۳۲۸	اعلام

بخش دوم کتاب ۱۲ قرن سکوت، با نام اشکانیان، معلوم کرد که سازندگان و صورت دهندگانِ اخیرِ تاریخِ ایران باستان، ۶۰۰ سال فاصله حضور اسکندر ذوالقرنین در شرق میانه، تا ظهور به اصطلاح ساسانیان، در میانه‌ی قرن سوم میلادی را، که دوران تمدن و هنر و باورهای هلنی - یونانی در ایران است، علی‌رغم صدها سند آشکار و مطمئن و مسلم، برای تداوم مصنوعی تمدن یافت نشدنی ایران پیش از اسلام، به وجه مسخره‌ای، به حکومت صحراگردان ناشناسی با نام‌های پارتیان و اشکانیان بخشیده‌اند!

از زمان اثبات مقتدرانه‌ی آن تز تازه درباره‌ی دوره‌ی به اصطلاح اشکانی، در قریب سالی پیش، مورخین و صاحب نظران داخلی و خارجی، در کمال گیجی و ناباوری، مثل بهت زدگان، قدرت بیان را از دست داده‌اند و تنها، چنان که شنیده‌ام، کسانی زمزمه‌ی تعطیل تألیفات تاریخی را پیش می‌کشند!

شگرد مراکز پرورش مورخ برای شرق میانه، در دانشگاه‌های داخلی و بین‌المللی، از نخست چنین بوده است که هر صاحب مدخل نوینی درباره‌ی تاریخ ایران و بین‌النهرین را، از دسترسی به عناوین دانشگاهی مردود و محروم کرده‌اند و آن‌گاه اندیشه‌های بیرون از دانشگاه را، که یافته‌های پیشین آنان را شایسته تکرار ندانند، به عذر فقدان عناوین دانشگاهی، ناشنیده می‌گیرند!!! این دور باطلی است که تاریخ شرق میانه در گرداب آن دچار سرگیجه شده و به نظر می‌رسد که مجموعه‌ی «تأملی در بنیان تاریخ ایران» نخستین مستدرک و میخی است که گردش این چرخه‌ی نادان فریب را متوقف و محتاط کرده است.

درباره‌ی تاریخ ساسانیان نیز، در بر همین پاشنه می‌گردد. مجسمه‌ای را در غاری یافته‌اند و می‌گویند این مجسمه‌ای از شاپور است. می‌پرسیم بر این مجسمه که نامی حک نیست! پاسخ می‌دهند: تاجی که مجسمه بر سر دارد، شبیه تاجی است که بر سکه‌های شاپور ضرب شده است!!! می‌پرسیم آن سکه‌ها را چه گونه به شاپور نسبت می‌دهید؟ می‌گویند: تاج سکه به تاج مجسمه‌ای که در آن غار یافته‌ایم، شبیه است!!!

شیوه‌ی جدید و نگاه درست و با چشم‌های سالم به تاریخ ایران، از پس سقوط هخامنشیان، چنین است که یافته‌های یونانی، از خط و دست ساخته و سنگ نگاره‌ها را، با قلدری به سود تاریخ خویش مصادره نکنیم، به صاحبان واقعی آن ببخشیم و به هزار شیوه‌ی نادرست، اشیاء و آثار یونانی را، هخامنشی و اشکانی و ساسانی نگوییم و خود را همانند این بزرگ‌ترین صاحب نظر تاریخ ایران، ارنست هرتسفلد، با سخنانی در حد مالیخولیا‌های دیوانگان، دست مایه‌ی تمسخر صاحبان خرد قرار ندهیم.

«در پای صفه‌ی تخت جمشید معبدی بنا شد، معبد یونانی نبود. در آن آیین ایران کهن پرستش می‌شد. با این همه در کتیبه‌های نذورات معبد که به زبان یونانی نوشته‌اند و نه فارسی باستان و یا فارسی میانه، به جای اهورامزدا نوشته‌اند زئوس مجیتوس و به جای میترا نوشته‌اند آپولون و هلیوس و به جای آناهیتا نوشته‌اند آرتیمیس و آتنه. در آیین پرستش میترا که توسط سربازان رومی تا سواحل رود راین و بریتانیا شیوع یافت، این گونه تبدیل نام‌های ایرانی به اسامی یونانی مرسوم بود (!!!)». (ارنست هرتسفلد، ایران در شرق میانه، ص ۲۸۱)

تمام باورهای بزرگانگانه‌ی کنونی درباره‌ی ایران باستان، از این گونه تلقینات فریب‌کارانه‌ی چنین ایران‌شناسانی ناشی می‌شود که اشارات یک متن صریح مذهبی کهن یونانی در یک معبد هلنی را غلط‌گیری دیکته‌ای می‌کنند و معترض‌اند که چرا یونانی‌ها در کتیبه‌ی نذورات هلنی خود، به جای اهورامزدا نوشته‌اند زئوس، به جای میترا نوشته‌اند آپولون و به جای آناهیتا نوشته‌اند آتنه!!! آیا کدام یک شایسته‌ی سرزنش بیش‌تراند: سازندگان و یا بورکنندگان ساده‌لوح این تلقینات قی‌آلود!!!

هیچ توضیحی جز بازخوانی دوباره و ده باره‌ی مطلب فوق نمی‌تواند اندازه‌ی نادانی و وسعت وارونه‌گویی هرتسفلد را نمایش دهد. این استادان بزرگ چه گونه قادرند با چنین صراحتی غرض‌ورزی خود را با حقایق مستند و مکتوب تاریخ بازگویند و آن صاحب نظران بی‌خرد خودی که در باور این گونه مهملات اساتید بین‌المللی ذره‌ای تردید نکرده‌اند چه گونه این ادعای هرتسفلد و صدها بدتر از آن را توضیح می‌دهند؟

اگر متن فوق معلوم می‌کند که یونانیان تا پای پله‌های تخت جمشید معبد

ساخته اند و در آن کتیبه ای با ذکر نذورات، برای زئوس و آپولون و آتنه، به زبان یونانی باقی گذارده اند، و اگر هرتسفلد چنین حقیقت پیش رویی را با چنان واروگونه گویی های مسخره ای مسخ و خلع ماهیت می کند، پس به بخش سوم کتاب ۱۲ قرن سکوت توجه کنید که اثبات می کند تمدن هلنیستی آن گروه از مهاجران یونانی که به دست آورده های ۵۰۰ ساله ی خود در ایران، بیش از میهن از یاد رفته دل بسته بودند، با اندکی همسازی بیش تر با مختصات بومی و محلی، درست تا طلوع اسلام در ایران دوام آورده اند و سراسر امپراتوری با عظمت ساسانی، همانند امپراتوری دراز مدت اشکانی، چیزی جز دروغی ساخته ی یهودیان در کتاب شاهنامه، برای پیوسته و یکپارچه و دست به دست کردن تمدن نامکشوف ایران باستان نبوده و نیست.

شاید چنین به نظر آید که کتاب حاضر، رجعتی به مباحث پیشین کرده، ممکن است برخی آن را نوعی تطویل کتاب سازانه بیانگارند. نگارنده به هر برگ و فصل این کتاب، بهایی بیش از بررسی های گذشته می دهد و خواندن خط سیر نادرستی در اسناد تاریخ باستان ایران را، که مطرح و مستدل می کند، درست به مثابه ی قربان کردن دیوپلید خرافه های کهن، در آستان تاریخ آینده ی بس درخشان این سرزمین می شمارد.

عظیم ترین دست آورد این کتاب توجه به گستردگی امپراتوری ایلام است، که مورخین و ایران شناسان در خدمت یهود، کوشیده اند حوزه ی آن را محدود بگیرند و آن تمدن یگانه را قرنی پیش از ظهور هخامنشیان، به دست آشوریان برچینند!!! این کتاب اثبات می کند که پیش از ورود سربازان داریوش به تخت جمشید، آن محوطه به صورت مجموعه ای از معابد ایلامی، فعال بوده است. کتاب می پرسد که اگر از شوش و مال امیر وایده تا سیلک را، از حیات و حضور ایلامیان پرنشانه می بینیم و اگر می توان اثبات کرد که در جای تخت جمشید کنونی، یک زیگورات ایلامی برپا بوده، پس از چه راه و با کدام آثار، از خطه و مردم و امپراتوری فارسیان سخن می گویند و چرا امپراتوری پر عظمت و مسالمت طلب ایلام در اسناد ملی - تاریخی ما چنین با بی توجهی مواجه است!!!

در عین حال آن بررسی را که در این کتاب درباره ی گل نبشته ی کوروش، ابنیه ی تخت جمشید و پاسارگاد و سنگ نگاره های نقش رجب و نقش رستم و غیره می خوانید، در واقع مقدمه ای است بر تز تازه ای که در موضوع «ساسانیان» عرضه خواهد شد. بدون این مقدمه ها و مداخل، که شاید چند کتاب مستقل شود، ورود به عرصه ی ساسانیان نامیسر بود، زیرا پرداختن به تاریخ ساسانیان، بدون پس زدن پرده های برهم آویخته ی دروغ های رنگین از درگاه تاریخ ایران باستان، میسر نبود.

ظرافت کار در بررسی حضور دراز مدت یونانیان در ایران و تأثیر آن‌ها بر فرهنگ و سیاست و اقتصاد و روابط اجتماعی مردم است. امری که تا پیش از بحث جدید درباره‌ی اشکانیان، گشوده و باور نمی‌شد. بدین جهت برای باز خوانی غیر افسانه‌ای ساسانیان، به تدریج عناوینی بر هم انباشته شد، که بدون بازشکافی آن‌ها عرضه تاریخ صحیح به اصطلاح ساسانیان غیرممکن می‌نمود. تا آن جا که ورود جدی و جدید به این پیش زمینه‌های ضروری، کار تدوین موضوع ساسانیان را به عرصه‌ی تازه‌ای کشاند، که ناگفته‌های مفصلی در طی فصل‌های زیر را، در چند مجلد، عرضه خواهد کرد:

۱. ذیلی بر مدخل سکه‌های اشکانی.
۲. تخت جمشید، یک «خشایار» مخفی و مفقود شده.
۳. جعل‌های ناشیانه در نقش رجب.
۴. باز هم گل نبشته‌ی کوروش.
۵. مهمانان ناخوانده: آرایش‌های هخامنشی در پاسارگاد هلنی.
۶. پهلوی، ناتوان‌ترین و بی‌نشان‌ترین خط نگارشی جهان.
۷. نقش رستم، عالی‌ترین مکتب صحنه‌سازی‌های ساختگی در تاریخ جهان.
۸. اندر احوال عالی جاه‌کرتیر عالم گیر.
۹. ساسانیان در شاهنامه، در اسناد اسلامی و در تفسیرهای جدید غربی.
۱۰. ساسانیان.

با رعایت نهایت اختصار، توانستم سه فصل نخست این ده مدخل را در این مجلد به پایان برم. زیرا گشودن فصول تازه‌ای در شناخت بقایای تخت جمشید بدون نمایشات مکرر و مفصل تصویری ناممکن بود. بی‌شک بحث تازه‌ی این کتاب درباره‌ی بقایای این ابنیه، از عالی‌مرتبه‌ترین مکاتب و شکفته‌ترین مباحث عرضه شده در عرصه‌ی ایران‌شناسی جدید است.

خواهم کوشید که پیش‌زمینه‌ها و مباحث مقدماتی لازم برای ورود روشنگرانه به تاریخ ساسانیان را، حداکثر در ۳ کتاب به پایان رسانم و تردید ندارم که فصل پایانی این مقدمات، با عنوان «ساسانیان» چراغی خاموش ناشدنی در مسیر باز‌شناسی درست تاریخ ایران باستان شمرده خواهد شد.

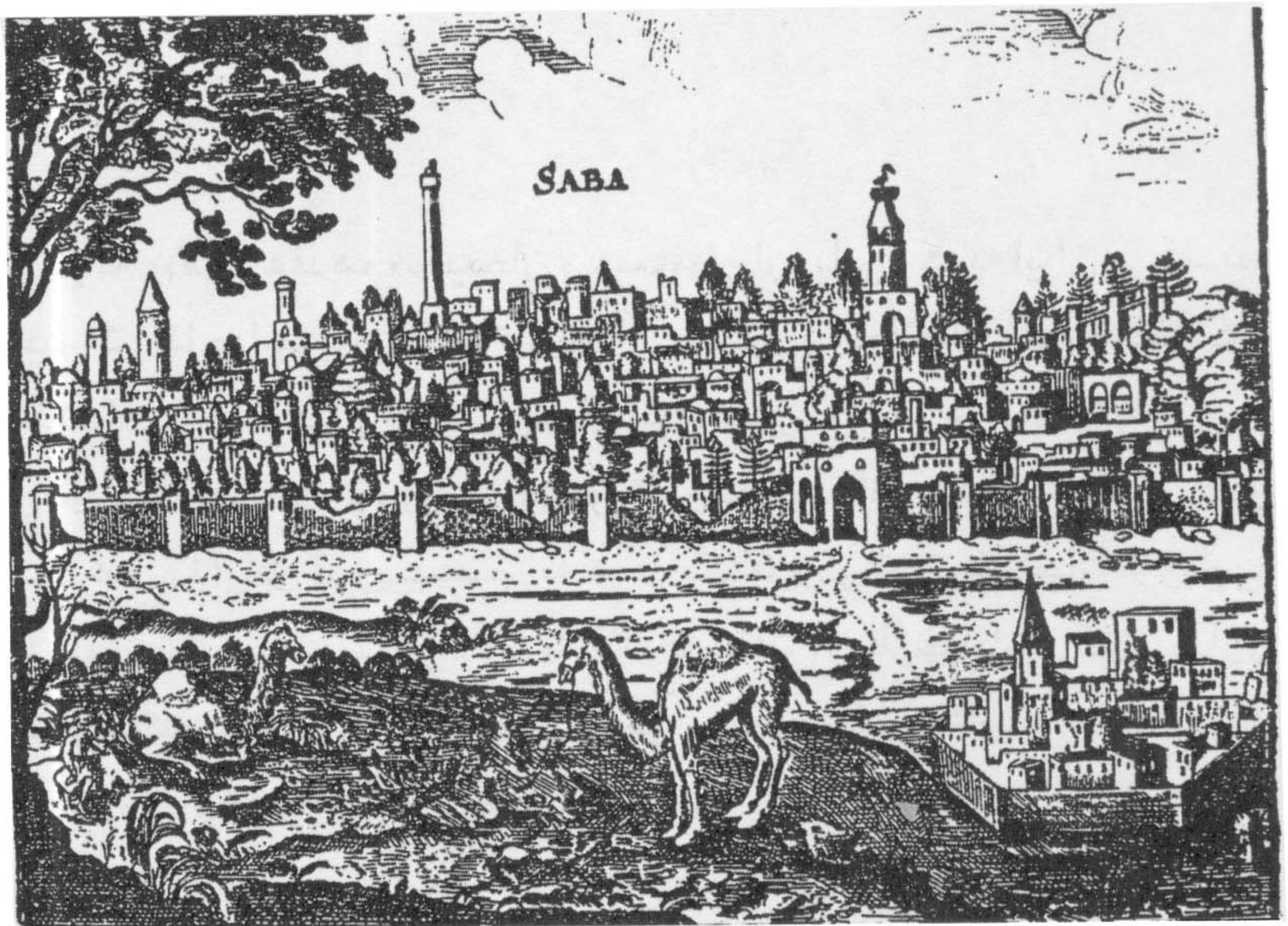
این مؤلف تنها به تألیف قلوب ملی می‌اندیشد، که اینک بر اثر انبوهی مهملات و مجعولات یهود ساخته درباره‌ی تاریخ ایران باستان، سخت گرفته و تاریک است، جز این داعیه و انتظاری ندارد و گویی برای چشم‌ها و گوش‌هایی می‌نویسد و می‌گوید که هنوز در رحم‌اند.

ناصر پورپیرار

تا میانه ی قرن هفدهم، سیاحان و مسافران اروپایی، که به ایران می آمدند، بیش تر ماجراجویانی چون برادران شرلی و دولاواله، جمع کنندگان اطلاعات برای تاجران انگلیسی و آلمانی، چون توماس هربرت و اولئاریوس و مردم شناسانی چون شاردن و تاورنیه بوده اند، اما از میانه ی قرن هجدهم، تا اوایل قرن بیستم، به مدت یک قرن و نیم، سیاحان اروپایی، به طور عمده، به جست و جوگران آثار باستانی و بازخوانان و کپی برداران خطوط کهن، نقوش و کتیبه های فارس و خوزستان و شوش و همدان بدل شدند و غالباً، بدون اتلاف وقت، مستقیماً و چنان که آدرس از پیش تعیین شده ای را تعقیب کنند، به سراغ مأموریت های خود رفته اند. پیش از این دوران، سیاحان اروپایی، با تانی و در مسیری سرگردان از ایران عبور می کردند و درباره ی آثار باستانی، نگاره و سنگ نبشته های تخت جمشید و اطراف آن، تأمل و حساسیتی از خود نشان نمی دادند.

مورخ هنگامی که سیاحان آن دوران را، متوجه ی مسائل دیگری از ایران، جز آثار باستانی نمی بیند و حاصل کارشان را آماده سازی لوازم برای بازنویسی تاریخ نانوشته ی ایران باستان تشخیص می دهد و متوجه می شود که حضور پیایی آن ها صورتی از تقسیم کار در زمینه ای واحد

را داشته است، باز هم به این نتیجه‌ی مشخص و مستقیم می‌رسد، که این سیاحان جدید، فرستادگان مرکزی واحدند که مشغول سندسازی و سند تراشی برای ترسیم صورتی معین از تاریخ ایران باستان بوده‌اند. آن‌ها در یک رشته عملیات زنجیره‌ای، ابتدا برای کشف رموز خطوط کهن بازمانده بر نقوش باستانی ایران کوشیدند و درست به موازات پیشرفت در کشف و فهم معانی آن کلمات، به مستندسازی تاریخ هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان رو کردند. سرانجام نهایی این کوشش، به تدوین کتاب‌هایی منجر شد که از اوائل سده‌ی بیستم، در مجموعه‌هایی متعدد،



این عکس نمونه و شاهد اغتشاش بزرگی است که ایران‌شناسی وارداتی در تصورات ایرانیان پدید آورده است. ظاهراً اولئاریوس این شهر را «سبا» شناخته که با آن بناسازی‌های مخصوص یمنی و آن شتران، شناخت درست و دقیقی است و مارکوپولو آن سه مؤبدی که به تقدیس عیسی به زمان زایمان او عازم فلسطین شده‌اند را، با نام‌های کاسپار و ملشیور و بالتازار و برخاسته از همین شهر گفته است، که نام‌شان به هیچ نام ایرانی، حتی نزدیک هم نیست. مترجم کتاب، که از ایرانی و بنا بر مشهور زردشتی نبودن آن سه مؤبد هراسان شده، این تصویر را متعلق به ساوه دانسته و بر آن نظر مارکوپولو نیز پاورقی زده است که: «سبای مارکوپولو، همان «ساوه» فعلی و عبارت از شهر کوچکی در شمال غربی «قم» می‌باشد و سابقاً در سر جاده مهم «سلطانیه» به قم و کاشان واقع بوده است»!!! ایشان حتی به تصویر هم نگاهی نیانداخته تا معلوم شود که با توصیف او از یک شهر کوچک مغایر است!

(آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۵۹)

به زبان‌ها و از مراکز گوناگون دانشگاهی اروپا، به عنوان تاریخ ایران باستان، به سرزمین ما سرازیر کردند.

ویژگی اعجاب‌آور تولیدات این مورخین، ایران‌شناسان، باستان‌شناسان، شرق‌شناسان و اسلام‌شناسان در موضوع هویت باستان ایرانیان، چه در مسکو، برلین، پاریس و یا لندن ساخته می‌شد، این بود که تماماً با یک مارک و کلیشه و کاربرد به بازار می‌آمد. اتفاق نظر کامل آکادمی‌های تاریخ سراسر اروپا، در موضوع تاریخ ایران باستان، چندان همه‌جانبه بود که گویی از مرکز واحدی فرمان و فرم می‌گرفت.

روشنفکری ایران، در تمام این دوران، جز پاورقی زدن‌هایی از آن قبیل که خواندید، در این تلاطم تاریخ نویسی به میزان تولید سطری هم شرکت نکرده و نهایت هنرمندی‌اش، پذیرش بی‌چون و چرا و واژه به واژه‌ی محصولات مورخینی بوده است، که از مواد اولیه و فرآورده‌های سیاحان آن قرن، آش بدطعم و بی‌خاصیتی به نام تاریخ ایران باستان پخته‌اند. به گمان من برکشیدن برخی از نام‌های ایرانی، تا اندازه‌ی عناوین مورخ و ایران‌شناس و شرح نویس، چون پیرنیا و پورداود و خدادادیان و زرین کوب تدارک لشکر عقب‌دار برای حفاظت تولیدات تاریخی مورخین بیگانه، در موضوع ایران باستان است، که حصه‌ی کنونی و به جا مانده‌ی آنان، همان صحنه‌گردانان اصلی ناسزا نویسی و نارواگویی به صاحب این قلم‌اند، که منافع حرفه‌ای آنان را به خطر انداخته است.

از مقدم‌ترین، پرکارترین و دقیق‌ترین سیاحان این دوره، نیبور آلمانی بود که در سال ۱۷۶۵ و به زمان کریم خان زند، با هدفی از پیش معین، یکسره از بوشهر به تخت جمشید روان شد، بی‌این‌که حتی در شیراز توقف کند. او فقط در بازگشت از تخت جمشید و نقش رجب و نقش رستم، به تماشای شیراز می‌رود و شرحی از آن شهر می‌آورد. اصرار نیبور در ثبت هر نوشته‌ای، به هر زبانی، بر در و دیوار تخت جمشید، چندان حیرت برانگیز است که خواننده‌ی کتاب‌اش را دچار پریشانی می‌کند. گزارش نیبور، سرد و عبوس و از حساسیت‌ها و هدایت‌های پر اغراق و بزرگ‌انگارانه کنونی

به دور است و تمایلات کسی را منعکس می کند که مأموریتی حرفه ای را، برابر دستمزدی، بدون حساسیت ها و والا انگاری های مصطلح بعدی به پیش و به پایان می برد و به همین دلیل، گاه حتی از تنزیل و کم اعتبار کردن مانده های هخامنشی و بیان حقایق نیز ابا ندارد.

«بدنه ی ستون ها از قطعات چندی تشکیل شده است. با این که این ستون ها را از نظر بزرگی و سنگینی نمی توان با ستون های پمپئی در اسکندریه و حتی با ستون های گرانیث قلعه ی قاهره مقایسه کرد، ستون های زیبایی هستند، مخصوصاً به خاطر زیبایی مرمر و به خاطر دقتی که در روی هم قرار دادن قطعات مختلف به کار رفته است.» (نیبور، سفرنامه، ص ۱۰۳)

کتاب او، برای منتقد تاریخ ایران باستان، حاوی نکات بسیار ارزنده ای است. زیرا حوصله اش در ثبت حروف میخی داریوشی، حروف میخی بابلی و ایلامی و یا حروف آرامی و عربی مانده بر سطوح مختلف تخت جمشید و نقش رجب و نقش رستم، در حالی که از مضمون و مفهوم آن حروف چیزی در نمی یافت و نیز دقت نقش برداری های اش از حجاری های آن نقاط، بی این که تفسیر معین تاریخی از آن ها در ذهن داشته باشد، بی تردید معلوم می کند که با جست و جوگری موظف و قابل اعتنا و اعتماد رو به روییم، که به مأموریت خود بسیار هوشیارانه عمل کرده است.

«نیبور از بوشهر، از راهی که تقریباً شبیه یک نیم دایره بود، به شیراز، شهر گل سرخ رفت و از این شهر یک طرح کشید و یک نقشه، که در آن حدود دیوار شهر نشان داده شده است. در نظر نیبور، اقامت سه هفته ای او در حوزه ی خرابه های تخت جمشید، بزنگاه سفرش و به طور کلی زندگی اش و همچنین «مروارید همه ی چیزهایی که دیده بوده» بود. نقش ها و نوشته هایی، که نیبور از تخت جمشید همراه برد، از نظر دقت و غنا، همه ی کارهای پیشینیان او را، که مشهورتر از همه ی آن ها انگلبرت کامپفر بود، به کنار زد. رونوشته های دقیق او از سنگ نبشته های میخی بی نهایت مهم بود. چون با کمک همین رونوشته ها بود، که گئورگ فریدریش گروته فند توانست در سال ۱۸۰۲ کلید خواندن خط میخی فارسی باستان را به دست بیاورد. نیبور نه تنها از این سنگ نبشته ها رونوشت برداشت، بل که یک یک حروف را منظم کرد و توانست ۴۲ حرف پیدا بکند. نظر او درست بود که خط فارسی باستان، خطی الفبایی است و علاوه بر این تشخیص داد که در این جا فقط پای یک خط میخی

در میان نیست، بل که سه نوع خط میخی وجود دارد. بعدها علم به اوج حق داد. امروز می دانیم که سه خط میخی متفاوت وجود دارد: خط میخی فارسی باستان، خط میخی ایلامی و خط میخی بابلی». (نیبور، سفرنامه، ص ۲۶)

اما همین دقیق ترین کپی بردار از اسناد و نقوش و حروف تخت جمشید و نقش رجب و نقش رستم، برخی از خطوط و نقوش و نشان هایی را، که اینک مبنای یک روی داد تاریخ ایران باستان می شناسیم، گویی به کلی ندیده است. مثلاً در نقوش درگاه های کاخ تچر و کاخ خشایارشا، که ظاهر آن ها را در کتاب اش ثبت کرده، به هیچ سجاغ نوشته ای در ردهای داریوش و خشایارشا، که امروز شاهد آنیم، بر نخورده و نیز صورت کتیبه داری را که اینک در نقش رجب به نام کتیبه ی کرتیر می شناسیم، در شرحی که از سنگ نگاره های نقش رجب می آورد، شناسایی نکرده و همچنین در ذهن و مأموریت معین او بازدید از پاسارگاد گنجانده نبوده است که نشان می دهد ضرورت جست و جوی زادگاه و مرکز قدرتی به نام پاسارگاد و بارگاهی با نام مقبره ی کورش نیز، مدت ها بعد و پس از خوانده شدن کتیبه ی بیستون و یافت شدن کورش توراتی، برای مرکز این تاریخ سازی ها طرح بوده است. مطالبی که در جای خود به تفصیل علت آن را باز خواهم گفت.

باری، نیبور با چنان دست های پری به اروپا بازگشت که گویی تخت جمشید و نقش رستم و نقش رجب را در کوله بارش به سوقات برده بود. دقت او در تصویراشیاء و اجزاء و نگاره و نوشته، چندان حرفه ای و هنرمندانه است، که خواننده ی امروزین کتاب اش را دچار ناباوری می کند. مدتی از انتشار یادداشت های او در اروپا نگذشته بود، که جیمز موریه را برای جست و جوی بیش تر و این بار در موضوع خطوط آرامی موجود بر سنگ نبشته های نقش رجب و نقش رستم به منطقه می فرستند، که نمونه هایی از آن را نیبور در مجموعه ی خود به اروپا برده بود. بعدها علت نیاز فوری آنان را به بازشناسی کامل خطوط آرامی، که خود به آن پهلوی نام داده اند، معلوم خواهم کرد. کار موریه، در اوایل قرن نوزده و مصادف با زمانی بود

که نه فقط طلوعه ای از بازخوانی خطوط میخی تخت جمشید به وسیله ی گروه فند آشکاری شد، بل در همان جست و جوی های نخستین اسامی شاهان توراتی هخامنشی را نیز میان نخستین واژه های بازخوانی شده یافته بودند که سرانجام با پیدا شدن استوانه ی بابلی کورش، نام و سابقه سرکرده ی مهاجمین به بین النهرین، که یهوه در تورات او را مسیح خود نامیده و نیز پیوند تنگاتنگ تاریخ ایران باستان با مقدس ترین متن یهودیان، افشا و آشکار شد. کوشش های موریه نه فقط با شناخت دوران ساسانیان، یافتن بیشاپور، دسترسی به غار حاجی آباد، بازبینی نقوش تنگ چوگان، تعیین همدان به عنوان مرکز مادها و جایگاه تابستانی هخامنشیان، تأیید قبور استر و مرد خای، بل با کمال تعجب سر زدن به پاسارگاد هم همراه بود که پیش از او در دستورکار سیاحان قرار نداشت.

چنین به نظرمی رسد که موریه را نیز چون نیبور، پیشاپیش و به طور دقیق با وظایف خود در این مأموریت آشنا کرده بودند و چنان بود که گویی لیستی از نام مکان هایی که باید بازدید و اشخاص و حوادث تاریخی را که باید تأیید می کرد، در دست داشته است. در مجموع به خوبی پیداست که این ایران گردان جدید ناظر و شارح بی طرف مناظر و دیدارها نبوده اند و بیش از همه به صدور شناسنامه های تاریخی برای نقاط گم نامی پرداخته اند، که مانند پاسارگاد، بعدها از مراکز مشهور و مهم و حساس جغرافیای تاریخی ایران باستان شناخته شد. حاصل مجموع کوشش این سیاحان نوپدید بیش از همه به اوراق سازی برای سه سلسله ی هخامنشی، اشکانی و ساسانی انجامید.

«موریه در سفر اول خود در سال ۱۸۰۸ موقع عید میلاد مسیح به قصد کشف شاپور(!!!) از کازرون حرکت کرد. هیچ مسافر اروپایی قبل از «موریه» شرح شاپور را نداده بود. در سال ۱۶۷۲ طبق منابع شرقی موقعیت این شهر قدیمی در روی نقشه های اروپایی ظاهر شده بود. «کامپفر» از روی مسموعات، اخباری از شاپور داده بود. متأسفانه مسافران عالی مقامی مانند «تاورنیه» و «توننت» فقط از برابر این شهر قدیم سلطنتی عبور کرده بودند. ظاهراً «هارفورد جونز» اولین اروپایی است که آن شهر را از نو

کشف کرده ولی راجع به تشریح دقیق‌تر از بقایای شاپور مدیون «موریه» می‌باشیم که سه سال بعد از سفر اول خود مجدداً به آن جا آمده بود.

او در میان سرزمین کوهستانی عظیمی مدتی خرابه‌های شهری را زیر و رو می‌کرد که یک زمان پایتخت شاپور اول بود؛ این شهر با طرز معماری مخصوص ساخته شده بود به طوری که هیچ یک از بناهای دیگر ساسانی به پای آن نمی‌رسید. به طوری که موریه شرح داده بیش‌تر بناهای شاپور تبدیل به تل سنگ و خاک شده و تنها آثار چند بنا و خرابه‌ی یک قلعه که در مدخل دره واقع بود هنوز شناخته می‌شد. او با کمال تعجب به شش فقره حجاری صخره‌ای که در بدنه‌ی دره‌ی چوگان کنده شده نگاه کرد؛ برای این حجاری‌ها، که پیروزی‌های پادشاهان اول ساسانی را در مقابل دشمن نشان می‌دهند، باستان‌شناسان بعدی ارزش بیش‌تری از نقش رستم قائل شده‌اند.

در مورد تشریح و تصحیح عکس‌های شاپور و تخت جمشید که «موریه» در دو مسافرت خود آن‌ها را مورد اکتشاف قرار داده زحمت به سزایی کشیده است. او در تخت جمشید با طرز دقیقی به کاوش پرداخت و در نتیجه پیکرهایی از خاک بیرون آمد که به مراتب از بیش‌تر آن‌هایی که در خارج یافت می‌شد سالم‌تر مانده بود. در حوالی تخت جمشید در نزدیکی دهکده‌ی حاجی آباد، غاری که تاکنون مجهول مانده و دارای کتیبه‌هایی به خط پهلوی بود، کشف گردید^۱. او به فاصله دو منزل در راه اصفهان به دشت «مشهد مرغاب» و خرابه‌های بازارگاد رسید. راجع به بنایی، که مسلمانان ایران هنوز هم آن را مقبره‌ی مادر سلیمان می‌دانند، «موریه» هم نظر خود را درباره‌ی آن که مقبره‌ی سیروس باشد بیان نموده و ابراز داشته بود. به طوری که قبلاً ذکر شد در آن زمان بازارگاد را با فسا عوضی می‌گرفتند (!!!). «موریه» همچنین در همدان هم با کمال دقت به جست و جوی آثار باستانی مشغول شد؛ این شهر روی خرابه‌های پایتخت قدیم «ماد» (مدی) ساخته شده و محل تابستانی هخامنشیان و مخزن گنج‌های خانواده‌ی سلطنتی بوده و بنا بر روایت افسانه‌ها، مقبره «استر» و «مردخای» در آن واقع می‌باشد. او اول کسی بود که نقشه یک کاخ بزرگ و عمارت ستون دار جنب آن را، که شبیه به تخت جمشید ساخته شده، کشف کرد و توانست از نظریه «دانویل» و «رنل» مبنی بر این که همدان در محل اکباتان قدیم می‌باشد، در نتیجه مشاهدات

۱. بدون داشتن آدرس این غار، سر زدن اتفاقی بدان، در میان این همه آثاری که در مسیر جاده‌ها نیز هنوز نامکشوف بود، ناممکن می‌نماید. بعدها باز هم درباره‌ی این کشف خواهم نوشت تا معلوم شود که موریه را زمانی به سر زدن این غار فرستاده‌اند، که کار کتیبه‌سازی در آن تمام شده بود. ظاهراً این شاپور اول ساسانی باید که از نظر روانی آدم انزواطلبی بوده باشد، زیرا مجسمه و یادگارهای مکتوب‌اش را برای درون غارهای پرت افتاده سفارش می‌داده، که به طور طبیعی فقط عبورگاه وحوش بوده است!!!

مختلف پشتیبانی نماید». (گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۲۲۲)

موریه مواد اولیه ی لازم برای پیش نویس برگ هایی از تاریخ سلسله های باستانی ایران را فراهم کرد و آن گاه هیئت کاملی را به ایران فرستادند که سرپرست آن ها سفیرانگلستان سرگوراووزلی بود. خود سفیر از کتیبه عبری داخل مقبره ی استر و مردخای در همدان نسخه برداشت و ترجمه کرد، برادرش سرویلیام اوزلی به دنبال قبر کورش فسا را می گشت^۱، کار باز ساخت سلسله ی ساسانیان را پیش می برد و بسیاری از اعضای سفارت انگلیس در ایران، در فارس پراکنده بودند تا قطعات پازل تاریخ ایران را، که در حال جمع آوری آن بودند، به هر بهانه و برشی دست و پا کنند. «داریسی تود» از اعضای برجسته ی سفارت در فیروزآباد هر بنایی را قصر ساسانی معرفی می کرد، برای به اصطلاح آتشگاه های خاموش هیزم تازه سفارش می داد و «گوردون» عضو دیگر سفارت، خوزستان و شوش را می کاوید تا قطعه ی دیگری از پازل دست ساز تاریخ ایران باستان را قیچی کند. در آغاز قرن بعد، تمامی نقش برجسته های فارس به صورتی معجزه وار دارای کارت شناسایی سلطنتی بودند و صدای سم اسبان ساسانی در پیچ و خم هر صخره ای، که صورتی بر آن نقش بود، شنیده می شد!!!

«هیچ هیئتی قبل و بعد از سفارت «سرگوراووزلی» به ایران نیامد که تا این اندازه مطلعین و مورخین در آن شرکت داشته باشند. برادر سفیر یعنی «ویلیام اوزلی» که از خاورشناسان معروف است، به این هیئت پیوسته بود. او در سال های ۱۸۱۲ - ۱۸۱۱ در ایران به سر می برد و با «موریه» توأماً به اکتشافات خرابه های شاپور و تخت جمشید و ری می پرداخت. در شیراز او از سفارت جدا شده سفری به فسا و داراب در پیش گرفت که نتایج مهمی در برداشت «اوزلی» که امید داشت قبر کورش را در فسا بیابد، اشتباه کرده بود (!!!). تقریباً فقط دو میل دورتر از آبادی، یک تپه خاکی وجود داشت که ممکن بود سابقاً قصری بوده باشد و به «قلعه ضحاک» یا (دهاک) معروف بود.

در حوالی داراب، که «دولواله» دویست سال قبل از «اوزلی» از آن خبر قابل

۱. این سر زدن به هر نمونه بنای باستانی، در نقاط مختلف فارس، برای یافتن الگویی سنگی که قابل ارائه به عنوان قبر کورش باشد، نشان می دهد که پاسارگاد و قبر کورش و تمام این صحنه سازی ها، فاقد پیشینه ی تاریخی شناخته شده است. اگر مدعی می شوند مورخین یونانی آدرس پاسارگاد و آن قبر را به تاریخ عرضه کرده اند، چرا باید اوزلی فسا را به دنبال بارگاه کورش بگردد!!!

ملاحظه ای نداده بود و «دوپره» و «ترزل» هم خیلی به اجمال از آثار باستانی آن صحبت کرده بودند، او یک حجاری برجسته ی عالی از شاپور اول پیدا کرد. پهلوی این حجاری، که تا حال برای مغرب زمین مجهول بود، در نزدیکی داراب دو بنای یادگاری دیگر از زمان قدیم وجود داشت: یکی «کاروانسرای دوب» که شاید «دوپره» هم آن را دیده بوده و عبارت است از طالار مرتفعی که سقف آن دارای طاق های ضربی و بر روی ستون های سنگی استوار می باشد و مجموع آن در یک صخره برجسته ای کنده کاری شده؛ و دیگری نقطه ایست موسوم به «قلعه دهائیه» که خندق عمیقی دور آن را احاطه کرده و بقایای یک قلعه قدیمی در آن واقع می باشد. حسن اکتشاف که کمال مطلوب «و. اوزلی» بود باعث شد که او از بسیاری از مسافرت کنندگان به ایران به تر از عهده اکتشاف بناهای یادگاری برآید. او خود در کتاب های اش شرح داده که در نتیجه ی اشتغالی که طی سال های متمادی با جواهرات و سکه های مشرق زمین داشته با قیافه ی پادشاه ساسانی آن چنان آشنایی پیدا کرده که به محض دیدن حجاری های «شاپور» فوراً در میان پیکرهای مختلف «شاپور اول» شاه شاهان را شناخته بود (!!!) و چنین اظهار عقیده نموده: در صورتی که تمام مجسمه های شبیه به او به فرمان خودش درست شده باشد، او خود پسندترین تمام پادشاهان بوده است^۱. تا آن جا که میسر بوده «اوزلی» مآخذ شرقی را هم طرف توجه قرار داده و اطلاعات خود را از منابعی کسب کرده که قسمتی از آن تا کنون انتشار نیافته و بعضی از آن ها در اروپا نسخه ی منحصر به فرد بوده (!!!). همچنین شرح اکتشافات مسافران اروپایی، که تا حال راجع به آثار باستان در ایران به عمل آمده، ضمیمه گردید.

(آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۲۲۳)

ساخت کامل پازل ایران باستان، جز چند قطعه ی دیگر نقصی نداشت و شورای جهانی یهود اندک اندک و پس از دو هزاره، اینک با هویت اصلی نام های توراتی هخامنشیان، کورش، داریوش، خشایارشا و اردشیر آشنا می شد و سراسیمه می کوشید که با فرآورده هایی متنوع، مشعشع، رنگین، گول زننده و کودک فریب، جایگزینی امروزی برای تاریخ توراتی هخامنشیان بنویسد، تا تبار و تعلق آن ها به یهودیان آشکار نشود، پرده از فراخوانی کورش به شرق میانه به وسیله ی یهوه و به عنوان بازوی نظامی یهود برنیفتد و کورش نوینی ساخته شود، که نه فرمان بردار خدای یهود، بل جهان گشا

۱. این که اوزلی نام شاپور و قیافه ی او را، پیش از تدوین تاریخ ساسانیان و دسته بندی سکه های آنان، چه گونه می شناخت، از مبهمات است، هر چند پاسخ مسخره آنان را در پی همان جمله می خوانیم!

و جهان داری شود، بنیان گذار حقوق بشر و برخاسته از خطه ی فارس!!!

«همچنین تجسسات «کرپورتر» در ری، و بازارگاد و تخت جمشید که مدت ها سرمشق دیگران بود قابل اهمیت می باشد. در این ضمن در اروپا اولین حل خط میخی قرین موفقیت شده بود و هر لحظه بیش تر یقین حاصل می شد که «بازارگاد» پایتخت قدیم «پارسا» (پرسیس)، که نسبتاً دولت کوچکی بوده و در جلگه ی مرغاب قرار داشته است، در صورتی که برخلاف آن تخت جمشید، که بعداً ساخته شده، پایتخت دولت جهانی عظیمی به شمار می رفته. از مهم ترین بناهای یادگاری بازارگاد، مساحی و تشریح به عمل آمده بود و آن ها به قرار ذیل می باشند: بقایای سکویی که تخت سلیمان نامیده می شد: به اصطلاح بقایای «کاخ سیروس» و برجی که بالای قبرمرده ی گمنامی برپا بود و به «زندانی سلیمان» مشهور بود: سنگ یکپارچه معروف به پیکر پرداز سیروس و کتیبه ای که به سه زبان نوشته شده بود: و بالاخره جالب ترین بنای یادگاری یعنی موضعی که «کامبیز» پهلوی پدر متوفای خود دفن شده است (!!!). «کرپورتر» اول کسی بود که مطمئناً تشخیص داد بنایی که از تخته سنگ های سفید ساخته و با سقف کنگره داری پوشیده شده و بر بالای سکوی عظیم پله داری قرار دارد و مردم آن را «مقبره ی مادر سلیمان» می نامند، همان مقبره ی «سیروس» می باشد. «کرپورتر» ۲۰۰ صفحه از کتاب خود را به تشریح آثار باستانی بازارگاد و تخت جمشید اختصاص داده و بیش از ۴۵ تابلو، که قسمتی از آن بسیار پرکار هم می باشد، مندرجات متن کتاب را روشن می سازد». (آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۲۲۷)

گزارش های کرپورتر بیش تر موقوف به اثبات حضور کورش در ایران و در منطقه ی پاسارگاد بود و چون در زمان او خواندن خط میخی داریوشی دیگر گره ای محسوب نمی شد، کرپورتر مدعی شد که بر فراز سنگ نگاره ی مرد بال دارپاسارگاد، کتیبه ای سه زبانه درموضوع کورش دیده است. او گام نخست را در ثبت پاسارگاد به عنوان پایتخت کورش برداشت، کاخ و امام زاده ی او را به رسمیت شناخت و بدین ترتیب مقبره و نگاره ی بال دار کورش، نه بر اثر تواتر اقوال و اسناد تاریخی، بل تنها و تنها به تشخیص کرپورتر صاحب شناسنامه شد، که به این شناخت مأمور بود!!!

بازنویسی نوین تاریخ هخامنشیان، گم کردن ردپای آشکار آنان در فصول متعددی از تورات و ایرانی کردن کورش و داریوش هنوز هزینه های بسیار دیگری می طلبید. باید برای کورش در ایران زادگاهی می ساختند، خانواده

و تباری ترتیب می دادند، پیشینه ای فراهم می کردند و هجوم مستقیم و ویرانگر او از سرزمین خزران برای تخریب بین النهرین و ایران، به توصیه ی یهوه خدای یهود را، به لشکرکشی ایرانیان نیک کردار خردمند و ممتاز و مردم دوست و آزادی گستر و انتقال دهنده ی تمدن آریایی به همسایگان، تغییر شکل می دادند!!!

«مهم ترین نقاط ایران از نظر باستان شناسان مکان هایی بودند که در نیمه قرن نوزدهم تقریباً مغرب زمین از آن اطلاع پیدا کرده بود. از مدتی پیش پایتخت هخامنشی ها یعنی بازارگاد و تخت جمشید کراراً مورد تشریح قرار گرفته بود. همچنین شهرهای ساسانی در فارس هم بازرسی شده بود. از بناهای یادگاری زمان ساسانی واقع در امتداد جاده ی کرمانشاه یعنی قصر شیرین (خسروی) در مغرب تا معبد مقدس «آناهیت» در کنگاور واقع در مشرق هم کم تر از جاهای دیگر اطلاع در دست نبود. فقط از شوش کم تر از همه خبر داشتند. علاقه ی زیادی که در اروپا و آمریکا نسبت به بناهای یادگاری ابراز می داشتند، به واسطه ی اکتشافات آثار باستانی، که توسط «موریه» و «لایارد» از ایران به عمل آمده، بیش از پیش تشدید گردیده بود. با این که «فلاندن» و «کوست» مخصوصاً مناظر بی مانندی از آثار باستانی به وجود آورده بودند مع ذلک باز هم قدم های تازه تری برداشته شد تا نتایج حاصله را تکمیل نماید. در نیمه ی دوم قرن ۱۹ تا شروع جنگ جهانی اول دانشمندیانی مانند «شتولسه» و «دیولافوا» و «دومورگان» و «هرتسفلد» و «ساره» و امثالهم آثار با شکوه تازه ای در زمینه ی باستان شناسی ایران تقدیم دنیا کردند و به وسیله ی تفتیشات و تجسسات دقیق تر نور جدیدی به صنعت قدیمی کشور بخشیدند. امروز نقوش سنگی زمان هخامنشی و ساسانی معروف ترین یادگاری های قدیمی روی زمین می باشند (!!!؟). به واسطه ی مسافرت های باستان شناسان، که نقشه برداری راه ها و مواضع و تشریح سرزمین ها را انجام دادند، سایر رشته های جغرافیا هم، برابر با جغرافیای تاریخی از آن بهره مند گردیدند». (آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۳۰۶)

هیچ آماده ی سفری در جهان نبود که اندکی نیز علاقه مندی و اطلاعات درباره ی تاریخ کهن شرق میانه داشته باشد و به وسیله ی یک دانشگاه کلیسا و کنیسه ای اروپا، برای فراهم کردن قطعه دیگری از پازل تاریخ در حال نگارش ایران و بین النهرین اجیر و به این سو اعزام نشده باشد.

«در این موقع یوهان داوید میشائلیس استاد شرق شناسی و الهیات

گوتینگن، به یکی از وزرای دانمارکی به نام یوهان هارتویگ فن برنستورف، تقاضا کرده بود، که از مدرسه اش شرق شناس جوانی را به عربستان بفرستد، تا این شرق شناس در عربستان، مسائل چندی را که برای لغت شناسی عهد عتیق اهمیت زیادی داشتند، مورد بررسی قرار بدهد و در حل این مسائل بکوشد. برنستورف، که آدم دوربینی بود، در چهارچوب این نقشه، فوراً به امکان اعزام گروهی از رشته های مختلف فکر کرد و به میثائلیس مأموریت داد، تا علاوه بر لغت شناسی، ریاضی دان و طبیعی دان هم استخدام بکند. برای استخدام یک نفر ریاضی دان، میثائلیس از پروفیسور ریاضی و طبیعی، آبراهام گوت هلف کستنر، که معلم ریاضی نیبور بود، کمک خواست. در یکی از روزهای تابستان ۱۷۵۸، کستنر به دیدن شاگردش به اتاق او رفت و از او پرسید: «حوصله دارید به عربستان بروید؟» نیبور در جواب گفت: «اگر کسی هزینه ی سفر را بدهد، چرا که نه.» کستنر جواب داد: «قرار است هزینه ی سفر را شاه دانمارک بدهد. دانش جو موافقت خودش را اعلام می کند، اما بلافاصله به خاطر قابلیت علمی اش، کمی تردید می کند. چون فکر می کند که آموخته های اش برای یک چنین سفری کفایت نمی کند. در این خصوص کستنر او را آرام می کند.» (نیبور، سفرنامه، ص ۲۰)

می بینید که قابلیت علمی شرط پذیرفته شدن در این تورهای تاریخ تراشی نبوده است، آن ها فقط می باید استعداد انجام وظایف محوله را داشته باشند. همین چند سطر مملو از اسامی خالص یهودی و آن موضوع «حل چند مسئله از لغت شناسی عهد عتیق» که به کشف رمزنام کورش و داریوش در تورات مربوط می شود، اسرار این حرص کاوش ایران باستان و ارسال پیاپی امثال نیبور را می شکافد. آن ها ظاهراً نگران بوده اند که در میان متون کهن و باستانی ایران، اشاره ای آشکار به تبعیت هخامنشیان از خدای یهود یافت شود! همین زمان تاریخ اشکانیان می نوشتند و چنان به طور گروهی سرگرم صحنه آرای تاریخ ایران باستان بودند که گویی در جهان هیچ اثر باستانی دیگری قابل کاوش نبود و ارزش شکافتن نداشت و هیچ ملت دیگری به بازسازی تاریخ کهن خود نیازی نداشت!!! زیرا گرچه گل نبشته کورش را در بابل یافته بودند ولی الصاق تصویر او به هیچ ملت و سرزمین دیگر، در همسایگی بابل، جز ملت و سرزمین ایران میسر نمی شد.

«تا اواسط قرن ۱۹ شاید شوش بزرگترین شهر معروف قدیم بوده که از

اکتشافات دقیق بر کنار مانده باشد. از شکوه و جلال این شهر، که یک زمان پایتخت ایلام بوده و در سال ۶۴۵ قبل از میلاد مسیح «آسوریانی پال» آن را خراب کرده و بعداً مقر زمستانی پادشاهان هخامنشی شده و اسکندر آن را فتح کرده و بالاخره در زمان شاپور دوم به نام «ایران شهر شاپور» از نو قد علم کرده، جز یک تپه خاک مستور از بوته های پرپشت خار چیزی باقی نمانده بود؛ و این تپه تقریباً به طور متوسط ۲۵ متر از سطح زمین ارتفاع دارد.

در سال ۱۸۵۰ «و. ک. لفتوس» وارد آن صحنه شد و برابر اکتشافات خود از لحاظ زمین شناسی، که قبلاً هم ذکر آن به میان آمد، عملیات باستان شناسی را هم شروع کرد. برخورد سکنه ی اطراف شوش دوستانه نبود لذا او به زودی عقب نشینی کرد. در زمستان سال بعد «و. ف. ویلیامس»، که قبلاً کمیسر عالی انگلیس برای تعیین خطوط مرزی ایران - ترکیه و همچنین به سرزمین بختیاری هم مسافرت کرده بود، برای حفریات در شوش پیدا شد. بعداً «لفتوس» از نو مراجعت و با وسایل بسیار نارسا عملیات را دنبال کرد.

«لفتوس» نقشه ای از محل برداشت. در آن خرابه زار چهار مجموعه ی مصنوعی بزرگ، که به وسیله ی شکاف های کم و بیش عریض از یکدیگر جدا شده، نمایان بودند. در نتیجه ی حفریات در تپه ی سمت شمال غربی یک طالار ستون دار، شبیه به طالار تخت جمشید، از زیر خاک بیرون آمد، که ظاهراً محل بارعام زمان هخامنشی ها بوده. این طالار از ساختمان های داریوش اول و متعلق به قصر سلطنتی و مشهوری است که مقر دربار و حکومت بوده است. «لفتوس» کمی به سمت شرق خرابه زار مستطیلی یافت که عبارت از سکوی «بزرگ» یا «سکوی مرکزی» بود و به یک سکوی وسیع تر دیگری برخورد که پله مانند به سمت جلگه پایین می رفت. این دو تپه ی شرقی شامل محلات واقعی شهر بودند. «لفتوس» سکه ها و مجسمه هایی هم جمع کرد و اولین قالب را از بعضی کتیبه ها برداشت و توضیح داد که پایتخت ایلام در این محل واقع بوده. در نتیجه ی عملیات «لفتوس» همین قدر روشن شد که در این تپه های حاکی عظیم، که در آن بیغوله ی خالی از سکنه سر بر آسمان افراشته بودند، زمانی شوش قدیم یا «شوشان» توراتی قد علم کرده بوده است **والا چیز مهم دیگری معلوم نشد.** ولی در نتیجه ی اقدامات وسیعی که در نیمه ی دوم قرن ۱۹ در شوش به عمل آمد از روی یکی از فصول مجهول تاریخ پرده برداری شد». (آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۳۰۷)

هرچه بیش تر سرزمین کهن ایلامیان، از خوزستان تا کرمان را می کاویدند، برگ های دیگری از تاریخ توراتی هخامنشیان قابل فهم تر می شد. یافت شدن «شوشان» توراتی به معنای پدیدار شدن مکان استقرار سیاسی دانیال

مقدس بود، نور تازه‌ای به برگ‌های دیگری از تاریخ یهود می‌تاباند و صحت تاریخی فصل‌های دیگری از تورات را تأیید می‌کرد.

«سه سال بعد از «شتولسه» «م. دیولافوا» و خانم برجسته اش موسوم به «ژان» بر روی صحنه آمدند. آن دو نفر بین سال‌های ۱۸۸۲ - ۱۸۸۱ ایران را زیر پا گذاشته و در ضمن از تپه‌های خرابه‌ی شوش هم دیدن نموده بودند. آن‌ها با نظر صائب خود دریافتند، که از نظر باستان‌شناسی، شاید مهم‌ترین مجموعه‌ی خرابه‌های ایران در این جا باشد و لذا در سال ۱۸۸۴ مجدداً مراجعت نموده با اسلوب صحیحی عملیات «لفتوس» را از نو دنبال کردند. نه تنها بناهای یادگاری باستانی بل که آثار زمان اسلام را هم مورد توجه قرار دادند.

اکتشافات «دیولافوا» از شوش تجاوز کرده به بناهای یادگاری دیگر زمان قدیم هم رسیدند. در خوزستان آن‌ها به طور مبسوطی پل‌های دزفول و شوشتر مربوط به زمان ساسانیان را تشریح و در فارس از سروستان و فیروز آباد و فراشبند دیدن کردند؛ آن‌ها همچنین در تخت جمشید و بازارگاد به عملیات پرداختند و راجع به معبد «آناهیت» در کنگاور و طاق بستان و همچنین آرامگاه «الجایتو خدا بنده» واقع در سلطانیه و چیزهای دیگر نظریات جدیدی ابراز داشتند. نتایج کشفیات آن دو همسر در ضمن یک سلسله آثار بسیار مشعشع انتشار یافت. آن آثار حاوی بسیاری از مواد واقعی و نقش‌های مصور عالی و طرح‌ها و نقشه‌ها بودند ولی سر و صداهایی بلند شد که بعضی از نظریات تاریخی، که در آن‌ها کتاب‌ها اظهار شده، غالباً با منابع صحیح مطابقت ندارند.» (آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۳۰۸)

هر چند این زن و شوهر حریص فرانسوی بیش‌تر در اندیشه‌ی پر کردن جیب خود بودند، اما سر و صداها از آن بابت برمی‌خاست که دیولافواها از تأیید بنای سنگی پاسارگاد به عنوان مقبره‌ی کورش سر باز زدند. در عین حال کار آن‌ها در شوش را فقط می‌توان یک غارت و تخریب ارزیابی کرد. تصرفات آن‌ها در ابنیه‌ی تاریخی ایران و نیز داد و ستدهای شان با زنان خانه‌دار و روستاییان بی‌خبر جنوب ایران را، که صورتی از کلاه برداری آشکار داشت، بعداً در این کتاب خواهید خواند، اما همین اشتغال به امورات خانوادگی موجب شد که حاصل کار آنان پاسخ‌گوی نیازهای آن مرکز جمع‌آوری اطلاعات درباره‌ی تاریخ ایران نباشد و مجبور شوند برای رفع و رجوع برداشت‌های آنان، که غالباً با طرح‌های پیش ساخته

ناهماهنگ بود، به ظاهر متخصصان دیگری را به منطقه اعزام کنند. در مجموع به نظر می‌رسد کاوش‌های فرانسویان، اتصال کم‌تری با مرکز فرماندهی بازساخت تاریخ ایران داشت و همین ناهماهنگی، سرانجام موجب لغو امتیاز فرانسویان برای ادامه‌ی حفاری‌ها شد!

«جانشین «دیولافوا»ها در شوش «ژ. دومرگان» بود، که کراراً ذکرش به میان آمده؛ مسافرت‌های او در ایران بین سال‌های ۱۸۹۰ - ۱۸۸۹ از سفر «دیولافوا»ها بسیار مهم‌تر تلقی شده، و در نتیجه‌ی همکاری دانشمندان نامی، علاوه بر نتایج وسیع جغرافیایی مقدار زیادی اطلاعات مربوط به باستان‌شناسی نیز همراه داشته است. به طوری که قبلاً ذکر شد «دومرگان» در حوزه‌ی گرگان شروع به حفاریات کرد ولی در نتیجه‌ی دستور حکومت روسیه مجبور شد از آن صرف نظر نماید. او در آذربایجان و جنوب دریاچه‌ی رضاییه شرح یک قبر سنگی مربوط به زمان «مدی» واقع در نزدیکی «فخریقا» را داده و تصویر کرده بود خود کاشف آن است در صورتی که بیش از نیم قرن پیش «راولینسن» آن را کشف کرده و به سال ۱۸۸۲ «ه. شیندلر» از آن دیدن کرده بود. «دومورگان» در حاشیه‌ی غربی کوه اطراف دریاچه رضاییه تا گردنه‌ی «کله شین» پیش رفت تا در این جا از کتیبه‌های مشهور «سنگ تراشیده بلاو» که قسمتی از آن قبلاً کشف شده بود، قالب‌گیری نماید. «دومرگان» اول کسی بود که در قصر شیرین «خسروی» از خرابه‌های دوره‌ی ساسانی، نقشه و عکس برداشت. از چهار بنای یادگاری صخره‌ای «آنوبانینی» و قبور سرکردگان طایفه‌ی «مدی» واقع در نزدیکی سرپل، که سابقاً «فلاندن» و «کوست» نقش برداری کرده بودند، مجدداً نقشه برداری به عمل آمد. همچنین بناهای یادگاری دیگر مربوط به زمان قدیم واقع در سر راه کرمانشاه و سرزمین بختیاری، مورد بررسی قرار گرفتند. «دومورگان» در روی هم به مقدار کمی دستور حفاری صادر نمود. ارزنده‌ترین عملیات مربوط به باستان‌شناسی را در ایران «دومورگان» و ستادش در شوش انجام دادند. در حین حفاریات «دیولافوا» حدس زده می‌شد که گنجینه‌های بسیاری مربوط به زمان قبل از هخامنشیان باید در تپه‌های شوش مخفی باشد؛ این اجر نصیب «دومرگان» گردید زیرا موفق شد در نتیجه‌ی بعضی کشفیات موفقیت‌آمیز عملیات متقدمان خود را تکمیل و در اعماق طبقات شوش مرکز سلطنت «ایلام» را کشف نماید.»

(آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۳۰۸)

به محض این که شوش صورت کهن خود را آشکار کرد و به محض این که معلوم شد کاوش بیش‌تر نه فقط یک تمدن کهن پیش از هخامنشی را به

تماشا می‌گذارد، بل مسلم می‌شود که شوش پایتخت فرهنگی پر عظمت ایلامیان را، نه آشور بانی پال، بل مستقیماً به وسیله‌ی داریوش تخریب شده است، تفحص بیش‌تر شوش را به قسمی تعطیل کردند که تا امروز هم هنوز معطل مانده است! از آن پس، به همان میزان که جست و جو در سنگ نگاره‌های ایران برای بازیابی سیمای پیامبران و سلاطین توراتی هخامنشی وسعت می‌گرفت و با موفقیت عمل می‌کرد، بر جمعیت بازیابان و بازخوانان خطوط باستانی نیز افزوده می‌شد: سرجان ملکم، هارفرد جونز، ویلیام کمپبل، جی کوک بروک، جی بریجز، ویلوک، بورنون، شریدن، سوزرلند، جان مک دونالد، استانلی، لاسن، گوبینو، تکسیه، لاگیش، تایلر، راسک، فریزر، فلاندن، کوست، وسترگارد، ژوبر، شتولسه، آندراس و بالاخره جاکسون تنها دسته‌ای از گردان باستان‌شناسان مهاجم به ایران، فقط در سده‌ی نوزدهم بوده‌اند که سرانجام از میان آن‌ها راولینسون راز خط میخی پارسی باستان را به تمامی گشود و مضمون معینی از تورات را به معنا و واقعیت تاریخی رساند.

«یکی از بزرگ‌ترین باستان‌شناسان در زمان جدید، که در ایران به فعالیت مشغول بودند، «ا. هرتسفلد» می‌باشد. که تا قبل از جنگ جهانی اول بیش از پنج مرتبه در کشور شاهنشاهی مسافرت کرده بود. نقش‌هایی را که هرتسفلد بین سال‌های ۱۸۹۷-۹۸ و ۱۸۹۹-۹۰۰، در طی مسافرت اول خود در ایران از حجاری‌های زمان هخامنشی و ساسانی و بناهای یادگاری برداشت و رونوشت‌هایی را که تا کنون انتشار یافته بود به طور اساسی تکمیل نمود و جزییاتی را که قبلاً مورد توجه قرار نگرفته بود روشن ساخت. هرتسفلد در مسافرت ۱۹۰۵ خود از آثار باستانی دروازه‌های زاگرس اطلاعات کسب کرد و پس از عبور موفقیت‌آمیز از لرستان، از نقاط باشکوهی که سابقاً در فارس کشف نموده بود دیدن کرد. شش سال بعد او برای جست‌وجوی بنای یادگاری «پایکولی»، که از سرحد عراق چندان دور نیست، دو مرتبه از دروازه‌ی آسیا عبور کرد. این بنا عبارت از برجی است که کتیبه‌های خط پهلوی آن تاریخ اساسی سلطنت ساسانیان را شرح می‌دهد. یک سال قبل از شروع جنگ هرتسفلد مجدداً از بناهای یادگاری دروازه‌ی آسیا به طور اساسی نقش برداری کرد و با نظر یک نفر باستان‌شناس جاده‌ی بزرگ نظامی همدان را مورد اکتشاف قرار داد (!!!).

عملیات هرتسفلد را فقط به طور سطحی و اجمال می توان طرح ریزی نمود. قصر فیروزآباد را که اکنون قدیمی ترین بنای یادگار زمان ساسانیان به شمار می آید، هرتسفلد مساحی کرد و چنین نتیجه گرفت که نقشه ی دیولافوا هم دارای همان نواقص نقشه ی فلاندن و کوست می باشد. در دره ی «گیرا» نزدیک بنای گنبد داری که اول دفعه دیولافوا شرح آن را داده بود، هرتسفلد سه بنای دیگر از این قبیل کشف کرد و تشخیص داد که هر چهار بنا آتشکده بوده است (!!!). هرتسفلد تفتیش دقیقی از نقش سنگی آنوبانیس که به عقیده ی خودش قدیمی ترین حجاری آسیاست به عمل آورد. همچنین از مقابر سنگی سران طایفه ماد (!!؟) که کمی دورتر واقع می باشد مساحی و بازرسی به عمل آورد. نزدیک «دمیرا» واقع در جنوب سرپل هم هرتسفلد از یک مقبره ی سنگی زمان ماد دیدن کرد که تاکنون فقط «راولینسن» آن را دیده و مختصراً شرح داده بود. هرتسفلد ستون فعلی «طاق گیرا» واقع در سه راه کرمانشاه را که راولینسن کشف و «فلاندن» و کوست و دومورگان رونویس کرده و شخص اخیر درست تشخیص نداده بود، مورد تصحیح قرار داد. طاق بستان آخرین و مرتفع ترین بنای یادگاری صنعت قدیم ایران به وسیله ی هرتسفلد به معیت «ساره» نقش برداری و به طرز رضایت بخشی معرفی گردید. ناگفته نماند که بیش از ۲۰ سال بعد «ک، اردمان، ۱۹۳۷/۱۷» نشان داد که ایوان بزرگ طاق بستان آن طور که تا حال تصور می کرده اند نه به زمان خسرو ثانی بل که به دوره ی پرو مربوط می باشد (!!!). یک قبر زمان مدی که در دیواره ی عمودی کوه ساخته شده و دست رسی به آن مشکل می باشد در نزدیکی سهند بین کرمانشاه و کنگاور یافت می شود که وجود آن را در سال ۱۸۱۳ «گینئیر» اطلاع داده و فلاندن و کوست شرح آن را به اختصار ذکر کرده بودند، هرتسفلد از این قبر نقاشی و عکس برداری نموده بود.

(آفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۳۱۲)

کشفیات به اصطلاح «ماد»ی هرتسفلد را می توان نصب آخرین قطعه های پازلی دانست که یهودیان برای سیمای ایران باستان، در فاصله ی سلطه ی کورش تا طلوع اسلام می ساختند. نکته این جاست که گزارشات این باستان شناسان، نقش جویان و کتیبه خوانان تنها تا اوایل قرن نوزدهم، آن هم به طور نسبی، قابل اعتناست. آن چه را پس از سال ۱۸۵۰، یعنی در محدوده ی بازخوانی کامل خطوط میخی داریوشی و بین النهرینی، از این گزارشات بیرون داده اند، باید که گزیده ی تصحیح شده ای از انبوه یادداشت های این جست و جوگران شمرد، که به کار رنگ آمیزی تابلوی

پیش ساخته‌ی آنان می‌آمده است. به گمان من کتاب «ایران در شرق باستان» هرتسفلد، که به زودی بازخوانی خواهم کرد، گزارش نهایی و ادیت شده‌ی او و در واقع توبه‌نامه‌ای برای رفع ابهام از یافته‌های پیشین‌اش در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم است.


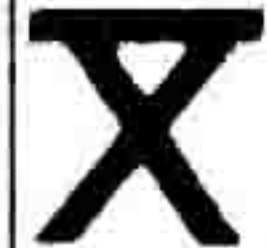

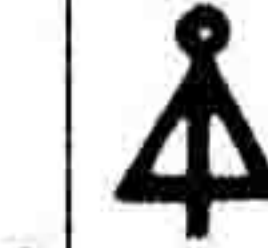



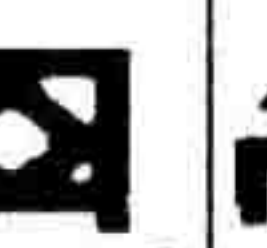







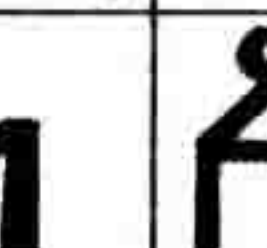

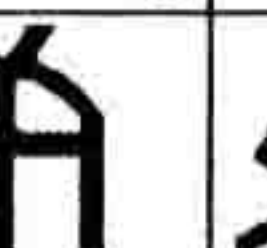


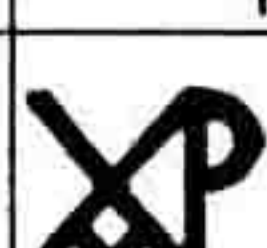
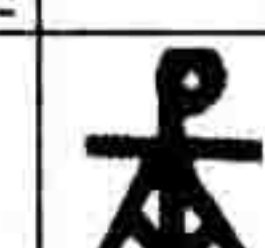
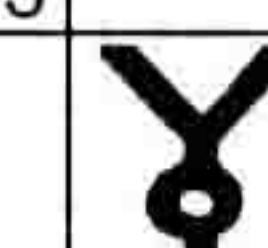


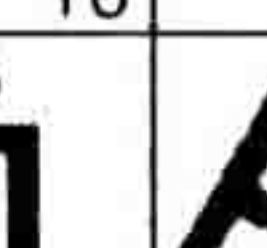


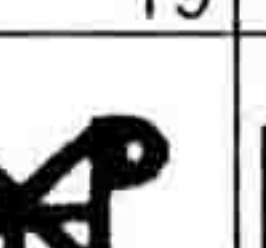
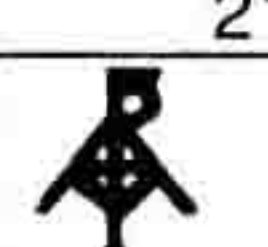

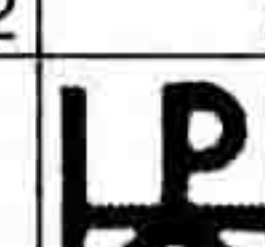

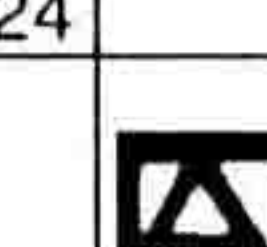
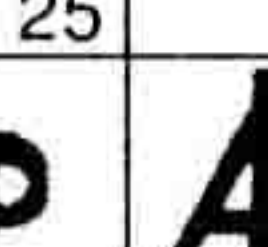
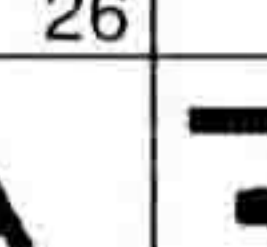
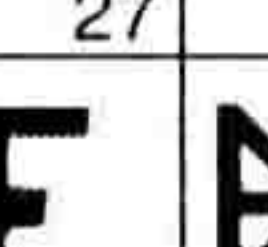
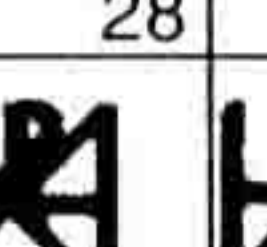
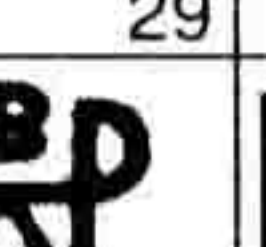
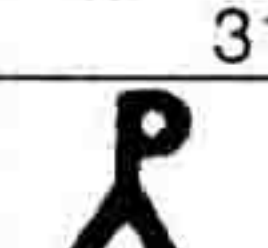

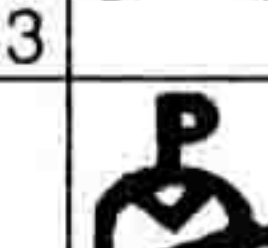


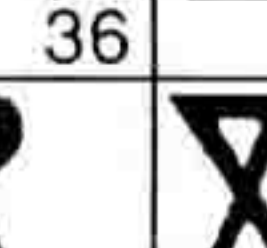
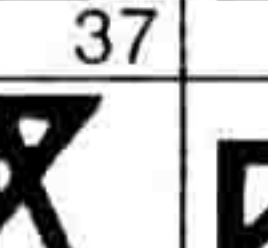

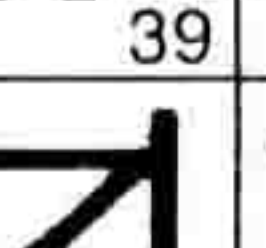


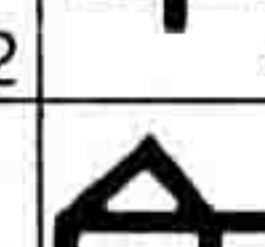

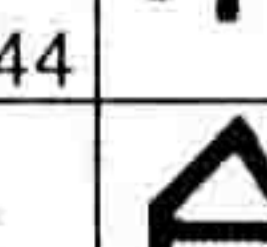

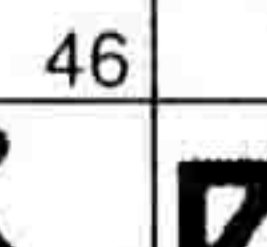
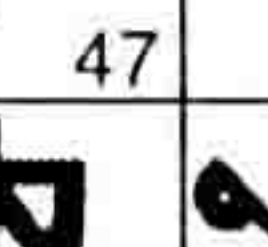

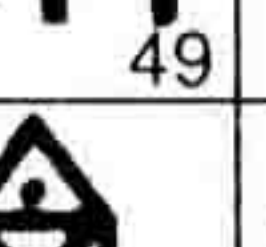
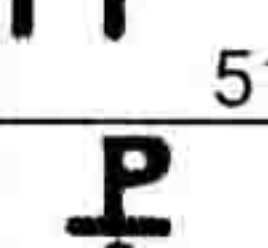
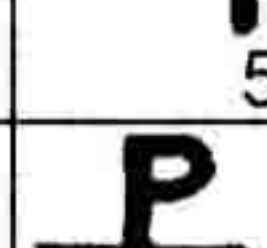
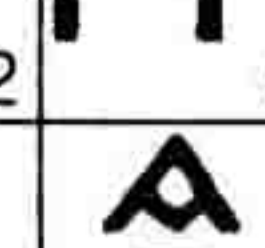
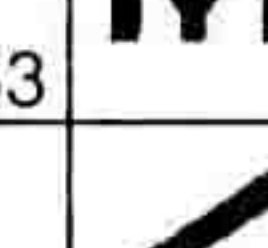

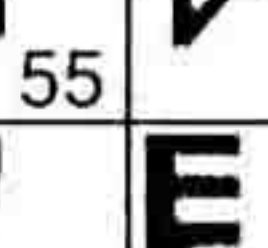


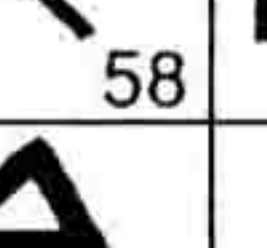
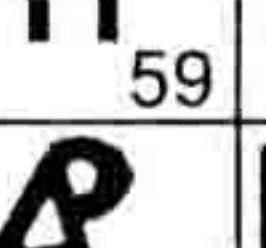
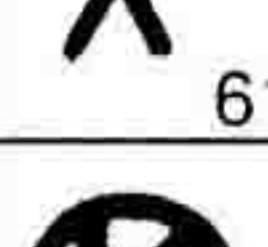
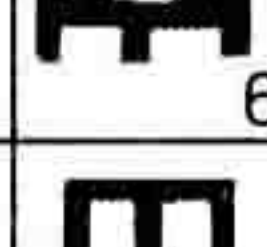
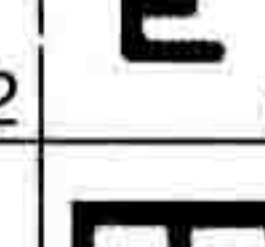
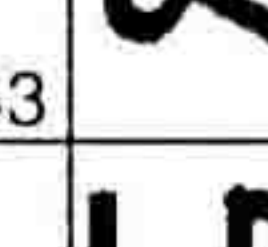
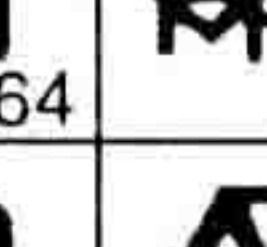


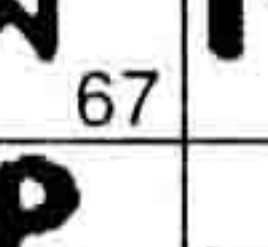

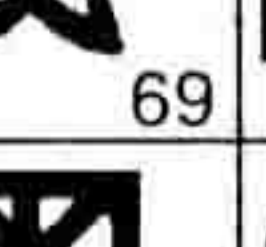
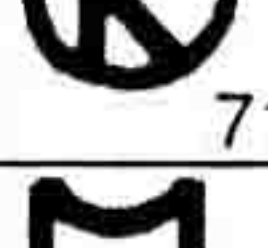

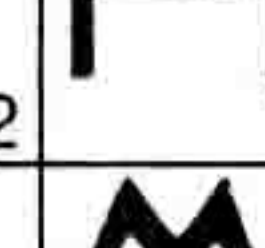
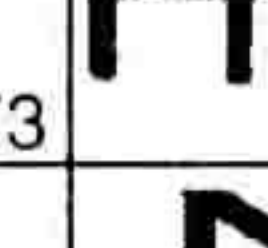
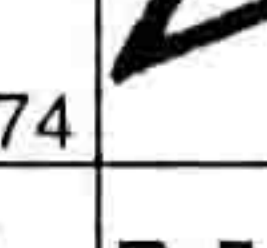
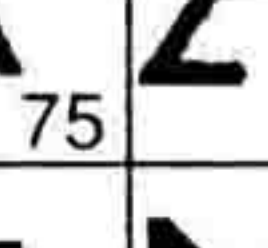
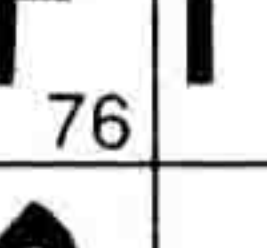
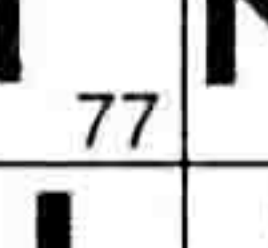
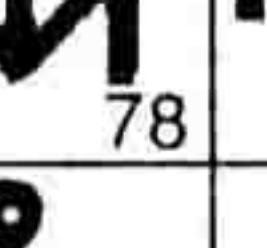
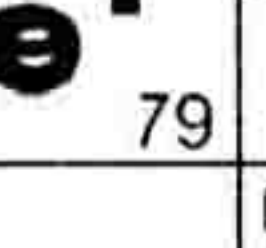
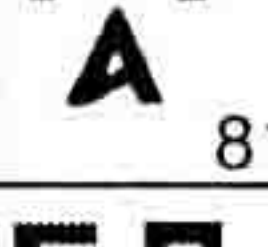

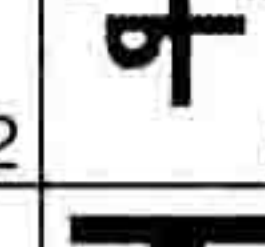
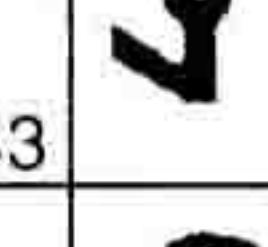
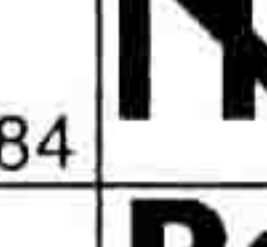

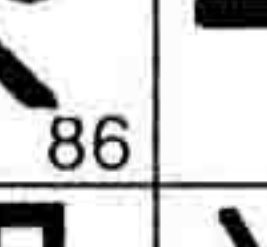

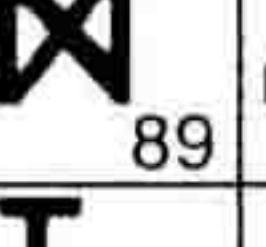
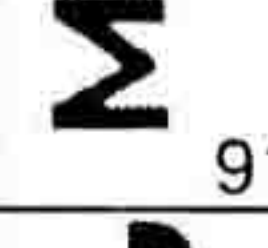
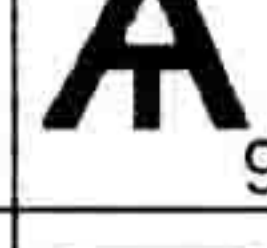
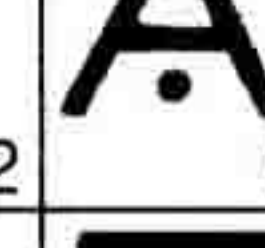
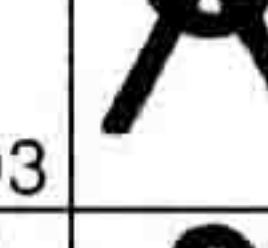
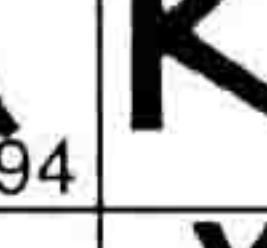
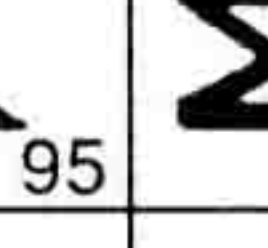
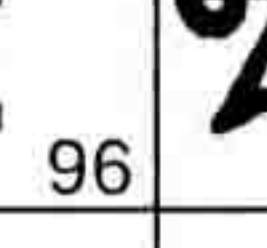
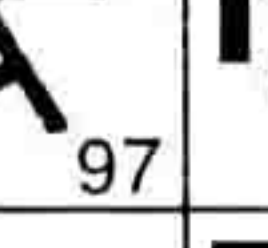
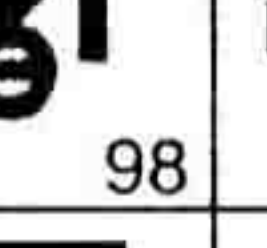
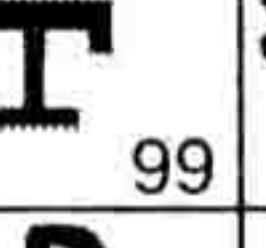

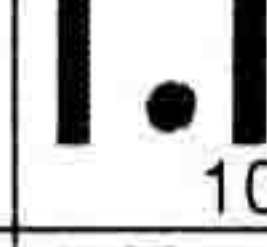
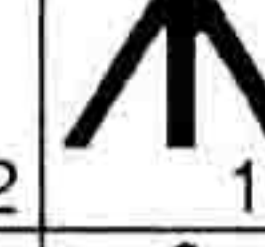
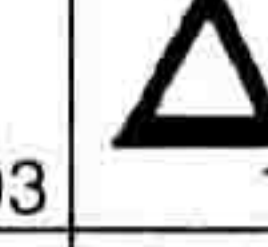
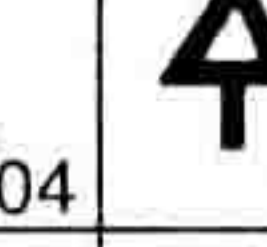
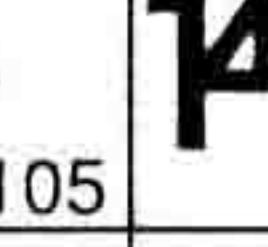
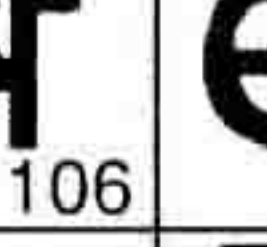
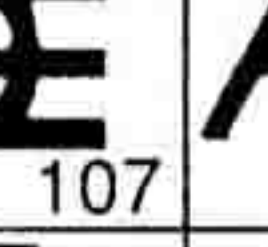
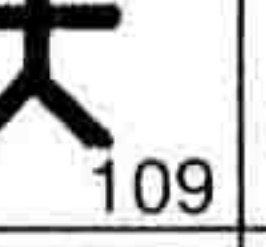


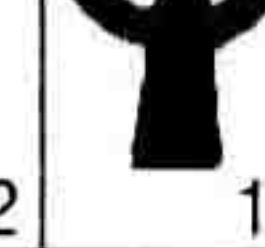
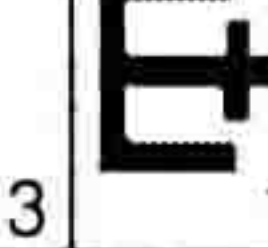
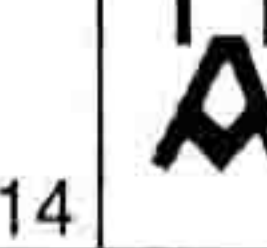

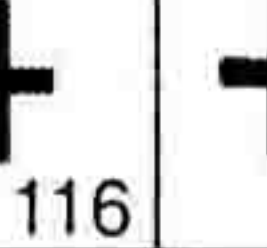


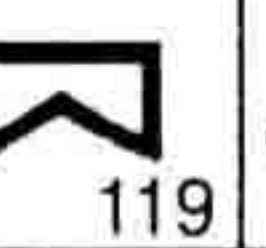




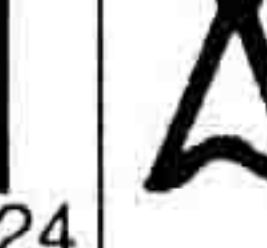





اسرارآمیزترین فصل این بازسازی، بی‌اعتنایی مطلق این لشکر پژوهنده‌ی تاریخ ایران باستان، به اشارات تورات درباره‌ی هخامنشیان است. هیچ یک از این میخی و آرامی و بابلی و اورارتویی و ایلامی خوانان، گویی خواندن تورات را، که مستقیم‌ترین آدرس منزلگاه هخامنشیان است، نمی‌دانسته‌اند و آن گاه که سرانجام یافته‌های آنان در اوایل قرن بیستم در تدوین تاریخ باستان ایران به کار رفت، کاملاً معلوم شد که قصد و غرض نهایی از این پی‌گیری‌های جان‌سختانه، سیاه‌بازی تاریخی مسخره‌ای بود که به جای درام واقعی سرنوشت و دیرینه‌ی شرق میانه قرار دهند و سرانجام نیز موفق شدند یک کوروش‌پارسی را به عنوان مقصر تاریخی تخریب‌نخستین تمدن‌های بشری در بین‌النهرین، به جای کوروش توراتی مورد حمایت و تشویق خدای یهود بنشانند!

اینک سعی من مصروف به تصویر کشیدن گوشه‌هایی از پشت صحنه‌ی این سینمای بی‌سلیقه و بدساخت تاریخ ایران باستان است، که یهودیان با صرف سرمایه‌ی فراوان و دو قرن زمان، برای مردم منطقه ما ساخته‌اند. دقت در هر سطر مباحث آتی این کتاب، بازخوانی متن اصلی تاریخ شرق میانه است که کوشیده‌اند اوراق کهن آن را پراکنده کنند و نو نوشته‌ای مجعول را در جای آن قرار دهند. می‌خواهم درعین حال نشان دهم که حتی یهودیان نیز موفق نشده‌اند جعلیات هنرمندانه و استادانه‌ی خود را برابر اصل درآورند و پره‌های بسیاری از دم خروس بازسازی جاعلانه‌ی اسناد تاریخی ایران، از قبای آنان بیرون زده است.

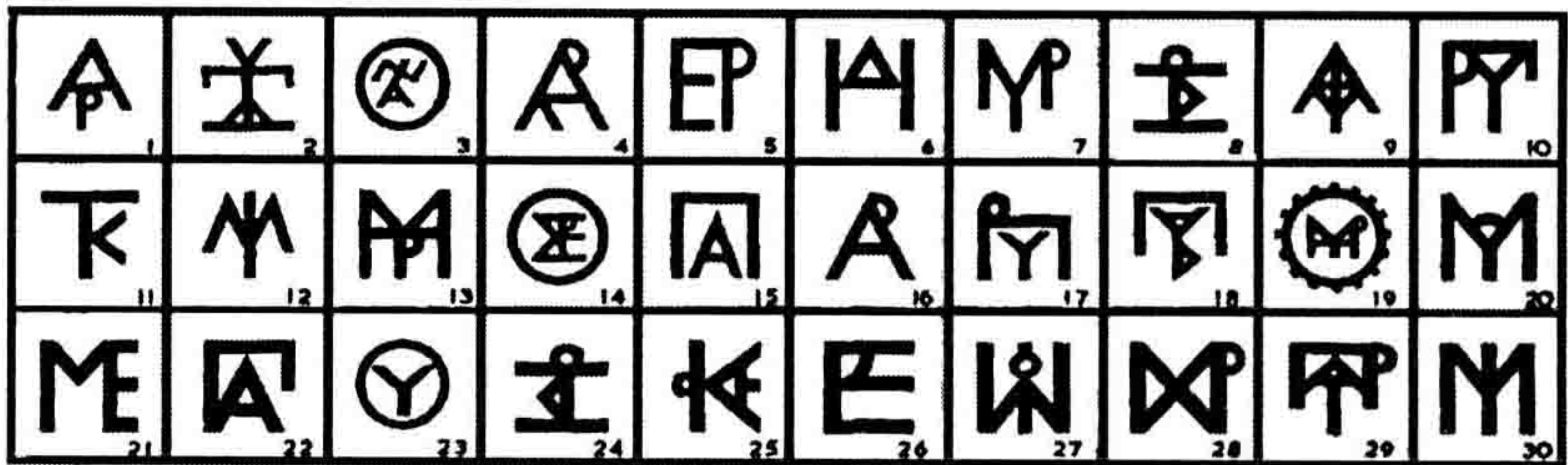
ذیلی بر سکه‌های به اصطلاح اشکانی

هر چند انتشار کتاب اشکانیان، چون ضربه‌ای، دریافت‌های پیشین از تاریخ ایران باستان را از هم شکافت و سرهای بسیاری را در گریبان فرو برد، تا چیزی درباره‌ی آن کتاب نگویند و نشنوند، اما و در عین حال، بسیاری را نیز خواستار تفسیر و توضیح کامل‌تری بر سکه‌های به اصطلاح اشکانی دیدم، که شتاب‌زدگی و خلاصه‌گویی در طرح مطالب آن، برای خود من نیز ناآشنا نبود.

هنوز هم معتقدم که رجوع دوباره به آن سکه‌ها اطالاه‌ی موضوعی است که در همان اندازه‌ی گفته شده نیز، به روشنی، حقایق بیدارگری را درباره غرض‌ورزی و یا دست کم نادانی تنظیم‌کنندگان تاریخ ایران پیش از اسلام، آشکار می‌کند. از سوی دیگر، گرچه می‌پذیرم که مدخل سکه‌های به اصطلاح اشکانی، در کتاب پیش، بسیار درهم فشرده و دست به سر شده بود، اما دیدیم که سستی پایه‌های امپراتوری به اصطلاح اشکانی، سبب شد که آن ساختمان ۵۰۰ اشکوبه، با همان اندک اشاره‌های عبوری نیز درهم فرو ریزد و اینک، با این که تلخیص کتاب سلوود که برترین سکه‌شناس اشکانی گفته می‌شود، در یک دیاگرام فشرده، زمان و نیروی بسیاری طلب می‌کرد، اما آن چه را باید درباره‌ی سکه‌های به اصطلاح

این شمای ۱۴۰ علامت گرافیکی بر سکه‌های به اصطلاح اشکانی است، که با قریب ۱۱۰ علامت دیگر، که به صورت حروف ساده و بدون ساختار گرافیکی آمده، جمعاً ۲۵۰ علامت را تشکیل می‌دهند. اگر این مجموعه را علائم اختصاری برای ضرب‌خانه‌ها بدانیم، این تصور را که کلنی‌های مهاجر نشین یونانی در ایران این همه ضرب‌خانه داشته باشند، بی‌اندازه دشوار می‌کند. آن‌هم در حالی که ضرب‌خانه‌های سلوکی فقط ۳۰ علامت دارند، هر چند شناخت آن‌ها در سکه‌های سلوکی هم، به عنوان کدی برای ضرب‌خانه، فرضی غیرمستند است. بدین ترتیب، خانوادگی شناختن این علامت‌ها بر تصور تعلق آن‌ها به ضرب‌خانه‌ها مرجح است. بعدها در بررسی تاریخ ساسانیان خواهیم دید که این علامت‌ها خانوادگی تا چه حد به روشن شدن تاریخ آن دوران نیز کمک خواهد رساند.



و این‌ها شمای ۳۰ علامت کشف شده‌ی گرافیکی ضرب شده بر سکه‌های سلوکی است که در صفحه‌ی ۲۵۵ کتاب پاسارگاد دیوید آسترونناخ آمده است. گرچه آسترونناخ بیش‌تر این شماها را با نام شهری در منطقه منطبق کرده، اما او هم دلایل روشنی برای نام‌گذاری‌های خود ندارد. جای تأمل بسیار است که هیچ‌یک از این علائم سلوکی، علی‌رغم شباهت‌های بسیار زیاد اولیه، به‌طور کامل با علائم کلنی‌نشین‌های یونانی در ایران شبیه نیست! این نکته خود بر خانوادگی بودن کلیه‌ی این‌گونه علائم گواهی می‌دهد، زیرا سکه‌های سلوکی متعلق به مقدونیان است که از نظر خانوادگی ممکن نیست که با سکه‌های کلنی‌های یونانی ایران، همسان و همدیف باشند، در صورتی که احتمال ضرب مشترک آن‌ها در یک ضرب‌خانه‌ی منطقه، قوی‌تر است. به این دلیل، شاید که سعی در ایجاد عدم تشابه کامل بین سکه‌های سلوکی و کلنی‌نشین‌های یونانی در ایران، آگاهانه و عمدی بوده باشد، زیرا مثلاً سکه‌های یونانی حرف «Υ» را در مستطیل (شماره ۷۲) و سلوکیان همان حرف را در دایره (شماره ۲۳) گذارده‌اند. که به نظر می‌رسد ایجاد تمایزی آگاهانه است. در موارد دیگری نیز این تفاوت‌گذاری عمدی و مختصر، چون نمونه‌ی ۲۲ سلوکی با نمونه‌ی ۲۸ یونانی، ۱۵ سلوکی با ۱۱۵ یونانی، ۹ سلوکی با ۵۰ یونانی، آشکار است و از این عجیب‌تر نیست که تشابه کامل نمونه‌ی ۶ سلوکی با نمونه‌ی ۷۰ یونانی را به این سبب می‌یابیم که سلوود در ص ۷۰ کتاب‌اش تذکر داده است که سکه‌ی شماره‌ی ۷۰ یونانی، متعلق به شاهی ناشناس، در سلوکیه ضرب شده و احتمالاً سکه‌ی اشکانی نیست.

این تعبیرات سلوود گرچه خود را به عنوان توضیحاتی با عناصری از صحت منتقل می‌کنند، اما بررسی من حدس او را به چند دلیل از بیخ و بن نادرست می‌داند و تمامی این‌علامات را نشانه‌های خانوادگی می‌شمارد. زیرا سلوود توضیح نداده است که فرضاً چرا آن چند نشانه‌ی مشترکی را که به ضرب‌خانه‌ی همدان و نیسا و یا شوش مربوط می‌داند، این همه با یکدیگر متفاوت‌اند و مقصود او از بخشیدن چند علامت به ضرب‌خانه‌ی «پایتخت سیار» اشکانیان، واضح نیست. بعدها در این باره به میزان کافی مطلب خواهم آورد. مختصر این‌که جست و جوی ۲۵۰ شهر در منطقه‌ی زیستی این یونانیان که امکانات ضرب سکه را داشته باشند، بسیار دشوارتر از احتمال استقرار ۲۵۰ خانواده‌ی قدرتمند و صاحب نام یونانی در سراسر ایران در فاصله‌ای ۵۰۰ ساله است، به‌ویژه آن‌که گواهی تاریخ می‌گوید که این خانواده‌ها در موضوعات داخلی، نظیر ضرب سکه بسیار مستقل

عمل می کرده اند. به علاوه کوشش طراحان این سکه ها، برای ساخت یک مجموعه ی از نظرگرافیکی حتی الامکان زیبا و چشم نواز، با ترکیب دو و یا چند حرف لاتین، ظن تعلق آن ها به نشانه های خانوادگی را افزایش می دهد. این اشاره ها را در بحث از ساسانیان به پهنای لازم خواهیم شکافت. ضمناً در حالی که علامات ضرب خانه های ارشکوسیان از ۲۵۰ نشانه افزون تر است، هرتسفلد برای نشانه ی ضرب خانه های سکه های اسکندر و سلوکیان در کتاب «ایران در شرق باستان» فقط ۳۰ نشانه را معرفی می کند، که شمای آن ها را در صفحه ی پیش دیدید. بدین ترتیب اگر این نشانه ها را علامت ضرب خانه بگیریم، معلوم می شود که نه فقط پراکندگی کلنی های یونانی نشین در ایران از نظر تعداد بسیار چشم گیر بوده، بل غالب آن ها از نظر تکنیکی نیز قادر به اداره ی ضرب خانه ی اختصاصی برای کلنی خویش بوده اند و از آن که پذیرش این همه ضرب خانه در میان کلنی های یونانی بسیار دشوار و غیر ضروری است، پس ناگزیریم این علامات را به عنوان سکه های خانوادگی بپذیریم و گرچه با مطالعات کنونی درباره ی حکومت مهاجران یونانی مستقر در ایران، که از فرط تازگی گویی از بسته بندی خود نیز خارج نشده، هنوز نمی توان قاطعانه نظری داد، اما این اندازه مسلم است که این نقش های عمدتاً ساخته شده از ترکیب چند حرف لاتین را، چه کدی برای ضرب خانه و یا سمبلی معرف نشانه ی خانوادگی بگیریم، مسلماً نمی توان به پارت های صحراگرد مشتاق گرده ی اسب بخشید!

درعین حال از طریق دیگری نیز می توان اندیشه و تصور حضور امپراتوری پارتی اشکانی نام گذاری شده را مردود دانست و آن هم بررسی کیفیت سکه های منتسب به آنان است. اگرچنان که اشکانی سازان اعلام کرده اند، آن امپراتوری از مرکزی واحد اداره می شده و سلاطین آن در سیستم میراث در جای یکدیگر می نشستند، پس به کدام علت سکه های یک امپراتور را از نظر تکنیک و سرسکه و نقوش و خطوط با مشخصاتی قابل قبول می یابیم و سکه ی جانشینان او، در ۲۵۰ سال بعد را، در ردیف معیوب ترین، ساده ترین و پست ترین سرسکه های آنان؟ زیرا منطقی است این

چرخه معکوس عمل کرده باشد. مثلاً نمی‌دانیم آن دستگاہی که می‌تواند برای مهرداد اول، در آغاز دوران به اصطلاح اشکانی، چنین سکه‌ی نیکویی از کار درآورد، چرا برای جانشینان بعدی او، پس از گذشت ۲۵۰ سال، این نقش ساده‌ی بی‌رمق و سکه‌ی بی‌نظم را بیرون داده است!!! بدین ترتیب با بررسی فنی سکه‌های به اصطلاح اشکانی، که کاری عظیم



یکی از سکه‌های منتسب به مهرداد اول (۱۳۸-۱۷۱ پیش از میلاد)



یکی از سکه‌های منتسب به اردوان چهارم (۸۱-۸۰ میلادی)

اما بسیار دل‌نشین است، به نتایج معتبری دست خواهیم یافت و آن این که هر خانواده‌ای که سرپرست یک کلنی یونانی در ایران بوده، بسته به امکانات فنی و اقتصادی خود، با سکه‌هایی که از نظر ارزش اقتصادی، تصویری، اجرایی و خط‌نگاری، به میزان زیادی با یکدیگر متفاوت بوده، در حد گذران امور کلنی خود، پول ضرب می‌زده است. در این مورد می‌توان احتمال داد که یک ضرب‌خانه‌ی معین، در دوران استقرار یونانیان در ایران، ضرب سکه‌های چند خانواده را به عهده داشته است. عدم درج نام ضرب‌خانه در چنین سیستمی همان اندازه طبیعی و قابل فهم است، که اصرار در انتشار علامت خانوادگی صاحب سکه! پاسخ این سؤال که آیا سکه‌های یک کلنی در کلنی‌های دیگر نیز ارزش داد و ستد داشته، مثبت است، زیرا که مجموعه‌ای از سکه‌های مختلف به اصطلاح اشکانی با علائم خانوادگی بسیار متنوع، در گنجینه‌های واحدی به دست آمده است.

یک نکته‌ی دیگر موضوع پارتی خواندن این سکه‌ها را، بسیار طرب‌انگیز می‌کند و آن ظهور نام ماه‌های مصطلح و کهن هلنی، با مفاهیم مارس و ژوئن و اکتبر و غیره، در کنار سال شمار سلوکی بر پشت این سکه‌هاست و هرچند همان استفاده‌ی پارتیان از سال شمار سلوکی، به میزان کافی شوخ

طبعانه بود، اما کاربرد اسامی ماه های کهن لاتین، چون «دیو»، «دوسترو» و «پانه مو»، به وسیله ی صحراگردانی علاقه مند به زیستن دائمی بر پشت اسب ها، موجب تعجب و تفریح افزون تری خواهد شد و تمام امور این تئاتر اشکانیان زمانی به اوج کمدی خود می رسد، که می بینیم نام گذاری همین ماه ها بر پشت سکه ها با حروف یونانی قدیم انجام شده است.

ΔΙΟΥ ، دیو = اکتبر

ΑΠΕΛΛΑΙΟΥ ، آپه لائیو = نوامبر

ΑΥΔΥΝΑΙΟΥ ، اودونائیو = دسامبر

ΠΕΡΙΤΙΟΥ ، پری تیو = ژانویه

ΔΥΣΤΡΟΥ ، دوسترو = فوریه

ΞΑΝΔΙΚΟΥ ، ساندیکو = مارس

ΑΡΤΕΜΙΣΙΟΥ ، آرتمیسیو = آوریل

ΔΑΙΣΙΟΥ ، دیاسیو = می

ΠΑΝΗΜΟΥ ، پانه مو = ژوئن

ΟΛΠΟΥ ، آلیو = جولای

ΓΟΡΠΙΑΙΟΥ ، گورپیائیو = آگوست

ΥΠΕΡΒΕΡΕΤΑΙΟΥ ، اوپورتائیو = سپتامبر

ΕΜΒΟΛΙΜΟΥ ، امبالیمو = ماه سیزدهم، ماه اضافی

اضافه کنم که تصاویر و صورت های معرفی شده برای سکه های یک صاحب عنوان حکومت، در کتاب سلوود، تقریباً در هیچ موردی مشابه یکدیگر نیستند. برای آشنایی بیش تر با این شیرین کاری سلوود، در این بررسی، تصویر نخستین سکه را همراه یکی از مغایرتین صورت های ارائه شده در کتاب سلوود، کنار هم آورده ام.

تکرار می کنم که تاریخ گذاری ها از مبدأ سلوکی است، که از ۳۱۲ پیش از میلاد آغاز می شود و از آن که دورترین تاریخ یافت شده بر سکه های به اصطلاح اشکانی، تاریخ ۱۷۳ سلوکی را دارد، که با ۱۲۸ پیش از میلاد برابر است، بنا بر این برای تطبیق تاریخ این سکه ها با سال شمار میلادی

باید اعداد پشت سکه‌ها را از رقم ۲۳۱۲ کسر کنید تا معلوم شود که سکه بر مبنای سال شمار میلادی متعلق به چه زمانی است. این اشاره نیز لازم است که در این جدول تنها دو تصویر از مجموع تصاویر هر سکه آورده شده است. آوردن تمام تصاویر مانده بر سکه‌های یک نام، نامیسر بود، زیرا در کتاب سلوود نیز تصاویر تمام نمونه‌ها دیده نمی‌شود.

علائم خانوادگی پشت و یا روی سکه‌ها را در ردیف سایر مشخصات هر سکه آورده‌ام و ممکن است برخی از جزییات آن‌ها، به علت فضای بسیار محدود جدول، وضوح کافی نداشته باشد، در این صورت به نمای اصلی این علائم در ص ۲۷ رجوع کنید.

این که بر پشت برخی از سکه‌ها دو و یا حتی سه علامت و کد گرافیکی می‌یابیم به‌ترین دلیل برای رد انتساب آن‌ها به ضرب‌خانه‌هاست، زیرا تصور ضرب یک سکه‌ی واحد در چند ضرب‌خانه بسیار مضحک است، اما گمان اداره‌ی مشترک یک محدوده‌ی سیاسی، به وسیله‌ی چند خانواده‌ی یونانی و انتشار یک سکه برای معرفی عمومی آن‌ها ممکن می‌نماید.

و تذکر دهم که سلوود شماره‌گذاری بر نمونه‌های هر حاکم را در گروه‌های ارزشی آن دسته بندی کرده است. مثلاً ۳۰ نمونه‌ی ۴ درهمی، ۲۰ نمونه‌ی ۲ درهمی، ۱۰ نمونه‌ی ۱ درهمی و ۲۰ نمونه‌ی چالکوس^۱ متعلق به یک حاکم را، با شماره‌های مجزا ثبت کرده است. در جدول من شماره‌گذاری سکه‌های همان حاکم، به ترتیب از ۱ تا ۸۰ و بدون دسته بندی ارزشی آن ذکر شده است.

مورخ ناامیدانه منتظر است که ارائه‌ی این جدول بتواند غیرت مراجعه‌ی دوباره به اسناد ساختگی و سست و نادرست کنونی درباره‌ی تاریخ ایران باستان را، در میان آن گروه از اساتید خودی که تعصب لجوجانه در صحت دانسته‌های خود ندارند، بیدار کند و زمینه‌ای برای بازخوانی اسناد هستی و هویت ملی و بازشناسی اقوام ایرانی ساکن این نجد شود.

۱. «چالکوس» که نامی برای کوچک‌ترین و کم‌بهارترین واحد پول یونانی است، در فارسی امروز هم، درست با همین معنی، ولی برای آد미ان، به صورت «چلغوز» رایج است.

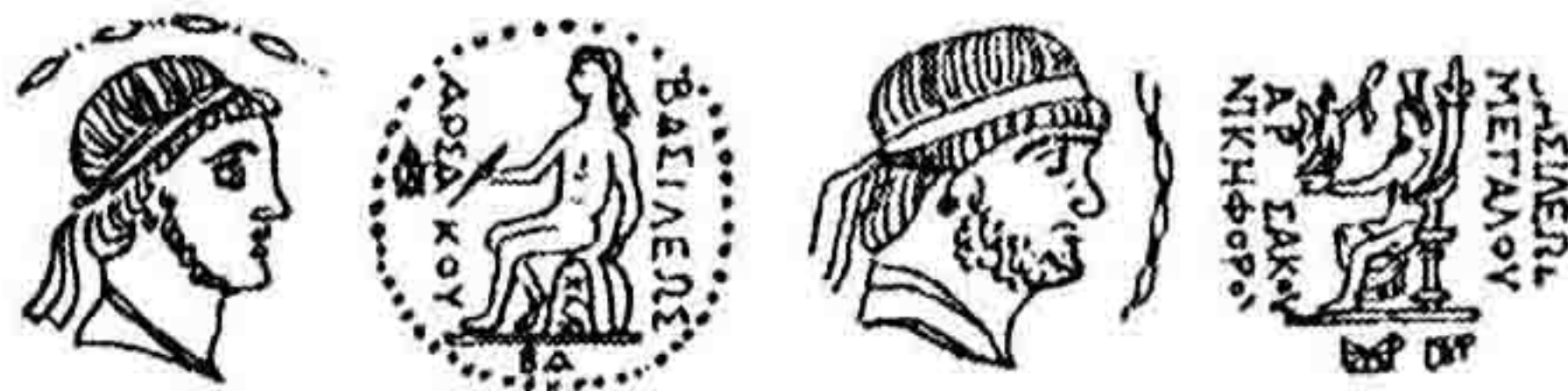
نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
<p>۱. اشک اول : ۵ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ۲۱۱-۲۳۸ قبل از میلاد</p> 						
۱.۱	-	-	کمان دار	+	-	-
۱.۲	-	-	کمان دار	+	-	-
۱.۳	-	-	کمان دار	+	+	☩
۱.۴	-	-	کمان دار	+	+	-
۱.۵	-	-	کمان دار	+	+	☩
<p>بررسی : بر هیچ یک از این ۵ نمونه نام و تاریخی ضرب نشده و نام گذاری آن ها هیچ استدلال استواری ندارد. تصویر خدای کمان دار معروف هلنی ، بر پشت تمام سکه ها آمده ، علامت ضرب خانه و یا خانوادگی ، از ترکیب گرافیکی حروف یونانی تشکیل شده و تصاویر سکه ها با هم شباهت نسبی دارند.</p>						
<p>۲. اشک دوم : ۳ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ۱۹۱-۲۱۱ قبل از میلاد</p> 						
۲.۱	-	-	کمان دار	+	-	Δ
۲.۲	-	-	کمان دار ، عقاب	+	-	-
۲.۳	-	-	-	-	-	-
<p>بررسی : بر هیچ یک از این ۳ نمونه نام و تاریخی ضرب نیست و شناخت آن ها بر استدلالی استوار نیست. تصویر خدایان مختلف هلنی ، بر پشت تمام سکه ها آمده ، علامت ضرب خانه و یا خانوادگی ، از ترکیب حروف یونانی تشکیل شده و تصاویر پشت سکه ها با هم شباهت کاملی ندارند.</p>						
<p>۳. مهرداد اول : ۷۸ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ۱۲۸-۱۷۱ قبل از میلاد</p> 						
۳.۱	-	-	کمان دار	+	-	-
۳.۲	-	-	ایزد بانو	+	-	-
۳.۳	-	-	کمان دار	+	-	-
۳.۴	-	-	اسب	+	-	-
۳.۵	-	-	فیل	+	-	-
۳.۶	-	-	کمان دار	+	-	-
۳.۷	-	-	کمان دار	+	-	N
۳.۸	-	-	کمان دار	+	-	Σ
۳.۹	-	-	کمان دار	+	-	C
۳.۱۰	-	-	کمان دار	+	-	-

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل‌های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				بیونانی	آرامی	
۳، ۱۱	-	-	کمان دار	+	-	-
۳، ۱۲	-	-	کمان دار	+	-	-
۳، ۱۳	-	-	کمان دار	+	-	-
۳، ۱۴	-	-	کمان دار	+	-	Ε
۳، ۱۵	-	-	کمان دار	+	-	Ε
۳، ۱۶	-	-	کمان دار	+	-	N
۳، ۱۷	-	-	کمان دار	+	-	N
۳، ۱۸	-	-	کمان دار	+	-	1
۳، ۱۹	-	-	کمان دار	+	-	Ε
۳، ۲۰	-	-	کمان دار	+	-	Θ
۳، ۲۱	-	-	کمان دار	+	-	Ε
۳، ۲۲	-	-	کمان دار	+	-	-
۳، ۲۳	-	-	کمان دار	+	-	O
۳، ۲۴	-	-	کمان دار	+	-	Θ, N
۳، ۲۵	-	-	کمان دار	+	-	N
۳، ۲۶	-	-	کمان دار	+	-	Α
۳، ۲۷	-	-	کمان دار	+	-	-
۳، ۲۸	-	-	کمان دار	+	-	-
۳، ۲۹	-	-	کمان دار	+	-	-
۳، ۳۰	-	-	کمان دار	+	-	-
۳، ۳۱	-	-	کمان دار	+	-	-
۳، ۳۲	-	-	کمان دار	+	-	-
۳، ۳۳	-	-	کمان دار	+	-	-
۳، ۳۴	-	-	کمان دار	+	-	-
۳، ۳۵	-	-	کمان دار	+	-	N
۳، ۳۶	-	-	کمان دار	+	-	-
۳، ۳۷	-	-	اسب	+	-	-
۳، ۳۸	-	-	فیل	+	-	-
۳، ۳۹	-	-	کمان دار	+	-	-
۳، ۴۰	-	-	کمان دار	+	-	-
۳، ۴۱	-	-	کمان دار	+	-	-
۳، ۴۲	-	-	کمان دار	+	-	-
۳، ۴۳	-	-	کمان دار	+	-	-

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۳، ۴۴	-	-	دایوسکوری (پسر زئوس)	+	-	-
۳، ۴۵	-	-	دایوسکوری	+	-	-
۳، ۴۶	-	-	فیل	+	-	-
۳، ۴۷	-	-	نیکه	+	-	⊕
۳، ۴۸	-	-	دایوسکوری	+	-	⊕
۳، ۴۹	-	-	دایوسکوری	+	-	⊕
۳، ۵۰	-	-	اسب	+	-	-
۳، ۵۱	-	-	-	+	-	-
۳، ۵۲	-	-	نیکه	+	-	⊕ X
۳، ۵۳	-	-	دایوسکوری	+	-	⊕ X
۳، ۵۴	-	-	فیل	+	-	-
۳، ۵۵	-	-	-	+	-	⊕ X
۳، ۵۶	-	-	-	+	-	-
۳، ۵۷	-	-	دایوسکوری	+	-	⊕ X
۳، ۵۸	-	-	فیل	+	-	-
۳، ۵۹	-	-	فیل	+	-	-
۳، ۶۰	-	-	فیل	+	-	-
۳، ۶۱	-	-	-	+	-	⊕ X
۳، ۶۲	-	-	-	+	-	-
۳، ۶۳	-	-	زنبور عسل	+	-	-
۳، ۶۴	-	-	نیکه	+	-	-
۳، ۶۵	-	-	تیچه	+	-	-
۳، ۶۶	-	-	هرکول، نیکه	+	-	-
۳، ۶۷	-	-	آپولو	+	-	-
۳، ۶۸	-	-	آپولو، تیچه	+	-	-
۳، ۶۹	-	-	هرکول، جام و پوست شیر	+	-	-
۳، ۷۰	-	-	هرکول، جام و پوست شیر	+	-	⊕ P
۳، ۷۱	۱۷۳ سلوکی	-	هرکول، جام و پوست شیر	+	-	⊕ P
۳، ۷۲	۱۷۳ سلوکی	-	هرکول، جام و پوست شیر	+	-	⊕ P
۳، ۷۳	۱۷۴ سلوکی	-	هرکول، جام و پوست شیر	+	-	-
۳، ۷۴	-	-	زنوس، عقاب	+	-	⊕ P
۳، ۷۵	-	-	زنوس، عقاب	+	-	⊕ P
۳، ۷۶	۱۷۳ سلوکی	-	زنوس، عقاب	+	-	⊕ P

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۳، ۷۷	۱۷۳ سلوکی	-	زنوس، عقاب	+	-	☩
۳، ۷۸	۱۷۴ سلوکی	-	زنوس، عقاب	+	-	-

بررسی: بر هیچ یک از این ۷۸ نمونه نام و تاریخی ضرب نشده و نام گذاری آن ها هیچ استدلال استواری ندارد. تصویر خدایان مختلف و معروف هلنی، بر پشت تقریباً تمام سکه ها آمده، علامت ضرب خانه و یا خانوادگی، از ترکیب حروف یونانی تشکیل شده و تصاویر پشت سکه ها کم ترین شباهتی به یکدیگر ندارند. در عین حال فاصله ی ۲۰ ساله ی میان آن چه آن ها اشک دوم و مهرداد اول نام گذارده اند، معلوم نیست که دوران تسلط چه سلطانی بوده و فقط ۵ سکه ی مهرداد اول تاریخ ضرب ۱۷۳ و ۱۷۴ سلوکی دارد که با ۱۲۸ و ۱۲۹ قبل از میلاد، یعنی آخرین سال حکومت مهرداد اول برابر است!!!



۴. فرهاد دوم: ۵۱ نمونه،
تاریخ گذاری رسمی،
۱۲۷-۱۲۸ قبل از میلاد

۴، ۱	-	-	آپولو	+	-	Α and B and ⚡
۴، ۲	-	-	آپولو	+	-	⚡ and ⚡
۴، ۳	-	-	ایزد بانو	+	-	-
۴، ۴	-	-	اسب	+	-	-
۴، ۵	-	-	هرمس (خدای بازرگانی)	+	-	-
۴، ۶	-	-	گاونر	+	-	-
۴، ۷	-	-	کمان دار	+	-	-
۴، ۸	-	-	کمان دار	+	-	-
۴، ۹	-	-	کمان دار	+	-	-
۴، ۱۰	-	-	دایوسکوری	+	-	-
۴، ۱۱	-	-	اسب	+	-	-
۴، ۱۲	-	-	-	+	-	-
۴، ۱۳	-	-	فیل	+	-	-
۴، ۱۴	-	-	کمان دار	+	-	-
۴، ۱۵	-	-	کمان دار	+	-	-
۴، ۱۶	-	-	کمان دار	+	-	Δ
۴، ۱۷	-	-	کمان دار	+	-	⚡
۴، ۱۸	-	-	کمان دار	+	-	Δ
۴، ۱۹	-	-	کمان دار	+	-	NI
۴، ۲۰	-	-	کمان دار	+	-	NIC
۴، ۲۱	-	-	کمان دار	+	-	NICA
۴، ۲۲	-	-	کمان دار	+	-	NICAI
۴، ۲۳	-	-	کمان دار	+	-	IN

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۴, ۲۴	-	-	کمان دار	+	-	TAM
۴, ۲۵	-	-	کمان دار	+	-	ΛΠΛ
۴, ۲۶	-	-	کمان دار	+	-	ΕΠΔΡ
۴, ۲۷	-	-	کمان دار	+	-	ΑΡΕΙΑ
۴, ۲۸	-	-	کمان دار	+	-	CIΛΣ
۴, ۲۹	-	-	کمان دار	+	-	ΕΡΑ
۴, ۳۰	-	-	کمان دار	+	-	ΣΑ
۴, ۳۱	-	-	کمان دار	+	-	ΛΟΛ
۴, ۳۲	-	-	کمان دار	+	-	CAΓ
۴, ۳۳	-	-	کمان دار	+	-	NHNNΓ
۴, ۳۴	-	-	کمان دار، شاخه درخت خرما	+	-	-
۴, ۳۵	-	-	کمان دار	+	-	NI
۴, ۳۶	-	-	کمان دار	+	-	NI
۴, ۳۷	-	-	کمان دار	+	-	-
۴, ۳۸	-	-	کمان دار	+	-	-
۴, ۳۹	-	-	کمان دار، فیل	+	-	-
۴, ۴۰	-	-	کمان دار، اسب	+	-	-
۴, ۴۱	-	-	-	+	-	NI
۴, ۴۲	-	-	کمان دار، فیل	+	-	-
۴, ۴۳	-	-	کمان دار، اسب	+	-	-
۴, ۴۴	-	-	الهه ی نر، نیکه	+	-	☉ و ☽
۴, ۴۵	-	-	الهه ی نر، نیکه	+	-	☉ و ☽
۴, ۴۶	-	-	الهه ی نر، نیکه	+	-	☉ و ☽
۴, ۴۷	-	-	نیکه	+	-	☉ و ☽
۴, ۴۸	-	-	فیل	+	-	-
۴, ۴۹	-	-	الهه ی ماده و نیکه	+	-	-
۴, ۵۰	-	-	آپولو و شاخه درخت خرما	+	-	☉
۴, ۵۱	-	-	-	+	-	-

بررسی: بر هیچ یک از این ۵۱ نمونه هم، نام و تاریخ نیامده و نام گذاری و شناخت آن ها بر استدلالی استوار نیست. تصویر خدایان مختلف هلنی، بر پشت تقریباً تمام سکه ها آمده، علامت ضراب خانه و یا خانوادگی، از ترکیب حروف یونانی تشکیل شده و تصاویر پشت دو سکه ای که سلوود از فرهاد دوم در کتاب اش آورده، با هم شباهت اندکی دارند. بخشی از سکه های این فرهاد دوم را، سلوود سکه های بین السلاطین نام گذارده، که با افسانه هایی عجیب و غریب توأم است و هیچ معلوم نیست، در حالی که بر هیچ سکه ای نامی ضرب نیست، سلوود از چه طریقی سکه های فرهاد دوم و نیز تفاوت آن ها را با آن چه او سکه های بین السلاطین نام گذارده، تشخیص داده است!

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
 <p>۵. اردوان اول : ۲۲ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ۱۲۴-۱۲۷ قبل از میلاد</p>						
۵، ۱	-	-	کمان دار	-	+	-
۵، ۲	-	-	کمان دار	-	+	-
۵، ۳	-	-	کمان دار	-	+	-
۵، ۴	-	-	کمان دار	-	+	-
۵، ۵	-	-	کمان دار	-	+	☩
۵، ۶	-	-	کمان دار	-	+	PA
۵، ۷	-	-	کمان دار	-	+	MAP
۵، ۸	-	-	کمان دار	-	+	MAP
۵، ۹	-	-	کمان دار، اسب	-	+	-
۵، ۱۰	۱۸۸ سلوکی	-	ایزد بانو	-	+	☩
۵، ۱۱	۱۸۸ سلوکی	-	ایزد بانو	-	+	Θ
۵، ۱۲	۱۸۸ سلوکی	-	ایزد بانو	-	+	ΘE
۵، ۱۳	-	-	ایزد بانو	-	+	☩ و ⚡
۵، ۱۴	۱۸۸ سلوکی	-	هرکول	-	+	-
۵، ۱۵	۱۸۸ سلوکی	-	نیکه	-	+	-
۵، ۱۶	۱۸۸ سلوکی	-	-	-	+	-
۵، ۱۷	۱۸۸ سلوکی	-	ایزد بانو	-	+	-
۵، ۱۸	۱۸۸ سلوکی	-	-	-	+	-
۵، ۱۹	-	-	کمان دار	-	+	-
۵، ۲۰	۱۲۵ سلوکی	-	کمان دار	-	+	⚡
۵، ۲۱	-	-	کمان دار	-	+	-
۵، ۲۲	-	-	کمان دار	-	+	MAP

بررسی : بر هیچ یک از این ۲۲ نمونه ، نام و تاریخی ضرب نشده و نام گذاری و شناخت آن ها بر استدلالی استوار نیست . ۳ نمونه از این سکه ها ، تاریخ ضرب ۱۸۸ و ۱۲۵ سلوکی دارد ، که با ۱۲۴ و ۱۸۷ میلادی برابر است و در نتیجه آغاز دوران این به اصطلاح اردوان ، برابر تاریخ گذاری سکه ها ، ۶۰ سال از تاریخ رسمی آن ، عقب تر می رود!!! ظاهراً سلوود هنگام تاریخ گذاری بر دوران اردوان ، تاریخ ضرب شده بر پشت سکه هایی را که خود به او بخشیده ، نخوانده است! بر مبنای این سکه های تاریخ دار ، دوران حکومت اردوان اول ۶۳ سال می شود ، ولی سلوود فقط ۳ سال آن را به رسمیت می شناسد! تصاویری را که سلوود از مجموع سکه های اردوان اول آورده ، با یکدیگر شباهت های مختصری دارند .

 <p>۶. مهرداد دوم : ۱۴۴ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ۸۸-۱۲۳ قبل از میلاد</p>						
--	--	--	--	--	--	--

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۶، ۱	-	-	ایزد بانو	+	-	TV و 
۶، ۲	-	-	ایزد بانو	+	-	TV و 
۶، ۳	-	-	کمان دار	+	-	Σ
۶، ۴	۱۹۱ سلوکی	-	شاخ، نماد یونانی و فورنعمت	+	-	-
۶، ۵	-	-	شاخ، نماد یونانی و فورنعمت	+	-	-
۶، ۶	-	-	شاخ، نماد یونانی و فورنعمت	+	-	-
۶، ۷	-	-	شاخ، نماد یونانی و فورنعمت، چوگان	+	-	-
۶، ۸	-	-	شاخ، درخت خرما	+	-	-
۶، ۹	-	-	شاخ، لنگر	+	-	-
۶، ۱۰	-	-	شاخ، اسب	+	-	-
۶، ۱۱	-	-	کمان دار	+	-	-
۶، ۱۲	-	-	کمان دار	+	-	
۶، ۱۳	-	-	کمان دار، درخت خرما	+	-	-
۶، ۱۴	-	-	کمان دار، درخت خرما	+	-	TV
۶، ۱۵	-	-	کمان دار، درخت خرما	+	-	
۶، ۱۶	-	-	کمان دار، درخت خرما	+	-	TV و 
۶، ۱۷	-	-	کمان دار، درخت خرما	+	-	 و TV و 
۶، ۱۸	۱۷۰ سلوکی	-	کمان دار	+	-	$K\Delta$ و 
۶، ۱۹	-	-	کمان دار	+	-	-
۶، ۲۰	-	-	کمان دار، اسب دریایی	+	-	-
۶، ۲۱	-	-	کمان دار	+	-	-
۶، ۲۲	-	-	کمان دار	+	-	PA
۶، ۲۳	-	-	کمان دار	+	-	
۶، ۲۴	-	-	کمان دار	+	-	
۶، ۲۵	-	-	کمان دار	+	-	ΔP ΔP
۶، ۲۶	-	-	کمان دار	+	-	Δ و ΔP ΔP
۶، ۲۷	-	-	کمان دار	+	-	
۶، ۲۸	-	-	کمان دار	+	-	Δ و 
۶، ۲۹	-	-	کمان دار	+	-	 و  و 
۶، ۳۰	-	-	کمان دار	+	-	 و  و  و 
۶، ۳۱	-	-	کمان دار	+	-	 و  و 
۶، ۳۲	-	-	کمان دار	+	-	 و  و 
۶، ۳۳	-	-	کمان دار	+	-	 و 

علامت ضراب خانه یا خانوادگی	نوع خط		سمبل های هلنی بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نوع
	آرامی	یونانی				
	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۳۴
	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۳۵
	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۳۶
	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۳۷
P, Σ	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۳۸
	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۳۹
	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۴۰
	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۴۱
-	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۴۲
AP	-	+	اسب	-	-	۶، ۴۳
	-	+	اسب	-	-	۶، ۴۴
P, , MI	-	+	اسب	-	-	۶، ۴۵
P, , M	-	+	اسب	-	-	۶، ۴۶
M	-	+	اسب	-	-	۶، ۴۷
	-	+	اسب	-	-	۶، ۴۸
	-	+	اسب	-	-	۶، ۴۹
M	-	+	-	-	-	۶، ۵۰
-	-	+	هرمس (خدای بازرگانی)	-	-	۶، ۵۱
-	-	+	ایزد بانو	-	-	۶، ۵۲
-	-	+	آپولو	-	-	۶، ۵۳
-	-	+	-	-	-	۶، ۵۴
M	-	+	نیکه	-	-	۶، ۵۵
	-	+	نیکه	-	-	۶، ۵۶
-	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۵۷
-	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۵۸
Δ	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۵۹
	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۶۰
	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۶۱
	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۶۲
Δ	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۶۳
Λ	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۶۴
C	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۶۵
Σ A	-	+	کمان دار	-	-	۶، ۶۶

علامت ضراب خانه یا خانوادگی	نوع خط		سمبل های هلنی بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نوع
	آرامی	یونانی				
	-	+	کمان دار	-	-	۶,۶۷
	-	+	کمان دار	-	-	۶,۶۸
	-	+	کمان دار	-	-	۶,۶۹
	-	+	کمان دار	-	-	۶,۷۰
	-	+	کمان دار	-	-	۶,۷۱
	-	+	کمان دار	-	-	۶,۷۲
	-	+	کمان دار	-	-	۶,۷۳
	-	+	کمان دار	-	-	۶,۷۴
	-	+	کمان دار	-	-	۶,۷۵
NI	-	+	کمان دار	-	-	۶,۷۶
C	-	+	کمان دار	-	-	۶,۷۷
!	-	+	کمان دار	-	-	۶,۷۸
[-	+	کمان دار	-	-	۶,۷۹
E و !	-	+	کمان دار	-	-	۶,۸۰
	-	+	کمان دار	-	-	۶,۸۱
MI, MP	-	+	اسب	-	-	۶,۸۲
-	-	+	اسب بال دار	-	-	۶,۸۳
N	-	+	اسب بال دار	-	-	۶,۸۴
M	-	+	اسب	-	-	۶,۸۵
M	-	+	-	-	-	۶,۸۶
-	-	+	دلفین، لنگر	-	-	۶,۸۷
-	-	+	آرتمیس	-	-	۶,۸۸
-	-	+	آتنا	-	-	۶,۸۹
M	-	+	نیکه	-	-	۶,۹۰
-	-	+	کمان دار	-	-	۶,۹۱
-	-	+	-	-	-	۶,۹۲
[-	+	-	-	-	۶,۹۳
	-	+	کمان دار	-	-	۶,۹۴
	-	+	کمان دار	-	-	۶,۹۵
M	-	+	اسب	-	-	۶,۹۶
-	-	+	اسب بال دار	-	-	۶,۹۷
-	-	+	نیکه	-	-	۶,۹۸
MI	-	+	اسب	-	-	۶,۹۹

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۶,۱۰۰	-	-	اسب	+	-	MI
۶,۱۰۱	-	-	نیکه	+	-	-
۶,۱۰۲	-	-	-	+	-	MI
۶,۱۰۳	-	-	-	+	-	MI
۶,۱۰۴	-	-	آرتمیس	+	-	-
۶,۱۰۵	-	-	هلال ماه	+	-	-
۶,۱۰۶	-	-	گل شش پر	+	-	-
۶,۱۰۷	-	-	گل شش پر	+	-	-
۶,۱۰۸	-	-	گاو	+	-	-
۶,۱۰۹	-	-	عقاب	+	-	-
۶,۱۱۰	-	-	عصای چاوش	+	-	-
۶,۱۱۱	-	-	شیر	+	-	-
۶,۱۱۲	-	-	-	+	-	-
۶,۱۱۳	-	-	عقاب	+	-	-
۶,۱۱۴	-	-	-	+	-	-
۶,۱۱۵	-	-	فیل	+	-	-
۶,۱۱۶	-	-	خوشه گندم	+	-	-
۶,۱۱۷	-	-	آپولو	+	-	-
۶,۱۱۸	-	-	نیکه	+	-	MI
۶,۱۱۹	-	-	کمان دار، اسب دریایی	+	-	-
۶,۱۲۰	-	-	کمان دار	+	-	-
۶,۱۲۱	-	-	کمان دار	+	-	-
۶,۱۲۲	-	-	کمان دار	+	-	-
۶,۱۲۳	-	-	کمان دار	+	-	-
۶,۱۲۴	-	-	کمان دار، اسب دریایی	+	-	-
۶,۱۲۵	-	-	اسب بال دار	+	-	-
۶,۱۲۶	-	-	اسب بال دار	+	-	-
۶,۱۲۷	-	-	اسب بال دار	+	-	-
۶,۱۲۸	-	-	نیکه، شاخه درخت خرما	+	-	-
۶,۱۲۹	-	-	نیکه، شاخه درخت خرما	+	-	-
۶,۱۳۰	-	-	اسب	+	-	-
۶,۱۳۱	-	-	نیکه	+	-	MI
۶,۱۳۲	-	-	نیکه	+	-	MI

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۶، ۱۳۳	-	-	نیکه، چوگان	+	-	ΞΡ
۶، ۱۳۴	-	-	اسب بال دار	+	-	-
۶، ۱۳۵	-	-	گاو نر	+	-	-
۶، ۱۳۶	-	-	گاو نر	+	-	-
۶، ۱۳۷	-	-	گاو نر	+	-	-
۶، ۱۳۸	-	-	نیکه	+	-	-
۶، ۱۳۹	-	-	آرتمیس	+	-	-
۶، ۱۴۰	-	-	شمشیر	+	-	-
۶، ۱۴۱	-	-	-	+	-	-
۶، ۱۴۲	-	-	کمان دار	+	-	-
۶، ۱۴۳	-	-	کمان دار	+	-	-
۶، ۱۴۴	-	-	کمان دار، اسب دریایی	+	-	-

بررسی: بر هیچ یک از این ۱۴۴ نمونه سکه های منسوب به مهرداد دوم هم، نامی ضرب نشده و شناخت آن ها از هیچ ادله و استدلالی بهره مند نیست. تنها ۲ سکه از این مجموعه تاریخ ضرب ۱۷۰ و ۱۹۱ سلوکی را دارد، که با ۱۲۱ و ۱۴۲ قبل از میلاد مطابق است. بدین ترتیب معلوم می شود که سکه های این امپراتور را نیز ۲۰ سال پیش از آغاز حکومت اش ضرب کرده اند!!! سلوود بیش از ۱۵ تصویر از روی سکه های مهرداد دوم را در کتاب اش آورده که هیچ یک از آن ها با هم انطباق کامل ندارد.



۷. گودرز اول: ۱۹ نمونه،
تاریخ گذاری رسمی،
۹۰-۹۵ قبل از میلاد

۷، ۱	-	-	کمان دار	+	-	-
۷، ۲	-	-	کمان دار	+	-	-
۷، ۳	-	-	کمان دار	+	-	-
۷، ۴	-	-	کمان دار	+	-	-
۷، ۵	-	-	کمان دار	+	-	-
۷، ۶	-	-	کمان دار	+	-	-
۷، ۷	-	-	کمان دار	+	-	-
۷، ۸	-	-	اسب بال دار	+	-	-
۷، ۹	-	-	اسب بال دار	+	-	-
۷، ۱۰	-	-	اسب بال دار	+	-	-
۷، ۱۱	-	-	اسب بال دار	+	-	-
۷، ۱۲	-	-	اسب بال دار	+	-	-
۷، ۱۳	-	-	نیکه	+	-	-
۷، ۱۴	-	-	نیکه	+	-	-

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۷، ۱۵	-	-	چوگان	+	-	-
۷، ۱۶	-	-	نخل	+	-	-
۷، ۱۷	-	-	عصای چاوش	+	-	-
۷، ۱۸	-	-	آپولو	+	-	-
۷، ۱۹	-	-	ایزد بانو، نخل	+	-	-
<p>بررسی: بر هیچ یک از این ۱۹ نمونه سکه های گودرز اول، نام و تاریخی ضرب نشده و نام گذاری و شناخت این سکه ها مبنای استواری ندارد. نکته ی قابل توجه این که سلوود تکلیف ۷ سال فاصله بین حکومت مهرداد دوم و گودرز اول را تعیین نکرده است. سلوود از گودرز اول دو تصویر آورده که به هم شباهت کامل دارد.</p>						
				<p>۸. ارد اول: ۲۵ نمونه، تاریخ گذاری رسمی، ۸۰-۹۰ قبل از میلاد</p>		
۸، ۱	-	-	کمان دار	+	-	-
۸، ۲	-	-	کمان دار	+	-	A
۸، ۳	-	-	کمان دار	+	-	ΔΙ
۸، ۴	-	-	کمان دار	+	-	
۸، ۵	-	-	کمان دار، ستاره شش پر	+	-	-
۸، ۶	-	-	کمان دار، ستاره شش پر	+	-	-
۸، ۷	-	-	کمان دار، ستاره شش پر	+	-	-
۸، ۸	-	-	کمان دار، اسب دریایی	+	-	-
۸، ۹	-	-	کمان دار، ستاره شش پر	+	-	-
۸، ۱۰	-	-	کمان دار، ستاره شش پر	+	-	-
۸، ۱۱	-	-	کمان دار، ستاره شش پر، اسب	+	-	-
۸، ۱۲	-	-	کمان دار، ستاره ۸ پر، اسب	+	-	-
۸، ۱۳	-	-	کمان دار، ستاره ۶ پر، اسب	+	-	-
۸، ۱۴	-	-	کمان دار، ستاره ۸ پر، اسب	+	-	-
۸، ۱۵	-	-	کمان دار، ستاره شش پر و اسب	+	-	-
۸، ۱۶	-	-	نیکه، ستاره شش پر	+	-	-
۸، ۱۷	-	-	ستاره شش پر و عقاب	+	-	-
۸، ۱۸	-	-	ستاره شش پر و خوشه انگور	+	-	-
۸، ۱۹	-	-	ستاره شش پر، گاو نر	+	-	-
۸، ۲۰	-	-	شاخ، نماد وفور نعمت	+	-	-
۸، ۲۱	-	-	ستاره شش پر و شمشیر	+	-	-
۸، ۲۲	-	-	ستاره شش پر و شمشیر	+	-	-

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۸، ۲۳	-	-	ستاره ۶ پر، ایزد بانو	+	-	-
۸، ۲۴	-	-	ستاره ۶ پر، هرمس	+	-	-
۸، ۲۵	-	-	ستاره ۶ پر، اسب	+	-	-
<p>بررسی : بر هیچ سکه ای از این ۲۵ نمونه سکه ی ارد اول هم، نام و تاریخی ضرب نشده و شناخت و نام گذاری او، استدلال استواری ندارد. بر پشت تمامی سکه ها، طیف وسیعی از خدایان و الهه های هلنی را ضرب کرده اند. ۲ تصویری که سلوود از ارد اول در کتاب اش آورده، با یکدیگر شباهت دارند.</p>						
<p>۹. شاه ناشناس : ۴۵ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ۷۰ - ۸۰ قبل از میلاد</p>						
۹، ۱	-	-	کمان دار، شاخه درخت خرما	+	-	Α و Η
۹، ۲	-	-	کمان دار، شاخه درخت خرما	+	-	-
۹، ۳	-	-	کمان دار	+	-	Β
۹، ۴	-	-	کمان دار	+	-	Κ
۹، ۵	-	-	کمان دار	+	-	ΑΠΟ
۹، ۶	-	-	کمان دار	+	-	Α
۹، ۷	-	-	کمان دار	+	-	ΑΠΟ و Α
۹، ۸	-	-	کمان دار	+	-	Η
۹، ۹	-	-	کمان دار	+	-	⊗
۹، ۱۰	-	-	کمان دار	+	-	⊠
۹، ۱۱	-	-	کمان دار	+	-	⊞
۹، ۱۲	-	-	کمان دار	+	-	ΣΥΜ
۹، ۱۳	-	-	کمان دار	+	-	-
۹، ۱۴	-	-	کمان دار	+	-	ΣΥΜ
۹، ۱۵	-	-	کمان دار	+	-	ΕΥΣ
۹، ۱۶	-	-	کمان دار	+	-	-
۹، ۱۷	-	-	کمان دار، اسب دریایی	+	-	-
۹، ۱۸	-	-	کمان دار	+	-	-
۹، ۱۹	-	-	کمان دار، اسب دریایی	+	-	-
۹، ۲۰	-	-	کمان دار	+	-	ΕΝΡΑΤΑΙΙ
۹، ۲۱	-	-	کمان دار	+	-	-
۹، ۲۲	-	-	کمان دار	+	-	-
۹، ۲۳	-	-	کمان دار	+	-	ΜΑΡΤΑΝΗ
۹، ۲۴	-	-	کمان دار	+	-	ΤΡΑΞΙΔΑΝΗ
۹، ۲۵	-	-	کمان دار	+	-	-



نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۹، ۲۶	-	-	کمان دار	-	+	ΝΙΣΔΙΑ
۹، ۲۷	-	-	کمان دار	-	+	ΔΡΕΙΑ
۹، ۲۸	-	-	کمان دار	-	+	ΑΟΚΑΣΟΝ
۹، ۲۹	-	-	کمان دار	-	+	-
۹، ۳۰	-	-	کمان دار	-	+	ΚΑΤΑΣΤΡΑΤΕΙΑ
۹، ۳۱	-	-	کمان دار	-	+	ΚΑΤΑΣΤΡΑΤΕΙΑ
۹، ۳۲	-	-	کمان دار	-	+	☉
۹، ۳۳	-	-	اسب	-	+	-
۹، ۳۴	-	-	فیل	-	+	-
۹، ۳۵	-	-	آرتمیس	-	+	-
۹، ۳۶	-	-	آرتمیس	-	+	-
۹، ۳۷	-	-	هرمس	-	+	-
۹، ۳۸	-	-	گوزن نر	-	+	-
۹، ۳۹	-	-	نیکه	-	+	-
۹، ۴۰	-	-	اسب	-	+	-
۹، ۴۱	-	-	ایزد بانو	-	+	-
۹، ۴۲	-	-	ایزد بانو	-	+	-
۹، ۴۳	-	-	گاو نر	-	+	-
۹، ۴۴	-	-	کمان دار	-	+	-
۹، ۴۵	-	-	اسب	-	+	-

بررسی : بر هیچ یک از این ۴۵ نمونه سکه ی این شاه ناشناس نیز، چون بسیاری دیگر از امپراتوران به اصطلاح اشکانی، نام و تاریخی ضرب نشده است. حال چرا سلوود این شاه را ناشناس و دیگر سکه های باز هم بدون نام و تاریخ را، شاهان شناخته می گوید، از رموز کار این اساتید بزرگ بین المللی است، زیرا سلوود به آسانی می توانست به این یکی هم، چون آن دیگران، نامی ببخشد. مضحک تر از این، سنوات قدرت این شاه ناشناس است. معلوم نیست سلوود از چه راهی برای این شاه ناشناس، که سکه های اش هیچ نام و تاریخی ندارد، ۱۰ سال دوران تسلط تعیین کرده است!!!



۱۰. سیناتروس : ۱۲ نمونه،

تاریخ گذاری رسمی،
؟-۷۵ قبل از میلاد

۱۰، ۱	-	-	کمان دار	-	+	ΣΥΜ
۱۰، ۲	-	-	کمان دار، لنگر	-	+	-
۱۰، ۳	-	-	کمان دار، لنگر	-	+	-
۱۰، ۴	-	-	کمان دار، لنگر	-	+	-
۱۰، ۵	-	-	کمان دار، لنگر	-	+	-

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۱۰،۶	-	-	کمان دار، لنگر	+	-	-
۱۰،۷	-	-	کمان دار، لنگر	+	-	-
۱۰،۸	-	-	کمان دار، لنگر	+	-	-
۱۰،۹	-	-	اسب بال دار، لنگر	+	-	-
۱۰،۱۰	-	-	آرتمیس، لنگر	+	-	-
۱۰،۱۱	-	-	گاونر	+	-	-
۱۰،۱۲	-	-	آرتمیس	+	-	-

بررسی : سکه های این به اصطلاح امپراتور هم نام و تاریخی ندارد و شناخت و نام گذاری آن ها بر هیچ استدلالی استوار نیست. تاریخ پایان سلطنت سیناتروس معلوم نیست، اما آغاز آن، با میانه ی سلطنت آن شاه ناشناس پیش از خودش، مطابقت دارد. بدین ترتیب ظاهراً شاهان اشکانی، خلاف فرضیه ی سعدی، به اتفاق اقلیم خود را اداره می کرده اند!!! آن سه نمونه تصویری که سلوود از میان سکه های سیناتروس انتخاب کرده، به هم شباهت دارند.



۱۱. داریوش (!؟) : ۴۶ نمونه ،
تاریخ گذاری رسمی ،
۷۰- قبل از میلاد

HP	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۱
A و B	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۲
Z و A و B	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۳
A	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۴
A	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۵
A	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۶
T و A	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۷
Σ	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۸
Π	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۹
Σ	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۱۰
M	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۱۱
Σ	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۱۲
Σ	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۱۳
NI	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۱۴
Σ	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۱۵
Σ	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۱۶
-	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۱۷
II	-	+	کمان دار	-	-	۱۱،۱۸
-	-	+	نیکه، اسب	-	-	۱۱،۱۹

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۱۱، ۲۰	-	-	نیکه	+	-	-
۱۱، ۲۱	-	-	نیکه	+	-	-
۱۱، ۲۲	-	-	نیکه، چوکان	+	-	-
۱۱، ۲۳	-	-	نیکه	+	-	-
۱۱، ۲۴	-	-	نیکه، عقرب	+	-	-
۱۱، ۲۵	-	-	نیکه، ذرت	+	-	-
۱۱، ۲۶	-	-	نیکه، گاو	+	-	-
۱۱، ۲۷	-	-	نیکه، هلال ماه	+	-	-
۱۱، ۲۸	-	-	کمان دار، شاخ	+	-	B
۱۱، ۲۹	-	-	کمان دار	+	-	Α
۱۱، ۳۰	-	-	کمان دار	+	-	Α
۱۱، ۳۱	-	-	کمان دار	+	-	Ϝ
۱۱، ۳۲	-	-	کمان دار	+	-	Μ
۱۱، ۳۳	-	-	کمان دار	+	-	Μ
۱۱، ۳۴	-	-	کمان دار	+	-	Ϝ
۱۱، ۳۵	-	-	کمان دار	+	-	Π
۱۱، ۳۶	-	-	کمان دار	+	-	Ν
۱۱، ۳۷	-	-	کمان دار	+	-	NI
۱۱، ۳۸	-	-	کمان دار	+	-	Α
۱۱، ۳۹	-	-	کمان دار	+	-	T
۱۱، ۴۰	-	-	کمان دار	+	-	Π
۱۱، ۴۱	-	-	کمان دار	+	-	Σ
۱۱، ۴۲	-	-	اسب	+	-	-
۱۱، ۴۳	-	-	اسب	+	-	-
۱۱، ۴۴	-	-	نیکه	+	-	-
۱۱، ۴۵	-	-	اسب	+	-	-
۱۱، ۴۶	-	-	فیل	+	-	-

بررسی: بر این ۴۶ نمونه از سکه های خوانده شده به نام داریوش هم، هیچ نام و تاریخی ضرب نیست و شناسایی او استدلال استواری ندارد. مورخ مایل است از سلوود بپرسد که اگر به میل خود نام های تاریخی انتخاب می کند، چرا نام صاحب این ۴۶ سکه ی بی نشانه را کورش و یا یزدگرد نگذارده است!!! برای آشنایی با بی ارزشی کتاب سلوود کافی است به ۲ تصویر بالا از داریوش توجه دقیق کنید، که مطلقاً به هم شبیه نیستند. بر پشت این سکه ها نیز، همانند سکه های پیشین و سکه های پس از این، نه فقط تصاویر بسیار متعدد و متنوعی از خدایان و الهه ها و سمبول های یونانی ضرب شده، بل که تمام دیگر علامات، نام ها و نشانه ها و تاریخ گذاری ها و متن نویسی سکه ها، با خط و کد و نگاره های یونانی انجام شده است که یونانی بودن این به اصطلاح داریوش را، بدون هیچ مجامله ای محرز می کند.

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه		نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
	یونانی	آرامی					
۱۲. فرهاد سوم : ۴۹ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ۷۵-۷۰ قبل از میلاد							
۱۲.۱	-	-	-	کمان دار	+	-	
۱۲.۲	-	-	-	کمان دار	+	-	
۱۲.۳	-	-	-	کمان دار ، اسب دریایی	+	-	
۱۲.۴	-	-	-	کمان دار	+	-	
۱۲.۵	-	-	-	کمان دار	+	-	
۱۲.۶	-	-	-	کمان دار	+	-	
۱۲.۷	-	-	-	کمان دار	+	-	
۱۲.۸	-	-	-	کمان دار	+	-	
۱۲.۹	-	-	-	کمان دار	+	-	
۱۲.۱۰	-	-	-	کمان دار	+	-	
۱۲.۱۱	-	-	-	کمان دار	+	-	
۱۲.۱۲	-	-	-	کمان دار ، اسب دریایی	+	-	
۱۲.۱۳	-	-	-	کمان دار ، اسب دریایی	+	-	
۱۲.۱۴	-	-	-	کمان دار	+	-	
۱۲.۱۵	-	-	۲۸۲ سلوکی	کمان دار	+	-	
۱۲.۱۶	-	-	۲۸۳ سلوکی	کمان دار ، اسب دریایی	+	-	
۱۲.۱۷	-	-	-	کمان دار	+	-	
۱۲.۱۸	-	-	-	اسب	+	-	
۱۲.۱۹	-	-	-	اسب	+	-	
۱۲.۲۰	-	-	-	اسب	+	-	
۱۲.۲۱	-	-	-	اسب	+	-	
۱۲.۲۲	-	-	-	-	+	-	
۱۲.۲۳	-	-	-	نخل	+	-	
۱۲.۲۴	-	-	-	خروس	+	-	
۱۲.۲۵	-	-	-	اسب	+	-	
۱۲.۲۶	-	-	-	اسب	+	-	
۱۲.۲۷	-	-	-	خدای هلنی	+	-	
۱۲.۲۸	-	-	-	گوزن ، عقاب ، شاخ ، تیجه	+	-	
۱۲.۲۹	-	-	-	گوزن ، کمان دار ، شاخ	+	-	
۱۲.۳۰	-	-	-	گوزن ، کمان دار ، شاخ	+	-	

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۱۲، ۳۱	-	-	گوزن، کمان دار، شاخ	+	-	𐎧
۱۲، ۳۲	-	-	گوزن، کمان دار، شاخ	+	-	𐎧
۱۲، ۳۳	-	-	گوزن، کمان دار، شاخ	+	-	𐎧
۱۲، ۳۴	-	-	گوزن، کمان دار، شاخ	+	-	𐎧
۱۲، ۳۵	-	-	گوزن، کمان دار، شاخ	+	-	K
۱۲، ۳۶	-	-	گوزن، کمان دار، شاخ	+	-	𐎧
۱۲، ۳۷	-	-	گوزن، کمان دار، شاخ	+	-	NI
۱۲، ۳۸	-	-	گوزن، کمان دار، شاخ	+	-	T
۱۲، ۳۹	-	-	گوزن، کمان دار، شاخ	+	-	M
۱۲، ۴۰	-	-	گوزن، کمان دار، شاخ	+	-	𐎧
۱۲، ۴۱	-	-	گوزن، کمان دار، شاخ	+	-	𐎧
۱۲، ۴۲	-	-	گوزن، کمان دار، شاخ	+	-	𐎧
۱۲، ۴۳	-	-	گوزن، کمان دار، شاخ	+	-	𐎧 و *
۱۲، ۴۴	-	-	گوزن، کمان دار، شاخ	+	-	𐎧
۱۲، ۴۵	-	-	گوزن، کمان دار، شاخ	+	-	𐎧
۱۲، ۴۶	-	-	شاخ، گوزن، اسب	+	-	-
۱۲، ۴۷	-	-	شاخ، گوزن، اسب	+	-	-
۱۲، ۴۸	-	-	شاخ، گوزن، اسب	+	-	-
۱۲، ۴۹	-	-	شاخ، گوزن، اسب	+	-	-

بررسی: بر هیچ یک از این ۴۹ نمونه سکه ی فرهاد سوم هم، چون بسیاری دیگر از امپراتوران به اصطلاح اشکانی، نام و تاریخی ضرب نشده و شناسایی او بر هیچ استدلالی استوار نیست. از میان این سکه ها فقط ۲ سکه تاریخ ضرب ۲۸۲ و ۲۸۳ سلوکی دارد، که با ۲۹ و ۳۰ میلادی برابر است تا معلوم شود که این فرهاد سوم ۴۰ سال پس از مرگ اش هم سکه می زده است!!! جالب این که تاریخ گذاری رسمی سلطنت این فرهاد سوم، با داریوش و سیناتروس و آن شاه ناشناس برابر است و تداخل می کند، بدین ترتیب گویا این شاهان به اصطلاح اشکانی، بسیار بلند نظر بوده اند و حکومت دسته جمعی را بیش تر می پسندیده اند، هر چند که مورخین دروغ پرداز غربی از هر یک از آنان امپراتوری غول آسا ساخته باشند. هیچ یک از پنج تصویری را که سلوود، فرهاد سوم معرفی می کند، با یکدیگر انطباق ندارند.



۱۳. مهرداد سوم: ۴۲ نمونه،
تاریخ گذاری رسمی،
۵۴-۵۷ قبل از میلاد

𐎧	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۱
𐎧 و BT	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۲
𐎧	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۳
𐎧	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۴
𐎧	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۵

علامت ضراب خانه یا خانوادگی	نوع خط		سمبل های هلنی بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نوع
	آرامی	یونانی				
	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۶
	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۷
K	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۸
	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۹
Λ	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۱۰
	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۱۱
NI	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۱۲
Π	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۱۳
T	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۱۴
	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۱۵
-	-	+	کمان دار	+	۲۸۲ سلوکی	۱۳، ۱۶
-	-	+	اسب	-	-	۱۳، ۱۷
	-	+	فیل	-	-	۱۳، ۱۸
-	-	+	اسب	-	-	۱۳، ۱۹
M	-	+	گاو نر	-	-	۱۳، ۲۰
-	-	+	نیکه	+	-	۱۳، ۲۱
	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۲۲
K	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۲۳
	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۲۴
	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۲۵
	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۲۶
	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۲۷
	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۲۸
NI	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۲۹
	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۳۰
M	-	+	کمان دار	+	-	۱۳، ۳۱
	-	+	کمان دار، ستاره	+	-	۱۳، ۳۲
	-	+	کمان دار، ستاره	+	-	۱۳، ۳۳
	-	+	کمان دار، ستاره	+	-	۱۳، ۳۴
و B	-	+	کمان دار، ستاره	+	-	۱۳، ۳۵
	-	+	کمان دار، ستاره، هلال ماه	+	-	۱۳، ۳۶
	-	+	کمان دار، ستاره، هلال ماه	+	-	۱۳، ۳۷
-	-	+	اسب بال دار	-	-	۱۳، ۳۸

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۱۳، ۳۹	-	-	اسب بال دار	+	-	𐎧
۱۳، ۴۰	-	-	ستاره، فیل	+	-	KΔI
۱۳، ۴۱	-	-	ستاره، فیل	+	-	-
۱۳، ۴۲	-	-	نیکه	+	-	-
۱۳، ۴۳	-	-	چوگان	+	-	-

بررسی: برای نخستین بار بر بیش تر این سکه ها، نامی با حروف یونانی و املائی «میتراداتوس»، که نامی کاملاً یونانی است بدون هیچ شماره ای آمده است. در این جا نیز معلوم نیست که ۱۳ سال فاصله ی زمانی بین فرهاد سوم و مهرداد سوم، دوران چه سلطانی بوده است! بر یکی از سکه های به اصطلاح مهرداد سوم، تاریخ سلوکی ۲۸۲ آمده، که با ۳۰ قبل از میلاد برابر است. بدین ترتیب مهرداد سوم هم، ۲۰، ۲۵ سال پس از مرگ یا کناره گیری اش از سلطنت، همچنان سکه می زده است. تصاویر آمده از این مهرداد سوم بر سکه های اش نسبتاً با یکدیگر شباهت دارند.



۱۴. ارد دوم: ۱۷۵ نمونه،
تاریخ گذاری رسمی،
۲۸-۵۷ قبل از میلاد

۱۴، ۱	-	-	نیکه، کمان دار	+	-	Α
۱۴، ۲	-	-	نیکه، کمان دار	+	-	ΣΡ
۱۴، ۳	-	-	نیکه، عقاب	+	-	Α
۱۴، ۴	-	-	نیکه	+	-	Α
۱۴، ۵	-	-	کمان دار	+	-	Α
۱۴، ۶	-	-	کمان دار	+	-	Ef
۱۴، ۷	-	-	کمان دار	+	-	K
۱۴، ۸	-	-	کمان دار	+	-	Μ
۱۴، ۹	-	-	کمان دار	+	-	ΣΡ
۱۴، ۱۰	-	-	کمان دار	+	-	NI
۱۴، ۱۱	-	-	کمان دار	+	-	𐎧
۱۴، ۱۲	-	-	کمان دار	+	-	Π
۱۴، ۱۳	-	-	کمان دار	+	-	T
۱۴، ۱۴	-	-	کمان دار	+	-	Α
۱۴، ۱۵	-	-	کمان دار	+	-	Ϟ
۱۴، ۱۶	-	-	کمان دار	+	-	Α
۱۴، ۱۷	-	-	اسب بال دار	+	-	Α
۱۴، ۱۸	-	-	اسب	+	-	Α
۱۴، ۱۹	-	+	اسب	+	-	𐎧
۱۴، ۲۰	-	-	اسب	+	-	Μ
۱۴، ۲۱	-	-	-	+	-	-

علامت ضرباخانه یا خانوادگی	نوع خط		سمبل های هلنی بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نوع
	یونانی	آرامی				
-	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۲۲
ΠΟ	-	+	تیجه	-	-	۱۴، ۲۳
☉	-	+	تیجه	-	-	۱۴، ۲۴
ΠΕ و Π	-	+	تیجه	-	-	۱۴، ۲۵
Α and Ξ and Π	-	+	تیجه	-	-	۱۴، ۲۶
Α and Δ and Π	-	+	تیجه	-	-	۱۴، ۲۷
Α and Π and Π	-	+	تیجه	-	-	۱۴، ۲۸
Π	-	+	تیجه	-	۱۷۳ سلوکی	۱۴، ۲۹
ΥΠ and Π	-	+	تیجه	-	-	۱۴، ۳۰
Α	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۳۱
Α	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۳۲
†	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۳۳
†	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۳۴
ΣϜ	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۳۵
☉	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۳۶
ΣϜ	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۳۷
Α.θ	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۳۸
Α.N	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۳۹
Α.N	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۴۰
Α and X	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۴۱
ΣϜ	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۴۲
K	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۴۳
T, K	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۴۴
K, O	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۴۵
Λ	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۴۶
V, Λ	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۴۷
V	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۴۸
V, T	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۴۹
Α	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۵۰
Α	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۵۱
Α and Δ	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۵۲
ΣϜ and Δ	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۵۳
K and Δ	-	+	کمان دار	-	-	۱۴، ۵۴

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۱۴، ۵۵	-	-	کمان دار	-	+	Δ و ϙ
۱۴، ۵۶	-	-	کمان دار	-	+	Σϙ و Δ
۱۴، ۵۷	-	-	اسب	-	+	Α
۱۴، ۵۸	-	-	اسب	-	+	Ⓜ
۱۴، ۵۹	-	-	نیکه	-	+	Ⓜ
۱۴، ۶۰	-	-	کوزن	-	+	Α و Δ
۱۴، ۶۱	-	-	کوزن	-	+	ϙ و Δ
۱۴، ۶۲	-	-	دژ	-	+	-
۱۴، ۶۳	-	-	آتنا	-	+	Κ
۱۴، ۶۴	-	-	اسب	-	+	Α
۱۴، ۶۵	-	-	اسب	-	+	Ⓜ
۱۴، ۶۶	-	-	کوزن	-	+	Α و Δ
۱۴، ۶۷	-	-	چوکان	-	+	Α
۱۴، ۶۸	-	-	تیجه، نخل، زگیل	-	+	Α و Υ و Χ
۱۴، ۶۹	-	-	تیجه، نخل، زگیل	-	+	ΠΕ و Χ
۱۴، ۷۰	-	-	تیجه، نخل، زگیل	-	+	ΔΥ
۱۴، ۷۱	-	-	تیجه، نخل، زگیل	-	+	Ν و Α و Ε
۱۴، ۷۲	-	-	تیجه، نخل، زگیل	-	+	Α و Ρ و ϙ
۱۴، ۷۳	-	-	تیجه، نخل، زگیل	-	+	Π و Α و ϙ
۱۴، ۷۴	۱۷۳ سلوکی	-	تیجه، نخل، زگیل	-	+	ΓΟΡ ΕΜΤΙ
۱۴، ۷۵	-	-	کمان دار، هلال ماه	-	+	Α
۱۴، ۷۶	-	-	کمان دار، هلال ماه	-	+	Σϙ
۱۴، ۷۷	-	-	کمان دار، هلال ماه	-	+	ϙ
۱۴، ۷۸	-	-	کمان دار، هلال ماه	-	+	Σϙ
۱۴، ۷۹	-	-	کمان دار، هلال ماه	-	+	Ⓜ
۱۴، ۸۰	-	-	کمان دار، هلال ماه	-	+	Π
۱۴، ۸۱	-	-	کمان دار، هلال ماه	-	+	Τ
۱۴، ۸۲	-	-	کمان دار، هلال ماه	-	+	Κ
۱۴، ۸۳	-	-	کمان دار، هلال ماه	-	+	Τ
۱۴، ۸۴	-	-	کمان دار، هلال ماه	-	+	Κ
۱۴، ۸۵	-	-	کمان دار، هلال ماه	-	+	Δ
۱۴، ۸۶	-	-	کمان دار، هلال ماه	-	+	θ
۱۴، ۸۷	-	-	کمان دار، هلال ماه	-	+	θ

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۱۴، ۸۸	-	-	کمان دار، هلال ماه	+	-	θ
۱۴، ۸۹	-	-	کمان دار، هلال ماه	+	-	⊕
۱۴، ۹۰	-	-	کمان دار، هلال ماه	+	-	A
۱۴، ۹۱	-	-	کمان دار، هلال ماه	+	-	⊕
۱۴، ۹۲	-	-	تیجه، هلال ماه	+	-	⊕
۱۴، ۹۳	-	-	تیجه، هلال ماه	+	-	⊕
۱۴، ۹۴	-	-	تیجه، هلال ماه، اسب	+	-	⊕
۱۴، ۹۵	-	-	تیجه، هلال ماه	+	-	⊕
۱۴، ۹۶	-	-	تیجه، هلال ماه	+	-	⊕
۱۴، ۹۷	-	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	ΞΑΝ ΖΗΜ
۱۴، ۹۸	-	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	ΔΥΣ ΖΗΜ
۱۴، ۹۹	-	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	⊕ و ΔΛΙ
۱۴، ۱۰۰	-	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل، هلال ماه	+	-	VII
۱۴، ۱۰۱	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	⊕
۱۴، ۱۰۲	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	⊕
۱۴، ۱۰۳	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	⊕
۱۴، ۱۰۴	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	⊕
۱۴، ۱۰۵	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	⊕
۱۴، ۱۰۶	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	NI
۱۴، ۱۰۷	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	Π
۱۴، ۱۰۸	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	T
۱۴، ۱۰۹	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	A
۱۴، ۱۱۰	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	K
۱۴، ۱۱۱	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	K, B
۱۴، ۱۱۲	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	Λ
۱۴، ۱۱۳	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	Λ
۱۴، ۱۱۴	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	V
۱۴، ۱۱۵	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	⊕
۱۴، ۱۱۶	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	⊕ و ⊕
۱۴، ۱۱۷	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	⊕ و ⊕
۱۴، ۱۱۸	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	⊕ و ⊕
۱۴، ۱۱۹	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	⊕ و X
۱۴، ۱۲۰	-	-	کمان دار، هلال ماه، ستاره	+	-	⊕ و θ

علامت ضراب خانه یا خانوادگی	نوع خط		سمبل های هلنی بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نوع
	یونانی	آرامی				
X و Å	-	+	کمان دار، هلال ماه، ستاره	-	-	۱۴، ۱۲۱
Σϕ	-	+	کمان دار، هلال ماه، ستاره، زگیل	-	-	۱۴، ۱۲۲
Σϕ	-	+	کمان دار، هلال ماه، ستاره، زگیل	-	-	۱۴، ۱۲۳
W و 𐀀	-	+	کمان دار، هلال ماه، ستاره، زگیل	-	-	۱۴، ۱۲۴
𐀁	-	+	کمان دار، هلال ماه، ستاره، لنگر	-	-	۱۴، ۱۲۵
Π	-	+	کمان دار، هلال ماه، ستاره، لنگر	-	-	۱۴، ۱۲۶
𐀁	-	+	کمان دار، هلال، ستاره، لنگر، زگیل	-	-	۱۴، ۱۲۷
NI	-	+	کمان دار، هلال، ستاره، لنگر، زگیل	-	-	۱۴، ۱۲۸
IN	-	+	کمان دار، هلال، ستاره، لنگر، زگیل	-	-	۱۴، ۱۲۹
T	-	+	کمان دار، هلال، ستاره، لنگر، زگیل	-	-	۱۴، ۱۳۰
Ā	-	+	هلال ماه، ستاره، عقاب	-	-	۱۴، ۱۳۱
Ā	-	+	نیکه، هلال ماه، ستاره	-	-	۱۴، ۱۳۲
-	-	+	هلال ماه، ستاره، دژ	-	-	۱۴، ۱۳۳
𐀁	-	+	هلال ماه، ستاره، گوزن	-	-	۱۴، ۱۳۴
Ā	-	+	هلال ماه، ستاره، گوزن	-	-	۱۴، ۱۳۵
Ā	-	+	هلال ماه، ستاره، اسب	-	-	۱۴، ۱۳۶
-	-	+	هلال ماه، ستاره، بز	-	-	۱۴، ۱۳۷
-	-	+	آتنا، هلال ماه، ستاره، بز	-	-	۱۴، ۱۳۸
K	-	+	هلال ماه، ستاره، فیل	-	-	۱۴، ۱۳۹
Ā و I	-	+	هلال ماه، ستاره، فیل	-	-	۱۴، ۱۴۰
𐀁 و I	-	+	هلال ماه، ستاره، فیل	-	-	۱۴، ۱۴۱
𐀁 و I	-	+	هلال ماه، ستاره، فیل	-	-	۱۴، ۱۴۲
K و I	-	+	هلال ماه، ستاره، فیل	-	-	۱۴، ۱۴۳
B	-	+	نیکه، زگیل، عقاب	-	-	۱۴، ۱۴۴
Γ	-	+	نیکه، زگیل، عقاب	-	-	۱۴، ۱۴۵
Y	-	+	نیکه، زگیل، عقاب	-	-	۱۴، ۱۴۶
ΔAI و 𐀁	-	+	نیکه، زگیل، عقاب	-	-	۱۴، ۱۴۷
-	-	+	نیکه، زگیل، عقاب	-	-	۱۴، ۱۴۸
Ā	-	+	کمان دار، زگیل، اسب دریایی، هلال ماه، ستاره، لنگر	+	-	۱۴، ۱۴۹
Ā	-	+	کمان دار، زگیل، اسب دریایی، هلال ماه، ستاره، لنگر	+	-	۱۴، ۱۵۰
Ā	-	+	کمان دار، زگیل، اسب دریایی، هلال ماه، ستاره، لنگر	+	-	۱۴، ۱۵۱
Ā	-	+	کمان دار، زگیل، اسب دریایی، هلال ماه، ستاره، لنگر	+	-	۱۴، ۱۵۲
𐀁	-	+	کمان دار، زگیل، اسب دریایی، هلال ماه، ستاره، لنگر	+	-	۱۴، ۱۵۳

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۱۴، ۱۵۴	-	-	کمان دار، زگیل، اسب دریایی، هلال ماه، ستاره، لنگر	-	+	𐎧
۱۴، ۱۵۵	-	-	کمان دار، زگیل، اسب دریایی، هلال ماه، ستاره، لنگر	-	+	𐎧
۱۴، ۱۵۶	-	-	زگیل	-	+	𐎧
۱۴، ۱۵۷	-	-	کمان دار، زگیل، نخل	-	+	𐎧
۱۴، ۱۵۸	-	-	کمان دار، زگیل	-	+	𐎧
۱۴، ۱۵۹	-	-	کمان دار، زگیل، اسب دریایی	-	+	𐎧
۱۴، ۱۶۰	-	-	کمان دار، زگیل، اسب دریایی	-	+	𐎧
۱۴، ۱۶۱	-	-	زگیل، عقاب، هلال ماه، ستاره	-	+	𐎧
۱۴، ۱۶۲	-	-	تیجه، زگیل، هلال ماه، ستاره	-	+	𐎧
۱۴، ۱۶۳	-	-	زگیل، هلال ماه، ستاره، گوزن	-	+	𐎧
۱۴، ۱۶۴	-	-	نیکه، زگیل، هلال ماه، ستاره	-	+	𐎧
۱۴، ۱۶۵	-	-	زگیل، هلال ماه، ستاره، لنگر	-	+	𐎧
۱۴، ۱۶۶	-	-	زگیل، هلال ماه، ستاره، لنگر	-	+	𐎧
۱۴، ۱۶۷	-	-	زگیل، هلال ماه، ستاره، خوشه گندم	-	+	𐎧 و 𐎧
۱۴، ۱۶۸	-	-	زگیل، هلال ماه، ستاره، خوشه گندم	-	+	𐎧
۱۴، ۱۶۹	-	-	زگیل، هلال ماه، ستاره، گوزن	-	+	𐎧
۱۴، ۱۷۰	-	-	زگیل، هلال ماه، ستاره، عقاب، خوشه انگور	-	+	𐎧
۱۴، ۱۷۱	-	-	زگیل، هلال ماه، ستاره، گوزن، عقاب	-	+	𐎧
۱۴، ۱۷۲	-	-	زگیل، هلال ماه، ستاره	-	+	𐎧
۱۴، ۱۷۳	-	-	زگیل، هلال ماه، ستاره	-	+	𐎧
۱۴، ۱۷۴	-	-	زگیل، هلال ماه، ستاره، دلفین	-	+	𐎧
۱۴، ۱۷۵	-	-	زگیل، هلال ماه، ستاره	-	+	𐎧

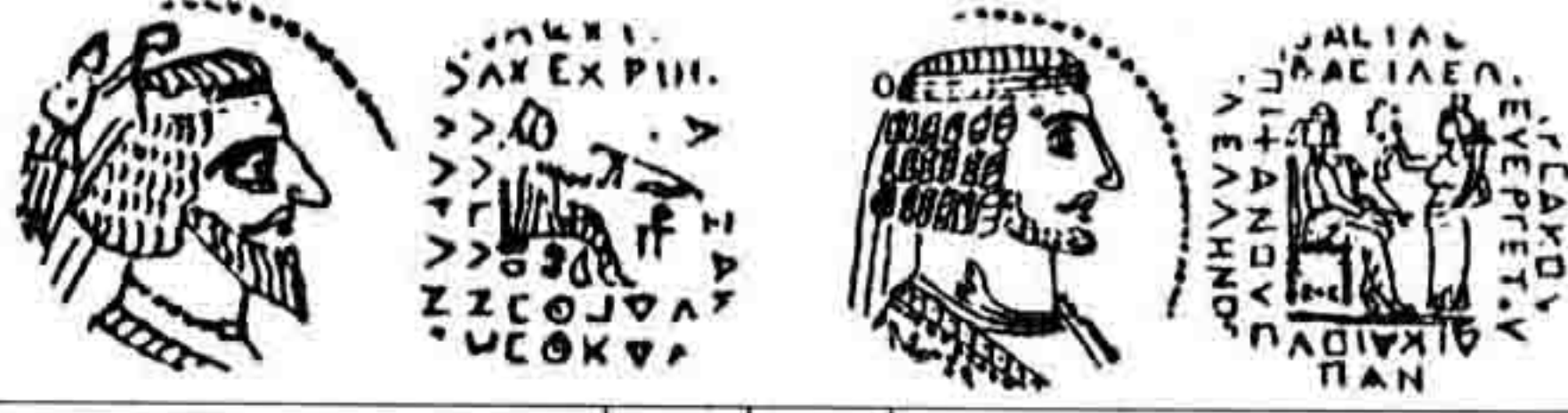
بررسی: بر سکه های فراوان این امپراتور نیز، هیچ نامی ضرب نشده است، ولی در میان این انبوه سکه، ۲ سکه تاریخ ۱۷۳ سلوکی را دارد، که با ۱۳۹ میلادی، یعنی ۱۰۰ سال پیش از مرگ صاحب سکه برابر است!!! احتمالاً سلوود در این مورد قصد خندانیدن خوانندگان کتاب اش و یا مسخره کردن خود را داشته است. بر پشت سکه های این ارد دوم، کلکسیون از تصاویر خدایان و سمبل های یونانی ضرب شده است. تعدد و تنوع در این سکه ها، نه فقط شامل تصاویر خدایان یونانی، بل که شامل نماد و کدهای مربوط به ضرب خانه ها نیز شده است. تصاویر ارد دوم در کتاب سلوود، با هم مغایراند.



۱۵. پاکور اول: ۳ نمونه،
تاریخ گذاری رسمی،
۳۹- قبل از میلاد

۱۵، ۱	-	-	نیکه، کمان دار، هلال ماه	-	+	𐎧
۱۵، ۲	-	-	نیکه، دایوسکوری	-	+	𐎧
۱۵، ۳	-	-	نیکه، دژ	-	+	-

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
<p>بررسی : چند سکه ی این پاکور اول نیز فاقد نام و تاریخ است و سلوود احتمالاً نام و سنه ی سلطنت او را نیز، چون دیگران، از طریق اسطرلاب تعیین کرده است! سلوود نوشته است که پاکور اول بزرگ ترین پسر ارد دوم بوده، اما تصویر سکه، با آن موی دم اسبی، صورت پر از ملاحظت و گوشواره، تصویر را کاملاً زنانه نشان می دهد و تصویر دیگری از پاکور اول نیز، برای مقایسه، در کتاب سلوود نبود. بر پشت این سکه های محدود نیز، سمبل ها و الهه های یونانی ضرب شده است.</p>						
<p>۱۶. فرهاد چهارم : ۱۷۶ نمونه، تاریخ گذاری رسمی، ۲۸ قبل از میلاد، ۲ میلادی</p>						
۱۶، ۱	ژوئن ۲۷۵ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل	+	-	-
۱۶، ۲	آگوست ۲۷۵ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل	+	-	-
۱۶، ۳	جولای ۲۷۵ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل	+	-	-
۱۶، ۴	سپتامبر ۲۷۵ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل	+	-	-
۱۶، ۵	آگوست ۲۷۵ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل	+	-	-
۱۶، ۶	فوریه ۲۷۵ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل	+	-	-
۱۶، ۷	نوامبر ۲۷۵ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل	+	-	-
۱۶، ۸	نوامبر ۲۸۷ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل	+	-	-
۱۶، ۹	دسامبر ۲۸۷ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل	+	-	-
۱۶، ۱۰	می ۲۸۷ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل	+	-	-
۱۶، ۱۱	۲۸۷ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل	+	-	-
۱۶، ۱۲	آگوست ۲۸۷ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل	+	-	-
۱۶، ۱۳	۲۸۷ سلوکی ماه سیزدهم	-	تیجه، شاخ، زگیل	+	-	-
۱۶، ۱۴	آوریل ۲۸۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل	+	-	-
۱۶، ۱۵	-	-	نیکه، کمان دار، زگیل	+	-	Ɱ
۱۶، ۱۶	-	-	نیکه، تیجه، زگیل	+	-	Α
۱۶، ۱۷	-	-	نیکه، زگیل، غزال	+	-	Α
۱۶، ۱۸	آوریل ۲۷۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۱۹	می ۲۷۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۲۰	ژوئن ۲۷۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۲۱	جولای ۲۷۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۲۲	آگوست ۲۷۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۲۳	سپتامبر ۲۷۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۲۴	آوریل ۲۷۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۲۵	آگوست ۲۷۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۲۶	آگوست ؟	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل، هلال	+	-	-



نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۱۶، ۲۷	سپتامبر؟	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل، هلال	+	-	-
۱۶، ۲۸	فوریه ۲۸۰ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل، هلال	+	-	-
۱۶، ۲۹	می ۲۸۰ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل، هلال	+	-	-
۱۶، ۳۰	می ۲۸۰ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل، هلال	+	-	ZHM
۱۶، ۳۱	سپتامبر ۲۸۰ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل، هلال	+	-	Π
۱۶، ۳۲	۲۸۱ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل، هلال	+	-	-
۱۶، ۳۳	سپتامبر ۲۸۱ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل، هلال	+	-	-
۱۶، ۳۴	سپتامبر ۲۸۳ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل، هلال	+	-	-
۱۶، ۳۵	۲۸۵ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل، هلال	+	-	-
۱۶، ۳۶	اکتبر ۲۸۶ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل، هلال	+	-	-
۱۶، ۳۷	نوامبر ۲۸۶ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل، هلال	+	-	-
۱۶، ۳۸	آگوست ۲۸۶ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۳۹	سپتامبر ۲۸۶ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۴۰	اکتبر ۲۸۷ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۴۱	نوامبر ۲۸۷ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۴۲	دسامبر ۲۸۷ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۴۳	فوریه ۲۸۷ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۴۴	فوریه ۲۸۷ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۴۵	مارس ۲۸۷ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۴۶	آوریل ۲۸۷ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۴۷	۲۸۷ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۴۸	۲۸۷ سلوکی ماه سیزدهم	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۴۹	آوریل ۲۸۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۵۰	مارس ۲۸۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۵۱	جولای ۲۸۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۵۲	اکتبر ۲۸۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۵۳	نوامبر ۲۸۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۵۴	دسامبر ۲۸۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۵۵	ژانویه ۲۸۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۵۶	فوریه ۲۸۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۵۷	مارس ۲۸۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۵۸	آگوست ۲۸۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶، ۵۹	سپتامبر ۲۸۸ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۱۶،۶۰	مارس؟	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۱۶،۶۱	-	-	کمان دار، زگیل	+	-	Α
۱۶،۶۲	-	-	کمان دار، زگیل، نخل	+	-	ΣΡ
۱۶،۶۳	-	-	زگیل، انار	+	-	Μ
۱۶،۶۴	-	-	زگیل	+	-	Μ
۱۶،۶۵	-	-	زگیل	+	-	Μ
۱۶،۶۶	-	-	زگیل، محراب	+	-	Μ
۱۶،۶۷	-	-	زگیل، چرخ	+	-	Μ
۱۶،۶۸	-	-	زگیل، شیر	+	-	Μ
۱۶،۶۹	-	-	زگیل، درخت	+	-	Μ
۱۶،۷۰	-	-	زگیل، گوزن	+	-	Μ
۱۶،۷۱	-	-	زگیل، عقاب	+	-	ΠΟΛΙΣ
۱۶،۷۲	-	-	زگیل	+	-	Α
۱۶،۷۳	-	-	زگیل	+	-	Μ
۱۶،۷۴	نوامبر ۲۸۸ سلوکی	-	آتنا، زگیل	+	-	-
۱۶،۷۵	دسامبر ۲۸۸ سلوکی	-	آتنا، زگیل	+	-	-
۱۶،۷۶	می ۲۸۸ سلوکی	-	آتنا، زگیل	+	-	-
۱۶،۷۷	ژوئن ۲۸۸ سلوکی	-	آتنا، زگیل	+	-	-
۱۶،۷۸	جولای ۲۸۸ سلوکی	-	آتنا، زگیل	+	-	-
۱۶،۷۹	آگوست ۲۸۸ سلوکی	-	آتنا، زگیل	+	-	-
۱۶،۸۰	دسامبر ۲۸۸ سلوکی	-	آتنا، زگیل	+	-	-
۱۶،۸۱	نوامبر ۲۸۹ سلوکی	-	آتنا، زگیل	+	-	-
۱۶،۸۲	آوریل ۲۸۹ سلوکی	-	آتنا، زگیل	+	-	-
۱۶،۸۳	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	Α
۱۶،۸۴	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	Ρ
۱۶،۸۵	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	Τ
۱۶،۸۶	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	Ε
۱۶،۸۷	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	Μ
۱۶،۸۸	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	Μ
۱۶،۸۹	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	Α
۱۶،۹۰	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	NI
۱۶،۹۱	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	III
۱۶،۹۲	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	Π

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۱۶, ۹۳	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	+
۱۶, ۹۴	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	⌘
۱۶, ۹۵	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	t, H
۱۶, ۹۶	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	H و ⌘
۱۶, ۹۷	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	t, AT
۱۶, ۹۸	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	⌘ و T
۱۶, ۹۹	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	H
۱۶, ۱۰۰	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	Λ, H
۱۶, ۱۰۱	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	H و ⌘
۱۶, ۱۰۲	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب	+	-	Υ, Φ
۱۶, ۱۰۳	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب، نخل	+	-	Σϙ
۱۶, ۱۰۴	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب، نخل	+	-	Σϙ
۱۶, ۱۰۵	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب، نخل	+	-	⌘ و O
۱۶, ۱۰۶	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب، نخل	+	-	⌘ و ⌘
۱۶, ۱۰۷	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب، نخل	+	-	B و ⌘
۱۶, ۱۰۸	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب، هلال	+	-	B و ⌘
۱۶, ۱۰۹	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب، هلال	+	-	⌘
۱۶, ۱۱۰	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب، هلال	+	-	⌘
۱۶, ۱۱۱	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب، هلال	+	-	⌘
۱۶, ۱۱۲	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب، هلال	+	-	Π
۱۶, ۱۱۳	-	-	آتنا، زگیل، عقاب، نخل، محراب	+	-	-
۱۶, ۱۱۴	-	-	ژوستین، زگیل، عقاب	+	-	⌘
۱۶, ۱۱۵	-	-	استلیوس، زگیل، عقاب، هلال ماه	+	-	⌘
۱۶, ۱۱۶	-	-	هرکول، زگیل، عقاب	+	-	⌘
۱۶, ۱۱۷	-	-	نیکه، زگیل، عقاب	+	-	⌘
۱۶, ۱۱۸	-	-	تیچه، زگیل، عقاب	+	-	⌘
۱۶, ۱۱۹	-	-	زگیل، عقاب، ستاره، هلال ماه، گاو	+	-	⌘
۱۶, ۱۲۰	-	-	زگیل، عقاب، گاو	+	-	⌘
۱۶, ۱۲۱	-	-	زگیل، عقاب، شاخ گوسفند	+	-	⌘
۱۶, ۱۲۲	-	-	زگیل، عقاب، اسب، نخل	+	-	⌘
۱۶, ۱۲۳	-	-	زگیل، عقاب، گوزن	+	-	⌘
۱۶, ۱۲۴	-	-	زگیل، عقاب	+	-	⌘
۱۶, ۱۲۵	-	-	عصای چاوش، زگیل، عقاب	+	-	⌘

علامت ضراب خانه یا خانوادگی	نوع خط		سمبل های هلنی بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نوع
	یونانی	آراسی				
Α	-	+	زگیل، عقاب، انگور، ذرت	-	-	۱۶، ۱۲۶
Α	-	+	شاخ، زگیل، عقاب	-	-	۱۶، ۱۲۷
Α	-	+	زگیل، عقاب، ستاره، هلال	-	-	۱۶، ۱۲۸
Α	-	+	زگیل، عقاب، ستاره	-	-	۱۶، ۱۲۹
Α	-	+	عصای چاوش، زگیل، عقاب	-	-	۱۶، ۱۳۰
Α	-	+	زگیل، عقاب، ستاره	-	-	۱۶، ۱۳۱
Α	-	+	زگیل، عقاب، نماد کهن یونانی	-	-	۱۶، ۱۳۲
Α	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، عقاب	-	-	۱۶، ۱۳۳
Α	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، عقاب	-	-	۱۶، ۱۳۴
Α	-	+	زگیل، عقاب، دژ	-	-	۱۶، ۱۳۵
Λ	-	+	زگیل، عقاب، خرچنگ	-	-	۱۶، ۱۳۶
Λ	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، عقاب، نخل	-	-	۱۶، ۱۳۷
-	-	+	زگیل، عقاب، گل ۶، ۸ پر	-	-	۱۶، ۱۳۸
□	-	+	تیجه، زگیل	-	آوریل ۲۸۳ سلوکی	۱۶، ۱۳۹
□	-	+	تیجه، زگیل	-	سپتامبر ۲۸۳ سلوکی	۱۶، ۱۴۰
Α	-	+	کمان دار، زگیل، عقاب، ستاره	-	-	۱۶، ۱۴۱
K	-	+	زگیل، عقاب، ستاره	-	-	۱۶، ۱۴۲
Λ	-	+	زگیل، عقاب، ستاره	-	-	۱۶، ۱۴۳
†	-	+	زگیل، عقاب، ستاره	-	-	۱۶، ۱۴۴
☉	-	+	زگیل، عقاب، ستاره	-	-	۱۶، ۱۴۵
NI	-	+	زگیل، عقاب، ستاره	-	-	۱۶، ۱۴۶
♁	-	+	زگیل، عقاب، ستاره، نخل	-	-	۱۶، ۱۴۷
♁	-	+	زگیل، عقاب، ستاره، نخل	-	-	۱۶، ۱۴۸
♁ و ♁	-	+	زگیل، عقاب، ستاره	-	-	۱۶، ۱۴۹
-	-	+	زگیل، عقاب، ستاره، نخل	-	-	۱۶، ۱۵۰
f	-	+	زگیل، عقاب، ستاره	-	-	۱۶، ۱۵۱
Et	-	+	زگیل، عقاب، ستاره	-	-	۱۶، ۱۵۲
f	-	+	زگیل، عقاب، ستاره، نخل	-	-	۱۶، ۱۵۳
f	-	+	زگیل، عقاب، ستاره	-	-	۱۶، ۱۵۴
Et	-	+	زگیل، عقاب، ستاره، نخل	-	-	۱۶، ۱۵۵
Α	-	+	اروس، زگیل، عقاب، ستاره، محراب	-	-	۱۶، ۱۵۶
Α	-	+	کمان دار، زگیل، عقاب، ستاره	-	-	۱۶، ۱۵۷
Α	-	+	نیکه، زگیل، عقاب، ستاره	-	-	۱۶، ۱۵۸

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۱۶، ۱۵۹	-	-	زگیل، عقاب، ستاره، نماد کهن یونانی	+	-	Α
۱۶، ۱۶۰	-	-	زگیل، عقاب، ستاره، ماهی	+	-	Α
۱۶، ۱۶۱	آوریل ۲۸۰ سلوکی	-	نیکه، زگیل	+	-	-
۱۶، ۱۶۲	می ۲۸۰ سلوکی	-	نیکه، زگیل	+	-	-
۱۶، ۱۶۳	ژوئن ۲۸۰ سلوکی	-	نیکه، زگیل	+	-	-
۱۶، ۱۶۴	جولای ۲۸۰ سلوکی	-	نیکه، زگیل	+	-	-
۱۶، ۱۶۵	آگوست ۲۸۰ سلوکی	-	نیکه، زگیل	+	-	-
۱۶، ۱۶۶	سپتامبر ۲۸۰ سلوکی	-	نیکه، زگیل	+	-	-
۱۶، ۱۶۷	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب، ستاره، هلال ماه	+	-	Α
۱۶، ۱۶۸	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب، ستاره، هلال ماه	+	-	Μ
۱۶، ۱۶۹	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب، ستاره، هلال ماه	+	-	Μ و Τ
۱۶، ۱۷۰	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب، ستاره، هلال ماه	+	-	Μ و Δ
۱۶، ۱۷۱	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب، ستاره، هلال ماه	+	-	Μ و Α
۱۶، ۱۷۲	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب، ستاره، هلال ماه	+	-	NI و Τ
۱۶، ۱۷۳	-	-	کمان دار، زگیل، عقاب، ستاره، هلال ماه	+	-	Π
۱۶، ۱۷۴	-	-	عقاب، هلال ماه	+	-	Μ
۱۶، ۱۷۵	-	-	تیجه، زگیل، هلال ماه، ستاره	+	-	ΠΣ
۱۶، ۱۷۶	-	-	ستاره، گاو، نرت	+	-	-

بررسی: بر هیچ یک از ۱۷۶ نمونه سکه های فرهاد چهارم نیز نامی ضرب نشده و نام گذاری او نیز کاملاً خیال پردازانه و خالی از مستندات است. اما برای نخستین بار بر تعداد زیادی از این سکه ها، علاوه بر سال ضرب، ماه آن نیز ذکر شده است. دورترین تاریخ گذاری بر این سکه ها ۲۷۵ و نزدیک ترین آن ها ۲۸۹ سلوکی است که با ۲۷ و ۲۳ ق. م برابر می شود. در عین حال تصاویری را که سلوود از فرهاد چهارم نمایش می دهد، چنان که دو نمونه ی فوق گواهی می دهد، از هیچ بابت به یکدیگر شبیه نیست و حتی تصویر دوم، آن زگیل کنار ابرو را ندارد. ضمن این که رسم الخط یونانی این دو سکه، از دو دوران کاملاً متفاوت خبر می دهد، که ورود به جزئیات آن، موضوع این گفتار نیست. تنوع نشانه های مذهبی یونانی و الهه های هلنیستی بر سکه های فرهاد چهارم، اعجاب آور است.



۱۷. تیرداد: ۱۴ نمونه،

تاریخ گذاری رسمی،

۲۷ - ۲۹ قبل از میلاد

۱۷، ۱	ژانویه ۲۸۴ سلوکی	-	تیجه	+	-	-
۱۷، ۲	فوریه ۲۸۴ سلوکی	-	تیجه	+	-	-
۱۷، ۳	مارس ۲۸۵ سلوکی	-	نیکه	+	-	-
۱۷، ۴	آوریل ۲۸۵ سلوکی	-	نیکه	+	-	-
۱۷، ۵	می ۲۸۵ سلوکی	-	نیکه	+	-	-
۱۷، ۶	می ۲۸۵ سلوکی	-	نیکه	+	-	-

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۱۷، ۷	مارس ۲۸۶ سلوکی	-	تیجه، نخل	+	-	-
۱۷، ۸	آوریل ۲۸۶ سلوکی	-	تیجه	+	-	-
۱۷، ۹	می ۲۸۶ سلوکی	-	تیجه	+	-	-
۱۷، ۱۰	آوریل؟	-	-	+	-	Λ و Π
۱۷، ۱۱	آوریل؟	-	تیجه، نخل	+	-	Λ و Π و Α
۱۷، ۱۲	می؟	-	تیجه، نخل	+	-	Λ و Π و Α
۱۷، ۱۳	ژوئن؟	-	تیجه، نخل	+	-	Λ و Π و Α
۱۷، ۱۴	جولای؟	-	تیجه، نخل	+	-	-
<p>بررسی: بر این سکه ها نیز نامی حک نیست و شناسایی آن هیچ مستنداتی ندارد، اما تعدادی از آن ها، مانند سکه های فرهاد چهارم، دارای تاریخ ماه و سال است، که از ۲۸۴ تا ۲۸۶ سلوکی مطابق با ۲۸ و ۲۶ ق. م رقم خورده است. جالب این جاست که آغاز و پایان دوران سلطنت این تیرداد درست در میانه ی سلطنت فرهاد چهارم قرار می گیرد، که نوشته اند از ۲۸ ق. م تا سال دوم میلادی سلطنت کرده است. تصاویر این تیرداد نیز با یکدیگر شباهت اندکی دارند و بر پشت این سکه ها هم، طیف وسیعی از نمادهای هلنیستی و یونانی ضرب شده است.</p>						
<p>۱۸. فرهادک: ۴۵ نمونه، تاریخ گذاری رسمی، ۴ - ۲ قبل از میلاد</p>						
۱۸، ۱	آگوست ۳۱۰ سلوکی	-	تیجه، شاخ	+	-	Π
۱۸، ۲	جولای ۳۱۰ سلوکی	-	تیجه، شاخ	+	-	-
۱۸، ۳	سپتامبر ۳۱۰ سلوکی	-	تیجه، شاخ	+	-	Α
۱۸، ۴	آوریل ۳۱۰ سلوکی	-	تیجه، شاخ	+	-	-
۱۸، ۵	دسامبر ۳۱۰ سلوکی	-	تیجه، شاخ	+	-	-
۱۸، ۶	-	-	نیکه، کمان دار، ستاره، هلال	+	-	⊙
۱۸، ۷	-	-	نیکه، کمان دار، ستاره، هلال	+	-	⊙
۱۸، ۸	-	-	نیکه، کمان دار، ستاره، هلال	+	-	⊙ و T
۱۸، ۹	-	-	نیکه، کمان دار، ستاره، هلال	+	-	⊙ و I
۱۸، ۱۰	-	-	نیکه، کمان دار، ستاره، هلال	+	-	⊙ و O
۱۸، ۱۱	-	-	نیکه، کمان دار، ستاره، هلال	+	-	⊙
۱۸، ۱۲	-	-	نیکه، کمان دار، ستاره، هلال	+	-	⊙ و Y
۱۸، ۱۳	-	-	نیکه، کمان دار، ستاره، هلال، محراب آتش	+	-	⊙
۱۸، ۱۴	-	-	نیکه، کمان دار، ستاره، هلال	+	-	NI
۱۸، ۱۵	-	-	نیکه، ستاره	+	-	X
۱۸، ۱۶	اکتبر ۳۱۱ سلوکی	-	نیکه	+	-	-
۱۸، ۱۷	دسامبر ۳۱۱ سلوکی	-	نیکه	+	-	-
۱۸، ۱۸	فوریه ۳۱۱ سلوکی	-	نیکه	+	-	-

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۱۸، ۱۹	آوریل ۳۱۱ سلوکی	-	نیکه	+	-	-
۱۸، ۲۰	می ۳۱۱ سلوکی	-	نیکه	+	-	-
۱۸، ۲۱	ژوئن ۳۱۱ سلوکی	-	نیکه	+	-	-
۱۸، ۲۲	جولای ۳۱۱ سلوکی	-	نیکه	+	-	-
۱۸، ۲۳	آگوست ۳۱۱ سلوکی	-	نیکه	+	-	-
۱۸، ۲۴	سپتامبر ۳۱۱ سلوکی	-	نیکه	+	-	-
۱۸، ۲۵	اکتبر ۳۱۱ سلوکی	-	نیکه	+	-	-
۱۸، ۲۶	نوامبر ۳۱۱ سلوکی	-	نیکه	+	-	-
۱۸، ۲۷	دسامبر ۳۱۱ سلوکی	-	نیکه	+	-	-
۱۸، ۲۸	-	-	نیکه، کمان دار	+	-	Α
۱۸، ۲۹	-	-	نیکه، کمان دار	+	-	Α و Π
۱۸، ۳۰	-	-	نیکه، اسب	+	-	Α
۱۸، ۳۱	-	-	نیکه، تیجه، محراب، نخل	+	-	-
۱۸، ۳۲	-	-	نیکه، تیجه	+	-	-
۱۸، ۳۳	-	-	نیکه، ستاره، هلال ماه	+	-	-
۱۸، ۳۴	۳۱۲ سلوکی	-	نیکه، زگیل	+	-	-
۱۸، ۳۵	۳۱۳ سلوکی	-	نیکه، زگیل	+	-	-
۱۸، ۳۶	۳۱۳ سلوکی	-	نیکه، زگیل	+	-	-
۱۸، ۳۷	۳۱۴ سلوکی	-	نیکه، زگیل	+	-	-
۱۸، ۳۸	جولای ۳۱۴ سلوکی	-	نیکه، زگیل	+	-	-
۱۸، ۳۹	سپتامبر ۳۱۴ سلوکی	-	نیکه، زگیل	+	-	-
۱۸، ۴۰	سپتامبر ۳۱۵ سلوکی	-	نیکه، زگیل	+	-	-
۱۸، ۴۱	-	-	نیکه	+	-	Α
۱۸، ۴۲	-	-	نیکه	+	-	Π
۱۸، ۴۳	-	-	نیکه، نخل	+	-	Α
۱۸، ۴۴	-	-	نیکه	+	-	-
۱۸، ۴۵	-	-	نیکه	+	-	-

بررسی: بر سکه های این فرهادک نیز نامی ضرب نشده و شناسایی نام او متکی بر سندی نیست. اما تعدادی از این سکه ها، تاریخ سال و ماه دارد، که رقم آن ۳۱۰ و ۳۱۱ سلوکی مطابق با ۲ و ۱ ق. م است. این تاریخ ها با تاریخ رسمی سلطنت فرهادک نسبتاً مطابق است. در این جا نیز تصاویری را که سلوود از سکه های فرهادک برداشته، مثل ۲ نمونه ی بالا با یکدیگر انطباق ندارد و مثلاً فقط در یکی از دو تصویر، زگیل گوشه ی ابرو دیده می شود. هیچ چیز بی معناتر از آن «ک» تصغیری نیست، که در انتهای نام این امپراتور دیده می شود! واقعاً معلوم نیست که سلوود با کدام مقایسه، این پادشاه اصطلاحاً اشکانی را، شایسته ی این نام تحقیرکننده دانسته است؟! این ها مسائلی است که در کروئولوژی به اصطلاح اشکانیان، هرگز حل نخواهد شد. این سکه ها نیز از سمبل های یونانی و هلنی سرشار است.

دوازده قرن سکوت، بخش سوم

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
 <p>۱۹. ارد سوم : ۲ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ؟ - ۶ میلادی</p>						
۱۹، ۱	فوریه ۲۱۷ سلوکی	-	-	+	-	-
۱۹، ۲	ماه سیزدهم ۲۱۷ سلوکی	-	-	+	-	-
<p>بررسی : بر این دو سکه نیز نامی ضرب نشده است ، ولی بر هر دوی آن ها تاریخ ۲۱۷ سلوکی آمده ، که با ۵ میلادی برابر است . به این ترتیب معلوم می شود که ارد سوم هم ، ۱۱ سال پس از تاریخ گذاری رسمی سلطنت اش ، باز هم سکه می زده است . از ارد سوم جز یک تصویر در کتاب سلوود نیامده است .</p>						
 <p>۲۰. ونن اول : ۱۰ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ۸ - ۱۲ میلادی</p>						
۲۰، ۱	۲۲۰ سلوکی	+	نیکه	+	-	-
۲۰، ۲	آگوست ۲۲۲ سلوکی	+	نیکه	+	-	-
۲۰، ۳	سپتامبر ۲۲۲ سلوکی	+	نیکه	+	-	-
۲۰، ۴	نوامبر ۲۲۳ سلوکی	+	نیکه	+	-	-
۲۰، ۵	-	+	نیکه	+	-	Α
۲۰، ۶	-	+	نیکه	+	-	Π
۲۰، ۷	-	+	نیکه	+	-	Α
۲۰، ۸	-	+	نیکه	+	-	Α
۲۰، ۹	-	+	نیکه	+	-	Π
۲۰، ۱۰	-	+	نیکه	+	-	Α
<p>بررسی : بر تمام سکه های این کلنی نشین یونانی ، نامی با حروف یونانی و تلفظ « ونونس » و بدون هیچ شماره ای ضرب شده است . بر ۴ سکه ی او نیز تاریخ ۲۲۰ تا ۲۲۳ سلوکی آمده ، که با سال هشتم و یازدهم میلادی و نیز سال شمار رسمی دوران ونن برابر است . دو تصویری که از او در کتاب سلوود آمده به یکدیگر حتی شباهت نسبی ندارند!</p>						
 <p>۲۱. اردوان دوم : ۷۵ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ۱۰ - ۲۸ میلادی</p>						
۲۱، ۱	۲۲۲ سلوکی	-	تیجه ، شاخ ، نخل	+	-	-
۲۱، ۲	آگوست ۲۲۳ سلوکی	-	تیجه ، شاخ ، نخل	+	-	-
۲۱، ۳	۲۲۳ سلوکی	-	تیجه ، شاخ ، نخل	+	-	-
۲۱، ۴	فوریه ؟	-	تیجه ، شاخ ، نخل	+	-	-
۲۱، ۵	جولای ؟	-	تیجه ، شاخ ، نخل	+	-	-
۲۱، ۶	؟	-	تیجه ، شاخ ، نخل	+	-	-

علامت ضرب خانه یا خانوادگی	نوع خط		سمبل های هلنی بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نوع
	آرامی	یونانی				
Α	-	+	کمان دار	-	-	۲۱، ۷
Π	-	+	کمان دار	-	-	۲۱، ۸
Π	-	+	کمان دار	-	-	۲۱، ۹
☉	-	+	کمان دار	-	-	۲۱، ۱۰
Α	-	-	تیجه	-	-	۲۱، ۱۱
Α	-	-	کان ساروس (الهه یونانی)	-	-	۲۱، ۱۲
Α	-	-	اروس، محراب	-	-	۲۱، ۱۳
-	-	-	ستاره، هلال ماه	-	-	۲۱، ۱۴
⊕	-	-	-	-	-	۲۱، ۱۵
Α	-	-	قاطر	-	-	۲۱، ۱۶
-	-	-	تیجه	-	۳۲۵ سلوکی	۲۱، ۱۷
-	-	-	تیجه	-	۳۲۶ سلوکی	۲۱، ۱۸
-	-	-	تیجه	-	۳۲۷ سلوکی	۲۱، ۱۹
-	-	-	نیکه	-	-	۲۱، ۲۰
-	-	-	تیجه	-	-	۲۱، ۲۱
-	-	+	تیجه، نخل	-	آوریل ۳۲۴ سلوکی	۲۱، ۲۲
-	-	+	تیجه، نخل	-	مارس ۳۲۴ سلوکی	۲۱، ۲۳
-	-	+	تیجه، نخل	-	می ۳۲۴ سلوکی	۲۱، ۲۴
-	-	+	تیجه، نخل	-	سپتامبر ۳۱۴ سلوکی	۲۱، ۲۵
-	-	+	تیجه، نخل	-	۳۲۵ سلوکی	۲۱، ۲۶
-	-	+	تیجه، نخل	-	دسامبر ۳۲۵ سلوکی	۲۱، ۲۷
-	-	+	-	-	مارس ۳۲۵ سلوکی	۲۱، ۲۸
-	-	+	-	-	ژوئن ۳۲۵ سلوکی	۲۱، ۲۹
-	-	+	-	-	جولای ۳۲۵ سلوکی	۲۱، ۳۰
-	-	+	-	-	آگوست ۳۲۵ سلوکی	۲۱، ۳۱
-	-	+	-	-	۳۲۶ سلوکی	۲۱، ۳۲
Π	-	+	نیکه، کمان دار	-	۳۲۶ سلوکی	۲۱، ۳۳
-	-	+	تیجه، نخل، اسب	-	۳۲۸ سلوکی	۲۱، ۳۴
-	-	+	تیجه، نخل، اسب	-	۳۲۸ سلوکی	۲۱، ۳۵
-	-	+	تیجه، نخل، اسب	-	۳۲۸ سلوکی	۲۱، ۳۶
-	-	+	تیجه، نخل، اسب	-	۳۲۸ سلوکی	۲۱، ۳۷
-	-	+	تیجه، نخل، اسب	-	۳۲۸ سلوکی	۲۱، ۳۸
Α	-	+	کمان دار	-	-	۲۱، ۳۹

دوازده قرن سکوت، بخش سوم

علامت ضراب خانه یا خانوادگی	نوع خط		سمبل های هلنی بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نوع
	یونانی	آرامی				
†	-	+	کمان دار	-	-	۲۱، ۴۰
N	-	+	کمان دار	-	-	۲۱، ۴۱
Α	-	+	کمان دار	-	-	۲۱، ۴۲
-	-	+	کمان دار، نخل	-	-	۲۱، ۴۳
ε	-	+	کمان دار، هلال ماه	-	-	۲۱، ۴۴
☾	-	+	کمان دار، هلال ماه، ستاره	-	-	۲۱، ۴۵
☾	-	+	کمان دار، هلال ماه، ستاره	-	-	۲۱، ۴۶
NI	-	+	کمان دار، هلال ماه، ستاره	-	-	۲۱، ۴۷
Y, NI	-	+	کمان دار، هلال ماه، ستاره	-	-	۲۱، ۴۸
Π	-	+	کمان دار، هلال ماه، ستاره	-	-	۲۱، ۴۹
-	-	-	آرتمیس	-	-	۲۱، ۵۰
-	-	-	ستاره	-	-	۲۱، ۵۱
-	-	-	آتانا	-	-	۲۱، ۵۲
-	-	-	-	-	-	۲۱، ۵۳
-	-	-	اسب	-	-	۲۱، ۵۴
-	-	-	محراب	-	-	۲۱، ۵۵
-	-	-	عقاب	-	-	۲۱، ۵۶
-	-	-	موجود افسانه ای با سر و بال های عقاب و تنه ی شیر	-	-	۲۱، ۵۷
-	-	-	خمزه ی دسته دار یونان باستان	-	-	۲۱، ۵۸
-	-	-	عصای چاوش	-	-	۲۱، ۵۹
-	-	-	شاخ	-	-	۲۱، ۶۰
-	-	-	انار	-	-	۲۱، ۶۱
θ, Π	-	-	درخت	-	-	۲۱، ۶۲
†	-	-	اسب	-	-	۲۱، ۶۳
†	-	-	-	-	-	۲۱، ۶۴
☾	-	-	درخت	-	-	۲۱، ۶۵
☾	-	-	انار	-	-	۲۱، ۶۶
†	-	-	ستاره، هلال ماه	-	-	۲۱، ۶۷
-	-	-	نخل	-	-	۲۱، ۶۸
-	-	-	اسب	-	-	۲۱، ۶۹
⋈	-	-	ستاره، هلال ماه	-	-	۲۱، ۷۰
-	-	-	-	-	-	۲۱، ۷۱
-	-	-	آپولو	-	-	۲۱، ۷۲

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۲۱،۷۳	-	-	ماهی	-	-	-
۲۱،۷۴	-	-	ستاره، هلال ماه	-	-	𐎧
۲۱،۷۵	-	-	ستاره، هلال ماه	-	-	𐎧

بررسی: بر هیچ سکه ای از این ۷۵ نمونه، نامی ضرب نیست و اسم گذاری این سکه ها، از هیچ پشتوانه و استدلالی برخوردار نمی شود. تعدادی از این سکه ها تاریخ سال و ماه دارد، که از ۳۲۲ تا ۳۲۸ سلوکی، برابر با ۱۰ تا ۲۶ پس از میلاد، رقم خورده است. بدین ترتیب سال شمار اردوان دوم نیز نسبتاً با سال شمار رسمی آن مطابق است. بر پشت سکه های این اردوان دوم نیز، تصویر انبوهی از خدایان و الهگان و سمبل های هلنی - یونانی آمده است. با نگاهی به ۲ نمونه از تصاویر سکه های اردوان دوم، که در کتاب سلوود ارائه شده، حد بی دقتی این به اصطلاح سکه شناسان بین المللی آشکار می شود. مورخ برای پرده برداشتن از نادرستی ها در تفسیرهای موجود از تاریخ ایران پیش از اسلام، مایل است در این جا نقلی را برای مقایسه منتقل کند:

«اردشیر اول درازدست: نوع سکه ای که این شاه زاده، جوان ترین فرزند خشایارشا، انتخاب کرده، شباهت تمامی به سکه ها پدرش داشت. با این تفاوت که نمی شود آن دو را با یکدیگر اشتباه نمود: ردای خشایارشا قدری بالا آمده تر است، موهای او بلندتر و گره ای که در پشت سر او خورده است ضخیم تر می باشد. (!!!) بینی او برجسته تر و دارای انحنای بیش تری است و بالاخره نوک ریش او کشیده تر به نظر می رسد (!!!)».

(ارنست بابلون، سکه های ایران در دوران هخامنشی، ص ۱۶)

ملاحظه کنید که این اساتید بزرگ بین المللی تا چه اندازه دودوزه باز و مکارانند! آن جا که قرار است مشتکی سکه ی با تصویر یکسان را، میان شاهان هخامنشی تقسیم کنند، حتی ضخامت گره ی موهای پشت سر، نوع ایستادن چین های ردا و اندکی کشیده تر بودن نوک ریش را، سندی برای تفاوت در نام گذاری دو سکه می شمارند. اما این جا در تقسیم سکه هایی با نقوش و تصاویری کاملاً متفاوت، به سلطانی واحد، چون نمونه ی همین اردوان دوم، کوچک ترین تردیدی نمی کنند.



۲۲. وردان اول: ۴۶ نمونه،
تاریخ گذاری رسمی،
۴۵ - ۴۰ میلادی

۲۲، ۱	اکتبر ۳۵۳ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۲۲، ۲	نوامبر ۳۵۳ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۲۲، ۳	دسامبر ۳۵۳ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۲۲، ۴	ژانویه ۳۵۳ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۲۲، ۵	فوریه ۳۵۳ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۲۲، ۶	مارس ۳۵۳ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۲۲، ۷	ژوئن ۳۵۳ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۲۲، ۸	جولای ۳۵۳ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۲۲، ۹	آگوست ۳۵۳ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۲۲، ۱۰	سپتامبر ۳۵۳ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۲۲، ۱۱	نوامبر ۳۵۴ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-
۲۲، ۱۲	دسامبر ۳۵۴ سلوکی	-	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	+	-	-

علامت ضرب خانه یا خانوادگی	نوع خط		سمبل های هلنی بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نوع
	یونانی	آرامی				
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	ژانویه ۲۵۴ سلوکی	۲۲، ۱۳
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	فوریه ۲۵۴ سلوکی	۲۲، ۱۴
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	آوریل ۲۵۴ سلوکی	۲۲، ۱۵
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	ژوئن ۲۵۴ سلوکی	۲۲، ۱۶
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	جولای ۲۵۴ سلوکی	۲۲، ۱۷
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	آگوست ۲۵۴ سلوکی	۲۲، ۱۸
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	دسامبر ۲۵۴ سلوکی	۲۲، ۱۹
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	اکتبر ۲۵۵ سلوکی	۲۲، ۲۰
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	نوامبر ۲۵۵ سلوکی	۲۲، ۲۱
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	ژانویه ۲۵۵ سلوکی	۲۲، ۲۲
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	آوریل ۲۵۵ سلوکی	۲۲، ۲۳
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	می ۲۵۵ سلوکی	۲۲، ۲۴
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	ژوئن ۲۵۵ سلوکی	۲۲، ۲۵
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	جولای ۲۵۵ سلوکی	۲۲، ۲۶
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	سپتامبر ۲۵۵ سلوکی	۲۲، ۲۷
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	آوریل ۲۵۶ سلوکی	۲۲، ۲۸
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	ژوئن ۲۵۶ سلوکی	۲۲، ۲۹
-	-	+	تیجه، شاخ، زگیل، نخل	-	جولای ۲۵۶ سلوکی	۲۲، ۳۰
Α	-	+	کمان دار	-	-	۲۲، ۳۱
NI	-	+	-	-	-	۲۲، ۳۲
☉	-	+	کمان دار، ستاره، هلال ماه	-	-	۲۲، ۳۳
☉ و Δ	-	+	کمان دار، ستاره، هلال ماه	-	-	۲۲، ۳۴
Δ	-	+	کمان دار	-	-	۲۲، ۳۵
Δ, Π	-	+	کمان دار	-	-	۲۲، ۳۶
☉	-	+	کمان دار، هلال ماه	-	-	۲۲، ۳۷
-	-	-	الهه ای سوار بر قو	-	۲۵۴ سلوکی	۲۲، ۳۸
☉ و Δ	-	-	کمان دار، ستاره، هلال ماه، نخل	-	-	۲۲، ۳۹
-	-	-	-	-	-	۲۲، ۴۰
-	-	-	عقاب، نخل	-	-	۲۲، ۴۱
☉	-	-	-	-	-	۲۲، ۴۲
-	-	-	الهه ای سوار بر قو	-	۲۵۴ سلوکی	۲۲، ۴۳
-	-	-	الهه ای سوار بر قو	-	۲۵۵ سلوکی	۲۲، ۴۴
-	-	-	الهه ای سوار بر قو	-	۲۵۶ سلوکی	۲۲، ۴۵

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۲۲، ۴۶	۳۵۴ سلوکی	-	الهه ای سوار بر قو	-	-	-
<p>بررسی: بر این سکه ها نیز نامی ضرب نشده و نسبت دادن آن ها به وردان با هیچ سندی همراه نیست. تعداد زیادی از این سکه ها را با تاریخ سال و ماه سلوکی از ۳۵۳ تا ۳۵۶ یافته ایم، که با سال شمار ۴۱ تا ۴۴ میلادی و نیز با تاریخ رسمی سلطنت وردان برابر است. بر سکه های این وردان نیز، صورت و شمایل و سمبل و نماد بسیاری از الهه های یونانی ثبت است، ولی هیچ یک از ۴ تصویری که سلوود از وردان نمایش می دهد، به یکدیگر شباهتی ندارند.</p>						
<p>۲۳. گودرز دوم: ۵۵ نمونه، تاریخ گذاری رسمی، ۴۰ - ۵۱ میلادی</p>						
۲۲، ۱	ژانویه ۳۵۵ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۲	ژوئن ۳۵۵ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۳	ژانویه ۳۵۶ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۴	ژوئن ۳۵۷ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۵	جولای ۳۵۷ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۶	آگوست ۳۵۷ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۷	سپتامبر ۳۵۷ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۸	اکتبر ۳۵۸ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۹	دسامبر ۳۵۸ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۱۰	ژانویه ۳۵۸ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۱۱	فوریه ۳۵۸ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۱۲	مارس ۳۵۸ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۱۳	آوریل ۳۵۸ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۱۴	می ۳۵۸ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۱۵	ژوئن ۳۵۸ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۱۶	جولای ۳۵۸ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۱۷	سپتامبر ۳۵۸ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۱۸	دسامبر ۳۵۸ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۱۹	ژانویه ۳۵۸ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۲۰	آوریل ۳۶۰ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۲۱	می ۳۶۰ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۲۲	ژوئن ۳۶۰ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۲۳	آگوست ۳۶۰ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۲۴	سپتامبر ۳۶۰ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۲، ۲۵	نوامبر ۳۶۱ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-



نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۲۳، ۲۶	مارس ۲۶۱ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۳، ۲۷	آوریل ۲۶۱ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۳، ۲۸	اکتبر ۲۶۱ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۳، ۲۹	نوامبر ۲۶۱ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۳، ۳۰	مارس ۲۶۱ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۳، ۳۱	آوریل ۲۶۱ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۳، ۳۲	می ۲۶۱ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	-
۲۳، ۳۳	-	+	کمان دار	+	-	Α
۲۳، ۳۴	-	+	کمان دار	+	-	Α
۲۳، ۳۵	-	+	کمان دار	+	-	Α
۲۳، ۳۶	-	+	کمان دار، ستاره، هلال ماه	+	-	Α and Π
۲۳، ۳۷	-	+	کمان دار، ستاره، هلال ماه	+	-	Π
۲۳، ۳۸	مارس ۲۵۷ سلوکی	-	تیجه	-	-	Α
۲۳، ۳۹	آوریل ۲۵۷ سلوکی	-	تیجه	-	-	-
۲۳، ۴۰	می ۲۵۷ سلوکی	-	تیجه	-	-	-
۲۳، ۴۱	ژوئن ۲۵۷ سلوکی	-	تیجه	-	-	-
۲۳، ۴۲	جولای ۲۵۷ سلوکی	-	تیجه	-	-	-
۲۳، ۴۳	آگوست ۲۵۷ سلوکی	-	تیجه	-	-	-
۲۳، ۴۴	سپتامبر ۲۵۷ سلوکی	-	تیجه	-	-	-
۲۳، ۴۵	۲۵۸ سلوکی	-	تیجه	-	-	-
۲۳، ۴۶	-	-	نیکه، نخل	-	-	-
۲۳، ۴۷	-	-	-	-	-	-
۲۳، ۴۸	-	-	نخل	-	-	-
۲۳، ۴۹	-	-	تیجه، نخل	-	-	-
۲۳، ۵۰	۲۵۷ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	B
۲۳، ۵۱	ژوئن ۲۵۷ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	Γ
۲۳، ۵۲	۲۵۸ سلوکی	+	تیجه، شاخ	+	-	Γ
۲۳، ۵۳	-	+	کمان دار	+	-	Α
۲۳، ۵۴	-	+	آتنا	+	-	-
۲۳، ۵۵	-	+	هرکول، نخل	+	-	-

بررسی: بر بیش تر این نمونه ها، نام یونانی «گوترزس» با حروف یونانی و بدون هیچ شماره ای آمده و نزدیک به تمامی سکه ها تاریخ ضرب دارد، که از ۲۵۵ تا ۲۶۱ سلوکی برابر ۴۳ تا ۴۹ میلادی رقم می خورد، که با سال شمار رسمی دوران گودرز برابر است، ۴ تصویری که از گودرز در کتاب سلوود آمده، هیچ یک با آن دیگری شباهت ندارد. دقت در نمادهای دینی و سنتی یونان، که بر پشت این سکه ها آمده، و

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
<p>استفاده ی مکرر از «شاخ» که در باورهای یونانی، سمبل وفور نعمت شناخته شده، ممکن است این تصور را پدید آورد که به زمان او، شاید به سبب مساعدت فصول، فراوانی و آسودگی برقرار بوده است.</p>						
<p>۲۴. ونون دوم : ۷ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ۵۱ - میلادی</p>						
۲۴، ۱	-	-	شاخ کلاه اسکندر، کمان دار	+	-	
۲۴، ۲	-	-	شاخ کلاه اسکندر، کمان دار	+	-	
۲۴، ۳	۳۶۲ سلوکی	-	شاخ کلاه اسکندر، تیجه	-	-	
۲۴، ۴	-	-	شاخ کلاه اسکندر، ستاره، صلیب، عقاب، پیکره برهنه	-	-	
۲۴، ۵	-	-	شاخ کلاه اسکندر، ستاره، صلیب، عقاب، پیکره برهنه	-	-	
۲۴، ۶	-	-	شاخ کلاه اسکندر، ستاره، صلیب، عقاب، پیکره برهنه	-	-	
۲۴، ۷	-	-	تیجه، شاخ	-	-	
<p>بررسی : بر هیچ یک از این سکه ها نامی نیامده و شناخت و نام گذاری آن ها بر استدلالی تکیه ندارد. تنها یک سکه تاریخ ۳۶۲ سلوکی دارد که با ۵۰ میلادی منطبق است، تا معلوم شود ونون هم پیش از دوران سلطنت اش سکه ضرب می کرده است. سلوود از ونون دوم ۲ تصویر آورده، که به کلی با یکدیگر مغایراند.</p>						
<p>۲۵. بلاش اول : ۱۱ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ۷۸ - ۵۱ میلادی</p>						
۲۵، ۱	نوامبر ۳۶۲ سلوکی	-	تیجه	+	-	
۲۵، ۲	آگوست ۳۶۲ سلوکی	-	تیجه	+	-	
۲۵، ۳	سپتامبر ۳۶۲ سلوکی	-	تیجه	-	-	
۲۵، ۴	دسامبر ۳۶۳ سلوکی	-	تیجه	+	-	
۲۵، ۵	فوریه ۳۶۳ سلوکی	-	تیجه	+	-	
۲۵، ۶	آوریل ۳۶۳ سلوکی	-	تیجه	+	-	
۲۵، ۷	می ۳۶۳ سلوکی	-	تیجه	+	-	
۲۵، ۸	جولای ۳۶۳ سلوکی	-	تیجه	+	-	
۲۵، ۹	ژانویه ۳۶۴ سلوکی	-	تیجه	+	-	
۲۵، ۱۰	فوریه ۳۶۵ سلوکی	-	تیجه	+	-	
۲۵، ۱۱	سپتامبر ۳۶۵ سلوکی	-	تیجه	+	-	
<p>بررسی : بر هیچ یک از سکه های محدود بلاش اول نیز نامی نیامده و عنوان گذاری بر آن ها مطلقاً تصویری است، اما تمام ۱۱ نمونه، تاریخ سال و ماه دارد که از ۳۶۲ تا ۳۶۵ سلوکی مطابق ۵۰ تا ۵۳ میلادی رقم خورده است، که با تاریخ گذاری رسمی سکه های بلاش اول تطبیق نمی کند. این بلاش، چنان که سلوود در کتاب اش عنوان می کند، دو دوران تسلط را بر امپراتوری به اصطلاح اشکانی گذرانده و در میان این دو دوره، شاهد حضور وردان دوم هستیم، که معلوم نیست از کجا سبز و چه گونه شناخته می شود، زیرا سکه های او نیز بی نام است!!! بدین ترتیب تمامی تاریخ رسمی به اصطلاح اشکانیان، به مسخره بازی تاریخی شبیه تر است. ملاحظه می کنید که ۲ تصویر بلاش اول با یکدیگر بی ارتباط اند.</p>						

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
<p>۲۶. وردان دوم : ۱۶ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ۵۵ - ۵۸ میلادی</p> 						
۲۶، ۱	نوامبر ۲۶۷ سلوکی	-	تیجه، زگیل	+	-	-
۲۶، ۲	دسامبر ۲۶۷ سلوکی	-	تیجه، زگیل	+	-	-
۲۶، ۳	ژانویه ۲۶۷ سلوکی	-	تیجه، زگیل	+	-	-
۲۶، ۴	ژوئن ۲۶۷ سلوکی	-	تیجه، زگیل	+	-	-
۲۶، ۵	جولای ۲۶۷ سلوکی	-	تیجه، زگیل	+	-	-
۲۶، ۶	سپتامبر ۲۶۷ سلوکی	-	تیجه، زگیل	+	-	-
۲۶، ۷	نوامبر ۲۶۸ سلوکی	-	تیجه، زگیل	+	-	-
۲۶، ۸	فوریه ۲۶۸ سلوکی	-	تیجه، زگیل	+	-	-
۲۶، ۹	می ۲۶۸ سلوکی	-	تیجه، زگیل	+	-	-
۲۶، ۱۰	ژانویه ۲۶۸ سلوکی	-	تیجه، زگیل	+	-	-
۲۶، ۱۱	آوریل ۲۶۸ سلوکی	-	تیجه، زگیل	+	-	-
۲۶، ۱۲	ژوئن ۲۶۸ سلوکی	-	تیجه، زگیل	+	-	-
۲۶، ۱۳	-	-	کمان دار	+	-	Α
۲۶، ۱۴	-	-	کمان دار	+	-	Α
۲۶، ۱۵	-	-	نیکه	+	-	-
۲۶، ۱۶	-	-	نیکه	+	-	-
<p>بررسی : بر سکه های وردان دوم نیز نامی ضرب نشده و دوران شناسی و نام گذاری بر او جز خیال پروری نیست. اما بیش تر این سکه ها، تاریخ سال های ۲۶۷ و ۲۶۸ سلوکی را دارد، که با ۵۵ تا ۵۶ میلادی و با سال شمار رسمی وردان مطابق است. ظاهراً این وردان دوم، مثل قارچ در میان حکومت بلاش اول رویداده است، زیرا پیش و پس از سال های سلطنت او را دوران بلاش اول هم گفته اند. از وردان دوم ۲ تصویر در کتاب سلوود آمده، که کم ترین شباهتی به یکدیگر ندارند و تنها بر گوشه ی ابروی یکی از ۲ تصویر زگیل مقدسی آمده است.</p> <p>۲۷. بلاش اول (ادامه) : ۲۸ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ۵۱ - ۷۸ میلادی</p> 						
۲۷، ۱	۲۷۲ سلوکی	-	تیجه، نخل	+	-	-
۲۷، ۲	۲۷۳ سلوکی	-	تیجه، نخل	+	-	-
۲۷، ۳	مارس ۲۷۴ سلوکی	-	تیجه، نخل	+	-	-
۲۷، ۴	آگوست ۲۷۵ سلوکی	-	تیجه، نخل	+	-	-
۲۷، ۵	آگوست ۲۷۶ سلوکی	-	تیجه، نخل	+	-	-
۲۷، ۶	فوریه ۲۷۷ سلوکی	-	تیجه، نخل	+	-	-
۲۷، ۷	ژانویه ۲۷۷ سلوکی	-	تیجه، نخل	+	-	-

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۲۷، ۸	مارس ۳۷۷ سلوکی	-	تیجه، نخل	+	-	-
۲۷، ۹	سپتامبر ۳۷۷ سلوکی	-	تیجه، نخل	+	-	-
۲۷، ۱۰	مارس ۳۷۸ سلوکی	-	تیجه، نخل	+	-	-
۲۷، ۱۱	مارس ۳۷۸ سلوکی	-	تیجه، نخل	+	-	-
۲۷، ۱۲	۲۸۰ سلوکی	-	تیجه، نخل	+	-	-
۲۷، ۱۳	-	-	کمان دار، زگیل	+	-	Α
۲۷، ۱۴	-	-	کمان دار، زگیل	+	-	Α
۲۷، ۱۵	-	-	تیجه، زگیل	-	-	-
۲۷، ۱۶	-	-	زگیل، اسب	-	-	Α
۲۷، ۱۷	۳۸۰ سلوکی	-	تیجه	-	-	⊕
۲۷، ۱۸	۳۸۰ سلوکی	-	نیکه	-	-	⊕ و ⊕
۲۷، ۱۹	۳۸۱ سلوکی	-	نیکه	-	-	⊕
۲۷، ۲۰	۳۸۳ سلوکی	-	نیکه	-	-	⊕
۲۷، ۲۱	۳۸۴ سلوکی	-	نیکه	-	-	⊕
۲۷، ۲۲	۳۸۶ سلوکی	-	نیکه	-	-	⊕
۲۷، ۲۳	۳۸۷ سلوکی	-	نیکه	-	-	⊕
۲۷، ۲۴	۳۸۹ سلوکی	-	نیکه	-	-	⊕
۲۷، ۲۵	-	-	کمان دار، زگیل	+	-	Α و I=ωI
۲۷، ۲۶	-	-	کمان دار، زگیل	+	-	I
۲۷، ۲۷	-	-	کمان دار، زگیل	+	-	Α و b)=ωI
۲۷، ۲۸	-	-	کمان دار	+	-	Π و I

بررسی : بر سکه های دوران دوم حکومت بلاش اول نیز، هیچ نامی ضرب نشده و چون دوران اول حکومت او، باز هم همه چیز بر مدار خیالات استادان می گردد. اما بر بیش تر سکه های این دوران هم، تاریخ ماه و سال ضرب شده، که از ۳۷۲ تا ۳۸۹ سلوکی برابر ۶۰ تا ۷۷ میلادی رقم خورده است. ۴ صورتی را که سلوود از سکه های دوران دوم بلاش اول در کتاب اش آورده، کم ترین شباهتی به یکدیگر ندارند!!!



۲۸. بلاش دوم : ۱۱ نمونه ،
تاریخ گذاری رسمی ،
۸۰ - ۷۷ میلادی

۲۸، ۱	ژانویه ۳۸۹ سلوکی	+	تیجه، قلاب	+	-	A
۲۸، ۲	می ۳۸۹ سلوکی	+	تیجه، قلاب	+	-	B
۲۸، ۳	دسامبر ۳۹۰ سلوکی	+	تیجه، قلاب	+	-	Γ
۲۸، ۴	می ۳۹۰ سلوکی	+	تیجه، قلاب	+	-	Γ
۲۸، ۵	۳۹۰ سلوکی	+	تیجه، قلاب	+	-	Δ

دوازده قرن سکوت، بخش سوم

نوع	تاریخ ضرب شده بر پشت سکه	نام ضرب شده بر روی سکه	سمبل های هلنی بر پشت سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۲۸،۶	۳۹۰ سلوکی	+	تیجه، قلاب	+	-	E
۲۸،۷	ماه سیزدهم ۳۹۰ سلوکی	+	تیجه، قلاب	+	-	B
۲۸،۸	-	+	شاخ کلاه اسکندر، کمان دار، قلاب	+	+	Α و ω) = b)
۲۸،۹	-	+	شاخ کلاه اسکندر، کمان دار، قلاب	+	+	Α و ω) = b)
۲۸،۱۰	-	+	شاخ کلاه اسکندر، کمان دار، قلاب	+	+	Α
۲۸،۱۱	۳۸۸ سلوکی	-	قلاب، عقاب	-	-	-

بررسی: بر تمام سکه های بلاش دوم، نام یونانی «ولوگاسس» ضرب است، که هیچ شماره ای به دنبال ندارد. با کدام اسلوب این اساتید بزرگ «ولوگاسس» را بلاش خوانده اند هنوز از مبهمات تاریخ نویسی ایران باستان است. در عین حال بر بیش تر این سکه ها تاریخ نیز ضرب شده، که از ۳۸۹ تا ۳۹۰ سلوکی برابر با ۷۷ تا ۷۸ میلادی رقم خورده است که روی هم رفته با سال شمار رسمی تسلط او همخوان است. در مقایسه ی دو تصویر از بلاش دوم، فقط کلاه آن ها به هم شبیه است!



۲۹. پاکر دوم: ۱۸ نمونه،
تاریخ گذاری رسمی،
۱۰۵ - ۷۸ میلادی

۲۹،۱	فوریه ۳۸۹ سلوکی	+	تیجه	+	-	A
۲۹،۲	مارس ۳۸۹ سلوکی	+	تیجه	+	-	Α
۲۹،۳	می ۳۸۹ سلوکی	+	تیجه	+	-	B
۲۹،۴	ژوئن ۳۸۹ سلوکی	+	تیجه	+	-	B
۲۹،۵	آگوست ۳۸۹ سلوکی	+	تیجه	+	-	B
۲۹،۶	۳۸۹ سلوکی	+	تیجه	+	-	Γ
۲۹،۷	دسامبر ۳۹۰ سلوکی	+	تیجه	+	-	Γ
۲۹،۸	آوریل ۳۹۰ سلوکی	+	تیجه	+	-	Γ
۲۹،۹	۳۹۰ سلوکی	+	تیجه	+	-	Δ
۲۹،۱۰	۳۹۱ سلوکی	+	تیجه	+	-	ε
۲۹،۱۱	-	-	کمان دار	-	+	Α
۲۹،۱۲	-	-	کمان دار	-	+	Α
۲۹،۱۳	-	-	کمان دار	-	+	Α و YD=PK
۲۹،۱۴	-	-	کمان دار	-	+	Π
۲۹،۱۵	۳۸۴ سلوکی	-	تیجه	-	-	Α
۲۹،۱۶	-	-	خمیره دسته دار یونان باستان	-	-	-
۲۹،۱۷	-	-	عقاب	-	-	-
۲۹،۱۸	۳۹۱ سلوکی	-	-	-	-	-

بررسی: بر غالب سکه های این پاکر دوم، نام یونانی «پاکوروس»، با حروف یونانی و بدون شماره گذاری آمده است. همچنین بیش تر این سکه ها، تاریخ سال و ماه دارد، که از ۳۸۹ تا ۳۹۱ سلوکی برابر ۷۷ تا

نوع	تاریخ ضرب شده بر سکه	نام ضرب شده بر سکه	سمبل های هلنی ضرب شده بر سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
<p>۷۹ میلادی رقم خورده است، که از سال شمار رسمی حکومت این پاگر بسیار فاصله دارد. در عین حال ۲ تصویری که سلوود از چهره ی پاگر دوم آورده، نه فقط شباهتی به هم ندارند، بل که یکی از آن ها در گروه سکه هایی است (شماره ۱۱) که نام پاکوروس نیز، بر پشت آن ضرب نشده است. پدید آمدن سکه های اخیر، که ماه شمار رایج لاتین، یعنی ژانویه و فوریه را نیز وارد، موضوع تعلق این سکه ها به پارتیان صحراگرد آسیای مرکزی را به یکی از لطیفه های تاریخی شبیه می کند.</p>						
				<p>۳۰. اردوان سوم : ۱۲ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ۸۰ - ۹۰ میلادی</p>		
۳۰، ۱	آگوست ۳۹۱ سلوکی	-	تیجه	+	-	-
۳۰، ۲	اکتبر ۳۹۲ سلوکی	-	تیجه	+	-	-
۳۰، ۳	نوامبر ۳۹۲ سلوکی	-	تیجه	+	-	-
۳۰، ۴	مارس ۳۹۲ سلوکی	-	تیجه	+	-	-
۳۰، ۵	می ۳۹۲ سلوکی	-	تیجه	+	-	-
۳۰، ۶	-	-	کمان دار	+	-	Α
۳۰، ۷	-	-	کمان دار	+	-	Α
۳۰، ۸	-	-	کمان دار	+	-	Α
۳۰، ۹	-	-	تیجه، نخل	-	-	-
۳۰، ۱۰	-	-	تیجه	-	-	-
۳۰، ۱۱	-	-	نیکه	-	-	-
۳۰، ۱۲	-	-	عقاب، هلال ماه	-	-	-
<p>بررسی : این اردوان نیز ظاهراً در میانه ی حکومت پاگر دوم ظهور می کند، بی این که حتی بر یکی از سکه های اش نام او ضرب شده باشد! معرفی این اردوان سوم نیز، با هیچ مدرک و مستندی همراه نیست. تنها برخی از چند سکه ی او تاریخ سال و ماه دارد که از ۳۹۱ تا ۳۹۲، یعنی ۸۰ تا ۸۱ میلادی رقم خورده است. هیچ چیز ۲ تصویری که سلوود از اردوان سوم آورده، به هم شبیه نیست.</p>						
				<p>۳۱. پاگر دوم (ادامه) : ۲۵ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ۷۸ - ۱۰۵ میلادی</p>		
۳۱، ۱	سپتامبر ۳۹۳ سلوکی	+	تیجه، اسب	+	-	Α
۳۱، ۲	۳۹۴ سلوکی	+	تیجه، اسب	+	-	B
۳۱، ۳	ژانویه ۳۹۴ سلوکی	+	تیجه، اسب	+	-	Γ
۳۱، ۴	نوامبر ۳۹۵ سلوکی	+	تیجه، اسب	+	-	Δ
۳۱، ۵	۳۸۴ سلوکی	+	تیجه، اسب	+	-	Δ
۳۱، ۶	۳۹۶ سلوکی	+	تیجه، اسب	+	-	E
۳۱، ۷	-	-	کمان دار	+	-	Α
۳۱، ۸	۳۹۴ سلوکی	-	تیجه	-	-	Α

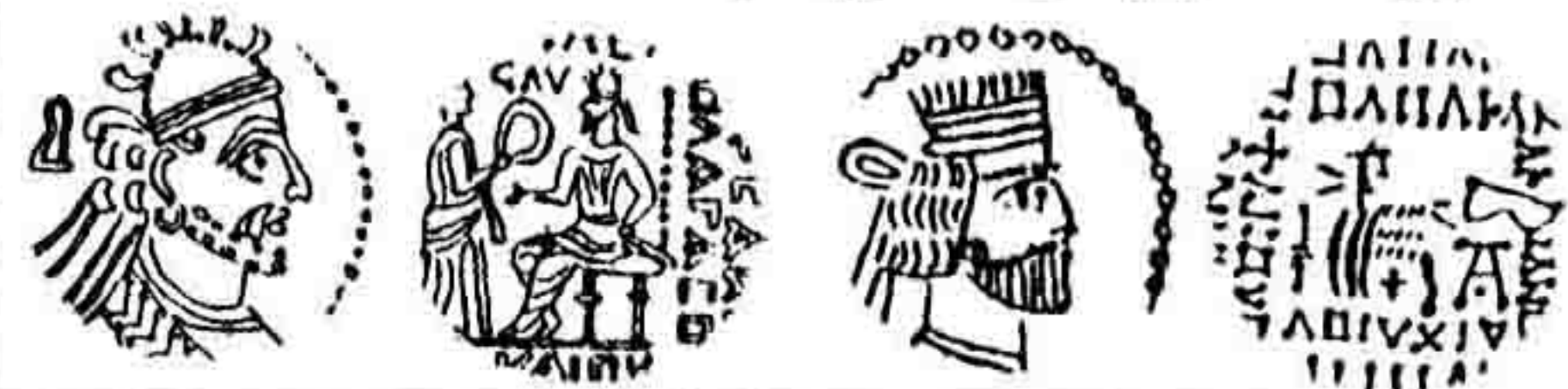
نوع	تاریخ ضرب شده بر سکه	نام ضرب شده بر سکه	سمبل های هلنی ضرب شده بر سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۳۱، ۹	۳۹۵ سلوکی	-	تیجه	-	-	Α
۳۱، ۱۰	-	-	-	-	-	-
۳۱، ۱۱	۴۰۴ سلوکی سلوکی	+	تیجه	-	+	Α
۳۱، ۱۲	فوریه ۴۰۴ سلوکی	+	تیجه، قلاب	-	+	Α
۳۱، ۱۳	می ۴۰۴ سلوکی	+	تیجه، قلاب	-	+	B
۳۱، ۱۴	ژوئن ۴۰۴ سلوکی	+	تیجه، قلاب	-	+	B
۳۱، ۱۵	آگوست ۴۰۴ سلوکی	+	تیجه، قلاب	-	+	Δ
۳۱، ۱۶	دسامبر ۴۰۵ سلوکی	+	تیجه، قلاب	-	+	Δ
۳۱، ۱۷	ژوئن ۴۰۶ سلوکی	+	تیجه، قلاب	-	+	Δ
۳۱، ۱۸	فوریه ۴۰۷ سلوکی	+	تیجه، قلاب	-	+	Δ
۳۱، ۱۹	-	-	کمان دار، قلاب	-	+	Α
۳۱، ۲۰	۴۰۱ سلوکی	-	تیجه، قلاب	-	-	-
۳۱، ۲۱	۳۹۱ سلوکی	-	تیجه، قلاب	-	-	Ω
۳۱، ۲۲	۴۰۴ سلوکی	-	تیجه، قلاب	-	-	-
۳۱، ۲۳	-	-	قلاب، اسب	-	-	-
۳۱، ۲۴	-	-	قلاب، عقاب	-	-	-
۳۱، ۲۵	-	-	عقاب	-	-	-

بررسی : بر اغلب سکه های دوران دوم پاکر دوم نیز، نام یونانی وی، به صورت پاکوروس با حروف یونانی و بدون شماره آمده است. این سکه ها، تاریخ سال و ماه نیز دارد، که از ۳۹۳ تا ۴۰۷ سلوکی برابر ۸۱ تا ۹۵ میلادی رقم خورده است. به جز یک چهره از پاکر دوم، در دوره ی دوم سلطنت او، که با یکی از چهره های او در دوره ی اول سلطنت اش کاملاً منطبق است، بقیه ی تصاویر او، در هر دو دوره با یکدیگر به کلی بیگانه اند.

۳۲. بلاش سوم : ۸۴ نمونه ،

تاریخ گذاری رسمی ،

۱۴۷ - ۱۰۵ میلادی



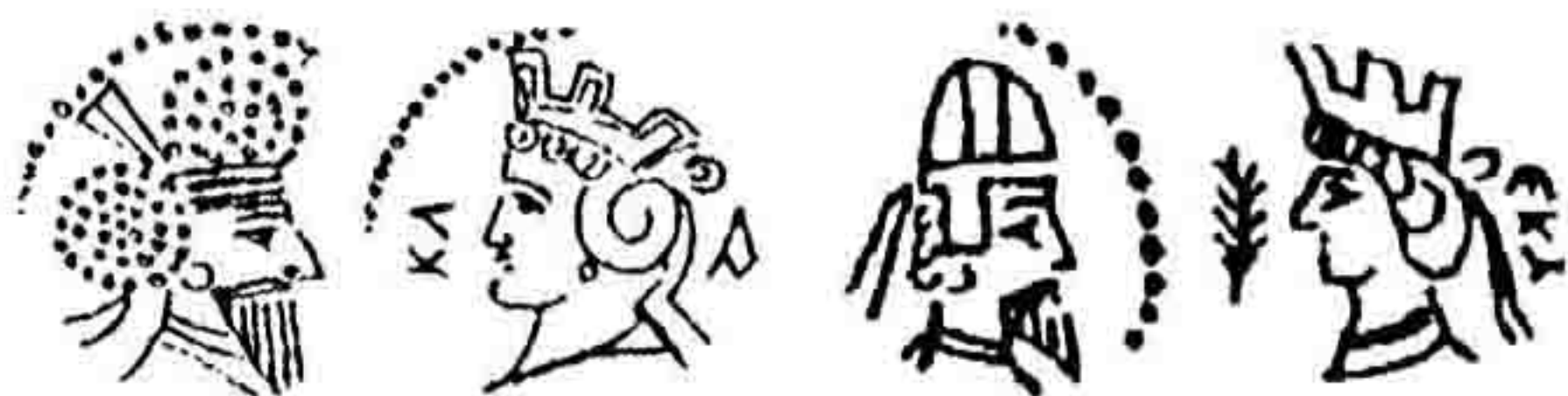
۳۲، ۱	-	+	کمان دار	-	-	Α
۳۲، ۲	-	+	کمان دار	-	-	Α
۳۲، ۳	-	+	کمان دار	-	-	Α
۳۲، ۴	-	+	کمان دار	-	-	Α
۳۲، ۵	-	+	کمان دار	-	-	Α
۳۲، ۶	-	+	کمان دار	-	-	Α
۳۲، ۷	-	+	کمان دار	-	-	Α
۳۲، ۸	-	+	کمان دار	-	-	Α و t
۳۲، ۹	-	+	کمان دار	-	-	Α و x
۳۲، ۱۰	-	+	کمان دار	-	-	Α و v

علامت ضرب خانه یا خانوادگی	نوع خط		سمبل های هلنی ضرب شده بر سکه	نام ضرب شده بر سکه	تاریخ ضرب شده بر سکه	نوع
	یونانی	آرامی				
Α و Ι	-	+	کمان دار	-	-	۳۲، ۱۱
Π و Ι	-	+	-	-	-	۳۲، ۱۲
-	-	-	محراب	-	-	۳۲، ۱۳
-	-	-	آتنا	-	-	۳۲، ۱۴
-	-	-	محراب، هلال ماه	-	-	۳۲، ۱۵
Ι	-	-	-	-	-	۳۲، ۱۶
-	-	-	نیکه	-	-	۳۲، ۱۷
-	-	-	-	-	-	۳۲، ۱۸
-	-	-	نیکه، نخل	-	-	۳۲، ۱۹
-	-	-	آتنا	-	-	۳۲، ۲۰
-	-	-	گاو کوهان دار، هلال ماه	-	-	۳۲، ۲۱
-	-	-	گاو	-	-	۳۲، ۲۲
-	-	-	عقاب	-	-	۳۲، ۲۳
-	-	-	عقاب	-	-	۳۲، ۲۴
-	-	-	اسب	-	-	۳۲، ۲۵
-	-	-	تیجه	-	۴۱۶ سلوکی	۳۲، ۲۶
-	-	-	تیجه	-	۴۱۸ سلوکی	۳۲، ۲۷
-	-	-	تیجه	-	۴۱۹ سلوکی	۳۲، ۲۸
Α	-	+	تیجه، قلاب	-	نوامبر ۴۲۳ سلوکی	۳۲، ۲۹
Α	-	+	تیجه، قلاب	-	ژانویه ۴۲۳ سلوکی	۳۲، ۳۰
B	-	+	تیجه، قلاب	-	ژانویه ۴۲۳ سلوکی	۳۲، ۳۱
Γ	-	+	تیجه، قلاب	-	ژانویه ۴۲۳ سلوکی	۳۲، ۳۲
Δ	-	+	تیجه، قلاب	-	ژانویه ۴۲۳ سلوکی	۳۲، ۳۳
E	-	+	تیجه، قلاب	-	ژانویه ۴۲۳ سلوکی	۳۲، ۳۴
B	-	+	تیجه، قلاب	-	دسامبر ۴۲۳ سلوکی	۳۲، ۳۵
B	-	+	تیجه، قلاب	-	اکتبر ۴۲۴ سلوکی	۳۲، ۳۶
Α	-	+	تیجه، قلاب	-	ژوئن ۴۲۴ سلوکی	۳۲، ۳۷
B	-	+	تیجه، قلاب	-	ژوئن ۴۲۴ سلوکی	۳۲، ۳۸
Γ	-	+	تیجه، قلاب	-	اکتبر ۴۲۵ سلوکی	۳۲، ۳۹
Γ	-	+	تیجه، قلاب	-	ژوئن ۴۲۵ سلوکی	۳۲، ۴۰
Α	-	+	تیجه، قلاب	-	۴۲۵ سلوکی	۳۲، ۴۱
B	-	+	تیجه، قلاب	-	۴۲۵ سلوکی	۳۲، ۴۲
Δ	-	+	تیجه، قلاب	-	۴۲۵ سلوکی	۳۲، ۴۳

نوع	تاریخ ضرب شده بر سکه	نام ضرب شده بر سکه	سمبل‌های هلنی ضرب شده بر سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۳۲، ۴۴	۴۳۵ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	E
۳۲، ۴۵	اکتبر ۴۳۶ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	B
۳۲، ۴۶	اکتبر ۴۳۶ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	E
۳۲، ۴۷	ژوئن ۴۳۶ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	Α
۳۲، ۴۸	۴۳۶ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	Γ
۳۲، ۴۹	اکتبر ۴۳۷ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	Γ
۳۲، ۵۰	ژوئن ۴۳۷ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	Γ
۳۲، ۵۱	۴۳۷ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	Α
۳۲، ۵۲	۴۳۷ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	B
۳۲، ۵۳	۴۴۷ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	Α
۳۲، ۵۴	۴۴۸ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	Γ
۳۲، ۵۵	اکتبر ۴۴۹ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	Δ
۳۲، ۵۶	مارس ۴۴۹ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	Ϟ
۳۲، ۵۷	نوامبر ۴۵۰ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	Γ
۳۲، ۵۸	نوامبر ۴۵۱ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	B
۳۲، ۵۹	نوامبر ۴۵۱ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	Δ
۳۲، ۶۰	۴۵۲ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	Α
۳۲، ۶۱	نوامبر ۴۵۲ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	Γ
۳۲، ۶۲	نوامبر ۴۵۴ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	Δ
۳۲، ۶۳	اکتبر ۴۵۷ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	Γ
۳۲، ۶۴	اکتبر ۴۵۸ سلوکی	-	تیجه، قلاب	+	-	Γ
۳۲، ۶۵	۴۲۳ سلوکی	-	تیجه، قلاب	-	-	Α
۳۲، ۶۶	۴۲۳ سلوکی	-	تیجه، قلاب	-	-	B
۳۲، ۶۷	۴۲۴ سلوکی	-	تیجه، قلاب	-	-	B
۳۲، ۶۸	۴۲۴ سلوکی	-	تیجه، قلاب	-	-	Β و Ϟ
۳۲، ۶۹	۴۳۰ سلوکی	-	تیجه، قلاب	-	-	⊞
۳۲، ۷۰	۴۳۰ سلوکی	-	تیجه، قلاب	-	-	⊞
۳۲، ۷۱	۴۳۱ سلوکی	-	تیجه، قلاب	-	-	⊞
۳۲، ۷۲	۴۳۲ سلوکی	-	تیجه، قلاب	-	-	⊞
۳۲، ۷۳	۴۳۴ سلوکی	-	تیجه، قلاب	-	-	⊞
۳۲، ۷۴	۴۴۴ سلوکی	-	تیجه	-	-	Α و ⊞
۳۲، ۷۵	۴۵۰ سلوکی	-	تیجه	-	-	Α و ⊞
۳۲، ۷۶	۴۵۱ سلوکی	-	تیجه، نخل	-	-	-

نوع	تاریخ ضرب شده بر سکه	نام ضرب شده بر سکه	سمبل های هلنی ضرب شده بر سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۳۲، ۷۷	-	-	تیجه، قلاب	-	-	Α
۳۲، ۷۸	۴۲۵، ۴۲۴ سلوکی	-	تیجه، نخل	-	-	Π
۳۲، ۷۹	۴۲۶ سلوکی	-	تیجه، نخل	-	-	-
۳۲، ۸۰	۴۲۹ سلوکی	-	تیجه، نخل	-	-	-
۳۲، ۸۱	۴۸۰ سلوکی	-	تیجه، نخل	-	-	-
۳۲، ۸۲	۴۸۳ سلوکی	-	تیجه، نخل	-	-	-
۳۲، ۸۳	۴۴۵ سلوکی	-	تیجه، نخل	-	-	-
۳۲، ۸۴	؟	-	تیجه، نخل	-	-	-

بررسی: خلاف بلاش دوم، که تمام سکه های اش نام و تاریخ داشت، بر هیچ یک از سکه های بلاش سوم نامی ضرب نشده و معرفی او به تاریخ بدون هیچ شناسنامه ی رسمی صورت گرفته است. اما بر برخی از سکه هایی که به او نسبت می دهند تاریخ سال و ماه آمده، که از ۴۱۶ تا ۴۸۳ سلوکی، برابر ۱۰۴ تا ۱۷۱ میلادی را شامل می شود. بدین ترتیب بلاش سوم که سلوود معرفی می کند، بر مبنای این سکه ها باید که لا اقل ۶۷ سال حکومت کرده باشد! و بدین ترتیب تاریخی که بر سکه های او می یابیم ۲۴ سال بیش از تاریخ گذاری رسمی سلطنت اوست. این مطلب موجب می شود که کرونولوژی چند شاه به اصطلاح اشکانی پس از وی به هم ریخته شود. شیوه ی کار سلوود ظاهراً چنین بوده، که سکه های به اصطلاح اشکانی را در کیسه ای ریخته و هر مشت آن را، بدون مطالعه ی تاریخ و یا نام و تصاویر آن ها، به یکی از اسامی به اصطلاح اشکانی از پیش تعیین شده بخشیده است و گرنه محال است که کسی ادعای تفحص و سکه شناسی و تاریخ دانی کند و چنین بی پروا اسنادی ارائه دهد که تنها به کار علنی شدن نادانی او بیاید. هیچ یک از تصاویری که سلوود از بلاش سوم می آورد، مثل آن دو تصویری که در تیترا نام او می بینید کم ترین شباهتی به یکدیگر ندارند.



۳۳. خسرو اول: ۲۹ نمونه،

تاریخ گذاری رسمی،
۱۲۹ - ۱۰۹ میلادی

۳۳، ۱	-	-	کمان دار	-	+	Α
۳۳، ۲	-	-	-	-	+	Π و Ι
۳۳، ۳	۴۲۳ سلوکی	-	تیجه	-	-	Α
۳۳، ۴	۴۲۳ سلوکی	-	تیجه	-	-	B
۳۳، ۵	۴۲۴ سلوکی	-	تیجه	-	-	B
۳۳، ۶	۴۲۳ سلوکی	-	تیجه	-	-	-
۳۳، ۷	۴۲۰ سلوکی	-	تیجه	-	-	Α
۳۳، ۸	۴۲۴ سلوکی	-	تیجه	-	-	B
۳۳، ۹	۴۲۸ سلوکی	-	تیجه	-	-	-
۳۳، ۱۰	۴۲۹ سلوکی	-	تیجه	-	-	-
۳۳، ۱۱	۴۳۹ سلوکی	-	شاخ کلاه اسکندر، نیکه، قلاب، نخل	-	-	-
۳۳، ۱۲	۴۲۱ سلوکی	-	تیجه	-	-	-
۳۳، ۱۳	۴۲۸ سلوکی	-	تیجه	-	-	-

نوع	تاریخ ضرب شده بر سکه	نام ضرب شده بر سکه	سمبل های هلنی ضرب شده بر سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۳۳، ۱۴	۴۲۹ سلوکی	-	تیجه	-	-	-
۳۳، ۱۵	۴۲۴ سلوکی	-	تیجه	-	-	-
۳۳، ۱۶	۴۲۵ سلوکی	-	تیجه	-	-	Λ
۳۳، ۱۷	۴۳۰ سلوکی	-	تیجه	-	-	Λ
۳۳، ۱۸	۴۲۴ سلوکی	-	شاخ کلاه اسکندر، تیجه، قلاب، نخل	-	-	-
۳۳، ۱۹	۴۲۲ سلوکی	-	تیجه	-	-	-
۳۳، ۲۰	۴۲۷ سلوکی	-	تیجه	-	-	-
۳۳، ۲۱	۴۲۶ سلوکی	-	تیجه	-	-	-
۳۳، ۲۲	۴۲۸ سلوکی	-	تیجه	-	-	-
۳۳، ۲۳	۴۲۴ سلوکی	-	شاخ کلاه اسکندر، تیجه، قلاب	-	-	Λ
۳۳، ۲۴	۴۳۰ سلوکی	-	شاخ کلاه اسکندر، تیجه، قلاب	-	-	Λ
۳۳، ۲۵	۴۲۹ سلوکی	-	تیجه، عصای چاوش	-	-	-
۳۳، ۲۶	۴۲۹ سلوکی	-	تیجه	-	-	Λ
۳۳، ۲۷	۴۲۹ سلوکی	-	تیجه	-	-	Α
۳۳، ۲۸	۴۳۰ سلوکی	-	تیجه	-	-	Α
۳۳، ۲۹	-	-	الهه یونانی	-	-	-

بررسی: از تاریخ رسمی دوران خسرو اول، معلوم می شود که او نیز درست در اوایل حکومت بلاش سوم ظهور کرده، تا امپراتوری ظاهراً اشکانی را به اشتراک اداره کنند!!! در عین حال بر سکه های این خسرو اول نیز هیچ نامی نیامده و عنوان گذاری بر سکه های او کاملاً به دل خواه سلوود و دیگر اشکانی سازان انجام شده است. اما بر برخی از سکه هایی که به او بخشیده اند، تاریخی از ۴۲۰ تا ۴۲۹ سلوکی، برابر با ۱۰۸ تا ۱۲۷ میلادی رقم خورده، که با تاریخ گذاری رسمی دوران وی منطبق است. در دو چهره ای که سلوود از خسرو اول معرفی می کند، نه فقط شباهتی بین خسروها دیده نمی شود، که صورت ملکه های آن ها نیز طبیعتاً با یکدیگر مغایر است.



۳۴. پارتاماس پاتس : نمونه ۳ ،
تاریخ گذاری رسمی ،
۱۱۶ - میلادی

۳۴، ۱	-	-	کمان دار، ستاره، هلال ماه	+	-	Α
۳۴، ۲	-	-	کمان دار، ستاره، هلال ماه	+	-	Α
۳۴، ۳	-	-	نیکه، ستاره، هلال ماه، نخل	-	-	-

بررسی: این پارتاماس پاتس نیز، که نمی دانیم اسم او را از روی چه مدرکی ساخته اند، زیرا بر هیچ یک از سکه های محدودش نام و تاریخ نیست، در میانه ی حکومت خسرو اول، که خود او در اوائل حکومت بلاش سوم ظهور کرده بود، سر بلند کرده است. باید در آن سال ها اوضاع امپراتوری به اصطلاح اشکانی بسیار دشوار شده باشد که سه امپراتور توأم برای اداره ی آن ضرور بوده است!!! سلوود از این پارتاماس پاتس، تنها یک تصویر آورده، که از روی آن نیز نمی توان به نام او پی برد! بر یکی از سکه های این پارتاماس پاتس حتی حرفی نیز حک نشده و بخشیدن این سکه به هر امپراتوری به راستی که نیازمند توانایی های غیب گویانه است. با این همه بر همین سکه های محدود نیز، مثل دیگر سکه های کلنی نشینان یونانی در ایران، تا آن جا که ممکن بوده، سمبل های بومی و دینی یونان را حک کرده اند!

نوع	تاریخ ضرب شده بر سکه	نام ضرب شده بر سکه	سمبل های هلنی ضرب شده بر سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
<p>۳۵. مهرداد چهارم : ۹ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ؟ - ۱۴۰ قبل از میلاد</p> 						
۳۵، ۱	-	+	کمان دار	+	+	Α
۳۵، ۲	-	+	کمان دار	+	+	-
۳۵، ۳	-	+	کمان دار	+	+	-
۳۵، ۴	-	+	کمان دار	+	+	-
۳۵، ۵	-	-	خمیره ی دسته دار یونان باستان، پرنده	-	-	-
۳۵، ۶	-	-	کاو	-	-	-
۳۵، ۷	-	-	شاخ گوسفند	-	-	Α
۳۵، ۸	-	-	نخل	-	-	-
۳۵، ۹	-	-	-	-	-	-
<p>بررسی : زمان ظهور این مهرداد چهارم نیز در پایان دوران بلاش سوم است، که بر ۴ سکه ی او نام یونانی «میتراداتس» بدون شماره ضرب شده است. هیچ یک از سکه های نسبت داده شده به او تاریخ ضرب ندارد ولی دو تصویری که از او در کتاب سلوود آمده، به هم شبیه اند.</p> 						
<p>۳۶. شاه ناشناس : ۲ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ؟ - ۱۴۰ میلادی</p>						
۳۶، ۱	-	-	کمان دار	-	+	Α
۳۶، ۲	-	-	کمان دار	-	+	Α
۳۶، ۳	-	-	آتنا	-	-	-
<p>بررسی : چنان که به آسانی معلوم است تصویر این شاه ناشناس که بر چند سکه اش هیچ نام و تاریخی نیست، با تصویر مهرداد چهارم، به اصطلاح مو نمی زند و از آن که سلوود تاریخ ظهور هر دوی آن ها را نیز ۱۴۰ میلادی ذکر می کند، مورخ جداً می پرسد که این چه بازی کودکانه ای است که سلوود در کتاب اش به راه انداخته و به چه سبب، بدون کوچک ترین مدرک و محلی بر هر سکه ی بی نشانه ای نام یک امپراتور ایرانی را چسبانده است؟ به راستی که خرد ساده ی آدمی اجازه نمی دهد که بدون احساس خشم گسترده، به بررسی این اسناد بی بهای ساختگی، که متأسفانه سازندگان آن ها را در سرزمین ما، پیمبرانی آگاه به دیرینه ی ایرانیان معرفی کرده اند، مشغول شود.</p> 						
<p>۳۷. بلاش چهارم : ۱۶۵ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ۱۹۱-۱۴۷ میلادی</p>						
۳۷، ۱	اکتبر ۴۵۹ سلوکی	-	تیجه	-	+	Α
۳۷، ۲	آوریل ۴۵۹ سلوکی	-	تیجه	-	+	Α
۳۷، ۳	می ۴۵۹ سلوکی	-	تیجه	-	+	Α
۳۷، ۴	ژوئن ۴۵۹ سلوکی	-	تیجه	-	+	Α
۳۷، ۵	اکتبر ۴۶۰ سلوکی	-	تیجه	-	+	Α

نوع	تاریخ ضرب شده بر سکه	نام ضرب شده بر سکه	سمبل های هلنی ضرب شده بر سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۲۷، ۶	اکتبر ۴۶۱ سلوکی	-	تیچه	+	-	A
۲۷، ۷	نوامبر ۴۶۱ سلوکی	-	تیچه	+	-	A
۲۷، ۸	ژوئن ۴۶۱ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۹	اکتبر ۴۶۲ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۱۰	نوامبر ۴۶۲ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۱۱	نوامبر ۴۶۳ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۱۲	اکتبر ۴۶۴ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۱۳	نوامبر ۴۶۴ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۱۴	می ۴۶۴ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۱۵	ژوئن ۴۶۴ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۱۶	اکتبر ۴۶۵ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۱۷	اکتبر ۴۶۶ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۱۸	اکتبر ۴۶۷ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۱۹	ژوئن ۴۶۷ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۲۰	اکتبر ۴۶۸ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۲۱	اکتبر ۴۶۹ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۲۲	نوامبر ۴۶۹ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۲۳	نوامبر ۴۷۰ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۲۴	دسامبر ۴۷۰ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۲۵	نوامبر ۴۷۱ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۲۶	اکتبر ۴۷۲ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۲۷	اکتبر ۴۷۳ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۲۸	نوامبر ۴۷۳ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۲۹	اکتبر ۴۷۴ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۳۰	نوامبر ۴۷۵ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۳۱	نوامبر ۴۷۶ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۳۲	اکتبر ۴۷۷ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۳۳	اکتبر ۴۷۸ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۳۴	فوریه ۴۷۹ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۳۵	جولای ۴۷۹ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۳۶	اکتبر ۴۸۰ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۳۷	دسامبر ۴۸۰ سلوکی	-	تیچه	+	-	B
۲۷، ۳۸	ژوئن ۴۸۰ سلوکی	-	تیچه	+	-	B

علامت ضراب خانه یا خانوادگی	نوع خط		سمبل های هلنی ضرب شده بر سکه	نام ضرب شده بر سکه	تاریخ ضرب شده بر سکه	نوع
	یونانی	آرامی				
B	-	+	تیجه	-	آگوست ۴۸۱ سلوکی	۳۷، ۳۹
B	-	+	تیجه	-	ژوئن ۴۸۲ سلوکی	۳۷، ۴۰
B	-	+	تیجه	-	اکتبر ۴۸۳ سلوکی	۳۷، ۴۱
B	-	+	تیجه	-	دسامبر ۴۸۳ سلوکی	۳۷، ۴۲
B	-	+	تیجه	-	می ۴۸۳ سلوکی	۳۷، ۴۳
B	-	+	تیجه	-	جولای ۴۸۳ سلوکی	۳۷، ۴۴
B	-	+	تیجه	-	آگوست ۴۸۳ سلوکی	۳۷، ۴۵
B	-	+	تیجه	-	اکتبر ۴۸۴ سلوکی	۳۷، ۴۶
B, EVEPT AP[AK	-	+	تیجه	-	اکتبر ۴۸۴ سلوکی	۳۷، ۴۷
B	-	+	تیجه	-	اکتبر ۴۸۵ سلوکی	۳۷، ۴۸
B	-	+	تیجه	-	اکتبر ۴۸۶ سلوکی	۳۷، ۴۹
B	-	+	تیجه	-	ژوئن ۴۸۶ سلوکی	۳۷، ۵۰
B	-	+	تیجه	-	اکتبر ۴۸۷ سلوکی	۳۷، ۵۱
B	-	+	تیجه	-	ژانویه ۴۸۸ سلوکی	۳۷، ۵۲
B	-	+	تیجه	-	فوریه ۴۸۸ سلوکی	۳۷، ۵۳
B	-	+	تیجه	-	مارس ۴۸۸ سلوکی	۳۷، ۵۴
B	-	+	تیجه	-	می ۴۸۸ سلوکی	۳۷، ۵۵
B	-	+	تیجه	-	آگوست ۴۸۸ سلوکی	۳۷، ۵۶
B	-	+	تیجه	-	نوامبر ۴۸۹ سلوکی	۳۷، ۵۷
B	-	+	تیجه	-	دسامبر ۴۸۹ سلوکی	۳۷، ۵۸
B	-	+	تیجه	-	می ۴۸۹ سلوکی	۳۷، ۵۹
B	-	+	تیجه	-	ژوئن ۴۸۹ سلوکی	۳۷، ۶۰
B	-	+	تیجه	-	اکتبر ۴۹۰ سلوکی	۳۷، ۶۱
B	-	+	تیجه	-	نوامبر ۴۹۰ سلوکی	۳۷، ۶۲
B	-	+	تیجه	-	ژانویه ۴۹۰ سلوکی	۳۷، ۶۳
B	-	+	تیجه	-	فوریه ۴۹۰ سلوکی	۳۷، ۶۴
B	-	+	تیجه	-	آوریل ۴۹۰ سلوکی	۳۷، ۶۵
B	-	+	تیجه	-	می ۴۹۰ سلوکی	۳۷، ۶۶
B	-	+	تیجه	-	ژوئن ۴۹۰ سلوکی	۳۷، ۶۷
B	-	+	تیجه	-	جولای ۴۹۰ سلوکی	۳۷، ۶۸
B	-	+	تیجه	-	آگوست ۴۹۰ سلوکی	۳۷، ۶۹
B	-	+	تیجه	-	اکتبر ۴۹۱ سلوکی	۳۷، ۷۰
B	-	+	تیجه	-	نوامبر ۴۹۱ سلوکی	۳۷، ۷۱

دوازده قرن سکوت، بخش سوم

نوع	تاریخ ضرب شده بر سکه	نام ضرب شده بر سکه	سمبل های هلنی ضرب شده بر سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۲۷, ۷۲	دسامبر ۴۹۱ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۷۳	ژانویه ۴۹۱ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۷۴	فوریه ۴۹۱ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۷۵	مارس ۴۹۱ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۷۶	اکتبر ۴۹۱ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۷۷	ژوئن ۴۹۱ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۷۸	جولای ۴۹۱ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۷۹	آگوست ۴۹۱ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۸۰	نوامبر ۴۹۲ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۸۱	فوریه ۴۹۲ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۸۲	فوریه ۴۹۲ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۸۳	ژوئن ۴۹۲ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۸۴	جولای ۴۹۲ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۸۵	آگوست ۴۹۲ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۸۶	نوامبر ۴۹۳ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۸۷	دسامبر ۴۹۳ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۸۸	آوریل ۴۹۳ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۸۹	جولای ۴۹۳ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۹۰	جولای ۴۹۳ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۹۱	آگوست ۴۹۳ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۹۲	ژانویه ۴۹۴ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۹۳	مارس ۴۹۴ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۹۴	ژوئن ۴۹۴ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۹۵	آگوست ۴۹۴ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۹۶	اکتبر ۴۹۵ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۹۷	فوریه ۴۹۵ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۹۸	مارس ۴۹۵ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۹۹	آوریل ۴۹۵ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۱۰۰	می ۴۹۵ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۱۰۱	ژوئن ۴۹۵ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۱۰۲	جولای ۴۹۵ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۱۰۳	آگوست ۴۹۵ سلوکی	-	تیچه	-	+	B
۲۷, ۱۰۴	مارس ۴۹۶ سلوکی	-	تیچه	-	+	B

علامت ضرب خانه یا خانوادگی	نوع خط		سمبل های هلنی ضرب شده بر سکه	نام ضرب شده بر سکه	تاریخ ضرب شده بر سکه	نوع
	آرامی	یونانی				
B	-	+	تیجه	-	می ۴۹۶ سلوکی	۳۷، ۱۰۵
B	-	+	تیجه	-	سپتامبر ۴۹۶ سلوکی	۳۷، ۱۰۶
B	-	+	تیجه	-	اکتبر ۴۹۷ سلوکی	۳۷، ۱۰۷
B	-	+	تیجه	-	آوریل ۴۹۷ سلوکی	۳۷، ۱۰۸
B	-	+	تیجه	-	می ۴۹۷ سلوکی	۳۷، ۱۰۹
B	-	+	تیجه	-	آگوست ۴۹۸ سلوکی	۳۷، ۱۱۰
B	-	+	تیجه	-	سپتامبر ۴۹۸ سلوکی	۳۷، ۱۱۱
B	-	+	تیجه	-	نوامبر ۴۹۹ سلوکی	۳۷، ۱۱۲
B	-	+	تیجه	-	دسامبر ۴۹۹ سلوکی	۳۷، ۱۱۳
B	-	+	تیجه	-	ژانویه ۴۹۹ سلوکی	۳۷، ۱۱۴
B	-	+	تیجه	-	فوریه ۴۹۹ سلوکی	۳۷، ۱۱۵
B	-	+	تیجه	-	مارس ۴۹۹ سلوکی	۳۷، ۱۱۶
B	-	+	تیجه	-	می ۴۹۹ سلوکی	۳۷، ۱۱۷
B	-	+	تیجه	-	جولای ۴۹۹ سلوکی	۳۷، ۱۱۸
B	-	+	تیجه	-	دسامبر ۵۰۰ سلوکی	۳۷، ۱۱۹
B	-	+	تیجه	-	ژانویه ۵۰۰ سلوکی	۳۷، ۱۲۰
B	-	+	تیجه	-	آوریل ۵۰۰ سلوکی	۳۷، ۱۲۱
B	-	+	تیجه	-	مارس ۵۰۱ سلوکی	۳۷، ۱۲۲
B	-	+	تیجه	-	ژوئن ۵۰۱ سلوکی	۳۷، ۱۲۳
B	-	+	تیجه	-	می ۵۰۲ سلوکی	۳۷، ۱۲۴
B	-	+	تیجه	-	فوریه ۵۰۲ سلوکی	۳۷، ۱۲۵
B	-	+	تیجه	-	می ۵۰۲ سلوکی	۳۷، ۱۲۶
X و A	+	+	کمان دار، قلاب	+	-	۳۷، ۱۲۷
X و A	+	+	کمان دار، قلاب	+	-	۳۷، ۱۲۸
A و Δ	+	+	کمان دار، قلاب	+	-	۳۷، ۱۲۹
A و Δ	+	+	کمان دار، قلاب	+	-	۳۷، ۱۳۰
A و Λ	+	+	کمان دار، قلاب	+	-	۳۷، ۱۳۱
A و Λ	+	+	کمان دار، قلاب	+	-	۳۷، ۱۳۲
V	+	+	کمان دار، قلاب	+	-	۳۷، ۱۳۳
B و I	+	-	شاخ، قلاب	-	-	۳۷، ۱۳۴
-	-	-	شاخ، تیجه، قلاب، نخل	-	۴۵۹ سلوکی	۳۷، ۱۳۵
-	-	-	شاخ، تیجه، قلاب، نخل	-	۴۶۰ سلوکی	۳۷، ۱۳۶
-	-	-	شاخ، تیجه، قلاب، نخل	-	۴۶۱ سلوکی	۳۷، ۱۳۷

نوع	تاریخ ضرب شده بر سکه	نام ضرب شده بر سکه	سمبل های هلنی ضرب شده بر سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۳۷، ۱۳۸	۴۶۳ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب، نخل	-	-	-
۳۷، ۱۳۹	۴۶۴ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب، نخل	-	-	-
۳۷، ۱۴۰	۴۶۵ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب، نخل	-	-	-
۳۷، ۱۴۱	۴۶۶ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب، نخل	-	-	-
۳۷، ۱۴۲	-	-	شاخ، تیجه، قلاب، نخل	-	-	-
۳۷، ۱۴۳	۴۷۵ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	-	-	Α
۳۷، ۱۴۴	۴۷۶ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	-	-	Α
۳۷، ۱۴۵	۴۸۰ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	-	-	Α
۳۷، ۱۴۶	۴۸۱ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	-	-	Α
۳۷، ۱۴۷	۴۸۲ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	-	-	Α
۳۷، ۱۴۸	۴۸۳ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	-	-	Α
۳۷، ۱۴۹	۴۸۴ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	-	-	Α
۳۷، ۱۵۰	۴۸۵ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	-	-	Α
۳۷، ۱۵۱	۴۸۶ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	-	-	Α
۳۷، ۱۵۲	۴۸۸ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	-	-	Α
۳۷، ۱۵۳	۴۸۴ سلوکی	-	تیجه، قلاب، نخل	-	-	-
۳۷، ۱۵۴	۴۸۴ سلوکی	-	شاخ، نیکه، قلاب، نخل	-	-	-
۳۷، ۱۵۵	۴۸۳ سلوکی	-	شاخ، نیکه، قلاب، نخل	-	-	-
۳۷، ۱۵۶	۴۸۶ سلوکی	-	شاخ، نیکه، قلاب، نخل	-	-	-
۳۷، ۱۵۷	۴۸۷ سلوکی	-	شاخ، نیکه، قلاب، نخل	-	-	-
۳۷، ۱۵۸	۴۸۸ سلوکی	-	شاخ، نیکه، قلاب، نخل	-	-	-
۳۷، ۱۵۹	۴۹۱ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	-	-	Α
۳۷، ۱۶۰	-	-	عقاب	-	-	-
۳۷، ۱۶۱	-	-	گاو کوهان دار	-	-	-
۳۷، ۱۶۲	-	-	چرخ، هلال ماه	-	-	-
۳۷، ۱۶۳	-	-	تیجه، شاخ، نخل	-	-	-
۳۷، ۱۶۴	-	-	نیکه	-	-	-
۳۷، ۱۶۵	۴۶۷ سلوکی	-	تیجه، قلاب	-	-	Α

بررسی: باز هم یک بلاش دیگر، که بر ۷ سکه از مجموع ۱۶۵ سکه ی او نام یونانی «ولوگاسس» بدون شماره آمده است. عجیب است که این ۷ سکه فاقد تاریخ ضرب است، اما تقریباً تمام دیگر سکه های بدون نام او تاریخ سال و ماه دارد که از ۴۵۹ تا ۵۰۲ سلوکی، برابر با ۱۴۷ تا ۱۹۰ میلادی، یعنی مطابق سال شمار رسمی حکومت این بلاش چهارم رقم خورده است. برخی از ۷ تصویری که سلوود از این «ولوگاسس» آورده، به یکدیگر شباهت اندکی دارند. رنگین کمانی از الهه ها، نمادها و سمبل هایی از باور و آیین یونانی بر افق سکه های این ولوگاسس قوس زده است. از ویژگی های این سکه ها، کثرت نمونه هایی است که فاقد نوشتار است و نیز نمونه هایی که با هر دو خط یونانی و آرامی ضرب کرده اند!

نوع	تاریخ ضرب شده بر سکه	نام ضرب شده بر سکه	سمبل های هلنی ضرب شده بر سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
<p>۳۸. خسرو دوم : ۴ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ؟ - ۱۹۰ میلادی</p> 						
۳۸، ۱	-	+	کمان دار	+	+	Α
۳۸، ۲	-	+	کمان دار	+	+	Α
۳۸، ۳	-	+	کمان دار	+	+	Π
۳۸، ۴	-	+	کمان دار	+	+	Π
<p>بررسی : بر سه سکه از چهار نمونه سکه ی این امپراتور ، نام یونانی وی به صورت «اوسرواس» بدون شماره آمده است ، اما هیچ سکه ای تاریخ ضرب ندارد . سلوود فقط یک تصویر از این خسرو دوم آورده ، که در بالای صفحه می بینید .</p> <p>۳۹. بلاش پنجم : ۲۶ نمونه ، تاریخ گذاری رسمی ، ۲۰۸ - ۱۹۱ میلادی</p> 						
۳۹، ۱	آگوست ۵۰۲ سلوکی	+	تیجه	+	+	Α
۳۹، ۲	ژانویه ۵۰۳ سلوکی	+	تیجه	+	+	Α
۳۹، ۳	-	+	کمان دار	+	+	Π
۳۹، ۴	-	+	کمان دار	+	+	Π
۳۹، ۵	-	+	کمان دار	+	+	Π
۳۹، ۶	-	-	عقاب	-	-	-
۳۹، ۷	-	-	تیجه	-	-	Α
۳۹، ۸	-	-	عقاب	-	-	-
۳۹، ۹	۵۰۳ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۱۰	نوامبر ۵۰۴ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۱۱	ژوئن ۵۰۴ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۱۲	فوریه ۵۰۴ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۱۳	آوریل ۵۰۴ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۱۴	می ۵۰۴ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۱۵	ژوئن ۵۰۴ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۱۶	جولای ۵۰۴ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۱۷	آگوست ۵۰۴ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۱۸	مارس ۵۰۵ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۱۹	ژوئن ۵۰۵ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۲۰	مارس ۵۰۶ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۲۱	آوریل ۵۰۶ سلوکی	+	تیجه	+	+	-

دوازده قرن سکوت، بخش سوم

نوع	تاریخ ضرب شده بر سکه	نام ضرب شده بر سکه	سمبل‌های هلنی ضرب شده بر سکه	نوع خط		علامت ضراب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۳۹، ۲۲	دسامبر ۵۰۷ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۲۳	۵۰۸ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۲۴	۵۰۹ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۲۵	۵۱۰ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۲۶	۵۱۱ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۲۷	۵۱۲ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۲۸	۵۱۳ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۲۹	۵۱۴ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۳۰	۵۱۵ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۳۱	۵۱۶ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۳۲	۵۱۷ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۳۳	۵۱۸ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۳۴	۵۱۹ سلوکی	+	تیجه	+	+	-
۳۹، ۳۵	-	-	تیجه	-	-	-
۳۹، ۳۶	-	-	عقاب	-	-	-

بررسی: نام یونانی این بلاش هم تقریباً بر تمام سکه‌های اش به صورت «ولوگاسس» بدون شماره آمده است و در عین حال بر بیش‌تر این سکه‌ها تاریخ ماه و سال از ۵۰۲ تا ۵۱۹ سلوکی برابر با ۱۹۰ تا ۲۰۷ میلادی آمده، که با تاریخ‌گذاری رسمی حکومت او مطابق است. ۳ تصویر از صورت بلاش پنجم که در کتاب سلوود آمده، با یکدیگر شباهت دارد.



۴۰. بلاش ششم: ۳۰ نمونه،
تاریخ‌گذاری رسمی،
۲۲۸-۲۰۸ میلادی

B	-	+	شاخ، تیجه، قلاب	-	۵۱۹ سلوکی	۴۰، ۱
B	-	+	شاخ، تیجه، قلاب	-	ژانویه ۵۲۰ سلوکی	۴۰، ۲
B	-	+	شاخ، تیجه، قلاب	-	ژانویه ۵۲۱ سلوکی	۴۰، ۳
B	-	+	شاخ، تیجه، قلاب	-	آگوست ۵۲۱ سلوکی	۴۰، ۴
B	-	+	شاخ، تیجه، قلاب	-	ژانویه ۵۲۲ سلوکی	۴۰، ۵
B	-	+	شاخ، تیجه، قلاب	-	ژانویه ۵۲۳ سلوکی	۴۰، ۶
B	-	+	شاخ، تیجه، قلاب	-	ژانویه ۵۲۴ سلوکی	۴۰، ۷
B	-	+	شاخ، تیجه، قلاب	-	ژانویه ۵۲۵ سلوکی	۴۰، ۸
B	-	+	شاخ، تیجه، قلاب	-	۵۲۶ سلوکی	۴۰، ۹
B	-	+	شاخ، تیجه، قلاب	-	۵۲۷ سلوکی	۴۰، ۱۰
B	-	+	شاخ، تیجه، قلاب	-	۵۲۸ سلوکی	۴۰، ۱۱
B	-	+	شاخ، تیجه، قلاب	-	۵۲۹ سلوکی	۴۰، ۱۲

نوع	تاریخ ضرب شده بر سکه	نام ضرب شده بر سکه	سمبل های هلنی ضرب شده بر سکه	نوع خط		علامت ضرب خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۴۰، ۱۳	۵۳۰ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	+	-	B
۴۰، ۱۴	۵۳۱ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	+	-	B
۴۰، ۱۵	۵۳۲ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	+	-	B
۴۰، ۱۶	۵۳۳ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	+	-	B
۴۰، ۱۷	۵۳۹ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	+	-	B
۴۰، ۱۸	-	+	کمان دار	+	+	Π, I)
۴۰، ۱۹	-	+	کمان دار	+	+	Α و I)
۴۰، ۲۰	-	+	کمان دار	+	+	IC, C
۴۰، ۲۱	-	+	کمان دار	+	+	IC, C
۴۰، ۲۲	-	+	کمان دار	+	+	Π
۴۰، ۲۳	-	+	کمان دار، هلال ماه	+	+	Π
۴۰، ۲۴	-	+	کمان دار	+	+	Π
۴۰، ۲۵	-	-	عقاب	-	-	IC
۴۰، ۲۶	۵۲۱ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	-	-	-
۴۰، ۲۷	۵۲۵ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	-	-	-
۴۰، ۲۸	۵۲۶ سلوکی	-	شاخ، تیجه، قلاب	-	-	-
۴۰، ۲۹	-	-	عقاب	-	-	IC
۴۰، ۳۰	-	-	عقاب	-	-	IC

بررسی: بر ۷ سکه از مجموع ۳۰ نمونه سکه های این بلاش، «ولوگاسس» نام یونانی وی و بدون هیچ شماره ای آمده است. عجیب این که در این جا هم، سکه هایی که بر آن نام ولوگاسس ضرب شده بدون تاریخ است، اما بقیه ی سکه های بدون نام وی، تاریخ سال و ماه دارد، که از ۵۱۹ تا ۵۳۹ سلوکی، برابر با ۲۰۷ تا ۲۲۷ میلادی رقم خورده است. این تاریخ ها با سال شمار رسمی حکومت بلاش ششم مطابق است. سلوود برای این ولوگاسس ۲ تصویر آورده که با یکدیگر شباهت اندکی دارند. سکه های این ولوگاسس نیز، سرشار از علائم، صورت ها و الگوهای سنتی یونانی است.



۴۱. اردوان چهارم: ۸ نمونه،

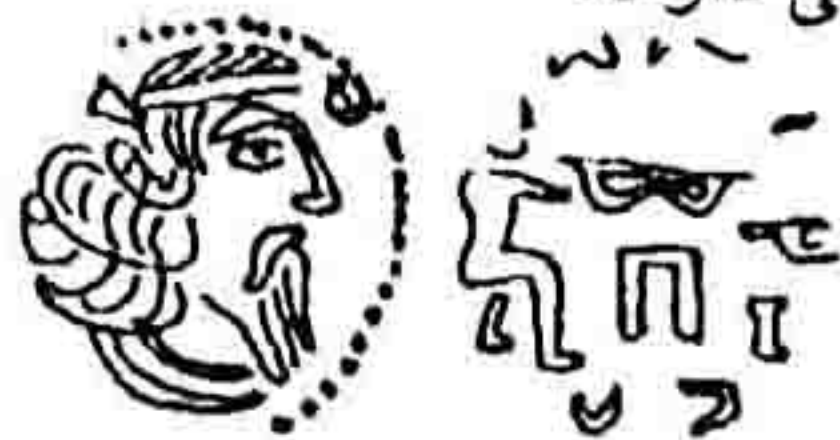
تاریخ گذاری رسمی،

۲۲۴ - ۲۱۶ قبل از میلاد

۴۱، ۱	-	+	کمان دار	+	+	Α و >Y
۴۱، ۲	-	+	کمان دار	+	+	Π, >Y
۴۱، ۳	-	+	کمان دار	+	+	Χ و >Y
۴۱، ۴	-	+	کمان دار	+	+	IC, C, >Y
۴۱، ۵	-	+	کمان دار	+	+	IC و Α
۴۱، ۶	-	+	شاخ کوسفند	+	+	>Y
۴۱، ۷	-	+	کمان دار، ستاره	+	+	Χ
۴۱، ۸	-	+	ستاره، هیولای دریایی شاخ دار	+	+	-

نوع	تاریخ ضرب شده بر سکه	نام ضرب شده بر سکه	سمبل‌های هلنی ضرب شده بر سکه	نوع خط		علامت ضراب‌خانه یا خانوادگی
				یونانی	آرامی	
۴۲.۱	-	+	کمان دار، صلیب، هلال ماه	+	-	Π
۴۲.۲	-	+	کمان دار، صلیب، هلال ماه	+	-	Π
۴۲.۳	-	+	کمان دار، صلیب، هلال ماه	+	+	Π
۴۲.۴	-	+	کمان دار، صلیب، هلال ماه	+	-	Π و I
۴۲.۵	-	+	کمان دار، صلیب، هلال ماه	+	-	Π و I
۴۲.۶	-	+	کمان دار، هلال ماه	+	-	☩
۴۲.۷	-	+	کمان دار، ستاره	+	-	☩
۴۲.۸	-	+	کمان دار، ستاره، هلال ماه	+	-	☩
۴۲.۹	-	+	کمان دار، هلال ماه	+	-	⌌
۴۲.۱۰	-	+	کمان دار، هلال ماه	+	-	⌌
۴۲.۱۱	-	+	کمان دار، هلال ماه	+	-	⌌
۴۲.۱۲	-	+	کمان دار، هلال ماه	+	-	⌌

بررسی: بر تمام این سکه‌ها نام یونانی اردوان به صورت «آرتابانوس» و بدون شماره ضرب شده، اما هیچ سکه‌ای تاریخ ضرب ندارد. ظاهراً بلاش ششم دوران آخر حکومت اش را با این ارتابانوس شریک بوده است. دو تصویری که سلوود از این اردوان آورده، با یکدیگر شباهت کمی دارند.



۴۲. سانابارس: ۱۲ نمونه،

تاریخ گذاری رسمی،

۶۵-۵۰ میلادی

بررسی: افسانه‌هایی که درباره‌ی این حاکم اشکانی به هم بافته‌اند، به راستی که نشانه‌ی نبوغ اشکانی سازان در داستان سرایی است، برای رفع خستگی ناشی از نگاه به این همه جدول، مناسب دیدم که شرح بیش‌تری از روزگار این ساناباروس به روایت سلوود بیاورم:

«حدود اوایل قرن اول میلادی، سیاست پارتیان درگیر اغتشاشات معمول داخلی خود بود. گودرز دوم بر وردان غلبه کرد و شورش ناتمام مهرداد با مرگ وی خاموش شد. این هرج و مرج‌ها در ایران توسط ونون دوم و در سلوکیه توسط بلاش اول ادامه یافت. بلاش اول بر کل امپراتوری غلبه کرد، اما بعد به مدت ۳ یا ۴ سال با پسرش وردان دوم در ستیز بود. در این برهه‌ی از زمان سانابارس، حاکمی با پیشینه‌ای ناشناخته، ایالتی جدایی طلب در شمال شرقی دایر کرد و تاکتیوس با مراجعه‌ی پی در پی در بازپس‌گیری قلمرو خود کوشید. در این زمان از لحاظ سکه‌شناسی به یک سری درهم‌های برنزی برمی‌خوریم که بر آن‌ها نام سانابارس ضرب شده است و آرم یا آرم تقلیدی شهرهای منطقه را بر خود دارد. با آرم‌هایی که قبلاً متعلق به اشکانیان بود(!!!)». (سلوود، سکه‌های پارتیان، صفحه ۳۰۴، متن اصلی)

به راستی که نفس آدمی با خواندن این همه اسامی و صحنه‌سازی، که کوچک‌ترین نشانه‌ای از آن‌ها در تاریخ پیدا نیست، بند می‌آید. اما قصه‌گویان اشکانی که ظاهراً از این آرایش‌های خیالی خویش لذت می‌برده‌اند، به طول ۵۰۰ سال برای ایرانیان از این گونه داستان‌های شب بافته‌اند تا گمان کنیم که سراسر تاریخ باستان ما از ظهور کورش تا سقوط یزدگرد سوم جز نام‌آوران بر این سرزمین حکومت نکرده‌اند تا آن‌گاه این حشمت دراز مدت بر باد رفته را، از عرب مطالبه کنیم و اسلام را مقصر اقول قدرت یگانه‌ی ایران باستان بشناسیم. باری بر سکه‌های این سانابارس، نام او به همین صورت آمده ولی هیچ تاریخی بر آن‌ها ضرب نیست. چه‌گونه سلوود او را به سال‌های ۵۰ تا ۶۵ میلادی برده است، از هنرمندی‌های بی‌بدیل این سکه‌شناس معروف اروپایی است!

اینک می توان با یقین کامل مدعی شد که بر هیچ سکه ای که تاکنون اشکانی شناخته شده، کوچک ترین نشانه ی اشکانی یافت نمی شود، ترتیب اسامی و زمان بندی تسلط آن ها مطلقاً سند اثباتی ندارد و از ابتدا تا انتها، مانند داستان پریان ساختگی است. بدین ترتیب باور آن سلسله ی پارتی اشکانی نام، اگر بر مطالب این سکه ها متکی باشد، مثل یک شوخی کثیف عصبانی کننده است.

مورخ که در این مرحله قادر نیست آرامش بیان خویش را بیاید، می پرسد که این انبوه مورخ و سکه شناس و مفسر اشیاء عتیقه، به اشاره ی کدام انگشت و با بررسی چه نشانه هایی، چنین سلسله ی بی دلیلی را به تاریخ ایران تحمیل کرده اند و قصدشان از این تحمیل چه بوده است؟

می پرسم اگر آن ها نتوانسته اند واژه ها، صفات، قیود، تصاویر، علائم، کدها، خدایان، سمبل ها و خط یونانی را بر پشت و روی این همه سکه تشخیص دهند، چه گونه سکه شناس و مورخ بوده اند؟ و اگر هم با درک مطالب و مفاهیم این سکه ها، آگاهانه به جعل و حکایت گزاری بر آن ها اقدام کرده اند، فرمان بر و مطیع و مزدور چه دستگاهی بوده اند؟

می پرسم جعل و ساخت این اسامی باسمه ای و اختراع این اعداد و سال های تسلط هر یک از این امپراتوران، که حتی با تاریخ گذاری ضرب شده بر سکه ها نیز همخوان نیست، به همت کدام مجموعه تدارک شده و با احتساب چه سودی چنین سرمایه ای را برای پریشان کردن فهم ایرانیان نسبت به تاریخ شان هزینه کرده اند؟ می پرسم این که ایرانیان یک امپراتوری ۵۰۰ ساله به نام اشکانیان را در تاریخ خود یدک بکشند و یا آن دوران را، منطبق با انبوهی اسناد گوناگون و از جمله سکه ها، به کلنی های یونانیان مهاجر، یعنی به صاحبان اصلی آن ببخشند، برای این عالی جنابان صاحب عنوان دانشگاهی اروپا و آمریکا چه تفاوتی می کرده است؟

می پرسم اگر جعل بودن این امپراتوری اشکانیان و چنان که خواهید خواند، تمام اسناد و نشانه های امپراتوری اصطلاحاً ساسانیان و نیز شاهنامه و الفهرست ابن ندیم، به روشنی و وضوح کامل مسلم و قابل اثبات است،

پس سازندگان این مستندات نادرست در تاریخ و فرهنگ ایران، از چه گروه و قوم و قبیله، با کدام دوران‌دیشی و به قصد چه بهره‌برداری چنین زمینه‌ای را برای انحراف اندیشه‌ی تاریخی و فرهنگی ایرانیان چیده‌اند؟

ومی‌پرسم آنان که علی‌رغم این همه روشنگری تاریخی و بدون جرأت پاسخ‌نویسی هنوز هم جسورانه مجعولات پیشین درباره‌ی هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان را در کتاب‌های درسی و مجلات و روزنامه‌ها تکرار می‌کنند، کجاده‌ی چه کسانی را و با چه منظوری می‌کشند؟

و بالاخره می‌پرسم روشنفکری معاصر ایران و نام‌داران و مؤلفانی چون زرین کوب و امثال او، در برابر چه اجرتی، با سکوت و یا متن‌های صحه‌گذار، اجازه داده‌اند بر اساس این ناراستی‌ها، احساسات باستان‌پرستی را برانگیزانند و از ما ابزاری علیه اتحاد طبیعی ملت‌های منطقه بسازند؟! باری، در کتاب پیش، ۱۲۱ واژه‌ی یونانی مانده بر پشت سکه‌های به اصطلاح اشکانی را فهرست کرده بودم، که معانی دقیق آن در فرهنگ نامه‌های جاری یونانی یافت نمی‌شد و دعوت کرده بودم که برای معنی‌یابی آن واژه‌ها به طور گروهی بکوشیم، زیرا معتقدم که معانی این واژه‌های یونانی می‌تواند آخرین تصورات را درباره‌ی سلسله‌ی بی‌سند اشکانیان پراکنده کند. به این دلیل در هر فرصتی، به جست‌وجوی ریشه و مفهوم واژه‌ای رفته‌ام و معنی دقیق تعدادی از لغات آن مجموعه را به دست آورده‌ام، که عرضه‌ی آن‌ها، مثل کتابی مستدل و کامل، می‌تواند تصور پارتی بودن صاحبان این سکه‌ها را به تمسخر بگیرد.

۱. γωτερσηχ = گوترزون = گوشه‌گیر

۲. δκαιον = دکائیون = عادل، منصف، فکور

۳. επιφανονσ = اپی فنوز = بدون ابهام، صریح

۴. ενεργετον = انرگتون = قدرتمند، پرتحرک، گشاده‌دست

۵. ενσηβονσ = انسه بونس = خداترس، بنیان‌شناس

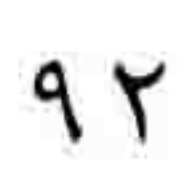
۶. επικαλουμενου = اپیکالومنو = صاحب رسالت خدایی یا مردمی

۷. εληνοσ = هله نوز = ستاینده‌ی هلنیسم یا ستایشگر یونان

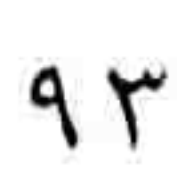
۸. εφειγενον = افه ژنن = در نهایت خردمندی
۹. εκνοηα یا σκνοηα = اکه نوه = غیرقابل درک، دست نیافتنی
۱۰. θεοπατορ = زئوپاتور = زاده ی زئوس، فرزند خدا
۱۱. σωτηροσ = زئوتروز = نجات بخش، ناجی
۱۲. καιφιλελλην = کای فیلن = دوست دار ابدی یونان یا هلنیسم
۱۳. καικτιστον = کای کتیزتون = سردار سازندگی
۱۴. μεγαλον = مگالون = دارای روح بلند
۱۵. νικηφορον = نیکه فرون = پیروزمند
۱۶. πανδλδ = پاندلد = میهمان نواز
۱۷. φιλελληνοσ = فیله لنوز = دل باخته ی یونان
۱۸. φιλαδελφον = فیلادلفون = دوستدار نزدیکان
۱۹. φιλορωμαιον = فیلارومائیون = لاتین دوست
۲۰. νικατοροσ = نیکه توروز = مرید نیکه، خدای پیروزی


آیا این صفات و قیودی را که صاحبان سکه های به اصطلاح اشکانی بر خود بسته اند، می توان صفات و قیودی شمرد، که یک پارتنی صحراگرد مدعی آن باشد؟ مثلاً یک پارتنی صحراگرد چه گونه لغت شناس و ادیب و سردار سازندگی بوده، از چه طریق زئوس از او پشتیبانی می کرده، نیکه خدای یونانی پیروزی را چه گونه می شناخته و چرا خود را در به در شده به خاطر یونان و یا هلنیسم اعلام کرده است!!!

تجزیه و تحلیل نهایی از کدهای گرافیکی این سکه ها نیز خود به نتایجی بسیار هیجان انگیز منجر شد. زیرا آن کدهای تصویری را که به ترتیب مورد مصرف بالاتری در سکه های به اصطلاح اشکانی داشته اند، با اشکال زیر می یابیم :

۱.  سمبل شماره ۹۲

۲.  سمبل شماره ۱۲۳

۳.  سمبل شماره ۹۳

۴.  سمبل شماره ۷۹

۵. Ϟ سمبل شماره ۷۷

۶. ΣϞ سمبل شماره ۷۶

۷. Ι سمبل شماره ۱۱۲

۸. Δ سمبل شماره ۱۱۸

۹. ϙ سمبل شماره ۱۳۶

۱۰. Λ سمبل شماره ۸۸

ملاحظه می کنید که سه سمبل نخستین که پرمصرف ترین کاربرد را در سکه ها داشته، صورت واحدی از حرف A با تغییراتی اندک متأثر از رسم الخط مختلف نگارش حرف A در زبان یونانی است که در یک مورد با حرف T و در مورد دیگر با T و O ترکیب شده است. سلوود این سمبل را علامت ضراب خانه ی همدان گفته است. آیا نباید پرمصرف ترین سکه های پارسی در نیسا ضرب شده باشد که می گویند پایتخت پارتیان بوده است؟!

شیوه ی استفاده از حروف یونانی، به عنوان سمبلی برای اعداد نیز ممکن است برای محققى که بخواهد همین زمینه را بکاود، مفید باشد. این سکه ها گواه است که یونانیان، از دیر زمان، چون جهان اسلام که یک هزاره است حروف ابجد را جایگزین اعداد می کند، همین روش را به کار می برده اند. این اعداد گذاری کهن با اعداد گذاری کنونی لاتین به کلی متفاوت است.

A = 1	Z = 7	M = 40	P = 100
B = 2	H = 8	N = 50	Σ = 200
Γ = 3	Θ = 9	Ξ = 60	T = 300
Δ = 4	I = 10	O = 70	Υ = 400
E = 5	K = 20	Π = 80	Φ = 500
ς = 6	Λ = 30	Q = 90	

و اضافه کنم که مبنای داده های این جداول، کتاب سکه های پارتیان سلوود بوده است. مطالعه مستقیم بر روی این سکه ها، اگر گنجینه کافی از آن تدارک دیده شود، متضمن ناگفته های بسیار دیگری نیز خواهد بود. اینک درباره ی موضوع اشکانیان وظیفه بر من تمام شده، بر خردمندان ایران است، که تکلیف خود را با تاریخ ایران سازان یاوه باف، روشن کنند.

تخت جمشید، یک «خشایارشا»ی مخفی و مفقود شده

قبله‌ی اول باستان پرستان ایران، تخت جمشید است. هر سنگ بنای آن را می‌شناسند و می‌ستایند، دمی از تصورات و خیال پردازی‌ها و گمانه زنی‌های عاشقانه و بزرگانگارانۀ درباره‌ی آن فارغ نیستند و این روزها کپی‌کودکانه‌ای از الگوهای زینتی، نگاره‌ها و صورتک‌های سنگی آن را، به تعداد فراوان، در اندازه‌ای مناسب میزهای کار و تاقچه‌های منازل می‌سازند و مرا به یاد بت‌هایی می‌اندازند، که در جاهلیت پیش از اسلام، بر رف‌های خانه‌های چند خدا پرستان می‌چیده‌اند.

از زمان صدور باستان پرستی به ایران، در قریب یک صد سال پیش، به وسیله‌ی کمپانی‌های فرهنگی وابسته به کلیسا و کنیسه، باستان پرستان، با توفانی از تبلیغات و جعلیات و لشکری از کارگزاران، به طور نسبی، موفق شده‌اند ستون‌ها و سردرها و کله‌ستون‌های تخت جمشید را، در جای هویت بومی و هستی درخشان کهن، و نیز تمدن اسلامی ایران بنشانند، به همت و همکاری خاورشناسان و مورخین و شرق‌شناسان، نمای بیرونی این ابنیه‌ی سنگی و ضمائم اطراف آن، در پاسارگاد و نقش رستم و نقش رجب و بیشابور را، به عنوان مستندات و شواهد دوران زرین ایران پیش از اسلام ارائه دهند، نقش‌ها و شرح‌های شیداواری از

این پس مانده‌های سنگی را، تا درون صفحات اسناد درسی دوره‌های مختلف آموزشی کشور بفرستند و این‌ها همه در حالی است، که خواهیم خواند، اساتید بزرگ و نام‌آوران آن‌ها، از بنای مجموعه‌ی تخت جمشید هم آگاهی درستی ندارند و یا به عمد اطلاعات غلط می‌پراکنند!

دو نکته‌ی مهم در موضوع تخت جمشید قابل توجه است: اول سنجش ارزش فنی و نیز سرمایه و نیروی کار و زمان صرف شده در برآوردن این بناها و دوم پیشینه‌ی تاریخی پیدایش اسلوب معماری آن است. در پاسخ سؤال نخست، باید آشکارا اعتراف کرد که ارزش اجرایی، سرمایه‌گذاری مادی و فنی و ایمانی و نیز، بر مبنای ادله‌ای که بیاورم، سرعت و دقت در اجرای مجموعه‌ی تخت جمشید، در زمره حقیرترین بازمانده‌های کهن بین‌النهرین، مصر، هند، چین و آسیای جنوب شرقی است و از هیچ نظر با معماری کاخ‌ها و معابد و مقابر مصر، باز مانده‌های پترا در اردن، بعلبک در شام، مانده‌های باستانی بابل و آشور، قصرهای امپراتوران و دیوار بزرگ چین، پرستشگاه‌های خیال‌پرور بودا در هند، معابد برآورده‌ی هنروران و صنعتگران بومی آمریکای مرکزی، بوداخانه‌های آسیای جنوب شرقی و مثلاً معبد آنکور، قابل مقایسه نیست.

تصاویر رنگی ابتدای این فصل، تنها نمایش گوشه کوچکی از توانایی‌های غول‌آسای دیگر مردمان، از نژادها و اقلیم‌های مختلف، در سرسرای تاریخ، از مایاها تا مصر و از بین‌النهرین تا آسیای جنوب شرقی است. این دست آورده‌ها، گرچه تماماً متکی به امکانات بومی و ملی، و نه تصرف اندیشه و دست ساخت و اموال دیگران است، چنان که تاریخ، تظاهرات توانایی در امپراتوری هخامنشیان را میسر شده از راه غارت دیگران می‌داند؛ اما دارندگان این خزانه‌های اعجاب‌انگیز فنی و هنری و اعتقادی، هرگز از بابت این یادگارها طلب کار دیگران نبوده‌اند، به سبب داشتن این دست ساخته‌ها، خود را تافته جدا بافته و گل سر سبد تمدن و حمکت و دانش بشر نگفته‌اند، معماری‌های ملی و ایمانی خود را، همانند باستان پرستان افسانه دوست ایرانی، بهانه و بدل جدا سری و افاده‌های تجزیه

طلبانه در فرهنگ و تمدن بشر نکرده اند و تمامی آن‌ها را هزینه‌ای شمرده اند که با کمال خشوع، تقدیم ایمان و باور ملی و بومی و حتی با نمونه‌های کم نظیری چون تاج محل، تقدیم علائق شخصی و احساسی خود کرده اند؛ چنان که مساجد، درسراسر امپراتوری بزرگ اسلامی، با معماری پاکیزه‌ی خود، فروتنانه و بدون ادعای سروری، درهای خود را دعوتگرانه به روی ایمان آورندگان تمام ملت‌ها باز نگه می‌دارند.

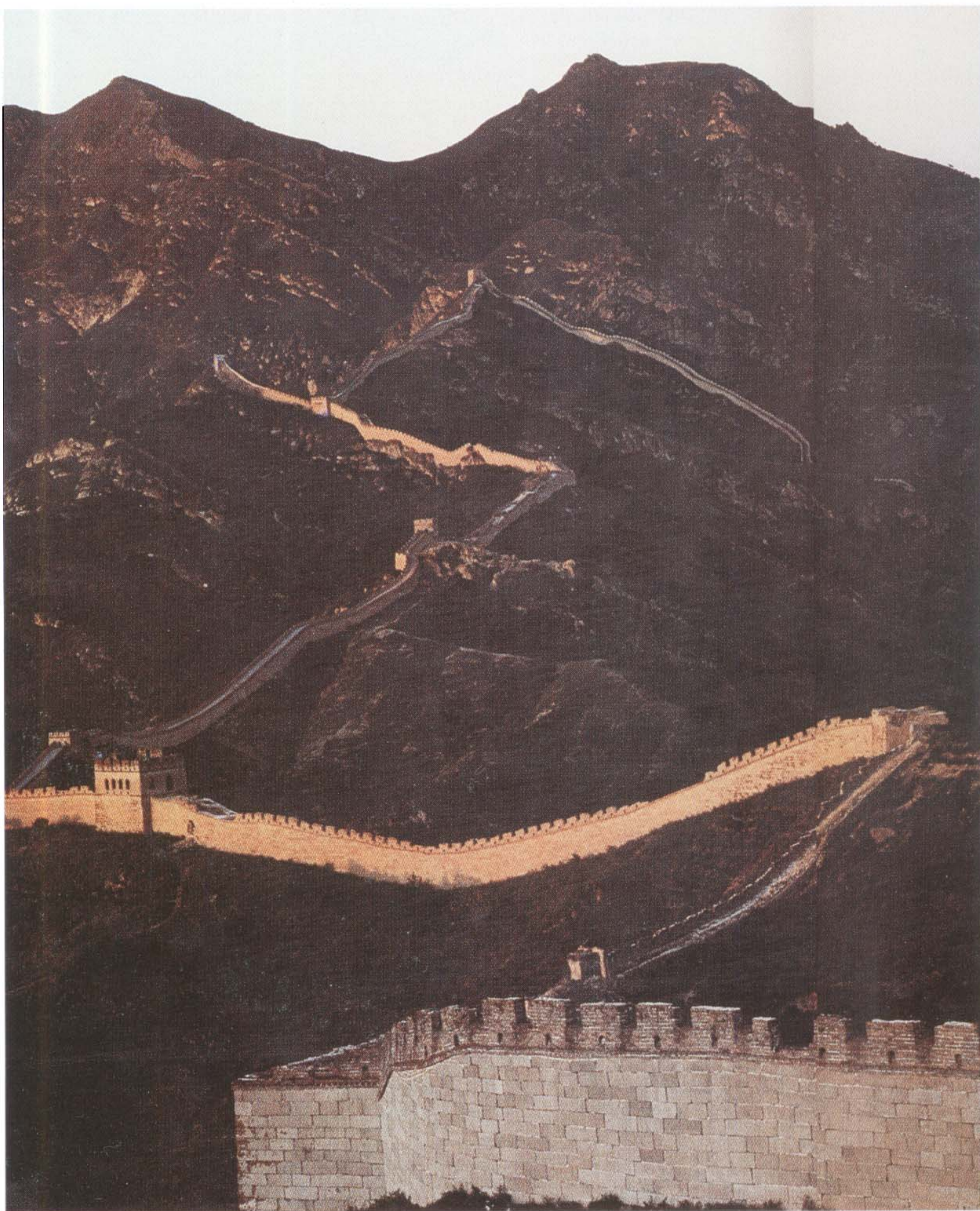
در عین حال این ملت‌ها، در کنار این قصور و ابنیه و معابد و مناظر، بار بخشی از خزانة دانایی بشر را به دوش برده اند: به نیاز مومیایی مردگان، به شناخت شیمی فرصت داده اند، برای نخستین بار خط ساخته اند، اراپه و کشتی رانده اند، ریاضیات و نجوم را پایه گذارده اند، به دیگران کاغذ، ابریشم، ادویه و دارو فرستاده اند و نخستین قانون‌ها را نوشته اند، که تا پایان جهان افتخار آن برای مردم بین‌النهرین باقی است. در حالی که آن قوم پارس خوانده شده‌ی هخامنشی، از ظهور کوروش، سخن و سوقاتی، جز تخریب و کشتار برای همسایگان و برای بومیان سرزمین خویش نداشته اند، حرفی بر گنجینه‌ی فرهنگ مکتوب بشری نیافزوده اند و اینک در این مدخل اثبات خواهم کرد که این همه تبلیغات، درباره‌ی معماری آنان نیز، جز ضمیمه‌ی نادرستی بر نسب و نژاد و خصلت‌های ظاهراً بشر دوستانه‌ی کوروش بنیان گذار، نیست.

« ۱ . زندگی انسان بر روی زمین سابقه‌ی طولانی دارد، اما سرمنشأ تمدن جدید بشری در بین‌النهرین باستان است. اختراع خط در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در بین‌النهرین، به ایشان امکان داد تا وسیله‌ای برای ثبت و حفظ افکار و تجزیه و تحلیل دقیق مفاهیم داشته باشند. این اختراع، سبک فرهنگ را به کلی متحول ساخت و طبقه‌ای از دانشمندان را نیز پدید آورد، که هم در هنر دشوار و «حرفه» خواندن و نوشتن متخصص بودند و هم شیوه‌ای خاص برای بررسی و مطالعه‌ی مسائل داشتند: برخورد عقلانی و فکری با واقعیتی که نوشتن در دسترس می‌گذاشت. این دانشمندان که در مدارس یا آکادمی‌های اطراف دربار و معابد گرد هم می‌آمدند، خیلی زود به شماری از پدیده‌ها و مطالعه و تألیف گزارش‌هایی درباره‌ی آن‌ها علاقه مند شدند که نمی‌توانیم با صفتی جز «علمی» به آن اشاره کنیم. این گزارش‌ها

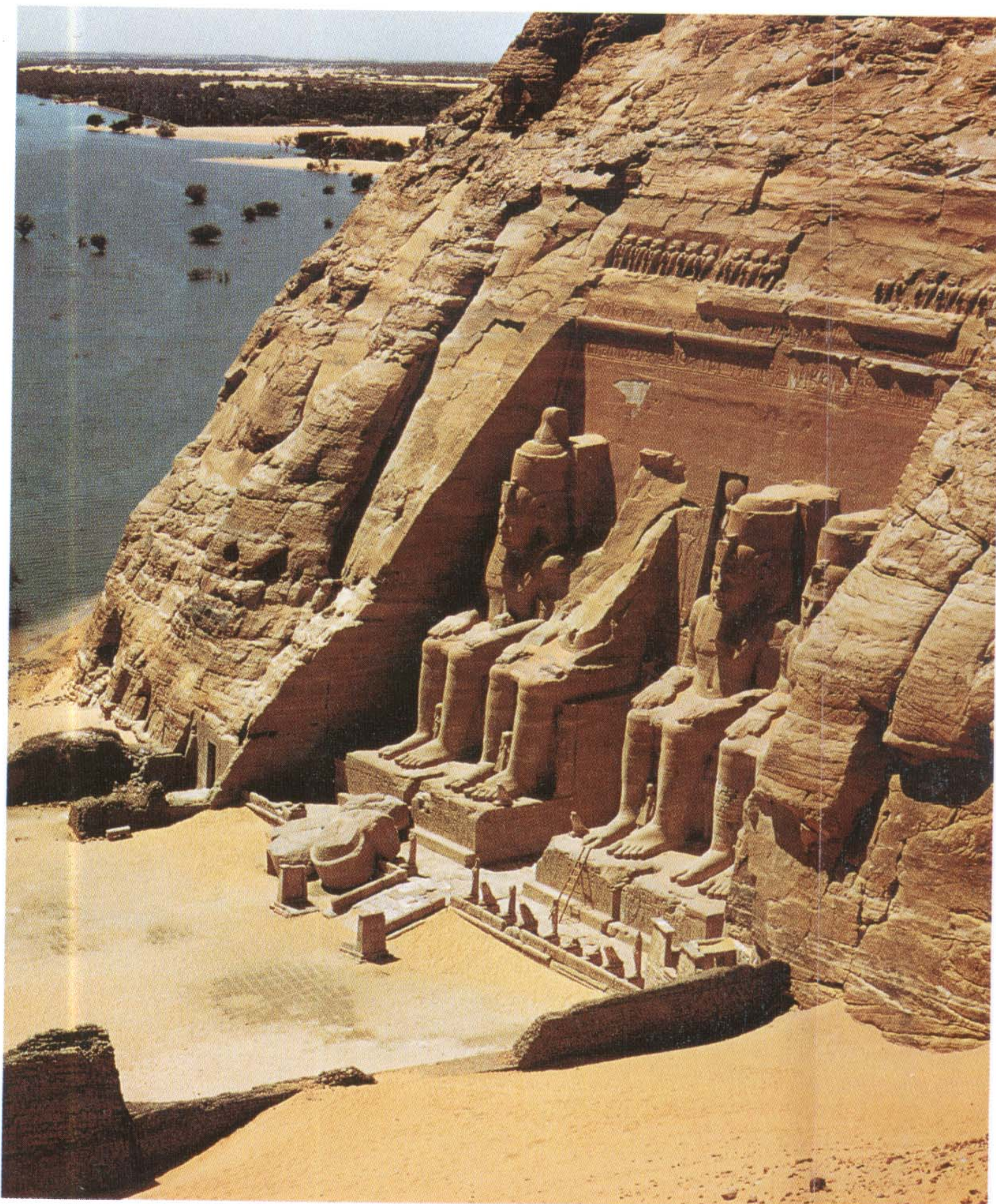
تا اواخر تاریخ بین‌النهرین باستان، اندکی پیش از دوره‌ی مسیحی، مورد نسخه برداری، مطالعه مستمر، اصلاح، غنا بخشیدن و تجدید نظر قرار می‌گرفتند. بدین ترتیب ما حداقل از سده‌ی نخستین هزاره‌ی دوم قبل از میلاد، تعدادی رساله‌ی قابل اطمینان در دست داریم که به جذاب‌ترین مسائل در نزد «خردمندان» آن دیار می‌پردازند. موضوعاتی همچون فرهنگ نویسی، دستور زبان، غیب‌گویی، ریاضیات، پزشکی و علم حقوق. این رساله‌ها در قطعاتی به اندازه‌های گوناگون حفظ شده‌اند و برخی از آن‌ها تقریباً کامل هستند.

۲. عدالت و قانون در جامعه‌ی باستانی سومر، چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی، جزو مفاهیم اساسی بوده است؛ و بدین جهت هم در تمام شئون زندگی اقتصادی و اجتماعی سومر نفوذ کرده بود. در قرن گذشته باستان‌شناسان صدها لوحه یافتند که بر آن‌ها اقسام اسناد حقوقی از قبیل قراردادهای وصیت‌نامه، سفته، رسید و احکام دادگاه‌ها ثبت بود. در آن روزگاران دانش جویان ارشد سومری بیش‌تر وقت خود را وقف مطالعات حقوقی می‌کردند و همواره عبارات و اصطلاحات تخصصی حقوقی و مجموعه‌های قوانین و احکام دادگاه‌ها را که به صورت رویه‌ی قضایی درآمده بود، رونویسی و نسخه برداری می‌کردند.» (ریموند وستبروک، مارتا راث، سوفی لافون، آغاز قانون گذاری، ص ۲۷)

به گمانم نقل بالا، در انضمام با تصاویری که از دست آورده‌های مهندسی و یادگارهای ایمانی ملت‌هایی در سرسرای تاریخ، در صفحات رنگی مقابل می‌بینید، بتواند اندکی به باستان پرستان ایرانی تفهیم کند که فرهنگ و تمدن بشر، نه بر چند ستون نیمه برپای تخت جمشید، که خواهید خواند بازمانده‌ی بناهایی سرگردان، نیمه ساخت و ناتمام‌اند؛ بل بر ستون سترگ خرد و دوراندیشی آدمی استوار مانده، که با همت جمعی انسان، از هر نژاد و سرزمین و باور، دائماً به ارتفاع خود افزوده است. درعین حال هیچ چیز تفریحی‌تر از اتصال بنای همین تخت جمشید نیمه ساخت، به توانایی‌های ملی ایرانیان، در معماری زمان هخامنشیان نیست، زیرا نه فقط کوچک‌ترین نشانه‌ای از پیشینه‌ی معماری تخت جمشید در ایران پیش از هخامنشیان نمی‌یابیم، بل وفور نشانه‌های شناخته شده‌ی مصری، بابلی و آشوری در تخت جمشید و نیز اعتراف شخص داریوش به فراخوانی صنعتگران سراسر شرق میانه برای یاری رساندن به او، در ساخت و سازهای هخامنشی، مدخل غیر بومی بودن بقایای در اصل بسیار مختصر



دیوار عظیم ۳۲۰۰ کیلومتری چین، به عنوان مرز فرهنگی - نظامی آن کشور با دنیای خارج. این دیوار سراسر صحرای غربی و امتداد شمالی آن را پوشانده است و از عجایب جهان و از نادرترین بازمانده‌های بازگو کننده‌ی توانایی‌های پایان ناپذیر بشری است. محاسبه‌ی نیروی کار، سرمایه، تکنولوژی و مواد اولیه‌ی مصرف شده در این دیوار کار آسانی نیست و دوام باورنکردنی آن در طول این همه زمان حکایت از یک تکنیک عالی و یک میهن پرستی بی نظیر می‌کند. با این همه مهاجمان مغول، با عبور از این دیوار، سلسله‌ی مینک را برجسته‌اند.



گوشه‌ای از یادواره‌های باورنکردنی تمدن بسیار کهن و جاودانه‌ی مصر در اطراف رود نیل. این تصویر بخشی از معبد عظیم و باشکوه رامسسوم با مجسمه‌های نشسته‌ای از رامسس دوم، به ارتفاع ۱۸ متر، در کنار رود نیل، یک کار عظیم بشری است که بدون هیچ تردید جز با دیگر معابد و اهرام‌ها و ستون‌ها و اسفنگس‌های مصر قابل مقایسه نیست.



هیچ دست ساخته کهن بشری در مقوله معماری و حتی مجموعه ی آن ها، قدرت برابری با ارزش مادی و فنی هرم های بزرگ قاهره را ندارد. چنان که مجموعه ی اسفنکس های بین النهرین و ایران در عظمت و زیبایی ساخت، نمی توانند با اسفنکس ابوالهول در قاهره برابری کند. با این همه هرگز نشنیده ایم که مصریان این یادگارها را دلیلی بر مفاخرات خویش بیانگارند و نه فقط همانند گروهی از ما مدعی نشده اند که اعراب و اسلام تمدن پرتوان آن ها را، که لااقل ۲۰ قرن بر هخامنشیان مقدم تر است، به قهقرا برده اند؛ بل زبان و لغت و باور و دیگر ضمائ هستی کهن خود را، به همراه این آثار، در برابر عظمت اندیشه نوین اسلام، به هیچ انگاشته اند. این مانده های کهن مصری تنها با آثار و نشانه های عظیم معماری معابد و مقبره ها ارزش گذاری نمی شود. این تابلوی «شیردوشی» از «دیرالبحری» در هنر معترض باستان و در سراسر جهان نظیر ندارد. به خشمی که در چشم گاو است، اشکی که از آن می چکد و به گوساله ای که فریب کارانه به پای او بسته اند، دقیق شوید، آن گاه خواندن نخستین اعلامیه ی هنر معترض محرومان و دوشیده شوندگان جهان، قابل خواندن خواهد شد.





معماری پرشکوه یونانی - رومی و هنر مجسمه سازی بی بدیل مدیترانه ای، با آثاری جاودانه، چهره ی جهان باستان را با زیبایی و ظرافت ساخته های خود زینت داده است. دنیای مهاجر نشین یونانی - مدیترانه ای در مصر، بین النهرین، ایران و آسیای صغیر چنان گستره ای از نمونه های نادر معماری باقی گذارد که در این جا فقط با دو صورت آن آشنا می شوید. این معماری نخبه ی تقلید ناپذیر که از باورها و بنیان ها و فرهنگ های بومی مردم مدیترانه سرچشمه گرفته و هیچ الگو و نشانه ای از وام و نسخه برداری هنری و مهندسی از دیگر اقوام همسایه ندارد، از توان و قدرت تولید مردمی می گوید که در عین حال حامل اندیشه ی دموکراتیک باستانی نیز بوده اند. به آن شیروانی سنگی فراز معبد در تصویر فوق دقت کنید. این گونه شیروانی سازی سنگی، تنها به سنت و تکنیک بنا سازی مدیترانه ای متعلق است و هر چه از این نوع تاق بندی در بین النهرین و آسیای صغیر و ایران و از جمله در بنای موسوم به آرامگاه کورش یافته ایم، بدون ذره ای تردید تعلق بنا را به اندیشه و امکانات یونان مسلم می کند. چنان که در ایران جز مجموعه ی هلنی پاسارگاد و یکی دو نمونه ی مختصرتر آن در همان منطقه ی فارس در هیچ دورانی شیروانی سازی سنگی نیافته ایم.





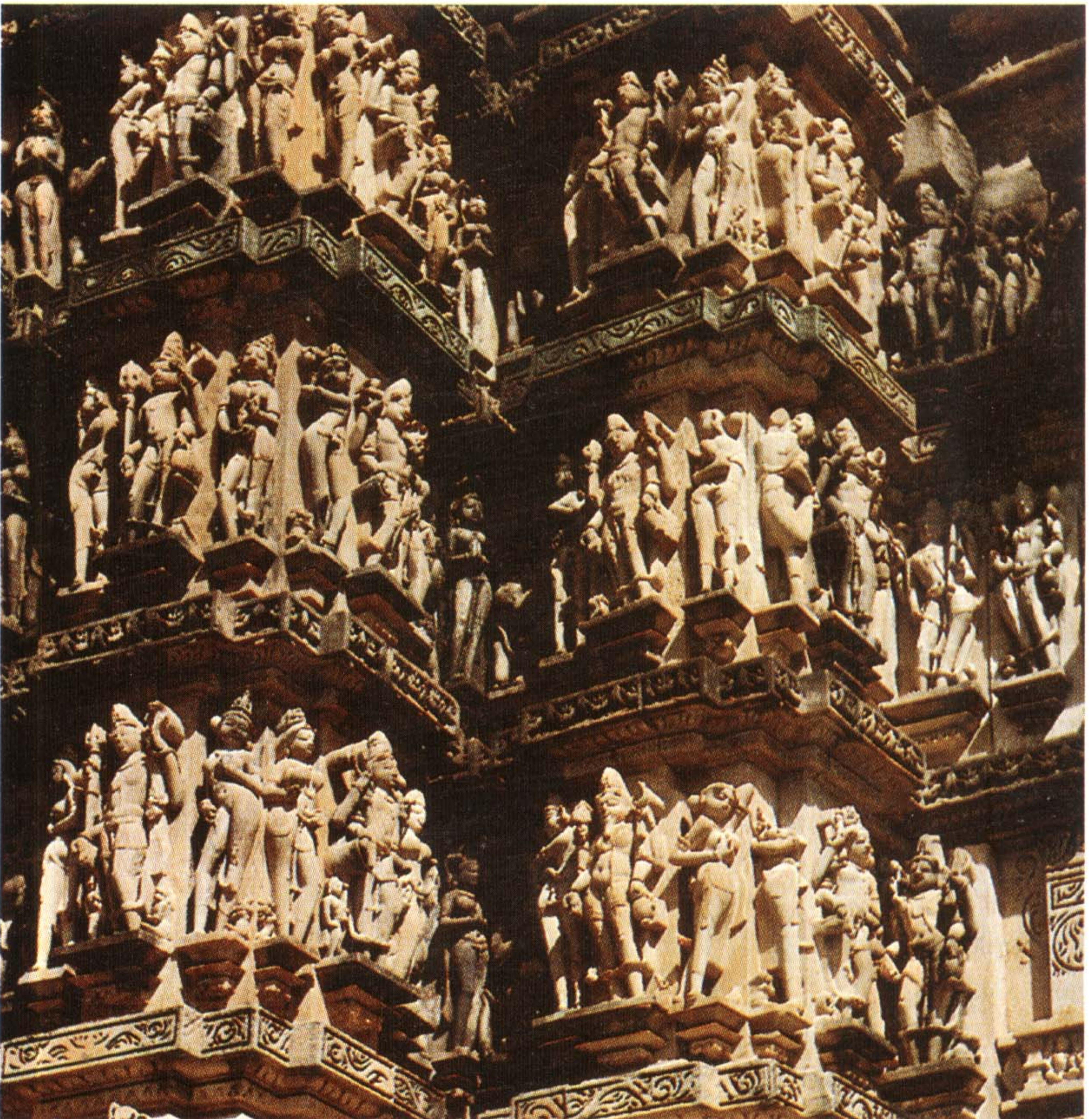
بنای توصیف نشدنی معبد هرمی آنکور در یاشودا داراپورا مرکز امپراتوری خمر. یک امپراتوری که دو هزار سال است در آسیای جنوب شرقی مقتدرانه حضور دارد. با هیچ متنی نمی توان شکوه و عظمت این معبد را که از درون یک صخره ی بزرگ، با تراش های مکرر و کار درازمدت پرحوصله و نیرو گرفته از ایمانی پایان ناپذیر بیرون کشیده اند، توصیف کرد.



این معبد شیوا در هند را «غروب غیر زمینی» نام نهاده اند. هیچ قطعه سنگ منفردی در این معبد به کار نرفته است و تمامی آن را از درون صخره‌ای تراشیده‌اند که ادامه‌ی آن را در دو سوی معبد شاهدید!



این معبد در کنار اک هند به خدای خورشید تعلق دارد. گفته می شود این خدا از ارا به های سنگی این معبد برای سفر روزانه ی خود در آسمان استفاده می کند. دیوارهای این معبد مانند دیوارهای معبد «کاناریا مادوا» در «خاجو راهو» با چنان تندیس های شهوانی ظریفی پوشیده است که در منظر نخست با موجودات جان دار اشتباه می شوند. این آرایه نمایانگر اتحاد روحی یا نیک بختی حامیان معبد است.





کلان شهر مایا، مجتمع بزرگ تیکال شامل معابد بلند هرمی شکل است. پادشاهان متعدد مایا در میان جنگل به یادبود قدرت و عظمت و ایمان خود، معابدشان را در کنار معابد پادشاهان پیشین بنا کرده اند. تمام تمدن آمریکای مرکزی و بخش هایی از آمریکای جنوبی با نمونه هایی از این گونه معبدسازی های با عظمت در زمره ی اسرار زندگی بشراند. تصویرهایی را که در این مجموعه می بینید، انعکاسی از باورها، ایمان ها و فرهنگ های بومی بی ادعایی است، که هنوز هم در لفافه ای از ابهام پیچیده است. هیچ یک از این نمونه ها را نمی توان چون بناهای تخت جمشید به تمایلات خانوادگی یک امپراتوری فزونی خواه متعلق دانست، تمام آن ها از ایمان عمومی مردم نشانه دارد و ساخت های بی نظیرشان از تعلق ذهنی و قلبی و بومی سخن می گوید و به همین دلیل در مجموعه ی آن ها یک روح و نمای آرام بخش مؤمنانه جریان دارد و هیچ یک را برای تسلط وهم آور بر تماشاگر نساخته اند.

و محدود معماری هخامنشیان را، مستندتر و محکم‌تر می‌کند. از سوی دیگر ساخت ابنیه‌ی سنگی حجیم، با سقف‌های بلند و کف‌های سنگی، که کنترل حرارت داخلی را ناممکن می‌کند، دروازه‌های عریض سنگی، سالن‌های پر از ستون‌های بلند باز هم سنگی، که ذخیره‌کننده و منعکس‌کننده‌ی نامحدود سرما و گرمای محیط‌اند، با شرایط اقلیمی هیچ‌کدام از سرزمین ایران و به خصوص خطه‌ی فارس تناسب ندارد، و از این منظر، ساخت ابنیه‌ی تخت جمشید، خود به‌ترین نشانه است که سازندگان و سفارش‌دهندگان آن، با هیچ ضرورت اجرایی در بنا سازی بومی ایران آشنا نبوده‌اند!

«عرض جغرافیایی ممفیس با عرض جغرافیایی تخت جمشید اختلاف ناچیزی داشت. اما ارتفاع پایتخت ایران باستان از سطح دریا خیلی بیش‌تر بود تا پایتخت مصری‌ها و از این روی آب و هوا در این دو شهر خیلی متفاوت است. وقتی من در حوالی تخت جمشید بودم، روز بیست و هفتم مارس و اول و پنجم آوریل باران شدیدی همراه رعد و برق داشتیم. تا دوم آوریل شب‌ها یخ‌بندان می‌شد، اما یخ تا بیش از ساعت هشت یا نه صبح دوام نمی‌آورد. چون خورشید فوراً یخ‌ها را آب می‌کرد. در بالای کوه‌هایی که در سمت غربی دشت قرار دارند، هنوز برف به چشم می‌خورد، در عوض در حوالی ممفیس به ندرت باران می‌آید و مردم یخ را نمی‌شناسند.» (نیبور، سفرنامه، ص ۱۴۴)

اظهار تعجب نیبور از اجرای دو بنای همسان سنگی، در دو شرایط اقلیمی به کلی متفاوت، قابل فهم است؛ زیرا ساخت آن ابنیه‌ی سنگی هخامنشی در آب و هوای متغیر فارس به شوخی معماری شبیه است و خود به همراه دیگر گواهی‌های موجود، که عرضه خواهیم کرد، مرا به این اندیشه هدایت می‌کند که یهودیان، بی‌توجه به این ناهمگونی، برای پیش چشم داشتن یادگارهای مذهبی خود، بی‌اعتنا به الزامات محیط و جغرافیا، الگوهایی از معابد اورشلیمی را، با نمایش بی‌ریشه و بی‌پشتوانه‌ای از سمبل‌های پر عظمت بین‌النهرین، در بناهای تخت جمشید توأم کرده‌اند. به گمان من تخت جمشید به تنهایی و بیش از هر بیان دیگر، از بیگانگی سازندگان آن، با پایگاه و پهنه‌ی آن ساخت و سازها سخن می‌گوید. با این همه،

ذکر مقدمه‌ای در این باب کار ساز است که معلوم کند به چه سبب سخن و یاد از آثار معماری هخامنشی، این همه با امکانات یهود توأم شده و چرا، چنان که خواهید خواند، از دیرباز بقایای این بناها را به توانایی‌های سلیمان و در مجموع یهودیان نسبت داده‌اند؟ آیا همین التصاق و انتساب ساخت ابنیه‌ی کهن هخامنشی به یهودیان، موجب بی‌اعتنایی مورخین، مردم شناسان و جغرافی دانان اسلامی به آثار و نقوش هخامنشی نبوده است؟ چنان که کنجکاوی این مؤلفین درباره‌ی بقایای معماری تخت جمشید را، در تألیفات اسلامی پس از قرن سوم هجری، تنها در محدوده‌ی مختصر بازگویی و تکرار افسانه‌های محلی و بومی می‌بینیم.

«آن سوی شیراز «باربارو» به پلی بر روی «بندامیر» و بعد به نقطه‌ای که «چهل منار» یا تخت جمشید نام دارد، رسید. در این جا او به نقطه‌ای رسید که زمانی تخت جمشید پر جلال و جبروت در آن سر به آسمان کشیده بود. ولی اوهم مانند جانشینان بعدی خود، راجع به اساس تاریخی این محل روشن نبود و او هم مانند بسیاری از مؤلفین اسلامی و مسافران دیگر اوائل قرون وسطی اصل بناها و حجاری آن را یهودی فرض کرده بود.»
(آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۷۸)

ژوزانات باربارو، نماینده‌ی اعظم دربار واتیکان و جمهوری ونیز بود، که به قصد تحریک اوزون حسن برای جنگ با عثمانیان، که به خطر جدی و جدیدی، از سوی مسلمین، برای کلیسا و کنیسه بدل شده بودند، در میانه‌ی قرن پانزدهم، به دربار اوزون حسن فرستاده شد. تاریخ، اوزون حسن را، به طور کامل، در اختیار تمایلات و توطئه‌های مسیحیت ترس خورده از قدرت عثمانیان معرفی می‌کند.

«خلاف تمام رسوم، آن ایتالیایی موفق شد که آزادانه نزد شاه زاده و شاه زاده خانم رفت و آمد کند. او در آن زمان در داخل زندگی خصوصی آن مقامات عالی هم نفوذ پیدا کرده بود و حتی وقتی اوزون حسن با زن اش در رخت خواب بودند، سرزده داخل می‌شد. نظیر این عمل در شرق میانه تا کنون دیده نشده است. شاه زاده خانم مسیحی بود و «اوزون حسن» هرگز سعی نکرده بود او را وادار به قبول اسلام کند. گویا تمایلات مخصوصی بین زن و شوهر وجود داشته است.» (آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۷۷)

«ژوزانات باربارو» باید که به طور کامل و در حد یک کارشناس، با علائم ادیان «عهد عتیق و جدید» آشنا می‌بود، و با این همه، او هم در قرن پانزده میلادی، آثار تخت جمشید را آثاری یهودی دانسته است. به راستی چرا در اسناد و قضاوت‌های مربوط به مانده‌های معماری هخامنشی، گرچه بسیار اندک و مختصر و محدود است، اما غالباً یا به یهودی بودن نقوش و سبک ساختمان آن‌ها اشاره می‌کنند و یا در آن باره خاموش‌اند؟

«جغرافی نویسان دیگر عرب زبان، بر این گفته چیزی نیفزوده و نویسندگان مسلمان از قبور و ابنیه‌ی معروف هخامنشی، که عموماً آن‌ها را به جمشید و سلیمان نسبت می‌دهند، مطلبی سودمندی ذکر نکرده‌اند.»

(لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۲۹۷)

مثلاً اغلب جغرافی دانان اسلامی، چون یاقوت و ابن رسته و یعقوبی، گرچه استخر، در نزدیکی تخت جمشید را به یاد می‌آورند، اما از ابنیه‌ی هخامنشی نامی نبرده‌اند و نشان و گذری از آن و بر آن ندارند و آن‌ها هم که به اختصار چند کلامی در این باره گفته‌اند، تنها انتساب این ابنیه به توانایی‌های سلیمان را کافی دانسته‌اند!

«ذکر بناهای فارس: به ناحیت اصطخر بناهای عظیم هست، از سنگ صورت‌ها کرده و بر آن جا نبشته و نگاشته. گویند مسجد سلیمان بوده است و دیوان ساخته‌اند.» (اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۱۲۱)

هیچ توضیحی در این باب میسر نیست که چرا «ابوالسحاق ابراهیم اصطخری»، که به هدایت نام‌اش، باید که از کودکی با مانده‌های تخت جمشید آشنا باشد، آن‌ها را ساخته‌هایی از آن سلیمان می‌داند، اما هم او چنین نگاه و حکایتی را درباره‌ی ابنیه‌ی ۱۵۰۰ کیلومتری دورتر از زادگاه‌اش، یعنی بعلبک ندارد که با سرزمین سلیمان همسایه است، و شگفت زده درباره‌ی آن آثار می‌نویسد:

«از حدود دمشق، بعلبک بر کوهی نهاده است و در او کوشک‌هاست از سنگ تراشیده و سرستون‌های سنگی بلند، و در همه شام که می‌بینی، هیچ بنایی نیست بزرگ‌تر و عجیب‌تر از آن.» (اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۶۳)

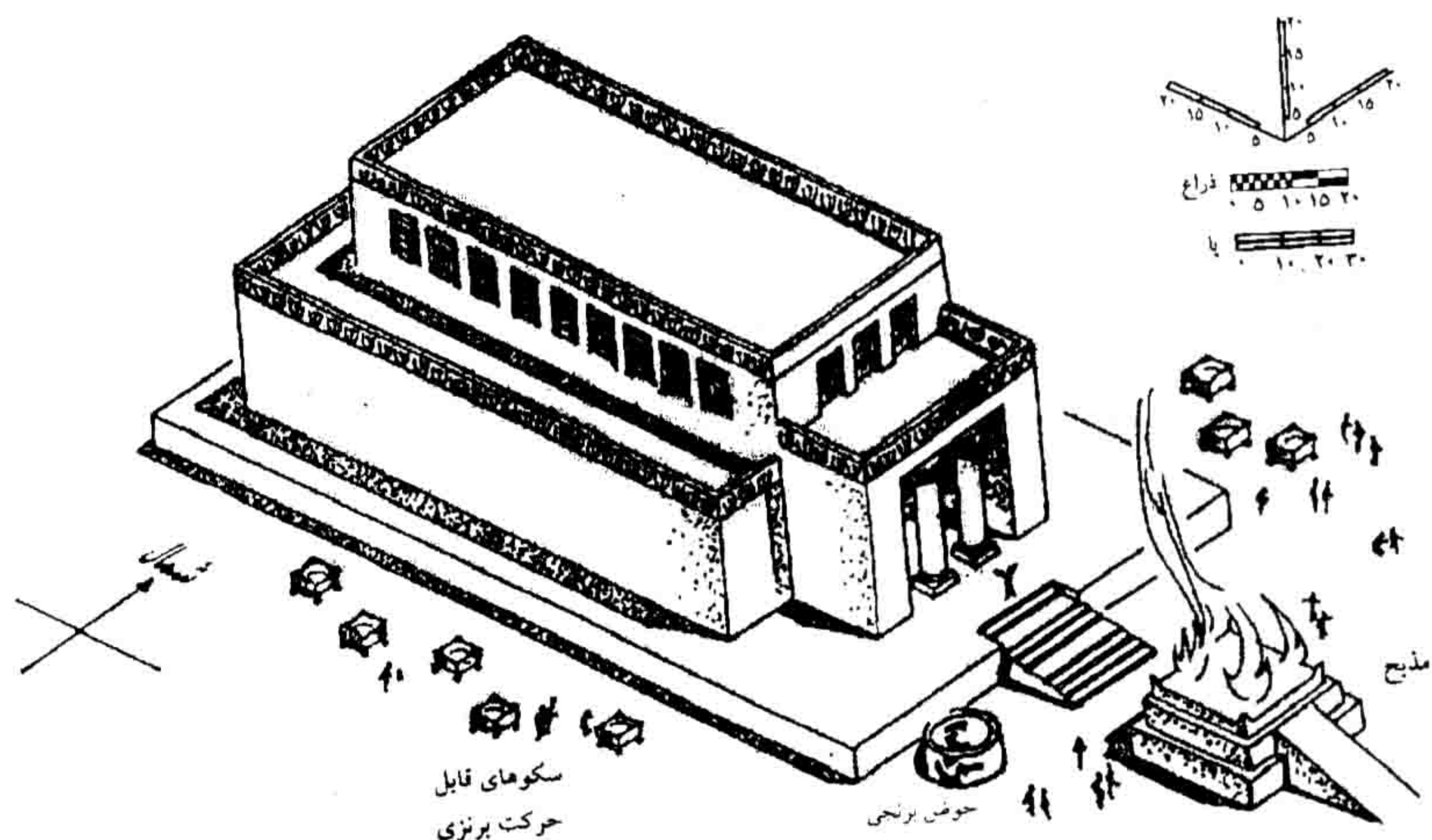
حتی در سفرنامه‌ی ابن بطوطه، که این همه در اطراف اصفهان و گذر به

شیراز و وصف یزد خواست و اجزاء ناشنیده‌ی شهرهای فارس می نویسد، هیچ شرح و نامی از ابنیه‌ی هخامنشی نمی خوانیم. بدین ترتیب پرهیز ظاهراً عمدی مسافران و جغرافی دانان اسلامی، از دیدار تخت جمشید و یا برگزاری به اختصار وصف آن و یاد کردن از حضور اسلوب یهودی در این بناها، به راستی که بسیار تأمل برانگیز است.

مشکل بتوان تصویر درستی از معماری معابد کهن یهود، پیش از حمله‌ی بابلیان به دست آورد. ما تنها از طریق تورات با عظمت و نیز اجمالی از سبک ابنیه و معابد سلیمان و داود آشناییم، اما شاید نتوانیم مطابقت کامل نقوش و سمبل‌ها و سبک‌های بناهای معابد یهود با تخت جمشید را اثبات کنیم، زیرا از معماری معابد اورشلیم، پیش از تخریب بخت‌النصر بی خبریم، هر چند که باید در گنجینه‌های کنیسه‌ها، یاد مانده‌های کهنی از شیوه‌ی ساخت معابد قدیم یهود باقی و برجها باشد، چنان که بی شک سران از اسارت بابل آزاد شده‌ی قوم یهود، در زمان داریوش، به خوبی اجزای آن معماری را به یاد داشته‌اند.

«سپس سلیمان برای خود یک کاخ سلطنتی ساخت و برای ساختن آن سیزده سال وقت صرف کرد. اسم یکی از تالارهای آن کاخ را «تالار جنگل لبنان» گذاشت. درازی این تالار پنجاه متر، پهنای آن بیست و پنج متر و بلندی آن پانزده متر بود. سقف آن از تیرهای سرو لبنانی پوشیده شده بود و روی چهار ردیف از ستون‌های سرو قرار داشت. سقف مجموعاً چهل و پنج تیر داشت که در سه ردیف پانزده تایی قرار گرفته بودند. در هر یک از دو دیوار جانبی، سه ردیف پنجره کار گذاشته شده بود. چارچوب تمام درها و پنجره‌ها به شکل چهار گوش بود و پنجره‌های دیوارهای جانبی، روبه روی هم قرار داشتند. تالار دیگر «تالار ستون‌ها» نامیده می شد که درازی آن بیست و پنج متر و پهنای آن پانزده متر بود. جلوی این تالار یک ایوان بود که سقف آن روی ستون‌ها قرار داشت. در کاخ سلطنتی، یک تالار دیگر هم بود به اسم «تالار دآوری» که سلیمان در آن جا می نشست و به شکایات مردم رسیدگی می کرد. این تالار از کف تا سقف با چوب سرو پوشیده شده بود.

پشت این تالار، خانه‌ی شخصی خود پادشاه ساخته شد که شبیه «تالار دآوری» بود. سلیمان خانه‌ی دیگری شبیه خانه‌ی خود، برای زن اش، که دختر فرعون بود، ساخت.



این شمای هیکل دوم در دائرةالمعارف کتاب مقدس است که از روی بقایای هیکل اول سلیمان، به وسیله ی زروبا بل پس از آزادی از اسارت، بازسازی شده است. تورات مراسم پایانی ساخت این بنا را با جملات زیر توصیف می کند :

« و چون بناها بنیاد هیکل خداوند را نهادند، کاهنان را با لباس خودشان با کرناها و لاویان بنی آساف را با سنج ها قرار دادند تا خداوند را بر حسب رسم داود پادشاه اسراییل، تسبیح بخوانند و بر یکدیگر می سراییدند و خداوند را تسبیح و حمد می گفتند که : او نیکوست زیرا که رحمت او بر اسراییل تا ابدالآباد است. و تمامی قوم به آواز بلند صدا زده، خداوند را به سبب بنیاد دوباره ی خانه ی خدا تسبیح می خواندند. و بسیاری از کاهنان و لاویان و رؤسای آبا که پیر بودند و خانه ی اولین را دیده بودند، همین که بنیاد این خانه درنظر ایشان نهاده شد، به آواز بلند گریستند و بسیاری با آواز شادمانی صداهای خود را بلند کردند.» (عهد عتیق، عزرا، ۱۳-۱۰ : ۳)

تورات به صراحت می نویسد دستور این بازسازی را داریوش اول پادشاه پارس و هنگامی داده است که دستور پیشین کورش در همین باره، بر اثر مخالفت کمبوجیه، بی اثر مانده بود :

«اما حاکم یهود و مشایخ یهودیان این خانه ی خدا را در جایش بنا کنند و فرمانی نیز از من صادر شده است که شما با این مشایخ یهود به جهت بنا نمودن این خانه ی خدا چه گونه رفتار کنید. از مال خاص پادشاه، یعنی از مالیات ماورای نهر، خرج این بنا بلا تأخیر پرداخت شود تا معطل نمانند و فرمانی دیگر از من صادر شد که هر کس این حکم را تبدیل کند، ازخانه ی او تیری گرفته شود و او بر آن آویخته و مصلوب گردد و خانه ی او به این سبب مزبله شود و آن خدا که نام خود را در آن جا ساکن گردانیده است، هر پادشاه یا قوم را که دست خود را برای تبدیل این امر و خرابی این خانه ی خدا که در اورشلیم است دراز کند، هلاک سازد. من داریوش این حکم را صادر کردم تا بلا تأخیر انجام شود.» (عهد عتیق، عزرا، ۱۳-۷ : ۶)

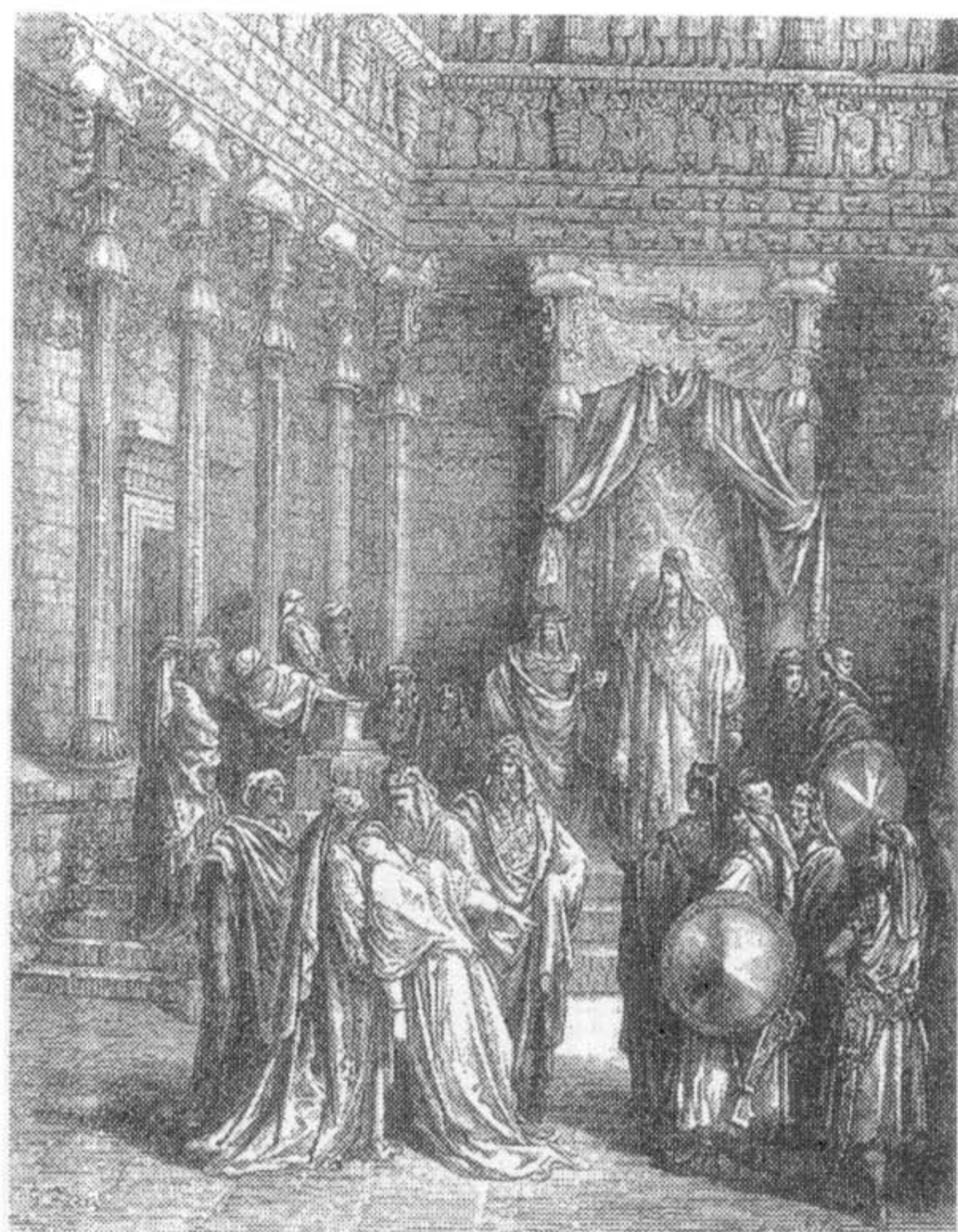
بر مبنای این متن تورات، داریوش را باید پیرو دین یهود دانست. اسناد باستان شناسی دیگری توجه می دهد که بنای «توبیاد» در «الامیر» عراق هم، چون تخت جمشید، کپی معبد سلیمان در اورشلیم است. نکته ی بدیع در تصویر فوق، تطبیق کامل مذبح و آتش فراز آن، با الگوهایی است که به تعداد زیاد، از جمله در نقوش مقابر هخامنشیان و سکه های به اصطلاح ساسانی یافت شده و معلوم نیست چرا آن را از اجزای آتش پرستی زردشتیان شناخته اند!!!

تمام این عمارت‌ها از سنگ‌های مرغوب و تراشیده شده در اندازه‌های معین ساخته شده بودند. پایه‌ی عمارت‌ها از سنگ‌های بزرگ پنج متری و چهار متری تشکیل شده بود. بر سر دیوارهای این عمارت‌ها تیرهایی از چوب سرو کار گذاشته بودند. دیوار حیاط بزرگ کاخ، مانند حیاط داخلی خانه‌ی خدا با سه ردیف سنگ تراشیده و یک ردیف چوب سرو ساخته شده بود.»

(عهد عتیق، اول پادشاهان، ۱۲ - ۱ : ۷)

تذکر داریوش در سنگ‌نبشته‌ی کاخ شوش، به فراهم آوردن چوب سرو لبنان برای بنای آن کاخ، از حضور تجربه‌ی یهودیان در ساخت ابنیه‌ی هخامنشی سخن می‌گوید تا آن‌جا که آن توصیف پیشین کاخ سلیمان را، فقط با تغییر نام، می‌توان به قسمت‌هایی از تخت جمشید منتقل کرد و هر چند توجه به این نشانه‌های اندک فقط تصویر و تصور بسیار کم‌رنگی از حقیقت یهودی بودن طراحان و مجریان بناهای تخت جمشید را آشکار می‌کند، اما بدون نیاز به این اشاره‌ها، از راه اثبات فقدان پیشینه و پیش نیازهای بومی برای برآوردن تخت جمشید هم، می‌توان به میزان کافی بر وارداتی بودن ساخت و سازهای هخامنشیان گواهی داد؛ زیرا معماری منفرد و معین تخت جمشید، مطلقاً در تاریخ ایران انحصاری است، هیچ الگو و نمونه‌ی پیش و پس از آن را نیافته‌ایم، و چنان‌که خواهد آمد، بنای پاسارگاد را هم، در هیچ صورتی، نمی‌توان پیش‌زمینه‌ای برای معماری تخت جمشید شناخت و از همه عجیب‌تر این‌که همان تجربه‌ی ساخت تخت جمشید در خاطره‌ی معماران ملی و بومی ایران باقی نماند و همراه خروج هخامنشیان و یهودیان حامی آنان، هرگز و تا زمان رضاشاه، مورد تقلید قرار نگرفت، زیرا هیچ اقلیم و جغرافیایی در ایران، زندگی در آن بناهای سنگی را آسوده نمی‌بیند و نمی‌پسندد!

من به راستی قادر نیستم از کنه اندیشه‌ی نقاش آن دو تابلوی صفحه‌ی مقابل خبر دهم، اما یکسانی نقوش و سرستون‌های بارگاه خشایارشا، با نقوش معابد اورشلیم در این دو تصویر، مرا در اقیانوسی از حیرت غرقه کرد و هرچند نتوانستم منبع تغذیه‌ی این برداشت نقاش را کشف کنم و یا حدس بزنم، اما از آن‌که «کتاب‌های قانونی ثانی» به صورتی بس غنی، از



متیا، یهودی حرمت شکن را در معبد می کشد استر دربارگاه خشایارشا از هوش می رود
(به نقل از: کتاب های قانونی ثانی، براساس کتاب مقدس اورشلیم، ص ۱۶۵ و ۱۹۹)

خاطرات و خیالات و ادبیات یهود بهره برده است، نمی توان نقاش آن را از آگاهی های نسبی کهن در این باره بی خبر دانست. با این همه تمام این اشاره ها، تنها به فرضیه هایی تأمل برانگیز بدل می شود و بیش تر این سؤال را به ذهن می آورد که: چه گونه هخامنشیان، بدون مرحله بندی های تکنیکی، ناگهان به درک چنین معماری سترگی موفق شده اند؟

«از گشت و گذار میان ویرانه های تخت جمشید توانستیم به اصول نقشه ی ساختمانی آن پی ببریم. نقشه ای که به طور کلی، حاصل الهام از نمونه های بومی و بیگانه بوده است. حال باید به این مطلب پردازیم که تا چه اندازه خصوصیات معماری ایران باستان، که پیش از این خلاصه کردیم، از تحولات تاریخی بنای تخت جمشید تأثیر پذیرفته است. میان دو مرحله معماری در پاسارگاد از یک سو، و درتخت جمشید از سوی دیگر، تغییراتی منطقی و طبیعی روی داده است. پی بردن به این تغییرات برای قضاوت درباره مهم ترین مسئله ذهنی ما در خصوص معماری ایران باستان و رابطه آن با معماری یونانی امری واجب و لازم است.» (هرتسفلد، ایران در شرق میانه، ص ۲۴۲)

در نقل بالا، با اندکی جست و جو، یک هرتسفلد پریشان خاطر و سرگردان پیدا می کنیم که از فرط ناتوانی در درک موضوعات فنی تخت جمشید، به

پراکنده و پرت نویسی دچار شده است. او می‌خواهد در تخت جمشید «الهام گرفته از نمونه‌های بومی و بیگانه» اثر تغییرات منطقی و طبیعی بیابد! منظور و توصیف او از سهم بومی تخت جمشید نامعین است و نمی‌دانیم از چه تغییرات منطقی و طبیعی در فاصله‌ی زمانی پاسارگاد و تخت جمشید صحبت می‌کند، که برابر اقوال رسمی هم، بی‌هیچ فاصله‌ی زمانی، به یکدیگر چسبیده‌اند! یعنی کمبوجیه و بردیا در تخت جمشید فضا و نام تاریخی ندارند و داریوش اول، جانشین بلافصل آن‌ها، همراه فرزندش خشایارشا، مالک تمامی این مجموعه شناخته می‌شود!!! اشاره‌ی هرتسفلد به رابطه‌ی تخت جمشید با معماری یونانی، هم از نظر تاریخی و هم از نظر تکنیکی، فقط نقطه‌ی اوج پریشان‌گویی او را معین می‌کند!

بدین ترتیب، اگر چنان‌که نوشته‌اند، تا پایان دوران کمبوجیه، فقط توانسته بوده‌اند پاسارگاد را برآورند، پس داریوش از کجای البداهه و بدون هیچ فاصله‌ی زمانی با کمبوجیه، به اجرای معماری شگفت و نوشیوه‌ی تخت جمشید دستور داده است؟ این سؤال اصلی، پاسخ ساده‌ای دارد: تنها یهودیان - نه یونانیان که تا پیش از حمله‌ی خشایارشا مطلقاً سرزمین ما را نمی‌شناخته‌اند - خاطره‌ای از نقوش، سبک‌ها و معماری شرق میانه‌ی کهن و به ویژه مصر و آشور و بابل داشته‌اند، در آن مناطق زیسته‌اند، احتمالاً در ساخت معابد و کاخ‌های این سرزمین‌ها به صورت‌های مختلف، از طراح تا کارگر گل‌کش و سنگ‌بر شرکت کرده‌اند و می‌توانسته‌اند مجموعه تخت جمشید را، با تلفیق آگاهی‌های فنی خود، از داده‌ها و دیدنی‌های معماری شرق میانه و الهام از معماری معابد اورشلیم برآورند.

به گمان من، آن روح گم‌شده و آن مایه و ملاط مخصوص، که تجمعی به ظاهر چنین هماهنگ را از مجموعه داده‌های معماری منطقه، در بنای تخت جمشید میسر کرده، جان مایه‌ای یهودی است. زیرا ابنیه‌ی هخامنشی، در عین حال که مصری است، مصری نیست، در عین حال که آشوری است، آشوری نیست و در عین حال که بابلی است، بابلی نیست و این همه هنگامی که با فقدان پیشینه‌ی ملی و بومی در ساخت و ساز آن توأم

می شود، نتیجه می دهد که اندیشه ی معمارانه ی یهودیانی که در دربار هخامنشیان سلطه داشتند، همان حلقه ی واسط و جان مایه ای است که در میان این نقوش و حجم ها عمل کرده و نمایه ای از معابد اورشلیمی نابود شده را باز ساخته است. پس از این خواهید خواند که تخت جمشید، علی رغم ظاهر تأثیر گذارش، که چون نمایشگاهی از نماها، حجم ها و سمبل های معماری شرق میانه، سرگرم کننده است؛ در باطن خود مجموعه ای است از نظر فنی و کاربردی سرگردان و ناتوان و خود بزرگ ترین نشانه است که سازندگان آن، هیچ آگاهی از شرایط آب و هوا و کیفیت و کاربرد مصالح بومی منطقه ی فارس نداشته اند!

من آخرین اشاره و استناد را بر مداخلات یهود در بنای تخت جمشید بیان می کنم، شاید پژوهندگان آینده را به کار آید: در تخت جمشید اثری از نقش زن و زیبایی اندامواره های آنان نیست. این پرهیز لج بازانه از نمایش صورت و بدن زنانه در این نقش ها، از توصیه صریح تورات مایه می گیرد که پیوسته تصویر صورت و اندام برهنه مرد و زن را پلید دانسته و مجازات عورت نمایی را، حتی برای مردان، مرگ در اثر خشم خدا دانسته است:

«ردای زیر ایفود باید از پارچه آبی باشد. شکافی برای سر در آن باشد. حاشیه این شکاف باید با دست بافته شود تا پاره نگردد. با نخ های آبی، ارغوانی و قرمز، منگوله هایی به شکل انار درست کن و در دور تا دور لبه دامن ردا بیاویز. زنگوله هایی از طلا نیز بساز و آن ها را در فاصله ی بین انارها آویزان کن... برای سترعورت ایشان، لباس زیر از جنس کتان بدوز که اندازه آن از کمر تا بالای زانو باشد. هارون و پسران اش، وقتی به عبادتگاه داخل می شوند، یا نزدیک قربانگاه می آیند، تا در قدس خدمت کنند، باید این لباس ها را بپوشند، مبادا عورت آن ها دیده شود و بمیرند. این آیین برای هارون و نسل او یک قانون جاودانی خواهد بود.» (عهد عتیق، خروج، ۴۲-۴۳ و ۳۵-۳۱: ۲۸)

اگر تخت جمشید از پیش زمینه ای در معماری بومی الهام نمی گیرد و الگوهای کوچک تر و محدودتر و ناقص تری از آن سبک را، پیش از حضور هخامنشیان نیافته ایم، پس این نتیجه گیری آسان می شود که سازندگان آن، وارد شونده گانی بر این سرزمین و مشغول و درکار بازساخت ناشیانه ی

مرکز و جانشین تازه‌ای، با الگوی معبد سلیمان، در جای مادر شهرهای جهان، یعنی بابل بوده‌اند، که برابر توصیه‌ی تورات، به دست کورش، از عرصه‌ی زمین محو شده بود و از آن که در مدتی کوتاه، انتقال اقتدار تاریخی، علمی، فنی و مهندسی بابل به منطقه‌ی به اصطلاح پارس میسر نبود، به تقلید ناشیانه و ظاهری هر نمود و نمایی پرداختند که از نظر دیداری، به عنوان سمبل یک قدرت زمینی و یا اسطوره‌ای در شرق میانه‌ی کهن شناخته می‌شد.

«با آن که این کتاب اثری در باب هنر نیست و من داعیه‌ی فن نقد در کار هنری ندارم، باز به خود اجازه می‌دهم که در پایان گفتار به نحو ایجاز ملاحظاتی درباره‌ی مشخصات و ارزش هنری آثار تخت جمشید اظهار کنم و چون این ویرانه‌ها را با دقت بسیار از نزدیک بازدید کرده‌ام، می‌توانم آن‌ها را با آثار مشابه که در دیگر نقاط آسیا هست و توفیق دیدار داشته‌ام مقایسه‌ی نمایم و این مزیتی والا است که در ضمن بررسی‌های خود کم‌تر کسی را واجد آن یافته‌ام... نخستین و ضرورترین اقدام آن است که این هنر دوره‌ی هخامنشی را با ادوار و شرایطی که زیر تأثیر آن به وجود آمده است ارتباط دهیم و دریابیم که از چه جهاتی ممکن است صحیفه‌ی تاریخ کلید کار شود. تا آن جا که درک اش برای ما مقدور است اساساً هنری در آن دوره بوده است که ناگهان پدید آمد، دیر زمانی دوام نیافت و به فترت و انحطاط سریع و بی‌موقع دچار گردید. فقط دوره‌ای معادل دویست سال پایدار ماند و از پیوستگی دولت‌های انزان و ماد و ایران، که امپراتوری واحد کورش کبیر را تشکیل داده بود به وجود آمد و با یورش اسکندر راه زوال پیمود. در واقع پایداری آن با استقرار خاندانی که بانی و یا حامی آن بودند توأم گشت و بعد از جلوه‌گر ساختن و جاودان کردن پیروزی‌های ایشان به همان سرنوشتی گرفتار آمد که خود آن سلسله دچار شده بود. اکنون باید دید که وضع و محیط ایران در بحبوحه‌ی آن دوره از چه قرار بوده و ایران با چه ملت‌ها و سبک‌های بیگانه ارتباط داشته است؟ جواب این استفسار ساده است و آسان به ذهن خواهد آمد...

نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین تمدن‌ها خواه و ناخواه بیش‌ترین تأثیر را نموده بوده است. هر کس که آثار هنری کلدانی و آشوری را که در نتیجه‌ی حفاریات از تل‌های بین‌النهرین پیدا شده است، بررسی کرده باشد، آیا باز آثار هخامنشی برای او هیچ تازگی خواهد داشت؟ اینک من به برشمردن نمونه‌های میراث غیرقابل انکار هنر زمان سناخریب و بخت‌النصر به ترتیبی که در ایوان تخت جمشید به نظر ما می‌رسد خواهیم پرداخت :

صفت مصنوعی یا برآمدگی که با سنگ روکاری شده است (ایوان های آشوری معمولاً روکار آجری داشت، ولی در قصر سارگون با سنگ هم فرش شده بود) که بر رأس کنگره یا بارو داشت و به وسیله رشته های بزرگی از پلکان بر آن بالا می رفتند (که بر طبق معمول در آشور با آجر و گاهی نیز با سنگ است) از خصایص عادی کاخ های شاهی برکرانه های دجله به شمار می رفته است. پیکره ی انسان بال دار با سر گاو در دروازه، تقریباً عین ابوالهول های دربان قوپونجیک و خرس آباد است و با همان وضع و حالت و همان نیم تاج و موهای مجعد و همان بال های پر دار، ولی نمونه های تخت جمشید که به دوره ی هنری دیرتر مربوط می شود ناگزیر ظرافت بیش تری دارد. از لحاظ شکل و ظاهر وضع مبالغه آمیز سابق در میان نیست، پای پنجمی که اشاره ای هم کرده ام دیگر دیده نمی شود و عضلات اندام متناسب تر می نماید و بال ها بیش تر به سمت بالا انعطاف یافته اند و اختلاف بارزی در نوع ساختمان نیست که جبهه در هر دو متساویاً موازی دروازه ی ورودی است، نه آن که در جبهه ی راست دیوار خارجی باشد.

فقط آن هیولاها از یادگارهای حیرت آور آشوری نیست و اولین بار هم نبوده است که شیر در ایوان تخت جمشید بر گرده ی گاو حمله ور شده است. جدال پادشاه با موجود غیرقابل وصف هم از قرن های پیش در نقش های برجسته افسانه ای ایزدوبار دیده شده و هر گونه عنوان و لقب تشریفاتی شاهنشاه ایران در فهرست القاب و عناوین سلاطین آشور سابقه داشته است. جلوس شهریار بر تختی که عقب بلند و بسته ای دارد (این کرسی نمونه ی آشوری است) و تخت دو طبقه که سربازان بر دست بلند می کرده اند و نیز ملازمان سایه بان رژه ی بندگان، منصب داران و نگهبانان و خراجگزاران همه تقلیدی و عاریتی است.

اگر اهورامزدا ی بال دار از بالای سر شهریار در دستگاه های هخامنشی به حالت پرواز و نگهدار اوست، همین کار را پروردگار در بالای سر سلاطین نینوا نیز کرده است. مشخصات پیکره ی خود پادشاه با هیکل بلند و موهای مجعد و ریش و جبهه ی شاهی در نزد آشور نصیر بال و داریوش یکسان است و منظور غائی حجاری ها و اساس بنای کاخ ها در هر دو مورد یکی و دال بر عظمت خداوندی شهریار است.»

(کرزن، ایران و قضیه ایران، جلد دوم، گزیده ای از صفحات ۲۲۵-۲۳۲)

من این نقل عالمانه از کتاب کرزن را به عنوان خلاصه ای از حقیقت غیر بومی بودن آثار تخت جمشید و تمام پیکره ی به اصطلاح امپراتوری هخامنشی آوردم که کارمباحث آتی این کتاب آسان شده باشد.



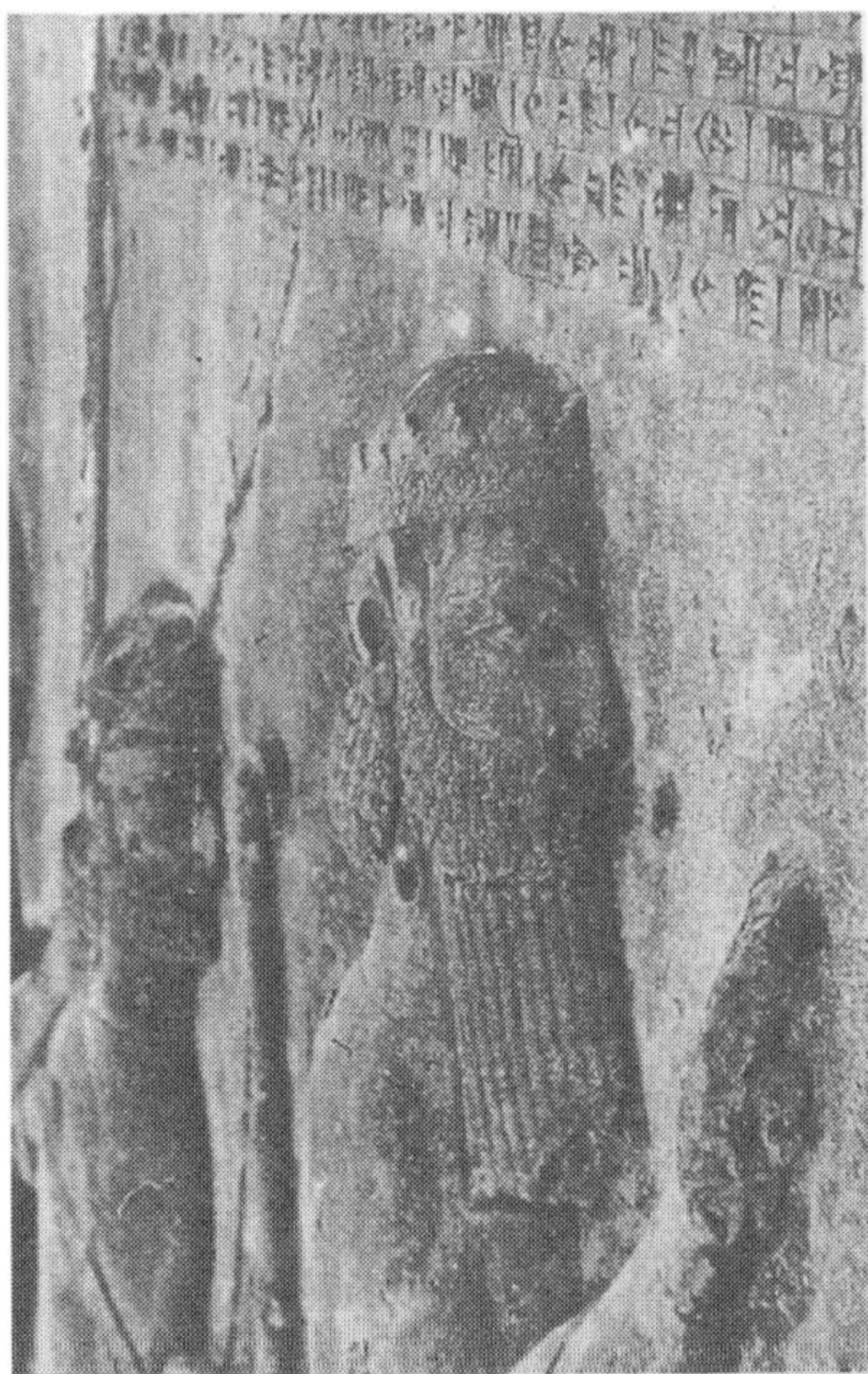
آشور بانی پال در حال شکار شیر. خدمه با ایجاد سر و صدا مشغول رماندن شیران اند. یک شیر تیر خورده هنوز حمله می کند و دو شیر تیر خورده ی دیگر بر زمین غلطیده اند. شبیه همین تصویر را، داریوش در مهری به نام خود ثبت کرده است. چنان که یک مهر بدون نام و با نقوش کاملاً ایلامی را، که در پاسارگاد یافته اند، هخامنشی شناسایی می کنند و معلوم نیست از چه راهی به کورش می بخشند؟!



این صحنه ای از اهدای قربانی آشور بانی پال از قرن هشتم پیش از میلاد است. همان عود سوز و سلطان کمان به دست در برابر میزی که پرنده ی قربانی را بر آن نهاده اند و چهار شیر که کنار پای آشور بانی پال به حالت دست آموز خوابیده اند و نوازندگانی درمقابل او و دوکنیز پشت سرش با مگس پران، همان عناصر اصلی حجاری های مقابر تخت جمشید، اما کامل تر و باشکوه ترند.



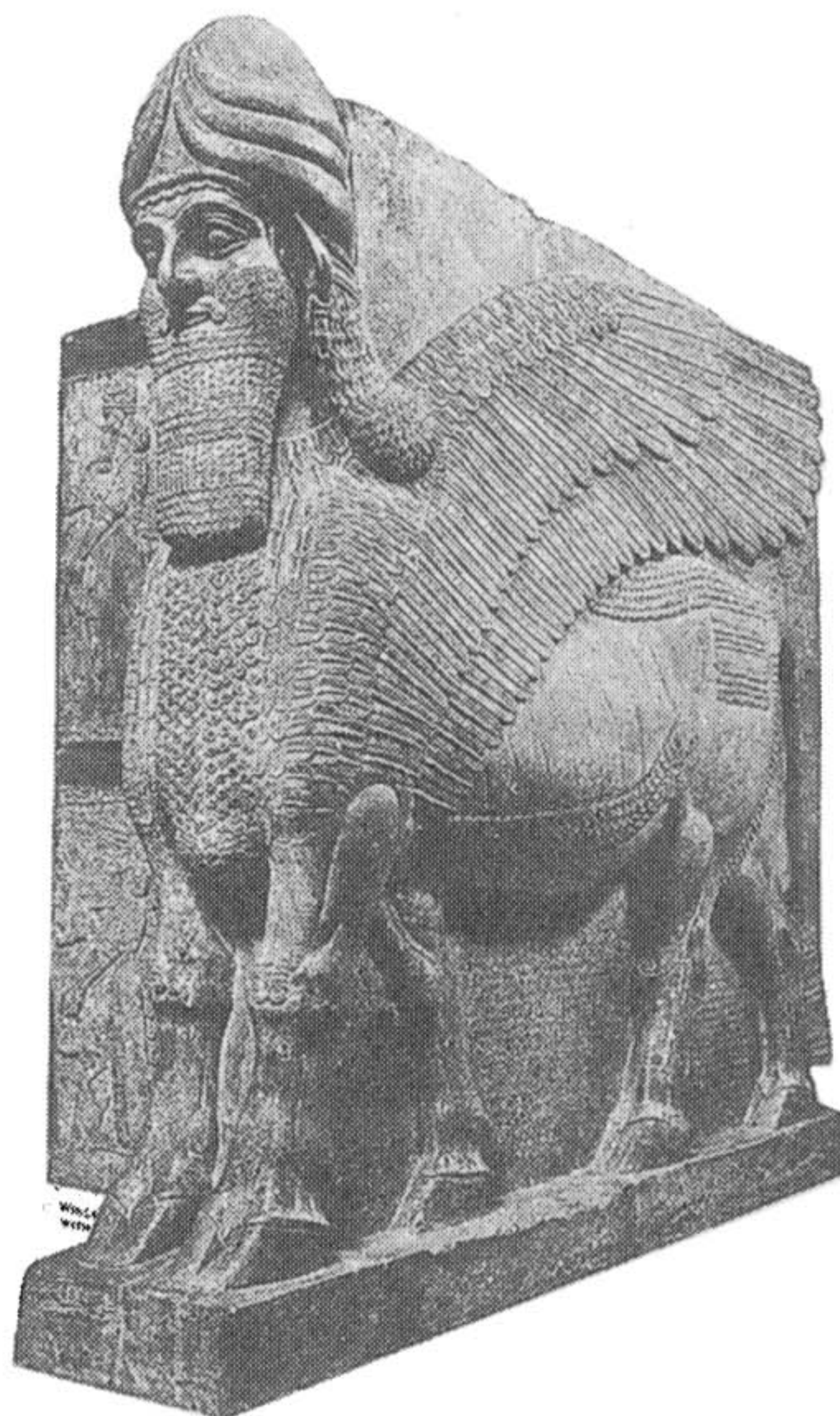
نقش خدای بزرگ آشوریان که بر گردونه ی خورشید سوار است. این نقش، که باستان پرستان ما به خدای زردشتیان می بخشند، متعلق به حجاری های قصر آشور نصیربال دوم در نیمرود از قرن نهم پیش از میلاد است، که از صفحه ی ۳۶ کتاب «فرهنگ شرق میانه ی باستان» از انتشارات موزه ی لندن برداشته ام.

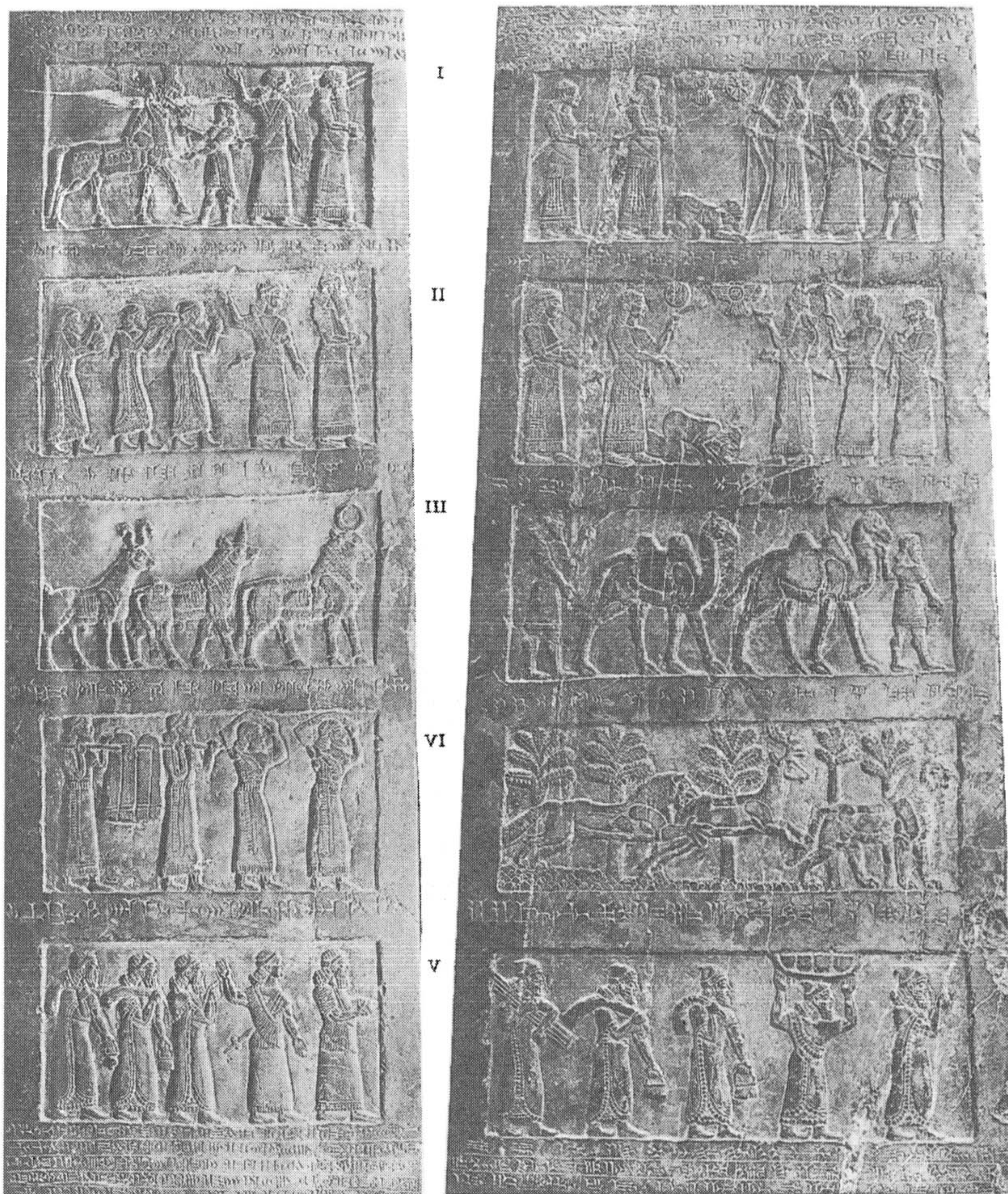


حجاری سر و ریش داریوش اول، در بیستون،
قرن پنجم پیش از میلاد

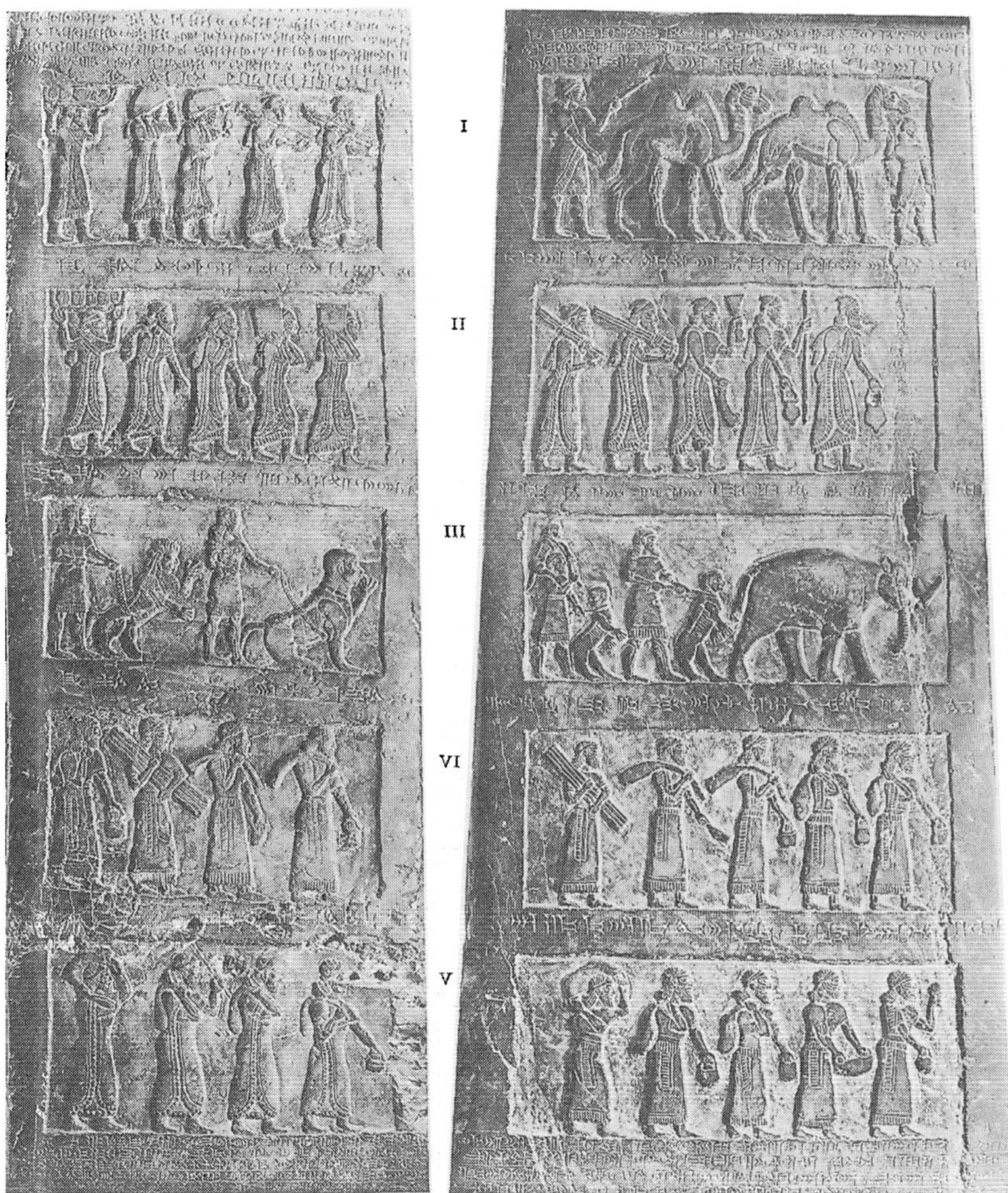
حجاری سر و ریش سارگون دوم، در خورس آباد،
قرن نهم پیش از میلاد

دو اسفنکس نگهبان آشوری با کتیبه‌های کهن از قرن نهم پیش از میلاد، نصب شده در مدخل قصر آشور نصیربال. پیچیدگی این اسفنکس‌ها در پای پنجم آن‌هاست. اسفنکس‌های دروازه‌ی ورودی تخت جمشید، کمی جدیدتری از این اسفنکس‌های مشهور آشوری است.





بسیست تصویر هدیه آوران، از چهار سوی یک ستون سیاه، متعلق به شلمانصر سوم، پادشاه آشور، از قرن هشتم پیش از میلاد، در کالچ. شرح هر تصویر در زیر آن به خط میخی آشوری آمده و مانند تصاویر پله‌های آپادانا گنگ و ساختگی و تقلیدی نیست. بازنویسی شرح تمام این تصاویر بسیار مفصل و در این جا غیرضروری است، اما توضیح ردیف دوم را لازم می‌دانم که ماجرای اسارت «یهو» پسر «عمری»، سلطان شکست خورده‌ی بنی‌اسرائیل را نشان می‌دهد، که در پای شلمانصر به حالت سجده درآمده است. فراز سر شلمانصر همان نقش گردونه‌ی بال‌دار قرار دارد، که باستان‌پرستان ما مایل‌اند آن را نقشی از اهورامزدا‌ی زردشتیان معرفی کنند! پشت سر یهوی به خاک افتاده، چهار افسر آشوری صف‌سیزده نفری هدیه‌آوران یهودی را هدایت می‌کنند. مجموعه‌ی هدایا بسیار متنوع است و در میان آن‌ها علاوه بر پارچه و جام و جواهر و کاسه و سبد و خیک‌های محتوی احتمالاً خوراک یا شراب، شتر و فیل و میمون و گاو و آنتولوپ و حیوان تک‌شاخ (رینوسروس) دیده می‌شود که حیات این جانور عجیب را در هزاره‌ی اول پیش از میلاد واقعی می‌کند. عجیب‌تر این که حتی حجار کتیبه هم، هدیه‌بران یهودی ردیف دوم را، با حالتی از قوزکردگی و نسبت به دیگر ردیف‌ها ذلیلانه‌تر ترسیم کرده است!



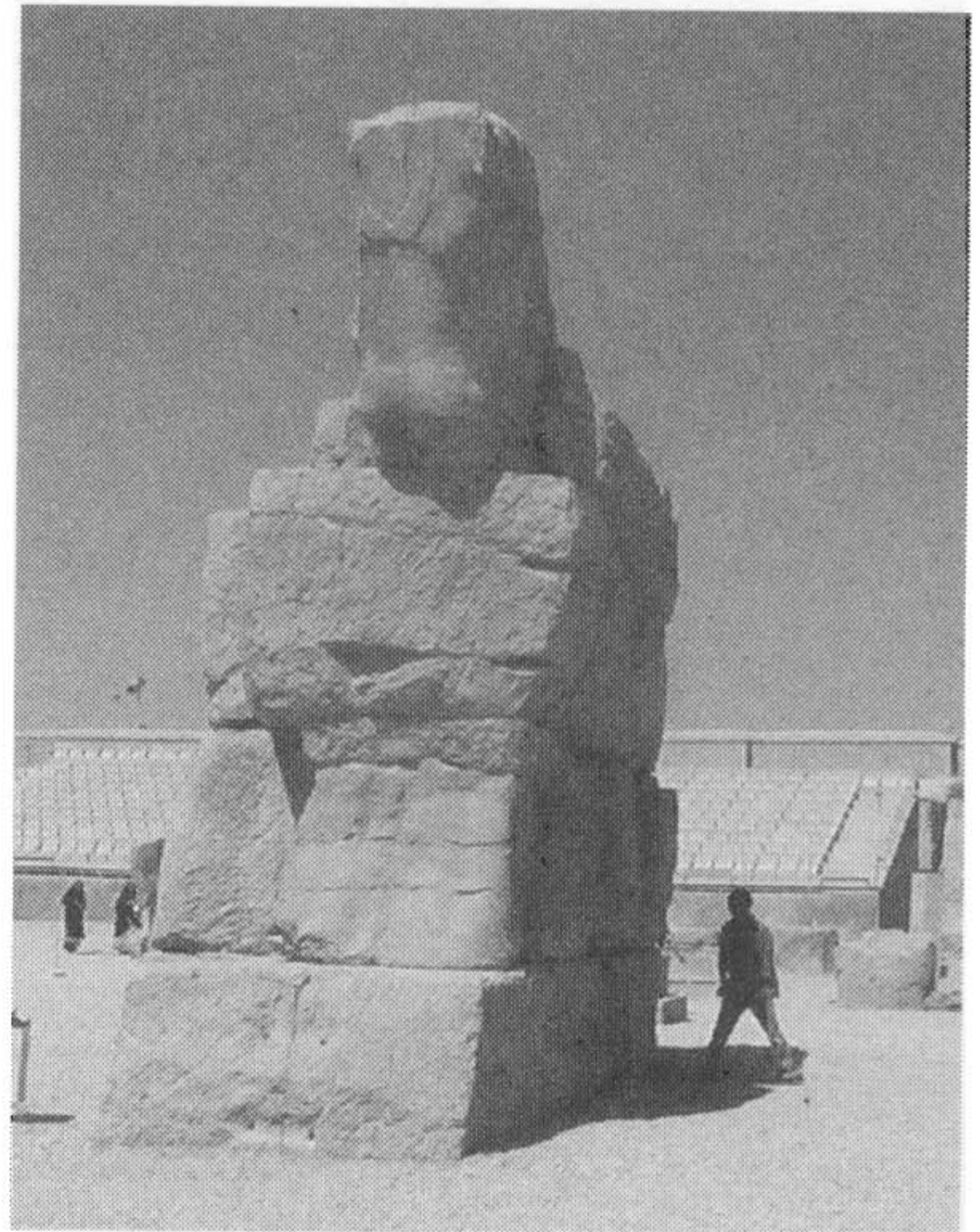
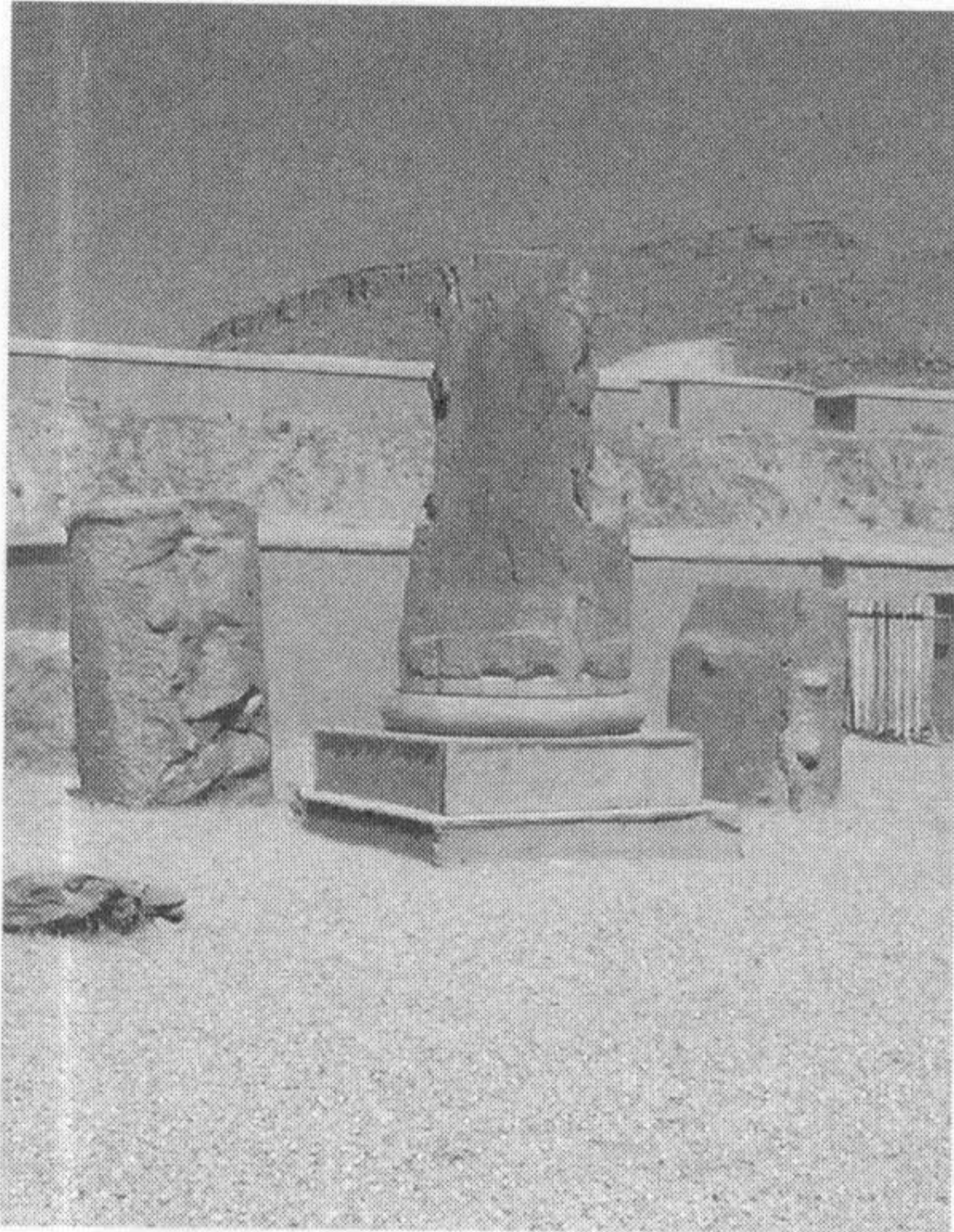
با پیشینه‌ی نقش شیر در حال حمله به گوزن نیز، که در نقوش تخت جمشید به تعدد یافته‌ایم، در ردیف چهارم حجاری‌های این ستون آشنا می‌شویم. به نظر می‌رسد نقوش پله‌های آپادانا، کپی بی‌توضیح و غیرمستندی از این ستون شلمانصر سوم باشد، که یهودیان برای دل‌خوشی خویش ساخته‌اند، با این تفاوت که در آپادانا، هخامنشیان دست‌نشانده‌ی آنان، به تلافی شکست پیشین یهودیان، اقوام بین‌النهرین، آشوری‌ها و بابلی‌ها و ایلامی‌ها را به باج‌دهی واداشته‌اند! در مباحث آتی معلوم خواهد شد که صحنه‌های سنگی منقوش بر پله‌های آپادانا هرگز در واقعیت تاریخ رخ نداده است، چرا که آن فضا و ابنیه‌ی ضرور برای اجرای چنین مانور مقتدرانه، هیچ زمانی در تخت جمشید آماده نبوده است و محل دیگری از هخامنشیان را نیز، که مناسب چنین نمایشی باشد، نمی‌شناسیم. ارزیابی تاریخی صحنه‌های پله‌های شمالی و شرقی آپادانا، در نگاهی دقیق، خلاف تصاویر این ستون، که انعکاسی از حوادث واقعاً رخ داده‌ی تاریخ است، جز تصور کردن خیالی لاف و گزاف‌های کتیبه‌های هخامنشی و تقلید ناشیانه‌ای از حقایق تاریخ آشور و از جمله پیروزی آن‌ها بر قوم یهود و به اسارت گرفتن سلاطین و رابی‌های آن‌ها نیست، که در نقش برجسته‌های پله‌های آپادانا تلافی شده است.

پس از این مقدمه، باید که به بررسی فنی این بناها رو کنیم. این بررسی گفت و گویی ساده و اسلوب شناسانه دارد که در جمله ای کوتاه چنین خلاصه می شود: پاسارگاد و بسیاری از بناهای مشابه آن، در سراسر ایران و بین النهرین و یونان و رم، و از جمله بنای معروف به مکعب زرتشت، معبد هلنی پاسارگاد، معبد هلنی کنگاور، معبد هلنی خورده، معبد هلنی برازجان، معبد هلنی معروف به معبد آناهیتا در بیشابور و به ویژه بنای زیبای «تیسفون» که یک کاخ یونانی - بین النهرینی است که شباهت بسیار به معماری رومی و از جمله بنای «کلوزئوم» دارد، بناهایی با اصطلاح امروز «مهندسی ساز» و تمام ابنیه ی هخامنشی و در رأس آن «تخت جمشید»، بناهایی «معمار ساز» اند.

هریک از این دو گروه بنا، از شیوه ی اجرایی و مواد و مصالح جداگانه ای سود برده است. اجزای بناهای مهندسی ساز، به صورت کارگاهی، دور از محل نصب آن، با محاسباتی مطمئن و غالباً در ابعاد و حجم های متوسط و یکسان، عمل آوری و سپس اجزاء کامل شده را، با علامات و اشکال راهنما، که مانع تداخل قطعات بود، در محل لازم نصب می کرده اند.

اما بناهای معمار ساز، در ساخت دیوار و ستون و پیکره ها، با برپا کردن تل های بزرگی از سنگ در محل اصلی و تراش مرحله ای آن، پرداخت و شکل اندازی می شده است. شیوه ی معماری ساز، از جمله در بنای تخت جمشید، گرچه نیازمند حمل سنگ هایی عظیم با ابعاد و اوزانی غیر عادی و انتقال آن ها به ارتفاعی بسیار زیاد بود، اما در مقابل، خطر آسیب دیدگی و سقوط قطعات کامل شده را، حین حمل و نقل و یا نصب آن ها، به حداقل می رساند و محاسبات دقیق مهندسی برای جفت و جور کردن قطعات یک ستون سوزنی تراش را، که قاعده ی زیرین آن، بیش از سطح اتکاء فراز آن بود منتفی می کرد. هیچ بخشی از مانده های تخت جمشید نیست که کاربرد این شیوه ی معماری ساز و این مصالح در آن آشکار نباشد.

«هر چند بدنه ی ستون های سنگی تعبیه شده در پاسارگاد کاملاً صاف است، اما ستون های تخت جمشید دارای شیارهای فراوانی است که پرکارتر از همه،



یک ستون و یک اسفنکس در جا تراش، مربوط به بنای نیمه تمام منسوب به داریوش سوم، در شمال کاخ صد ستون. دیگر قطعات نیمه تراش ستون، که در طول زمان سقوط کرده، در اطراف قسمت برپا مانده دیده می شود. حجم اسفنکس در حال تراش مقدماتی، که با انبوهی سنگ خام بالا رفته، به خوبی تکنیک معمارساز بناها و حجاری های تخت جمشید را ارائه می دهد. این شیوه ی ساخت بیش تر برمهات سازنده و نه بر محاسبات کنترل کننده متکی است.

ستون های آپادانا با ۴۸ شیار وحتى یکی از آن ها در ایوان شرقی با ۵۲ شیار است. برای ساخت ستون ها، نخست قطعات سنگ خام را، بر یک محور میانی، روی هم می چیده اند. این محور فقط به کارتیین مرکز ستون برای روی هم انباشتن سنگ ها می آمد. ایستایی سنگ ها قائم به خود بود و از این روی تنها بار عمودی را تحمل می کرد. برای قطعه زیر بزرگ ترین سنگ را انتخاب می کردند. یکی از قطعات زیرین در آپادانا ۸ متر طول و ۴۵ تن وزن دارد. با سه قطعه سنگ ممکن بود به ارتفاعی برابر با ۶۵/۱۵ متر دست یافت. ارتفاع هرستون چه در ایوان و چه در تالار با پایه و سرستون قریب ۲۰ متر است. پس از این که قطعات سنگ با دقت روی هم قرار می گرفت، با چهار شیار مقابل هم، قطر ستون را تعیین می کردند و در مرحله ی بعد پس از مدور ساختن ستون برابر نقشه آن را شیار اندازی می کردند. خلاف ستون ها، سرستون ها به خاطر ظریف کاری های پر کار جداگانه آماده و فقط اتمام لبه های آسیب پذیر آن در محل استقرار انجام می شد. بعد هم مرحله ی رنگ آمیزی با رنگ های تند بود: چشم و زبان و بینی گاوها و شیرهای افسانه ای به رنگ سرخ در می آمد. قوچ ها به تقلید از سنگ لاجورد رنگ آبی می گرفتند. لاجورد را برای مجسمه هایی که اهمیت و ارزش ویژه ای داشت، به کار

می بردند و بر موی و ریش نگاره‌ها می نشانند. در تخت جمشید نیز بقایایی از این ریش‌های لاجوردی به دست آمده است. ظاهراً سم و پنجه حیوانات پوششی از طلا می گرفت. مسلم است که این توصیف‌ها نمی تواند شکوه رنگ نگاره‌های تالار بزرگ داریوش، با آن تجهیزات گران بها و جنگلی از ستون‌های خوش تراش را مجسم کند». (هاید ماری کخ، از زبان داریوش، ص ۱۰۴)

همین شیار اندازی ستون‌ها، در سبک معمار ساز، گم کردن نا به سامانی‌های احتمالی تراش اصلی ستون، در خطوط متعددی است که توجه به ریزه کاری‌های قابل محاسبه را، در این گونه ستون‌های بسیار بلند، غیر ممکن می کند. برای استحکام این نظر کافی است فضا و فاصله‌ی بین شیارهای این ستون‌ها را، در وضعیت کنونی اندازه بزنید تا معلوم شود که به کلی از توانایی‌های فردی، و نه محاسبات مهندسی، بهره برده است؛ زیرا تقریباً هیچ دو شیاری در این ستون‌ها به طور کامل با هم برابر نیست. به علاوه، هر یک از این دو شیوه‌ی ساخت، در انتخاب مصالح نیز، از اسلوب و سلیقه‌ی جداگانه‌ای پیروی کرده است: ابنیه‌ی «مهندسی ساز» را غالباً با سنگ‌های سفید و سیاه آهکی آسان تراش کم دوام، با ابعادی کوچک و متوسط ساخته‌اند و بناهای «معمار ساز» هخامنشی با سنگ‌های خاکستری دشوار تراش پر استقامت برآمده، که غالباً ابعاد بسیار بزرگ دارند و بیننده را تحت تأثیر قرار می دهند.

از سیستم معمار ساز هخامنشی، جز در دوران کوتاه سلطه‌ی آنان بر ایران، نمونه‌ی دیگری بر جای نیست. آن چه را از پس حضور اسکندر در بین‌النهرین و ایران و به ویژه تیسفون و پاسارگاد یافته‌ایم، بناهایی به سبک «مهندسی ساز» است که در بحث‌های آینده به تفصیل از آن خواهیم گفت. مختصر این که در دوران تسلط فرهنگ و هنر و معماری هلنی، دیگر از آن کاخ‌سازی‌های سنگی سرشار از نقش اندازی، با سر ستون‌های جانوران عظیم الجثه و درگاه‌سازی‌های اسفنکسی و ستون‌های قطور شیار خورده و پایه ستون‌های زنگوله‌ای گچ‌بری مانند و درهای عظیم با پاشنه گردان‌های زینت شده، اثری نیست و معماری‌های اولیه‌ی سلوکیان و یونانیان را الگو گرفته از بناهای مدیترانه‌ای می بینیم.

پس از سبک یونانی و هلنی نیز، دوران معماری ملات و پاره سنگ و تاق‌های ضربی کوتاه و بلند گنبد وار آغاز می‌شود که تلفیق و تطبیق اندیشمندان‌ای از مهندسی سازی‌های یونانی و الزامات و نیازهای اقلیمی و استفاده از مصالح بومی است؛ زیرا زندگی دراز مدت در ایران، به یونانیان تفهیم کرده بود که بنای سنگی ستون دار، در سرزمینی که تفاوت حرارت میان روز و شب آن، گاه تا ۲۰ درجه و در میان فصول آن تا ۴۰ درجه است و زمستان‌های بسیار سرد و تابستان‌های بسیار گرم دارد، پاسخ‌گو نیست و کپی معماری یونان و رم، در ایران، توجیه زیستی ندارد.

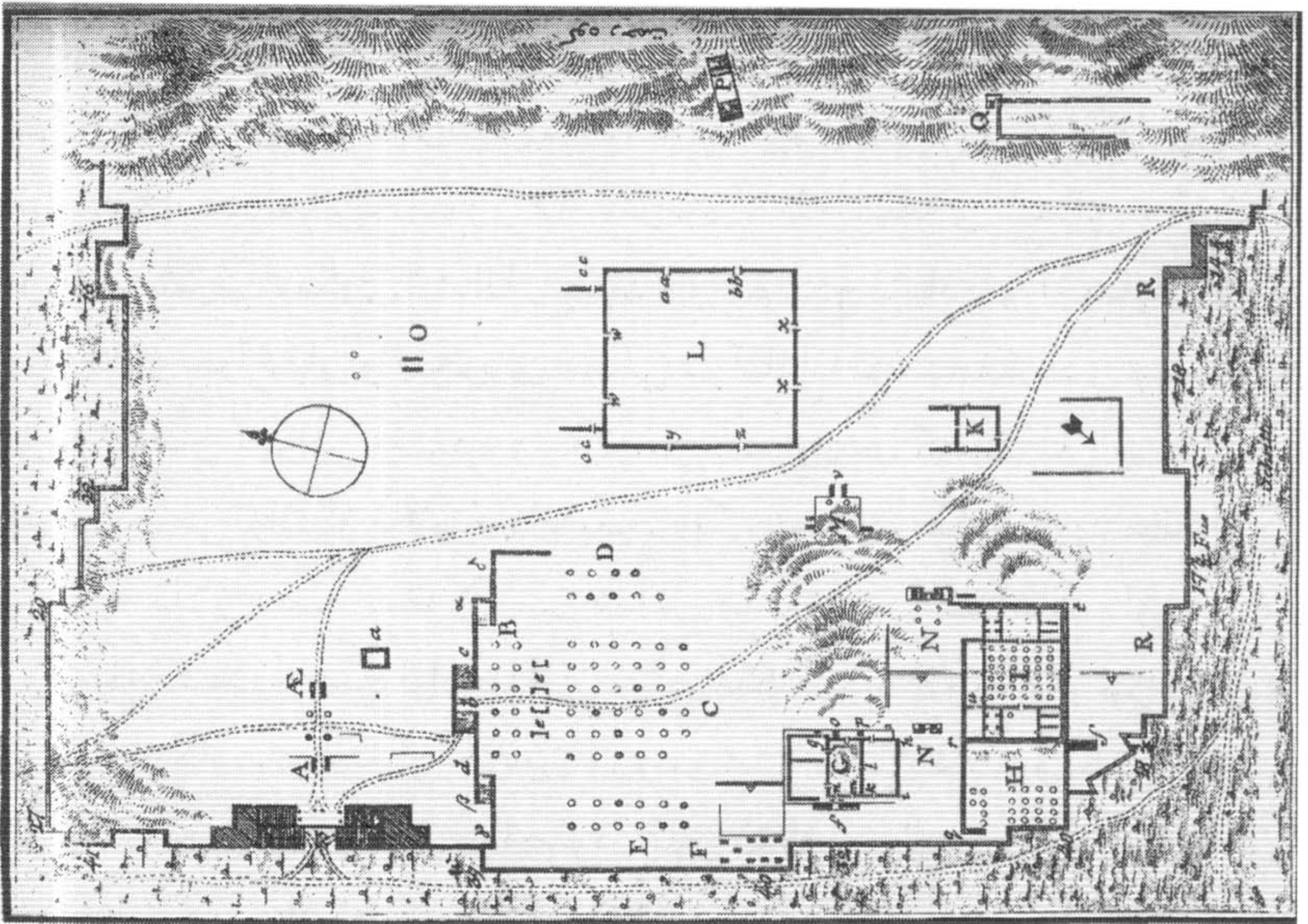
آن چه را در فیروز آباد و سروس‌ستان و تیسفون یافته‌ایم، تماماً پاسخ‌نو اندیشانه و بسیار استادانه‌ی یونانی، به نیازهای یک معماری بومی در جغرافیای ایران است: دیوارهای ضخیم برآمده از ملات و قلوه سنگ، که مانع تبادل حرارت می‌شود، مصالح آن در زمین‌های اطراف به وفور پراکنده است و در عین حال از محاسباتی بهره می‌برد که کاملاً مهندسی است و مجموعه آن‌ها را، به غلط، بناهای ساسانی خوانده‌اند.

و بالاخره دوران رواج و رونق معماری پرشکوه اسلامی می‌رسد که امتزاجی از معماری سنتی و تجربی ملت‌های پر شماری از شمال آفریقا تا خراسان است که وجه مشترک تمامی آن‌ها، تداخل استادانه‌ای از شیوه‌ی مهندسی ساز، در محاسبات گنبد‌ها و گل‌دسته‌ها و پلان‌های بناها، با شیوه‌ی معمار ساز، در ظاهر سازی‌های بسیار متنوع، به ویژه در کاشی‌کاری، آینه‌چینی و گچ‌بری است، که تنها با اندیشه‌ی منفرد و جفت و جور ساز هنرمند آن، چون نقش اندازان پایه ستون‌های زنگوله‌ای تخت جمشید، مرتبط است. حاصل یک بررسی موشکافانه و نگاه دقیق دوران شناسانه به معماری بومی و ملی ایران، رسیدن به این نتیجه است که معماری سنگی هخامنشی در تخت جمشید، وارداتی است و یک تقلید صرف برای انتقال توهم قدرت و عظمت به بیننده‌ی آن برآورد می‌شود. سازندگان این ابنیه حتی در این اندازه درک نداشته‌اند که دریابند این الگوها در بین‌النهرین، لااقل توجیه و تناسب اقلیمی داشته است!

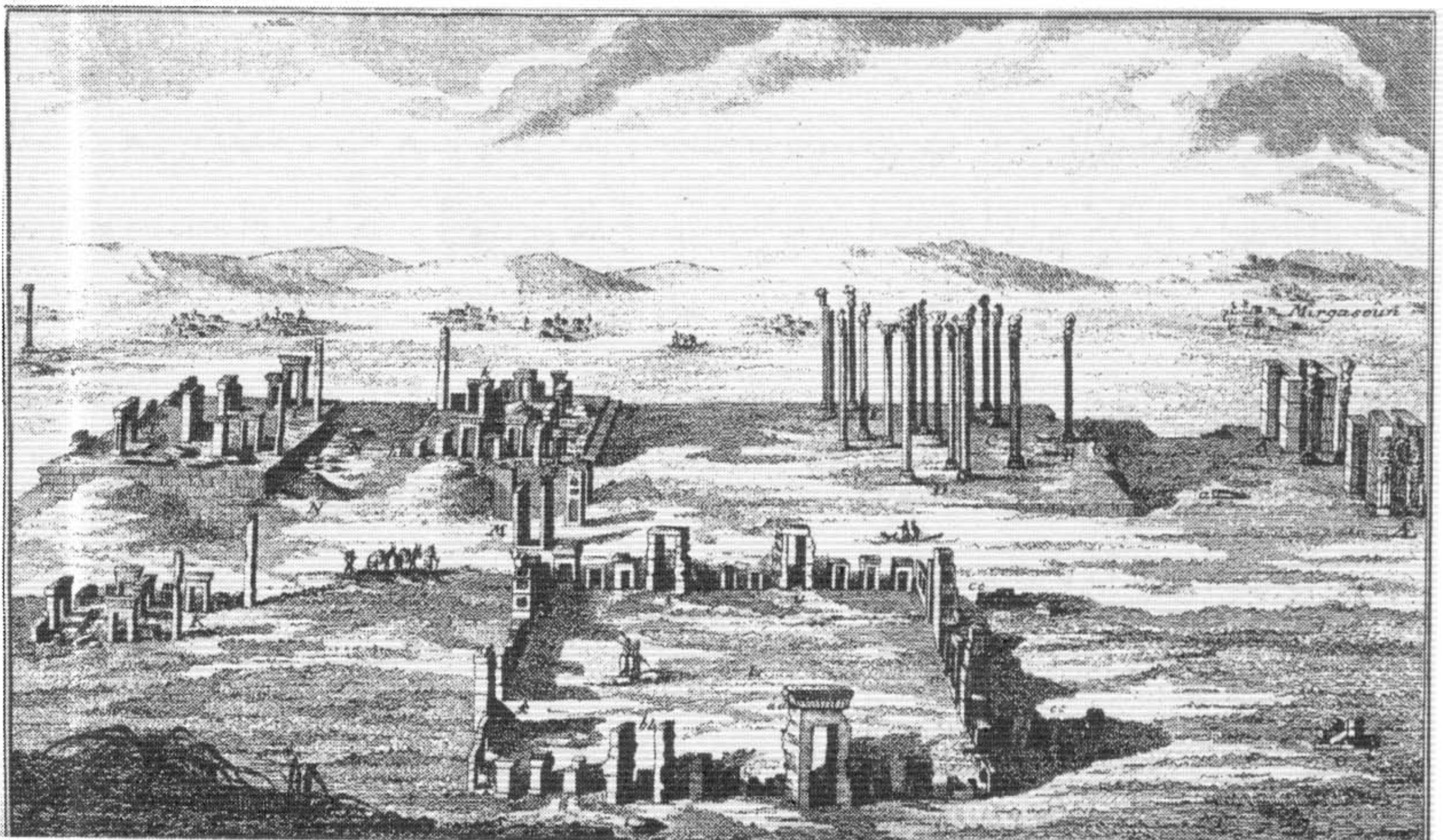


قدیم ترین پانورامایی که به وسیله ی عکاسان ایرانی از تخت جمشید تهیه شده است.

این قدیم ترین پانورامایی است که از تخت جمشید به دست داریم و آن را کاری از میرزا حسن عکاس باشی شیرازی در زمان مظفرالدین شاه و قریب ۳۰ سال پیش از حضور اولین هیئت های حفاری می دانند. این تصویر شناسنامه حقیقی تخت جمشید است و در بحث های بعد خواهید دید که تا چه اندازه به گشودن رازهای پنهان تخت جمشید مدد می رساند! این سیمای طبیعی تخت جمشید پیش از بزک و مسخ شدن به دست حفاران و باستان شناسان وارداتی و پیش از خاک برداری هاست. آن چه در این تصویر دیده می شود، از راست ابتدا مجموعه ی دروازه ی ورودی خشایارشا است، که تقریباً هیچ چیز مدفون شده در زیر خاک ندارد و مسلماً هرگز آواری به خود ندیده است. سپس ستون های برافراشته کاخ آپادانا را می بینیم که همین ویژگی را با وضوح بیش تری نمایش می دهد، چنان که گویی کف تالار آن را جارو کشیده اند و ارتفاع کوتاه ترین ته ستون آن، با وضوح کامل تشخیص دادنی است. هیچ بقایایی از دیوار و درگاه و پنجره سنگی در اطراف و در داخل تالار آپادانا دیده نمی شود و حتی گوشه های سکو و صفه ی بنا از زیر خاک فضای آزاد بین تالار آپادانا و تالار صد ستون پیداست و فقط پله های شرقی آپادانا را در خاک هایی که زمانه به همراه باد در دست انداز میانی صد ستون و آپادانا جمع کرده، مدفون می بینیم. درباره ی این تالار حتی سیاحان زمان زندیه و از جمله نیبور نیز سالن و کاخ آپادانا را همان گونه تصویر کرده اند که عکاس زمان مظفرالدین شاه. دو نمای گرافیکی صفحه ی مقابل از تخت جمشید، رسم شده به وسیله ی



این دونمای گرافیکی تخت جمشید را، یکی با نگاهی از شرق به غرب (تصویر بالا) و دیگری با نمایی از غرب به شرق (تصویر پایین)، نیبور قریب ۲۵۰ سال پیش کشیده است. این تصاویر نیز با پانورامای میرزا حسن عکاس باشی شیرازی منطبق است. این پانوراما و نقاشی‌ها به میزان زیاد، درمباحث بعدی این کتاب و در دریافت حقایقی درباره بناهای تخت جمشید کمک می‌رساند. فلش بالا به بقایای یک سازه‌ی باستانی در زیرموزه (K) کنونی توجه می‌دهد، که به صورت سه ضلع متقاطع ترسیم شده است. سازه‌ای که می‌توانست کلید رمزگشایی تخت جمشید باشد و به همین دلیل آن را به سرعت در زیر سوله‌ای بدساخت پنهان کرده‌اند.



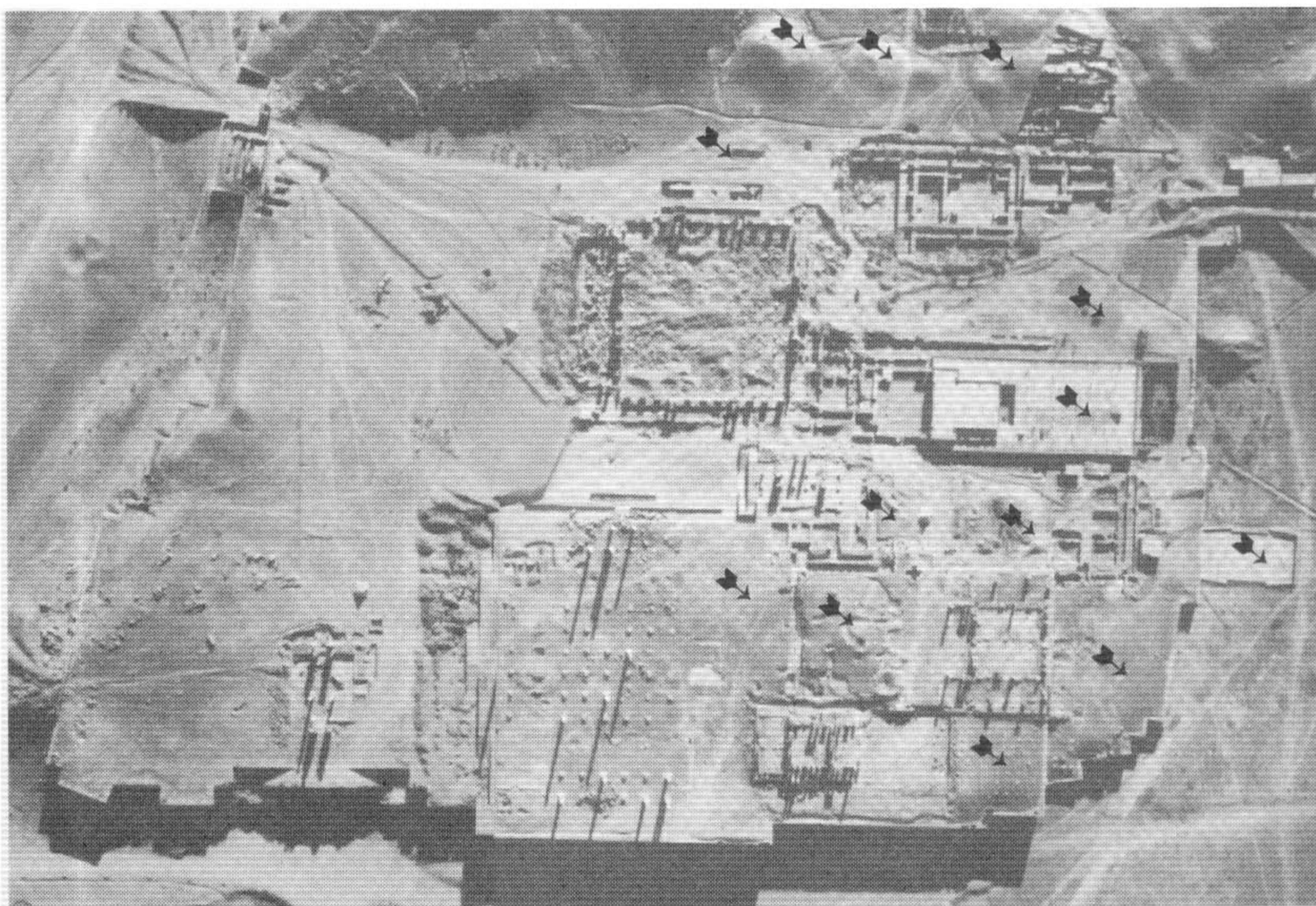
نیبور در زمان کریم خان زند هم، تأیید یکصد و چهل سال کهنه تری بر عکس پیشین زمان مظفرالدین شاه است. نیبور هم بدون هیچ آوار برداری توانسته است تمام ته ستون‌ها، سراسر ضلع صفه‌ی شمالی و قسمتی از ضلع شرقی سکوی آپادانا را ببیند. او هم هیچ نشانه‌ای از بقایای دیوار و درگاه و چراغ‌دان و پنجره‌ی سنگی در آپادانا ترسیم نکرده و چشم‌های او نیز همان اجزایی را دیده و به تصویر درآورده، که یک بازدید کننده‌ی امروزین می‌تواند از تالار آپادانا ببیند. نگاه نیبور و عکاس عهد مظفرالدین شاه به تالار «صد ستون» نیز شامل همین توصیف است. آن جا هم توانسته اند بدون هیچ آوار برداری تمام سنگ درگاه پنجره‌ها و چراغ‌دان‌ها و میله درگاه‌های سنگی طرفین ورودی‌ها را نشان دهند و حتی بقایایی از برخی ته ستون‌ها نیز در تصویر قابل تشخیص است. شمای گرافیکی نیبور نیز هر چند ته ستون‌های تالار صد ستون را نمایش نمی‌دهد، اما توانسته است بلندای کامل یک چراغ‌دان و پنجره‌را، بالاتر از قرنیز ۶۰ سانتی زیر آن، تصویر کند. این مطلب نشان می‌دهد که ارتفاع خاک مانده بر کف تالار صد ستون از یک متر کم‌تر بوده که مسلماً نه حاصل آوار دیوارهای اطراف و یا سقف تالار، بل مانده‌ای است که بیش از ۲۲ قرن باد و باران بر کف تالار انباشته است.

به همین ترتیب بنای کاخ مرکزی و ورودی حرمسرای خشایارشا را با آوار اندک می‌بینیم، که هنوز بر من معلوم نیست به چه علت آن بنای نسبتاً سالم مانده‌ای را که ورودی حرمسرای خشایارشا نام گذارده‌اند، در زیر سقف و دیوارهای تازه ساز به اصطلاح موزه‌ی تخت جمشید پنهان کرده‌اند و حکمت ساخت سوله‌ی بزرگ جنوبی آن در چیست؟!

اما همین تصاویر قدیمی، از خزانه و حرمسرا و به طور کلی فضاها‌ی بین بناهای سنگی، چیزی جز آوار محض نشان نمی‌دهند تا آن جا که بازیابی بنای خزانه و اتاق‌های حرمسرا، پس از پنج متر خاک برداری میسر شد. این نکته‌ی ساده نشان می‌دهد که در مجموعه‌ی تخت جمشید، تنها برای بالا بردن دیوارهای خزانه و حواشی آن، حرمسرا و ماهورهای هنوز موجود

در اطراف کاخ داریوش و خشایارشا از خشت استفاده شده و در بقایای بناهای سنگی موجود، چون دروازه ملل، آپادانا، صد ستون، کاخ مرکزی، ورودی حرمسرا، تچر و هدیش کم‌ترین آوار حاصل از دیوار چینی‌های خشتی دیده نمی‌شود. در عکس هوایی صفحه‌ی بعد نیز، که مربوط به سال ۱۹۳۷ است، هنوز بخش اعظم تخت جمشید را دست نخورده و با مشخصاتی می‌یابیم که در عکس زمان مظفرالدین شاه دیده می‌شود. با این تفاوت بزرگ که معلوم نیست به چه جهت کاوشگران اولیه، دستپاچه و با عجله، جنوب صفحه‌ی تخت جمشید را درهم ریخته‌اند و از جمله بنای بسیار مجلل دروازه‌ی حرمسرا را، در زیر یک سالن بزرگ، که می‌گویند برای کارکنان ساخته شده، مخفی کرده‌اند؟!!!

شتاب آن‌ها در ساختن این بنای بدقواره‌ی عظیم، مدت‌ها پیش از آغاز خاک برداری‌ها، به بهانه‌ی استراحتگاه کارشناسان، آن‌هم درحالی که این بنای بزرگ قادر به پذیرایی لشکری باستان‌شناس و متخصص است، نخستین تردیدها را در ذهن مورخ پدید می‌آورد، زیرا به زحمت بتوان گفت که هر هیئت و تیم باستان‌شناس، جدای از حفاران و کارگران محلی، که مسلماً استراحتگاه جداگانه‌ای در زیر چادرها داشته‌اند، حتی ده کارشناس به همراه بیاورد و کسی هم توضیح نمی‌دهد که در صورت نیاز به بنایی به آن بزرگی برای سکونت کارشناسان، به چه مناسبت ساخت آن باید با کور کردن دروازه‌ی مجلل حرمسرا و فضای تاریخی بسیار وسیع جنوبی آن، که در شمای گرافیکی نیبور به صورت سه دیوار مشخص آمده، توأم شود، چرا که عرصه‌های آزاد بی‌معارضی برای استقرار کارکنان هیئت‌های حفاری، بیرون دیوار صفا یافت می‌شده است. آیا میان هیچ مجموعه باستانی در جهان، چنین سوله‌ی بدقواره‌ی ناهماهنگی دیده شده است؟ به راستی این اساتید بزرگ بین‌المللی، با آثار باستانی ایران چنان رفتاری کرده‌اند که گویی در ملک پدر خویش تصرف می‌کنند. با این مقدمات، اینک به تخت جمشید وارد می‌شوم و برای نخستین بار به نکاتی توجه می‌دهم که شایان دقتی غیر عادی است.



نخستین فلش سمت راست به ورودی زیگورات ایلامی تخت جمشید اشاره می کند و فلش میانی، به آن بنایی که عجولانه در منطقه ای اکتشاف نشده ساخته اند. این بنای اداری که موزه نام داده اند، قریب پنج سال پیش از خاک برداری ها ساخته شده است؟! آیا می توان پذیرفت که یک هیئت حفاری پیش از آغاز کار در میان مانده هایی کهن دست به چنین تخریب آشکاری بزنند؟ تمام اطراف کاخ های هخامنشی را در محاصره بقایای ابنیه پیش از هخامنشی می بینید که با فلش های متعدد علامت خورده است.

این عکس هوایی برداشته شده در سال ۱۹۳۷، داستان غم انگیز تخت جمشید را بازگو می کند. در این جا بناهای اصلی را می بینیم که هنوز کم ترین توجهی ندیده است. دروازه ی ملل را دست نزده اند، به تالار آپادانا و سه دروازه اعتنایی نکرده اند، دیوارهای شمالی آپادانا هنوز در زیر خاک هاست و صد ستون با خرابه های خود، بدون هیچ تغییری باقی است. اما سراسر صفه ی جنوب را به هم ریخته اند، بخشی از عمارت به اصطلاح خزانه و تأسیسات جنبی آن را از خاک خارج کرده اند و در جای مجموعه ی میانی، عجولانه یک سوله ی دراز بدون کاربرد ساخته اند که تمام قسمت جنوب صفه را از نظرتاریخی به کلی بی شکل کرده است. قسمتی از بناهای موسوم به حرمسرا را نیز به نمایش گذارده اند و در نقشه های شان ظاهراً حدس می زنند که بقیه ی تأسیسات زیر خاک نیز شبیه همین قسمت است. یک طبقه پایین تر از بالاترین صفه، که هویت ایلامی آن را دیوار کشی های

سنگی و صفه سازی های متعدد هخامنشی درهم ریخته، درست در جنوب کاخ خشایارشا، آثار چند پایه ستون از زیر خاک ها بیرون زده است. پله هایی که این طبقه را به صفه ی اصلی و فوقانی می رساند، امروز هم کاربرد دارد. آن گاه فراز صفه و سمت شرق کاخ داریوش، یک منطقه ی باستانی دست نخورده ی تخریب شده ی خشتی افتاده است که کاخ تچر را از ادامه ی غربی آن برداشته اند. در جنوب تچر، باز هم یک بنای باستانی پیش از هخامنشی و خشتی با گروهی ته ستون دیده می شود که هدیش را از تخریب ادامه ی شرقی آن درآورده اند. اگر دو زائده ی هدیش و تچر را از فراز این صفه برداریم، یک مجموعه ی کامل خشتی، در یک سطح زیگوراتی کاملاً مربع باقی می ماند. آیا این بقایای ابنیه ی خشتی - آجری در چه زمان ساخته شده و متعلق به کدام تمدن پیش از هخامنشی است؟ با علائمی که اینک در دست داریم، ایلامی بودن تمام این مجموعه، که در حمله ی هخامنشیان و از آن بدتر در حمله باستان شناسان سده ی اخیر تغییر هویت داده، محرز است.

در عکس هنوز آن صفه ی میانی و مجلل، خارج از دیوار جنوبی، که قدمگاه مدخل قدیم زیگورات بوده و با فلش نمایش داده ام، با جبروت کامل بر جای خود است. صفه و قدمگاهی که امروز به طور کامل برچیده اند و نشانی از آن بر جای نیست و چنان که چنین تختگاهی هرگز به چشم شان نیامده باشد، سطری توضیح در هیچ زمانی بر آن ننوشته اند!

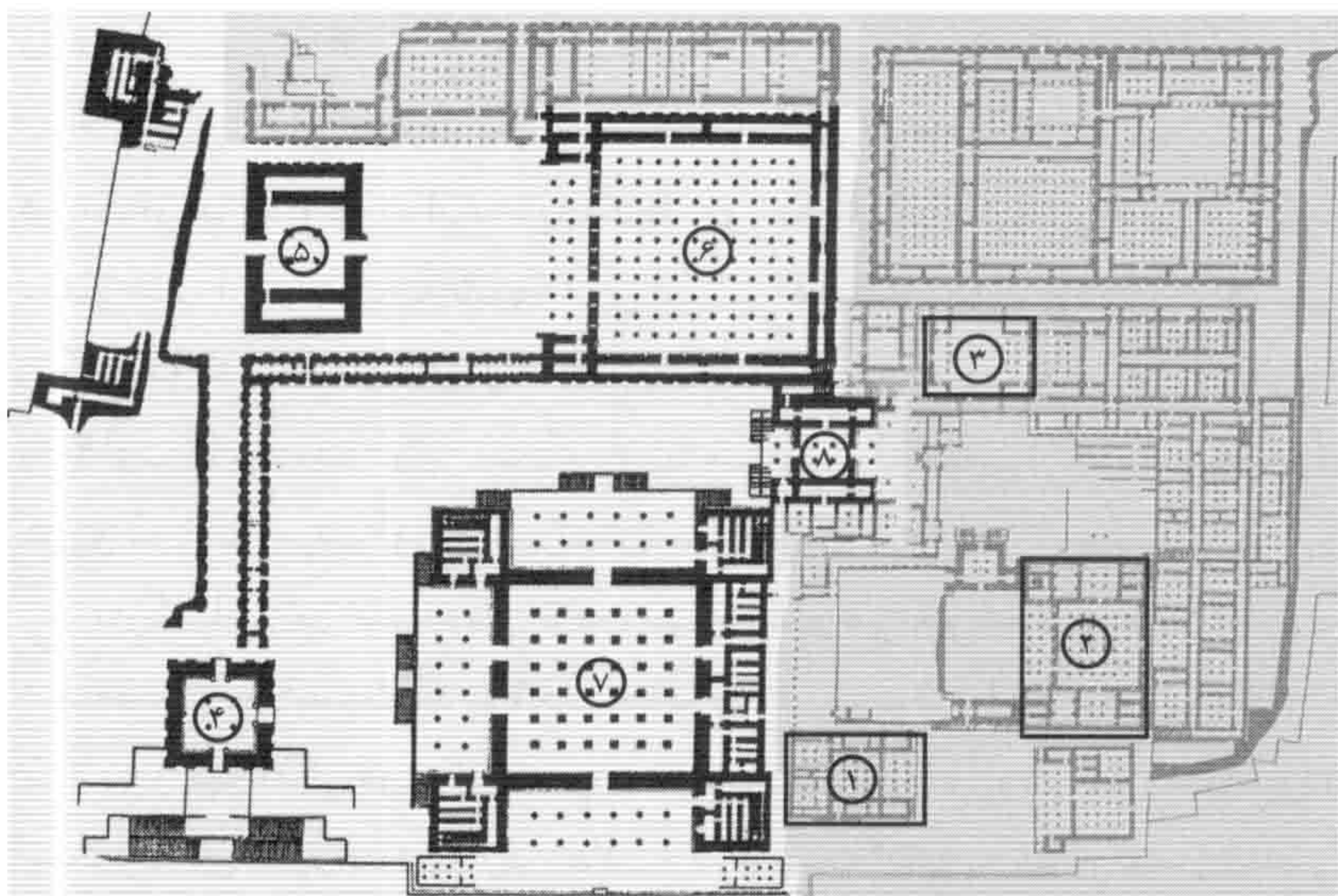
باستان شناسان بیگانه در سده ی اخیر، گویی سواران جراری بوده اند که به دنبال کورش، با تخریب هر نشانه ی بومی و ملی پیش از هخامنشی، سرانجام تاریخ ایران را به ستون های آن چند بنای سنگی بی خاصیت بیرون از استانداردهای منطقه ای بسته اند و آماده نیستند از آن امپراتوری بزرگ ایلام که فرهنگ غنی و ممتاز آن، ملت های متنوعی از جنوب و غرب ایران را، پیش از هجوم مخرب کورش تغذیه می کرد، سخنی سزاوار در آثار خود بیاورند، چنان که سطری در معرفی این امپراتوری کهن جنوب غربی ایران، در میان کتاب های آموزشی نیز، گنجانده نیست!

در عکس، آپادانا و حواشی آن، پیش از خاک برداری‌ها و پیش از آشکار سازی نقوش دیوارهای شرقی، به گونه‌ای دیده می‌شود که تمام ته ستون‌های تالار آن از آسمان نیز دیده می‌شود. این عکس نشان می‌دهد که بر کف تالار آپادانا هرگز هیچ آوار و یا قطعه سنگ اضافی نبوده است. در مباحث بعد خواهید خواند که چه گونه مدعی می‌شوند که از «میان دیواری» در این صفه‌ی جارو شده‌ی بدون عوارض ساختمانی، لوحه‌هایی از داریوش اول یافته‌اند!!!

با این همه و هر چند سراسر صفه‌ی جنوبی و از جمله تمام عمارت به اصطلاح خزانه را عجولانه از خاک خارج کرده‌اند، اما تا امروز هم به مانده‌های خشتی شرق تچر، غرب هدیش و نیز توده‌های تپه مانند میانی اعتنایی نکرده‌اند. این تصویر در عین حال نشان می‌دهد که بنای مجلل دروازه ملل ازهر آواری تهی است، ستون‌ها و اسفنجس‌های آن کاملاً بیرون از خاک برپاست، در اطراف بنا هیچ دیوارچینی انجام نشده، دیوار شمالی اطراف صفه تخت جمشید تا ارتفاع کامل زیرخاک مانده و فقط ردی از آن برجاست. چنان که کاخ صد ستون هیچ اعتنای باستان شناسانه به خود ندیده است. آیا آن‌ها با چه منظوری، پیش از همه به درهم ریزی و بی شکل سازی صفه‌ی جنوبی تخت جمشید مشغول شده‌اند؟!

اینک قصد ورود به حیطة‌ای را دارم، که ادراک آن به حضور کامل ذهن و توجه استثنایی خواننده نیازمند است و می‌کوشم برای نخستین بار دریچه‌هایی را برای دیدار از ابنیه و کل هستی هخامنشیان بگشایم که به همت انبوهی ایران شناس و باستان شناس وارداتی، قریب قرنی است بر آن‌ها و به عمد، قفل‌های پر رمز به ظاهر گشوده ناشدنی نهاده‌اند.

باید تذکر دهم که ارتباط با مطالب آتی این فصل، نیاز به آگاهی‌های اولیه نسبت به بقایای بناهای تخت جمشید، آشنایی با نام گذاری بخش‌های مختلف و شناخت شمای تصویری آن‌ها دارد، که در صفحه‌ی بعد اجمالی از آن را آورده‌ام. در صفحات آینده هم با نام گذاری بخش‌های ایلامی تخت جمشید، که در تصویر به صورت کم رنگ آمده، آشنا خواهید شد.



شمای سه گروه بناهای موجود در صفه‌ی تخت جمشید، که هر گروه متعلق به دوره، امکانات و مصالحی جداگانه است. تمامی قسمت روشن و ترام خورده، به ابنیه و فضا‌های کهن ایلامی متعلق است، که داریوش و خشایارشا از میان آن، سه بنای مختصر تچر (۱)، هدیش (۲) و ورودی حرمسرا (۳) را درآورده‌اند. مجموعه ابنیه‌ای را که به صورت پررنگ آورده‌ام با اسامی دروازه‌ی ملل (۴)، کاخ داریوش سوم (۵)، کاخ صد ستون (۶)، کاخ آپادانا (۷) و کاخ سه دروازه (۸) نامیده‌اند.

در شمای بالا، سه گروه ساخت و سازهای باقی مانده بر صفه‌ی تخت جمشید را تفکیک کرده‌ام: تمام قسمت‌های کم‌رنگ، بناهای خشتی-آجری کهن ایلامی است که هخامنشیان با تخریب، از میان آن‌ها سه بنای سنگی زیر را درآورده‌اند: ۱. تچر (کاخ داریوش). ۲. هدیش (کاخ خشایارشا). ۳. ورودی حرمسرا که در حال حاضر موزه نام گذارده‌اند.

مشخصات فنی و ظاهری بقایای این سه بنای سنگی هخامنشی، که آن را بناهای بخش جنوبی یا بناهای بخش قدیم تخت جمشید نام گذارده‌ام، با مشخصات بقایای پنج مجموعه‌ی ساختمانی جدیدی که در قسمت شمالی و میانی صفه‌ی تخت جمشید باقی مانده و در تصویر به صورت پررنگ آمده، به کلی متفاوت است. این بناهای جدید را در حال حاضر با اسامی زیر می‌شناسیم که در تصویر با این شماره‌ها نشان داده‌ام: ۴. دروازه‌ی ملل (ورودی خشایارشا). ۵. بنای نیمه تمام (کاخ منتسب به

داریوش سوم). ۶. کاخ صد ستون (تالارتخت). ۷. کاخ آپادانا (تالار بارعام). ۸. بنای سه دروازه (ساختمان مرکزی).

هر یک از این سه گروه ابنیه، به اندیشه و امکان و سبک و دوره‌ای جداگانه متعلق اند، از مصالح و شیوه‌های اجرایی مختلفی بهره برده‌اند و هستی دیگری دارند، اما مفسران و باستان‌شناسان صفا تخت جمشید، بی توجه به تفاوت‌های عمده در این سه گروه ساخت و ساز، تمامی آن‌ها را، محصول کار و ذوق داریوش اول و فرزندش خشایارشا گفته‌اند!!! بحث ما اینک بر سر بازگشایی این تشخیص نادرست است و می‌خواهم بگویم که ابنیه‌ی هخامنشی در قسمت قدیم تخت جمشید، درست تا اواخر دوران سلطه‌ی آنان، جز سه بنای کوچک و معیوب تچر و هدیش و ورودی حرمسرا نبوده است و برای سهولت در درک مطلب، لازم است ابتدا به سال شمار رسمی و سنتی دوران سلطه‌ی شاهان هخامنشی توجه دهم که تقریباً در تمام منابع موجود، جز پاره‌ای استثنائات، یکسان است و از آن که پایه‌گذاری و ساخت بناهای تخت جمشید را از داریوش آغاز می‌کنند، پس این سال شمار هخامنشی را از زمان او خواهم آورد:

داریوش اول: ۴۸۶ - ۵۲۲ ق. م = ۳۶ سال.

خشایارشا: ۴۶۵ - ۴۸۶ ق. م = ۲۱ سال.

اردشیر اول: ۴۲۳ - ۴۶۵ ق. م = ۴۲ سال.

داریوش دوم: ۴۰۴ - ۴۲۳ ق. م = ۱۹ سال.

اردشیر دوم: ۳۵۹ - ۴۰۴ ق. م = ۴۵ سال.

اردشیر سوم: ۳۲۸ - ۳۵۹ ق. م = ۲۱ سال.

ارشک (?): ۳۳۶ - ۳۲۸ ق. م = ۲ سال.

داریوش سوم: ۳۳۰ - ۳۳۶ ق. م = ۶ سال.

این تابلوی تسلط شاهان هخامنشی، از مبدأ داریوش، در اسناد رسمی کنونی تقریباً مشترک تمام مورخین و ایران‌شناسان، به استثنای جان کرتیس و یکی دو نفر دیگر است. تابلوی کرتیس در کتاب «ایران کهن»، تنها تفاوت کوچکی را در فاصله میان اردشیر اول و داریوش دوم اعلام می‌کند:

اردشیر اول : ۴۲۴ - ۴۶۵ ق. م = ۴۱ سال .

خشایارشای دوم : ۴۲۳ - ۴۲۴ ق. م = ۱ سال .

داریوش دوم : ۴۰۴ - ۴۲۳ ق. م = ۱۹ سال .

اما از آن که زمان سلطه ی این خشایارشای دوم کرتیس را فقط یک سال می شمارند، می توان حضور و غیاب احتمالی او را، در مجموعه سلاطین آن سلسله، نادیده و بی تأثیر گرفت. نکته ی شگفت در ساخت صفا ی تخت جمشید آن جاست که می گویند از میان حاکمان هخامنشی، تنها دونفر در ساخت مجموعه بناها نقش اساسی بازی کرده اند: داریوش اول و فرزندش خشایارشا و چنان که گفته اند، دیگر سلاطین هخامنشی نه فقط چیزی، جزقبرهای احتمالی، براین مجموعه نیافزوده اند و سهمی در بنای کاخ های اصلی تخت جمشید نداشته اند، بل گفته اند که برخی از آنان حتی نام و کتیبه ای نیز در مجموعه ندارند. آن ها از فرط ناآگاهی به عاقبت سیاسی گفتارشان نمی اندیشند و برای آشنا شدن با دیدگاه جمعی موجود، به گمانم کافی است جدولی را در این جا بیاورم، که «مایکل رف»، از ابراز نظرهای انجام شده درباره ی قدمت نقوش و آثار تخت جمشید و انتساب هر قسمتی از آن به سلطانی در سلسله ی هخامنشی، فراهم کرده است.

در بررسی های آینده خواهید دید که تقریباً تمامی ارزیابی جدول او، که در صفحه ی بعد می آید، به پیشیزی نمی ارزد و جز خیالات و تصوراتی نادرست برای حجاب گذاری بر حقیقت نیست. مثلاً چنان که می بینیم، رف به اردشیر سوم، با ۲۱ سال سلطنت، در تخت جمشید فقط یک کاخ اختصاصی بخشیده، که مجموعه ی به اصطلاح ایران شناسان معرفی شده در جدول او، قادر نبوده اند محل آن را در نقشه ی عمومی تخت جمشید تعیین کنند. زیرا آن چه را برخی کاخ اردشیر گفته اند، دیگران به نام های دیگری می خوانند و دیدار از بقایای آن، چیزی جز چند ته ستون تراش نخورده و خام، نشان نمی دهد. نگاهی به گمانه های موجود درباره ی همین کاخ، معلوم می کند که این بزرگان بین المللی یا هیچ درباره ی تخت جمشید نمی دانند و یا خود را به نادانی می زنند!!!

۱۹۸۲ رف	۱۹۷۹ روت	۱۹۷۷ کالمیر	۱۹۷۴ مارکاس	۱۹۷۲ رف	۱۹۷۲ تیلیا	۱۹۵۳ اشمیت	۱۹۳۶ اولمستد	نام مکان
اواخر داریوش						اواخر داریوش	داریوش	کاخ داریوش، تالار اصلی
اوایل خشایار	اواخر داریوش					اوایل خشایار	داریوش، خشایار	پلکان جنوبی
اوایل خشایار	داریوش / خشایار	خشایار	داریوش / خشایار			داریوش / خشایار	خشایار	آبادانا، ضلع شمالی
اوایل خشایار		خشایار	خشایار			داریوش / خشایار	خشایار	آبادانا، ضلع شرقی
اردشیر اول		اردشیر اول	اواخر داریوش	اردشیر اول	اردشیر سوم	داریوش / خشایار	خشایار	قطعات جایگزین شده
اوایل خشایار	داریوش / خشایار	خشایار				اواخر داریوش		نقوش برجسته‌ی خزانه
اوایل خشایار							خشایار	کاخ خشایار
اوایل خشایار		اوایل خشایار؟					داریوش	اندرونی
اوایل اردشیر اول						اردشیر اول		کاخ اردشیر اول
خشایار / اردشیر اول						اوایل اردشیر اول	اواخر خشایار	تالار صد ستون
اواخر خشایار	اواخر داریوش	اردشیر اول			اواخر داریوش	داریوش	ساختمان مرکزی	تالار اصلی
اردشیر اول		اردشیر اول				اواخر داریوش	پس از خشایار	پلکان های شمالی
خشایار / اردشیر اول		اردشیر اول	اواخر داریوش	اواخر خشایار		اواخر داریوش	پس از خشایار	پلکان های جنوبی
اردشیر سوم							اردشیر سوم	کاخ اردشیر سوم
اردشیر سوم						اردشیر سوم	داریوش	کاخ داریوش، پلکان های غربی
اردشیر دوم						اردشیر سوم		آرامگاه جنوبی (آرامگاه ۵)
اردشیر سوم						اردشیر سوم		آرامگاه شمالی (آرامگاه ۶)
اواخر هخامنشیان		سغدی ها یا؟ اردشیر سوم				داریوش سوم		آرامگاه ناتمام (آرامگاه ۷)

جدول مایکل رف از ابراز نظرهای انجام شده درباره‌ی قدمت نقوش و آثار تخت جمشید و انتساب ساخت هر قسمتی از آن به سلطانی در سلسله‌ی هخامنشی که از صفحه‌ی ۱۶۵ کتاب «حجاری‌ها و نقش برجسته‌های هخامنشی برآشته‌ام» رف تذکر می‌دهد که خانه‌های خالی یا نشان تبعیت از نظر خود او دارد و یا هنوز بحثی درباره‌ی آن صورت نگرفته است!!!

«کاخ اختصاصی اردشیر: این کاخ در گوشه‌ی جنوب غربی سکوی تخت جمشید روبه روی کاخ داریوش قرار دارد. چیزی جز نشانه‌های دیوارهای خشتی به جای نمانده است. پلکان مخروطی‌ی قسمت شمالی آن احتمالاً متعلق به این مکان نیست و بی شک طی سال‌ها تغییر و تبدیل‌های زیادی در این بخش از سکو رخ داده است. آن چه این جا بسیار جلب توجه می‌کند، پارچه سنگ‌های تراش خورده‌ای هستند که با هر چه در تخت جمشید است فرق دارد. شاید این سنگ‌ها نمایانگر یک گردش کل و انقلابی در هنر سنگ تراشی هخامنشی باشد (!!!)».

(فرخ سعیدی، راه نمای تخت جمشید، نقش رستم و پاسارگاد، ص ۱۱۹)

سعیدی، شماره اردشیرش را اعلام نمی‌کند و درعین حال که منظور او از اردشیر نامشخص است، کم‌ترین اعتنایی به این همه بی‌نشانگی در آن حاشیه‌ی مخروطی جنوب غربی تخت جمشید ندارد و حتی معلوم نیست از کدام سنگ‌های انقلابی سخن می‌گوید. نیافتن هیچ پس مانده‌ای از بنا، جز چند دیوار مخروطی ظاهراً خشتی، در نتیجه‌گیری او تأثیر ندارد. او مایل است آن گوشه را کاخ اختصاصی اردشیری بدون شماره معرفی کند، و چنان که معلوم است، ظاهراً هیچ یک از اردشیرها هم نخواهند توانست عقیده‌ی او را تغییر دهند. به گمانم کتاب او، درباره‌ی تخت جمشید، دقیقاً همان مختصاتی را دارد که خود تشریح کرده است:

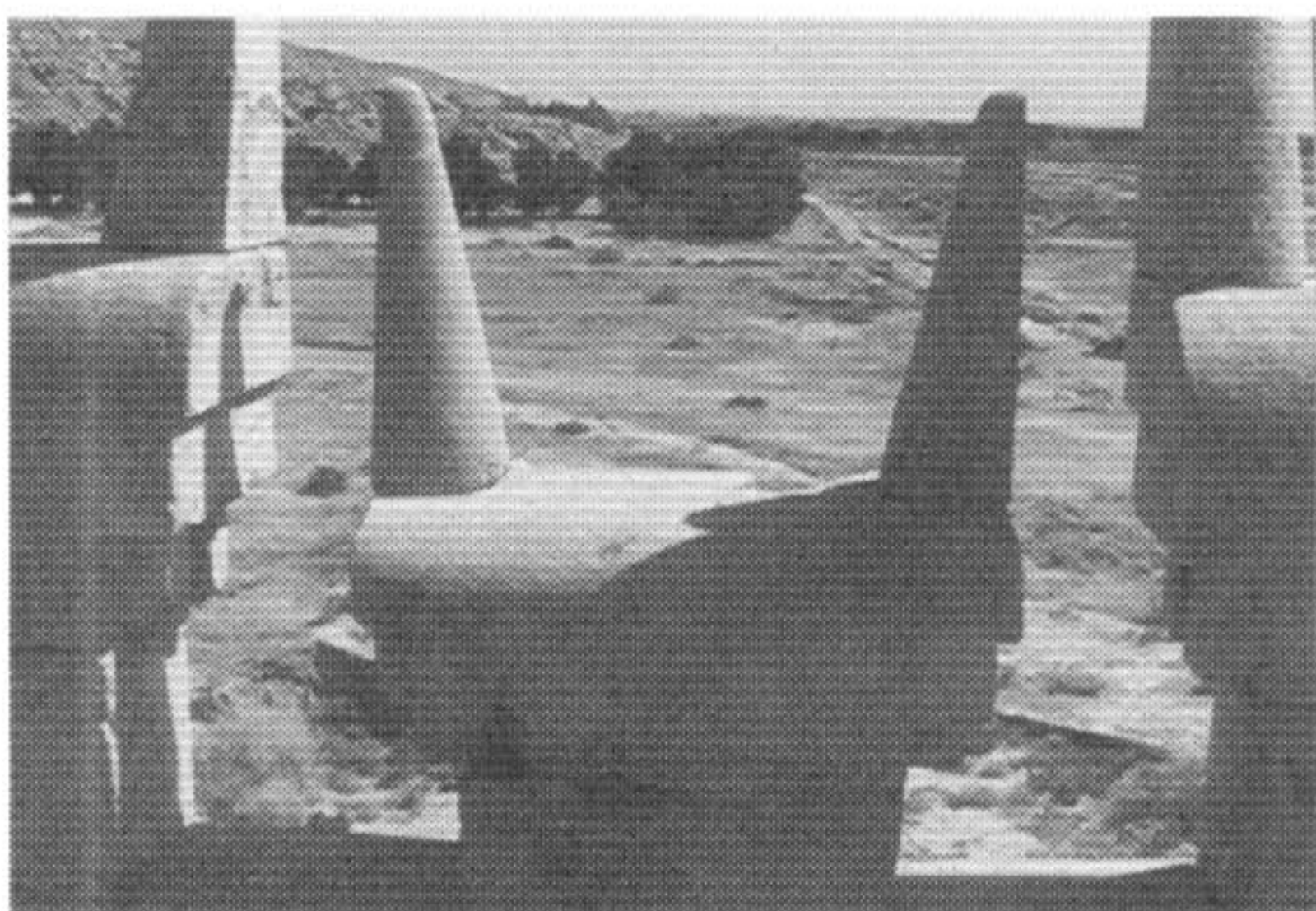
«می‌دانم که پا از گلیم رشته‌ی خود بیرون گذاشته‌ام. برای رد ایرادات به جا و نا به جا، فقط می‌توانم بگویم که این کتاب به دست یک ناآشنا به فن، برای ناآشنایان دیگر نوشته شده است.» (همان، مقدمه، ص ۱۲)

سراسر کتاب سعیدی، چنان که پس از این نیز خواهید خواند، جز یک پنداربافی فانتری مصور، مملو از خودستایی‌های ملی و شوونیستی نیست و داده‌های آن، حتی به کار راهنمایی گردشگران نیز نمی‌آید. اما با کمال تعجب می‌بینیم که ایران شناس معروف «ریچارد فرای» بر آن مقدمه گذارده، پروفیسور پوپ قول یک مقدمه‌ی دیگر را داده، شاپور شهبازی به تدوین آن یاری رسانده و کتاب را سازمان میراث فرهنگی در سال ۱۳۸۰ چاپ کرده است، تا بر همه به آسانی ثابت شود که دانایی‌های فرای و پوپ و شهبازی و مجموعه‌ی کارشناسان و متخصصان سازمان میراث

فرهنگی از سعیدی آماتور و به قول خودش، ناآشنا به فن، بیش تر و برتر نیست و این اسامی بزرگ چندان به داده های تاریخی خود نامطمئن اند که برای هر کسی که یاوه پردازی های تبلیغاتی موجود، درباره ی کوروش و داریوش و هخامنشیان و تخت جمشید را تکرار کند، سر و دست می شکنند و هورا می کشند!!! از جمله این که ما مطالب سعیدی و مقدمه ی تأیید کننده ی فرای بر آن را، در حالی می خوانیم که سال ها پیش از سعیدی، مثلاً اشمیت اعتراف کرده بود :

«سابقاً ما و دیگران بنای واقع در مغرب کاخ خشایارشا را به نام کاخ «اردشیر سوم» می خواندیم. بنای مزبور ترکیبی از مصالح مستعمل و یکی از ناموزون ترین ابنیه ی تخت جمشید بوده است و به فرض این که روزی به مرحله ی تکمیل هم رسیده باشد، برفراز صفا ای بنا نهاده شده که اکنون بیش از تپه ی کوتاه و ناهمواری از سنگ ریزه نیست و سمت شمال آن، به وسیله ی بقایای دیوار حجاری شده ای محفوظ مانده است... پس از مطالعه و دقت در کلیه ی شواهد و علائم بر ما یقین شده است که تمام نقوش برجسته و کتیبه های مربوط به کاخ H (همان کاخ اردشیر سوم) از نقاط و ابنیه ی دیگر به این جا منتقل گردیده است. طرز به کاربردن قطعات مختلف نقوش و کتیبه ها به حدی درهم و بی اساس است که ما در نسبت دادن این ساختمان، به یکی از شاهان هخامنشی حتی داریوش سوم نیز تردید داریم». (اریش. ف. اشمیت، تخت جمشید، ص ۲۷۴)

با مباحث این فصل معلوم خواهد شد که هیچ بنیان و مرکز و مسئولی برای رسیدگی به داده های موجود در موضوع تاریخ و آثار ایران باستان وجود ندارد، مدخل های مکرر بررسی و نتیجه گیری نمی شود، استادان باستان شناس و مورخ و ایران شناس، تبادل اندیشه و اسناد ندارند و نمی توانند تکلیف نهایی هیچ بحثی را در هیچ فصلی از تاریخ ایران معلوم کنند و در برابر یافته های نو موضع نمی گیرند تا احتمالاً در نتایج پیشین تجدید نظر شود. مثلاً باستان شناسان و کرسی نشینان تاریخ در دانشگاه های خودی نمی دانند که درباره ی کاخ H نظریه ی اشمیت و یا سعیدی را بپذیرند و هنوز آن مجموعه ی درهم ریخته و با اسامی مختلف را، که زواید سراسر صفا ی تخت جمشید، از پایه ستون های خام و نیمه تراش، تا



این جان پناه‌های کله‌قندی که تنها بر دیوار غربی کاخ H دیده می‌شود، به طور کامل هویت غیر هخامنشی محوطه و نیز قرار داشتن معابد کهنی را بر فراز صفه‌ی تخت جمشید آشکار می‌کند.



دو سکه‌ی ناشناس، اما با عناصر شناخته شده پیش از هخامنشی، نظیر آن نقش ناپخته گردونه بال‌دار خورشید. دو زائر، برابر دو معبد، با جان پناه‌های کله‌قندی، مشغول نیایش‌اند. لباس و کلاه آنان بسیار به لباس و کلاه حجاری ایلامی نقش رستم شباهت دارد، چنان‌که بنای معبد با معماری مکعب زردشت، شبیه است.



تک‌چهره‌ی باقی مانده از یک صاحب منصب ایلامی در نقش رستم، که پوشش او کاملاً با پوشش زائران در سکه‌های بالا، مطابق است. در تفسیرهای بعد از حجاری‌های نقش رستم خواهید خواند که تغییر هویت این کتیبه از ایلامی به ساسانی، قریباً صورت گرفته است. حتی بدون مباحث فنی کش‌دار با نگاهی به کهنگی سنگ در تصویر مربوط به ایلامی و قسمت‌های دیگر کتیبه درک موضوع ساده است.

قطعاتی از پایه ستون ابنیه‌ی جدید تخت جمشید را برای مخدوش کردن هویت اصلی در آن ریخته‌اند، به خاطر چند کتیبه‌ی مشکوک و معیوب از اردشیر سوم بر دیواره‌ی شمالی آن، کاخ اردشیر سوم می‌نامند!

«محل کاخ H. هنگامی که مطالعه‌ی جان پناه‌های کله‌قندی، که وقتی در امتداد لبه‌ی صفه، در سمت جنوب غرب کاخ H نصب بوده، پایان پذیرفت و دیگر درباره‌ی ادامه و بازسازی آن تردیدی باقی نماند، طبیعی به نظر رسید تا به مسئله‌ی بنای دیگری بپردازیم که معتقدیم بنای مورد نظر، سابق بر این در طرف داخلی این جان پناه، در محل کنونی کاخ H وجود داشته است و بقایای همین بنا بوده که آن‌ها را در پای دیوار همین صفه به دست آورده‌ایم.» (ان بریت تیلیا، بررسی و مرمت در تخت جمشید و...، ص ۳۰۲)

ذکر جزئیاتی که تیلیا در توضیح بقایای کاخ H، یعنی درست همان مکانی می‌آورد که سعیدی کاخ اردشیر و اشمیت بنای بی‌اسلوب و درهم ریخته خوانده بود، به راستی که مفصل و نیز ملال‌آور است. ما درست در زیر

این بنا و در پای دیوار بیرونی آن قطعاتی از جان پناه یافته ایم، که تصویر آن‌ها را در عکس می بینید. تعداد این جان پناه‌ها و مرز و مکان یابی آن‌ها، درست به میزان زینت دیوار این کاخ H است و به مقداری نیست که بتواند سراسر دیوار غربی صفتی تخت جمشید را بپوشاند.

نکته‌ی قابل اعتنا این که جان پناه‌ها، مسلماً هخامنشی نیست، به نمادهای بسیار دورتر از هخامنشیان متعلق است و جز در حواشی این کاخ در مکان دیگری از تخت جمشید دیده نشده است. بنا بر این کاخ H، که با این جان پناه‌های کهن زینت شده، اصولاً نه فقط نمی‌تواند یک بنای هخامنشی شمرده شود، بل به طور قطع و چنان که در نقش مهر و بر پشت سکه‌ی ناشناس فوق می بینید، این جان پناه‌ها را به طور معمول بر فراز معابد باستانی می آورده‌اند. در نقش سکه، به خصوص برخی شباهت‌های معبد با مکعب زردشت در نقش رستم قابل توجه است.

«هخامنشیان معبدی به معنای یونانی کلمه نداشته‌اند، اما جایگاه‌هایی در هوای آزاد و در نقاط مرتفع به نام آتشکده و عبادتگاه داشته‌اند که ورود به آن برای همه آزاد نبوده است (!!!). ما هنوز هیچ یک از این نقاط مرتفع هخامنشیان را نمی‌شناسیم، اما آثاری از چند آتشکده سراغ داریم.»
(گُدار، هنر ایران، ص ۱۸۶)

گویی تمامی این استادان بزرگ، با چنین سخنانی، مشغول سر به سر گذاردن تاریخ و مسخره کردن خویش‌اند! گُدار از معابدی در هوای آزاد و نقاط بلند و ورود ممنوع! می‌گوید تا بلافاصله مجبور شود نیافتن هیچ نمونه‌ای از آن‌ها را هم تذکر دهد!!! و آتشکده‌هایی از هخامنشیان را آدرس می‌دهد که عمدتاً به دوران ساسانی مربوط می‌کنند! بعدها خواهم نوشت که در سراسر ایران و در هیچ دورانی، هرگز خشتی برخشت، برای ساخت آتشکده نگذارده‌اند و موضوع آتشکده‌ها نیز داستان نادرستی است ضمیمه بر اوستا و زردشت. به گمان من فقدان معابد شناخته شده در سیستم هخامنشی، خود دلیل دیگری است بر این که آن‌ها پیرو یهودیان بوده‌اند و زیر نظر آن‌ها عمل می‌کرده‌اند!

«برفراز تپه بقایای رگ‌های زیر بنا، برای دیوارهای تقسیم کننده و نیز تعداد لوحه سنگ‌هایی که تراش‌خشن دارند و به سبب قرص‌های مدوری که روی آن‌ها قرار دارد، می‌توان گفت که به عنوان زیر ستون به کار رفته، مشاهده گردید. به دلیل این که ستون‌ها شالوده‌های گودتری نداشته‌اند، نمی‌توان این بنا را مربوط به دوره‌ی هخامنشی دانست. اشمیت به این نتیجه رسیده است که این آثار مربوط به ساختمانی از دوره‌ی پس از هخامنشی است (!؟)».

(ان بریت تیلیا، بررسی و مرمت در تخت جمشید، ص ۳۰۵)

اظهار نظر تیلیا و رد هخامنشی شمردن کاخ H هر چند طفره رفتن از طرح شناسنامه‌ی ایلامی و اصلی این بنا و بسیاری دیگر از مانده‌های صفه‌ی جنوبی تخت جمشید است، اما به هر حال بر توجیه‌های اشمیت برتری دارد که آماده نیست ریگی از تخت جمشید را از فهرست دارایی‌های هخامنشیان حذف کند! اشمیت با غیرت خاصی، پیوسته از نشانه‌های هخامنشی تخت جمشید دفاع کرده و آگاهانه کوشیده است بر ساخت و سازهای پیش از هخامنشی، بر روی صفه‌ی آن پرده بکشد که نمونه‌ی دیگری از آن را نیز به زودی خواهم آورد. حتی او صراحتاً راه بستن نطفه‌های این فکر را، که تخت جمشید یک منطقه و مجموعه‌ی صرفاً هخامنشی نیست و پیش از آن متعلق به ایلامیان بوده، مسدود می‌کند، تا راه دیرینه‌ی تاریخی سلسله‌ی هخامنشی در فارس را، بگشاید.

«و اما درباره ادوار تاریخی بناهای تخت جمشید می‌توان گفت کلیه ساختمان‌های صفه تخت جمشید، به استثنای چند شالوده سنگی خانه‌های ویران شده عهد اسلام (!!!)، در اصل متعلق به هخامنشیان بوده و بنیادگذاری آن‌ها از دوران سلطنت داریوش اول آغاز شده است. همه نبشته‌هایی که بر بدنه‌های سنگی ابنیه مشاهده می‌شود، به جز چند کتیبه ساسانی و نبشته‌های ترسیمی متأخرتر از آن، عمدتاً متعلق به زمان هخامنشیان است. طبقه سطح الارض این محل طبعاً حاوی اشیاء مربوط به بعد از دوران هخامنشی می‌باشد ولی از دوره قبل از هخامنشی نیز اشیایی به دست آمده است که مختصراً آن‌ها را در کف ساختمان‌ها یافته‌اند و عبارت از تعدادی غنائم و اشیایی است که به صورت خراج به وسیله‌ی شهریان هخامنشی از کشورهای خارج جمع‌آوری گشته است و تعدادی سفال و سنگ نیز متعلق به دوران ما قبل تاریخ در میان آن‌ها وجود دارد که احتمالاً از تل باکون نزدیک تخت جمشید گردآوری شده است.» (اشمیت، تخت جمشید، ص ۵۵)

این کوشش جانانه، برای وارداتی کردن نشانه‌های آشکارا بومی و کهن تخت جمشید، بخش دیگری از تلاش اصلی آن‌ها برای گم کردن رد پای صاحبان واقعی آن صفا است. هیچ محضرداری قادر نیست چنین قبالی شش دانگی را به عنوان سند مالکیت مطلق تخت جمشید به نام هخامنشیان صادر کند. از این توضیح اشمیت چنین دریافت می‌شود که سربازان و حساب‌داران هخامنشی هنگام غارت و یا دریافت خراج از دیگران، فقط به اشیاء عتیقه‌ی پیش از زمان خود توجه داشته‌اند! زیرا می‌نویسد که هر یافته‌ی پیش از هخامنشی، از راه غارت دیگران به صفا‌ی تخت جمشید منتقل شده و از آن نیز فراتر می‌رود و معتقد می‌شود که اشیای پیش از تاریخ تخت جمشید نیز، حاصل علاقه‌ی شاهان هخامنشی به دیرین شناسی تاریخ است، که از تل باکون جمع‌آوری کرده‌اند!!! هر کس با این سناریو نویسی‌های محققین و دانشمندان و باستان‌شناسان و ایران‌شناسان ارسالی کلیسا و کنیسه آشنا باشد، از میان همین سخنان اشمیت به سادگی درک می‌کند، که تخت جمشید یک سایت کهن منطقه است و چنان که در این بررسی واضح خواهد شد آثار پیش از تاریخ و مانده‌های ایلامی در بخش جنوبی آن از مانده‌های هخامنشی بسی بیشتر است. با این همه اشمیت ضمن رد هخامنشی بودن آن چه کاخ یکی از اردشیرها گفته‌اند، بنای آن را به پس از هخامنشیان و نه پیش از آنان نسبت می‌دهد، هرچند که همه چیز در آن نبش جنوب غربی صفا، چنان که جان پناه‌ها گواهی می‌دهد، از بنایی بسیار دورتر از عهد هخامنشیان حکایت کند!

«کاخ ناتمام اردشیر سوم: این کاخ، کاخ H در نقشه اشمیت، طرح نامنظمی دارد و خیلی خراب شده است.» (و اندنبرگ، باستان‌شناسی ایران، ص ۲۶)

این هم تمام سخن واندنبرگ درباره‌ی یک کاخ تخت جمشید است که در مقابل سکوت بسیاری دیگر از مدعیان شناخت تخت جمشید درباره‌ی آن، هنوز شرح مفصلی می‌نماید. از این مسیر معلوم می‌شود که مجموعه سخنان صاحب نظران درباره تخت جمشید، چیزی جز طفره رفتن از گفت و گوی گسترده درباره آن و جست و جوی جدی در میان خاک‌های این مجموعه

تاریخی نیست که تاکنون فقط چند سنگ و ستون آن، به کار بروشورهای تبلیغاتی آژانس های مسافرتی آمده است!

اینک وقت آن است که درباره ی بناهای هخامنشی در تخت جمشید و شوش، نکته ی از نظر تاریخی بسیار آموزنده ولی ناگفته ای را بیان کنم و برای نخستین بار توجه دهم که: مجموعه ی صفه ی انتهایی کوه رحمت، با نام کنونی تخت جمشید، در زمره ی سایت های تصرفی داریوش است، که پیش از او به تمدن های کهن منطقه متعلق بوده و همچون شوش پایگاهی است که هخامنشیان مهاجم از تمدن نام دار ایلام مصادره کرده اند و معلوم کنم که آن قطعه هنوز کاملاً تغییر شکل نداده و بی هویتی که در زاویه ی جنوب غربی تخت جمشید، بلاصاحب افتاده و آن را، به عمد، انبار زباله ی تخت جمشید کرده اند و نیز بخش های اکتشاف نشده ی شرق کاخ داریوش، ماهورهای زیر کاخ خشایارشا، مجموعه موسوم به حرمسرا و همچنین مجموعه تأسیسات کهنی که امروز ساختمان خزانه می شناسیم و نیز حواشی شرقی آن، درانتهای کوه رحمت، چنان که اسناد آن را بیاورم، از بقایای بناهای ایلامیان است، که آثار آن ها را از جمله در نقش رستم نیز یافته ایم و بدین ترتیب با اطمینان تمام می توان گفت که حتی محل آن گورستان اشرافی هخامنشی نیز تصرفی و غارتی بوده است.

آیا بدون حفاری ماندن ماهورهای کوچکی، عمدتاً در جنوب غربی و محدوده میانی و جنوب تخت جمشید، کنار کاخ مرکزی و در نزدیکی کاخ های داریوش و خشایارشا، همچنین بلا تکلیف گذاردن این بنای منتسب به اردشیر و نیز بی اعتنایی به اکتشاف کامل مجموعه حرمسرا، برای پوشیده ماندن آثار کهن ایلامیان در تخت جمشید نبوده است؟!

«در شمال حیاط «هدیش» انبوهی خاک است که آن را «بخش ناشناخته» نامیده اند. در زیر این تپه خاک «بخش ناشناخته» (کاخ G در نقشه ی اشمیت) پی ریزی بناهایی است، که معلوم نیست برای چه مصرفی ساخته شده و طرح آن روشن نیست. بعضی ها تصور کرده اند که کاخی از اردشیر سوم است و بعضی دیگر گفته اند ویرانه ی آتشکده ای است که سه طبقه داشته است». (لویی واندنبرگ، باستان شناسی ایران، ص ۳۵)

بدین ترتیب در محاصره‌ی ۴ بنایِ تچر، سه دروازه، هدیش و موزه، تپه‌ای باستانی، مدفون در آوار دیوارهای خشتی، بدون کاوش باقی مانده است، که از بیم آشکار شدن هویت ایلامی بخش جنوبی صفه‌ی تخت جمشید، به آن‌ها دست نمی‌زنند و جز افسانه درباره‌ی آن نمی‌گویند!!!

آیا در جای بناهای هخامنشی محاصره‌کننده‌ی این تپه‌ها، چه ساخت و سازهای کهن تخریب شده قرار داشته است؟ اگر گمان می‌کنید تمام آن بازمانده‌های ایلامی را هخامنشیان ویران کرده‌اند، باید توجه دهم که ویرانگر اصلی آن، باستان‌شناسان محترم اروپایی سده‌ی اخیرند که از راه نرسیده، بر بقایای آن سایت کم نظیر ایلامی، به بهانه‌ی بنای اقامتگاه متخصصین و کارکنان وارداتی، یک سوله‌ی دراز بی‌محمل و موضوع ساخته‌اند. آیا در زیر این سقف دراز، که نخستین ساخت و ساز عجولانه بی‌دلیل در مجموعه‌ی تخت جمشید شناخته می‌شود، چه گذشته است؟! گمان ندارم که هرگز اسرار کاوش‌های پنهانی، که در زیر سقف این به اصطلاح اقامتگاه کارمندان هیئت‌های باستان‌شناس انجام شده، آشکار شود! چنان که هیچ‌کس تاکنون بهانه‌ی درستی برای علت بالا بردن این گالری چند هزار متری را بیان نکرده است.

«تپه‌ی خاک: میان «هدیش» و ساختمان‌های حرم قرار دارد و در نقشه‌ی اشمیت با علامت D تعیین شده. این بنا دو طبقه و اطاق‌های آن دراز و موازی با هم و در واقع انبارهایی بوده است که روی آن تالارهایی برای پذیرایی ساخته بودند و طاق انبارها هم مرکب از قوس‌ها بوده است. حرم قسمت‌های شرقی و جنوبی صفه‌ی تخت جمشید را اشغال می‌کرده، کاوش‌هایی که در این محل انجام گرفته نشان داده است که ساختمان «حرم» در دو مرحله انجام شده است: ابتدا داریوش ساختمان بنایی را شروع کرده بود که ناتمام ماند و بعد خشایارشا آن را تکمیل کرد و به صورت کنونی در آورد (!!!) حرمسرا شامل مجموعه‌های ساختمانی مرکب از یک تالار ستون دار و تعداد زیادی اطاق‌های کوچک‌تر بوده است قسمتی از «حرم» در حال حاضر به صورت موزه‌ای در آمد، در قسمت دیگر کارمندان باستان‌شناس منزل کرده‌اند». (لویی واندنبرگ، باستان‌شناسی ایران، ص ۳۶)

همین توصیف واندنبرگ از نوع بنای معروف به کاخ G و D، یعنی

ساختمان های دو اشکوبه ی خشتی و طاق های ضربی، غیر هخامنشی بودن آن ها را معلوم می کند. زیرا ظاهراً هخامنشیان شیوه ی ساخت بناهای اشکوبه دار را نمی دانسته اند و هیچ یادگار دو طبقه ای از آن ها به جا نمانده است و چنان که دیگر آثار سنگی تخت جمشید آشکار می کند، نحوه استفاده از خشت و آجر در بناهای خود را نمی دانسته اند. تمام این مسائل قابل بررسی نخست اثبات می کند که هر مانده ی خشتی و آجری تخت جمشید را باید بنایی بومی، ایلامی و پیش از هخامنشی شناخت و دوم اثبات می کند که هخامنشیان به خاطر هویت غیر بومی خود با امکانات و الزامات محل و مصالح و نیازهای اجرایی ساختمان های شان آشنا نبوده اند!

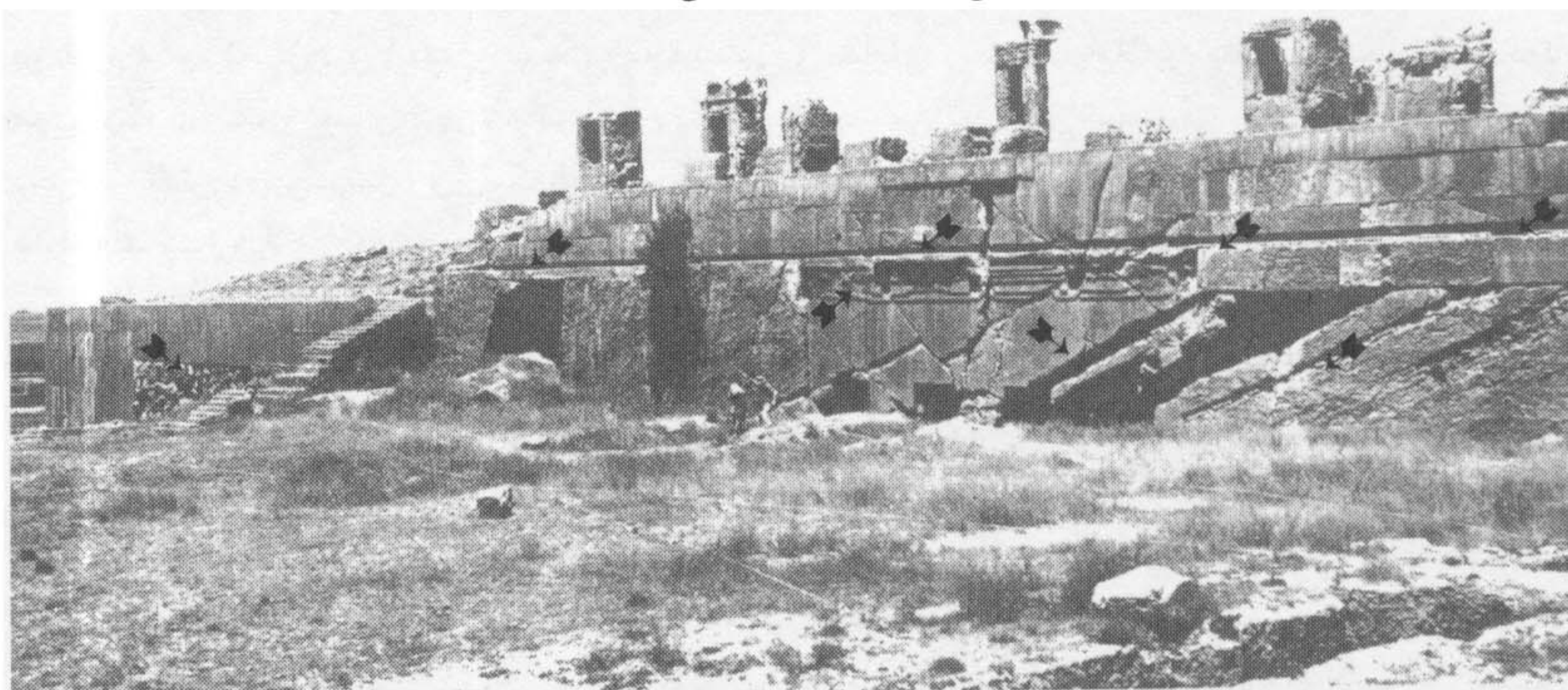


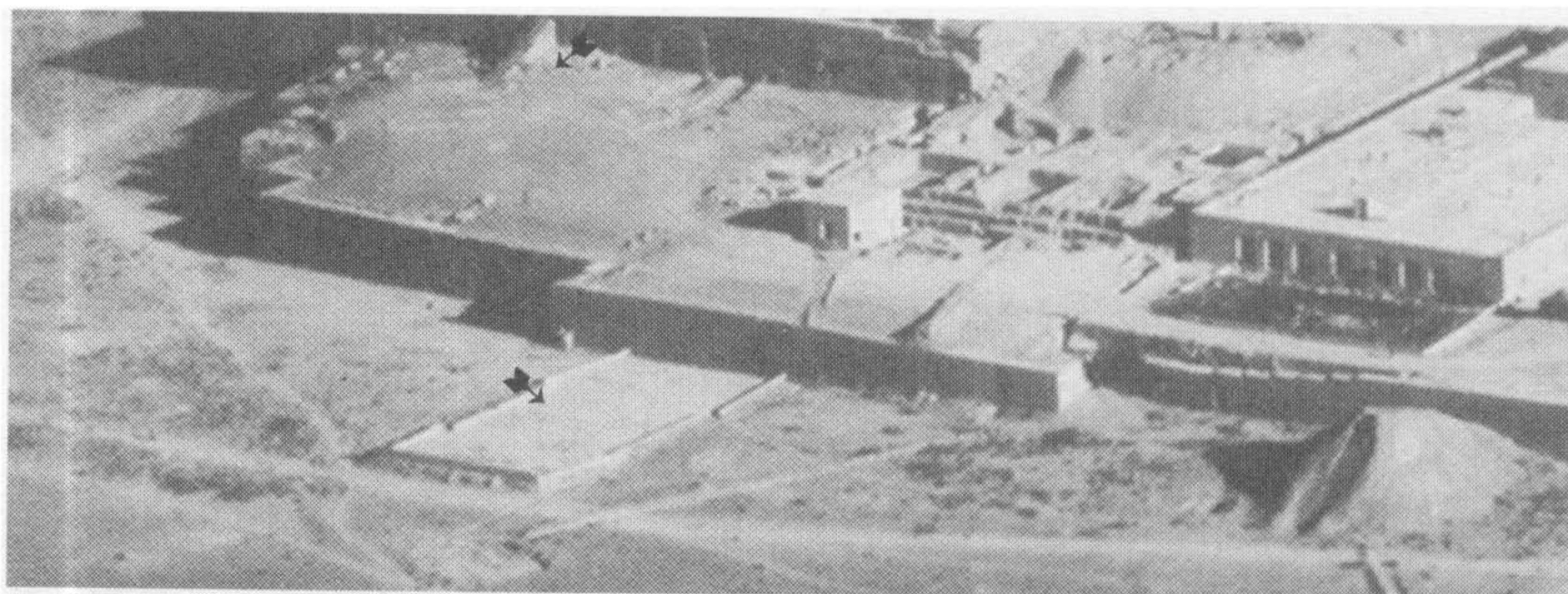
در این عکس تمایز بین ابنیه ی سنگی هخامنشی و بقایای زیگورات ایلامی پیش از هخامنشی دیده می شود. در شرق بنای تچر، مانده های یک معبد خشتی بر زمین است که بنای سنگی تچر را از تخریب بخش غربی آن بر روی یک صدفه ی سنگی ساخته اند. در سمت غرب کاخ هدیش باز هم بقایای یک معبد کهن ایلامی دیده می شود که به آن نام نادرست کاخ اردشیر سوم را داده اند. در انتها الیه جنوب غربی جان پناه های شاخی شکل پیداست. آن چه در این عکس بدون در نظر گرفتن دو بنای سنگی تچر و هدیش می بینیم، یکسره مانده های خشتی - آجری ایلامی است که شاخص ترین آن ها را در ضربت نخست به زیر آن سوله ی بی سبب ساخته شده پنهان کرده اند. سه رشته پلکان در بخش میانی تصویر از طبقه ی سوم زیگورات به صدفه ی نهایی آن کشیده شده است که کاملاً هویت و سبکی ایلامی دارد. کافی است بپرسیم این پله های غیرهخامنشی را چه زمانی ساخته اند، به چه بناهایی منتهی می نشده و آن خرابه های کنار بخش هایی که به وسیله ساخت و سازهای هخامنشی تغییر هویت داده، از چه دورانی مانده است؟ در این جا هم طبقات زیگورات تخت جمشید را از زاویه ای دیگر می بینید.



این تصویری از پله‌های آجری در دیوار ضلع جنوبی صفه‌ی کاخ خشایارشا است. هیچ تردیدی در هویت ایلامی آن وجود ندارد و مهم‌تر از همه رگه‌های آجری باقی مانده بر سمت غربی آن، حکایت از امتداد یک دیوار آجری سراسری به موازات دیوار سنگی جنوب صفه‌ی بنای اختصاصی خشایارشا می‌کند، که برای بالا بردن کاخ هدیش در پشت دیوار قبلی کشیده‌اند. در سمت شمال این پله‌ها و درست چسبیده به آن، رشته مشابه دیگری از همین پله، که به یقین نمونه‌های دیگری نیز در زیر خاک‌های گشوده نشده دارد، ارتباط ضلع شرقی زیگورات را با صفه‌ی اصلی برقرار می‌کرده است.

پرداخت نشدن سنگ‌های دیواره‌ی جنوبی صفه‌ی کاخ خشایارشا، در عکس زیر با وضوح کامل نشان می‌دهد که برابر این سکوی سنگی کاخ خشایارشا، تا ارتفاعی که سنگ‌های پرداخت نشده در دو سوی پله رد مستقیمی گذارده، دیواری قدیمی و احتمالاً آجری وجود داشته است. نوار سراسری انتهای قسمت پرداخت نشده‌ی سنگ‌ها، به خوبی ارتفاع آن دیوار کهن را معین می‌کند. چنان‌که نوار مستقیم پرداخت نشده‌ی دیگری، وجود دیواری در سمت چپ پله‌ها را نشان می‌دهد. در مباحث آتی این کتاب به نکات دیگری از این دیوار توجه خواهم داد، که بی‌شک مداخلات جاعلانه‌ی مستمر و وسیع به اصطلاح باستان‌شناسان وارداتی در آثار کهن ایرانی را بیش‌تر اثبات خواهد کرد.





تصویر آن درگاه مجلل ورودی جنوبی صفه ی تخت جمشید، در این عکس به خوبی دیده می شود که در میان پیش آمدگی میانی دیوار جنوبی قرار دارد. نحوه ی این ورودی و پیش آمدگی دیوار، کاملاً با پله های دو سویه ی زیگورات های ایلامی منطبق است، که به وسیله ی دیوار چینی داریوش کور شده و با کتیبه ی فراز آن گویی بر نابودی هویت ایلامی آن مهر کوبیده اند. تاکنون از میان این همه اساتید بزرگ بین المللی و خودی، حتی یک نفر در حد واژه ای نیز درباره ی این صفه ی کهن و علت وجودی آن در هیچ کتابی که در موضوع تخت جمشید ساخته اند، سخن و توضیحی قابل قبول نیاورده است!

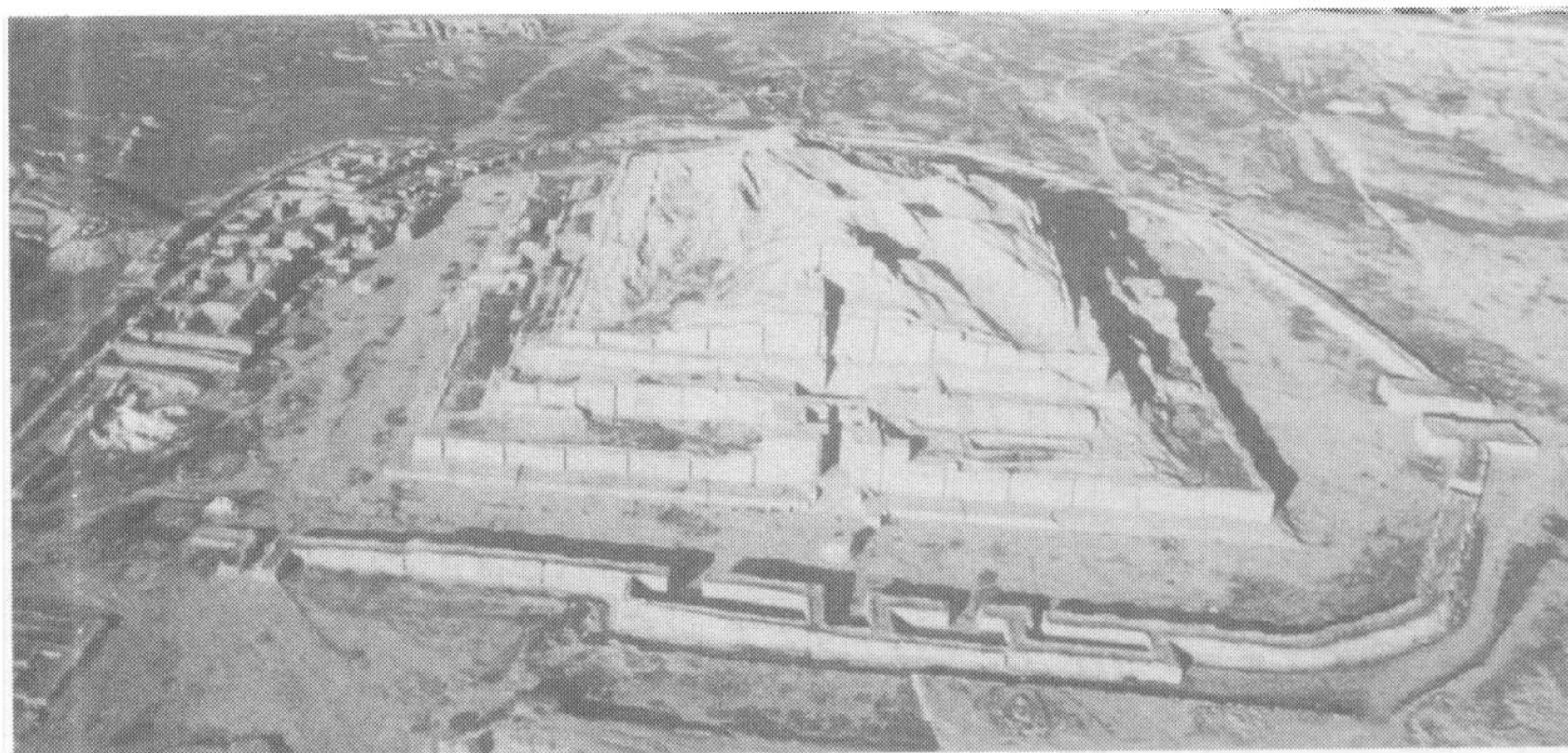
به این عکس هوایی دیوار جنوبی تخت جمشید دقت کنید. در مرکز دیوار، به سطح همواری برمی خوریم، که آشکارا پاگردی ورودی است و از آن پس با سه طبقه تأسیسات زیگوراتی مواجه ایم، که با پله های آجری و سنگی ایلامی به یکدیگر متصل اند. پله های عریض مقابل صفه ی ورودی را، دیوار چینی سنگی هخامنشی برجیده است، اما راهروی عریض و نسبتاً مجلل آن در زمان این عکس برداری، هنوز دست نخورده برجا بوده است. پله های عبور به طبقه دوم زیرخاک های کاوش نشده ای مدفون است که اینک عنوان حرمسرا دارد. یک رشته پله بلند و بسیار خوش ساخت سنگی دیده می شود که طبقه ی دوم را به صفه اصلی، یعنی همان نقطه ای متصل می کند که دو بنای هخامنشی تچر و هدیش را در جای ابنیه تخریب شده کهن ایلامی، نشانده اند. در تصویر بعد بناهای سنگی تچر و هدیش و دورنمای ستون های آپادانا را از روی صفه ی بالایی جنوب غربی تخت جمشید برداشته ام تا تخته گاه بسیار مجلل و بقایای ابنیه ی آجری و خشتی ایلامی، که در زیر انبوهی خاک ناگشوده و اکتشاف نشده پنهان است آشکار شود. بقایا و نشانه ی پله های ارتباطی و دیوارهای قدیمی در قسمت زیرین عکس به خوبی دیده می شود که با یک صفه و دیوار چینی سنگی



شاردن در توصیف صفة ی تخت جمشید در صفحه ۱۳۸۲ سفرنامه اش نوشته است :

« بنا در دامنه ی کوهی است که آن را به صورت صفة مسطح کرده اند و ۲۴ پا از سطح زمین بلندتر است. وسعت این صفة از نظر گستردگی و بلندی در قسمت های مختلف متفاوت است، چنان که می توان گفت این بنای بدیع دارای سه قسمت است، که به صورت پلکان آملی تئاتر یکی بالاتر از دیگری است.»

به راستی هم که فقط با برداشتن بناهای عاریتی و سنگی هخامنشی از روی آخرین صفة تخت جمشید، هویت زیگوراتی این مجموعه، منطبق با توصیف شاردن، آشکار می شود. سه رشته پله های سنگی و آجری، سطح دوم این زیگورات را به بالاترین عرصه ی آن می رسانده است که اندک کاوش های انجام شده در آن، برابر بازسازی صفة ی مقابل، استقرار مجموعه ای از معابد ایلامی را فراز بالاترین صفة و تأسیسات جنبی آن را در سایر طبقات این زیگورات مسلم می کند. بی شک آشکارسازی کامل هویت کهن ایلامی و غارت شده تخت جمشید، هنوز به کاربیش تر و همکاری مراکز مسئول نیاز دارد، که اینک با نمونه ی واضح موضوع جیرفت، معلوم شده است که با آثار ایران پیش از هخامنشی دشمنی دارند! در زیر، نمای هوایی زیگورات چغازنبیل را آورده ام که در مقایسه با دیگر زیگورات های ایلامی عظمتی یگانه دارد. تأسیسات و ابنیه جنبی زیگورات چغازنبیل، از هر نظر با بناهای جنبی و تأسیسات زیگورات تخت جمشید برابر است که به آن نام نادرست خزانه و حرمسرا را داده اند. مهم ترین خصیصه و تشابه در این دو بنا، شیوه ی معماری، مصالح ساختمانی و طراحی اتاق های موازی غیر قرینه و بسیاری نشانه های دیگر است که هویت ایلامی ثبت شده و محکمی دارد.





به این بازسازی زیگورات کهن تخت جمشید، که برزمینه‌ی یک تصویر هوایی از موقعیت صد سال پیش آن ترسیم شده توجه و با زیگورات چغازنبیل مقایسه کنید. تنها تفاوت عمده‌ی دو صفا در این است که چغازنبیل یک نمونه از معابد مستقر در دشت، به صورت چهار گوش است و تخت جمشید یک مجموعه‌ی مستقر در محوطه‌ای کوهستانی و سه بر است. نکته‌ی بدیع در این بازسازی آن جاست که اگر بناهای سنگی اضافی هخامنشی را از درون حلقه‌های این زیگورات پاک سازی کنیم، بناهای ایلامی هر ردیف، از نظر ساخت و کاربرد یکسان و مشابه خواهد شد. بحث‌های آتی این کتاب به خوبی اثبات می‌کند که داستان تخریب ایلام و شوش به وسیله‌ی آشوریان تا چه حد مسخره و نادرست است و نشان می‌دهد که ایلام و شوش یکی از چند تمدن کهن بومیان ایران بوده است، که مانند بابل و آشور در بین‌النهرین، به دست هخامنشین غارت و نابود شده است.

۱. ورودی جنوبی و اختصاصی و تشریفاتی زیگورات، که کسی کلامی درباره‌ی آن نگفته و نمی‌گوید.
 ۲. صفا‌ی تأسیسات، محل اقامت و پذیرایی بومیان وزوار، که در این عکس تنها بخش‌هایی از قسمت شرقی آن را گشوده‌اند و به بناهای آن اسامی عجیب خزان و پادگان و غیره را داده‌اند. پله‌های ورودی به این بخش، در انتهای شرقی دیوار جنوبی دیده می‌شود.

۳. صفا‌ی نخست معبد اصلی، محلی برای کنترل ورود و خروج و امور اداری معبد، درست مشابه آن چه در چغازنبیل یافته‌ایم. بخش جنوبی این صفا در حال حاضر ورود ممنوع است، بخش شرقی آن را بنای موزه و آن سوله‌ی بدساخت بلعیده و بخش شمالی آن در زیر سکوی جنوبی صفا‌ی آپادانا است.
 ۴. صفا‌ی دوم معبد اصلی، محل اقامت کاهنان و خدمه‌ی عالی رتبه‌ی معبد. بخش جنوبی و شرقی این اقامتگاه‌ها امروز دیگر مکشوف شده، که اصطلاحاً به آن حرمسرا می‌گویند و بخش شمالی آن در فضای میان کاخ آپادانا و بنای تچر پنهان است.

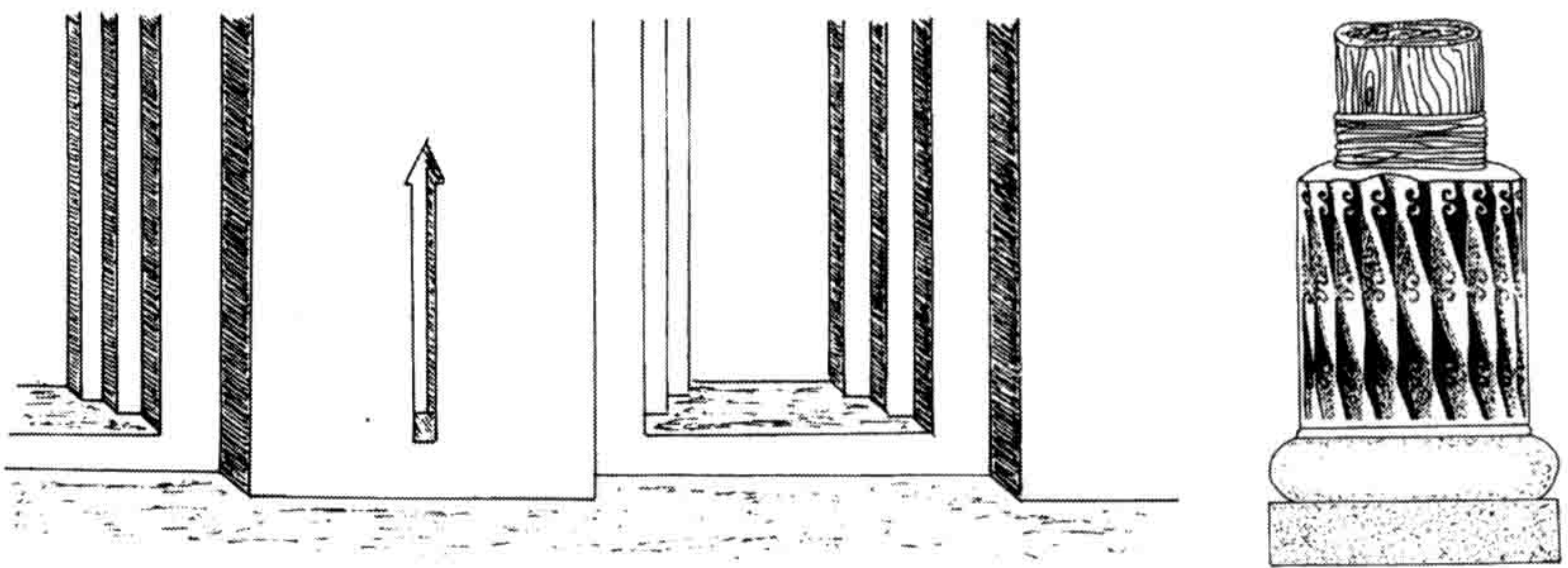
۵. صفا‌ی اصلی معابد، دو بنای سنگی غریبه‌ی تچر و هدیش را، داریوش و خشایارشا، با تسطیح و تخریب معابد کهن و سکوسازی سنگی از گوشه‌های شمال غربی و جنوب شرقی این صفا برداشته‌اند.

که می بایستی بر روی آن دو بنای بی قواره و نامنطبق با شرایط اقلیمی به نام های هدیش و تچر ساخته شود، تعویض کرده اند.

همچنان که ایران شناسان بس معزز کم ترین کوششی برای توضیح آن کتیبه دست خورده ی ایلامی در نقش رستم و آن صفه ی ورودی بیرون از دیوار جنوبی تخت جمشید نکرده اند، هویت ایلامی جنوب صفه را نیز پوشیده نگه می دارند، که فضای معروف به کاخ اردشیر سوم، یکی از عمده ترین آن هاست. باستان شناسی هدایت شده ی ایران، برای آسیب ندیدن اقتدار هخامنشی، با سر هم کردن و جابه جایی سنگ ها و کتیبه ها در ضلع جنوبی حیاط تچر، بر آن محوطه ی ایلامی، لباس هخامنشی پوشانده اند، چنان که درست همین شگرد را، به صورتی دیگر، درباره ی پاسارگاد به کار برده اند، که در همین فصول بدان رسیدگی خواهم کرد. اما نیمه کاره بودن نقوش دیواره ها و نیز بقایای پلکانی که در حال حاضر به هیچ محوطه ای منتهی نمی شود و عکس و شرح آن را در صفحات بعد خواهید دید، به سهولت خاک های پاشیده و پوشاننده بر این کثافت کاری های به اصطلاح علمی را، پس می زنند.

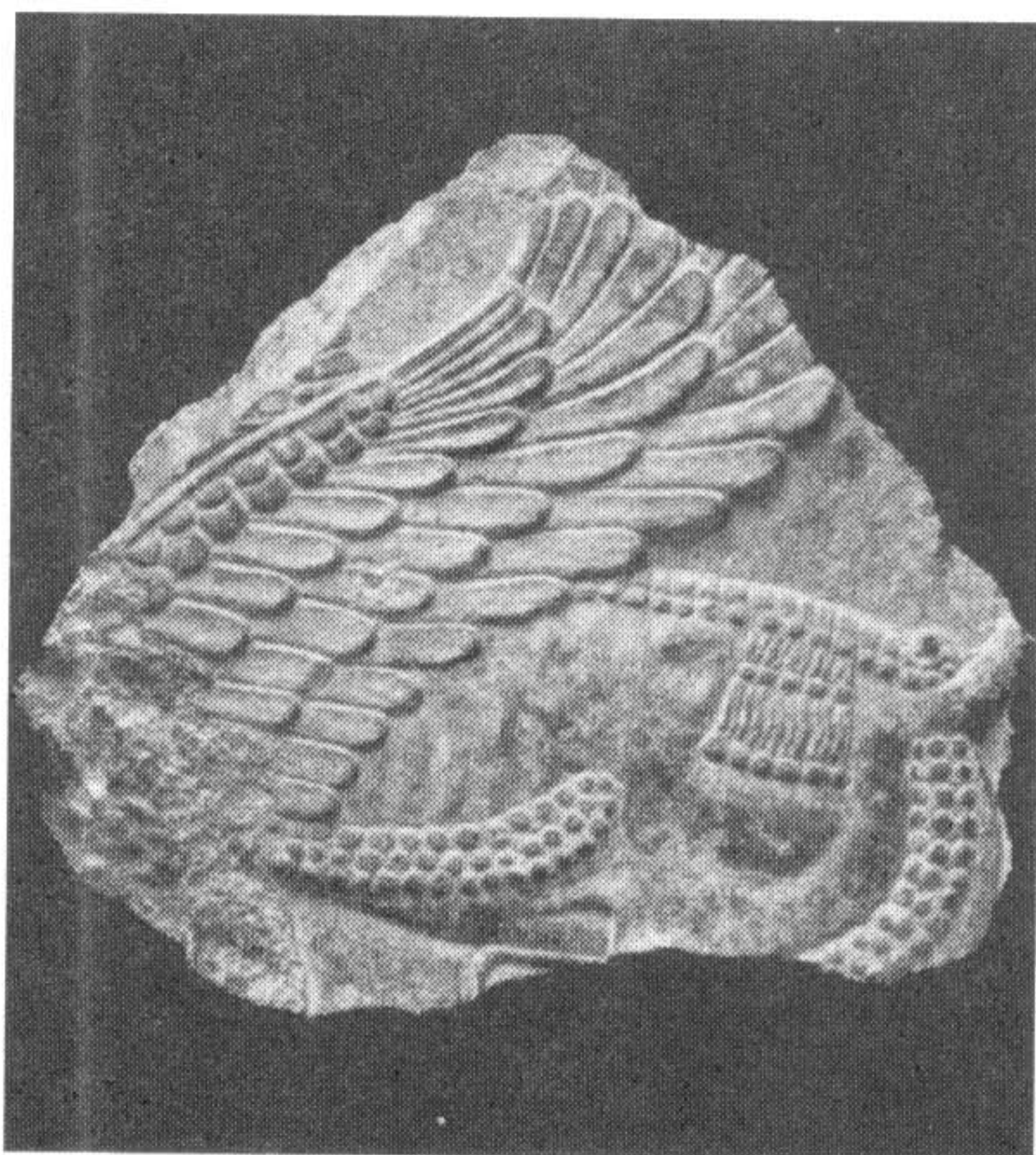
بدین ترتیب می توان به صراحت گفت که صفه ی طبیعی بخش جنوبی تخت جمشید و بدون هیچ دیوارکشی و فقط بدون تچر و هدیش و سه دروازه و ورودی حرمسرا، در هنگام تصرف آن، آماده و در حال بهره برداری ایلامیان بوده، چنان که بی شک بناهای عمدتاً آجری و خشتی آن تا به سامان رسیدن ساخت و سازهای سنگی هخامنشی، برای نخستین سکونت های حاکمان آن سلسله مورد استفاده قرار گرفته است. این فصل برای رسیدگی به این ادعا تدوین نشده و جز بیان به اجمال درباره ی این جلوه های ایلامی در تخت جمشید و نقش رستم و شوش، چاره ی دیگری نیست. به زمان خود در این باره بی شک جزییات آگاهی دهنده تری ارائه خواهم داد و آرزو خواهم کرد که زمانی باستان شناسی ایران، مستقل از مأموران کلیسا و کنیسه، که به نام و در صورت باستان شناس به سایت های کهن ایران وارد می شوند، به این اشاره ها رسیدگی کنند؟

«خزانه نخستین، مستطیل بزرگی بود به درازی ۱۲۰/۷۰ متر و پهنای ۶۱/۹۰ متر با دیوارهایی از خشت خام. این دیوارها، به ارتفاع تقریباً ۱۱ متر و بدون پنجره، مانند یک دژ، بالا رفته بود. ردیفی از اتاق‌های مستطیل شکل باریک پیرامون بنا را گرفته بود و دیوارهای قطور داخلی آن‌ها مانند دیواری دیگر، بر ضخامت دیوار اصلی خزانه می‌افزود. درون بنا اتاق‌های وسیع دیگری بود که هنوز نمی‌دانیم نور آن‌ها از کجا تأمین می‌شده است. شاید سقف این تالارهای درونی از دیوارهای اصلی پیرامون مرتفع‌تر بود و به وسیله‌ی پنجره‌های کوچکی در قسمت بالای بام، نور می‌گرفت. به هر حال تصور این که کارکنان خزانه دائماً با مشعل‌های فروزان در میان کالاهای انبار شده این سو و آن سو می‌رفته‌اند، دشوار است. دیوار بیرونی پنجره‌ای نداشت، اما فاصله به فاصله با پیش‌آمدگی‌های ستون مانند و فرورفتگی‌هایی با دست‌اندازهای پلکانی از یکنواختی خارج می‌شد. میان هرپیش‌آمدگی ستون شکل، شکافی



به صورت پیکان در آورده بودند. با این شیوه از طریق بناها و معبدهای بابلی‌های متاخر آشناییم.» (هاید ماری کخ، از زبان داریوش، ص ۱۷)

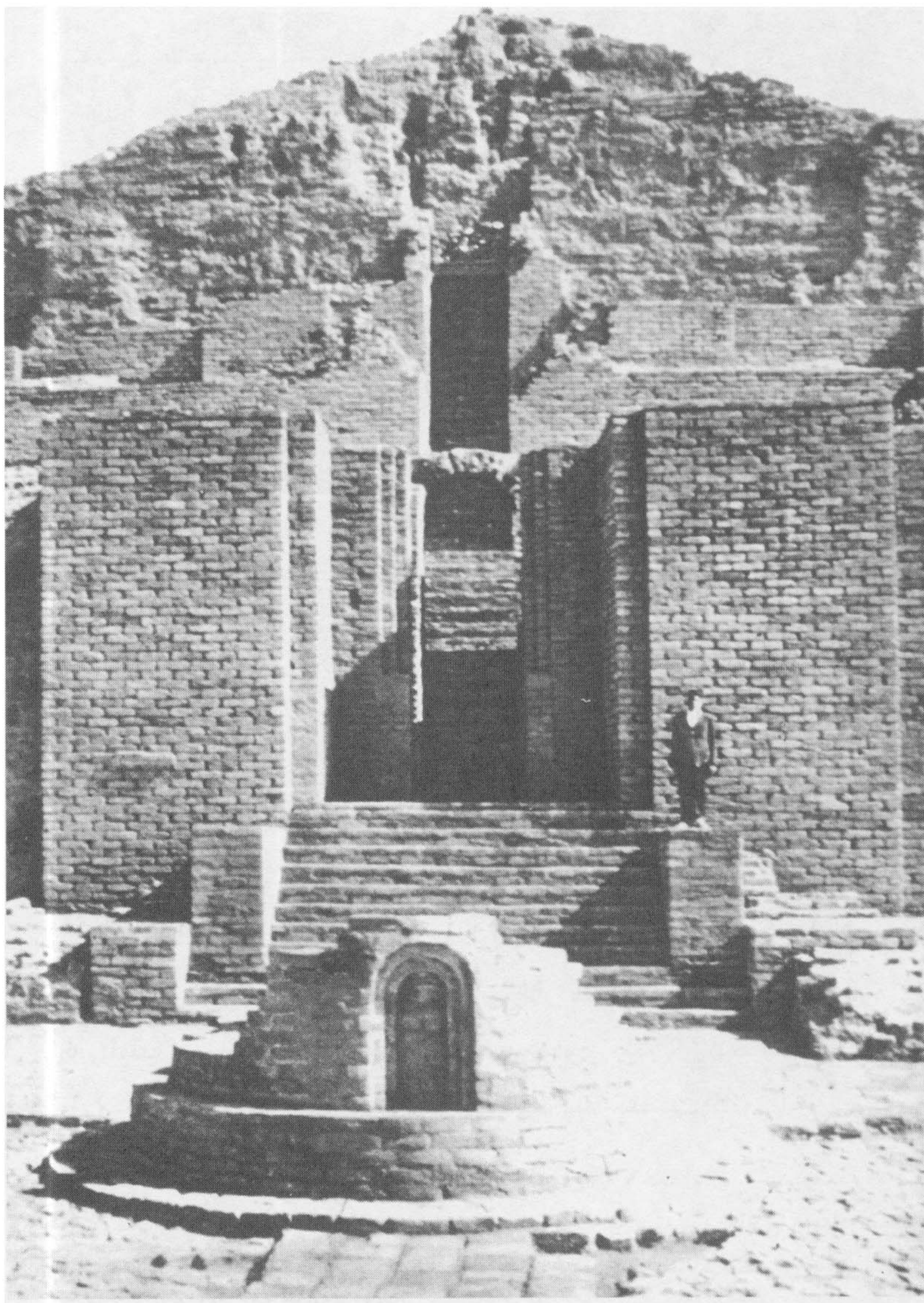
این توصیف از بنای خزانه با دیوارهای خشتی، ستون‌های چوبی، آن‌پی بندی‌های شکسته، علامت پیکان روی دیوارها و نیز نقوش کاملاً ایلامی که در تصویر زیرستون‌های چوبی آمده، بیگانگی عمومی این بناهای ساده تخت جمشید را، با ساخت و سازهای سنگی و پرابهت آن اثبات می‌کند. به زودی خواهید خواند که گفت و گو از هر جز و بنا و دیوار و پستوی خشتی در تخت جمشید، خود به خود به معنای غیرخامنشی بودن آن از کار درخواهد آمد و توجه دهم که بی‌ذره‌ای تردید، آن دو پشته بزرگ خاک، که بالاجت تمام بدون حفاری گذارده‌اند، بقایای دو ابنیه ایلامی است که هخامنشیان فرصت نکرده‌اند با ساخت و سازهای سنگی خود تعویض کنند.



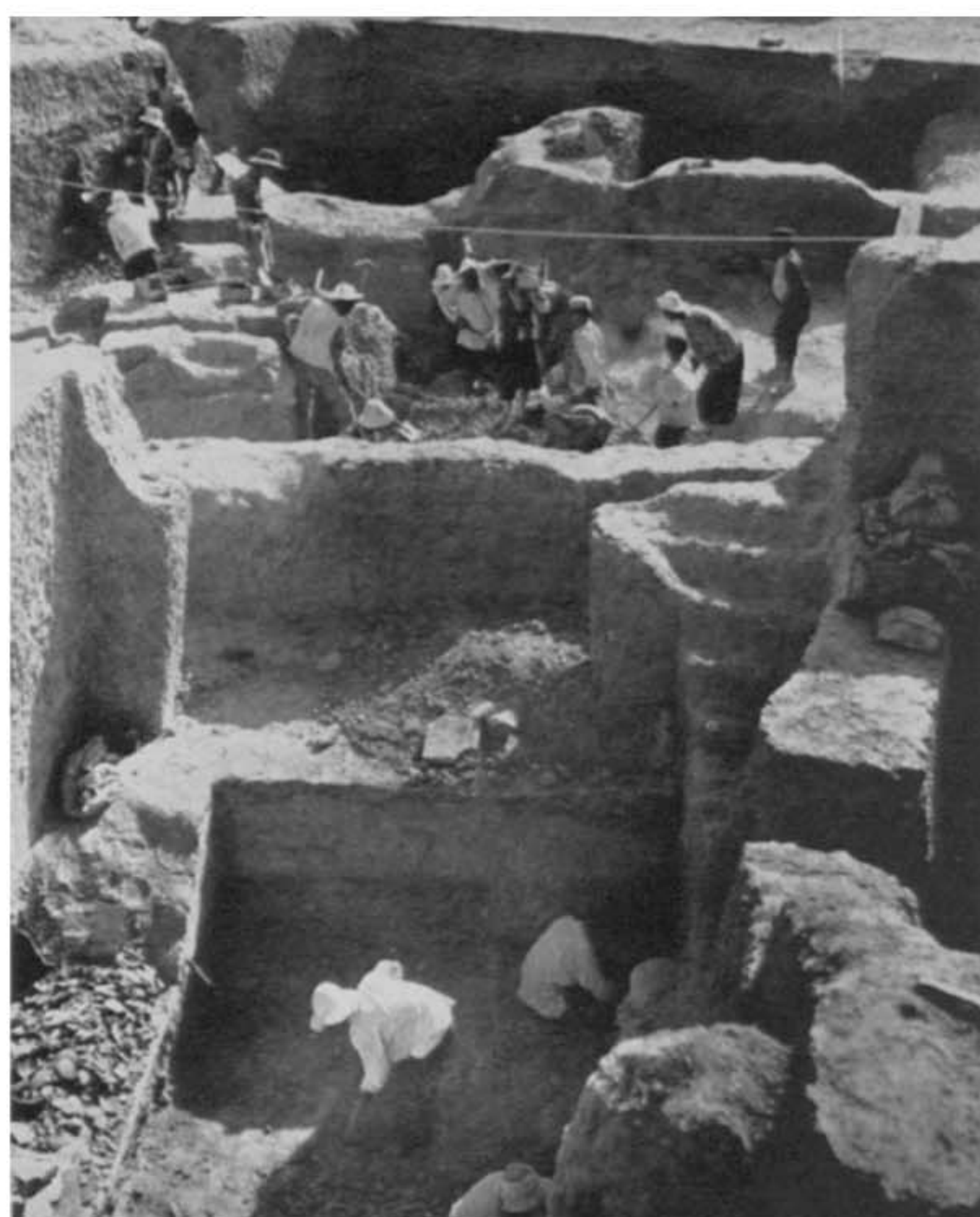
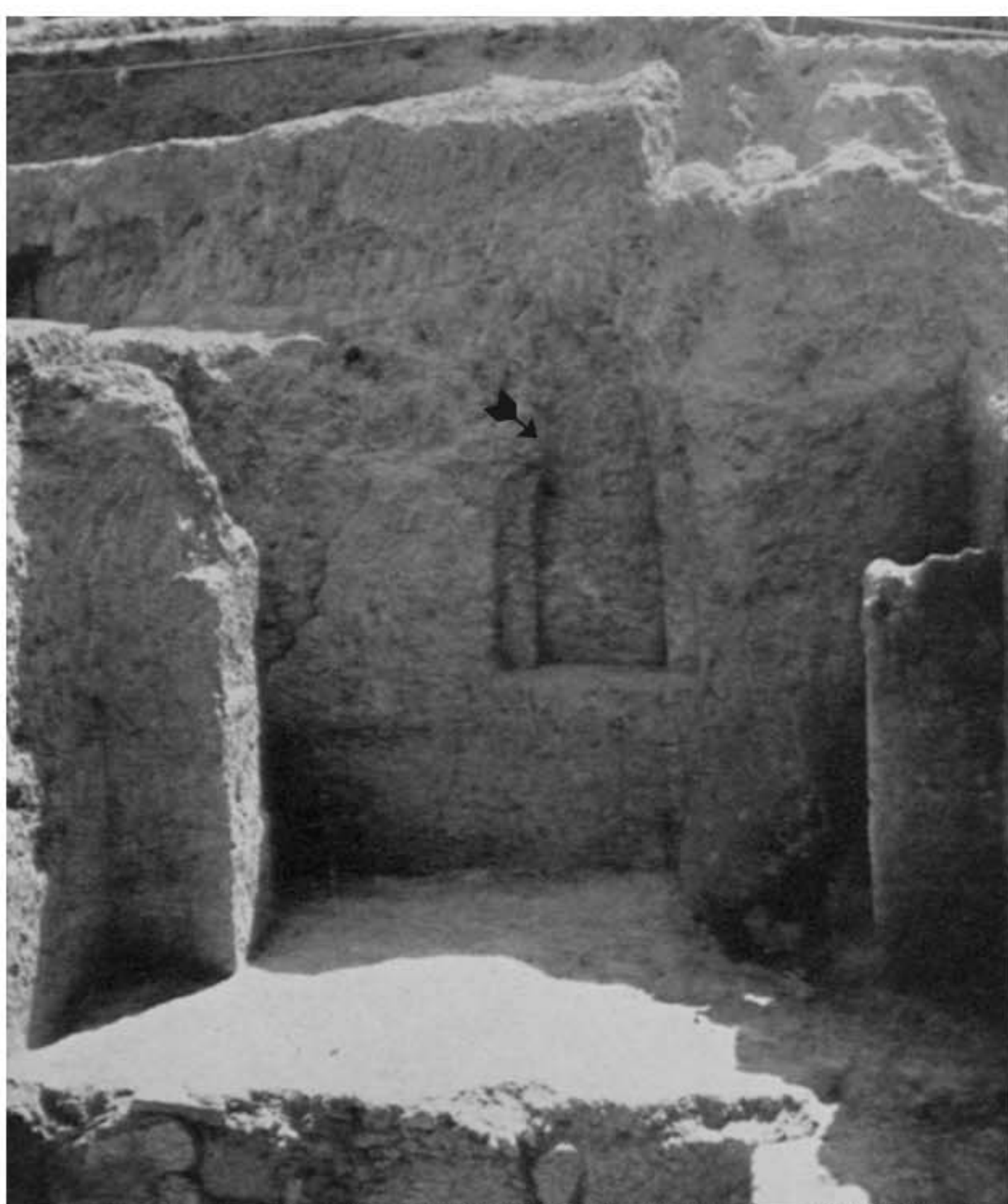
مقایسه‌ی دو الگوی نگاره‌ی یافت شده در بقایای کاخ D (چپ) و دیگر نمونه‌های تخت جمشید.

هخامنشی مشابهی ندارد، نه فقط مجموعه‌ی خزانه را الگوی کامل یک بنای خشتی-آجری ایلامی معرفی می‌کند، بل انبوه باور نکردنی آوار دیوارهای عریض و بلند خشتی، محوطه‌ی ۱۰/۰۰۰ متری آن را به زیر لایه ضخیم ۵ متری خاک فرو برده بود. بعدها خواهیم خواند که آثار حاصل از تخریب دیوارهای خشتی خزانه، با آثار دیگر بناهای هخامنشی، که نوشته‌اند دیوار آن‌ها نیز از خشت بوده، تا چه اندازه متفاوت است. مورخ می‌پرسد اگر چنان که بارها مدعی شده‌اند این عمارت خشتی با اسلوب‌های ایلامی را داریوش بالا برده است، پس الگوهای آن را از کجا اقتباس کرده، که ذره‌ای از آن در ابنیه‌ی پاسارگاد، که می‌گویند معماری پیش از هخامنشی است، و نیز در بناهای سنگی او در تخت جمشید پیدا نیست!!!؟

«کاخ D: از این بنا، که در ارتفاع متوسط بین کاخ خشایارشا و حرمسرا واقع شده، فقط قطعات ساختمان‌های غیر مربوط به یکدیگر باقی مانده است. معلوم نیست که این کاخ را در زمان سلطنت کدام یک از شهریاران هخامنشی ساخته‌اند. فقط در یک نقطه‌ی محل مزبور گمانه زنی شد و چند خندق آزمایشی حفر گردید (!!!). در امتداد لبه‌ی قطعه‌ای از آستانه‌ی سنگی که در محل مذکور کشف شد، آثار دیوار خشتی، به بلندی ۵ تا ۳۰ سانتی متر، که ممکن است باقی مانده‌ی دیوار فاصل بین تالار و اتاق‌های کنار آن ایوان روبه شمال باشد، مشاهده گردید... مرکز کاخ D از انبوه خرده



نمای ورودی زیگورات چغازنبیل در شوش. آستانه‌ی مدور و محراب شکل این معبد کهن، با آن نقش‌اندازی مقدس و مخصوص، پیوسته به عنوان یک شناسه‌ی معماری و هنر ایلامی معرفی شده است. درست نظیر و نقش همین محراب را در دیوارسازی‌های بنای به اصطلاح خزانه به تکرار یافته‌ایم، در عکس‌های بعد خواهید دید که باستان‌شناسان وارداتی به حوزه‌ی تخت جمشید، شبیه همین آستان مدور و مقدس را، در صحن ورودی مجموعه‌ی خزانه تخریب کرده‌اند.



یک نگاه به این پی‌ها و خانه‌ها و حیاط‌های خشتی-آجری، با آن محراب‌های مطبق و معروف ایلامی، که نمونه‌ی مشهور آن را در مدخل زیگورات چغازنبیل می‌بینید، و آن قالب‌های ضخیم آجر و خشت، هویت ایلامی انکار ناپذیر بناهای جنوبی تخت جمشید را اعلام می‌کند. این تأسیسات، که بخش اعظم و اصلی آن را به زیر آن بنای بی‌معنای جنوب موزه برده‌اند، که در عکس بالا می‌بینید، از گستردگی حیات بومی پیش از هخامنشیان در اطراف زیگورات تخت جمشید خبر می‌دهد. بی‌شک اگر علاقه‌ای به گمانه زنی‌های باستان‌شناسانه در دشت زیر دیوار غربی تخت جمشید، که به آن نام «پارسه شهر» داده‌اند، دیده نمی‌شود؛ از آن روست که نیک می‌دانند که در آن جا، جز بقایای زندگی ایلامیان را نخواهند یافت! زیرا که هستی کوتاه مدت مهاجمین هخامنشی و خشونت کم‌نظیر آنان، بومیان ایران را از گرد آمدن در اطراف آن‌ها باز می‌داشت و به همین دلیل تاکنون هیچ شهر و مرکز تجمع‌ی را با مشخصات هخامنشی نیافته‌ایم. به زودی خواهید خواند که هخامنشیان در اتمام همین مجموعه‌ی سنگی بی‌کاربرد هم ناکام مانده‌اند و معلوم خواهد شد که تخت جمشید قدیم جز سه بنای بی‌مصرف و نابه‌جای هدیش و تچر و ورودی حرمسرا را نداشته است!

سنگ پوشیده شده، که کاملاً از زواید ساختمان‌های تخت جمشید است و تپه‌ی کوچک مخروطی شکلی را تشکیل داده، که قطر آن در حدود ۱۵ متر و ارتفاع آن در حدود ۳/۵ متر می‌باشد. در قسمت بالای آن غیر از یک قطعه‌ی کوچک نقش برجسته از سنگ آهک که مشتمل بر بدنه‌ی حیوان بال‌دار می‌باشد و قطعه‌ای از کتیبه‌ی غربی اردشیر سوم بر نمای کاخ D چیز دیگری به دست نیامده است... هر گونه طرحی که درباره‌ی وضع اصلی ساختمان کاخ D ترسیم گردد، جنبه‌ی فرضی خواهد داشت... نقشه‌ی ترسیمی مربوط به ایوان، که شامل پایه‌ی مجسمه‌ی فرضی و قرینه‌ی مفقود آن بوده و مانند ایوان تالار تخت در دو طرف آن، دو مجسمه موجود باشد، مستلزم پیش‌بینی خصوصیات غیر احتمالی خواهد بود که در سایر نقاط تخت جمشید دیده نشده است. از جمله‌ی این گونه خصوصیات می‌توان وجود یک ردیف اتاق بین ایوان و تالار اصلی یا ایوانی را که برخلاف معمول سه ردیف ستون داشته باشد، ذکر نمود».

(اشمیت، تخت جمشید، ص ۲۶۴)

در این جا نیز با نشانه دیگری از تکنیک و الگوهای ایلامی مواجهیم. سنگ نگاره‌ی یافت شده در بقایای کاخ D که نمایی از یک حیوان بال‌دار است، با وضوح کامل از حجاری‌های بی‌عمق ایلامی نشان دارد. ما در تخت جمشید باز هم به تعدد، با این حیوانات سم و پنجه و بال‌دار روبه‌رویم، اما چنان‌که تصویر گواهی می‌دهد، با شیوه‌ی حجاری هخامنشی، یعنی به دست آوردن حداکثر بعد و عمق عمل‌آوری شده، که به کلی با یافته‌ی اشمیت در حفاری کاخ D از نظر تکنیک سنگ تراشی متفاوت است. اشمیت نگفته است که چرا کار حفاری این تپه‌ی خشتی ایلامی را ادامه نداده، اما هر کس دیگر هم به جای او، که هیچ علاقه‌ای به خدشه دار شدن تمدن و هنر و معماری هخامنشیان ندارد، قرار می‌گرفت، چون خود او، به سرعت دستور به هم آوردن شکاف‌های آن تپه‌ی ایلامی را می‌داد.

«تپه‌ی مرکزی: تپه‌ای است که سر آن بلندترین نقطه‌ی تمام صفا می‌باشد. تمام این فضا را باید بنایی جداگانه دانست که از چندین حیث با سایر ابنیه‌ی صفا متمایز است: هیچ سنگی در آن کار نشده و هیچ گونه پنجره و طاقچه ندارد. به جای این چیزها در فضای مزبور، همه جا آجر و مهم‌تر از آن نوعی سنگ مصنوعی به جای آجر دیده می‌شود. این سنگ‌ها را از

یک کناره لعاب و خطوطی منکسر و با گل و بوته و مربعاتی زینت داده اند و از **حیث صنعت و زینت به کاشی های شوش شبیه است.**

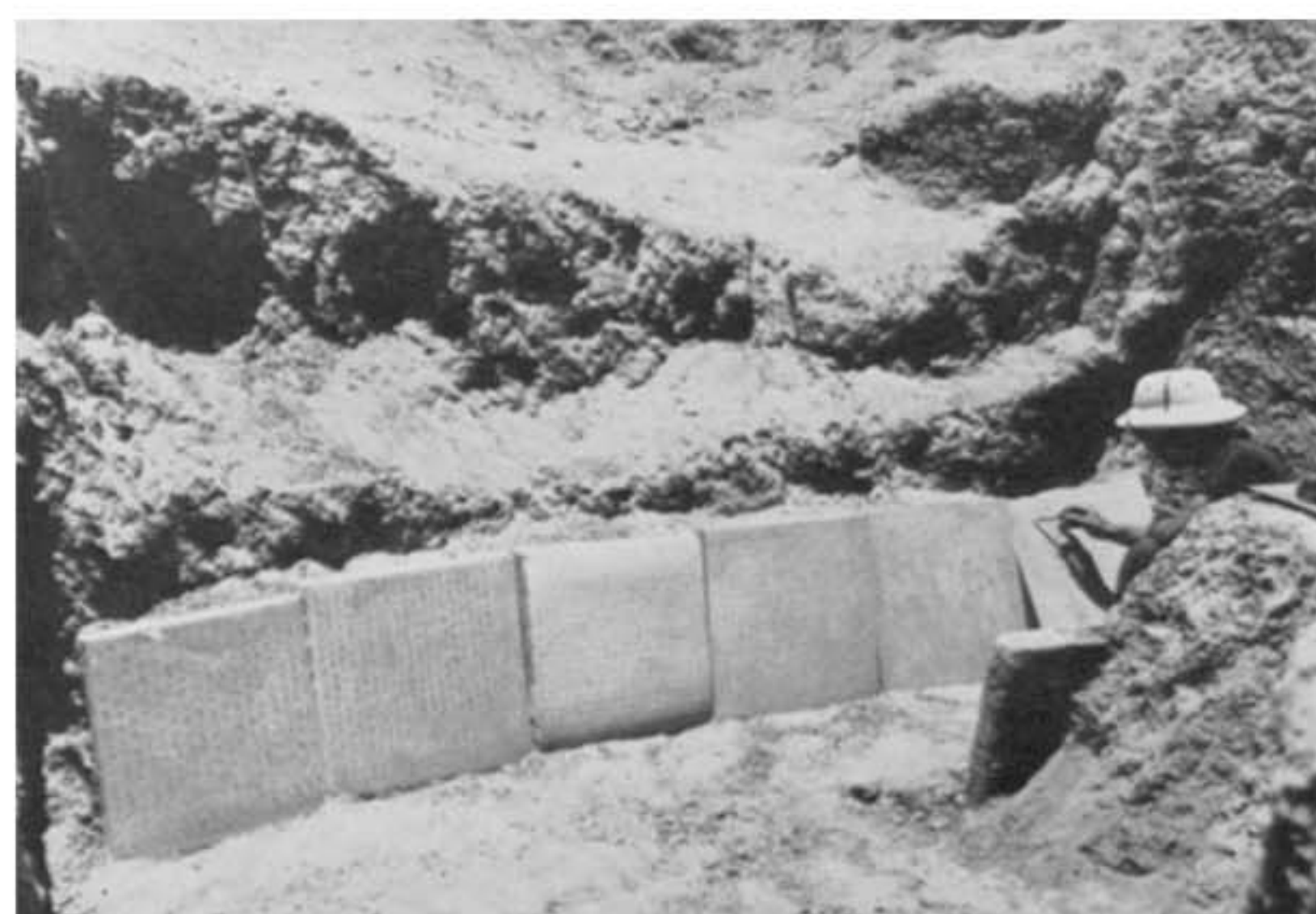
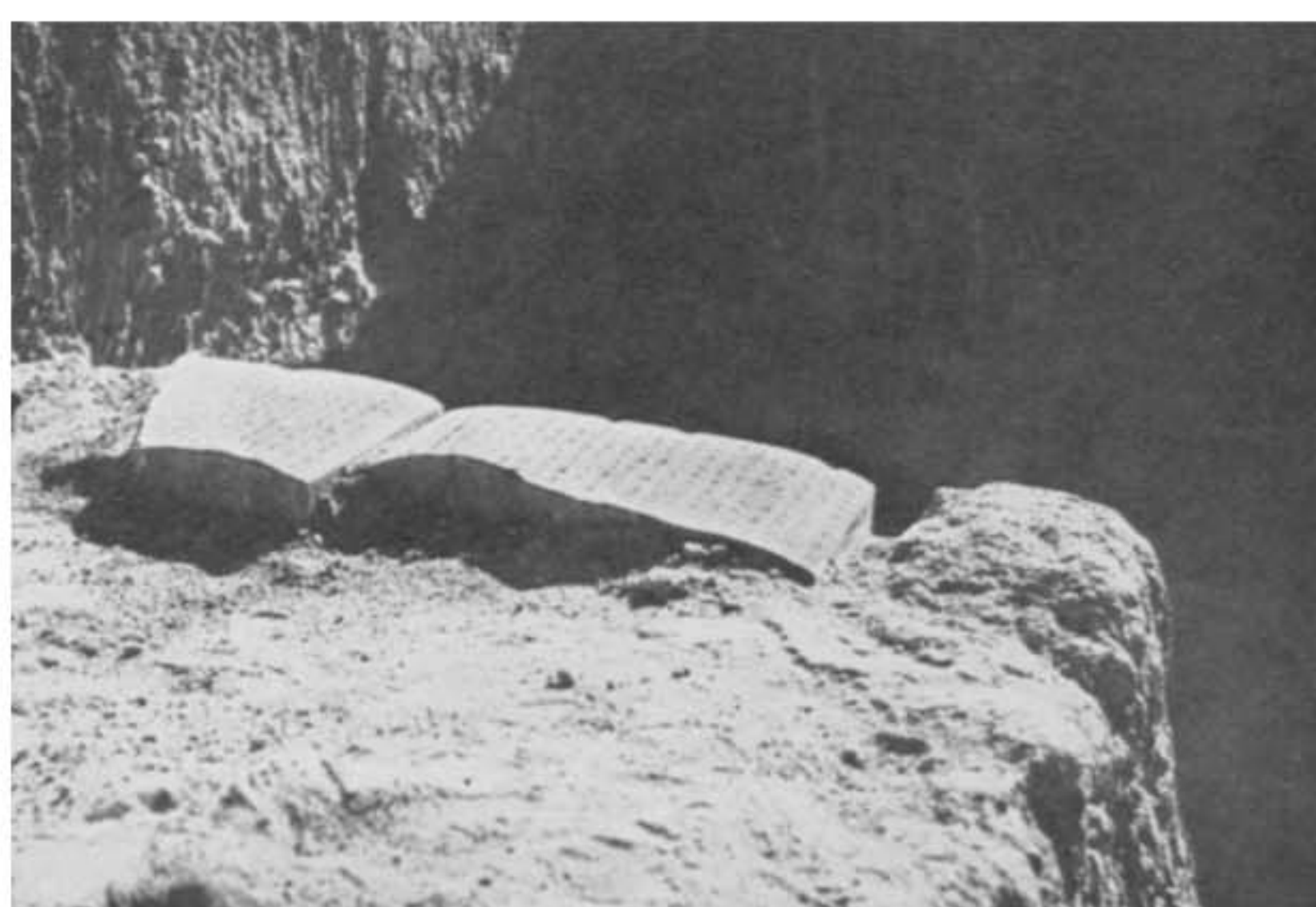
تلی که در مغرب سه دری و یا چهار دری می باشد، عبارت است از دیوار خارجی بسیار ضخیمی که سطح اش مربع و درون اش از خاک و خرده سنگ انباشته. این تل به خرابه های برج های بابل شباهت دارد و به هر حال صفه ای است که سطح آن از سطح بام های ابنیه ی اطراف هم بلندتر بوده است. نه تنها به احتمال، بل به ضروره باید فرض کرد که صفه ای بوده مانند صفه ی تخت جمشید، بنایی هم مخصوص عبادت داشته است.

بنابر این چنین به نظر می آید که این خرابه، که تا این اندازه با سایر ابنیه تفاوت دارد، بنایی مخصوص عبادت بوده است.

(پیرنیا، ایران باستان، جلد دوم، ص ۱۵۸۶)

این شرح را پیرنیا از نخستین گزارشات هرتسفلد درباره ی تخت جمشید آورده، که بر گزارش اشمیت از نظر زمانی بسیار مقدم تر است. چند نکته در این شرح، ایلامی بودن این عبادتگاه فراز صفه ی اصلی زیگورات تخت جمشید را مسلم می کند. اول مصالح آجری و سنگ های آجر تراش و لعاب دار آن است، که هرتسفلد نیز آن ها را با آجرهای لعاب دار شوش کهن مطابق می داند. باید تذکر دهم هیچ معبدی به نام هخامنشیان در هیچ نقطه ای از شرق میانه ثبت نیست و این بزرگ ترین دلیل است که هخامنشیان کم ترین ارتباطی با فرهنگ و باورهای شرق میانه و ایران کهن نداشته اند که هر مکان و تجمع باستانی آن ها، از معابد خدایان مختلف خالی نبوده است. بنابر این شناسایی تپه ی مرکزی تخت جمشید به عنوان ادامه ی عبادتگاه صفه ی اصلی زیگورات ایلامی تخت جمشید، که هخامنشیان محل دو بنای سنگی تچر و هدیش را از آن جدا کرده اند، تصرفی بودن این سایت کهن بومیان ایران را به وسیله ی مهاجمین هخامنشی، اثبات می کند.

پیش از ورود به مباحث بعد دعوت می کنم به تصویر لوحه های شالوده ی بنا در اقامتگاه شرقی به اصطلاح خزانه که نمی دانیم چرا پادگان نامیده اند، نگاهی بیاندازید. این لوحه ها تنها به خط ایلامی است و معادل میخی داریوشی و یا بابلی ندارد و این خود گواه بزرگ دیگری است که سازندگان



کتیبه‌ها و لوحه‌های به زبان ایلامی سنگ بنای به اصطلاح خزانه و پادگان.

آن از خط میخی داریوشی بی خبر بوده‌اند و به نگارش بابلی نیز بها نمی‌داده‌اند و محتاج نبوده‌اند. اما باستان‌شناسان وارداتی چنان که خواندن خط ایلامی را فقط آن گاه ضرور بدانند که گواهی و تأییدیه‌ای بر گزافه‌گویی‌های هخامنشی لازم شود، آماده نیستند که از متن این پی‌نوشته‌های شالوده‌ی بنا به خط ایلامی چیزی بگویند و یا متن آن‌ها را منتشر کنند تا مانع شناخت هویت مطلقاً ایلامی بناهای خشتی - آجری سراسر صفه‌ی جنوبی تخت جمشید شوند. حالا زمانی است که می‌توانیم به دیدار تصاویری رویم که سرانجام این کوشش جان‌فشانه برای پنهان کردن هر علامتی از هویت بومیان ایران پیش از هخامنشی را، به تماشای گذارد. این تصاویر برای آگاه کردن هرکس که به تاریخ درست ایران کهن می‌اندیشد، کفایت می‌کند. به عکس‌های صفحه‌ی بعد توجه کنید که سندی بی‌نظیر در اثبات خراب‌کاری‌های عمدی باستان‌شناسان وارداتی در میان مانده‌های تخت جمشید است. این عکس‌ها از مکان‌های مختلف من جمله تلاقی دیوار شرقی ویرانه‌ی کاخ معروف به کاخ اردشیر سوم، با کاخ هدیش خشایارشا در انتها الیه جنوب غربی صفه، برداشته شده است.



چند نما از بقایای ابنیه ایلامی در قسمت شرقی مجموعه‌ی به اصطلاح خزانه. کوچک‌ترین آشنایی با معماری تمدن دیرینه ایلامی، اعتراف به ایلامی بودن کامل این حجم‌ها و ساخت‌ها را ناگزیرمی‌کند. در حال حاضر کم‌ترین نشانه‌ای از این آثار باقی نمانده و تمام آن‌ها را یکسره برچیده‌اند!

آن‌ها که سمینار ابنیه‌ی خشتی در ایران به راه می‌اندازند، می‌توانند پاسخ دهند بر سر این مانده‌های خشتی - آجری ایلامی، در مجموعه‌ی به اصطلاح خزانه، که در زیبایی و یگانگی، حتی در منطقه‌ی شوش نیز نظیر آن را نیافته‌ایم، چه آمده و مسئولیت این ویرانگری آشکار را چه کسی بر عهده می‌گیرد؟ اگر تمام آیین‌نامه‌های اکتشافات باستانی حتی خرد کردن خشتی را جرم می‌شناسد، پس برچیدن کامل این دیوارها را به وسیله‌ی باستان‌شناسان بسیار محترم بیگانه، جز جنایت چه نام بگذاریم!؟

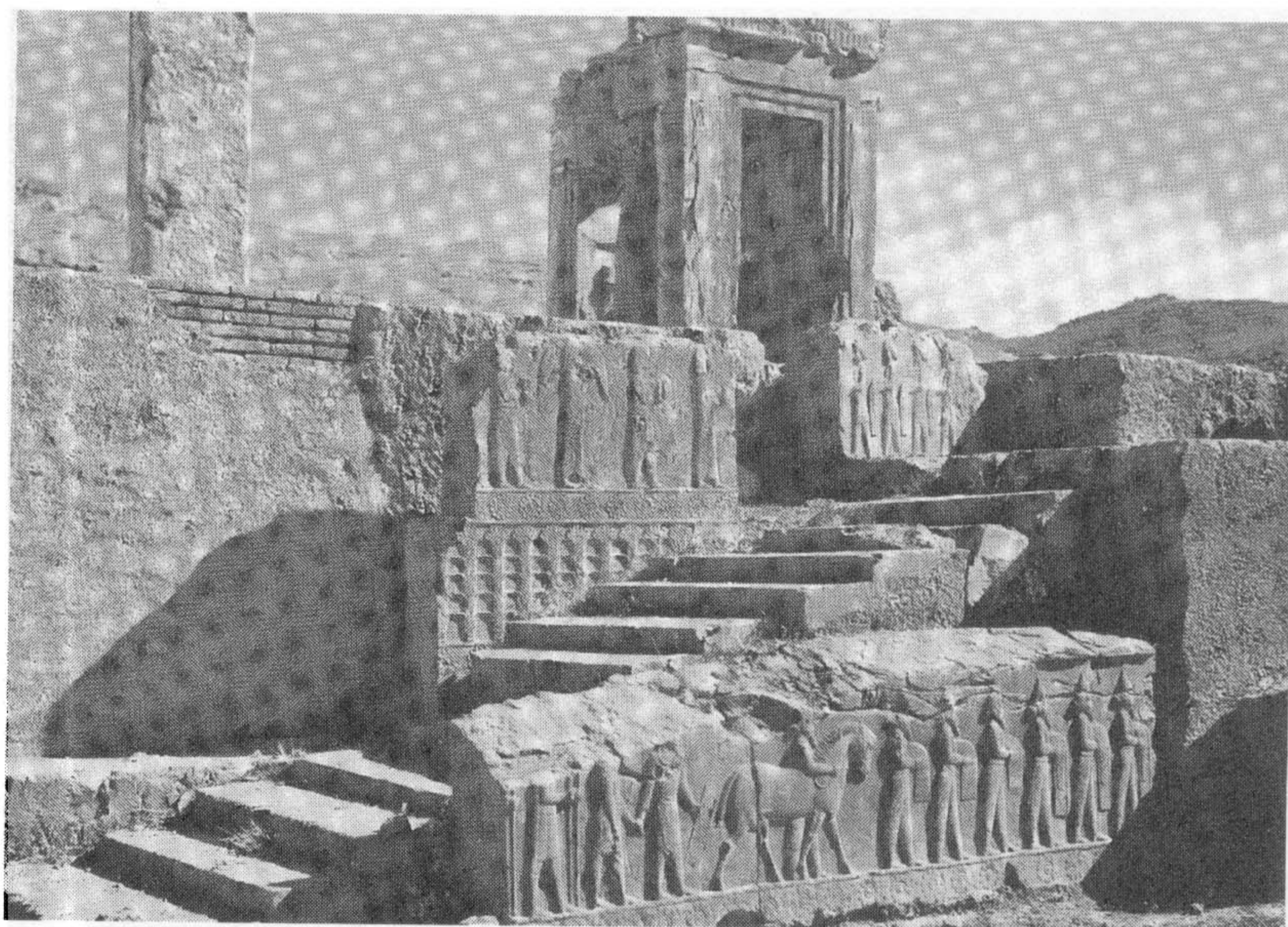


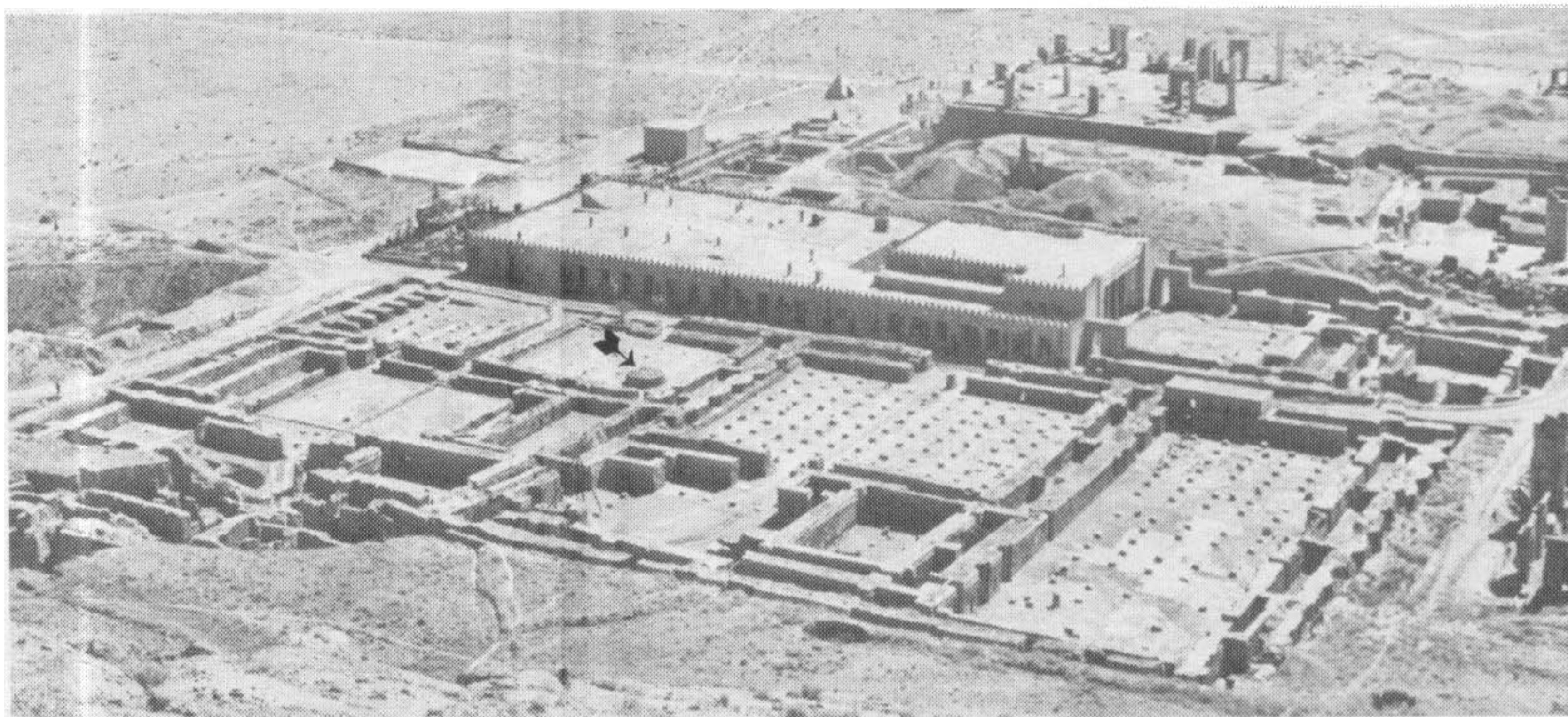
«از ساختمان H/5 (معروف به کاخ اردشیر سوم)، که بلندتر از G/5 (کاخ داریوش) است، چیزی جز نشانه‌هایی در روی صخره بر جای نمانده است. در این جا ستون‌هایی قرار داشته است و قطر این ستون‌ها ۲ پا بوده است در q/5 (انتهای شمال غربی کاخ اردشیر سوم)، پلکانی قرار دارد که مانند دیوار q-r/5 (دیوار شمالی کاخ اردشیر سوم)، بیش‌تر آن در زیر خاک است. در این قسمت آن چه که هنوز به دید می‌آید، پوشیده از پیکرکنده و سنگ نبشته است. این پیکرکنده‌ها مانند پیکرکنده‌های پله‌های b/5 (پله‌های شمالی آپادانا) نیزه‌ای در جلو و کمانی روی شانه‌ی چپ و تیردانی در پشت دارد. فقط در این جا پیکرکنده‌ها کوچک‌ترند. میان دو ساختمان H/5 (کاخ اردشیر) و I/5 (کاخ خشایارشا) راهروی باریک r/5 قرار دارد. دیوارهای این راهرو هم پوشیده از پیکرکنده‌هاست». (نیبور، سفرنامه، ص ۱۱۲)

بر مبنای این نشانه‌ی نیبور، پله‌هایی که در عکس صفحه‌ی مقابل آمده، می‌باید به راهروی مابین کاخ H و کاخ هدیش منتهی شود، اما معلوم نیست چرا راه‌گذر این پله‌ها را با مکعب‌های سنگی بزرگ بسته‌اند. این سنگ‌ها مطلقاً به این محل تعلق ندارند و پخ‌های افقی و عمودی بالاترین سنگ به همراه عاج‌اندازی اطراف آن کاملاً نشان می‌دهد که به کرسی استقرار یک پایه درگاه متعلق بوده است. سراسر راهرویی که باید پلکان کنونی را به پلکان جنوبی کاخ هدیش برساند، بسته است و از حجاری‌های مورد اشاره‌ی نیبور در دو طرف این راهرو نشانه‌ای نمی‌بینیم. آن چه را اینک در اطراف پله‌ها و در شمال دیوار کاخ H چیده‌اند، چنان که اشمیت به آن معترض بود، سنگ‌هایی درهم برهم و بدون توجیه و طراحی‌های لازم‌اند. مجموعه‌ی این نشانه‌ها بیان می‌کند که باستان‌شناسان ظاهراً صدیق‌غربی، به جهاتی که توضیح آن محتاج مطالعه و جست‌وجوی دقیق‌تری است، حجاری‌های تخت جمشید را جا به جا کرده‌اند. شاید که بردیوار سمت شرق کاخ H نقوش و علایمی همخوان با جان‌پناه‌های مستقر بر دیوار غربی و جنوبی آن دیده می‌شده است. در حال حاضر از آن راهرویی که نیبور نشان می‌دهد و حجاری‌های دو سوی آن، مطلقاً اثری بر جای نیست، چنان که نمی‌دانیم در باریکه‌ی زیر بنای موزه‌ی کنونی، که در شمای نیبور به وسیله سه دیوار منقطع نمایش داده شده، چه ساخت‌های

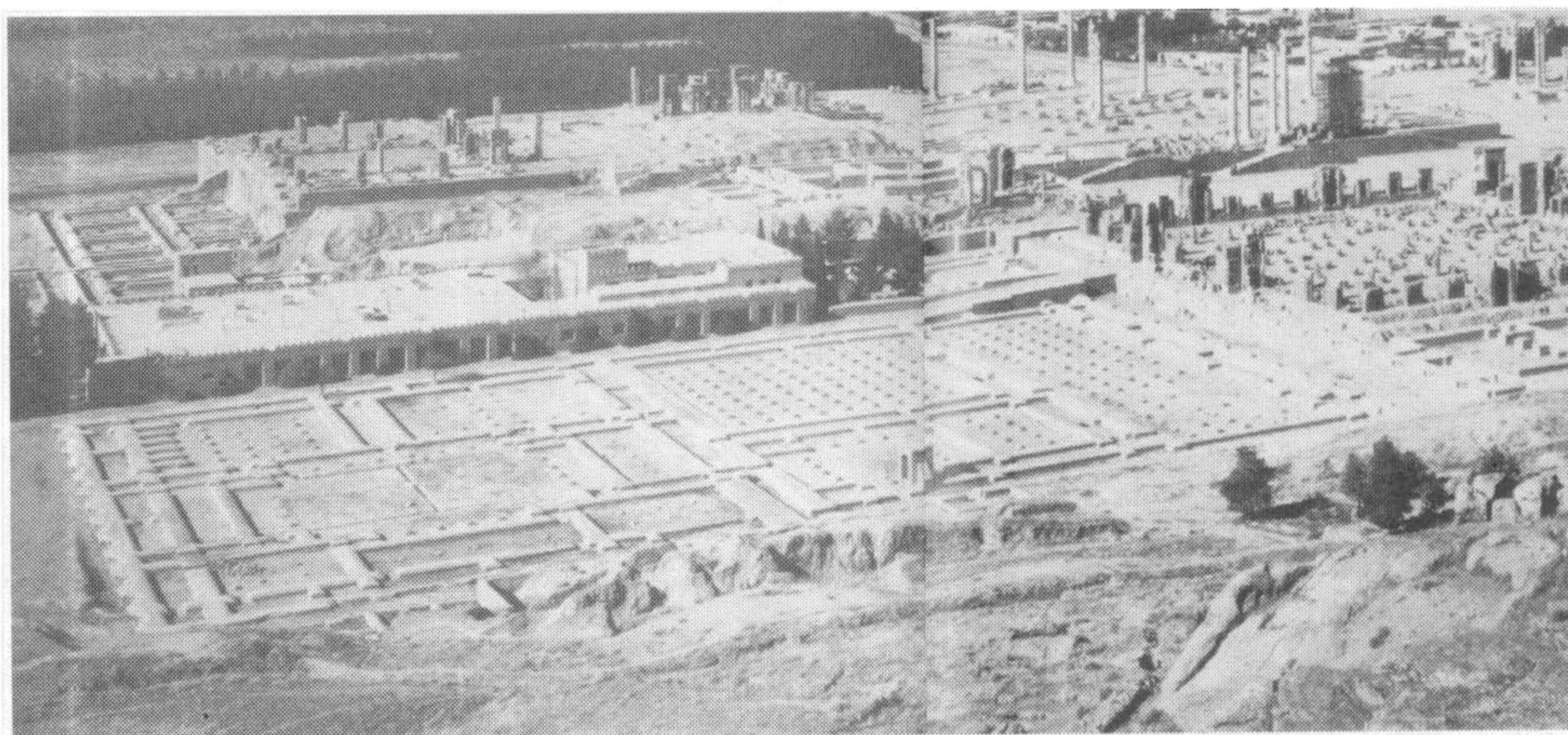


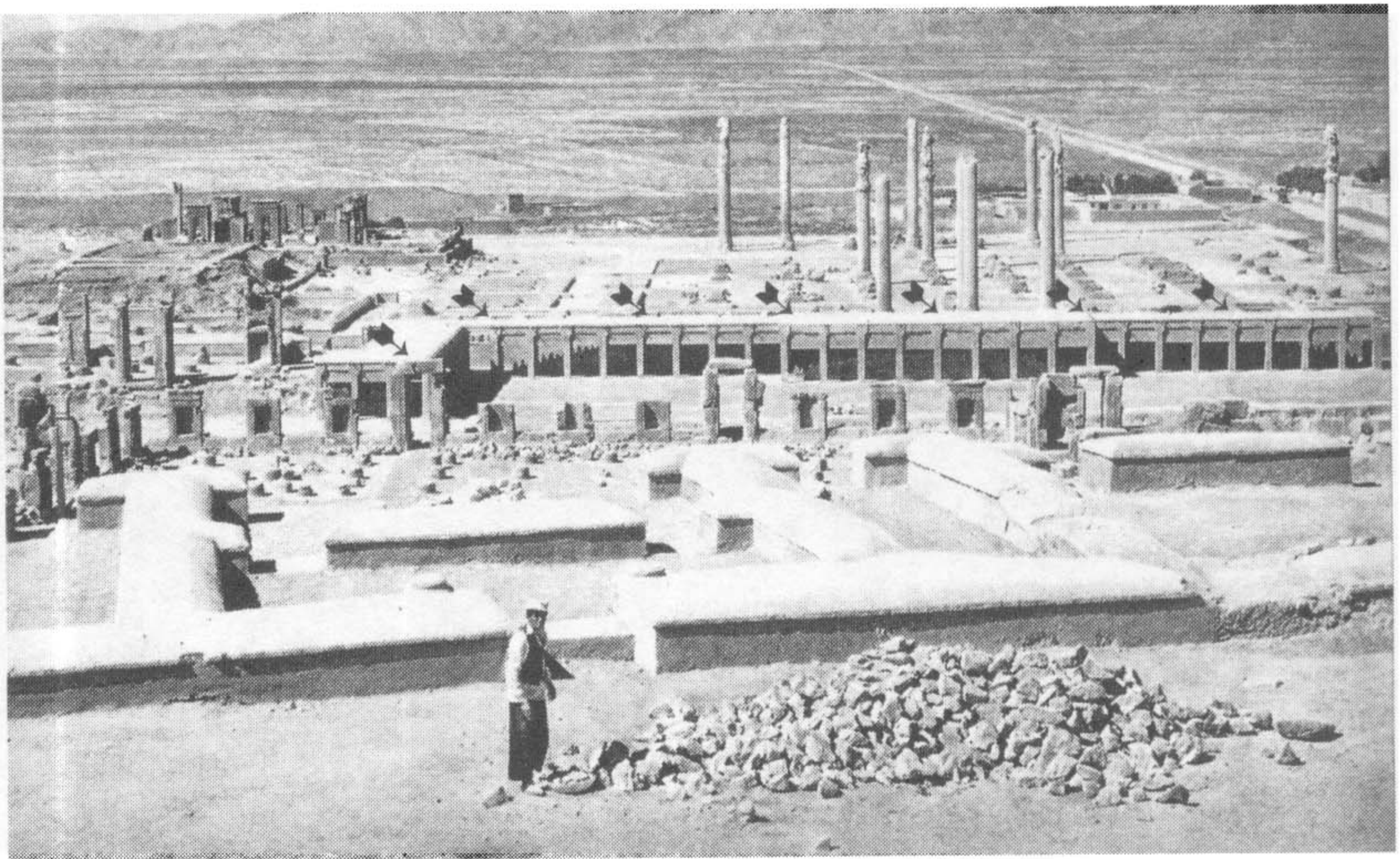
عکس تازه برداشته شده بالا متعلق به پله هایی است که به همت دست کاری باستان شناسان وارداتی، به هیچ کجا منتهی نمی شود! سنگ های مقابل این پله، تعلق به این مکان ندارند. سنگ بالای دست چپ پله با عاج اندازی و نوار اطراف آن، نشان می دهد که به زیرپایه ی یک درگاه متعلق بوده است. قطعه زیرین و حجاری شده سمت راست پله ها را، به دلیل تراش ندیدگی بخش چپ آن، مسلماً از نقطه دیگری آورده اند و با پله های سمت چپ تناسبی ندارد. درباره ی استقرار معلق حجاری شیر و گاو دیوار روبه رو به تر است چیزی گفته نشود! تصویر قدیمی زیر از همین پله ها، به کتاب اشمیت تعلق دارد که فرم پیشین همین نقطه را طور دیگری نمایش می دهد. پله ها تقریباً کامل است، آن سنگ بالایی را دیگر نمی بینیم و حجاری دیوارهای دست چپ را نیز معلوم نیست به کجا منتقل کرده اند که امروز از آن ها اثری نیست. بر مبنای داده های نیبور، سراسر این دیوار باید از حجاری پوشیده باشد.





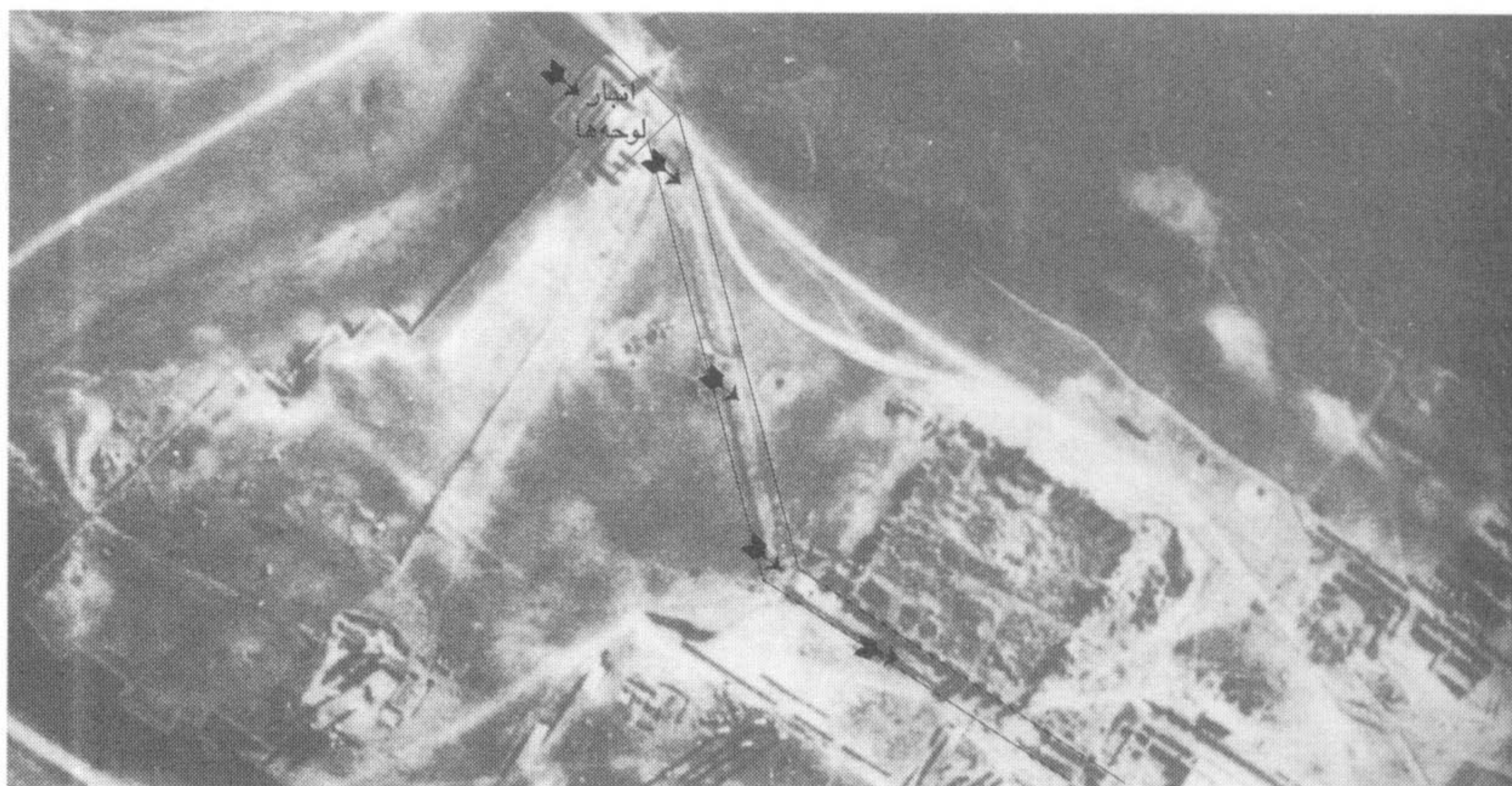
عکس بالا آخرین صورت باقی مانده از مجموعه بناهای ایلامی در جنوب شرقی صفا ی تخت جمشید بود. به نظر می‌رسد که حداکثر کوشش آن‌ها برای تغییر و تبدیل هویت این بناها، از ایلامی به هخامنشی، در فرم بالا نیز ناکافی به نظر می‌رسیده و آن دیوارهای بلند خشتی و آجری و فرم‌های کاملاً ایلامی در قسمت‌های مختلف این مجموعه، و به ویژه بخش خزانه را، که هنوز می‌توانسته است سؤالاتی در ذهن بینندگان باقی گذارد، مزاحم دیده‌اند! عکس زیر نقطه‌ی پایان و مرز انهدام کامل آن آثار، به دست باستان‌شناسان وارداتی است. آن‌ها کوشش نیمه‌کاره‌ی هخامنشیان را به پایان رساندند و سرانجام موفق شدند در چند مرحله، بنای به اصطلاح خزانه و پادگان و شمال موزه را به کلی از نشانه‌های ایلامی پاک کنند و خلاف تمام قوانین و آیین‌نامه‌های اکتشاف، با برچیدن کامل دیوارها، از آن همه شناسه‌ی بومی، جز این ته‌ستون‌های بی‌هویت چیزی نگذارند، تا بتوانند مدعی شوند که این ته‌ستون‌ها را هم داریوش و خشایارشا کار گذارده‌اند!!! اما از آن که حتی نقشه‌ی این بنای نامتقارن، غیر هخامنشی بودن آن را باز می‌گوید، آن‌گاه برای عادی کردن و توجیه بی‌تجانسی آن، به افسانه‌ی نادرست کودکانه‌ی دیگری رو کرده‌اند و می‌گویند بنای به اصطلاح خزانه در چند نوبت جابه‌جا شده و جهت آن از غرب به شمال گردیده است! هرگز هیچ تخریبی ناشایسته‌تر از برداشتن و انهدام آن محراب ایلامی دایره‌شکل، در بناهای کهن ایران انجام نشده بود، که در تصویر بالا با فلش نشان داده‌ام، اما در تصویر زیر اثری از آن به جای نیست. این محراب و نشانه‌ی مقدس را، که در فضای آزاد بدون ستونی درمدخل مجموعه‌ی به اصطلاح خزانه قرار داشته، در ورودی چغازنبیل نیز دیده‌ایم. به راستی که حذف این نشانه را می‌توان به عنوان دادنامه‌ای علیه این باستان‌شناسان وارداتی ارائه داد.





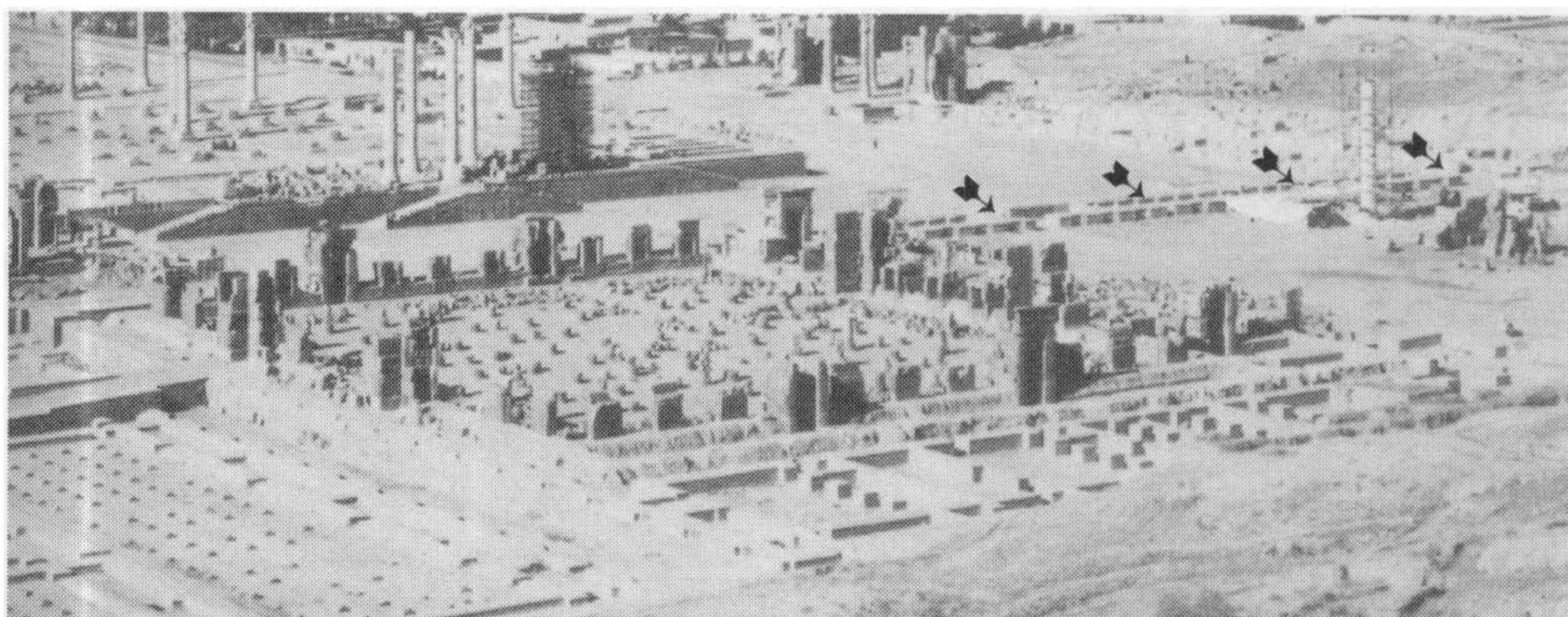
به این عکس که لااقل متعلق به ۷۰ سال پیش است و با شماره ی ۳۰ در کتاب «پرشیا»، اثر آ. کوستا و ل. لوکهارت از انتشارات سال ۱۹۵۷، توماسن هادسن لندن برداشته ام، به دقت نگاه کنید، که نکته هایی بس آموزنده از تصرفات دل به خواه باستان شناسان وارداتی در مانده های تخت جمشید دارد. به آن گالری ستون دار مسقف با رواق های متعدد خیره شوید که در فضای بین پله های آپادانا و تالار صد ستون ساخته اند. این گالری، که در نگاه اول باستانی می نماید، به کلی نوساز است و سبب ساخت آن ابداً معلوم نیست. شاید این تنها عکسی باشد که از این گالری می بینید و در دیگر تصاویر جدید و یا قدیم تخت جمشید اثری از این رواق های متعدد ستون دار، و احتمالاً چوبی پیدا نیست. آیا این گالری را به چه سبب ساخته و به چه سبب تخریب کرده اند؟ این عکس در عین حال نشان می دهد که معبد ایلامی شرق بنای تچرا، خاک برداری و تمام پایه های اصلی و آجری بنا را بیرون کشیده اند. اکتشاف این معبد که سالن وسیع و باز آن به وضوح قابل تشخیص و هویت ایلامی آن انکار ناپذیر است، نه فقط از این مرحله هرگز پیش تر نرفت، بل چنان که در عکس زیر می بینید با انباشتن خاک بر روی همان زیرپایه های اصلی معبد، مجدداً آن آثار و علائم را دفن کرده اند! چنان که بقایای ابنیه ایلامی موجود در فاصله ی آپادانا و تچرا، امروز به کلی برچیده اند.





در این عکس بقایای یک گالری باستانی احتمالاً مسقف را می بینید، که از محل خزانه ی کنونی به انبار مدارک زیگورات تخت جمشید در بنای مستحکم گوشه ی انتهای شرقی دیوار شمالی منتهی می شود که هنوز هم موجود است. در این انبار بیش از سی هزار سند و لوحه های آجری به خط ایلامی یافت شده که گزارش هزینه ها و نحوه ی روابط اقتصادی زیگورات ایلامی تخت جمشید با سرزمین ایلام و از جمله شوش بوده است. ایران شناسانی از قبیل خانم کخ کوشیده اند که بخش اندکی از این اسناد را، که کمترین ارتباطی با مسائل هخامنشیان ندارند، با سفسطه ها و وسوسه های باورنکردنی به تاریخ هخامنشیان پیوند زنند و از آن ها کتاب تبلیغاتی بی بهایی چون «از زبان داریوش» تدارک ببینند. در این اسناد، کوچکترین اشاره ای به حکومت، شاهان و یا سندهای که دلالت بر دوران هخامنشیان کند، پیدا نمی کنیم. سلامت روابط اقتصادی ثبت شده در این لوحه ها تنها می تواند شهادتی بر سلامت روابط بومی درون امپراتوری ایلام باشد. اگر میراث فرهنگی کشور، مسئولین موزه ها و مدعیان دانایی خط ایلامی، ذره ای با تاریخ واقعی ایران مرتبط و نسبت به آن حساس باشند، موظفند که این اشاره ی مرا دنبال کنند تا پی ببریم و معلوم شود که چه گونه مستندات مربوط به روابط اجتماعی صحیح و مسالمت آمیز بومیان کهن این سرزمین را به پای مهاجمین هخامنشی ریخته اند، که به بهای نابودی هستی ایران و بین النهرین برای یهود آزادی و امنیت آورده اند.

در عکس زیر، در جای آن گالری، همان دست اندازهای معمول کاهگلی را می بینید که تمام بقایای ابنیه ایلامی تخت جمشید را در زیر آن پنهان کرده اند و اینک مدتی است که حتی همین قوزهای کاهگلی که رد گالری مسقف پیشین به سوی انبار اسناد زیگورات را نشان می داد، برجسته اند.



کهن ایلامی قرار داشته است که تمام آن‌ها را در زیرسوله‌ی انتهایی موزه پنهان کرده‌اند! همان طور که در شوش شاهد چنین تخریب باستان شناسانه و باستان شناسان، در ابعادی بسیار گسترده‌تر بوده ایم.

«ویرانه‌های کاخ‌های هخامنشی در شوش در دل تپه‌ی وسیع آپادانا جمع است... این طور گفته‌اند که بالاترین طبقه‌ی خاک این محل، یعنی تپه‌ی آکروپل، که سابقاً ارگ نامیده می‌شد، ظاهراً در دوره‌های هخامنشیان مسکون نبوده است. با وجود این، آثاری از قبیل معابد عیلامی و تخته سنگ معروف قانون حمورابی و لوح پیروزی نارمسنی و غیره، که تماماً مربوط به دوره‌ی قبل از هخامنشی است در آن جا به دست آمده است. آغاز دوره‌ی هخامنشی تپه‌ی آپادانا، تا آن جا که بر ما معلوم گردیده، شامل سه قسمت عمده‌ی بقایای ساختمانی است که عبارت باشد از استحکامات و محوطه‌ی کاخ و تالار ستون دار آپادانا تجدید ساختمان مفصل دستگاه دفاعی شوش در دوره‌ی هخامنشی، آن طور که از طرف دیولافوا تصور رفته بود، از طرف کاوش کنندگان بعدی مورد تأیید قرار نگرفته است.»

(اشمیت، تخت جمشید، ص ۲۹)



منظره‌ی هوایی از زیگورات باستانی شوش، در انتها الیه سمت چپ عکس و بر حاشیه‌ی رودخانه، مقبره‌ی دانیال دیده می‌شود. در این جا نیز درست در میانه‌ی دو قسمت از بقایای آثار باستانی، آن بنای مستعمراتی را برای کنترل اوضاع تحقیقات باستان شناسی در این خطه کهن جنوب ایران و قریب صد سال پیش، کمی زودتر از آن سوله‌ی بی معنای تخت جمشید، از بقایای مصالح ساختمانی معابد باستانی شوش بالا برده‌اند! نام رودخانه‌ای که از کنار مقبره‌ی دانیال می‌گذرد، درست مانند نام قصر هخامنشی مقابل آن، «شائور» است که یک واژه‌ی یهودی است.

بدین ترتیب، آثار هخامنشی شوش نیز، به نسبت مانده‌های ایلامی آن، آثاری دست دوم و درهم ریخته شناخته می‌شود و ایران شناسان عظیم‌الشان و پراوازه را، که مطلقاً به دنبال تجدید حیات و تعریف تمدن پیش از هخامنشی بومیان ایران و از جمله ایلام نبوده و نیستند، علاقه مند می‌کند که آن مانده‌های ایلامی را تخریب کنند و سپس شوش را، بدون هیچ جست و جو و شناسایی جدی، به حال خود بگذارند.^۱

۱ تضاد غریبی است میان توجه باور نکردنی به بقایای تخت جمشید و بی‌اعتنایی باور نکردنی به مانده‌های شوش، که در مرحله ی نخست بی دلیل می‌نماید و معلوم نیست این سایت و سرزمین غارت شده ی ایلامیان را، که عمده ترین اسناد بین‌النهرین، از جمله قانون حمورابی را در آن یافته ایم، به چه جهت بدون کاوش گذارده‌اند؟ شوش، چنان که تورات بارها تأکید می‌کند، پایتخت مذهبی هخامنشیان بوده است، که بارگاه دانیال را نیز در آن جا و در نزدیکی آپادانای هخامنشی شوش یافته ایم.

«خشایارشا، پادشاه پارس، بر سرزمین پهناوری سلطنت می‌کرد که از هند تا حبشه را در بر می‌گرفت و شامل ۱۲۷ استان بود. او در سال سوم سلطنت خود، در کاخ سلطنتی شوش جشن بزرگی بر پا نمود و تمام بزرگان و مقامات مملکتی را دعوت کرد. فرماندهان لشکر پارس و ماد همراه با امیران و استانداران در این جشن حضور داشتند. در طی این جشن که شش ماه طول کشید، خشایارشا تمام ثروت و شکوه و عظمت سلطنت خود را به نمایش گذاشت. (عهد عتیق، استر ۴-۱ : ۱) ... در شوش یک یهودی به اسم مردخای (پسر یائیر و نوه شمعی، از نوادگان قیس بنیامینی) زندگی می‌کرد. وقتی نبوکد نصر، پادشاه بابل، عده‌ای از یهودیان را همراه یکنیا، پادشاه یهودا از اورشلیم به اسارت برد، مردخای نیز جزو اسرا بود. مردخای دختر عموی زیبایی داشت به نام هدسه (دختر ابیحایل) که به او استر هم می‌گفتند. پدر و مادر استر مرده بودند و مردخای او را به فرزندی پذیرفته و مثل دختر خود بزرگ کرده بود. وقتی فرمان خشایارشا صادر شد، استر نیز همراه دختران زیبای بی‌شمار دیگر به حرمسرای قصرشوش آورده شد. استر مورد لطف و توجه هیجای که مسؤل حرمسرا بود قرار گرفت. او برای استر برنامه ی مخصوص غذایی ترتیب داد و لوازم آرایش در اختیارش گذاشت، سپس هفت نفر از ندیمه‌های درباری را به خدمت او گماشت و به ترین مکان را به او اختصاص داد. (عهد عتیق، استر ۹-۵ : ۲) ... در ماه کیسلو، در بیستمین سال سلطنت اردشیر وقتی در کاخ سلطنتی شوش بودم یکی از برادران یهودی ام به اسم حنانی با چند نفر دیگر که تازه از سرزمین یهودا آمده بودند، به دیدنم آمدند. از ایشان درباره ی وضع کسانی که از تبعید بازگشته بودند و نیز اوضاع اورشلیم سؤال کردم. آن‌ها جواب دادند: «ایشان در شدت تنگی و خواری به سر می‌برند. حصار شهر هنوز خراب است و دروازه‌های سوخته ی آن تعمیر نشده است.» (عهد عتیق، نحمیا، ۱ : ۱)

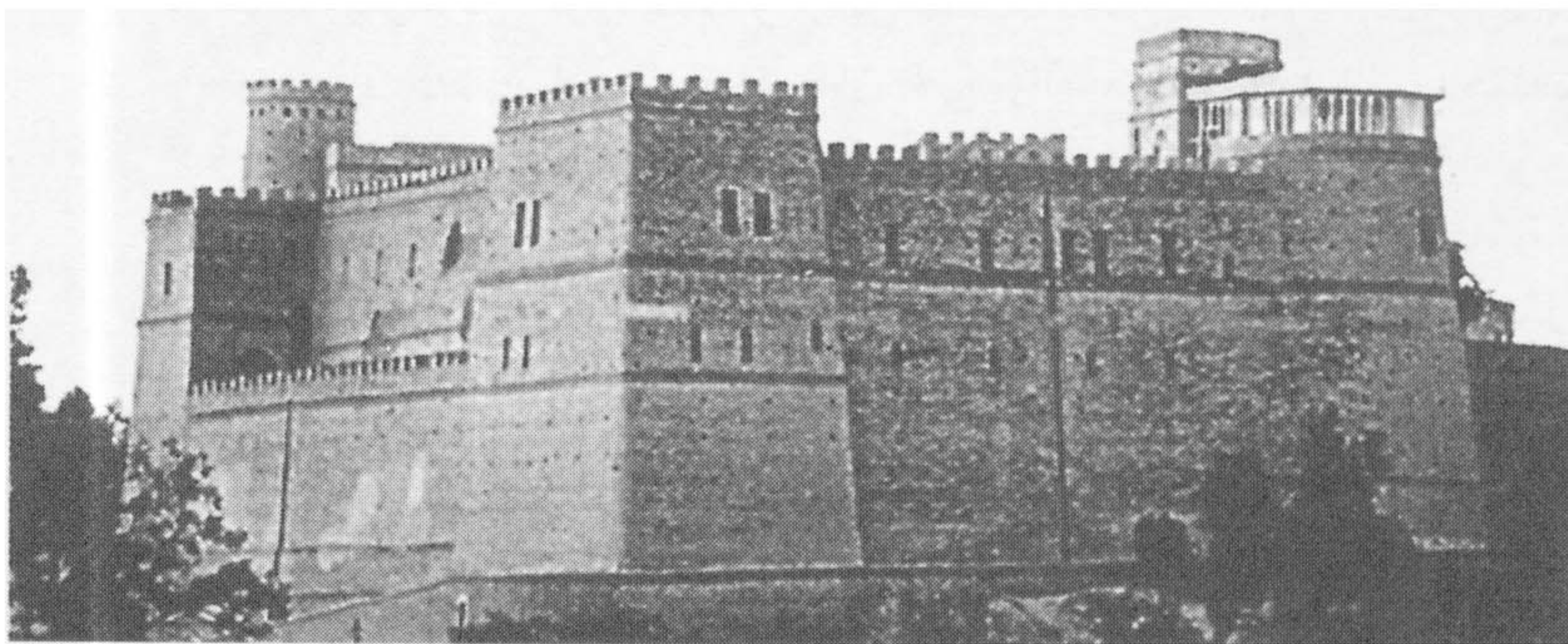
به نظر می‌رسد شوش را باید نخستین مقر داریوش اول و فرزندش خشایارشا دانست، زیرا بقایای برخی از دیوارسازی‌های منقوش شوش، که نظیر آن را در تخت جمشید نیافته ایم، نشان می‌دهد که در شوش، به علت تجمع بیش تر یهودیان عالی رتبه، سرمایه و سرعت کار بیش تری صرف شده است. با این همه اگر می‌بینیم حفظ اسرار شوش را به تپه‌های خاکی موجود، بدون یک حفاری جدی سپرده‌اند، از آن است که بیم دارند. جست و جوی بیش تر، اسناد مهم تری از نابودی تمدن ایلام به دست هخامنشیان را بیرون بریزد و از آن تر احمقانه انهدام شوش به دست آشوریان چیزی باقی نگذارد. زیرا مانده‌های ایلامی شوش چندان فراوان است که چون آثار ایلامی تخت جمشید، پاک کردنی نبود.

«امروزه لایه های مسکونی مختلف تپه ها، مهم ترین منبع دانش باستان شناسی پیرامون زندگی مردمانی است که زمانی در این مکان ها می زیستند. هدف باستان شناسی نوین تنها به دست آوردن آثار هنری نیست، بل که شناخت این آثار در بستر خودشان از اهداف این علم محسوب می شود. لازمه دست یابی بدین مهم، برنامه ریزی دقیق، کار آهسته و موشکافانه است تا لایه های متفاوت از یکدیگر باز شناخته شوند. مورگان پس از نخستین اکتشافات اش در شوش، خیلی زود به این نتیجه رسید که چنین تجزیه ای غیر ممکن است. او پیش بینی کرده بود که حداقل یک بنای بزرگ را در وضعیتی مناسب بیابد تا بتواند نقشه آن را مطالعه کند، اما آن طور که در یادداشت های اش نوشته است اوضاع برخلاف انتظار وی بود:

«من خیلی زود متوجه شدم که همه چیز در حداکثر بی نظمی ممکن قرار دارد. اشیاء با اهمیت هر چند هم که بزرگ بودند، به طور پراکنده در میان انبوهی از قلوه سنگ ها قرار گرفته بودند». به همین دلیل این مرد فرانسوی به قول یکی از مفسرین «وحشتناک ترین» نقشه را برای خاک برداری سریع و ارزان به کار گرفت تا بیش ترین میزان خاک را از تل اصلی شوش که ۳۴/۵ متر ارتفاع داشت، کنار بزند. از آن جا که مورگان نمی توانست بین لایه های مختلف فرق بگذارد، تل را به طور افقی به هفت لایه با ضخامت ۴/۸ متری تقسیم کرد. وی گفت به این دلیل ضخامت ۴/۸ متر را برای لایه انتخاب کرده بود که به تجربه دیده بود هنگامی که خاک از لایه هایی به این ارتفاع به داخل واگن ها ریخته می شد، اشیاء مدفون در آن «صدمه نمی دیدند». چنین دلیلی باستان شناسان نوین را بسیار متعجب می سازد. مورگان برای خاک برداری سریع از این لایه ها ۷ هزار و دویست کارگر برگزیده بود. تعداد این افراد بیش از آن بود که وی بتواند به طور کارآمد بر آنان نظارت کند یا بتواند محل کشف هر اثر را یادداشت نماید. بسیاری از جزییاتی که می توانست روز شمار تاریخ باستانی این شهر را نشان دهد، به طرزی جبران ناپذیر از بین رفت. تنها بعد از جنگ جهانی دوم بود که در حفاری مجدد شوش برای گرد آوری چنین تاریخ نگاری، کوشش هایی صورت گرفت. هرچند که این روز شمار به سبب صدمات ایجاد شده توسط مورگان، نمی توانست کامل و دقیق باشد. این شتاب زدگی تنها گوشه ای از آن چه که در زیر شهر هخامنشی پنهان بود، را به مورگان نشان داد، اما او معابد باشکوه پادشاهان ایلام را کشف کرد. الواحی را یافت که با خطوطی به نام ایلامی مقدم نگاشته شده بودند، که در سال های ۳۳۰۰ تا ۲۶۰۰ ق. م استفاده می شد. وی همچنین یک گورستان عظیم پیش از تاریخ را کشف کرد که مملو از سرامیک هایی بود که بسیار زیبا ساخته شده بودند. هنگامی که در سال

۱۲۸۷ / ۱۹۰۸ مورگان فرسوده و مایوس از حملاتی که به کارهای اش شده بود، شوش را ترک کرد، معاون اش رولان دومکنم، که او نیز مهندس معدن بود، هدایت عملیات حفاری را به عهده گرفت. ایران در سال ۱۳۰۶ / ۱۹۲۷ قرارداد انحصاری با فرانسه را متوقف ساخت. فرانسویان به حفاری های خود ادامه دادند، اما گروه های باستان شناسی از کشورهای مختلف به آنان پیوسته بودند. افزایش تلاش ها به کشفیاتی در محل ایلام و اطراف آن منتهی شد و جامعه ای را پدیدار ساخت که در زمان هخامنشیان هزاران سال از قدمت آن می گذشت». (ترانه قطب، دانشنامه ی فارس، شکوه پارسیان، ص ۱۶)

هر چند باستان شناسان فرانسوی، کم تر از دیگران به دستورات کنیسه گردن گذارده اند، اما اکتشافات نوع فرانسوی در ایران، در دو قرن اخیر، با دو نماینده ی شاخص خود، دیولافوا و مورگان، چنان سهم عظیمی در تخریب مانده های کهن ایران پیش از هخامنشیان دارند، که گویی فصل های مهمی از کتابی کهن را به رودخانه افکنده باشند. مشکل بتوان این اعمال



این است آن قلعه ای که فرانسویان، ظاهراً برای اقامت هیئت های باستان شناسی خویش، درست در میان آثار ایلامی شوش ساخته اند. گذشته از آسیبی که ساخت این قلعه به ریخت شناسی منطقه ی باستانی شوش وارد آورده، خود بنا را با استفاده از مصالح تخریبی معابد ایلامی ساخته اند:

«این دژ در حدود یکصد و اندی سال پیش، در ۱۸۹۷ میلادی به وسیله ی ژاک دمورگان به سبک قلاع قرون وسطایی اروپا ساخته شده است. مصالح به کار گرفته شده در ساخت این بنا، که عمدتاً آجر است، از کاوش های شوش به دست آمده و مصالحی بوده که برای ساخت معابد و کاخ ها استفاده شده. در واقع این قلعه موزه ای است از آجرهای ایلامی، هخامنشی، اشکانی، ساسانی و دوره ی اسلامی. در بدنه ی آن آجرهای لعاب دار و کتیبه های زیادی به چشم می خورد».

(رسول بروجنی، شوش کهن شهری فراموش شده، ویژه نامه ی شماره ۹ شهرداری ها، ص ۵۷)

هر چند آقای بروجنی در معرفی آجرهای هخامنشی و اشکانی و ساسانی اشتباه می کند، اما در این جا سؤال اصلی این است که چه میزان از بناهای باستانی را برای ساخت این قلعه ی بی قاعده از آثار کهن ایلامی شوش تخریب کرده اند!!!

را حاصل نادانی آن‌ها گفتم، زیرا چنان برنامه ریزی شده می‌نماید، که به انجام مأموریتی آگاهانه شبیه‌تر است.

«یک طلسم قیمتی برای تان آورده‌ام، سنگی است که هر گونه بلایی را از صاحب‌اش دور می‌کند. اگر این سنگ همراه شما باشد، می‌توانید بدون ترس از زنده و مرده و بدون ترس از غول و دیو، زیر سقف آسمان بخوابید. - عوضی آمده‌ای. من مثل دزفولی‌ها نیستم و از آن‌ها که گفتم نمی‌ترسم، فقط از رطوبت می‌ترسم و به این جهت چهار دیواری گلی را به چادر ترجیح می‌دهم. طلسمات را برای خودت نگه دار. من طلسمی به‌تر از گلوله‌های هفت تیر نمی‌شناسم.

- طلسم مرا ببینید، خیلی قشنگ است. شما را به خدا آن را بخرید. مردک گره‌ی آستین بلندش را باز می‌کند و پارچه‌ی کثیفی را بیرون می‌آورد. ناگهان مثل شاخه‌ی گلی که از میان گزنه‌ها سر بیرون کشد یک فیروزه‌ی زیبا و دل‌ربا بیرون می‌افتد. صورت یک شیطان با هنرمندی و زبردستی روی آن نقش شده است. پیرمرد می‌گوید که این سنگ قیمتی نگین یک انگشتر نقره است که سی سال پیش در خرابه‌های قلعه پیدا کرده‌اند. ترک کهنه‌ای که نگین را شکافته است، صحت داستان او را تأیید می‌کند. بدون در نظر گرفتن خاصیت جادویی، جواهر را به دست آوردم. می‌ترسیدم اگر صاحب‌اش به ارزش آن آگاه گردد از فروش آن خودداری کند... روزی نمی‌گذرد که زن‌های چادر نشین برای عرضه چند تکه سنگ باستانی پیش من نیایند. من بدون آن که درباره‌ی اصل و مبداء این تعویذها و طلسم‌ها فکر کنم و نگران باشم، آن‌ها را می‌خرم. امروز بعد از ظهر، دو استوانه زیبا برای من آوردند. این دو استوانه، ملک قابل تردید بی‌بی مسعوده زنی زیبا از خویشان شیخی بود که بیش‌تر کارگران عرب ما از قبیله او هستند. من ملاقات کننده را به گرمی پذیرفتم. با دیدن لباس این زن انسان تصور می‌کند که وی دستور العمل رنگری پیراهن زرد، چادر و سربند ارغوانی خودش را از کمان‌داران به عاریت گرفته و طرح آستین‌های بلندش را که نوک‌شان به زمین می‌کشید از خیاط آن‌ها اقتباس کرده است. کوشش من برای به دست آوردن لباس‌اش بی‌ثمر ماند. با این که دختر یکی از صاحب‌مقامان بیابان بود، بیش از یک پیراهن نداشت. یکی از استوانه‌ها حکاکی روی سنگ بلور است. حکاکی گاوبال‌داری را نشان می‌دهد که صورت انسان دارد و کلاه بلندی بر سر گذاشته است. نام صاحب جواهر و نام خدای محافظ او در چهار سطر به خط شوشی نوشته شده است... ۲۷ ژانویه - به همان اندازه که از داشتن دوازده پسر از سربازان جاویدان شوق و هیجان دارم، به همان اندازه هم در بیم و نگرانی هستم. می‌ترسم

نتوانم این نمونه‌ی هنر شگفت‌انگیز سرامیک‌سازی باستان را به فرانسه نشان بدهم... پپی خان روز بازگشت مأمورین تهیه چهارپا پیدا شد. پسرش به زندگی برگشته و از سه هفته قبل دیگر به غش‌های کشنده گرفتار نشده است. او می‌تواند اسب سواری کند، اشتهای اش برگشته است و یکی از این روزها برای تشکر نزد ما خواهد آمد. من فوراً به فکر افتادم از احساس قدر شناسی پپی خان استفاده کنم. خدایا! وقتی یک سرستون سنگین و دوازده سرباز جاویدان روی دست آدم مانده باشد غیر از این چه می‌تواند بکند؟... دیروز گاو سنگی بزرگی را که در روزهای اخیر پیدا شده است با تأسف تماشا می‌کردم، در حدود دوازده هزار کیلو وزن دارد! تکان دادن چنین توده عظیمی غیر ممکن است. بالاخره نتوانستم به خشم خود مسلط شوم، پتکی به دست گرفتم و به جان حیوان سنگی افتادم. ضرباتی وحشیانه به او زدم. سرستون در نتیجه‌ی ضربات پتک، مثل میوه‌ی رسیده از هم شکافت. یک تکه سنگ بزرگ از آن پرید و از جلوی پای ما رد شد، اگر با چالاکی خودمان را کنار نمی‌کشیدیم پای مان را خرد می‌کرد. مرمر، سختی خود را کاملاً از دست داده بود. در طی دو هزار سال، ریشه گیاهان در میان ترک‌هایی که هنگام سقوط سرستون ایجاد شده بود، رخنه کرده و تکه‌های آن را از هم جدا کرده است. به این ترتیب بدون آن که انتظار داشته باشیم دوازده هزار کیلو به بارهای ما اضافه شد، زیرا حمل قطعات کوچک گاو سنگی میسر شد. صندوق‌هایی را که به وسیله‌ی گاری‌های کوچک از تپه پایین آورده، بار ارابه‌ها کرده‌ایم. اگر باران سیل‌آسا نبارد، اولین کاروان حرکت خواهد کرد».

(دیولافوا، سفرنامه، انتشارات دانشگاه تهران، قطعاتی از صفحات ۲۴۸، ۲۸۰ - ۲۷۰)

اگر ایران شناسان و باستان شناسان و شرق شناسان و اسلام شناسانی را که در سده‌ی پیش‌مأمور اکتشاف ایران باستان و تخریب تمدن ۷۰۰۰ ساله‌ی ایران کهن بوده‌اند، از عقبه‌ی سپاه خزری کوروش برای متوقف کردن تمدن شرق میانه و ایران بدانم، هنوز هویت کامل آنان را بازنگفته‌ام، که با تولید انبوهی اسناد مملو از دروغ‌پردازی، افسانه‌سازی، تفسیر جاعلانه‌ی پیشینه ایرانیان و جا به جا کردن و نیز سعی در انهدام و امحای کامل رد پای بومیان ایران، سه نسل گذشته‌ی ما را در سرگردانی عمیق هویت خویش رها کرده، آموزش‌های دانشگاهی ما در زمینه‌ی تاریخ را، در حد شاهنامه خوانی‌های قهوه‌خانه‌ای مهمل گذارده‌اند!

باری، پس از این یادآوری درباره‌ی صاحبان نخستین صدفه‌ی تخت

جمشید، که در نهایت اختصار بیان شد، اینک به تفسیر ابنیه ی سنگی هخامنشیان در تخت جمشید باز می گردم.

چنان که در جدول «رف» دیدیم، به داریوش دوم، با ۱۹ سال سلطنت، حتی خشتی در تخت جمشید نبخشیده اند. اردشیر اول با ۴۲ سال سلطنت، فقط نگاره ی میانی پله های شرقی آپادانا را، برابر علاقه ی تیلیا و دیگران جا به جا کرده است، اردشیر دوم با ۴۵ سال سلطنت، فقط آرامگاهی برفراز کوه رحمت دارد. اردشیر سوم، با ۲۱ سال سلطنت، توانسته آرامگاهی کنار آرامگاه اردشیر دوم بر همان کوه بسازد و داریوش سوم، حتی همان گور را هم ندارد، زیرا چنان که می گویند، حمله ی اسکندر، بنای گور او را ناتمام گذارد. بدین ترتیب تمامی مفسران محوطه ی تخت جمشید، با صراحت تمام، اعلام کرده اند که ۵۰ / ۰۰۰ متر مربع بنای سنگی و خشتی مجموعه ی تخت جمشید، به اضافه ی ابنیه ی شوش و همدان و مقبره های نقش رستم را، داریوش اول و فرزندش خشایارشا، در فاصله ی ۵۷ سال ساخته اند و در ۱۵۰ سال پس از آن ها، کار ساخت و ساز در این محوطه ها تعطیل بوده است. حتی در صورت اثبات همین مدعا نیز، می توان پرسید که پس شاهان بزرگ آن سلسله، که به دنبال خشایارشا آمده اند، بدون اقدامات زیر بنایی، ذخایر حاصل از غارت آن همه ملت به بردگی رفته را به کجا منتقل می کرده اند؟!

«تمام مدت فرمان روایی خشایارشا (۴۸۶-۴۶۵ ق. م) باید در جنب و جوش و فعالیت ساختمانی گذشته باشد: ساختمان هایی چون دروازه ی پر کار ملل و پلکان مربوط به آن، پیش تالار و پلکان پر نگاره ی منظر جدید شمالی آپادانا، کاخ ها و حرم سراهای جدید، که تمامی بخش جنوبی صفا را می پوشاند، تغییر نقشه ساختمان، که سبب شد خزانه ی ساخت داریوش، که یک بار نیز توسعه یافته بود، از سمت شمال، تقریباً تا تالار بار بزرگ جدید، یعنی تالار صد ستون و ضمائ آن کشیده شود. تمام آن سال ها تخت جمشید باید به کارگاه ساختمانی بزرگی بدل شده باشد.» (هاید ماری کخ، از زبان داریوش، ص ۱۶۵)

در جدول رف، برای دو بنای ایلامی خزانه و حرمسرا، از آن که مطلقاً فاقد نقوش و سنگ نبشته و شواهد هخامنشی است، هیچ سازنده ای ذکر

نشده، اما بدیهی است که بالا بردن این دو بنای ساده‌ی بی‌تجمل، اگر هم احتمالاً پیشینه‌ی ایلامی را از آن‌ها برداریم، بایستی که در همان اوائل ساخت و ساز در تخت جمشید صورت گرفته باشد و تمامی نقل‌ها در آن باره، چنان که خواندید، خشایارشا را مشغول و مسئول پیدایش این دو بنا می‌دانند. معلوم نیست که ایران‌شناسان کبیر و مفسران بزرگ تخت جمشید، به چه دلیل تمام این معمار سازی بزرگ تخت جمشید را، بر گرده‌ی خشایارشا گذارده‌اند، آن‌هم در حالی که پیش‌تر گفتم، برخی از شاهان سلسله‌ی هخامنشی، چون داریوش دوم و داریوش سوم نه فقط بنا، که نام و کتیبه‌ای نیز در تخت جمشید ندارند و علامت حضورشان در آن ابنیه، جز گور کاملاً بی‌نشانی نیست که به آن‌ها بخشیده‌اند، چنان که از اردشیر اول و سوم نیز در تخت جمشید فقط کتیبه‌هایی باقی مانده است. اگر تقسیم بناهای تخت جمشید، بین شاهان هخامنشی، نیازمند تأییدیه‌ای به صورت کتیبه بوده است، پس آن‌ها چه‌گونه افراشتن بنای خزانه و حرمسرا و صد ستون را، که هیچ نوشته‌ای در آن‌ها یافت نشده، از کارهای داریوش و خشایارشا شمرده‌اند؟! نگاهی به کتیبه‌های موجود در بخش قدیم تخت جمشید، که تمامی آن‌ها را بر مجموعه کاخ‌های داریوش اول و فرزندش خشایارشا، تچر و هدیش، یافته‌ایم؛ راهنمای بزرگی برای ادامه‌ی بحث است. این کتیبه‌ها یکی از شاه‌کلیدهای گشایش اسرار تخت جمشید است و از عمده‌ترین آن‌ها کتیبه‌های نسبت داده شده به داریوش اول است، که در بیش‌تر سنگ‌نبشته‌های اش در بخش قدیم تخت جمشید و نقاط دیگر، غالباً بر شناسه و دیرینه‌ی رسمی خود تکیه‌ی کامل می‌کند:

«داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، پسر ویشتاسپ هخامنشی، این تچر را ساخت». (کتیبه‌ی داریوش بر درگاه تچر، Dpa)

«من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای بسیار، پسر ویشتاسپ هخامنشی. گوید داریوش شاه به خواست اهورامزدا، این‌ها هستند کشورهای که من به یاری مردم پارس، بر آن‌ها فرمان راندم، آن‌ها اراده‌ی مرا پذیرفتند و خراج گذار من شدند...». (داریوش، کتیبه بر دیوار جنوبی تخت جمشید، Dpe)

«خدای بزرگ است اهورامزدا، که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که شادی برای مردم آفرید، که داریوش را شاه کرد. یک شاه از بسیاری، یک فرمان روا از بسیاری. من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای از همه گونه مردم، شاه در این سرزمین بزرگ و گسترده، **پسر ویشتاسپ، هخامنشی**...». (داریوش، نقش رستم، بخشی از سنگ نبشته آرامگاه، Dna)

«من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، شاه این سرزمین، **پسر ویشتاسپ**». (داریوش، تخت جمشید، متن مانده بر سنگ توزین)

داریوش در ۲۹ مورد از ۳۳ کتیبه اش، از جمله نمونه های Db, Dpa, Dpb, Dpc, Dpd, Dpe, Dpf, g, Dph, Dpi, Dna, Dnb, Dsa, Dsb, Dsc, Dsd, Dse, Dsf, Dsg, Dsh, Dsi, Dsj, Dsk, Dsm, Dst, Dsg, Dzb, Dzc, Dze, Dh بر ذکر نام ویشتاسپ به عنوان پدرش اصرار می کند. انتساب چهار کتیبه از این مجموعه به داریوش اول، بدون ذکر نام ویشتاسپ، از آن روست که یکی از آن ها (Dpc)، همان نبشته ی تکراری اطراف تاقچه های تچر است، دیگری (Dpi)، یادداشت داریوش بر دستگیره ای باز هم در همان کاخ است و سومی و چهارمی متن ثانوی است که بر مقبره ی او در نقش رستم (Dnb)، و در کنار کتیبه ی دیوار جنوبی صفه (Dpd) آمده و در هر دو مورد نام پدرش ویشتاسپ را، در کتیبه ی جنبی آن ذکر کرده است. این اصرار داریوش در ذکر نام پدرش، یک شگرد سیاسی است که مثل دیگر موارد، در نمایشات فرهنگی او نمود می کند و استفاده از فرصت برای تأیید مکرر هویت غیرقابل اثبات اوست که آگاهانه انجام داده است. به این ترتیب به سهولت می توان مدعی شد که آن چند نمونه کتیبه ی با نام داریوش، از جمله سطر نوشته های روی لباس پیکره ی بسیار معروف و بی سری در شوش، که نام ویشتاسپ را ندارند، متعلق به داریوش اول نیست. این که در سلسله ای با سه داریوش، هر اثری با نام داریوش را، تنها به نام داریوش اول ثبت کرده اند، از آن است که داریوش اول برترین شخصیت هخامنشی مورد حمایت یهودیان است!

«خدای بزرگ است اهورامزدا، که این زمین را آفرید، که آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی برای مردم آفرید، که خشایارشا را شاه کرد، یک شاه

از شاهان بسیار، شاه کشورهای دارای همه گونه مردم، شاه در این زمین بزرگ، دور و پهناور، پسر داریوش شاه هخامنشی. خشایارشا شاه بزرگ گوید: به خواست اهورامزدا این هدیش را داریوش شاه، که پدر من بود، ساخت. باشد که اهورامزدا با دیگر ایزدان مرا و آن چه را که ساخته ام و آن چه را که پدرم داریوش شاه ساخته است، بپایند.»

(خشایارشا، کتیبه در تخت جمشید، برنمای پلکان جنوبی و بر ایوان تچر، Xpc)

بررسی کتیبه های خشایارشا دشوارتر است، زیرا گرچه داریوش با ذکر نام ویشتاسپ، مکان و زمان خود را در سال شمار رسمی شاهان هخامنشی به دقت معین می کند، اما درباره ی خشایارشا چنین نیست، زیرا او در یادمان های نوشتاری اش به جز یک مورد (Xpf) از ویشتاسپ به عنوان پدر بزرگ خود نام نمی برد و ذکر مجرد نام داریوش برای پدرش نیز از نظر مورخ ناکافی و تاریک است، زیرا در سلسله ای که ۳ داریوش به تاریخ معرفی کرده، آن خشایارشایی که خود را فقط فرزند داریوش می شناساند، همچنان ناشناس باقی خواهد ماند، چرا که شاید او خشایارشایی فرزند داریوش دوم و یا با احتمال بیش تر فرزند داریوش سوم باشد!

ایران شناسان معتقدند که در کتیبه بالا، خشایارشا به اشتباه کاخ «تچر» را «هدیش» خوانده است و از آن که برای عقیده خود دلیلی نمی آورند، پس می توان گفت که شاید خشایارشا، کاخ پدرش را هم ضمیمه ای بر کاخ اختصاصی خود خوانده است، که در کتیبه ی دیگری آن را هدیش نامیده! محدودیت و بی باری خط و زبان میخی داریوشی تا به آن جاست که نمی توانیم با معنی کردن این دو لغت، تفاوت های ماهوی آن ها را دریابیم و در صورتی که واژه ی هدیش در این کتیبه ی خشایارشا را اشاره ای به تچر بدانیم، آن گاه توضیح این مطلب نامیسرمی شود که چرا یک کاخ واحد را، در زمانی واحد، داریوش تچر و خشایارشا هدیش خوانده است!!! و از آن که خشایارشا کاخ اختصاصی خود را نیز هدیش می خواند، پس اگر اشاره ی آن کتیبه به هدیش را، اشاره به کاخ خشایارشا و نه تچر داریوش بدانیم، آن گاه صورت دیگری از احتمالات بروز می کند و آن این که کاخ اختصاصی داریوش را، پدر و پسر توأمأً بالا برده اند!!!

به هر حال صحت انتساب این کتیبه را به خشایارشا، فرزند داریوش اول، از آن روی می‌توان تأیید کرد که متن آن را در تچر یافته‌ایم که متعلق به بخش قدیم تخت جمشید و به طور طبیعی از آثار اولیه هخامنشی و متعلق به داریوش اول است، که خشایارشا در این کتیبه او را پدر خود خطاب می‌کند.

«خدای بزرگ است اهورامزدا، که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که برای مردم شادی آفرید، که خشایارشا را شاه کرد، یک شاه از بسیاری فرمانروا از بسیاری. من خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای که ملل گوناگون دارند، شاه در این زمین بزرگ، دور و گسترده، پسر داریوش شاه هخامنشی. گوید خشایارشا، شاه بزرگ: به خواست اهورامزدا این هدیش را من ساختم، باشد که اهورامزدا با ایزدان دیگر مرا و کشور مرا و هر چه من ساخته‌ام را بپاید». (خشایارشا، تخت جمشید، ایوان شرقی کاخ، Xpd)

بدین ترتیب خشایارشا، علی‌رغم نام‌گذاری پدرش، کاخی به نام تچر را نمی‌شناسد، آیا چه گمان کنیم: خشایارشا خواندن نمی‌دانسته و از متن کتیبه پدرش بی‌خبر بوده است، که پیش از او کاخ اختصاصی خود را تچر نامیده بود؟ تچر و هدیش دو واژه‌ی مختلف توصیفی است که هر یک به پسند خویش نامی بر آن بنا گذارده‌اند و یا این واژه‌ها غیر بومی‌اند، به وسیله‌ی کاتبان اسیر در کتیبه‌ها به کار رفته‌اند و شاهان هخامنشی بدون مهارت در خواندن آن‌ها، هرگز از محتوای این متون خبردار نمی‌شده‌اند؟ این احتمال اخیر از همه‌میسرتر است، زیرا به زودی خواهید خواند متون کتیبه‌ها به گونه‌ای است که گویی نویسنده قصد تمسخر تاریخی گوینده‌ی آن را داشته است. با این همه و در بحث کنونی، انتساب این کتیبه به خشایارشا، فرزند داریوش اول نیز، به علت محل نصب آن در بخش قدیم تخت جمشید و در کاخ اختصاصی خشایارشا و انطباق آن با کتیبه‌های درگاه‌ها و ورودی‌های آن کاخ، قابل‌پذیرش می‌شود.

«خدای بزرگ است اهورامزدا، که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که برای مردم شادی آفرید، که خشایارشا را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرمانروا از بسیاری. من خشایارشا شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای که مردم گوناگون دارند، شاه این سرزمین دور و پهناور،

پسر داریوش شاه، هخامنشی. گوید خشایارشا شاه: پدر من داریوش، پدر داریوش ویشتاسپ، پدر ویشتاسپ ارشام بود. هم ویشتاسپ و هم ارشام هر دو زنده بودند آن گاه که اهورامزدا را اراده بر آن شد که پدر من داریوش را بر این جهان فرمانروایی دهد. آن گاه که داریوش شاه شد، بناهای بسیار شکوهمند ساخت.» (خشایارشا، تخت جمشید، لوح سنگی در موزه، Xpf)

در صحت نقر این نوشته به فرمان خشایارشا، بدان جهت که برابر الگوی رسمی، شجره نامه کاملی تا زمان ارشام ارائه می دهد، تردیدی نیست و از آن که این لوح را نیز در بخش قدیم تخت جمشید یافته ایم، گواهی صحت متن آن، باز هم مؤکدتر می شود. در عین حال تأیید و تکرار بی دلیل و خارج از موضوع ادعای پدرش، در کتیبه ی شوشی Dsr، که ویشتاسپ و ارشام را به دوران اقتدار خود هنوز زنده معرفی می کند، در این گونه لوحه ها، که معمولاً جعلی است، سخت ناپاورانه و هدفمند می نماید!

«خدای بزرگ است اهورامزدا، که این جهان شگفت آفرینش را آفرید، که برای مردم شادی آفرید، که خرد و توانایی را بر خشایارشا شاه بخشید. خشایارشا شاه گوید: به خواست اهورامزدا من چنانم که راستی را دوست می دارم و از دروغ بیزارم، من نمی خواهم که توانا بر ناتوان ستم کند و هم نخواهم که به توانا از ناتوان آسیب رسد. آن چه راست است، آن را می پسندم. خواست خدا در زمین آشوب نیست، بلکه صلح، نعمت و حکومت خوب است. من دوست دروغ گویان نیستم، در دل خود تخم کین نمی کارم، هر آن چه مرا به خشم آورد از خود دور می دارم، با نیروی خود بر خشم خود سخت چیره ام. هر که همکاری و همراهی پیشه کند، در خور کوشش، او را پاداش می دهم، آن که گزند رساند و ستم کند به اندازه گوش مالش می دهم. نمی خواهم کسی زیان برساند و کیفر نبیند. آن چه کسی بر ضد کسی دیگر گوید، مرا قانع نتواند کرد مگر آن که بنا به قانون نیک گواه درست آورد و داوری بیند. از آن چه کسی فراخور توانایی خویش انجام دهد و به جا آورد، شادمان و خرسند می شوم و خشنودیم را کرانه ای نیست، چنین است هوش و اراده من نپندار که زمزمه های پنهانی و درگوشی به ترین سخن است، بیش تر به آنی گوش فرا دار که بی پرده می شنوی، تو به ترین کار را از توانمندان ندان و بیش تر به چیزی بنگر که از ناتوان سر می زند. آن گاه که تو از آن چه بر دست من رفته، چه در زادگاهم و چه در آوردگاه، ببینی یا بشنوی، بدان که این است توانایی من، که برتر و تیزتر از نیروی پنداراست. اینست کاردانی من: تا جایی که توش و توان دارم، در جنگ جویی همآوردی خوبم، چون در آوردگاه باشم

کسی را که از دور می بینم به نیروی ادراک و خرد می دانم که بدخواه است یا که دژ اندیش نیست، به نیروی ادراک و اراده خویش همواره نخستین کسی هستم که تصمیم می گیرد کار شایسته را چون دشمن را ببینم و چون دوستداری را. مردی هستم ورزیده، هم به دست و هم به پا، به هنگام سوارکاری، سوارکاری خوبم. در تیرافکنی تیراندازی چیره دست، چه بر اسب باشم و چه با پای پیاده. در نیزه‌وری نیز نیزه‌وری نیکنم، خواه از روی اسب و خواه از روی خاک، این‌ها هنرهایی است که اهورامزدا مرا بخشیده است و توانایی به کار بردن آن را داشتم. آن چه بر دستم رفته است به یاری یزدان همه را با هنرهای خویش که ارزانی اهورامزدا بوده است به انجام رسانده‌ام. اهورامزدا مرا و کارهای مرا بپاید». (خشایارشا، لوحه مکشوف در تخت جمشید، Xph)

با تردیدهایی که طرح آن مکان و فرصت دیگری می طلبد، می توان صحت انتساب این لوح را هم به خشایارشا فرزند داریوش اول، تأیید کرد. نخست به این دلیل که در بخش قدیم تخت جمشید یافت شده و دوم از این بابت که متن آن به کتیبه‌ی داریوش اول در نقش رستم (Dna) بسیار نزدیک است. اما به دلایلی که خواهم آورد، نمی توان بر دیگر کتیبه‌هایی که به نام خشایارشا بر دروازه ملت‌ها (Xpa)، بر پله‌های شمالی و شرقی آپادانا (Xpb) و بر آجرهای رنگین منتسب به آپادانا (Xpq) آمده است، تأییدیه‌ای گذارد. این مطلبی است که گشودن رمز آن، به معنای تعریف تازه‌ای از تخت جمشید و از دوران شناسی شاهان هخامنشی خواهد بود و رازی است که مدخل حاضر برای نخستین بار در اسناد ایران شناسی می گشاید. باری، آن گاه به اردشیر یکم می رسیم که برای او نیز، تنها از یک متن تأیید کننده خبر داده‌اند که باز هم در حیاط جنوبی کاخ تچر نوشته شده است.

«خدای بزرگ است اهورامزدا، که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که برای مردم شادی آفرید، که اردشیر را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرمانروا از بسیاری. من اردشیر، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای دارای ملل بسیار، شاه در این زمین بزرگ، دور و پهناور، پسر خشایارشا شاه، نوه‌ی داریوش هخامنشی. اردشیر شاه بزرگ می گوید: به خواست اهورامزدا این کاخ را خشایارشا شاه که پدر من بود، بنیان گذارد، پس از آن من بنا را به پایان بردم. اهورامزدا و ایزدان مرا و شهریاران مرا و آن چه وسیله من انجام شده را بپاید». (اردشیراول، حیاط جنوبی کاخ تچر، A₁pa)

این تنها سند حضور اردشیر اول، در میان سلاطین هخامنشی از آن روی معتبر است که شجره نامه ی کاملی دارد، زیرا او خود را فرزند خشایارشا و نوه داریوش اول می خواند. اردشیر اول جز این، سنگ نبشته ی دیگری ندارد که به کار بررسی دوران او بیاید و چون بنای مستقلی نیز در تخت جمشید به نام او ثبت نیست، به احتمال زیاد، ذکر دوران دراز ۴۲ ساله برای ایام تسلط او نادرست است. در عین حال معلوم نیست که او از اتمام چه بنایی سخن گفته، زیرا کتیبه سرگردان او، که در میان حیاط تچرها شده، به هر سه کاخ تچر و هدیش و کاخ H نزدیک است و اگر داستان های کنونی را درباره ی بناهای تخت جمشید درست بدانیم، بعید است که خشایارشای ظاهراً صاحب این همه بنا در تخت جمشید و غیره، اتمام کاخ اختصاصی خود را به فرزندش واگذار کرده باشد و به طریق اولی، داریوش اول هم ممکن نیست اتمام کاخ تچر را به نوه اش بسپارد، به خصوص که پیش از نوه، فرزندش خشایارشا مدعی اتمام آن شده بود!!!

راستی که به نظر می رسد یادآوری اتمام بنای پدران، به دست فرزندان و نوه ها، در کتیبه های هخامنشی، به صورت یک عادت عمومی درآمده و می نماید که حجار، شاید به عمد، مطالب یکسانی را در این کتیبه ها کپی کرده است. به طور کلی کتیبه های هخامنشی را فقط در حد ادا و ادعاهایی از حضور شاهان هخامنشی می توان پذیرفت، زیرا در ورود به متن هر یک از آن ها اشتباهات و نا به سامانی ها و نادرستی های بسیار بروز می کند چنان که اثبات سال شمار تسلط شاهان هخامنشی، در حالی که کوچک ترین سندی از دوره ی هخامنشیان، که در آن تاریخ معینی ثبت شده باشد، به دست نداریم؛ از طریق این کتیبه ها غیر ممکن است.

«من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، شاه در این سرزمین، پسر اردشیر (اول) شاه هخامنشی. داریوش شاه گوید: این کاخ را اردشیر (اول) که پدر من بود، قبلاً بنا کرد. این کاخ را به خواست اهورامزدا، پس از او من به پایان رساندم». (داریوش دوم، شوش، D2sb)

این کتیبه ی داریوش دوم در شوش، به سبب توالی صحیح نسب نامه، قابل

اعتماد است، اما در این نوشته نکته‌ای پنهان است که تمامی ادعاهای شاهان هخامنشی را به مسخره می‌گیرد. زیرا داریوش دوم در متن بالا مدعی است که بنای آپادانای شوش را، پس از پدرش، اردشیر اول، به اتمام رسانده است، بعداً خواهید خواند که فرزند او، یعنی اردشیر دوم، در کتیبه‌ی شوشی اش (A₂sa) خبر می‌دهد که کاخ آپادانا، در زمان جدش اردشیر اول، یعنی پدر داریوش دوم، به کلی سوخته بود و او، یعنی نوه اش، بازسازی کرده است!!! چنین است که تاریخ تعریف شده‌ی هخامنشیان، از زبان ایران شناسان و نیز کتیبه‌ها، بسیار آشفته و درهم و برهم می‌یابیم، زیرا داریوش دوم، بدون اشاره به آتش سوزی، مدعی است که آپادانای ساخت پدرش، اردشیر اول را، کامل کرده و اردشیر دوم می‌گوید که آپادانای ساخت پدر بزرگ اش اردشیر اول را، که آتش گرفته بود، بازسازی کرده است!!! هرچند کار من در این مدخل فقط اشاره به این پراکنده نویسی‌هاست و نه ورود نهایی به این جعلیات، اما از آن که موضوع بنای آپادانا در شوش، به روایت کتیبه‌ها، به یک لایبرت گنج‌کننده بدل شده، که راه برون رفت از آن ناپیدا است، شاید که با تکرار اسناد و ادعا درباره‌ی آن بنای شوش، اندکی اوضاع زمان هخامنشیان و شاید هم اوضاع جاعلین کتیبه‌های خط میخی داریوشی در دوران اخیر را، که تعداد نوشته‌های مجعول خط میخی داریوشی را از کتیبه‌های قابل اطمینان آن افزون تر کرده‌اند، سر و سامانی داده باشم.

در «A₁pa» خواندیم که اردشیر اول، بدون این که هیچ اشاره‌ای به آغاز بنایی در شوش کرده باشد و بدون یافتن نشانه‌ای از خود او در شوش، تنها ادعا می‌کند که کاخ پدرش در تخت جمشید را تمام کرده است، اما فرزند او، داریوش دوم، در کتیبه‌ی شوشی اش «D₂sb» می‌نویسد که بنای کاخ آپادانا در شوش را، که پدرش یعنی اردشیر اول آغاز کرده بود، به پایان رسانده است!!! و بدین ترتیب آن بازی مضحک آغاز کردن و به پایان بردن بنای کاخ‌ها، در کتیبه‌های هخامنشی، در این جا به اوج هیجان انگیزی می‌رسد، زیرا بسیار پیش از این دو، داریوش اول در Dsd و Dsf

با شرح کاملی که شامل ملیت صنعتگران و سازندگان و سرزمین‌های تهیه مواد اولیه‌ی مورد نیاز کاخ آپادانای شوش است، ساخت آن کاخ را به خود نسبت داده و در دو کتیبه‌ی شوشی دیگر Dsg و Dsj، این انتساب را تأیید دوباره کرده است. به علاوه بر تعلق ساخت کاخ شوشی آپادانا به داریوش اول، در کتیبه‌ی دیگری از پسر او، خشایارشا، در Xsa مجدداً صحنه‌گذاری شده است:

«خشایارشا گوید: به خواست اهورامزدا، داریوش شاه، که پدر من بود، این کاخ را بنا کرد». (خشایارشا، شوش، بر پایه ستون آپادانا، Xsa)

این درست همان کلماتی است که از خشایارشا در کتیبه‌ی دیگری و در موضوع ساخت کاخ تچر، در تخت جمشید خوانده‌ایم، که در شوش نیز تکرار شده است! اما نمی‌دانیم پس از چه مقدار زمان، همین خشایارشا، در لوح دیگری، باز هم یافت شده در شوش، ادعا می‌کند که آپادانا را خود او به تنهایی و پس از شاه شدن ساخته است!!!

«من خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، پسر داریوش شاه هخامنش، خشایارشا شاه گوید: این کاخ را بنا کردم پس از آن که شاه شدم. این بخشش را من از اورمزد خواهانم. اورمزد با ایزدان مرا و شهریاری مرا و آن چه به وسیله‌ی من انجام شده را، بپاید». (خشایارشا، شوش، Xsc)

پس تا این جا و بر طبق کتیبه‌های موجود، آپادانای شوش را داریوش اول ساخته و پسرش خشایارشا تکمیل کرده، خشایارشا ساخته و پسرش اردشیر اول تمام کرده، اردشیر اول ساخته و پسرش داریوش دوم تمام کرده، اما اردشیر دوم فرزند داریوش دوم، در کتیبه‌ی شوشی A2sa، که متن آن را به دنبال خواهید خواند، تمام این دعوا را به صورت دیگری فیصله می‌دهد و می‌گوید فرمان داده است آپادانا را که داریوش (اول؟ دوم؟) ساخته و در زمان پدرش اردشیر اول به کلی سوخته بود، مجدداً و از نو بسازند و از اقبال خوش مورخ، اردشیر سوم در شوش کتیبه‌ای نگذاشته تا او هم در انتهای همه، آغاز و یا لا اقل تکمیل بنای آپادانا را به خود ببندد!!! آیا چه گمان کنیم؟ کتیبه نویسان آن‌ها را بازی داده و به تمسخر گرفته‌اند،

از داریوش اول تا اردشیر سوم، لاف زن و دروغ گو بوده اند و یا کتیبه سازان جدید، که حتی آریارمن و ارشام و کورش را، با هنرنمایی های خود در ساخت لوحه ها و کتیبه های جعلی، آن هم به خطی که داریوش اول را سازنده ی آن می دانند، صاحب کاخ و نام و هویت و دوران کرده اند، از ساده لوحی مسئولان امور ایران باستان در چند دهه ی اخیر سود برده اند؟

«خدای بزرگ است اهورامزدا، که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید، که به مردم شادی داد، که داریوش (دوم) را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرمان روا از بسیاری. من داریوش (دوم)، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای که مردمان بسیار دارند، شاه این سرزمین بزرگ، دور و دراز و پهناور. پسر اردشیر (اول) شاه، پسر خشایارشا، پسر داریوش (اول) شاه هخامنشی. داریوش (دوم) شاه گوید: اهورامزدا این کشور را به من داد، از بخشش اهورامزدا من شاه این سرزمین هستم. اهورامزدا مرا و دودمان مرا و شهریاری مرا بپاید.» (داریوش دوم، شوش، لوح زرین)

«خدای بزرگ است اهورامزدا، که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که به مردم شادی داد، که داریوش (دوم) را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرمان روا از بسیاری. من، داریوش (دوم)، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای که مردمان بسیار دارند، شاه این سرزمین بزرگ، دور دست و پهناور، پسر اردشیر (اول) شاه، پسر خشایارشا شاه، پسر داریوش (اول) شاه، هخامنشی. داریوش شاه گوید: اهورامزدا این کشور را به من داد، از بخشش اهورامزدا من شاه این سرزمین هستم. اهورامزدا مرا و دودمان مرا و شهریاری مرا بپاید.» (داریوش دوم، شوش، لوح، زرین، موزه ملی ایران)

باری، درباره ی این متن ها و کتیبه ها، باید به چند نکته ی دیگر هم اشاره کنم: بسیاری را بازسازی کرده اند، برخی کلمات را بر مبنای حدس و گمان در جای مطالب ریخته شده آورده اند و به طور کلی محل و زمان اکتشاف نزدیک به تمامی لوحه های فلزی و سنگی مجرد معلوم نیست و گاه حتی صحت برخی از این لوحه ها و کتیبه ها، از جمله همین دو لوحه ی زرین بالا، که می گویند از داریوش دوم در شوش یافته اند، محل مناقشه است و مثلاً مورد اعتماد کنت و شارپ نیست و در مجموعه های خود نیاورده اند. تفسیرهای من هنوز با فرض صحت متون و مدعیان و با فرض ساخت

غیر جااعلانه برخی از آن هاست و چنان که پیش تر گفتم فقط در یک مورد، آن هم لوحه هایی که ادعا می کنند متعلق به داریوش اول است و از زیر دیوارهای کاخ آپادانا پیدا کرده اند، وارد موضوع شناخت آن ها می شوم. زیرا بررسی کامل و سند شناسانه ی این کتیبه ها و الواح، خود کار توان فرسای دیگری است که به مدخل کنونی نامربوط است.

این دو لوح، از داریوش دوم، که می گویند در شوش یافت شده، از آن که شجره نامه کاملی دارد، حضور او را در سلسله هخامنشیان تثبیت می کند. از داریوش دوم در تخت جمشید، مرکز اداری امپراتوری، اثری به دست نیامده و گرچه بر لوح نوشته های سیم وزری، که از هخامنشیان به نام های مختلف، از آریارمن و ارشام، تا سنگ بنای داریوش اول در آپادانا و این دو لوحه داریوش دوم، به دست آمده در شوش، نمی توان اعتبار و اصالت بخشید و در جعلی بودن لوحه های آریارمن و ارشام و دیوار نوشته ی کورش در پاسارگاد و نیز لوحه ی سیم وزر داریوش اول، در پی نوشته ی آپادانا، چنان که ادله ی آن را بیاورم، هیچ تردیدی نیست، ولی ما حتی بدون این دو لوح، باز هم به سبب وجود سنگ نبشته ای از اردشیر سوم، بر نمای پلکان غربی کاخ تچر، که متن آن، شجره نامه ی رسمی سلسله را، از اردشیر سوم، تا ارشام می شمرد، می توانیم حضور داریوش دوم را، چه این الواح از او باشد و یا ساختگی بدانیم، در ردیف سلاطین هخامنشی تأیید کنیم، هر چند که جز این دو لوحه ی زرین، هیچ کتیبه و یا اثر معماری به نام داریوش دوم در تخت جمشید و شوش ثبت نشده باشد. همین جا بگویم که کتیبه اردشیر دوم و اردشیر سوم، در تخت جمشید، به خوبی مسلم می کند که این سلاطین کسی را با نام خشایارشای دوم در سال شمار سلاطین هخامنشی به یاد نیاورده اند و بی شک تصورات کرتیس و دیگران در این باره، تصویری من درآوردی، بی ربط و بدون سند است و یا این که معتقد شویم خشایارشای کرتیس، پس از اردشیر سوم در مجموعه ی سلاطین هخامنشی حاضر شده و به همین دلیل برای اردشیر سوم شناخته شده نبوده است!

«اردشیر (دوم) شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، شاه در این زمین، پسر داریوش شاه گوید: داریوش (دوم) پسر اردشیر (اول) شاه، اردشیر (اول) پسر خشایارشا شاه، خشایارشا پسر داریوش (اول) شاه، داریوش پسر ویشتاسپ، هخامنشی. این کاخ را به خواست اهورامزدا، آناهیتا و میترا، بنا کردم. اهورامزدا، آناهیتا و میترا مرا از هر بدی بپایند و این را که بنا کرده ام، خراب نکنند و از آسیب نگاه دارند». (اردشیر دوم، پایه ستون، همدان A2 Ha).

«خدای بزرگ است، اهورامزدا، که بزرگ ترین خدایان است، که این زمین را آفرید، که آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که برای مردم شادی آفرید، که اردشیر (دوم) را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرمانروا از بسیاری. اردشیر (دوم)، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، شاه در این زمین گوید: من پسر داریوش (دوم) شاه، داریوش پسر اردشیر (اول) شاه، اردشیر (اول) پسر خشایارشا شاه، خشایارشا پسر داریوش (اول) شاه، داریوش پسر ویشتاسپ. هخامنشی. اردشیر (دوم) شاه گوید: به خواست اهورامزدا من شاه در این زمین بزرگ، دور و گسترده. او شهریاری را به من ارزانی نموده. اهورامزدا مرا و شهریاری مرا و خاندان مرا بپاید». (اردشیر دوم، لوح زرین، همدان A2 Hc).

«گوید اردشیر (دوم)، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، شاه این سرزمین، پسر داریوش (دوم) شاه، داریوش (دوم) پسر اردشیر (اول) شاه، اردشیر (اول) پسر خشایارشا شاه، خشایارشا پسر داریوش (اول) شاه، داریوش (اول) پسر ویشتاسپ، هخامنشی. این آپادانا را داریوش (اول؟ دوم؟) بر پای ساخت، آن گاه هنگام پادشاهی اردشیر (اول)، پدر پدرم، در آتشی سوخت، به یاری اهورامزدا، آناهیتا و میترا فرمان دادم این آپادانا را دوباره بسازند. اهورامزدا آناهیتا و میترا مرا از هر بدی بپایند و آن چه را که من ساخته ام از گزند دور کنند و از ویرانی پاس دارند». (اردشیر دوم، شوش، پایه ستون، A2 Sa).

این آخری همان کتیبه ی اردشیر دوم است که مدعی بازسازی آپادانای شوش است که می گوید در زمان پدر بزرگ اش اردشیر اول، در آتش سوخته بود! این مکتوبات اردشیر دوم، حضور تاریخی او را گواهی می دهد، به خصوص که شجره نامه ای را که برمی شمرد، از توالی صحیحی برخوردار است. اردشیر دوم نیز، مانند پدرش، داریوش دوم، هر چند سنگ نبشته ای در تخت جمشید باقی نگذارده و بنایی به نام او در آن مکان ثبت نیست، ولی حکایت می کند که آپادانای سوخته ی شوش را از نو بنا کرده و در کتیبه ی شوشی دیگری A2Sd بنا و بازسازی همان کاخ را

ساخت کوشک کوچکی برای استراحت خود می خواند؟!!

«شاه اردشیر (دوم) می گوید : به خواست اهورامزدا این است کاخی که در زندگی خود به عنوان خلوتگاه خوش آیند ساختم. اهورامزدا، ناهید و مهر مرا و آن چه را که ساختم از هر بلایی بپاید.» (اردشیر دوم، پایه ستون، شوش A2 Sd)

همین اردشیر در سه کتیبه ی همدانی A₂Ha، A₂Hb و A₂Hc که معلوم نیست کجای همدان و به وسیله چه هئیت حفاری و درچه زمانی یافت شده، مدعی می شود که در همدان نیز کاخ ساخته است و چون هیچ کاخی را در همدان به نام هیچ کسی ثبت نمی بینیم، پس حاصل خواندن و بررسی این همه سطور و سند و ادعا در کتیبه های میخی داریوشی در تخت جمشید و شوش و همدان جز سرسام و سرگردانی نیست، باید بار دیگر بگویم تمام این مطالب با فرض صحت و قدمت کتیبه های هخامنشی است و بدون تردید هر زمان که کار رسیدگی کارشناسانه و ملی به این مدارک، به نتایج دیگری منجر شود، این بررسی ها نیز نیاز به بازبینی دوباره خواهد داشت، زیرا در وضعیت کنونی به راستی که سامان دادن به این همه لاف و گزاف های هخامنشی در تخت جمشید و شوش و همدان، که غالباً بر پایه ستون ها نوشته اند، نامیسراس است. این کاری است که در شرایط دیگر و با مسئولین دیگری برای امور باستان شناسی و میراث فرهنگی کشور، شاید که ممکن شود.

«خدای بزرگ است اهورامزدا، که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، و برای مردم خوشبختی آفرید، و مرا اردشیر (سوم) شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرمانروا از بسیاری. گوید اردشیر (سوم)، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، شاه این سرزمین : من اردشیر (سوم) شاه، پسر اردشیر (دوم) شاه، اردشیر پسر داریوش (دوم) شاه، داریوش پسر اردشیر (یکم) شاه، اردشیر پسر خشایارشا شاه، خشایارشا پسر داریوش شاه، داریوش پسر ویشتاسپ، ویشتاسپ پسر ارشام، هخامنشی. گوید اردشیر (سوم) شاه : این پلکان سنگی را من ساختم. شاه اردشیر گوید: بادا که اهورامزدا و ایزد مهر مرا و کشور مرا و آن چه انجام داده ام را بپاید.» (اردشیر سوم، تخت جمشید، سه نسخه بر ضلع جنوبی حیاط و یک نسخه بر نمای غربی کاخ تچر)

متن این کتیبه اردشیر سوم، که مانند اعلامیه های کاغذی انتخابات، سه نسخه ی آن را، با خط و زبانی واحد، کنار هم بر دیوار جنوبی حیاط تچر

چسبانده اند، چنان است که نه فقط برای ترتیب دهندگان سال شمار سنتی هخامنشیان، سند رسمی و تأیید کننده صادر کرده، بل از آن که نصب آن در محلی است که کمترین ارتباطی با حیات و حضور خود او ندارد، مورخ را وسوسه می کند که در صحت آن ها تردید کند.

«اردشیر سوم، پرسپولیس c, d, b و a: تنها به فارسی باستان، ۴ نسخه با متنی همانند ولی متفاوت در سطر بندی، کتیبه c, d و a روی دیوار شمالی صفا کاخ اردشیر، در اصل هر یک در ۲۶ سطر، کتیبه b در ۲۵ سطر، کنار پلکان، در سمت جنوب (!؟) کاخ داریوش». (کنت، فارسی باستان، ص ۳۸۵)

آدرس این کتیبه در کتاب کنت صحیح نیست، به جای غرب، جنوب ثبت شده و سمت شمال کاخ اردشیر، همان دیواری است که اشمیت به سرهم بندی بودن آن اعتراض داشت و معلوم شد که اصولاً تصور وجود یک کاخ هخامنشی در آن نقطه اشتباه است. فاصله ی بین درگذشت داریوش اول صاحب تچر و ضمائم آن، تا آغاز سلطه ی اردشیر سوم، بنا بر همین اوراق و اسناد و ادعاهای موجود، ۱۲۷ سال است. چه گونه در این دوران دراز داریوش و اخلاف اش ۴ پانل خالی را در اطراف کاخ تچر برای یادداشت نویسی های سلطانی در ۵ نسل بعد باقی گذارده اند؟! در عین حال تک زبانه بودن این یادداشت های تأیید گذار برتسلسل تاریخی سلطه ی هخامنشی، به شک های احتمالی میدان بیش تری می دهد و گرچه تصویر کتیبه ی اردشیر سوم بر دیوار غربی کاخ داریوش، تردید در کهن بودن این یکی را دشوار می کند، اما به تردید دیگری میدان می دهد که: به چه ضرورتی ۱۲۷ سال پس از داریوش اول، اردشیر سوم بر کاخ پنج پشت پیش از خود ورودی و پله می افزاید، که نه فقط معضلات معماری فراوانی در آن کاخ پدید آورده، بل تچر را از آن که به زودی خواهم گفت نیز دخمه تر و بی روزن تر معرفی می کند. به واقع درک موقعیت تاریخی بنای تچر و حیاط سه ضلعی جنوب آن دشوار است و به یک تک نگاری مفصل و مستقل نیاز دارد. این حیاط از سمت غرب بدون دیوار است و به پرتگاه غربی صفا می رسد، دیوارهای کوتاه شمال و شرق آن را خشایارشا با شش

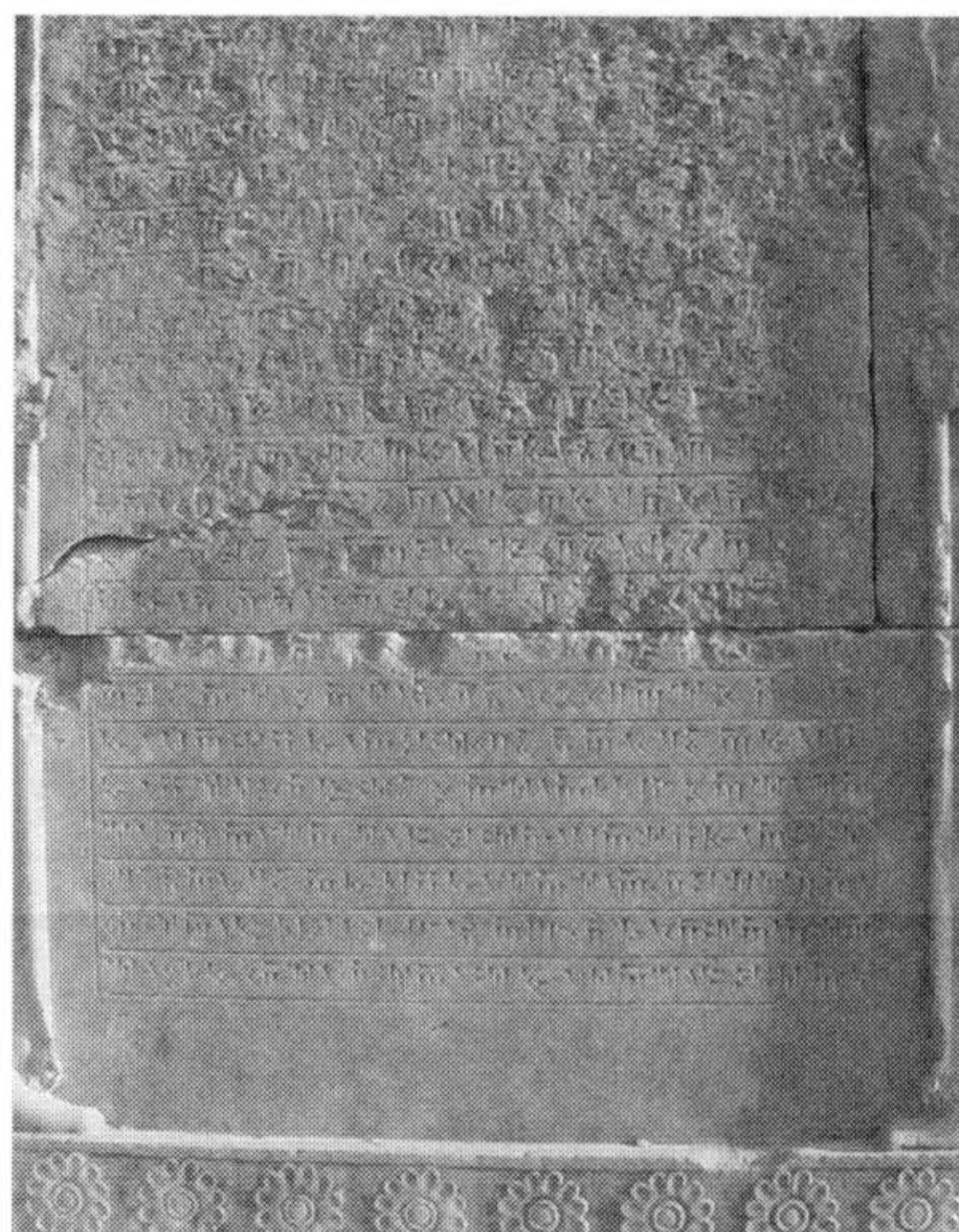
کتیبه تکراری و در سه زبان به خود منحصر کرده و بدین ترتیب کتیبه های تکراری اردشیر سوم بر دیوار جنوبی حیاط تچر، معین می کند که اگر این دیوار را از شاهکارهای سرهم بندی شده ی باستان شناسان وارداتی ندانیم، پس باید که همان در زمان اردشیر سوم ساخته شده باشد، زیرا محال است که دیگر حاکمان هخامنشی در فاصله ی میان خشایارشا و اردشیر سوم، با ولعی که در کتیبه نویسی نشان داده اند، آن فضا را برای یادداشت های اردشیر خالی گذارده باشند! با این همه چه دیوار را ساخت اردشیر و یا حاکمان مقدم بر او بگیریم، ارتباطی با بنای مخروبه خشتی-سنگی پشت آن ندارد که معلوم شد یک معبد باستانی ایلامی است.

«یادداشت هایی بر کتیبه های اردشیر سوم : a, b, c, d و a : متن بر اساس سطر بندی نسخه a، همراه با تمام موارد نوشتاری غلط، تنظیم شده است. تمام ۴ نسخه برداری تحریری همانند است، اگرچه سطر بندی ها تا اندازه ای متفاوت هستند. ترجمه ی سطرهای ۱۲ تا ۲۰، نمایانگر ساخت بی تسلسل صورت های فاعلی است. قطعه ی مذکور به طور آشکار، همان مفهومی را منتقل می کند، که در A2SaL3 بیان شده است.» (کنت، فارسی باستان، ص ۵۰۵)

اعتراض کنت به اغلاط بسیار این ۴ کتیبه، ناشیگری سازندگان آن و غیر کاربردی بودن خط میخی داریوشی، حتی در دربار هخامنشیان را باز می گوید و نایاب تر از همه این که نمی دانیم اردشیر سوم کدام پله ها را در دیوار ضلع جنوبی حیاط تچر ساخته، که برای تذکر آن به تاریخ به ۳ کتیبه ی با متن یکسان و پهلو به پهلو هم محتاج بوده است!!؟

مورخ بسیار مایل است از این امپراتور و یا باستان شناسان کاونده ی تخت جمشید بپرسد، چرا باید ۳ متن یکسان را، به زبانی واحد، آن هم در موضوع ساخت پله، کنار هم، در دیواری چسبانده باشند که هیچ پله ی قابل معرفی به تاریخ ندارد! با این همه توجه به همین بافته های رسمی کنونی به طور واضحی نشان می دهد که از داریوش اول تا اردشیر سوم، یعنی از آغاز تا ۸ سال مانده به پایان تسلط آن سلسله، همگی با همان کاخ تچر و هدیش سر کرده اند!!! این موضوع به طور گسترده ای بحث آتی این فصل را غنی می کند که خواهم گفت ساخت بناهای بخش جدید

تخت جمشید، یعنی دیواره غربی و شمالی، دروازه‌ی ملل، کاخ صد ستون، کاخ آپادانا، کاخ نیمه تمام معروف به کاخ داریوش سوم و کاخ سه دروازه همگی متعلق و موکول به پس از زمان اردشیر سوم اند که کار ساختمان هیچ یک از این مجموعه‌ها هم، به علت ظهور اسکندر در تخت جمشید، به پایان نرسیده است! تعیین این که حضور اردشیر سوم، در بخش قدیم تخت جمشید، با کدام زمان شناسی تاریخی منطبق می‌شود، نامیسر است، زیرا در هیچ سندی از زمان هخامنشیان، رقم تاریخی ثبت نیست و سکه‌های یک رویه و بی ارزش آن‌ها، به علت فقدان تاریخ گذاری و کدهای



سمت راست تصویر یکی از سه کتیبه‌ی تکراری اردشیر سوم را، بر دیوار جنوبی حیاط تچر می‌بینید. تفاوت عمده‌ی کیفیت بخش بالا و بخش پایین کتیبه از آن است که ظاهراً قسمت زیرین آن در زیر خاک سالم مانده است! در سمت چپ، کتیبه‌ی چهارم اردشیر سوم بر پله‌های ورودی غربی کاخ تچر را می‌بینیم. مضمون یکسان هر چهار کتیبه‌ی به زبان میخی داریوشی، علاوه بر ارائه‌ی شناسه‌ی عمومی هخامنشیان، اشاره به ساخت پلکانی است که گرچه بر سمت غربی بنای تچر مصداق دارد، اما با هیچ تمهیدی نمی‌توان برای تکرار یکسان سه نسخه از آن، در دیوار جنوبی حیاط کاخ تچر توضیحی نوشت، که هیچ پله و یا بنای قابل عرضه‌ای در منطقه‌ی آن کتیبه‌ها نمی‌بینیم! اندک اندک می‌توان یقین کرد که کتیبه نویسان تخت جمشید، که به اقوام مغلوب متعلق بوده‌اند، با تدارک چنین کتیبه‌های در اساس بی سر و تهی، که شاهان هخامنشی خواندن آن را نمی‌دانسته‌اند، در درون خود، به عنوان تلافی، تفریح کرده‌اند و اسنادی برای تمسخر این جباران بیگانه، بر تابلوی تاریخ چسبانده‌اند! باستان شناسانی که این کتیبه‌ی اردشیر سوم را اساس شناسایی سلسله مراتب تسلط هخامنشیان گرفته‌اند، ناگزیر برای داریوش سوم، که آخرین حاکم هخامنشی گفته می‌شود و هیچ تأییدیه‌ای برای این مطلب به دست نداریم، برای ادعای شان دست خالی و بدون سند اثباتی مانده‌اند!

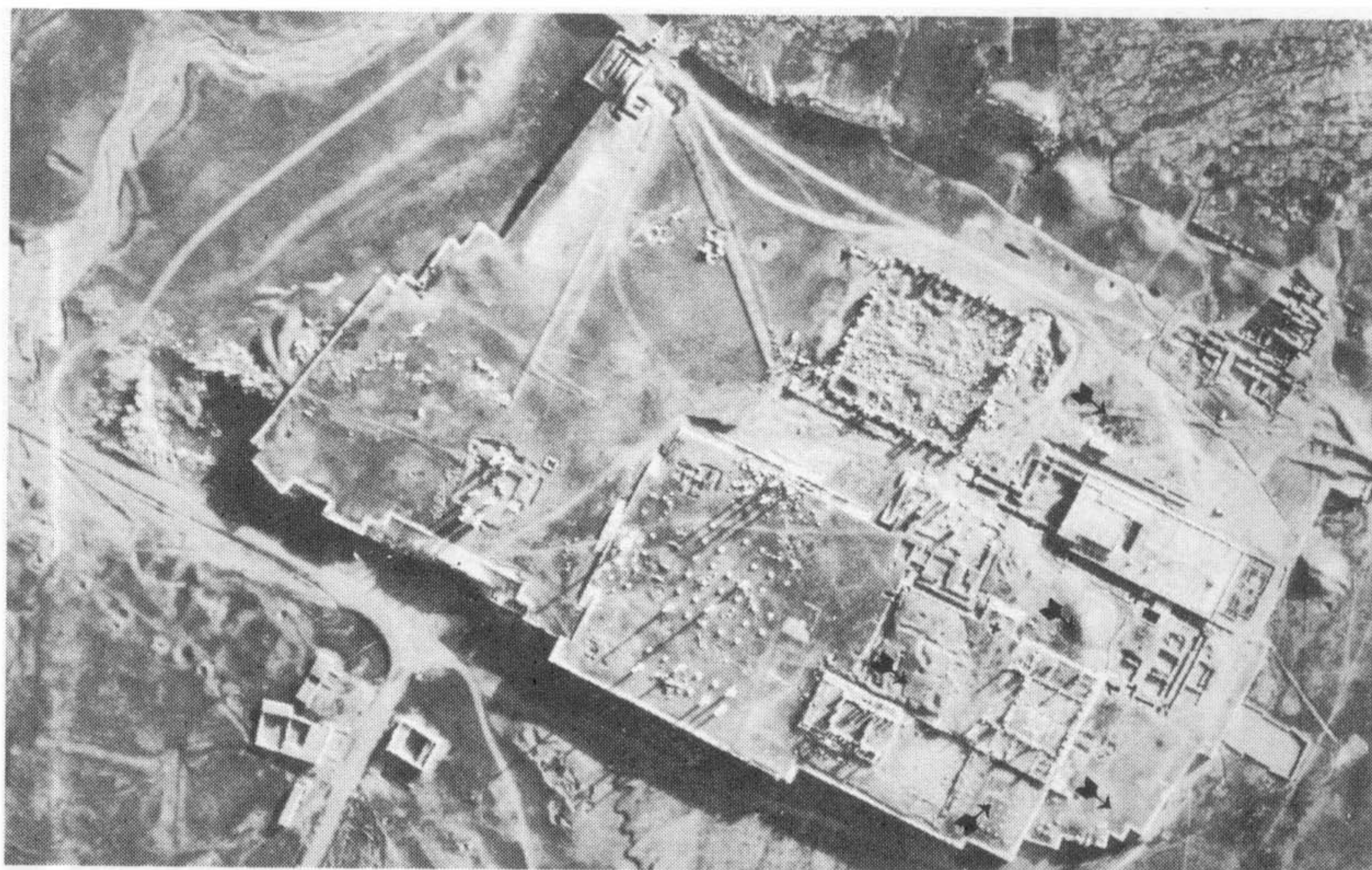
سال شمار، انتساب آن‌ها را به زمان و سلطانی معین، ناممکن می‌کند، به ویژه که نقش این سکه‌ها از ابتدا تا پایان تسلط آن سلسله‌ی مخرب، یکنواخت و یکسان و به صورت مردی با نیزه است!

بدین ترتیب و با این بررسی معلوم شد که سلاطین هخامنشی، تا زمان اردشیر سوم، در بخش قدیم تخت جمشید و در همان دو بنای تچر و هدیش می‌زیسته‌اند، زیرا که آثارشان را عمدتاً در همان بخش یافته‌ایم! در این صورت تمام جبروت امپراتوری به وضعی برگشت‌ناپذیر آسیب می‌بیند و لااقل معلوم می‌شود که نه فقط ظرفیت مسکونی و اداری بخش قدیم، در زمان اردشیر سوم به اتمام رسیده، بل با گذشت لااقل صد و پنجاه سال از آغاز بناها، مسلماً بخش اعظمی از آن، رو به کهنگی بوده است. درعین حال و مطمئناً قریب ۲۰۰ سال غارت منطقه‌ای، باید که بر امکانات و ذخائر امپراتوری در دوران نهایی تسلط آن‌ها افزوده باشد که تمایل به انعکاس توانایی‌های تازه‌را، به صورت ساخت مجموعه‌ای از ابنیه‌ی در ابعاد عظیم، پس از زمان اردشیر سوم، میسر و ناگزیر کرده است.

اینک مورخ می‌پرسد که اگر مطابق ادعاهای رسمی بناهای بخش جدید تخت جمشید هم، به زمان داریوش اول و فرزندش خشایارشا پدید آمده، پس به چه سبب ما آثار و مکتوبات تمام سلاطین هخامنشی را، نه در تالار صد ستون و کاخ آپادانا، که چندین پانل بزرگ آزاد خالی و آماده برای نوشتن دارند، بل به طور فشرده و نامرتب در پله‌ها و راهروهای عمارت و حیاط جنوبی کاخ داریوش اول در تچر می‌یابیم، که در محدوده‌ای بسیار کوچک، ۱۲ کتیبه‌را، گویی به زور کنار هم ردیف کرده‌اند؟!!!!

اینک نخستین گام تردید، در انتساب آن پنج بنای جدید در قسمت شمالی و مرکزی تخت جمشید، به داریوش اول و خشایارشا برداشته شد. اما توجیه و توضیح این تردید، به دلایل بسیار محکم‌تر و معتبرتری نیازمند است تا چون زلزله‌ای تمام دانسته‌های کنونی ما درباره‌ی تخت جمشید و سلاطین هخامنشی را فرو ریزد و این همان بیانیه‌ای است که از این پس، برای نخستین بار در تاریخ نگاری ایران باستان، خواهید خواند.

پیش‌تر از شیوه‌ی «معمار سازی» دیوارها، ستون‌ها و درگاه‌های تخت جمشید سخن گفتم و تصویر چند نمونه از ستون‌ها و سرستون‌ها و دروازه‌های نیمه تمام و نیمه تراش به جای مانده از آن روش را آوردم. اینک الگوی جدیدی را بر آن اضافه خواهم کرد، که نخستین تکان را در تصورات کنونی ما درباره‌ی تخت جمشید پدید خواهد آورد.



در این عکس هوایی قدیمی علاوه بر دیوارهای صفا، موقعیت مجموعه به اصطلاح خزانه و حرمسرا را در زیر آوارها می‌بینید. به ویرانه‌های آن معابد ایلامی فراز صفا در دو سوی بناهای تچر و هدیش و نیز به مجموعه‌ی تپه مانند شرق هدیش توجه کنید که تا امروز هم دست نخورده باقی مانده است.

این نمای کاملی از دیوارهای اطراف صفا‌ی تخت جمشید است. ظواهر بسیاری حکایت می‌کند که دیوار چینی تخت جمشید از عوارض طبیعی تختگاه تبعیت کرده و برای صرفه جویی، هیچ کوششی در محو و یکسره سازی پیش آمدگی‌ها و پس نشینی‌های طبیعی دنباله کوه رحمت انجام نداده‌اند. در این تصویر، دیوار جنوبی تخت جمشید و انتهای غربی آن، با ده شکستگی نامنظم بی‌شکل و حتی نازیبا پیداست. این شکستگی‌ها، که هیچ منطق و توضیح و توصیه‌ی معمارانه ندارد، کاملاً نشان می‌دهد که دیوار از عوارض طبیعی و یا ساخت ایلامی پیشین آن پیروی کرده است. هنوز به ترتیب و زمان ساخت دیوارهای اطراف تخت جمشید، توجه

کافی نشده و حتی اشمیت، که مهم‌ترین و قدیم‌ترین متن تحقیقی درباره‌ی تخت جمشید را تدارک دیده، و تقریباً تمام دیگر مجموعه‌های تخت جمشید را، بدون ذره‌ای نواندیشی، از کتاب او کپی کرده‌اند، درباره بنای دیوارها توضیح روشنی نیاورده و هنوز نتوانسته‌اند معلوم کنند که این دیوارها متعلق به چه دوره و محصول کار چه سلطان و یا سلاطین هخامنشی بوده است. ظواهرکار، به دلیلی که خواهید خواند، مسلم می‌کند که ساخت دیوار غربی و شمالی، به پس از زمان اردشیر سوم، یعنی به دورانی متعلق است که ساخت تخت جمشید جدید آغاز شده است.

اثبات این مطلب اثبات این نکته است که کاخ‌های قدیمی فراز دیوار غربی، مانند تچر و هدیش، پیش از آغاز بناهای تخت جمشید جدید، بر بلندای دیواره‌ای طبیعی، از خاک و سنگ و صخره و یا دیواری قدیم‌تر قرار داشته است. این دیوار قدیمی، باید که در سمت جنوب از ساخت دیگری پیروی کرده باشد و مثلاً برابر آن صفه‌ی مجلل کهن را می‌توان با ردیفی از پله‌های عریض و بلند تصور کرد، که کتیبه‌های داریوش اول، درست در مقابل این صفه، معلوم می‌کند که ساخت دیوار قدیم جنوبی را در زمان او تغییر داده‌اند. بدین ترتیب و به طور طبیعی، ساخت دیوار غربی و شمالی، از انتهای دندان‌های دیوار جنوبی را، به دلایل متعدد، همزمان با ساخت و



این نمای دیوار غربی از نقطه‌ای است که دیوار کوتاه جنوبی تمام می‌شود. نشانه‌های فراوانی بیننده را قانع می‌کند که ساخت دیوار جنوبی با ساخت دیوار غربی از جهات مختلف متفاوت است. بخش پرداخت نشده‌ی سمت جنوبی سکوی کاخ خشایارشا، که پشت دیوار کهن ایلامی قرار داشته، در این جا نیز با اشاره‌ی فلش دیده می‌شود.

سازهای تخت جمشید جدید، یعنی پس از دوران اردشیر سوم، آغاز کرده‌اند. نخست به این دلیل که دیوار غربی ارتفاع بیش‌تری نسبت به دیوار جنوبی دارد و مهم‌تر این که کار ساخت این دیوار، تا پایان دوران هخامنشیان و به زمان حمله‌ی اسکندر نیز، هنوز ناتمام بوده است!

به تصویر صفحه‌ی پیش، از کتاب اشمیت توجه کنید که محدوده‌ی دیوار کشی جدید را، با ارتفاع جدید و سبک جدید معین می‌کند. در ضلع غربی، پیش از بالا بردن دیوار، چنان که پیداست، صخره‌های بلندی، به عنوان مانع طبیعی، راه ورود به صفا را می‌بسته است. هنوز نشانه‌های اندکی برجاست که این ادعا را معتبر می‌کند، که پس از این با آن آشنا می‌شوید. بنای دیوار غربی شاهده‌ی است که آن مانع بلند طبیعی اضلاع منظم‌تری از مانع طبیعی جنوبی داشته است، زیرا در سراسر آن، فقط دو شکستگی در بنای دیوار را شاهدیم.

عکس زیر آشکار می‌کند که تراش ردیف‌های زیرین سنگ‌های خام و صخره‌های طبیعی انتهای دیوار غربی، در مراحل مختلفی نیمه‌کاره مانده است. دقت در صورت ظاهر همین سنگ‌های نیمه‌تراش، کاملاً ما را با



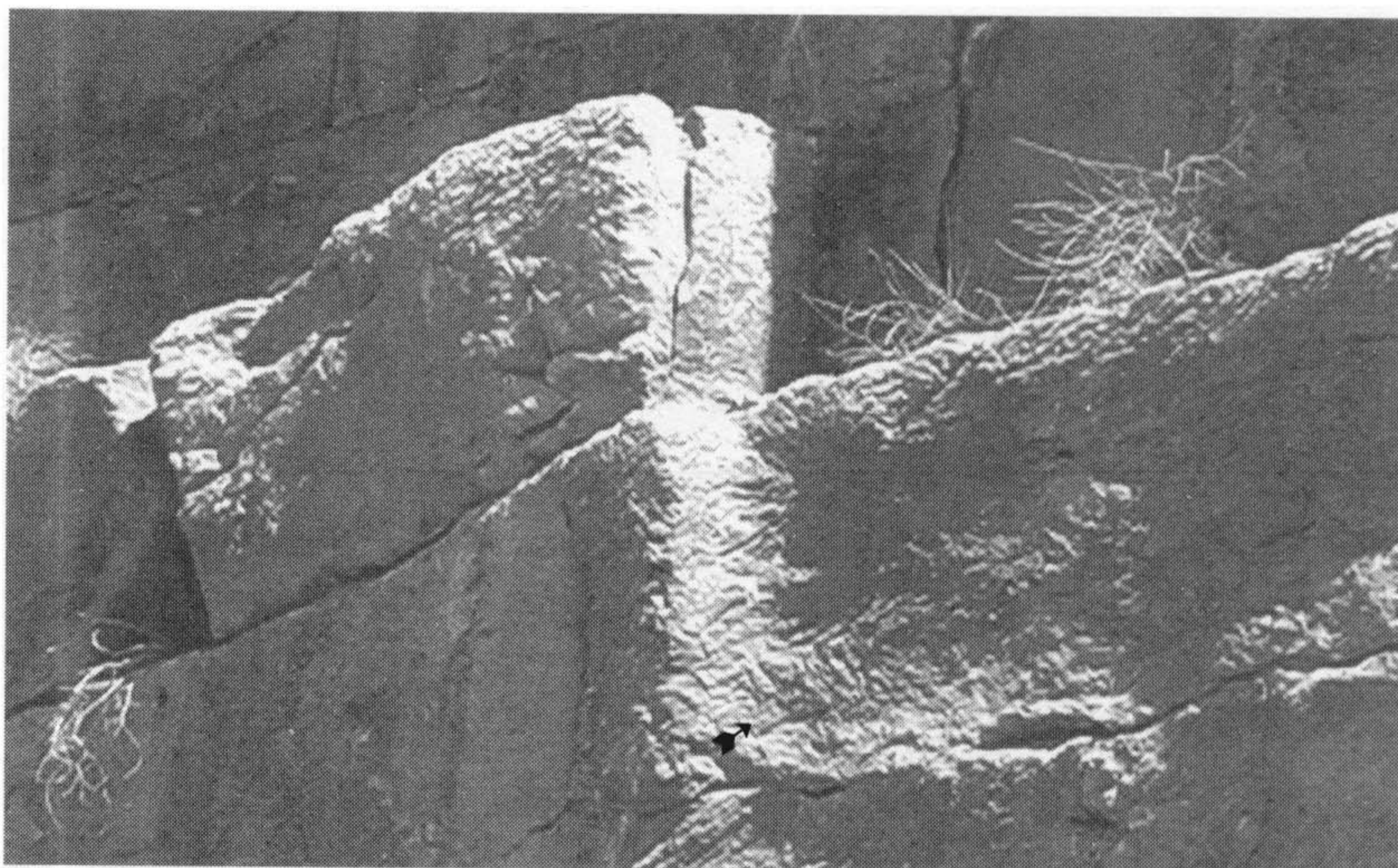
این قسمت شمالی دیوار غربی صفا‌ی تخت جمشید در نزدیکی پله‌های منتهی به دروازه‌ی ملل است. این عکس به وضوح نشان می‌دهد که بخش بزرگی از سنگ‌چین‌های پی دیوار ناتراش مانده و با بقیه دیوار همسطح نیست. چه‌گونه قبول کنیم میهمانان بین‌المللی امپراتوران هخامنشی، به هنگام حضور در جشن‌های رؤیایی تخت جمشید، از کنار این دیوار نیمه‌ساخت و بدمنظر می‌گذشته‌اند؟!



این عکس نشان می‌دهد که حجاران درشت تراش مشغول صاف و هماهنگ کردن تدریجی سنگ پایه‌های اصلی و یا صخره‌های طبیعی از دیوار بیرون زده و همسطح کردن آن‌ها با ردیف‌های دیگر بوده‌اند. اثر قلم درشت پران بر تمامی این سنگ‌های اضافی بر جای مانده است.

اسلوب ساخت دیوارهای اطراف صفا ی تخت جمشید آشنا می‌کند. چنین که دیده می‌شود، فضای خالی میان صخره‌های دیوار را با روی هم چیدن سنگ‌های خام در ابعاد مختلف می‌پوشانده‌اند، در مرحله‌ی بعد، ردیفی از بالاترین ارتفاع دیوار را، با تراش‌های مکرر، به سطح پاک تراش مورد نیاز می‌رسانده‌اند، تا الگو و تراز اولیه‌ای برای سراسر دیوار قرار دهند و در پایان، گروه‌های مختلفی از سنگ تراشان و هر گروه با ابزارهای مخصوص، از طریق تراش مرحله‌ای، آن توده‌ی نامنظم و ناهمسطح را، برابر راهنمایی ردیف فوقانی، به سطح پاک تراش یکسانی بدل می‌کردند که درزهای آن تابع ابعاد و موقعیت قرارگیری سنگ‌های خام و صخره‌های طبیعی نخستین بوده است.

مطالعه بر روی دیوار غربی معلوم می‌کند که ابتدا درشت تراشان، با قلم‌های قوی، قوزهای اضافی سنگ و صخره را، در قطعات بزرگ، تا مرحله‌ی نسبی یک سطح هماهنگ تراش می‌داده‌اند و اگر یک پیش‌آمدگی صخره‌ای بزرگ، از میان سنگ چین‌ها بیرون می‌زده، با تراش‌های مکرر،

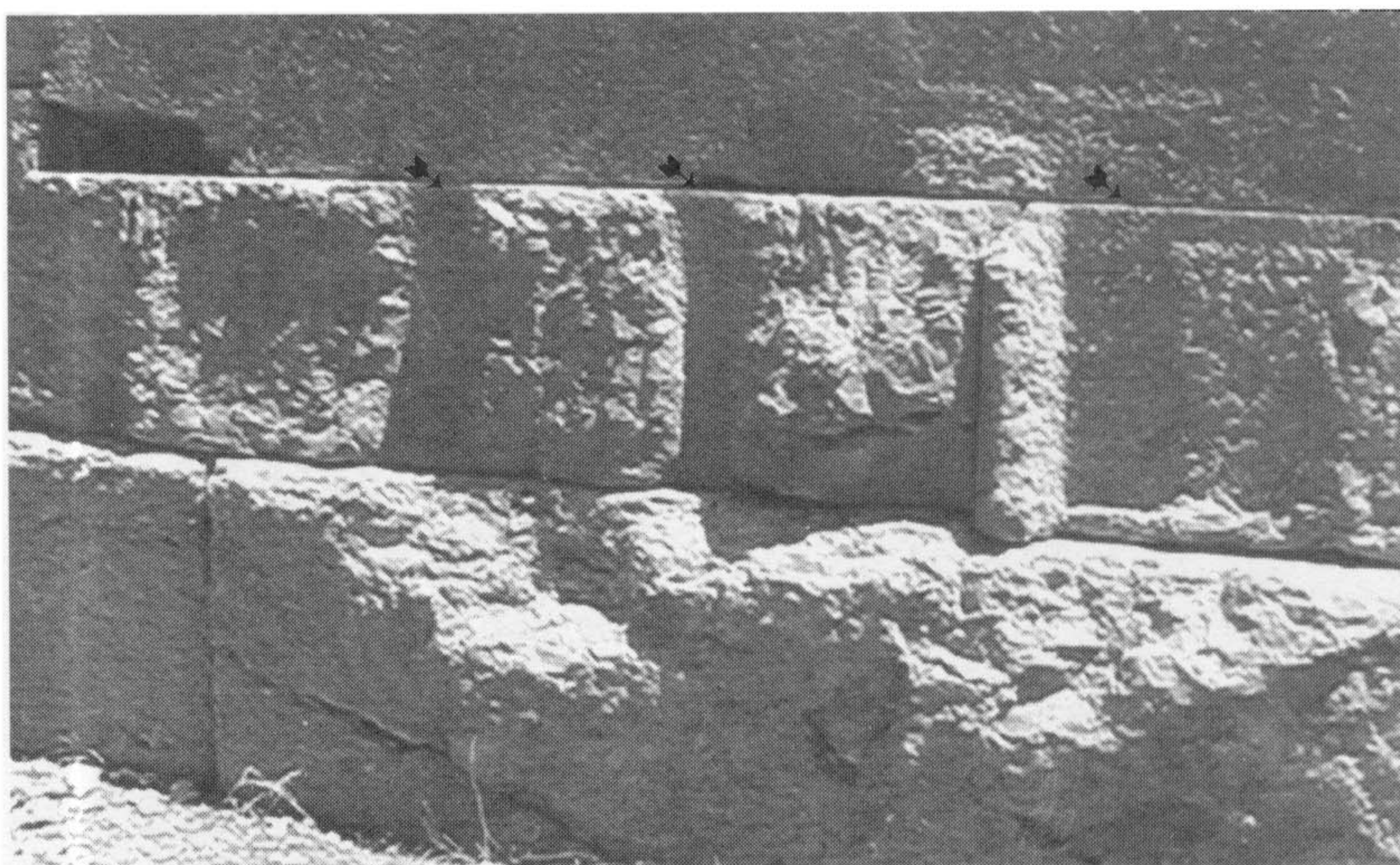


در این جا یکی از بلوک ها را می بینید، که تراش آن به سطح دیوار اصلی نزدیک تر شده است. این جا نیز آثار قلم درشت پران بر سطح تمام این سنگ های ناهموار به خوبی دیده می شود.

همان صخره را به صورت جزیی از دیوار دست ساز درمی آورده اند. سپس سنگ تراشان گروه دوم، با قلم هایی مناسب این مرحله، قوز سنگ را به میزان بیش تری، که به طور معمول ۱۰ سانت بوده است، به الگوی ردیف کاملاً همسطح شده ی فوقانی نزدیک ترمی کرده اند. این کار، تا آخرین مرحله، یعنی ۱۰ سانت مانده به سطح یکنواخت و پاک تراش دیوار، بسته به قوز اضافی سنگ خام اصلی و یا صخره ی طبیعی بیرون زده از دیوار، به دفعات لازم تکرار می شده است.

رجوع به نمونه هایی از عملیات حجاری در مراحل مختلف، به آسانی ما را با شیوه ها و اسلوب کار آشنا می کند. سنگ تراش در مراحل پایانی، ابتدا دو نوار الگو، در امتداد عمودی دیوار از یک بلوک را، با فاصله ی افقی از نیم متر تا دو متر، با سنگ ردیف بالاتر همسطح می کرد، سپس فاصله ی این دو نوار الگو را، با قلم های ظریف تراش، به تدریج برمی داشت.

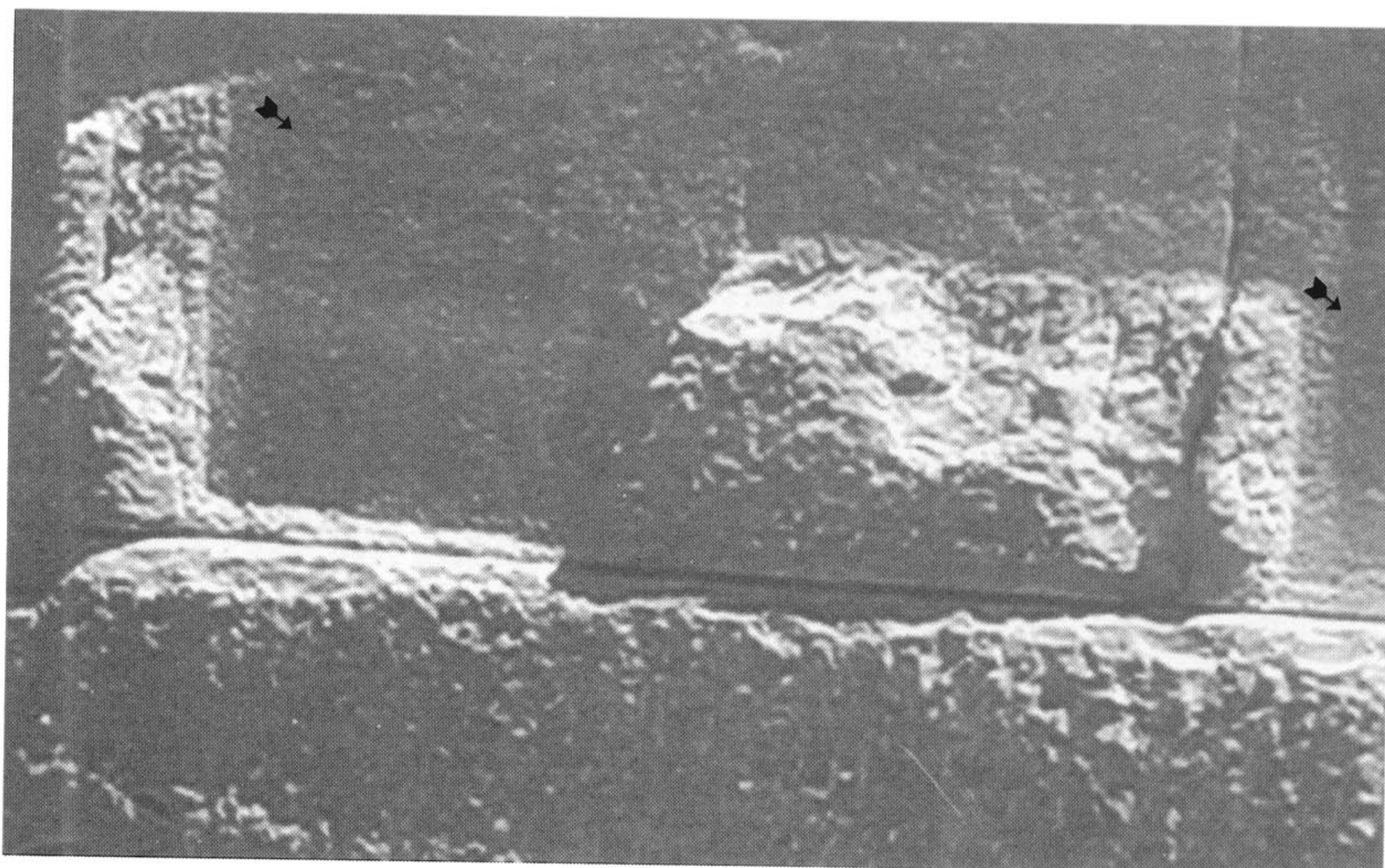
در مرحله ی نهایی، نازک تراشان که کارشان را با تیشه های دنداندار پاک تراش و نه با قلم، پیش می برده اند، پرداخت نهایی و جلا اندازی سنگ ها را ادامه می دادند. دیوار غربی تخت جمشید به خوبی گواهی می



در این جا کار مسطح کردن قوزهای اضافی سنگ پایه ها را نزدیک به اتمام می بینیم. نوارهای عمودی راهنمای تراش نهایی، که با فلش نشان داده شده، به خوبی در عکس دیده می شود.

دهد، که این شیوه‌ی معمارانه‌ی بالا بردن و اتمام بنای دیوار در تخت جمشید، به وسیله‌ی گروه‌های متعدد و مختلف سنگ تراش، به طور همزمان انجام می شده است، یعنی در حالی که گروهی مشغول درشت پرانی اولیه‌ی قوز سنگی بزرگی بوده‌اند، در محلی دیگر، یک حجار نازک تراش، به پاک تراشی نهایی یک بلوک پرداخته است.

وجود چنین مراحل اجرایی پایان نیافته و نیمه تمام در ردیف‌های زیرین دیوار غربی، کاملاً نشان می دهد که کار بر روی این دیوار، به علتی که فقط می توانسته است حمله‌ی سپاهیان اسکندر بوده باشد، در مراحل مختلف، نیمه کاره مانده است. مورخ می پرسد که اگر این دیوار را در زمان داریوش اول و یا خشایارشا بالا برده‌اند، پس چه گونه به درازای ۱۵۰ سال، پس از درگذشت آن‌ها هم، هنوز به صورت نیمه ساخت رها شده است؟ آن هم در حالی که این دیوار در منظر نخست مراجعه کنندگان و مهمانان ظاهراً عالی قدری قرار داشته، که از ورودی‌های غربی صفا و از میان دروازه‌های تمام ملل به دیدار تخت جمشید می رفته‌اند؟!!! چه گونه می توان آن شکوه و جلال ساختگی را با این صخره‌های نیمه تمام و بیرون زده‌ی دیوار غربی و این



در این جا به نظر می رسد که حجار سرانجام یک قوز سنگی را به بدنه مسطح دیوار رسانده است. بر همه جا، آثار قلم درشت پران تراش قبلی برجای است و دوردیف راهنمای عمودی تراش نهایی دیده می شود.

همه سنگ های خام نیم تراشیده ی بد نما آشتی داد؟!!

مهم ترین نکته در بنای دیوار غربی، پیش آمدگی عریض دربخش میانی آن و درست در محلی است که کاخ آپادانا بر آن مستقر شده است. پهنای این پیش آمدگی، چنان که در تصاویر دیده اید، چندان زیاد است که بدون آن، بر پا کردن ستون های غربی آپادانا میسر نبود. بنا بر این از نظر فنی ممکن نیست که بنای آپادانا پیش از بنای دیوار غربی آغاز شده باشد و اگر ساخت آپادانا را به داریوش اول نسبت دهیم، معلوم می شود که شاهان آن سلسه دویست سال پس از سنگ چینی اولیه ی دیوار غربی، بالاخره نتوانسته اند تراش و تسطیح آن دیوار را کامل کنند!!! از این رو منطقی است که بنای تخت جمشید جدید و دیوار غربی حائل آن را، چنان که مباحث پیش معین کرد، به پس از دوران اردشیر سوم بکشانیم.

عجیب تر از این نیست که هیچ یک از باستان شناسان و بررسان تخت جمشید با این همه پرگویی، کوچک ترین توجهی به ناتمام بودن دیوار غربی نکرده اند و از آن هم عجیب تر دقت یگانه و بی نظیر قدیم ترین بررس تخت جمشید، یعنی نیبور است که در زمان کریم خان زند، در حالی که بخش



تبدیل آن قوز سنگی بزرگ، به بلوکی از بدنه‌ی دیوار در این عکس تنها به یک پرداخت نهایی محتاج است. تمام این مراحل کار را می‌توان تنها در یک بدنه‌ی دیوار غربی به خوبی مشاهده کرد. این نکته‌ی مهم به عیان نشان می‌دهد که گروه‌های متعددی از حجاران، در مراحل مختلف دیوار سازی، ناگهان دست از کار کشیده و احتمالاً به علت شنیدن خبر ورود سربازان اسکندر گریخته‌اند.

هایی از دیوار غربی، هنوز زیر خاک پنهان و قابل ارزیابی دقیق نبوده است، به ناتمام ماندن بنای این دیوار اشاره دارد :

«چون محل این ساختمان‌ها در جای بلندی، در دامنه‌ی کوه بوده است، سه قسمت دیگر به وسیله‌ی دیوار بلندی حفاظت شده است و در جاهایی که صخره بیش‌تر از محل دیوار ادامه دارد، معمار ساختمان صخره را به طور عمودی تراشیده است. در گوشه‌ی شمال غربی هنوز صخره‌ی کوچکی در دیوار قرار دارد. در این جا سنگ‌های نیمه تراشیده‌ای به چشم می‌خورد، که برای ساختمان در نظر گرفته شده بوده‌اند. از این جا پی می‌بریم که این صخره‌ی بیرون از دیوار هم بایستی تراشیده می‌شده است و ساختمان دیوار به هنگام ویرانی هنوز تمام نشده بوده است.»

(نیبور، سفرنامه، ص ۷۸)

پس از دیدار از دیوار نیمه تمام غربی، و کمی پس از آن صخره‌های هنوز نیمه تراش، به پله‌های ورودی غربی می‌رسیم که فراز آن، ساخت و سازهای جدید تخت جمشید آغاز می‌شود. این پله‌ها، که درست برای تفکیک راه ورود بخش جنوبی و قدیمی تخت جمشید از بخش شمالی و

جدید آن، در قسمت شمال دیوار نیمه تمام غربی ساخته اند، تا کارگران و مصالح مورد نیاز بخش جدید، بدون ایجاد مزاحمت برای ساکنین بخش قدیم، حمل و نقل و جابه جا شوند، و درست به علت نیاز به بالا کشیدن قطعات بزرگ سنگ، آن را با شیب کم و پاگرد بزرگ و وسیع ساخته اند و بارها به غلط هیاهو کرده اند که شیب کم و فاصله ی اندک پله ها برای عبور سواره نظام بوده است؛ ابتدا نگاهی اجمالی به محوطه ی جدید فراز پله ها بیاندازم تا معلوم شود که این جا و در تخت جمشید جدید، فراز پله هایی که در میان دیوار نیمه تمام در آورده اند، بر صفا ای کف سازی نشده، پنج مجموعه ی ساختمانی قرار دارد که هر یک، مجزای از دیگری، در مرحله ای از ساخت و ساز، به صورت نیمه تمام رها شده است :

۱. دروازه ی ملل، درست مقابل پله های ورودی، که کم تر از نیم آن، به پایان نسبی رسیده است.

۲. مجموعه ی معروف به کاخ داریوش سوم، یا کاخ نیمه تمام در انتهای شمال شرقی صفا، با دو ورودی اسفنجی، که تمامی آن ها در مراحل اولیه ی ساخت به خود رها شده است.

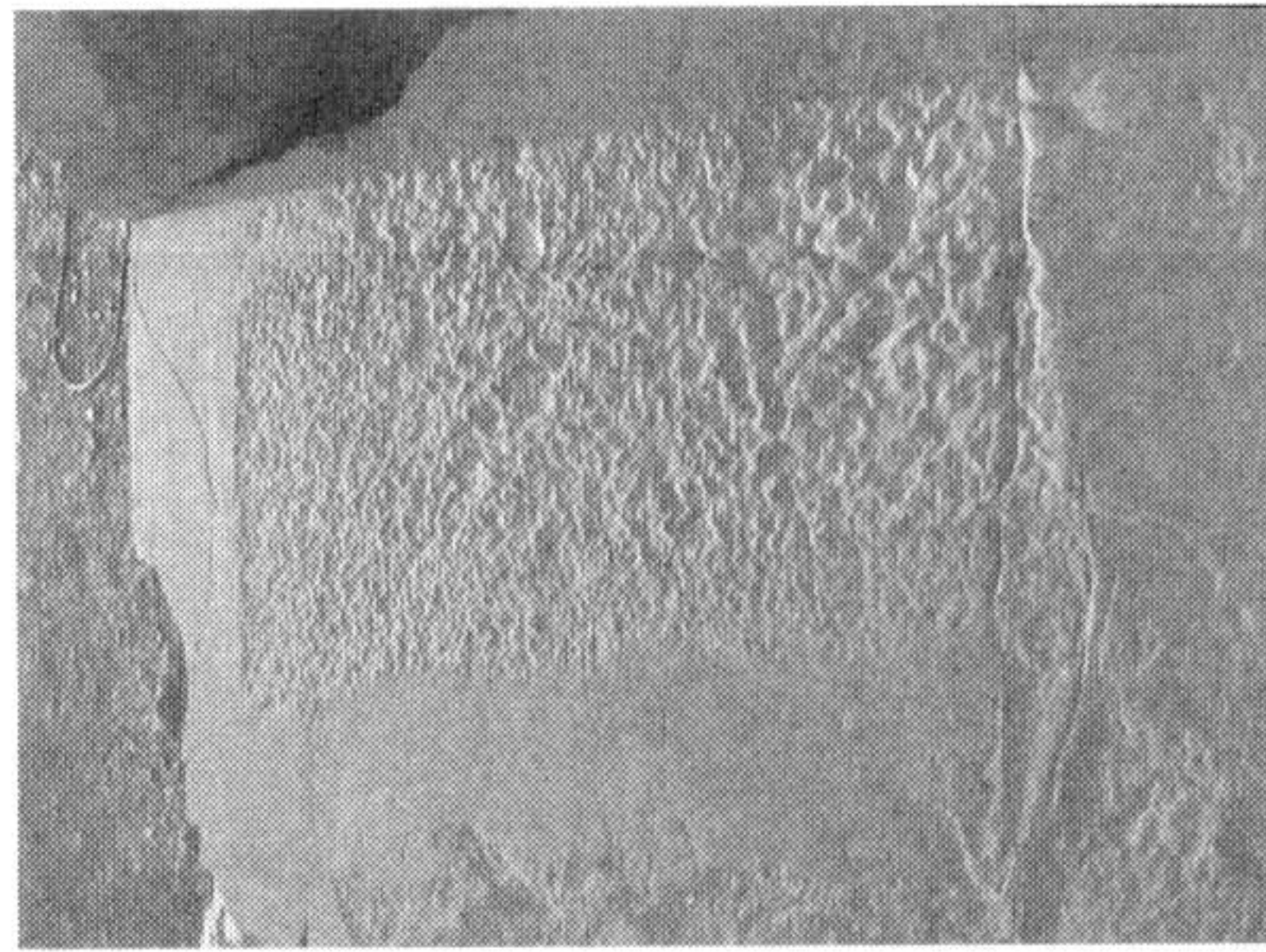
۳. کاخ آپادانا، که جز آماده سازی صفا، نقش اندازی نیمه کاره ی پله های دسترسی به صفا، کف سازی تالار، نصب پایه ستون ها، بالا بردن بخشی از ستون ها و نصب تعداد کم تری از سرستون ها، عملیات ساختمانی دیگری در آن انجام نشده است.

۴. تالار صدستون یا تالار تخت، با ایوان وسیع و دو ورودی اسفنجی در دو سوی ایوان شمالی، که تا مرحله ی تاچه گذاری، نصب ورودی های مجل ۴ سوی تالار، نقش اندازی درگاه ها و استقرار پایه ستون ها و ستون ها و سرستون ها پیش رفته، اما دیوار چینی بین طاقچه ها و درگاه ها انجام نشده و هیچ سقفی بر تالار نزده اند.

۵. مجموعه ی میانی، که با نام های متعددی چون تالار شوری، کاخ سه دری و کاخ مرکزی خوانده شده و یک بنای واسط و ارتباطی بین قسمت جدید و قسمت قدیم تخت جمشید محسوب می شود و علی رغم تخریب

شدید، به نظر می‌رسد که مراحل پایانی ساخت را می‌گذرانده است. با بررسی فنی پنج مجموعه‌ی موجود در بخش جدید تخت جمشید، معلوم می‌شود که علی‌رغم انبوهی هیاهوی تبلیغاتی، پس از گذشت قریب ۲۰۰ سال، از آغاز ساخت و سازها، سلاطین هخامنشی جز ۳ بنای هدیش و تچر و ورودی حرمسرا را نساخته‌اند و کوشش حاکمین انتهایی آن سلسله که برای جبران فاصله‌ی خویش با آثار معماری دیگر تمدن‌های منطقه، مشغول بالا بردن مجموعه‌های جدید و عظیم بر صفا‌ی تخت جمشید بوده‌اند، در مواجهه با حمله‌ی اسکندر ناکام مانده است!

ما در بخش جدید تخت جمشید، با در پیش رو داشتن این پنج مجموعه، که ساخت هر یک از آنها در موقعیت متفاوتی متوقف مانده، قادریم مراحل پیش‌رفت فنی ساخت و ساز در این بناها را مشخص کنیم. مراحل کار، چنان که الگوهای نیمه ساخت موجود نشان می‌دهد، چنین است که در صورت نیاز، ابتدا سکویی را در ابعاد و مشخصات یک کاخ بالا می‌برده‌اند، بعد پله‌های دسترسی به سکو را تدارک می‌دیده‌اند، سپس کف سازی لازم برای استقرار محل پایه ستون‌ها، پاگرد ورودی‌ها و خروجی‌ها و نیز حفره‌های مورد نیاز برای پاشنه‌گردها و آب‌روها را معین می‌کرده‌اند. سپس تقسیم بندی فاصله‌ی درگاه‌های ورودی و خروجی، پنجره‌ها و



این دو نمونه از عاج‌اندازی صفا‌های زیر درگاه در بنای سه دروازه است. چنان که تصویر نشان می‌دهد، این عاج‌اندازی‌های بی‌شکل و نامرتب فقط برای ایجاد یک سطح مخطط بوده است تا مانع لغزش آسان دو سنگ بر یکدیگر شود. در عکس بالا رد آن دیواره‌ی سنگی، که زمانی بر این کف درگاه مستقر بوده به خوبی دیده می‌شود. بدون شک بر هر سنگ درگاه در تخت جمشید که بدین شکل و در حجم لازم عاج‌اندازی نشده باشد، دیواره‌ای نصب نبوده است.

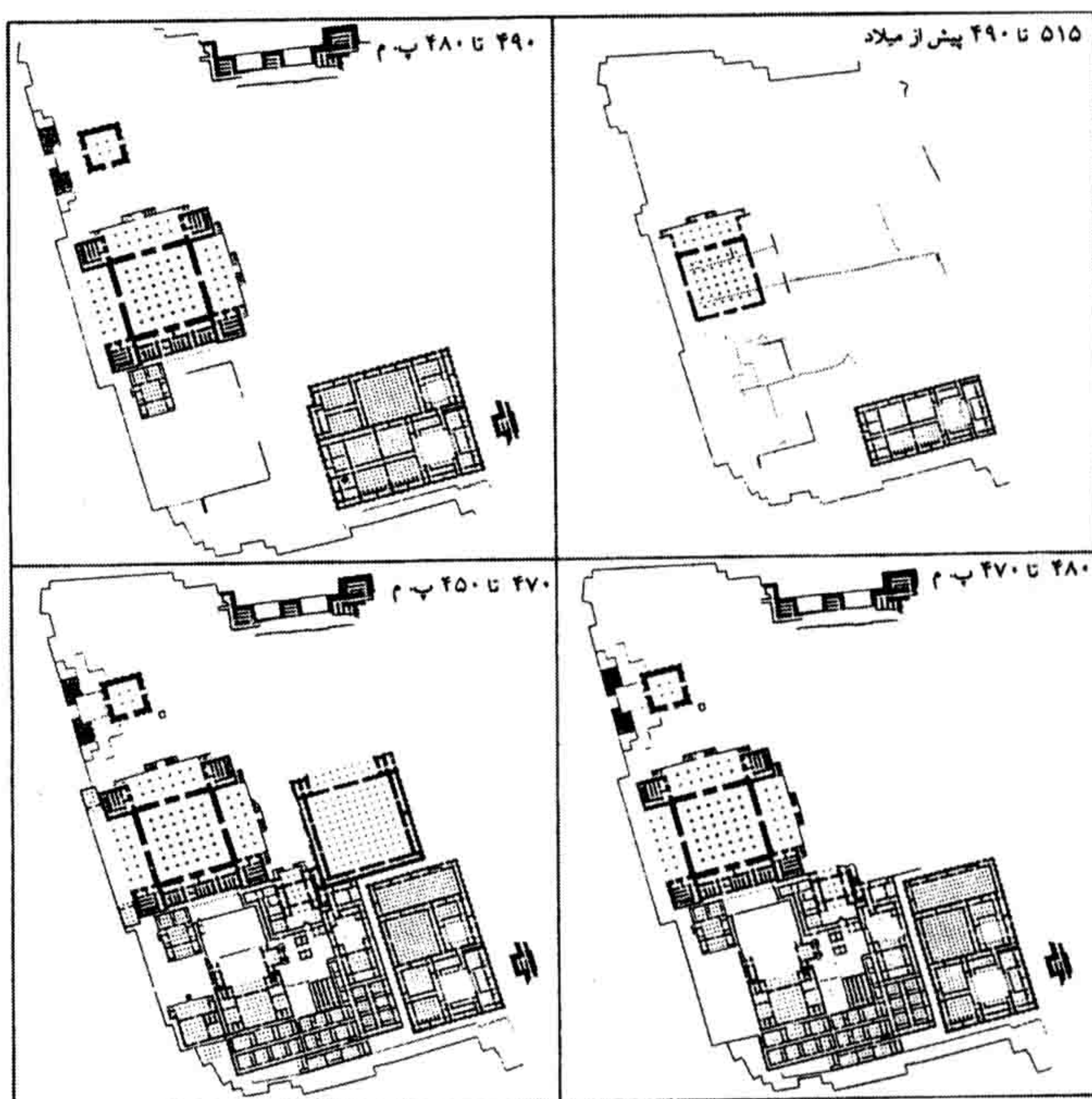
چراغ دان‌ها انجام می‌شده، آن‌گاه قاب پنجره‌ها و چراغ‌دان‌ها و بدنه‌ی درگاه‌ها را تا ارتفاع لازم می‌چیده‌اند، بعد پایه ستون‌ها، ستون‌ها و سرستون‌ها را نصب می‌کرده‌اند، آن‌گاه بر روی قاب پنجره‌ها و جرزهای درگاه‌ها و هر مکان مناسب دیگر نقش اندازی‌های لازم انجام می‌شده و سرانجام پس از اتمام عملیات سنگی بنا، فاصله‌ی بین دو پنجره و یا پنجره و درگاه را، تا ارتفاع لازم، برای استقرارسقف دیوار می‌چیده‌اند و پس از سقف‌گذاری، به نازک کاری داخلی و خارجی، نقاشی و یا سنگ‌وکاشی چسبانی دیوارها و اتاق‌ها و تزیینات لازم برای حمال‌ها و سرستون‌ها و نیز رنگ‌آمیزی حیوانات سرستون‌ها می‌پرداخته‌اند^۱.

انجام هر یک از این مراحل، در ابنیه‌ی هخامنشی، با نشانه‌های آشکاری معین می‌شود. مثلاً سنگ‌کف‌های غالباً یکپارچه و کاملاً صیقلی ورودی و خروجی، درگاه و قاب پنجره‌ها، در دو محدوده‌ی انتهایی چپ و راست، برای استقرار محکم‌تر دیواره‌ها، کف تراشی و عاج اندازی می‌شده‌اند. این عاج اندازی، با حاشیه‌ای قریب ۵ سانت از مقطع سنگ عمود بر آن، کوچک‌تر بود و اگر بر روی یکی از این عاج اندازی‌ها، سنگ پایه‌ی عمودی درگاه نصب می‌شد، پس از انهدام احتمالی آن، در مرور زمان، داغی و رد استقرار دیواره و یا ستون نصب شده کاملاً باقی می‌ماند و اندازه‌گیری ضخامت سنگ عمود بر درگاه و یا قطر ستون را، از طریق اندازه‌گیری این داغی کاملاً میسر می‌کرد. بی‌شک هر بنای هخامنشی که بر دو سوی سنگ درگاه و پنجره‌ها عاج اندازی یا ردی از نصب پایه درگاه‌ها دیده نشود، آن بنا به مرحله‌ی سنگ‌گذاری درگاه‌ها نرسیده بوده است.

یک راه آشنا شدن با شناسه‌ی بناهای تخت جمشید دنبال کردن و بررسی داده‌های مایکل رف در کتاب «نقش برجسته‌ها و حجاران تخت جمشید» است. کوشش او در تعیین دوران‌های ساخت و ساز در تخت جمشید، ظاهری

۱. از این که هیچ بنایی در تخت جمشید جدید، برابر بررسی‌هایی که خواهید خواند، به مرحله‌ی دیوار چینی اطراف نرسیده، تعیین نحوه‌ی این دیوارچینی‌ها و مصالح کاربردی آن ناممکن است. اگر بخواهیم دیوارچینی این بخش را مانند دو بنای هدیش و تچر بگیریم با ظواهر موجود می‌توان گفت که با مخلوطی از ملات و پاره سنگ انجام می‌شده است.

آراسته و محاسبه گرانه دارد و مدت هاست به عنوان سند زمان شناسی ساخت و نحوه ی حجاری های آن مجموعه به عنوان منبع کارشناسانه ی دست اولی شناخته می شود. بدین جهت برای گردش دوران شناسانه در میان بناهای تخت جمشید، رجوع به شماهای آن کتاب کار ساز است که، در نهایت بی توجهی، یک سال شمار ساخت بناهای تخت جمشید، در شمای مختصر زیر آورده و خواهید دید که تصورات او بر هیچ استدلالی استوار نیست و گمانه هایی مطلقاً غلط و بی اساس، برای سرگرم کردن ایرانیان است، زیرا اگر او در شماها، تقریباً ساخت هیچ بنا و صورتی را به حکام پس از خشایارشا نمی سپارد، پس لااقل توضیح این مطلب ضرور است که انصراف امپراتوران پس از خشایارشا از ادامه کاخ سازی در تخت



این شماهای اصلی «مایکل رف» برای نمایش دوران های ساخت و ساز در تخت جمشید است، بر مبنای داده های این شماها، تمام ابنیه ی تخت جمشید، در مدت ۶۵ سال و در فاصله ی ۵۱۵ تا ۴۵۰ قبل از میلاد، یعنی از اوائل دوران داریوش اول تا اوائل دوران اردشیر اول ساخته شده است!!! در بررسی های آتی خواهید دید که حتی یکی از تصورات رف درباره ی تخت جمشید، که به صورت این شماها درآمده، درست نیست و با عقل سلیم سازگاری ندارد!

جمشید و سراسر ایران، چه توضیح رسمی و تاریخی دارد؟ زیرا این انصراف، درست با فقدان دوراندهی در آن سلسله برابر می‌شود و توضیح تاریخی این فقدان آینده‌نگری، یا با بی‌لیاقتی مفرط و یا ناباوری آنان به بقا، در دوسوم باقی مانده از عمر رسمی آن‌ها توأم می‌شود! در این صورت چه گونه می‌توان از یک امپراتوری قدرتمند تاریخی سخن گفت که از هند تا مصر را اداره می‌کرده است، در حالی که مثلاً در هند کوچک‌ترین یادگار هخامنشی نیافته ایم؟!؟

مورخ تمام تقسیم بندی زمانی رف، برای ساخت بناها و نیز دوران سلطه شاهان هخامنشی را، به دلایلی که پس از این می‌آورد، نادرست می‌داند. به گمان من، همان باز خوانی و بازبینی دقیق و موشکافانه‌ی اطلاعات، شماها و تصاویری که رف آورده، برای رد و نفی زمان شناسی بناها و سازندگان آن‌ها کفایت می‌کند و پیش از ابطال مستند و نهایی داده‌های

۱. پیوسته این اندیشه مرا به خود می‌خواند که بپرسم بزرگ‌نمایی مالیخولیاوار اقتدار سلسله هخامنشی با کدام نشانه‌ها قابل اثبات است؟ اگر ادعاهای خودستایانه‌ی داریوش اول و خشایارشا و یکی دو شاه دیگر هخامنشی، که سرزمین وسیعی از هند تا یونان و مصر را به خود بسته‌اند، برای باور این توانایی تاریخی کافی است، آن‌گاه مورخ می‌پرسد دیگر علائم این تسلط نسبتاً دراز مدت و قدرتمندانه در کجاست، هنگامی که این سلسله را تا پایان دوران خود، در ضرب سکه‌ی دو رو هم عاجز دیده‌ایم و چنان که در بررسی‌های بعد خواهم گفت، حتی نتوانسته‌اند سرانجام به یک معماری قابل توضیح و توجیه محلی دست پیدا کنند و در سراسر آن سلسله هیچ پایگاه دائم کنترل قدرت و حتی استقرار خانوادگی، جز مختصری در شوش و تخت جمشید و کم‌تر از آن در همدان نیافته‌ایم!!! آیا یک امپراتوری، که خلاف سنت‌های دیرین تمام دیگر قدرت‌های منطقه، حتی معبدی برای آشنا کردن تاریخ با معتقدات خود بالا نبرده، چه گونه از عهده‌ی اعزام ۱۲۰۰ کشتی جنگی به یونان برآمده است؟ آیا به جا نیست که بار دیگر تاریخ هخامنشیان را در یک مرکز ملی و با دور ریختن تمام اسناد و اوراق وارداتی و آن‌چه را که از قول مورخین کهن غربی درباره‌ی آنان می‌گویند، بازخوانی کنیم؟ زیرا منقولات موجود درباره‌ی داریوش و خشایارشا و سوئز و دیگر قضایای مصر و غیره، بازهم فقط بر ادعاهای کتیبه‌ها استوار است، که هویت و اوضاع نامرتبی دارند، دیگر نشانه‌های تاریخی متن آن‌ها را تأیید نمی‌کند و اثری از این اقتدار را نمایش نمی‌دهد، چنان که شکست سریع و بدون مقاومت هخامنشیان از اندک سپاهیان اسکندر نیز بر همین بی‌ریشگی و ضعف گواه است. به گمان من هخامنشیان فقط در محدوده‌ی حضور نخستین خود در شرق میانه، با اعمال سخت‌ترین خشونت‌ی که پیوسته یهودیان اعمال آن را، بنا بر توصیه‌های تورات، مجاز دانسته‌اند، با کشتاری سراسری که نمونه‌ای از آن را تورات در قتل عام عمومی مخالفان حضور یهود در دربار هخامنشیان با عنوان «تصفیه‌ی پوریم» یاد می‌کند، گورستان خاموشی ساخته‌اند، چندان که پس از سرکوب مقاومت‌های نخستین مردم شرق میانه، که شرح شقاوت‌های اعمال شده در آن را داریوش در بیستون می‌دهد، بقیه‌ی دوران تسلط آن‌ها را باید سلطه‌ی بر گورها شمرد، که آن‌ها را در انزوای مطلق منطقه‌ای قرار داده است.

کنونی درباره تخت جمشید، بار دیگر مدعی می‌شوم که: تمام قسمت‌های باقی مانده در بخش جدید تخت جمشید، اعم از کاخ آپادانا، تالار صد ستون، بنای مرکزی، که واسطه‌ای مجلل و نوساز برای اتصال بخش قدیم و جدید بوده و دیگر اجزاء و ضمائم بخش شمالی صفا و حتی حجاری‌ها و نقش برجسته‌های پله‌های شمالی و غربی کاخ آپادانا و اسفنگس‌های مدخل‌های ورودی دروازه‌ی ملل به کلی نیمه تمام و هر بخشی از آن، در مرحله‌ای از پیشرفت کار، با ورود سربازان اسکندر، به حال خود رها شده است. مثلاً تالار صدستون هرگز سقفی نداشته و اسفنگس‌های ایوان شمالی آن نیمه کاره است، کاخ آپادانا در مرحله‌ی ستون‌گذاری اولیه متوقف مانده، ساخت یکی از سه مدخل مجموعه‌ی دروازه‌ی ملل و دیوار چینی اطراف تالار آن، در مرحله‌ی آغازین رها شده، بنای مقابل آن، معروف به دروازه‌ی نیمه تمام، از مرحله‌ی ابتدایی ساخت پیش‌تر نرفته و از همه عجیب‌تر، چنان که خواندیم، ساخت دیوار غربی تخت جمشید، که ضمیمه و لوازمی بر تخت جمشید جدید است، در مراحل پایانی ساخت تعطیل شده و کار بنای آن به اتمام نرسیده است!

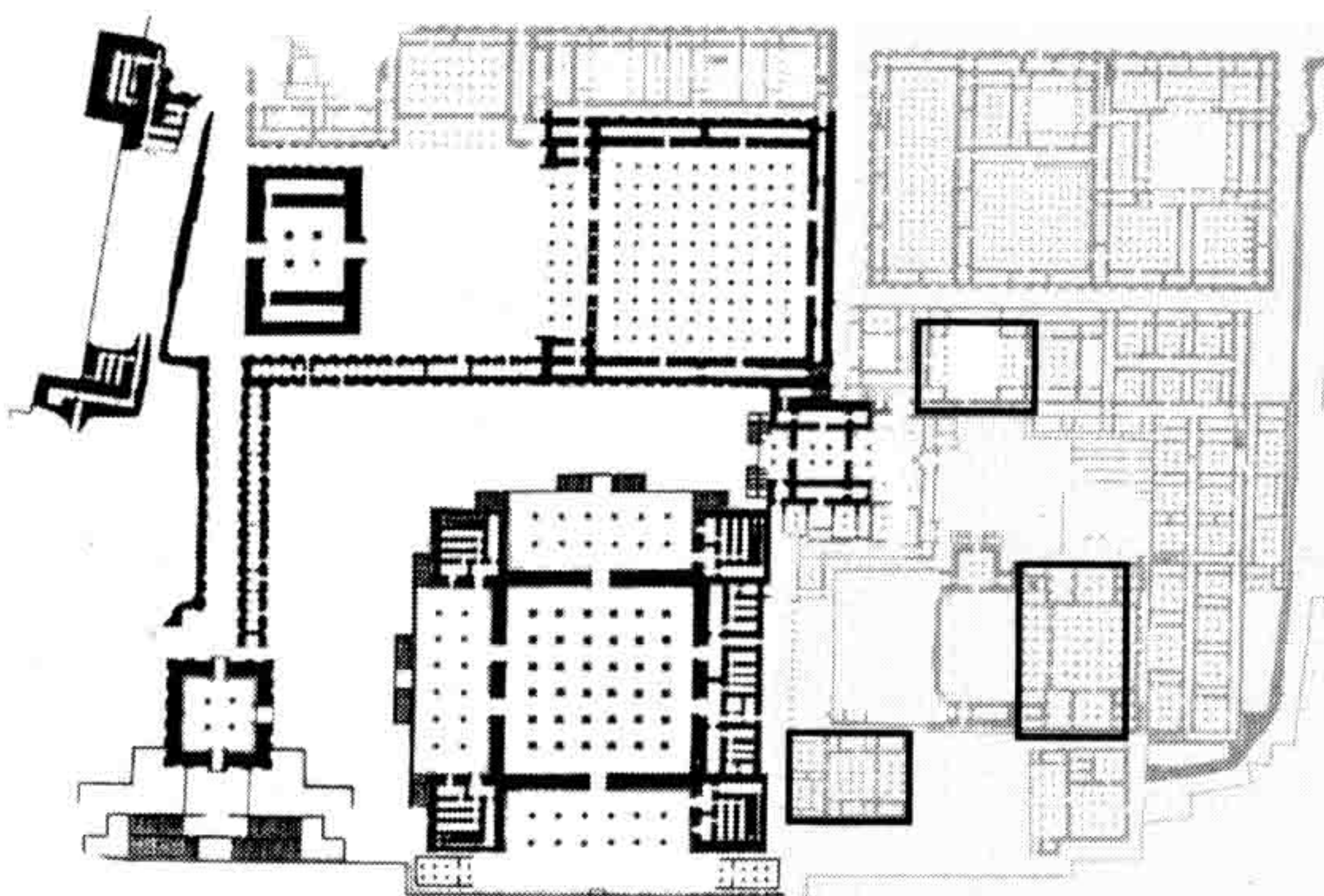
مورخ در بررسی این همه بنای نیمه کاره و به خود رها شده، که به زبان فصیح تعطیل کارگاه بزرگی از ساختمان‌های عظیم را گواهی می‌دهد، و پس از این با آثار و علائم آن آشنا می‌شوید، مطمئن می‌شود که ساخت مجموعه‌ی جدید تخت جمشید، به دهه‌های پایانی سلسله‌ی هخامنشی و پس از تسلط اردشیر سوم مربوط می‌شود، که کتیبه‌اش را بر دیوار کاخ تچر باقی گذارده و از آن که، برابر سال شمار رسمی، زمان باقی مانده از دوران سلطه‌ی هخامنشیان، پس از اردشیر سوم، بسیار کوتاه و از ده سال کم‌تر است، پس با ملاحظه پیشرفت کار ساختمانی در بخش جدید تخت جمشید، که لااقل به سی سال زمان نیازمند است، اعلام می‌کند که سال شمار سلاطین هخامنشی نیز، به کلی آشفته و نادرست است و بر هیچ داده‌ی مطمئنی متکی نیست.

مورخ در این جا به اشاره و مختصراً توجه می‌دهد که اگر اردشیر سوم،

یادگارهای مکتوب اش را بر دیوار کاخ داریوش اول و در تخت جمشید قدیم باقی گذارده، که در ساخت آن منطقاً دخالتی نداشته، آن هم در حالی که بر دیواره‌ی پلکان‌های کاخ آپادانا، شش پانل خالی آماده برای نگارش وجود دارد، پس بدین ترتیب، به خوبی مسلم می‌شود که تا زمان اردشیر سوم، یعنی به گواهی سال شمار سنتی موجود، ۸ سال پیش از سقوط هخامنشیان، بناهای جدید تخت جمشید، از جمله کاخ آپادانا و تالار صد ستون وجود خارجی نداشته است تا اردشیر سوم مجبور نباشد دست نگاشته‌ی خود را، با زحمت بسیار، در فضای محدود و لابه‌لای دیگر متون حیاط جنوبی تچر باقی گذارد. با این استدلال، صحت تمام زمان بندی‌های حکومت و نیز ساخت و سازهای هخامنشیان زیر فشار سؤال قرار می‌گیرد، بی‌جواب می‌ماند و از هم می‌پاشد!

من پیش از ورود به تفسیر تک‌تک این شماها، که رف از کرونولوژی ابنیه و سازندگان آن‌ها در تخت جمشید آورده، علاقه مندم بار دیگر به تصاویر تفکیکی زیر و تفاوت‌های اصولی میان آن‌ها توجه دهم و یادآوری کنم که مباحث آتی این کتاب حتی بر متعصبین باستان پرست تفهیم خواهد کرد که تخت جمشید، در زمان حمله اسکندر، بنای تمام شده‌ی قابل استفاده و اشتهالی جز هدیش و تچر و ورودی حرمسرا نداشته است.

ملاحظه کنید که در تخت جمشید قدیم، فواصل ستون‌ها قریب ۲/۵ متر با ارتفاع اندک و قطر کم است، در حالی که فواصل ستون‌ها در آپادانا



در این شما تخت جمشید قدیم را، که ساخت ابنیه‌ی ایلامی و یا هخامنشی آن تمام شده و قابل استفاده بوده، به صورت کم‌رنگ و تخت جمشید جدید را که ساخت هیچ بنایی در آن تمام نشده، به صورت پررنگ می‌بینید. در قسمت کم‌رنگ فقط آن سه بنای در کادر قرار داده شده هخامنشی و سنگی است.

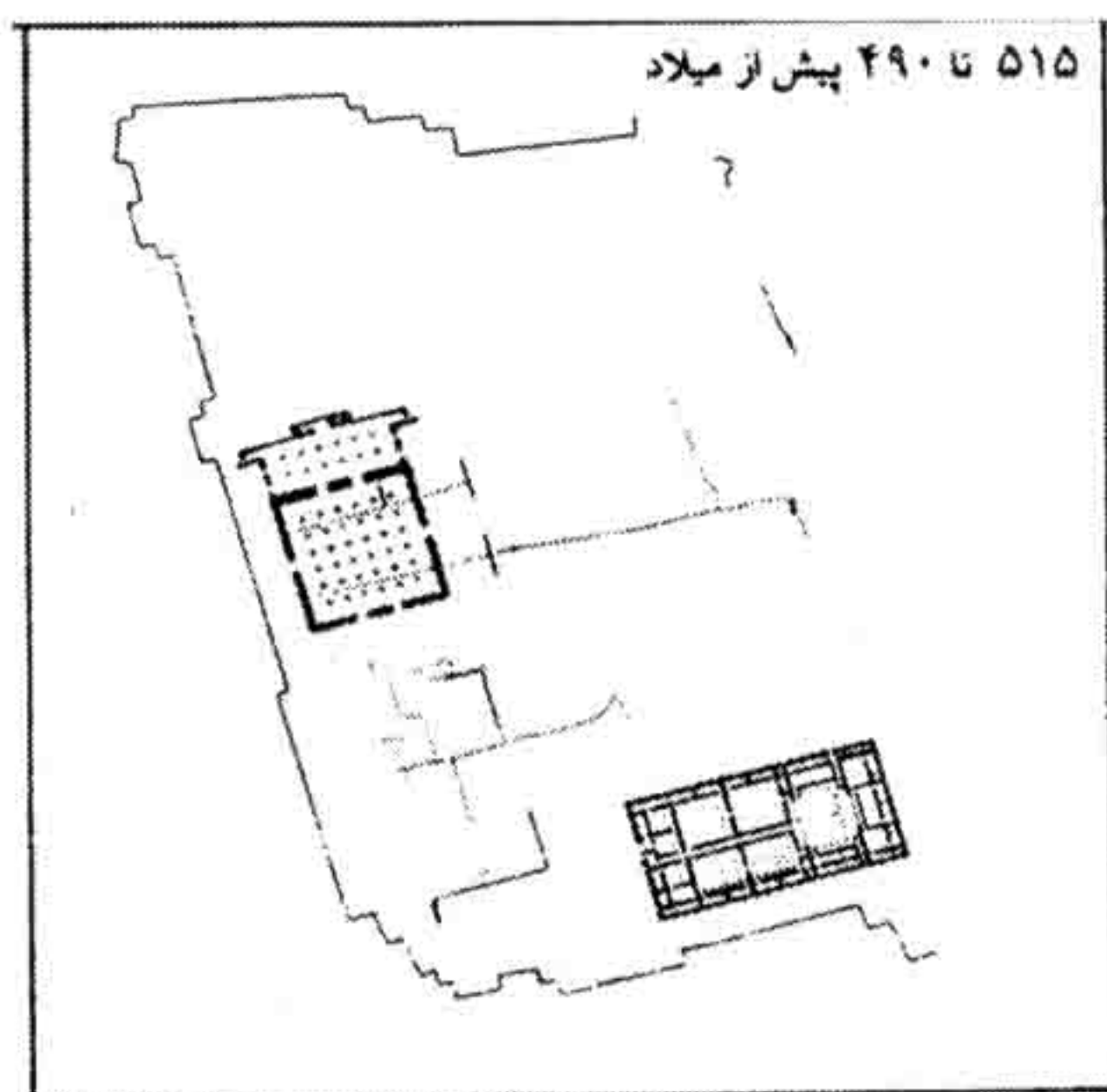
نزدیک به ۸ متر با ارتفاع و قطر بسیار زیاد است. ستون‌های تخت جمشید قدیم، بدون شیار اندازی است، در حالی که برخی از ستون‌های کاخ آپادانا، بیش از ۵۰ شیار دارد. در تخت جمشید قدیم از سرستون‌ها و پایه ستون‌های پر نقش و نگار، با سیمای حیوانات عظیم‌الجثه خبر و نشانه‌ای نیست، ولی تخت جمشید جدید را، پایه ستون و سرستون‌های پرکار زیادی زینت می‌دهد. در تخت جمشید قدیم دروازه‌های اسفنجی دیده نمی‌شود، ولی در تخت جمشید جدید، لااقل ۷ ورودی اسفنجی نیمه تمام و تمام شده موجود است. در تخت جمشید جدید ورودی‌های بلند با درگاه‌های بسیار وسیع چون نمونه‌ی آپادانا، با پاشنه گردان‌های عظیم خوش نقش می‌بینیم و در تخت جمشید قدیم درگاه‌ها و دالان‌ها و راه‌روهای ارتباطی بسیار باریک و تنگ و گودال پاشنه گردان آن‌ها ابتدایی و تک‌لنگه است و بعدها خواهم گفت که بسیاری از این ورودی‌های نحیف فقط با پرده‌های سنگین بافت بسته می‌شده است! در تخت جمشید قدیم، ضخامت دیوارها کم‌تر از نصف ضخامت دیوارها و حمال‌های کاخ صد ستون و آپادانا است، در تخت جمشید جدید هیچ اثری از ابنیه و دیوار چینی‌های خشتی دیده نمی‌شود و کم‌ترین آوارناشی از فروریزی محوطه‌ای خشتی بر جای نیست، در حالی که سه چهارم تخت جمشید قدیم را یا از زیر بقایای مخروبه‌ی بنا سازی‌های خشتی بیرون کشیده‌اند و یا هنوز زیر آوارها پنهان است و جز تچر و هدیش و ورودی حرمسرا، بقیه‌ی آن فضای بزرگ، عمدتاً از آجر و خشت ساخته شده و معلوم شد در اساس مانده‌هایی از دوران ایلامیان است و بالاخره این که راه‌های ورودی به تخت جمشید قدیم و تخت جمشید جدید، به کلی جداگانه است. ورودی تخت جمشید قدیم در قسمت جنوب و ورودی تخت جمشید جدید را، در شمال غربی صفه، در دو جهت کاملاً دور از هم و در دو سر ضلع بلند مستطیل تخت جمشید و در دو زمان مختلف ساخته‌اند. به طور خلاصه بنای تخت جمشید قدیم و جدید از دو اندیشه و از آن مهم‌تر، دو امکان متفاوت مادی، فنی و هنری حکایت دارد. در تخت جمشید قدیم همه چیز

به اختصار و در محدوده‌ی نیازهای فرماندهانی کم توان بنا شده و با هزینه‌ای اندک برآمده، ولی در تخت جمشید جدید، شاهد قدرت نمایی ظاهری فرماندهانی هستیم که می‌خواسته‌اند نمایش کاملی از توانایی‌های فنی، تشریفاتی و مادی خود را به صحنه آورند. با یک برآورد جدی می‌توان گفت که آن سرمایه و توان و زمانی که در ساخت دروازه‌ی بخش جدید تخت جمشید، با نام دروازه ملل، به صورت دو ورودی با اسفنجس‌های بسیار عظیم و یک ورودی نیمه تمام صرف شده، به تنهایی ارزش هنری و عملیاتی برتری از تمامی تخت جمشید قدیم دارد.

مورخ می‌پرسد اگر سازنده‌ی هر دو بخش قدیم و جدید تخت جمشید، یک خشایارشای واحد، یعنی فرزند داریوش اول است، چرا دست ساخته‌های یک فرد واحد در دو قسمت تخت جمشید، این همه فاصله‌ی دید و اجرا داشته و ذره‌ای از آن نمایش عظمت طلبانه‌ی قابل مشاهده در کاخ صد ستون و آپادانا، مثلاً به کاخ اختصاصی خشایارشا، در بخش قدیم منتقل نشده است و چرا نقوش موجود در پله‌های اطراف کاخ داریوش اول و خشایارشا، در بخش قدیم تخت جمشید، نسبت به نقوش کاخ آپادانا، تا این حد مختصر و کم کار است؟

همین جا توجه به این پدیده بسیار جذاب است که هر چند سراسر دیوارهای اطراف حیاط کاخ اختصاصی داریوش، با سنگ نبشته‌های مختلف، از حاکمین هخامنشی دوران‌های مختلف پوشیده شده و مثلاً خشایارشا ضلع شمالی و شرقی دیوار حیاط تچر را، به طور کامل به کتیبه‌های خود اختصاص داده، ولی اضلاع اصلی صدفه‌ی بنای خود او، با مساحتی بسیار وسیع‌تر، از هر نوع نقش‌اندازی و کتیبه‌نویسی خالی است؟ این مطلب که در نگاه نخست چندان قابل اعتنا به نظر نمی‌رسد، هنگامی که با سایر علائم همراه می‌شود، مورخ را به این نتیجه معین و روشن و قابل اعتنا می‌رساند که احتمالاً خشایارشای فرزند داریوش اول، پیش از اتمام بنای هدیش درگذشته است و نسبت دادن دیگر کاخ‌سازی‌های تخت جمشید به او، با نقایص آشکار ساخت و ساز در قسمت قدیم تخت جمشید

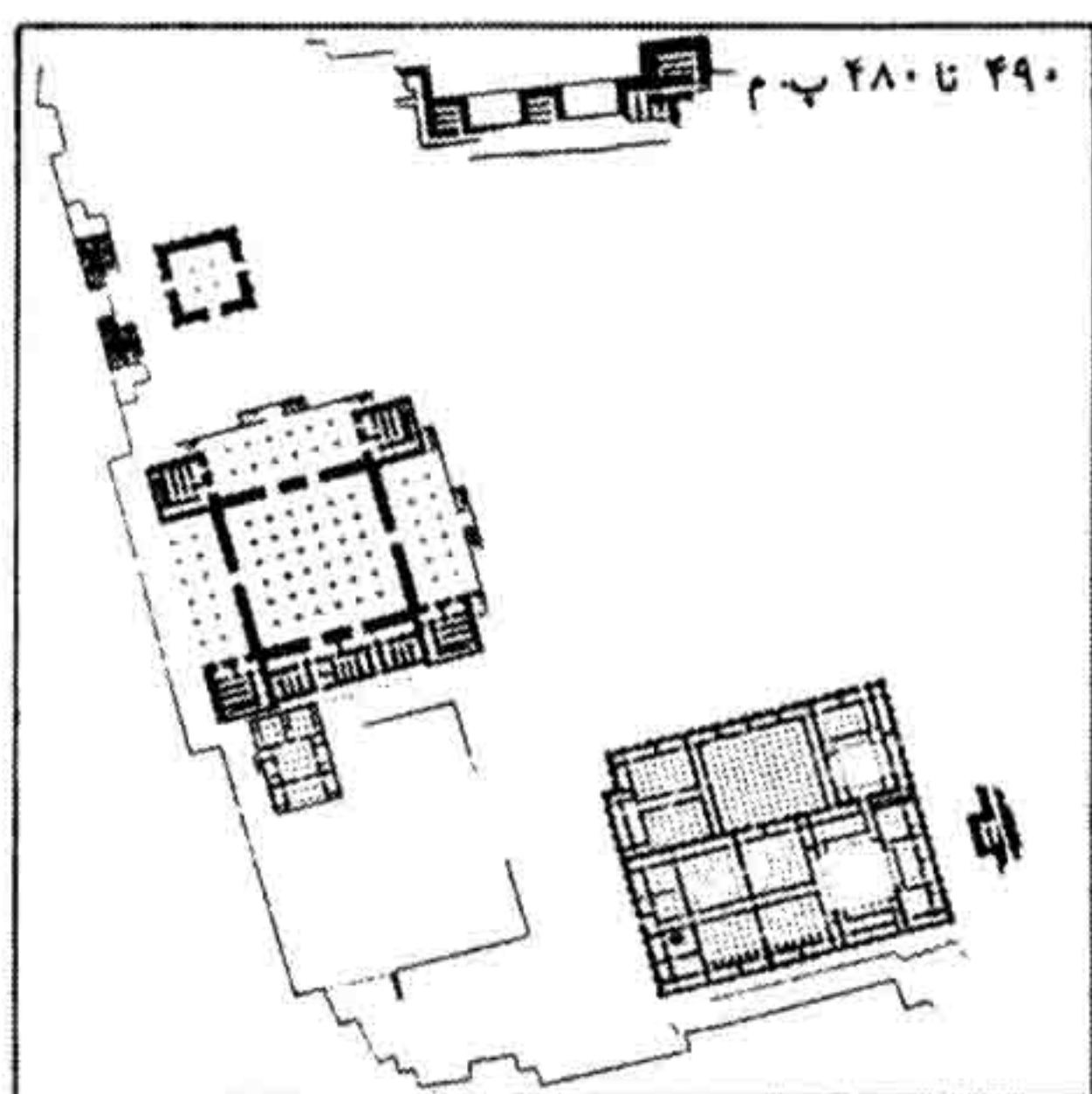
و از جمله نقائص کاخ اختصاصی خود او، ناسازگار است. زیرا اگر خشایارشای فرزند داریوش اول توانسته باشد آن همه نقوش پله‌های شمالی و شرقی کاخ آپادانا را تدارک ببیند، آن گاه مورخ می‌پرسد که چرا



تصور مایکل رف از بناسازی‌های تخت جمشید، در طول ۲۵ سال و در فاصله‌ی ۵۱۵ تا ۴۹۰ پیش از میلاد

سراسر صفه‌ی کاخ خود او از هر نوع نقش‌اندازی خالی است؟! مایکل رف، بناهای تخت جمشید را، در فاصله‌ی ۵۱۵ تا ۴۹۰ پیش از میلاد، در شمالی‌بالا، منحصر به بنای خزانه و قسمتی از آپادانا می‌داند، به زودی با دلایل بسیار خواهم نوشت که انتساب بنای آپادانا، که جزیی از تخت جمشید جدید است، به اوائل دوره‌ی هخامنشی، تا چه حد نادرست و ناشیگری است. برای تعیین تکلیف و زمان ساخت آپادانا، باید اندکی تأمل کنید، زیرا بدون هیچ مجامله‌ای ثابت خواهم کرد که بنای نیمه تمام آن به سال‌های آخر حکومت هخامنشیان و لااقل به ۱۲۰ سال پس از مرگ داریوش متعلق است و اگر آپادانا را از این نقشه‌ی رف حذف کنیم، معلوم می‌شود که داریوش و اهل و عیال و ندیمه‌ها و آن دستگاه‌اداری پر طول و تفصیل، همگی در همان بنای خزانه خوانده شده، کنار لوازم مصرفی، اسلحه‌خانه، انبارهای ملزومات، ارابه‌ها و احتمالاً طویله‌ی اسبان و دیگر ضروریات اداره‌ی یک امپراتوری، روزگار می‌گذرانده‌اند، که بنایی از پیش آماده و متعلق به ایلامیان بوده است! بر مبنای این ترسیم رف، داریوش تا ۴ سال پیش از مرگ‌اش، در ۴۸۶ ق. م، هیچ بنایی و حتی کاخ تچر را نساخته است! از این طریق فاش می‌شود که این کاشفان و مفسران و

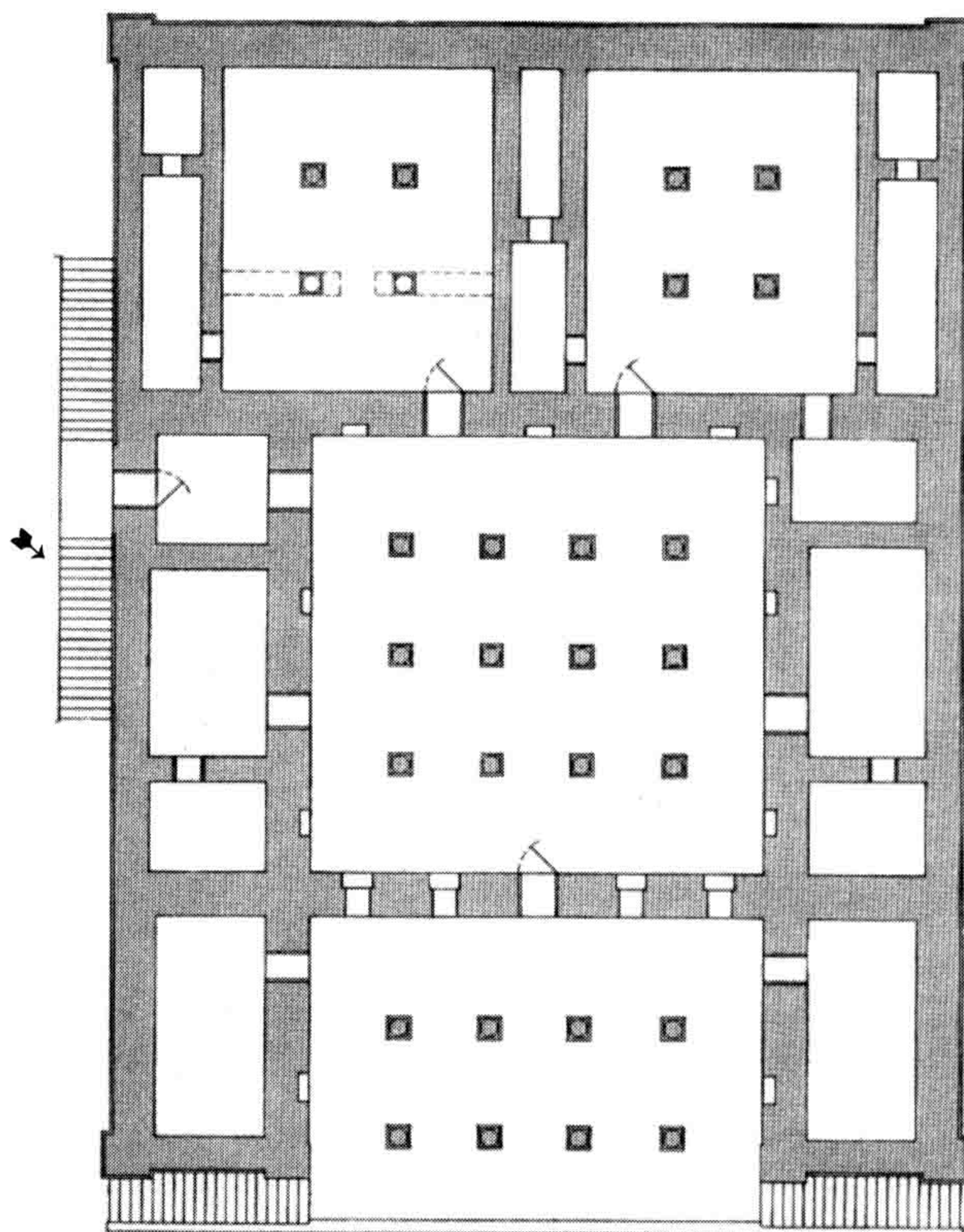
ایران شناسان کبیر، هنگام ارائه ی این شماهای پرکار، حتی نگاهی هم به سال شمار حکومت های هخامنشیان دست ساز خودشان نیانداخته اند و در حین این شما سازی ها، از خود نپرسیده اند که داریوش کبیر آن ها، در آن ۳۰ سال نخست حکومت اش، شب را به همراه حرمسرا و فرزندان اش در کجای تخت جمشید می گذرانده است؟!



تصور مایکل رف از بناسازی های تخت جمشید، در طول ۱۰ سال و در فاصله ی ۴۸۰ تا ۴۹۰ پیش از میلاد

در این شما، کاخ تچر ظهور می کند، که ظاهراً در سال های پایانی زندگی داریوش و، چنان که رف اعلام می کند، پس از ۴۹۰ پیش از میلاد ساخت آن آغاز شده است. بی تردید ساخت این بنا، باید که لااقل ۱۰ سالی زمان برده باشد، که اتمام آن با پنجمین سال درگذشت داریوش مصادف می شود! آن گاه باید پرسید پس چه کسی بر در و دیوار آن کاخ، به نام داریوش، این همه یادداشت گذارده، که به طور معمول و منطقی، از آخرین کارهای آرایشی و نمایشی اتمام ساخت هر بنا بوده است؟!

در نقشه ی تجدید بنا شده ی اشمیت، از کاخ داریوش، در تخت جمشید قدیم، که در صفحه ی بعد آمده چند نکته ی بسیار دیدنی وجود دارد: اول، عریض ترین پی دیوار بنا، ۱ / ۵ متر است و با دیوار ۵ / ۵ متری آپادانا قابل مقایسه نیست، که رف می گوید پیش از بنای تچر ساخته شده است! دوم، هیچ درگاه ورودی آن، از ۱ / ۲ متر عریض تر نیست و در برابر ورودی های ۵ / ۵ متری آپادانا بسیار حقیر می نماید. سوم، فقط ورودی و خروجی غربی، جنوبی و شمالی، درهای تک لنگه دارد



شمای گرافیکی بازسازی کاخ تچر از صفحه ی ۲۱۶ کتاب تخت جمشید اشمیت . علامت فلش در سمت چپ تصویر به پله ها و آن ورودی اشاره می کند که اردشیر سوم، برابر کتیبه ای، ساخت آن را به خود نسبت داده است! بدین ترتیب، این مرکز فرماندهی داریوش اول، تا زمان اردشیر سوم، باید که فقط یک ورودی کم عرض ۱۲۰ سانتی متری در جنوب بنا داشته باشد که هم از آن نیز خارج می شده اند!!! به دیوارهای اطراف کاخ تچر توجه کنید که هیچ روزنه ای به بیرون بنا ندارد!

و دیگر ورودی ها و خروجی های داخلی، به صورت دالان آزاد و بدون در است. درحالی که ورودی ها و خروجی های آپادانا درهای دولنگه عظیم با پاشنه گردان بسیار بزرگ و تراش خورده دارد. به جز دو در، که به اطاق های شمالی باز می شود، بر هیچ یک از ورودی و خروجی های داخلی تچر، اثری از پاشنه گردان نیست و انبوه حجاری های دو سوی درگاه، که سراسر ضخامت پایه های آن را می پوشاند، نصب هرگونه چهارچوبی را نامیسر می کند. بدین ترتیب تنها راه قطع ارتباط این راهروها با فضاها

داخلی، ظاهراً آویختن پرده‌های ضخیم جاجیم بافت بوده است! چهارم، دیوارهای بیرونی، چنان که در شمای اشمیت آمده و اثبات بی دقتی درترسیم آن موضوع این بحث نیست، یکسره مسدود است، از هیچ سو روزنه‌ای برای تخلیه‌ی هوا و جذب روشنایی ندارد، تمام ۱۶ فضا و اتاق‌های اطراف تالار مرکزی، چون گور به کلی بسته است و تصور زندگی و یا کار در این اتاق‌ها را با احساس خفقان در آدمی برابر می‌کند! پنجم، ساختمان فقط با یک ورودی جنوبی بسیار تنگ ۱/۲ متری، که تنها مناسب عبور یک نفر است، تغذیه و تخلیه می‌شود! باید که رفت و آمد به این کاخ نیز، چون استفاده از نور روز و یا هوای آزاد، بسیار محدود و در حد هیچ بوده باشد. این ورودی و خروجی را منطقی نمی‌توان به دفتر کار یک امپراتور، با آن همه ادعای ارتباط و دستگاه و اجزاء اداری متعلق دانست و چنان که می‌دانیم، به علل بسیار و از جمله فقدان سیستم‌ها و سرویس‌های ضرور، محلی برای زندگی خانوادگی نیز نبوده است!

«در چند نقطه‌ی کاخ داریوش سوراخ‌های مربع در سنگ‌هایی که ناودان داخلی عمارت بوده است، مشهود می‌باشد، ولی از حمام یا مجرای فاضل آب آن نه در کاخ داریوش و نه در سایر عمارت‌های مسکونی تخت جمشید، هیچ گونه اثری وجود ندارد.» (اشمیت، تخت جمشید، ص ۲۱۸)

باید باستان‌شناسان نقص و نبود سرویس‌های نظافت در کاخ‌های هخامنشی را به صورتی توضیح دهند، زیرا که این کمبود، چون موضوع نور و هوا، با تحمل رفع و رجوع نمی‌شود و سرانجام باید کسی معلوم کند که این سرداران بزرگ و امپراتوران عالی قدر در آن قفس‌های سنگی بدون نور و هوا، چه گونه قضای حاجت می‌کرده‌اند و یا دست و رو می‌شسته‌اند! در این جا شاید هم بتوان تا حدودی این همه حجاری مربوط به مستخدمین سطل و پارچه به دست را، در حواشی درگاه قصرهای هخامنشی توضیح داد؟! مورخ می‌پرسد که سازندگان آن دو بنای سنگی مطلقاً بی تناسب هدیش و تچر، که در جای قسمتی از بنای معابد کهن ایلامی در آن ارتفاع ساخته‌اند، درحالی که هیچ شبکه تغذیه و یا تخلیه‌ی

آب ندارد، برای رفع حاجات خود چه تدبیری اندیشیده بوده اند؟ چرا که منبع آب دامنه های شرقی کوه رحمت نیز، به علت ارتفاع کم، قادر نیست به عمارت هدیش و تچر آب برساند. این منبع آب، که باز هم دست ساخته ی کهن ایلامیان بوده، فقط فضاها ی زیر معبد اصلی، یعنی به اصطلاح حرمسرا و خزانه را مشروب می کرده است.

ششم، سالن مرکزی علاوه بر ورودی، از ۴ پنجره ی جنوبی نور وهوا می گیرد و با این همه در این تالار کوچک پنجره دار، ۸ رف چراغ دان تعبیه شده، در حالی که آن اتاق های دخمه مانند، تاچه و رف چراغ دان نیز ندارد و کاملاً به زندان می ماند!!! در ذهن معماران و سازندگان این بنا چه می گذشته و معماری خود را بر چه الگویی از رفع نیاز ساکنان آن پایه گذارده بوده اند، مطلقاً معلوم نیست! با این توصیف، کاخ تچر به نموداری از ناآشنایی با طراحی یک کاخ اختصاصی برای سکونت و یا کار بدل می شود که بی شک پس از کوتاه زمانی ساکنین آن را به مرز جنون می کشانده است. آیا داریوش از همین کاخ کوچک بی روزنه، که می گویند در اواخر عمر ساخته، امپراتوری جهانی خود را اداره می کرده است!!!

«مانند بناهای قبلی، این ساختمان (تچر) هم دو مسئله را پیش می آورد که حل یکی از آن ها وابسته به وجود خود بناست و دیگری متساویاً راجع به همه ی ابنیه ی صغه است. پس ابتدا باید دید که نوع و منظور از این ساختمان چه بوده است؟ این بنا به اندازه ی کافی وسعت نداشته تا به عنوان تالار به کار رفته باشد. از جهت دیگر دستگاه های حوالی آن چنین وانمود می کند که محل اقامت بوده است و کسانی که از راه خطا می پنداشته اند که تخت جمشید در واقع مجموعه ای از بناها و معابد مذهبی بوده، لابد با نظر فرگسن هماهنگ اند که آن جا را مقر روحانیان و شاید عبادتگاه می پنداشته اند. برای چنین نظریه ای هیچ گونه شاهد و دلیلی فراهم نیست. از طرف دیگر چنان که غالباً هم پنداشته اند، هنگامی که شاهنشاه هر ساله به مقر تخت جمشید می آمده، آن جا اقامتگاه اختصاصی وی بوده است. اما با میزانی که من از وضع و چگونگی زندگانی شهریاران خاور زمین در دست دارم، گمان نمی کنم که آن جا برای استقرار پادشاه و همراهان و حرمسرای شاهانه کافی بوده است و تصور می کنم فقط اقامتگاه رسمی او بوده، که در آن جا به کارهای خصوصی خود می پرداخته و صرف طعام و استراحت می نموده، ولی همراهان

و دبیران و خواجه‌ها و حرمسرا و کودکان و پرستاران در بناهای دیگر و مجاور اقامت می‌کرده‌اند». (کرزن، ایران و قضیه‌ی ایران، جلد دوم، ص ۲۱۰)

بررسی پیشین نشان داد که کاخ تجربه آن میزان هم امکانات نداشته است که به عنوان یک پایگاه استراحت در نظر گرفته شود. معلوم نیست که آن اتاق‌های چون گور تاریک، که برای مبادله هوای آزاد روزنه‌ای ندارد و برای قضای حاجت باید به طبیعت پناه برد، چه گونه می‌تواند محلی برای استراحت و صرف طعام و انجام امور دفتری یک امپراتور باشد؟! در مجموع و منطقاً نباید به تاریخ‌گذاری رف اعتنایی کرد و طبیعی است که بنای کاخ اختصاصی داریوش را مربوط به نخستین سال‌های تسلط او بدانیم. در این صورت می‌توان تصور کرد که داریوش و ابواب جمعی و خانواده و نظامیان و نگهبانان و کارمندان دفتری او، در فاصله‌ی زمانی ساخت تچر، نه فقط الزاماً میان بناهای از پیش آماده‌ی ایلامیان، یعنی اتاق‌های موسوم به حرمسرا و فضای بی‌نهایت وسیع به اصطلاح خزانه زندگی کرده‌اند، بل پس از اتمام تچر نیز، شاید داریوش آن کاخ سنگی را فقط نمودار و نشانه‌ای از استقرار و اقتدار خود در آن مجموعه‌ی ایلامی می‌شناخته است.

باید که به دو نکته‌ی بسیار پر اهمیت دیگر در بنای تچر اشاره کنم که روان‌شناسانه است: اول ذوق‌زدگی داریوش در مواجهه با این بنای اختصاصی بسیار کوچک و بدساخت خویش است، که درست مانند کودکان شعف‌زده، بر سر در ۱۸ تاچه‌ی آن، با ۳ زبان، متن واحد بچگانه‌ای را تکرار می‌کند: «این تاچه‌ی کاخ من است»!!! و می‌دانیم که نظایر همین متن را، فراز دالان درگاه‌ها، در مهتابی و ایوان کاخ، بر سجاف ردا و چنان که رف، در جدول صفحه‌ی ۱۴۳ کتاب‌اش ذکر کرده، حتی بر میخ دیوار؟! (Dpi) نیز تکرار کرده است. برخی این میخ دیوار «رف» را، دستگیره‌ی در، که از آن هم کودکانه‌تر است، گفته‌اند. این اطوار کنترل‌نشده‌ی داریوش، که ظاهراً باید سازنده‌ی آپادانا نیز بوده باشد، تکان‌دهنده، بیدارگر و رسواکننده است و به سهولت معلوم می‌کند که داشتن یک کاخ اختصاصی و چند تاچه‌ی سنگی و دستگیره‌ی خوش‌تراش از

سنگ های ناب، تا چه حد برای او هیجان آور و بی سابقه بوده است. پس چه گونه او خود را میراث بر ۸ شاه پیش از خویش می شناساند، هنگامی که با دیدن یک تاقچه ی سنگی و دستگیره ی نو، چنین به هیجان می آمده و ذوق زده می شده است؟! به راستی که برخورد داریوش با آن بنای کج سلیقه و پر از سنگ و بی روزنه ی تچر، چندان به رفتارهای تازه به دوران رسیدگان می ماند، که بی گمان خود نشانه ای است براین که او غریبه ای از راه رسیده است، که هرگز زیر سقف یک کاخ، پیش از بنای تچر نیارمیده بوده و گواه و دلیلی است بر صحت این حق بومیان ایران، که آنان را «پارسه» یعنی ولگرد خوانده اند!

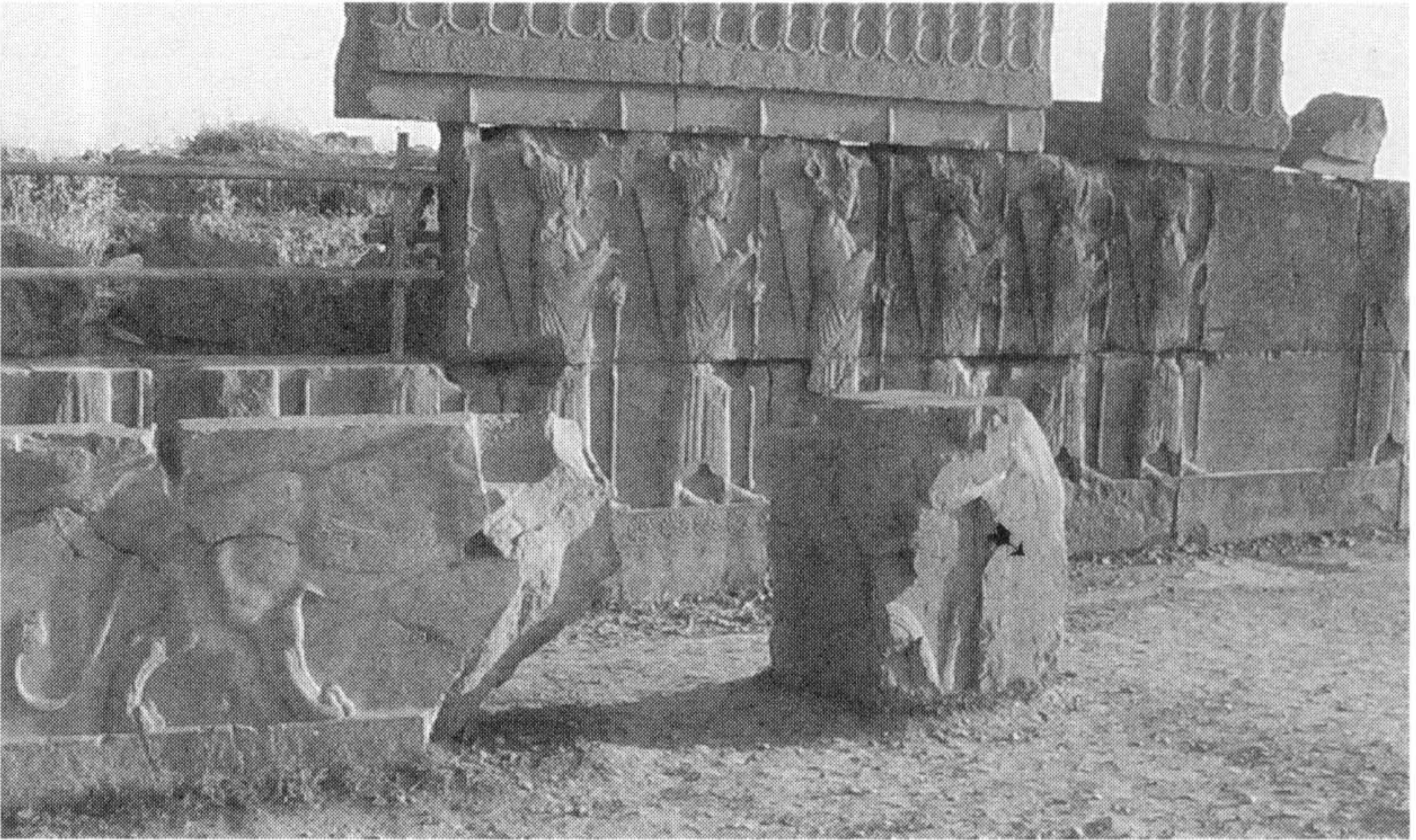
باید بر این نگاه روان شناسانه به رفتار و برخورد داریوش با کاخ تازه سازش، آن اصرار از سرنادانی او را برای در اختیارگرفتن و اختراع خطی اختصاصی افزود، که منشیان ایلامی، آرامی، آشوری و بابلی را مجبور کرد که به میزان نیاز اطوارهای عظمت طلبانه ی او، چند واژه ی میخی بسازند که نه فقط معرف هیچ فرهنگی نشد، بل حتی در زمان همان سلسه هم کاربرد عمومی نداشت، زیرا در دربارهای هخامنشی نیز خط اصلی و کاربردی، آرامی و ایلامی و بابلی بوده است!

نکته ی دوم این که تچر محلی برای سکونت و استقرار دستگاه ملکه را ندارد. حتی اگر داریوش را فاقد حرمسرا و تک همسر بدانیم، محال است بتوان دستگاه پر از ندیمه و تشریفات ملکه ای را، در یکی از اتاق های کوچک و خفقان آور آن کاخ پهن کرد. در این جا نیز طبیعی است تصور کنیم که هخامنشیان آن مجموعه ابنیه ی ایلامی، که پیش از ساخت سنگی تخت جمشید قابل سکونت بوده و عمده ترین آن ها را اینک اتاق های حرمسرا و خزانه می خوانیم، به محل استقرار زنان داریوش و خشایارشا بدل کرده باشند، که پلکان اختصاصی ویژه ای، دو کاخ تچر داریوش و هدیش خشایارشا را، از دو سوی مختلف، به اتاق های آن حرمسرا پیوند می زند. در این صورت بهره برداری از بنای ایلامی از پیش آماده ی به اصطلاح حرمسرا را باید که در زمره نخستین ابنیه ی استفاده شده ی تخت جمشید

شمرد، که در شرایط کنونی چیز زیادی جز تصاویری از بازسازی‌های ذهنی آن‌ها به دست نداریم. تصور این که داریوش، پیش و پس از اتمام تچر، امورات خود و خانواده و امپراتوری‌اش را در اتاق‌های متعدد حرمسرا می‌گذرانده، تصور سالمی است.

یادآوری این نکته نیز خالی از تفریح نیست که تقریباً تمام سلاطین هخامنشی دیوارهای بیرونی کاخ تچر را محل مناسبی برای نوشتن یادگارهای تاریخی خود یافته‌اند، زیرا گذشته از داریوش و خشایارشا، اردشیر اول و اردشیر سوم نیز بر دیوارهای مقابل این کاخ، که به‌تر است به خاطر ۱۲ کتیبه‌اش آن را محوطه‌ی کتیبه‌ها بخوانیم، یادگارهایی تقریباً با پیش‌نویسی واحد گذارده‌اند. تمام این نشانه‌ها می‌گویند که این کاخ و حیاط ضمیمه‌ی آن، اشرافی‌ترین قسمت تخت جمشید قدیم و محل تجمع فامیل شناخته می‌شده است! مجموع این عوارض و آگاهی‌ها به نیکی و آشکارا، به‌طور محکم و مطمئن، معلوم می‌کند که حاکمین هخامنشی از حداقل اقتدار و توانایی نیز، علی‌رغم لاف و گزاف‌های کتیبه‌ای، برخوردار نبوده‌اند و داستان ساختگی آنان نیاز مبرم به بازخوانی دارد!

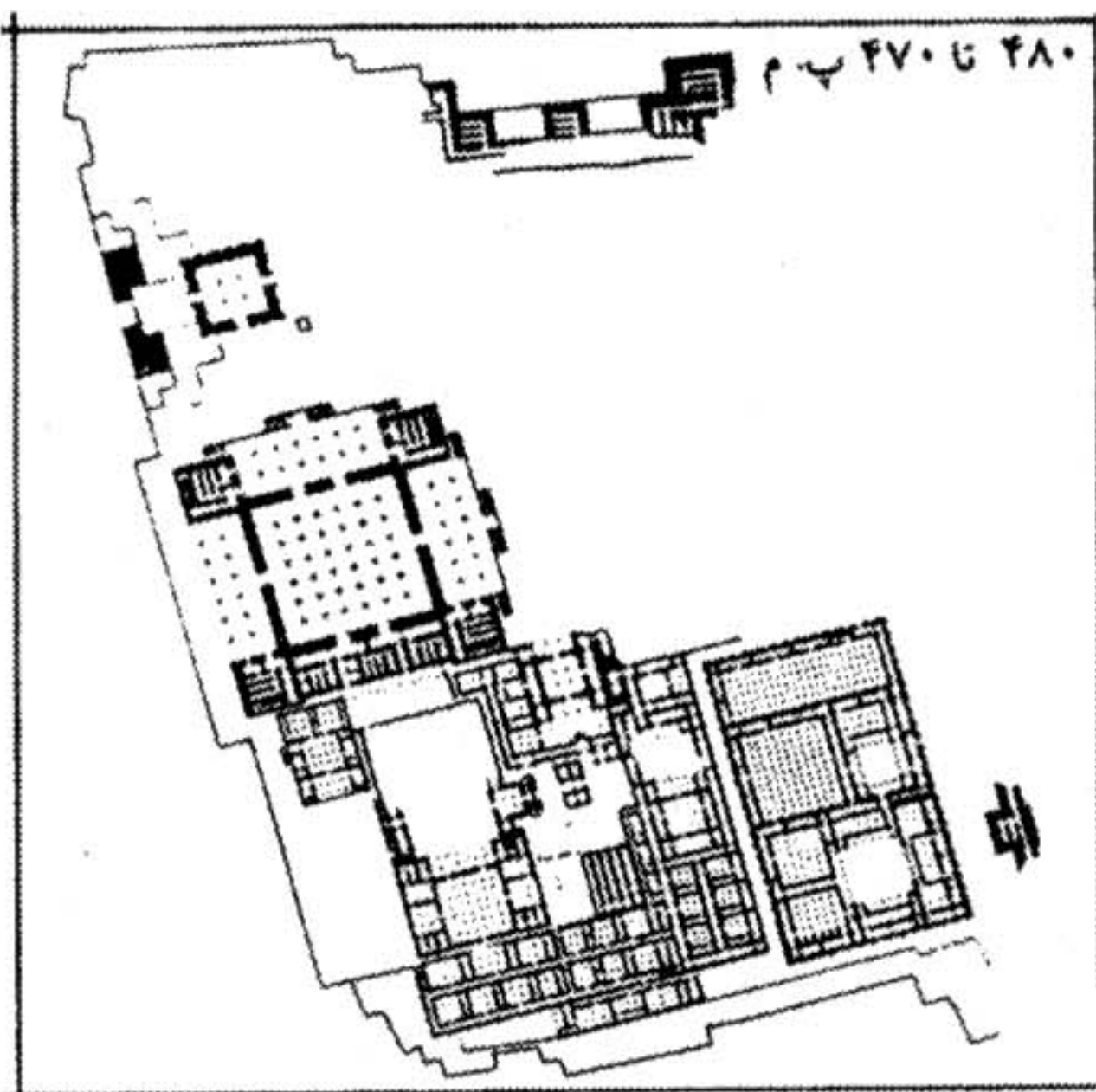
در این شمای رف، نکته‌ی تفریحی دیگری نیز شایسته‌ی ذکر است. ظاهراً خشایارشا، که در ۴۸۰ پیش از میلاد، برابر اسناد رسمی، ۶ سال از آغاز زمام‌داری‌اش می‌گذشته است، بی‌این که هنوز کوششی برای ساخت کاخ اختصاصی خویش، در مجموعه‌ی تخت جمشید قدیم کرده باشد و در حالی که هنوز ساکن خانه‌ی پدری بوده، ساختمان حواشی کاخ آپادانا، پلکان‌های ورودی غربی و دروازه‌ی ورودی پرکار مقابل پله‌ها، معروف به دروازه‌ی ملل را می‌ساخته که مورد مصرف آن‌ها، در آن تنگنای سکونت در تخت جمشید قدیم، معلوم نیست!!! از یاد نبریم که مجموعه‌ی به اصطلاح خزانه در ابتدای ورودی جنوبی تخت جمشید، به گمان رف، در سال ۴۸۰ پیش از میلاد، چنان که خود گفته‌اند، هنوز در فرم سابق، یعنی به صورت شرقی - غربی قرار گرفته است، این که به تصور رف، داریوش تا پنج سال پیش از مرگ، کاخ اختصاصی نداشته، اما سالن



وفورکتیبه های با متن واحد و از زبان یک شخص واحد، درحیاط جنوبی تچر، که نه فقط کم ترین ارزش تاریخی و باستان شناختی ندارند، بل حتی درک صحیح از متن مستقیم آن ها نیز میسر نیست، تا به آن حد موجب سرگردانی باستان شناسان عالی مقدار وارداتی شده است، که این کتیبه منتسب به اردشیر اول را، بدون این که محلی برای نصب آن بیابند، با بی حوصلگی تمام، میان حیاط رها کرده اند!!!

پذیرایی بزرگی چون کاخ آپادانا را برای خوش آمد گویی به نمایندگان ملل می ساخته و خشایارشا نیز، بدون سر پناه اختصاصی، مشغول اتمام آپادانا و آراستن دروازه ی پرکار ملل بود، که در این شماراه به جایی نداشته است، آدمی را با حد کوچک خیالی و یا دروغ پردازی این محققین بزرگ تاریخ هخامنشیان و ایران شناسان پر آوازه آشنا می کند.

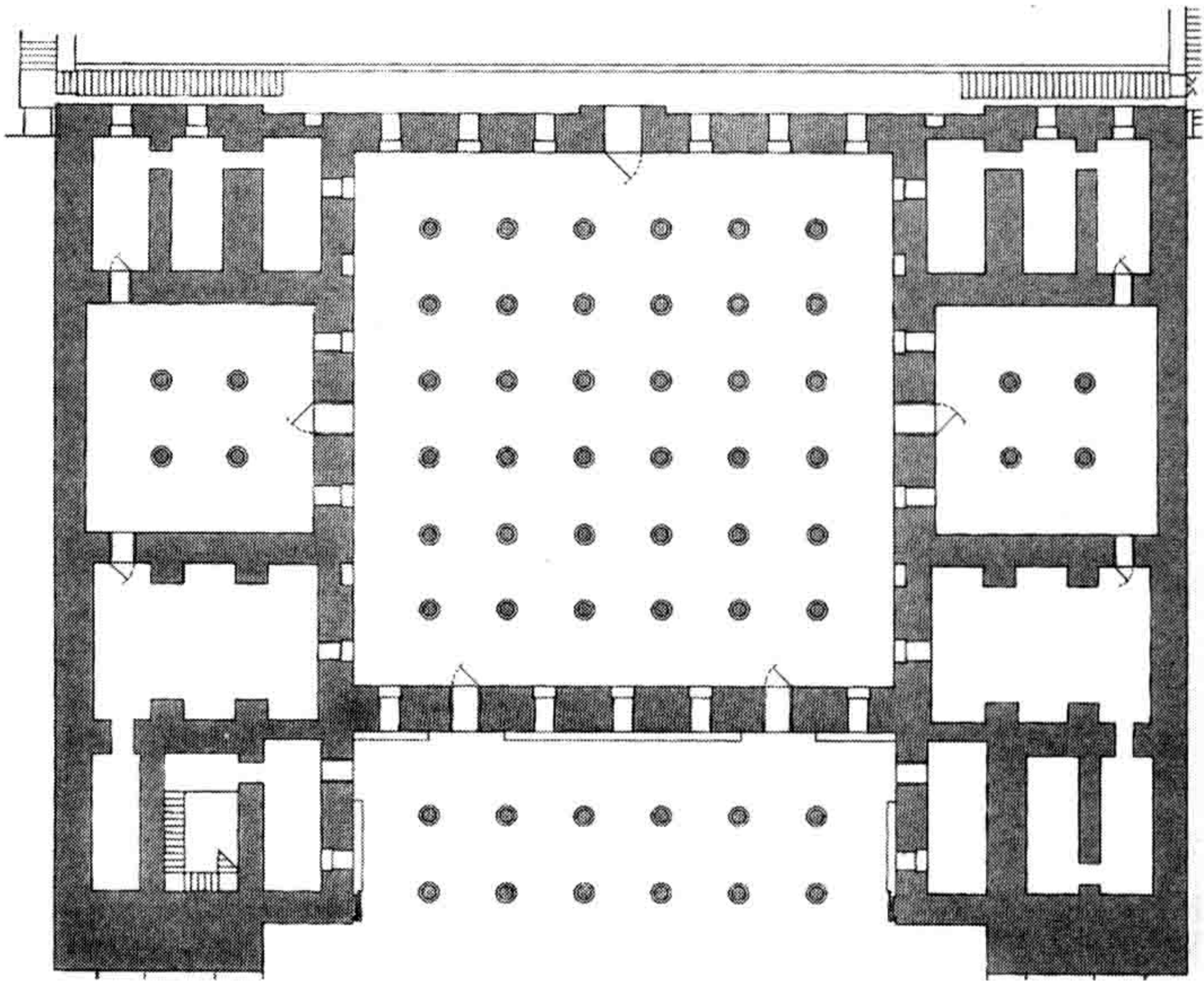
از شمای زیر معلوم می شود که رف معتقد است در مرحله ی بعد و فقط در طول ۱۰ سال، خشایارشا موفق شده است جهت بنای پهناور خزانه را



تصور مایکل رف از بناسازی های تخت جمشید در طول ۱۰ سال و در فاصله ی زمانی ۴۸۰ تا ۴۷۰ پیش از میلاد. با مقایسه این شما با دیگر شمای قبلی رف، معلوم می شود که این ۱۰ سال را، باید سال های معجزه ی ساخت و ساز در تخت جمشید و در سلسله هخامنشی قلمداد کرد.

رو به شمال بگرداند، که به مفهوم تخریب و باز سازی بنایی با ۱۰/۰۰۰ متر مربع مساحت است! مجموعه ی حرمسرا را بالا برد، که شامل ۱۰/۰۰۰ متر مربع دیگر، با یکصد اتاق و پستو و راهرو و ۱۲۰ ستون است، که برخی معتقدند شاید اشکوب دومی نیز داشته است! علاوه بر این ها یک کاخ اختصاصی پرکار ۲۵۰۰ متری به نام کاخ هدیش برای خویش بسازد و چنان که اشمیت نوشته است بنای سه کاخ کمکی به نام های H و G و D را در کنار دفتر اختصاصی خود تمام کند، که تاکنون هیچ ناظری این کاخ های خیالی اشمیت را به چشم سر ندیده است، دیوار حصار شمالی را بالا برد و بالاخره ساختمان مرکزی را بسازد، که تمام اجزاء آن از نظر مصالح، قطر دیوارها، عظمت سنگ های مصرفی، فاصله ی ستون ها و حجاری های ویژه، پاشنه های تزیین شده ی درهای دو لنگه، مطلقاً به تخت جمشید جدید تعلق دارد. بدون شک اگر خشایارشا واقعاً هم توانایی های سلیمان را به مدد می طلبید، هرگز موفق به ساخت این همه بنا در آن دوران کوتاه ده ساله نمی شد!

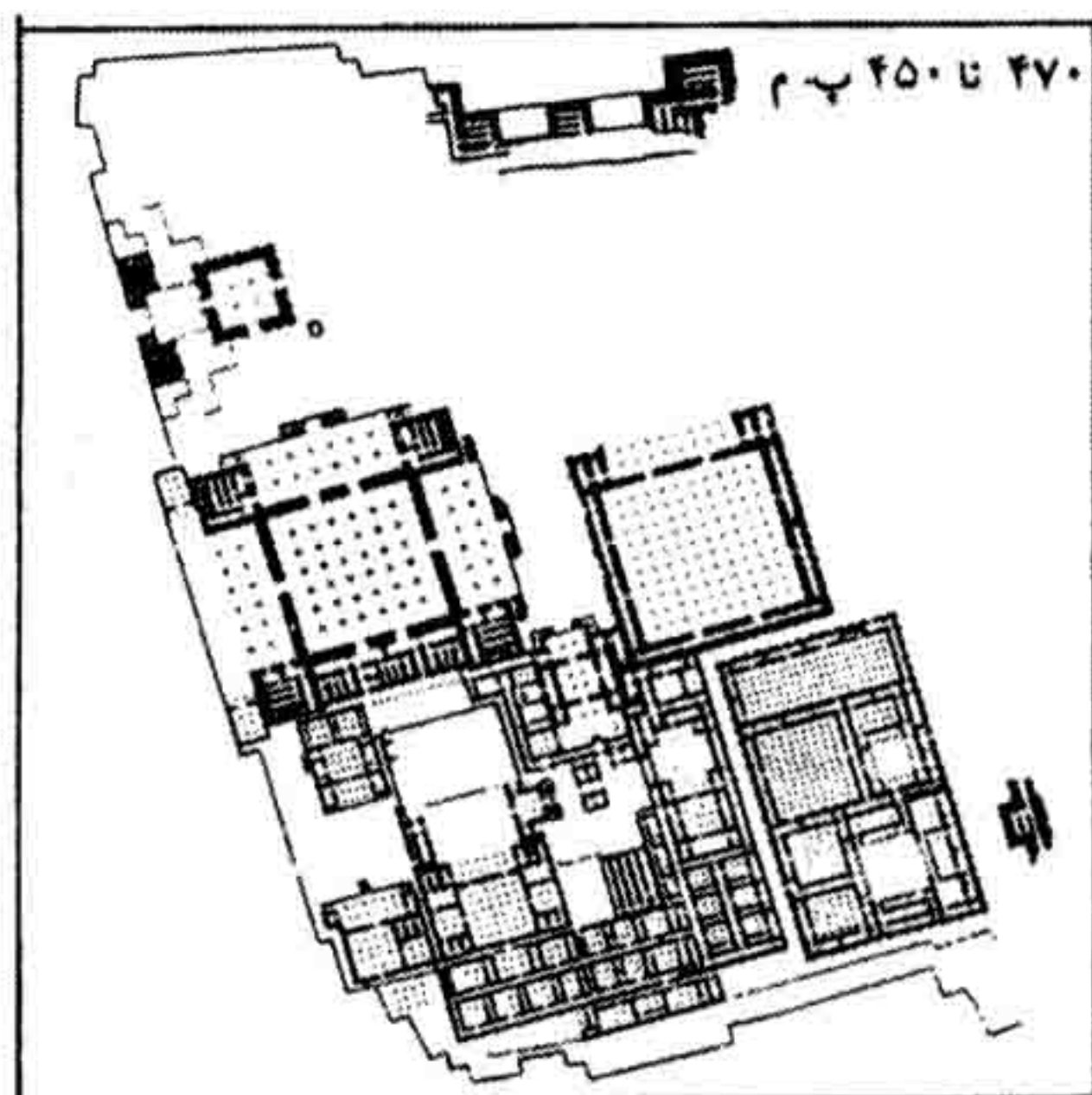
نقشه ی کاخ هدیش خشایارشا، عذابی را که او در خانه ی پدر، از تاریکی، عدم گردش هوا و بدون پوشش ماندن ورودی اتاق ها می برده، به خوبی منعکس می کند!!! سالن مرکزی که هر ضلع آن بیش از ۲۵ متر است، سه درگاه ورود و خروج بیرونی و دو درگاه ورود و خروج داخلی دارد. عرض دو درگاه شمالی، همان ۱/۲ متر، عرض خروجی جنوبی ۱/۸۰ و عرض درگاه های داخلی ۱/۵ متر است؛ اما در این جا تمام ورودی و خروجی های داخلی و بیرونی، پاشنه گردان و درهای تک لنگه دارند که نمی دانیم چهارچوب آن را از چه مصالحی می ساخته اند. کل بنا ۱۷ پنجره ی خارجی، ۸ پنجره ی داخلی و ۴ راف چراغ دان در تالار مرکزی دارد. اتاق های اطراف سالن مرکزی، باز هم به کلی بسته است و جز ورودی داخلی، روزنه ای به خارج ندارد. به احتمال بسیار باید که ساکنین سالن مرکزی و کل این بنا، زمستان های دشواری را با وجود این همه پنجره ی قرینه و سه ورودی خارجی، در آن ارتفاع کوهستانی، تحمل کرده باشند.



شمای گرافیکی کاخ خشایارشا از صفحه ۲۲۹ کتاب تخت جمشید اشمیت. در این کاخ، خلاف تچر، ۱۷ پنجره خارجی و ۸ پنجره داخلی می بینیم و تمام ورودی ها و از جمله ورودی های داخلی، درهای تگ لنگه دارند! چه گونه در آن ارتفاع کوهستانی، در این بنای سنگی با پنجره های متقارن می زیسته اند؟!

بنای کاخ هدیش خشایارشا با این همه روزنه ی متقارن خارجی، نه فقط یک واکنش تلافی جویانه نسبت به کاخ کاملاً بسته تچر شناخته می شود، بل به نوعی دیگر بیگانگی ساکنین و سازندگان آن را با شرایط اقلیمی بومی و ملی اثبات می کند و نیز معلوم می شود که معماری تخت جمشید، یک معماری تجربی و فاقد محاسبات موقع شناسانه و مهندسی است. کاخ هدیش خشایارشا، سند بی خدشه ی ناآشنایی سلاطین هخامنشی حتی با اوضاع واحوال جغرافیایی سرزمینی است که با خشونت و قساوت تمام غصب کرده بوده اند! با این همه در این بنا نیز آثار سرویس های مناسب زندگی و کار دیده نمی شود، همان نقایص کلی کاخ تچر را داراست و از جمله مکان هایی مناسب نظافت فراهم ندارد. به گمان من مشکل بزرگ دیگر این کاخ، ورودی نامعین به صفه ی آن است که در حال حاضر به صورت پله های سرگردانی در شرق بنا دیده می شود.

درشمای بعد، ناگهان تالار صدستون، برمجموعه ساخت وسازهای پیشین



تصور مایکل رف از بناسازی های تخت جمشید، در طول ۲۰ سال و در فاصله ی ۴۷۰ تا ۴۵۰ پیش از میلاد. هر چند در شمالی قبل خشایارشا، فقط در ده سال، قریب ۲۵۰۰۰ متر بنا ساخته بود، اما در این جا و در فاصله ۲۰ سال، فقط صد ستون ۵۰۰۰ متری را، آن هم با کمک اردشیر اول بر بناهای قبلی می افزاید!!!

تخت جمشید، در قسمت بناهای جدید افزوده می شود. ظاهراً این کاخ را باز هم خشایارشا پایه ریخته و می گویند اردشیر اول به پایان رسانده است. اگر برای انتساب برخی از بناهای پیشین به این و آن، دست کم چند سطری نوشته بر در و دیوار، به عنوان سند ادعای های بی پایه ی موجود باقی مانده است، بر کاخ صدستون از بخت بد باستان پرستان و ایران شناسان، علی رغم انبوهی نقوش درهم بافته ی واقعی و یا افسانه ای، حتی حرفی حک شده نیافته ایم. من البته در تفسیر خود از تخت جمشید، علت فقدان شناسه در بنای تالار صدستون را خواهم آورد، اما نمی توانم توضیح دهم که دیگران چه گونه ساخت این تالار بزرگ را به خشایارشا و اردشیر یکم بخشیده اند!

«در صدستون کتیبه ای وجود ندارد، ولی خوش بختانه هرتسفلد سند پی بنا را بر روی یک لوح سنگی در میان خاک های گوشه ی جنوب شرقی تالار بزرگ بنا پیدا کرد^۱. متن این سند، که فقط به زبان بابلی است، ساختمان را به خشایارشا و اردشیر اول منتسب می دارد و این فرضیه را که بنای مزبور و حجاری های آن متعلق به زمان داریوش اول است، باطل می کند. متن سند در یازده سطر منقور است و بر دو جانب سنگ و یک سو از لبه ی غیر مریی لوح سنگ آهک صاف مربع، که اندازه ی آن بنا به گفته ی پروفیسور هرتسفلد

۱. لطیفه ای از این شیرین تر شنیده نشده بود که لوحه ی پی بنا را، که معمولاً زیر پایه های اصلی هر سازه ای مخفی می کرده اند، هرتسفلد در میان خاک های روی زمین پیدا کند!!! اشمیت در محل همین پاورقی، در متن اصلی کتاب اش یادداشت گذارده و نوشته است:

«یا در گوشه ی جنوب شرقی در خارج بنا؟ (!!!) پروفیسور هرتسفلد ضمن نامه ای مرقوم می دارد که این سند بر اثر فرو ریختن دیوارها در گوشه ی شرقی بنا، چند پا از محل خود دورتر افتاده بود»!

(اشمیت، تخت جمشید، ص ۱۲۸، پاورقی)

۷/۵ × ۳۵ × ۳۵ سانتی متر می باشد نقرگشته، که مضمون آن بدین شرح است:
 اردشیر شاه می گوید:

این خانه را خشایارشا ی پادشاه، پدرم
 شالوده ی آن را در پرتو حمایت اهورامزدا ریخت
 من اردشیر شاه،

(آن را) ساختم و تکمیل نمودم» (اشمیت، تخت جمشید، ص ۱۲۸)

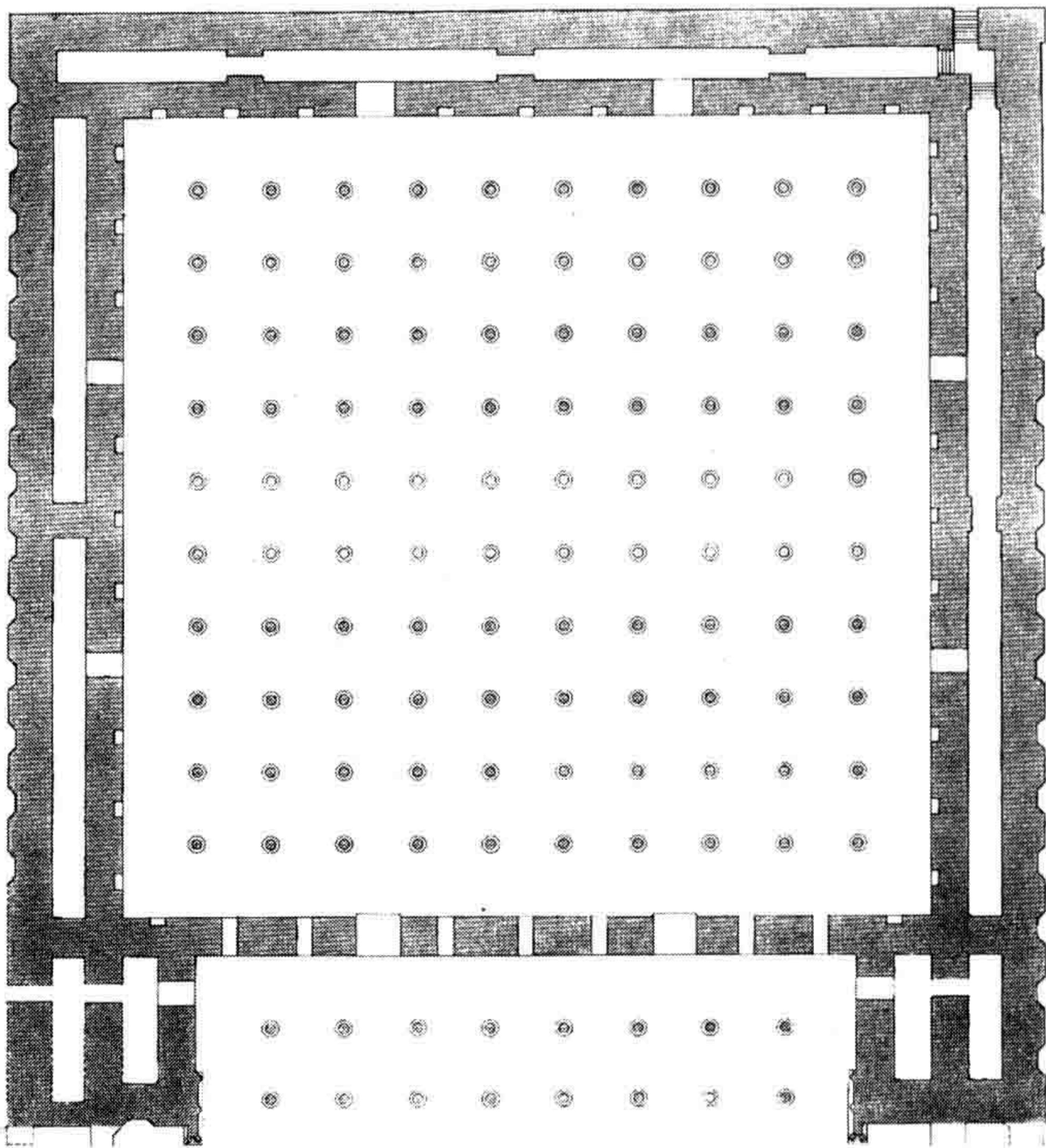
یک باستان شناسی سر هم بندی شده، با همین قماش کتیبه یابی ها شناخته می شود، که حتی محل صحیح یافتن شیئی به اهمیت شناسه ی یک کاخ را معلوم نمی کند! اگر اشمیت نمی داند که کتیبه ی هویت صد ستون را در کدام گوشه ی جنوب شرقی بنای صدستون یافته اند، پس این اکتشاف گزارش باستان شناسی ندارد و بی ارزش است و اگر هرتسفلد «ضمن نامه ای!» محل یافتن آن را تصحیح و اعتراف می کند که سند پی بنا را در میان خرابه های یک دیوار یافته، پس حتی بدون ورود به موضوع تک زیانه و بابلی بودن این سنگ نبشته هم، تردیدی در قلبی بودن تمام این به اصطلاح کشف باقی نمی ماند، زیرا شناسه های بنا را، چنان که نمونه های بین النهرین آن بیان می کند، معمولاً در پی اصلی کاخ ها قرار می دهند و نه در میانه ی دیوار آن!

در دو سوی ایوان شمالی این کاخ دو اسفنکس نیمه تراش بر پاست که هیچ کس علاقه ای به گفت گو از آن ها نشان نداده است. چنان که گویی هرگز در طرفین این ایوان اسفنکسی تراشیده نباشند. زیرا گفت و گوی برگزاری جشن های سده و نوروز، پذیرایی از هیئت های نمایندگی و آویختن پرده های حریر زربفت بر کاخی که هنوز ساخت اسفنکس های ایوان ورودی آن تمام نشده، بسیار دشوار از کار در می آید.

«خشایارشا مصمم شد تا تالار بار بزرگ دیگری با شکوه تر از آپادانای پدرش بسازد. از آن جا که اجرای چنین طرح عظیمی بر روی صفه ی تخت جمشید به سختی امکان پذیر بود (!!!)، شاه از ساخت ایوان های بیرونی چشم پوشید و تنها به ایوان جبهه ی ورودی در شمال قناعت کرد (!!!). تالار او، در مقابل ۲۵ / ۳۶۶۰ متر مربع آپادانا، ۴۷۰۰ متر زیر بنا داشت و از آن جا که سقف اش بر ۱۰۰ ستون می آرمید، این بنا تالار صد ستون نام گرفت. درگاه های این

تالار مانند درگاه‌های کاخ داریوش مزین به نگاره است و دو در روبه‌رو در شرق و غرب تالار به اتاق‌های جانبی منتهی می‌شود. در این اتاق‌ها مبل‌ها و دیگر وسایل مورد نیاز پذیرایی‌های بزرگ نگه‌داری می‌شد (!!!). درگاه‌های این اتاق‌ها با نقش شاه پهلوان‌های در حال نبرد با جانوران افسانه‌ای تزیین شده است. برای نگاره‌های درگاه ورودی‌های اصلی، که در جبهه‌ی شمالی قرار دارد، از پلکان آپادانا الگو گرفته شده است و درست مانند آن، شاه در قسمت بالای مرکز مجلس بر تخت نشسته، رییس تشریفات در برابرش ایستاده و پشت تخت ملازم خاص و اسلحه‌دار شاه ایستاده‌اند. ملازم علاوه بر این که حوله‌ای در یک دست دارد، مگس پرانی را نیز بالای سر شاه نگه داشته است، طبیعی است که در این جا دیگر از ولی عهد خبری نیست و همین‌جا به وضوح نشان می‌دهد که واقعاً خشایارشا بخش مرکزی نگاره‌های پلکان آپادانا را جا به جا کرده است (!!!). حالا در تالار صد ستون او بر تخت شاهنشاهی پارس و در مقام یک فرمانفرما تکیه زده و پنج گارد شاهی در پایین ایستاده‌اند که سمبلی از نظم در امپراتوری وی‌اند. اما نگاره‌ی بر تخت نشینی شاه در درگاه جنوبی تالار صد ستون بسیار جمع و جورتر، تکرار شده: فقط شاه است و ملازمی، که پشت سر او ایستاده و مگس پرانی در دست دارد. در این جا هم از ولی عهد نشانی نیست. پایه‌ای که نگاره تخت بر آن نقرشده روی سرخلاق‌های امپراتوری حمل می‌شود. در مقایسه، این درست همان طرحی است که داریوش برای آرامگاه‌اش در انداخته بود. در این جا نمایندگان خلق‌ها در دو بدنه‌ی درگاه تقسیم شده‌اند؛ نیمی در بدنه‌ی شرقی و آن نیم دیگر در بدنه‌ی غربی و ناگزیر نقش شاه دوبار آمده است. همه نگاره‌ها، درست مثل کاخ داریوش، به گونه‌ای نقر شده که گویی به سوی کسی که وارد می‌شود و یا کسی که در تالار است نگاه می‌کند. ورودی رسمی تالار صد ستون در جبهه شمالی است. درهای جنوبی به راهروی باز می‌شود که به کاخ جنوبی‌تر و یا حرامسرا می‌رود». (هاید ماری کخ، از زبان داریوش، ص ۱۶۲)

می‌بینید که کخ از اسفنکس‌های ورودی در ایوان شمالی تالار صد ستون چیزی نمی‌گوید و تا آن جا که جسته‌ام، دیگر مفسران کبیر نقوش و سطوح و حجم‌ها و کاخ‌ها و پیکره‌های تخت جمشید، که شیداوار از اسفنکس‌های دروازه‌ی ملل نوشته‌اند، از کنار این دو اسفنکس عظیم دو سوی ایوان شمالی کاخ صد ستون کاملاً بی‌صدا و یا با نگاهی دزدانه و سریع عبور کرده‌اند، زیرا برای نیمه ساخت بودن آن‌ها توضیح و توجیه آماده‌ای ندارند. از سوی دیگر در تالار صد ستون هیچ نشانه و سنگ نبشته و سندی از

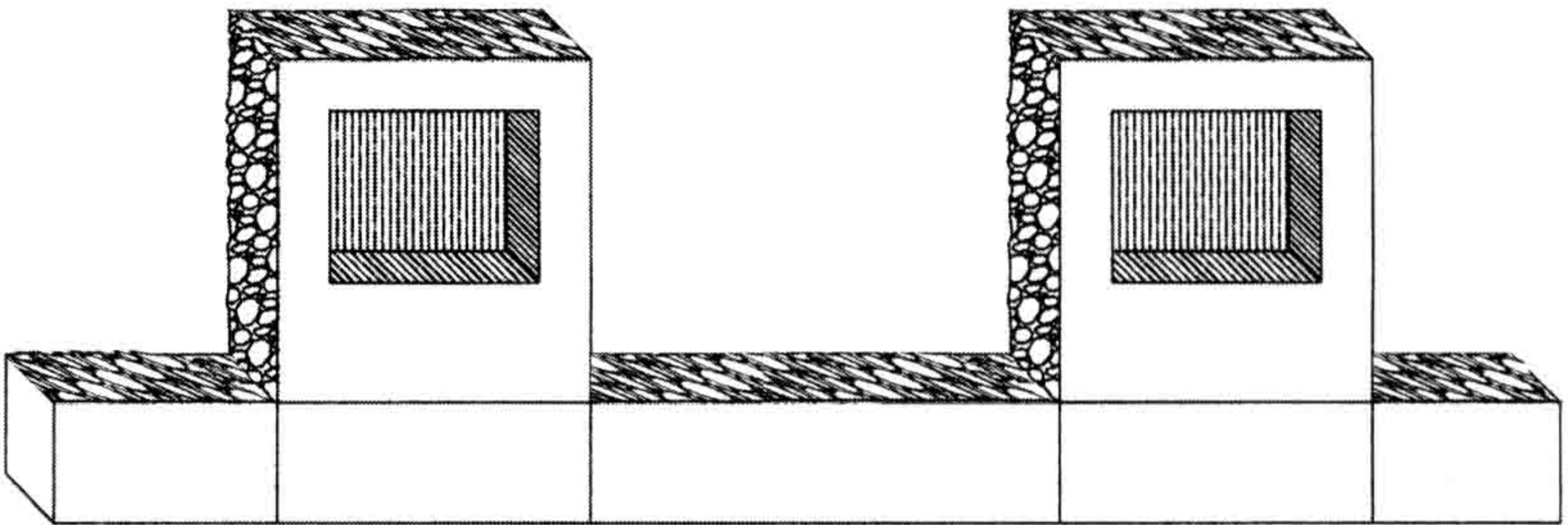


شمای گرافیکی بازسازی کاخ صد ستون از صفحه ۱۲۴ کتاب تخت جمشید اشمیت. این بنا را تا حدود زیادی می توان بازگشت به معماری بی روزنه تخر شناخت. به تصویر صفحه ۱۱۷ این کتاب، از بنای هیکل دوم سلیمان توجه کنید. اگر حیاط خلوت غلام گردشی دور این ساختمان صد ستون را، تدارکی برای نورپردازی داخل تالار از طریق پنجره های دور سقفی بدانیم، آن گاه هر صاحب نظر ساختمانی می تواند به شباهت تام و تمام و مو به موی این بنا با معبد سلیمان در اورشلیم گواهی دهد.

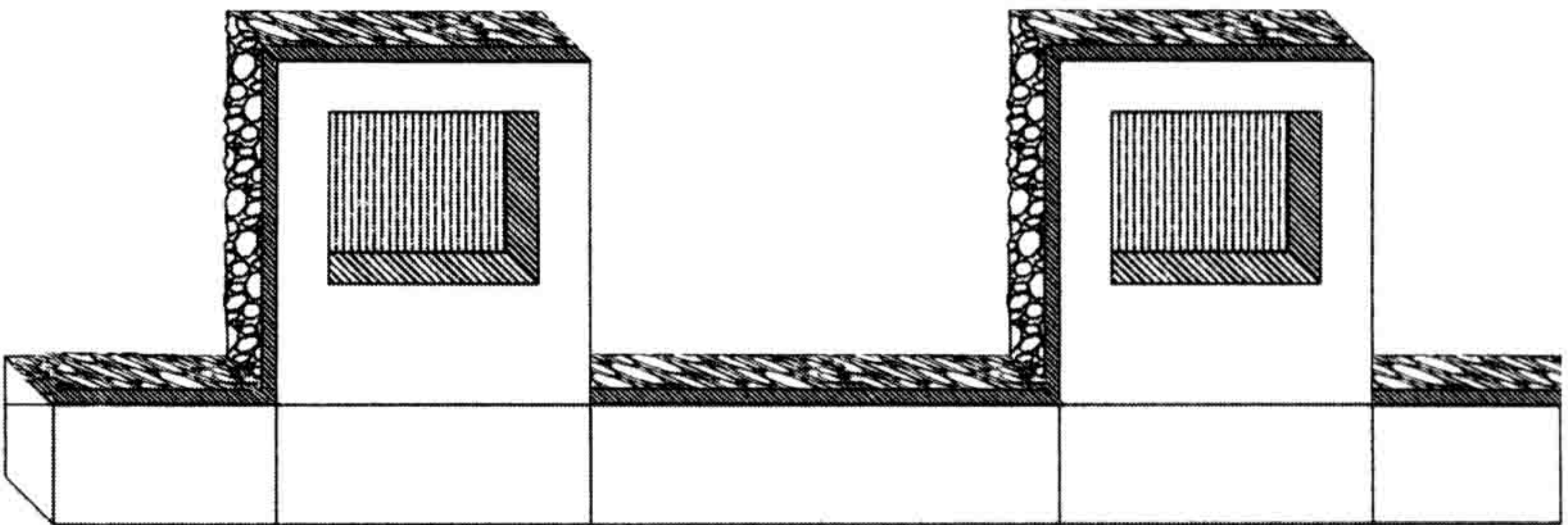
سازنده ی آن نیافته ایم، که خود در سنت کاخ سازی تخت جمشید حکایت از ناتمامی بنا می کند، اما مراحل ساخت داخل تالار، از کاخ آپادانا جلوتر است که در صفحات بعد بررسی خواهم کرد. در این جا تمام صد پایه ستون را کار گذارده اند؛ هشت درگاه ورودی شمالی و جنوبی و شرقی و غربی، که بسیار پرکارند، تقریباً تا بالای سر در، کامل شده و قاب های ۲۹ چراغ دان و ۷ پنجره در فاصله ی میان درگاه های ورودی و خروجی، در جای خود نصب است. اما ساخت بنا در همین مرحله متوقف مانده و فاصله و فضای میان درگاه ها و پنجره ها هنوز دیوارچینی نشده است

وبی شک بالا بردن سقف بر بنایی که دیوارهای لازم برای قبول تیرهای حمل را ندارد، غیر ممکن است. ایران شناسان بزرگوار در این جا نیز نبود بقایای دیوار را پیوسته با بهانه‌ی خشتی بودن دیوارهای فاصله پنجره‌های تالار صد ستون پوشانده‌اند، که گمانه‌ای از سر نادانی است، زیرا به کار بردن خشت در بنایی که اتمام نقش اندازی هر درگاه آن لااقل دو سالی زمان برده، بی‌خردی محض است. اما برای ایران شناسانی که خواهید خواند درگاه‌های ورودی و خروجی کاخ عظیم آپادانا را، به علت فقدان سنگ زیر درگاه، از خشت و گل فرض کرده‌اند، خشتی کردن دیوارهای کاخ صد ستون باید که کار بسیار ساده‌ای شمرده شود.

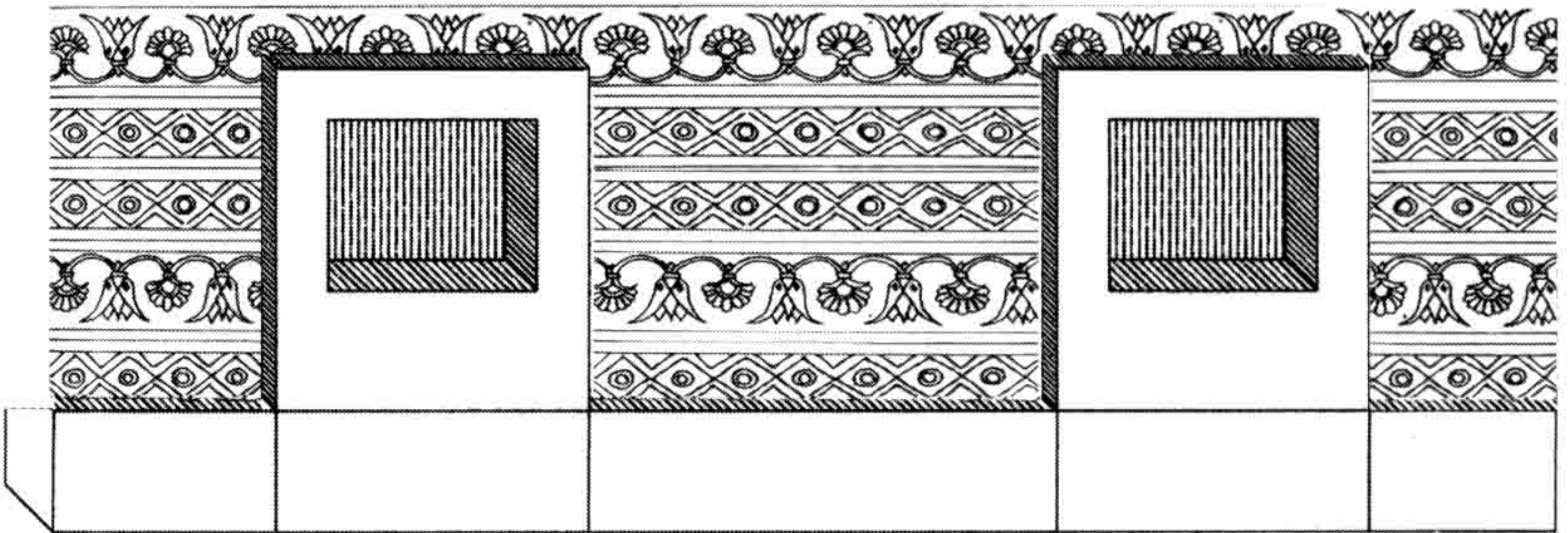
با این همه عالی‌ترین معرف و آشکارترین نشانه‌ی نیمه تمام بودن کاخ صد ستون، بررسی پخ‌های نیمه تراش در قاب پنجره‌هاست. در این جا هم در دو سوی سنگ کف هر قاب پنجره یا چراغ‌دان دو سنگ عمودی قطور، به ارتفاع لازم ایستاده است. کف ضلع‌های کوچک داخلی و خارجی هر پنجره کاملاً صیقلی است. سنگ کف زیر دیواره‌های عمودی دو طرف و بخش داخلی سنگ فوقانی قاب و نماهای داخلی این دیواره‌ها کاملاً صیقلی است، اما دو سوی بیرونی سمت چپ و راست این سنگ‌ها، که باید به وسیله‌ی دیوار سراسری کاخ پوشانده شود، تنها به عرض ۸ سانت، به صورت یک پخ، پاک تراش شده است. این لبه‌ها نشان می‌دهد که دیوار چینی داخلی کاخ با لبه‌های چهارچوب پنجره‌ها همسطح نبوده، برای افزودن بر زیبایی قاب پنجره‌ها نزدیک ۵ سانت عقب نشستگی داشته است. به همین دلیل سمت دیوار چینی قطعات عمودی قاب پنجره‌ها را به میزان لازم و فقط به پهنای ۸ سانت تراش می‌داده‌اند که بخشی از آن زیر پوشش آرایشی دیوار می‌رفته است، زیرا که مابقی ناتراشیدگی سنگ، در پشت دیوار چینی دو طرف پنهان می‌ماند و به تراش آرایشی نیاز نداشت. از میان ۷۲ دیواره‌ی عمودی پنجره‌ها و چراغ‌دان‌ها، در سالن کاخ ۱۰۰ ستون، پخ تراشی ۸ سانتی تعدادی از آن‌ها هنوز کامل نیست، تا نشانه‌ای بسیار دقیق بر این مطلب قرار دهیم که ساخت اجزاء داخلی تالار نیمه



مرحله ی اول : سنگ چین خام چراغ دان یا پنجره در تالار صد ستون.

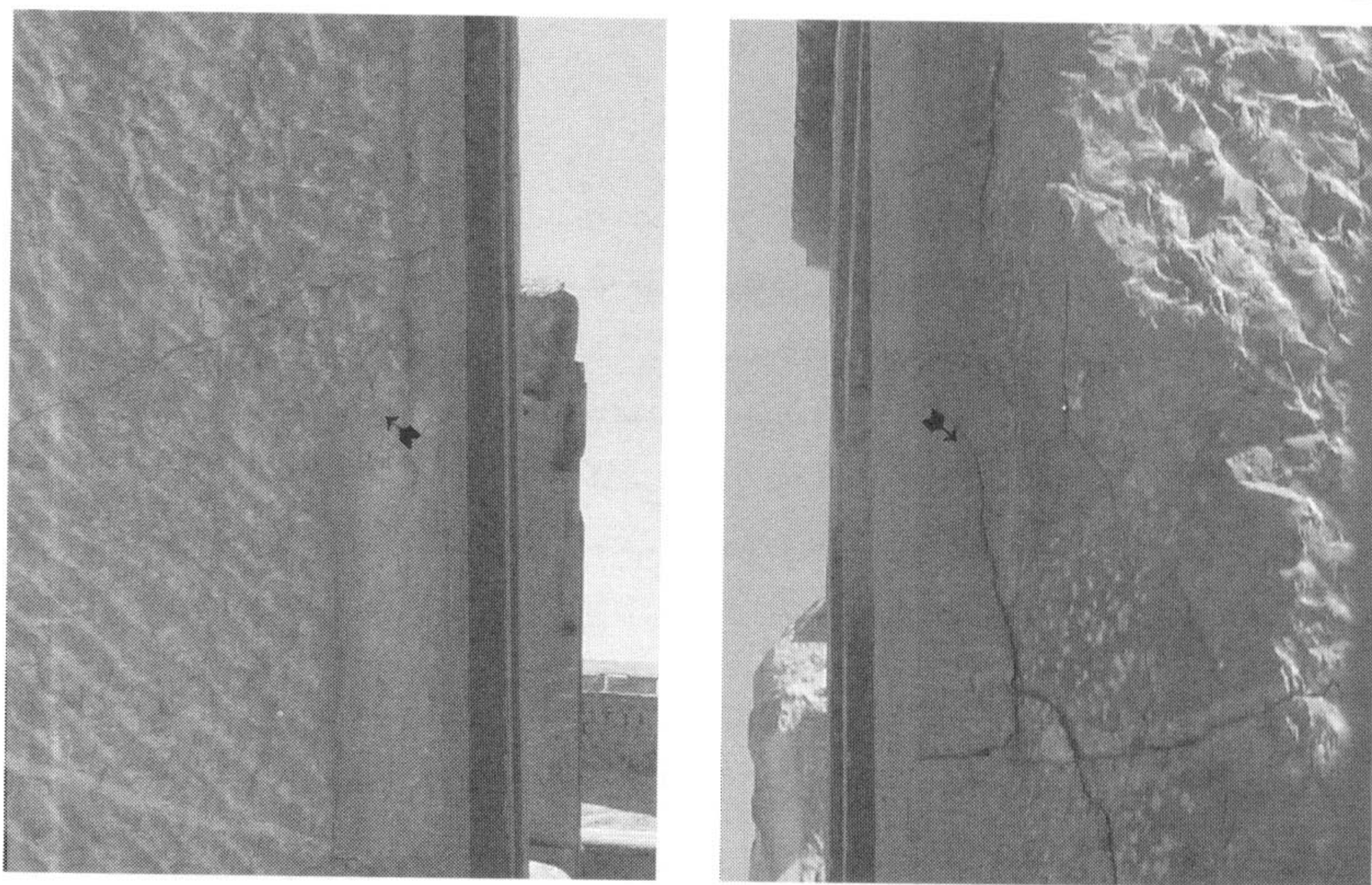


مرحله دوم : پخ اندازی جانبی سنگ های عمودی و کف برای برجسته نمایی قاب چراغ دان و یا پنجره.



مرحله ی سوم : دیوارچینی میان دو سنگ درگاه عمودی. این دیوار با گچ کشی، کاشی کاری و یا سنگ چسبانی و باقی گذاردن یک دست انداز برجسته ی ۵ سانتی، در اطراف قاب سنگی پنجره ها، درگاه ها و چراغ دان ها، تزئین نهایی می شده است. تزئین این تصویر فرضی است.

کاره است. بی شک بدون پخ تراشی کامل این لبه های بیرون از سطح دیوار، نصب روکار دیوارها، چه آن ها را ورقه های نازک سنگ یا کاشی و یا گچ فرض کنیم، میسر نبوده است و درست به دلیل فقدان دیوار چینی در این بنای عظیم است، که با هیچ آوار چشم گیری در سطح سالن و در اطراف آن برنمی خوریم و کمترین اثری از نوع پوشش نهایی و آرایشی دیوارها به دست نداریم.



دو دیواره‌ی چراغ‌دان با پخ تراشی نیمه‌کاره در تالار صد ستون. بی شک همین دو دیواره، که نمونه‌های دیگری نیز دارد، برای اثبات ناتمام ماندن بنای صد ستون کافی است. آلوده نبودن سنگ‌های جانبی دیواره‌ها به ملات و وضوح کامل رد قلم حجار، انجام نشدن دیوارچینی در این تالار را مسلم می‌کند.

نقشه تالار صد ستون به خوبی گریز از تمایلات کاخ‌سازی خشایارشایی را بیان می‌کند. سالنی که هر ضلع آن نزدیک به ۷۰ متر است و با مساحتی نزدیک به ۵۰۰۰ متر مربع، جز ۷ پنجره‌ی بسیار تنگ ۱ متری روبه ایوان شمالی، ۴ خروجی ۱/۸۰ متری داخلی، ۲ خروجی ۳ متری داخلی و ۲ درگاه ۳/۵ متری ورودی رو به شمال، با یک حیاط خلوت غلام‌گردشی در ۳ ضلع و دیوارهای خارجی کاملاً بسته ندارد!!! می‌توان گفت همچنان که هدیش عکس‌العمل بسته بودن فضای خفقان‌آور تچر بود، صد ستون بازگشت به بی‌روزنگی به عنوان عکس‌العملی در برابر سرمای سخت حاکم بر هدیش بوده است. بدین ترتیب قراردادن ۲۹ رف چراغ‌دان، با پهنای کم‌تر از یک متر، برای چنین سالنی حتی ناکافی به نظر می‌رسد و دشوار بتوان خروجی‌های داخلی رو به حیاط خلوت را برای نور پردازی و تهویه‌ی بنایی با این وسعت و این همه چراغ‌دودزای قدیمی کافی دانست!!! چنین فضایی برای یک کاخ پذیرایی چندان موجب نارضایتی مهمانان خواهد شد که حتی اشمیت ترجیح داده است تالار صد ستون را انبار خزائن غارتی

و کالاهای تقدیمی و نه محلی برای برگزاری جشن و پذیرایی فرض کند!!!

«بنابراین می توان تصور کرد که خشایارشا تصمیم گرفت که در محوطه ی بلندی که در آن طرف معبر قرار داشت، یک بنای مستقل عظیم، که وسعت کافی داشته باشد، برای مخازن و گنجینه های خود بسازد و این همان تالار تخت است. بدین قرار احتمال می رود که تالار عمده و عظیم صد ستون را برای نمایش خزائن سلطنتی ساخته اند و قصد آن بوده است که از تراکم اشیاء در عمارت خزانه کاسته شود و محل کافی برای هدایا و غنایمی که از اکناف کشور شاهنشاهی به قلب و پایتخت آن می رسید، فراهم باشد.»

(اشمیت، تخت جمشید، ص ۱۲۸)

چنین که اشمیت می گوید. ده هزار متر بنای خزانه، جواب گوی انباشت غنایم غارتی هخامنشی نبوده است! اگر بخواهیم این نظر اشمیت را با آن همه حجاری های آرایشی درگاه ها و پایه ستون ها و سرستون ها در آن به قول او «انبار» آشتی دهیم، حاصل بسیار ناامید کننده ای به دست می آید. برای چیدن غنیمت ها، چرا باید چنان حجاری های حماسی، پایه ستون های زنگوله ای و سرستون های گاومیشی فراهم کرد؟ اشمیت که ظاهراً در ذهن خود به این تضاد رسیدگی کرده، پاسخ را آماده دارد.

«نقوش برجسته ی تالار تخت نیز مابین با تشخیص آن به عنوان خزانه نیست. موضوع های حجاری ارتباط به حمایت و حفاظت دارد، از قبیل نقش گاوهای نگهبان در طرفین ایوان و نقوش سربازان و نقش مظهر پیروزی شاهانه بر درگاه های شرقی و غربی (!!!)... به علاوه مللی که در نقوش حاملین تخت پادشاه بر درگاه جنوبی تالار نموده شده اند کسانی هستند که با تقدیم هدایای خود در راه تحصیل خزاین که در این بنا نگاهداری و نمایش داده می شده کمک کرده اند (!!!) بالاخره منظره ی بار دادن پادشاه که بر بدنه های درگاه شمالی و نقوش خزانه دیده می شود، به قدری ارتباط نزدیک با یکدیگر دارد که به نظر می رسد هدف از ایجاد این دو بنا (خزانه و تالار صد ستون) وابسته به یکدیگر بوده است (!!!)». (اشمیت، تخت جمشید، ص ۱۲۸)

مناسب ترین عکس العمل هر دارنده ی عقل سلیمی به این پاسخ اشمیت فقط یک پوزخند از روی تأسف است. آیا به واقع این استادان عظیم الشأن تا این اندازه کوتاه اندیشه، توجیه گر و سفسطه باف بوده اند؟!!! بسیار

علاقه داشتم بر این سطور اشمیت یک تفسیر مستقل بنویسم ولی از آن که ظاهراً او خود از بی سر و تهی نظریه انبارکالا خواندن صدستون بی خبر نبوده، اجازه می‌دهم تا توبه نامه اش را شخصاً به خواننده تقدیم کند:

«عقیده‌ی ما این است که تالار تخت و آپادانا هر کدام برای منظور و مقصد معینی ساخته شده است. آپادانا برای پذیرایی‌های بزرگ رسمی ساخته شده و مظهر اقتدار سیاسی پادشاه به شمار می‌رفت، تالار تخت در درجه‌ی اول یک موزه‌ی سلطنتی بود که بنیه‌ی اقتصادی کشور شاهنشاهی را می‌نموده است... در این جا نیز پذیرایی‌هایی صورت گرفته و نقوش برجسته مؤید این مطلب است (!!!) ولی اگر فرضیه‌ی ما مبنی بر این که تالار اصلی عمارت حاوی خزاین بوده صحیح باشد، باید توجه به این نکته داشت که فقط در حیاط جلو ممکن بوده عده‌ی زیادی پذیرایی شوند (!!!)».

(اشمیت، تخت جمشید، ص ۱۲۹)

به نظر من هم عاقلانه تر بود که هخامنشیان از میهمانان شان در حیاط پذیرایی کرده باشند، زیرا به سختی می‌توان مدعوینی را در نظر آورد که در تالاری بدون روزن و گور مانند، که منفذی برای عبور هوا ندارد و در میان صدستون با فواصل کم تر از ۵ متر و ۲۹ چراغ دودزا، بدون احساس سرگیجه‌ی کامل، به چپ و راست می‌روند.

«در تالاری که بیش از ۷۶ متر طول و عرض دارد، ارتفاع سقف فقط ۹ متر، یعنی نصف تالار آپادانا است. در سرتاسر این تالار فقط ۵ پنجره‌ی کوتاه که در دیوارهای ضخیم تعبیه شده‌اند، به کفش کنی رو به شمال باز می‌شوند که خود در حدود ۱۱ متر پهنا دارند. چنین تالاری طبیعی است که کاملاً تاریک و بی‌نور باشند. احتمال گرفتن نور از سقف هم نمی‌رود. کاخ‌های کوچکی که بر همین نقشه پیاده شده‌اند و به همین گونه تعداد معدودی پنجره دارند، به یقین نورگیر سقفی هم نداشته‌اند. به اتاق‌های حرمسرا نیز که با دهلیزهای بسته محصور بوده‌اند و پنجره هم نداشته‌اند، هیچ گونه نوری نمی‌رسیده است. ستون‌های تالار صدستون به یکدیگر نزدیک تر از آن هستند که در آن واحد بتوان بیش از یک ردیف را دید» (هرتسفلد، ایران در شرق باستان، ص ۲۳۵)

این اعتراف نامه‌ی هرتسفلد، اقرار به بی‌اسلوبی ساخت و سازهای سنگی هخامنشی در تخت جمشید است. چه گونه می‌توان به سان این استادان بزرگ، هم نقایص و عیوبات اصلی یک سبک معماری را برشمرد و هم

آن‌ها را در ردیف شاهکارهای باشکوه باستان قرار داد، چنان که نمی‌دانیم چرا هرتسفلد دو پنجره را از دیوار شمالی کاخ صد ستون، که ۷ پنجره دارد، کم شمرده است؟! اینک کار اصلی من، بدون انگشت گذاردن بر ده‌ها نمونه‌ی اشتباه در بررسی اساتید بزرگ از تخت جمشید، تنها اثبات نیمه تمام بودن بنای صد ستون است، که از راه دیگری نیز می‌توانم برای صحت این ادعا دلیل آورم: بر ورودی‌های مجلل و عریض شمالی و جنوبی و نیز خروجی‌های ۱/۸۰ متری غربی و شرقی تالار صد ستون هیچ پاشنه گردانی برای باز و بسته کردن درها نیافته‌ایم. تصور این که بر آن درگاه‌های بی‌اندازه مجلل ۴ سوی این تالار پرده آویخته باشند، بسیار دشوار است، اما در این بنای بزرگ اثری از لوازم باز و بسته نگه داشتن خروجی‌ها و ورودی‌ها دیده نمی‌شود و این مطلب واضح بار دیگر اشمیت را در عرضه‌ی نظریاتش دچار شرمندگی می‌کند. راستی که سایه‌ی سنگینی از ابهام بر ساخت و سازهای هخامنشی در تخت جمشید دیده می‌شود و سرگردانی سازندگان آن برای رسیدن به یک معماری پاسخ‌گو، که منطبق با نیازهای طبیعی و جغرافیای منطقه باشد، به سهولت و سادگی از بیگانگی آن‌ها با اقلیم تصرفی‌شان خبر می‌دهد.

«در هریک از چهاردیوار جوانب تالار، دو درگاه عظیم سنگی مزین به نقوش برجسته و حجاری وجود دارد. شکل نشان می‌دهد درگاه‌های شمالی که ایوان را به تالار مرتبط می‌سازد، از همه بلندتر است. درگاه‌های جنوبی از حیث ارتفاع در درجه‌ی دوم قرار دارد و درگاه‌های شرقی و غربی کمی بلندتر از درگاه‌های اتاق نگهبان است که از همه کوچک‌تر می‌باشد ولی در حقیقت عظمت خاصی دارد (!!!). آقای هینتز همه درگاه‌ها را با دقت مورد مطالعه قرار داده و عقیده لرد کرزن را تأیید می‌کند و می‌گوید هیچ گونه شاهی مبنی بر وجود در، از قبیل پاشنه و حفره‌ی محل نصب آن دیده نمی‌شود. به زحمت می‌توان باور کرد که جلو این درگاه‌ها فقط به وسیله‌ی پرده بسته می‌شده است. به علاوه نداشتن در، فرضیه‌ی ما را مبنی بر این که تالار تخت محتوی بزرگ‌ترین خزاین پادشاه بوده مورد تردید قرار می‌دهد. به هر حال می‌توان وجود نگهبانان و مجازات حتمی مرگ را برای دزدان جهت حفاظت اموال داخل بنا کافی شمرد (!!!)». (اشمیت تخت جمشید، ص ۱۳۱)

من از خشم حتی قادر به خندیدن نیستم. تنها می‌خواهم خواننده را شاهد بگیرم که این بیگانگان منظم‌کننده‌ی تاریخ ایران باستان و کل تاریخ ایران، تا چه اندازه متفرعانه نادان و به چه میزان از درک و کشف نشانه‌های آگاهی دهنده عاجز بوده‌اند. آن‌ها بدون تردید و بی‌کم و کاست و بدون استثنا، یکصدا و هم‌آواز، بدون ذره‌ای تعلقات و تعهدات به اصطلاح علمی، تنها و تنها برداشت‌هایی را درباره‌ی تاریخ ایران تکرار کرده‌اند، که از مرجع واحدی در مجموعه‌ی دانشگاه‌های کلیسایی و کنیسه‌ای اروپا صادر و دیکته شده است. زیرا همین حضرات، در حالی که برای بدون پاشنه‌گردان ماندن ورودی‌ها و خروجی‌های عریض تالار صدستون هیچ توضیحی جز هذیان‌ات فوق ندارند، که از هر بی‌توضیحی به مراتب بدتر است، پی‌اپی اتهاماتی از این قبیل را، که صرفاً برای تحریک ایرانیان علیه بر باد دهنده‌ی آرزوهای تاریخی یهود، یعنی اسکندر کبیر ذوالقرنین ساخته شده، در هر فرصتی تکرار می‌کنند:

«اشتولزه، که کمی بعد از خاک برداری‌های فرمان فرمای فارس بنای تالار تخت را مورد بررسی قرار داده است، می‌نویسد که تمام کف تالار اصلی بنا از یک طبقه زغال و خاکستر، پوشیده شده بود و پس از آزمایش میکروسکوپی معلوم گردید خاکسترها از چوب سرو و متعلق به تیرهای سقف بوده است (!!!).
پروفسور هرتسفلد اشاره می‌کند که این طبقه زغال و خاکستر به ضخامت یک تا سه پا (۳۰ سانت تا یک متر) بوده است. این مطلب با نظریه ما درباره منظور و نحوه‌ی استفاده از بنا وفق می‌دهد. از طرف دیگر حریق، آن‌طور که از ظاهر ستون‌های شکسته مستفاد می‌شود، به آن شدتی که پروفسور هرتسفلد شرح می‌دهد، نبوده و درعین حال نیز تأثیر آن بر ستون‌ها، چندان ناچیز نبوده است که اشتولزه می‌گوید و اظهار می‌دارد که پایه ستون‌هایی که بر اثر خاک برداری هویدا شده بود، کاملاً به صورت صحیح و سالم مانده است. در هر حال تردیدی نیست که انهدام تالار تخت و ایوان آن در اثر حریق بوده، که احیاناً توأم با حریق خزانه که در جانب دیگر معبر، یعنی در سمت جنوب قرارداشت صورت گرفته است و شاید همزمان با انهدام آپادانا نیز باشد (!!!)». (اشمیت، تخت جمشید، ص ۱۳۱)

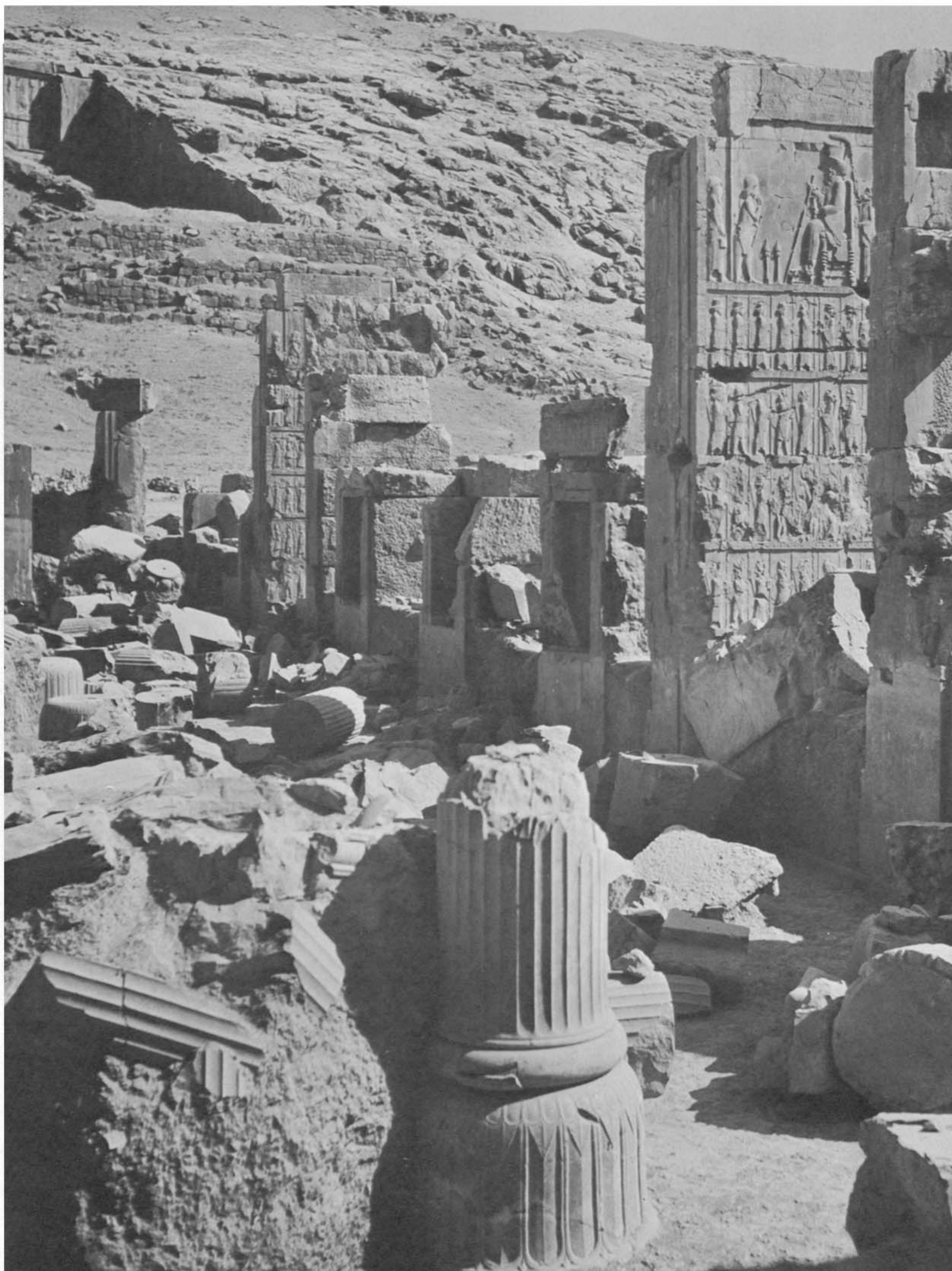
به راستی چه گونه می‌توان با متانت به این متن‌های بی‌حرمت مغشوش و فریب‌کارانه برخورد کرد؟ هرتسفلد در جایی قریب یک متر خاکستر و

زغال چوب یافته است، که حتی به قدر شعله‌ی شمعی آثار سوختگی بر زمین و پایه ستون و درگاه و چراغ‌دان و سرستون نمی‌بینیم و معلوم نیست آن حریقی که بر سطح یک تالار ۵۰۰۰ متری تا یک متر خاکستر و زغال چوب می‌نشانند، چرا هیچ آسیبی به هیچ قطعه سنگی در این بنای وسیع بی‌روزنه و مسدود نگذارده است!!؟

«امروزه، داخل تالار تصویر وحشتناکی از خرابی ناشی از آتش‌سوزی است. ژرفای خاکستری که کف تالار را پوشانده در حدود ۳۰ و گاهی ۶۰ سانتی‌متر می‌شود. ستون‌های سنگی سیاه شده از شدت حرارت آتش‌سوزی به انبوه بی‌شمار سنگ ریزه تبدیل شده و اغلب به صورت آهک سوخته درآمده‌اند (!!!؟) از آن جا که ستون‌های بنا از سنگ و دیوارهای آن از خشت و سنگ و روی بام آن با مقدار زیادی کاگل و خاک پوشیده شده بود، تالار را در صورتی می‌شد دچار آتش‌سوزی کرد که انباشته از اسباب و اثاثیه‌ی قابل احتراق باشد. اسکندر حریقی را که به نابودی تخت جمشید انجامید از این اتفاق شروع کرد. نمی‌دانم که آیا اسکندر از نهایت کج سلیقه‌ی تالار نازیبای صد ستون را به جای تالار آپادانا برای مجلس عیش و عشرت خود برگزیده بود، یا از روی خوش سلیقه‌ی زشت‌ترین بناها را برای ایجاد آتش‌سوزی انتخاب کرده بود.» (هرتسفلد، ایران در شرق باستان، ص ۲۲۵)

هرتسفلد بی‌جهت می‌کوشد انبانی دروغ را زیر انبار کاه این مزه‌پرانی‌ها پنهان کند، زیرا هنگامی که تصویر موحش او از ستون‌های سیاه و از شدت حرارت به سنگ ریزه تبدیل شده و به صورت آهک درآمده را با بقایای موجود کاخ صد ستون مقایسه می‌کنیم، که عکسی از آن را در صفحه‌ی مقابل می‌بینید، بدون ذره‌ای تردید معتقد می‌شویم که آن مستی را که به اسکندر در زمان آتش‌سوزی تخت جمشید منتقل کرده‌اند، احتمالاً حصه‌ی کوچکی از این سخنان بدمستانه‌ی هرتسفلد بوده است، زیرا اگر در حال حاضر کم‌ترین اثری از یک ستون سیاه و پودر و آهک شده بر صحن صد ستون باقی نمانده، باید بگوییم که آتش سوزان اسکندر، می‌توانسته است به صورتی معجزه‌وار، فقط ستون‌های به خصوصی را برای پودر کردن از میان صد ستون آن تالار انتخاب کند!!!

«در حالی که همه‌ی جهانگردان قبلی به هیچ وجه اثر خرابی از حریق



بر این ته ستون ها، که در همه جای تالار صد ستون، به تعداد بسیار پراکنده است و ظاهراً باید که به درازای ۲۳ قرن در زیر یک متر خاکستر و زغال چوب مانده باشند، تا اشتولزه و هرتسفلد برای استخراج و واریسی آن ها از راه برسند، حتی ذره ای اثر سیاهی و سوختگی نمانده، چنان که بر بدنه ی سنگی پنجره ها و چراغ دان ها و نیز حجاری های درگاه ها، کم ترین تغییر ناشی از حرارت آتش پدید نیامده و حتی جای ضربه ی تیشه ی حجاران به وضوح باقی است. این دروغ گویی های آشکار باستان شناسان غربی تنها برای فرو نشانیدن آتش خشم یهودیان نسبت به اسکندر ذوالقرنین است که نه فقط بازوی نظامی آن ها در شرق میانه را قطع کرد، بل در قرآن عظیم بسیار ستوده شده است. هنگامی که برای خواننده این کتاب واضح شد که اصولاً ساخت هیچ بنای اصلی تخت جمشید جدید به پایان نرسیده و قابل بهره برداری نبوده، خود از این حضرات پرآوازه سؤال کند که چرا اسکندر باید یک بنای نیمه تمام را به آتش کشد و اصولاً از نظر فنی چه گونه می توان مشتی سنگ روی هم چیده را آتش زد!!!

در هیچ کدام از بناهای ایوان نیافته اند، حیران بودند که چه گونه داستان حریق را که تقریباً همه ی مورخان یک ندا شرح اش را باز گفته اند، با این موضوع تطبیق دهند که اسکندر یک یا چند بنا را به آتش کشیده بوده است؟» (کرزن، ایران و قضیه ی ایران، ص ۲۲۲)

بدین ترتیب صاحب هر عقل سالمی که به رخسار خود دو چشم لوچ باستان پرستی نداشته باشد، با نگاهی به مجموعه ی تخت جمشید درمی یابد که حتی اثر آتش اجاق این همه کاروانیان گذرنده بر تخت جمشید نیز بر سنگ و خاکی باقی نیست و این خود از حرمت آمیخته به وهم آدمیان و گذرندگان از میان این بناهای شهره به معبد سلیمان خبر می دهد.

اگر در یادداشت های مورخین به اصطلاح یونانی و رومی سخنانی هم‌آوا در اثبات آتش سوزی های مستانه ی اسکندر می خوانیم و اینک هیچ ردی از آن آتش سوزی را در مقابل چشم نمی بینیم، آیا خود به خود معلوم نمی شود که این تألیفات ظاهراً کهن را، در دوران جدید، به چه منظوری ساخته اند و ذکر از این کتاب ها محصول و معطوف به چه انگیزه ای است؟ و آن گاه که حقایق نیمه کاره بودن بناهای تخت جمشید و غیرممکن شدن ایجاد حریق در آن ها همه گیر شود، این داعیه داران بین المللی و آن کارگزاران صحنه های قلابی «نور و دروغ»^۱ که در شب های تخت جمشید به راه انداخته اند، چه گونه به خویشتن و به مردم و به تاریخ پاسخ خواهند داد؟! و اگر از این جمع عالی جنابان اشمیت واشتولزه و هرتسفلد و دیگران، که از آتش سوزی های بی نشانه ای در کاخ های بخش جدید تخت جمشید سخن می گویند، بپرسیم که چرا این آتش سوزی ها شامل کاخ تچر و هدیش نشده است، احتمالاً پاسخ خواهند داد که سربازان اسکندر از فرط مستی نمی توانسته اند از پله های دست رسی به تچر و هدیش بالا روند!!!

۱. ظاهراً در ساعات اولیه ی شب مراسمی نمایشی در تخت جمشید برگزار می شود، که به آن نام «نور و صدا» داده اند! در این مراسم با کمک نور و تقلید صدای امپراتورانی، که از گورهای شان هم به تاریخ دروغ می گویند، ماجرای آتش زدن تخت جمشید به دست اسکندر باز سازی می شود. ظاهراً این شاهنامه خوانی نوین قهوه خانه ای را مراکز رسمی ایران شناسی و در درجه ی نخست سازمان میراث فرهنگی کشور می گردانند. چه گونه این محفل و مرکز تجمع استادان بزرگ می توانند بدون تحقیق کافی درباره ی یک موضوع تاریخی، آن را به صورت صحنه ای از تعزیه ی باستان گرایانه درآورند!!!

«برطبق محاسبه‌ی هینتز ارتفاع ستون‌های تالار تخت مجموعاً ۹۶/۱۲ متر بوده است و در نتیجه بلندی بنا در حدود دو سوم بلندی آپادانا بوده، که ستون‌های آن بین ۱۹ تا ۲۷/۱۹ ارتفاع داشته است... بر اثر خاک برداری آزمایشی که در قسمت کوچکی از گوشه‌ی جنوب شرقی تالار اصلی بنا به محل آمد، معلوم شد که کف آن رو سازی قرمزتیره‌ای که در خزانه به کار برده بودند، نداشته است. قطعات کوچک گچ که روی لایه‌ای از گل مالیده شده نشان می‌دهد که کف تالار با گچ سفید کاری شده بوده است (!!!!!!). رگه‌ی سنگی پای کار، که دیوارخشتی را بالای آن ساخته بودند در این نقطه و نقاط دیگری که مورد آزمایش قرار گرفت، پنجاه و پنج سانتی متر ارتفاع داشته است.» (اشمیت، تخت جمشید، ص ۱۳۱)

ملاحظه کنید که این باستان‌شناسان شهیر جهانی، در حالی این همه سخن درباره‌ی تالار صد ستون سرداده‌اند که حتی ارتفاع ستون‌های آن را نیز درست نمی‌دانند، زیرا هرتسفلد در نقل صفحه‌ی ۲۳۱ این کتاب، ارتفاع ستون‌های این تالار را ۹ متر و اشمیت در نقل بالا ارتفاع آن‌ها را ۱۳ متر می‌داند!!! زیرا طبیعی است که نتوان برای ستون‌های سالنی فاقد دیوار و سقف ارتفاع معینی قرار داد! در عین حال از این نقل اشمیت چند اطلاع جدید درباره‌ی بنای صد ستون به دست می‌آید، که برخی از آن‌ها سخافت عقل را نزد او مسلم می‌کند. می‌نویسد که کف تالار صد ستون از گچ و خاک بوده است و توضیح نمی‌دهد که یک سالن پر از نگاره ۵۰۰۰ متری با ستون‌های شیاراندازی شده ۱۳ متری، سرستون‌های کله گاوی، ته ستون‌های پر کار مردنگی وار و دروازه‌های سنگی، که هر یک را چون تابلوی نقاشی با حجاری‌های ظریف آراسته‌اند، با کفی از گچ و خاک به چه کار می‌آمده و به چه دلیل از کف سازی سنگی محروم شده است؟! در عین حال اشمیت دیوارهای اطراف و فضاها را بین درگاه‌ها و چراغ دان‌ها را، بالاتر از قرنیزسنگی نیم متری آن، از خشت بالا می‌برد! با نگاهی به نقشه‌ی تالار آپادانا و یک محاسبه‌ی ساده، معلوم می‌شود که اگر دیوارهای پرضخامت این بنا را از خشت بالا بریم، هنگام تخریب، باید که با حجمی برابر ۲۰۰۰۰ متر مکعب آوار روبه‌رو شویم و اگر این حجم را در سراسر کف ۵۰۰۰ متری تالار تخت قسمت کنیم، تمام سالن لااقل به

ارتفاع ۴ متر از آوارپوشانده خواهد شد! در این صورت بی شک هیچ پنجره و چراغ دانی بیرون از خاک باقی نمی ماند. چنان که آوار دیوارهای خزانة، تمام آن بنا را به زیر همین میزان خاک مدفون کرده بود.

اما آن تصاویر قدیمی که در صفحات پیش دیدید و به سال ها مقدم تر از خاک برداری ها متعلق بود، نشان می دهد در همان حال که از مجموعه ی بنای خزانة با ۳۰۰ ستون هیچ نشانه ای جز تلی از خاک دیده نمی شود، تمام درگاه ها و پنجره های تالار صد ستون بالاتر از قرنیز نیم متری قابل تشخیص است و بخشی از ته ستون های کف تالار را نیز می توان شمرد. بدین ترتیب و با وجود محصور بودن نسبی چهار دیوار اطراف تالار صد ستون باید گفت که آن دیوارهای خشتی، که اشمیت و دیگران آدرس می دهند، و هرتسفلد در میان خرابه های آن لوحه ی نصب بنا می یابد، جز دیوار کشی هایی در خیال نیست که برای پنهان کردن موضوع اصلی نیمه تمام بودن بنای صد ستون در پشت آن، بالا برده اند!

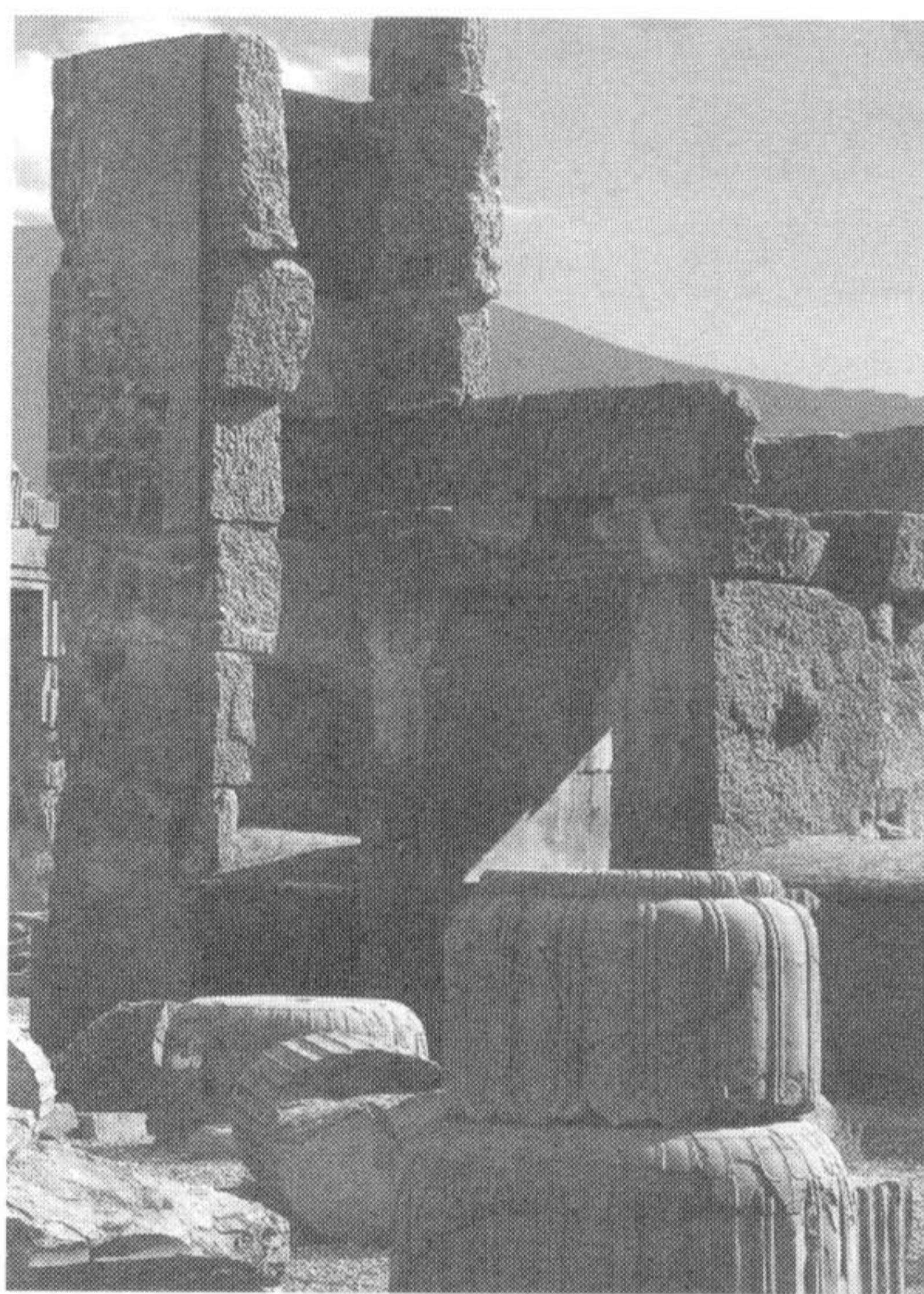
«در سال های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ ضمن حفریات تخت جمشید، پایتخت امپراتوری پارس، در دیوار استحکامات، چندین هزار لوح گلی با متن هایی به خط میخی عیلامی به دست آمد. این لوح ها در زمان فرمان روایی داریوش بزرگ (۵۲۲ - ۴۸۶ پ. م.) نوشته شده و تاریخ آن ها سیزدهمین تا بیست و هشتمین سال فرمان روایی داریوش، یعنی از سال ۵۰۹ تا ۴۹۴ پ. م. را دربرمی گیرد. این مجموعه بخش کوچکی است از بایگانی واقعی دیوان شاهی. لوح ها به صورت خام نگهداری می شد، اما وقتی اسکندر در سال ۳۳۰ پ. م. پس از تسخیر تخت جمشید مجموعه ی کاخ ها را به آتش کشید، در حالی که تعداد نامشخصی از لوح ها برای همیشه نابود شد، تصادفاً بخشی از آن ها در لهیب آتش بزرگ پخته شد و برای ما محفوظ ماند» (هاید ماری کخ، از زبان داریوش، ص ۹)

اینک برای نخستین بار، پرده از اسرار این لوحه ها برمی دارم و مدعی می شوم که تمام این الواح به خط ایلامی و در اصل آجری، تنها متضمن روابط زیگورات ایلامی تخت جمشید با دیگر نقاط امپراتوری ایلام بوده،

۱. پیوسته پرسیده اند که چرا کتاب «از زبان داریوش» را منتشر کرده ام. به گمانم پاسخ آن در سطور همین مبحث پنهان است. این کتاب یکی از محکم ترین اسناد ناراستی با هستی و هویت بومیان ایران است و به زمان خود به کار رسوا کردن مراکز تحقیقاتی اروپا درباره ی تاریخ ایران می آید.

کمترین ارتباطی با سلاطین و سلسله هخامنشیان ندارد و تاریخ گذاری خانم کخ بر آن‌ها جعلی است، زیرا مدعی می‌شود که اسکندر حتی دیوار استحکامات شمالی حاوی لوحه‌ها را نیز به آتش کشیده و با تبدیل آن‌ها به آجر مندرجاتی برای افسانه بافی‌های تازه درباره مهربانی هخامنشیان با مغلوبین فراهم کرده است!!! مورخ می‌پرسد درحالی که آتش سوزی کاخ‌ها نیز آشکارا دروغ است، چه گونه بپذیریم که اسکندر دیوارهای سنگی غیر قابل اشتعال استحکامات را آتش زده، و اگر آتش دیوار استحکامات می‌تواند لوحه‌ها را بپزد و برای خانم کخ اسناد ستایش از هخامنشیان را فراهم کند، پس چرا آتش بنای صد ستون و آپادانا، ذره‌ای از آن دیوارهای خشتی و عریض را، که خود معرفی می‌کنند، به آجر بدل نکرده تا اینک قطعه‌ای از آن‌ها را میان بقایای این بناها به دست آوریم؟

به دو عکس زیرنگاه کنید، که یکی دیواره‌ی جرز در بنای هدیش و دیگری جرز را در صد ستون نشان می‌دهد. سنگ جرز بنای هدیش را، از آن



به این دو جرز درگاه با دقت نگاه کنید، سمت چپ از بنای خشایارشا در هدیش و تماماً به ملات آغشته است، چندان که سنگ‌های آن فرم اصلی خود را ندارد و تمام نقاط مجوف آن پر شده می‌نماید. سمت راست جرز از تالار صد ستون است. سنگ‌ها به صورت نخستین روی هم چیده شده، کمترین بقایایی از ملات ندارد و جای تیشه‌ی حجار و ترک‌های طبیعی سنگ باقی است.

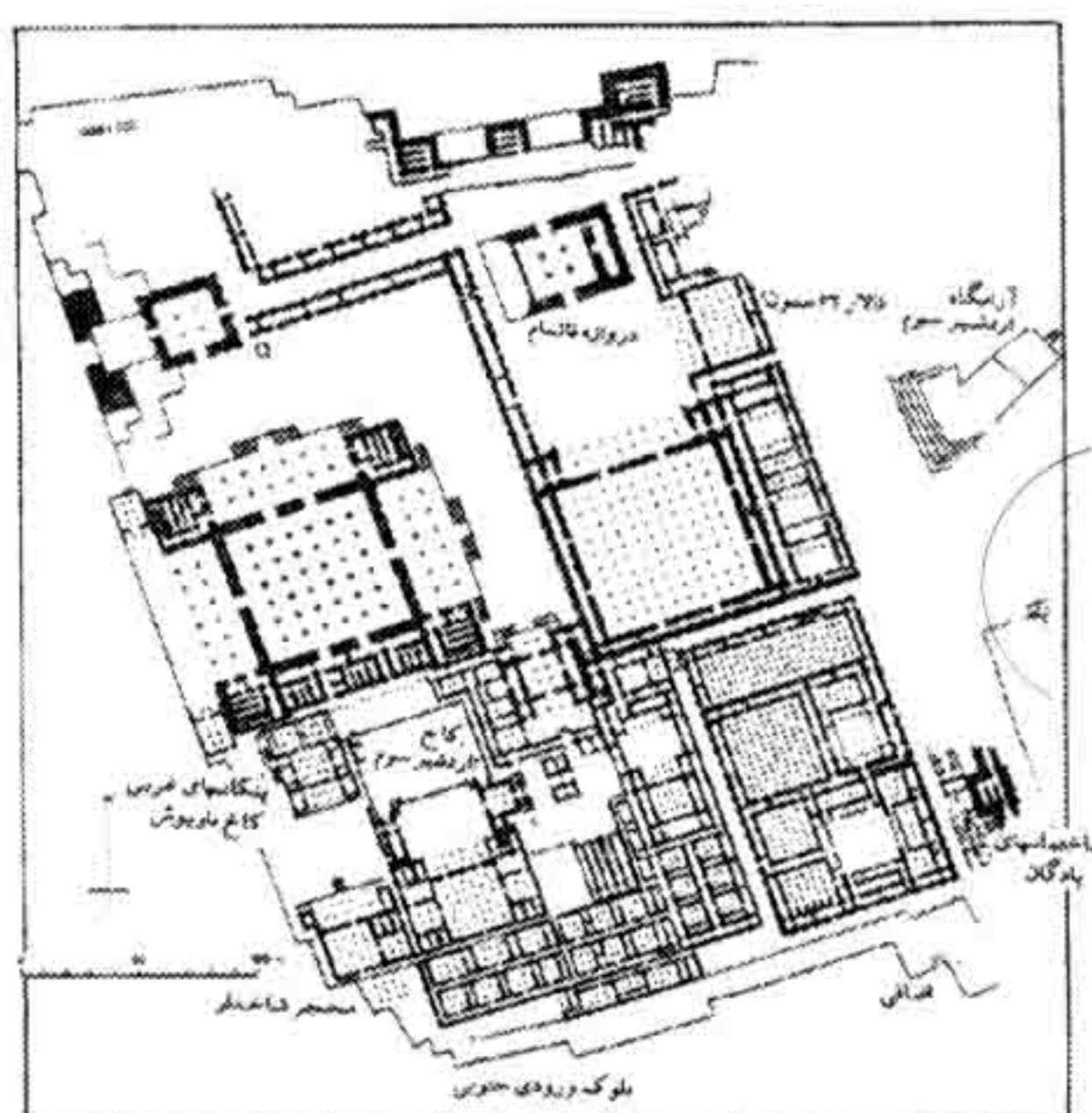
که به یک بنای تمام شده متعلق است، قطعات و ذرات بسیاری از ملات دیوار پوشانده، در حالی که سنگ‌های نزدیک به تمامی جرزها و درگاه‌های تالار تخت، کاملاً تمیز و شفاف است، هیچ زائده‌ای از ملات چینی دیوار بر آن چسبیده نیست و آثار ضربات تیشه و قلم سنگ تراش، بر سراسر قطعات آن، بدون ذره‌ای تغییر دیده می‌شود. گذشته از این، لبه‌ی دیوارهای سنگی بین دو درگاه چراغ دان، به آسانی نیمه کاره ماندن بنا را، چنان که پیش از این بیان شد، درست تا مرحله‌ی نصب دیواره‌های جانبی و سقف ورودی‌ها، پنجره‌ها و درگاه‌های چراغ دان و نیز استقرار پایه ستون‌ها و بخشی از ستون‌ها، بازگو می‌کند.

در عین حال به دلیل فقدان دیوار، قادر نیستیم نحوه‌ی آرایش نهایی داخل تالار را تعیین کنیم که منطقی‌تر است با برش‌های نازک سنگی، درست همجنس با سنگ تاقچه‌ها و درگاه‌ها پوشانده باشند، اما یافت شدن نمونه‌هایی از تراش ناتمام پخ‌های ۸ سانتی قاب‌های تاقچه‌ها با زبان فصیح از نیمه تمام بودن بنای تالار، در مرحله‌ی نصب درگاه‌ها و پنجره‌ها و رف‌ها حکایت می‌کند و به همین دلیل یافتن قطعه‌ای از پوشش نهایی دیوار در میان بقایای این تالار ناممکن است. در عین حال در تالار صد ستون نمونه‌های نیم تراش پایه ستون‌ها نیز دیده می‌شود که در تصویر به خوبی نمایان است و معلوم می‌کند که اگر اشمیت کف تالار صد ستون را با پوششی از گل و گچ فرض کرده، از آن است که هنوز مرحله‌ی کف سازی بنا آغاز نشده و به طور طبیعی هنوز پاشنه گردان درهای اصلی



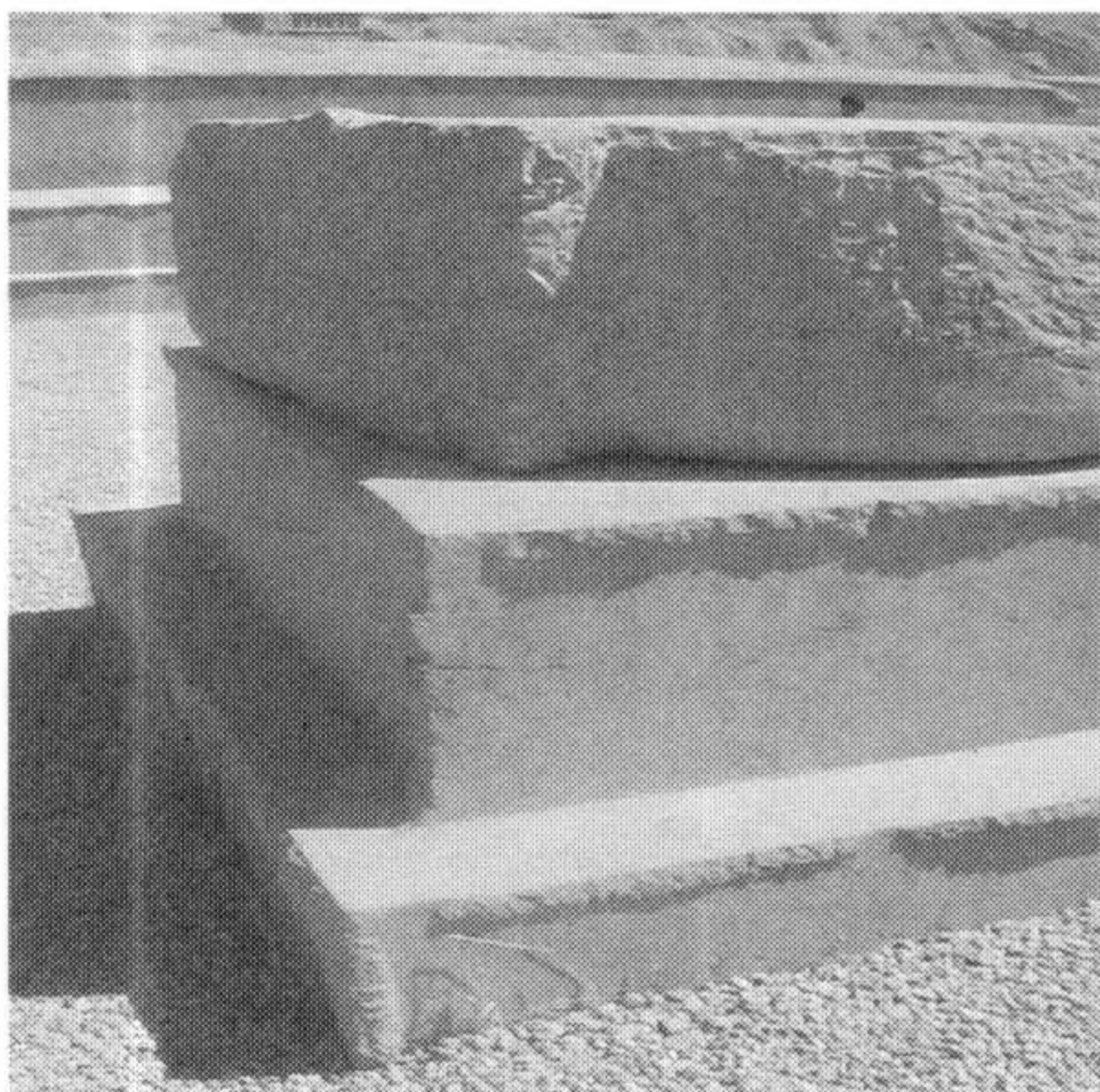
تراش انتهایی تعدادی از ته ستون‌های تالار صد ستون، تمام نیست و آثار کامل ضربه‌های قلم حجار بر انتهای این پایه ستون‌ها علامتی بر کف سازی نشدن بنا است.

درگاه‌ها را نصب نکرده‌اند. بدین ترتیب او هنوز هم، بدون ترس از دزدان، می‌تواند نظریه خود را دنبال کند که تالار صد ستون، مکانی برای نگه‌داری کالاهای نفیس بوده است، زیرا در صورت اتمام آن، بی‌شک با کف‌سازی سنگی مجلل و درهای دو لنگه‌ی قفل‌دار تحویل او می‌دادند! حالا می‌توان به ابعاد آن دروغ‌پردازی‌هایی پی‌برد که در این تالار بدون دیوار و سقف، جشن‌های بین‌المللی نوروز و سده راه انداخته‌اند، بر در و دیوار آن پرده‌های ویژه بافت آویخته‌اند و کف آن را به ارتفاع یک متر از بقایای



و بالاخره شمای مقابل، تصور مایکل رف از آخرین مرحله‌ی بناسازی‌ها در تخت جمشید جدید، پس از درگذشت خشایارشا را نشان می‌دهد.

آتش‌کینه‌ی خود نسبت به اسکندر کبیر ذوالقرنین فرس کرده‌اند!!! باری، در مقایسه‌ی این شما با شمای قبلی متوجه می‌شویم که بنا بر اقوال سنتی موجود درباره‌ی تخت جمشید، پس از درگذشت خشایارشا، در سال ۴۶۵ پیش از میلاد، تا پایان عمر آن سلسله، در سال ۳۳۰ پیش از میلاد، یعنی به فاصله‌ی ۱۳۵ سال، ظاهراً جز آن ورودی کم‌کار شده، که به داریوش سوم در شمالی‌ترین قسمت صفا نسبت می‌دهند، هیچ بنای جدیدی در تخت جمشید ساخته نشده است! بدین ترتیب و مطابق برآورد کنونی باستان‌شناسان و ایران‌شناسان و پژوهندگان تخت جمشید، تمام آن چه را در تخت‌گاه کنونی تخت جمشید می‌یابیم، با همین نشانه‌های ناقص، حتی اگر اردشیر اول را نیز در ساخت آن‌ها شریک بدانیم، فقط در ۶۵ سال نخستین آن سلسله انجام شده است!!! ظاهراً اثبات این که تالار معروف به کاخ داریوش سوم در همان مرحله طراحی‌های اولیه، به خودرها شده، نیازمند ادله و اصراری نیست. اگر دلایل رهاشدگی



نمایی از بنای نیمه تمام موسوم به کاخ داریوش سوم، همین که بزرگ مردان باستان شناسی جهان، از سر لطف، لااقل این بنا را نیمه تمام خوانده اند، نشان می دهد که نباید به کلی از آنان ناامید بود! این بنا و اسفنگس های جنوبی آن را، به طور طبیعی حمله اسکندر بگیریم، و اگر سازنده بنای دروازه ی ملل را نیز خشایارشای فرزند داریوش اول فرض کنیم، پس معلوم می شود که نه فقط در آن سلسله ی پراوازه از پس مرگ خشایارشا تا تسلط داریوش سوم، یعنی به فاصله ۱۳۰ سال، ساخت وسازها در تخت جمشید تعطیل بوده، بل داریوش سوم نیز کار ساخت آن تالار را بسیار بی علاقه دنبال کرده است، زیرا به راستی می توان گفت که در دوران شش ساله تقویم شده برای حکومت او، پیشرفت کار ساختمانی مجموعه اش تقریباً هیچ بوده است. به هر حال اگر مجموعه ی به خود رها شده ی منتسب به او را نیز به حساب آوریم، فعلاً ناتمام بودن دو بنای تالار صد ستون و کاخ کوچک داریوش سوم را محرز کرده ایم.

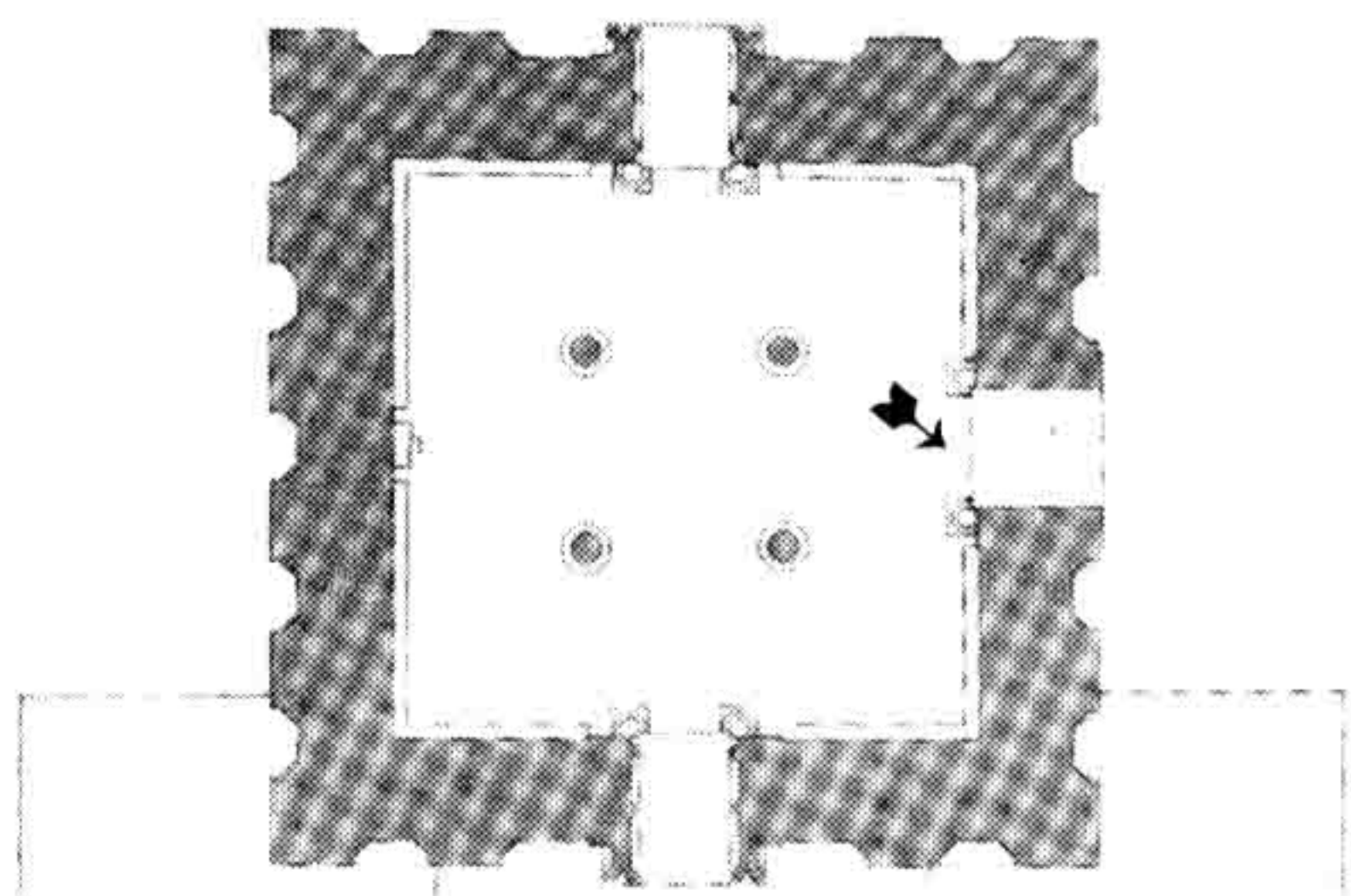


در زمان ورود اسکندر به تخت جمشید، دروازه ی ملل بایستی به همین صورتی بوده باشد که در این عکس بسیار قدیمی می بینید. چنان که آشکار است، در اطراف این دروازه هیچ آوار دیوار و سقف دیده نمی شود و درگاه سوم آن به همان صورتی است که امروز در مقابل چشم داریم.

بنای دروازه‌ی ملل، که از آن جز با عنوان با شکوه یاد نشده، سومین بنای نیمه تمام و نیمه ساخت تخت جمشید جدید است، که باید آن را به معنی واقعی نیمه کاره دانست. زیرا در برابر ورودی و خروجی‌های اسفنجی‌های غربی و شرقی آن، که تمام شده می‌نماید، تاق تالار و دیوارهای اطراف آن را هنوز نساخته‌اند و خروجی سمت جنوب آن، که باید به سمت تالار آپادانا گشوده می‌شد، در همان مرحله‌ی نصب سنگ درگاه و دو پایه‌ی سنگی بسیار کوتاه به خود رها شده می‌نماید. از نیمکت سنگی اطراف تالار مرکزی به خوبی معلوم است که این تالار، محلی برای کنترل و انتظار برای اجازه‌ی عبور بوده است. توضیحی که اشمیت برای این دروازه می‌آورد، به راستی که بسیار مبهم و مختصر و نیمه کاره و در عین حال پر از اشتباه و لفاظی‌های سر هم بندی شده است.

«نقشه‌ی دروازه‌ی ورودی، تالار مربع وسیعی را می‌نمایاند که وسعت آن ۲۴/۷۵ متر مربع (!!!) و سقف آن بر روی چهار ستون سنگی استوار بوده است. جبهه‌ی خارجی دیوارهای خشتی (!!!) این بنا با گوشواره‌ها یا پس رفتگی‌های منظم تزیین می‌یافت. این تالار سه درگاه عظیم رو به سه جانب داشته است.» (اشمیت، تخت جمشید، ص ۶۵)

عددی را که اشمیت برای وسعت تالار دروازه‌ی ملل می‌آورد، نامربوط است و هر چند در موضوع فقدان اسفنجی‌های دروازه‌ی سوم کلامی نمی‌گوید ولی به اجبار درباره‌ی دیوارهای اطراف این تالار، همان اشتباهی را مرتکب می‌شود که در توضیح دیوارهای اطراف تالار صد ستون آورده بود و باید به او همان پاسخی را داد که درباره‌ی آن تالار داده شد. اگر حجم دیوارهای ضخیم ۵/۵ متری اطراف این دروازه را که باید برابر ستون‌ها قریب ۱۶/۵ متر ارتفاع داشته باشد، محاسبه کنیم، پس از تخریب بایستی که بیش از ۱۰/۰۰۰ متر مکعب آوار تولید کند، که در صورت پخش کردن آن، در داخل سالن کوچک بنا، با ۶۰۰ متر مساحت، تمام بنا، تا ارتفاع تقریبی ۱۵ متر به زیر آوار دیوارها می‌رفت و چیزی جز نوک ستون‌ها را بیرون از خاک باقی نمی‌گذارد. در حالی که در قدیم‌ترین تصاویر مانده از این دروازه، اثری از آوار سنگین و حتی مختصر دیده



شمای بازسازی شده ی دروازه ی ملل از صفحه ۶۵ کتاب تخت جمشید اشمیت. به وسعت بیش تر درگاه سوم و فاصله ی افزون تر پاشنه گردان های آن، نسبت به دو دروازه ی دیگر توجه کنید.

نمی شود و نه فقط فضای اطراف و درون تالار این دروازه حتی در زمان مظفرالدین شاه و مدت ها پیش از خاک برداری ها نیز کاملاً تمیز بوده است، بل کم ترین ردی از کرسی چینی دیوارهای جنبی و یا قطعات تخریب شده ی آن دیده نمی شود. برای نیمه تمام بودن این دروازه هنوز دو دلیل محکم و مطمئن دیگر قابل ارائه است. نخست آلوده نبودن سنگ های بیرونی دوسوی اسفنجس ها به ملات دیوار چینی است و دوم از نتیجه ی بررسی دروازه ی سوم جنوبی رو به آپادانا به دست می آید. چنان که در تصویر معلوم است بر این دروازه هیچ اثری از دیواره یا سنگ چینی برای اسفنجس های آن دیده نمی شود. تفسیر اشمیت برای این درگاه سوم، که در مرحله ی سنگ گذاری کف ورودی آن متوقف مانده، بسیار سردرگم است.

«درگاه سوم به سمت جنوب باز می شود و راه ورود به محوطه ی مقابل کاخ آپادانا است. با توجه به پهنا ی درگاه که ۱۲۵ / ۵ متر است و این اندازه ای زیادتر از پهنا ی دو درگاه دیگر است، که هر کدام ۸۲۵ / ۳ متر است، و با در نظر گرفتن پی سنگی پایه های درگاه مزبور می توان نتیجه گرفت که این درگاه نیز کاملاً از سنگ بوده ولی در خاک اطراف آن شواهد و علائمی مؤید این امر به دست نیامده است. محور پاشنه ی در که سنگ بزرگ تزیینی برگرد آن قرار دارد، در هر دو گوشه ی داخلی درگاه موجود بوده و نشانه ی آن است که این درگاه در دو لنگه داشته است (!!!)». (اشمیت، تخت جمشید، ص ۶۹)

اطلاعاتی را که اشمیت درباره ی این درگاه سوم می دهد در این اندازه است که با مشاهده ی دو پاشنه گردان آن، با استفاده از تکنیک و تخصص و هوش سرشار خویش تنها اعلام کند که این خروجی در دو لنگه داشته است!!! اشتباه اشمیت در تمام شده انگاشتن این دروازه، از همین اشاره ی او به پاشنه گردان های دو سوی درگاه سوم رو به جنوب معلوم می شود.

اگر چنان که می بینیم این دروازه نیز چون آن دو دروازه ی دیگر، دو پاشنه گردان بزرگ و درهای دولنگه داشته است، پس ناگزیر باید که این درها بر جرز اطراف درگاه مستقر و باز و بسته شوند و اگر بر دو سوی این درگاه جرسی نیست و آثاری از بقایای آن، چنان که خود می گوید، در خاک های اطراف نیافته ایم، پس ساخت این درگاه سوم هرگز از مرحله ای که امروز شاهدیم پیش تر نرفته است. مقدماتی بودن کارساخت درگاه سوم از عرض بیش تر آن نیز آشکاراست. مسلماً هخامنشیان قرینه دوست نباید دریک محوطه کوچک، که دو درگاه قرینه و با سنگ درگاه های یکسان دارند، درگاه سوم را با پهنای بیش از آن دو نمونه ی دیگر بسازند و شهرت قرینه سازی خود را به خطر اندازند. اما مقایسه فاصله دو پاشنه گردان درگاه سوم، نسبت به پاشنه گردان های دو درگاه دیگر، نشان می دهد که مقرر بوده است این درگاه رو به آپادانا عریض تر و پرشکوه تر باشد. شکوهی که هرچند کم ترین اثری از پایه درگاه و اسفنجس های آن نمی بینیم، اما به قطعه ای برمی خوریم که مسلم می کند این درگاه سوم با ساخت و شیوه ای استثنایی پیش می رفته است و معرفی آن خود بزرگ ترین دلیل متوقف ماندن ساخت این دروازه، در مرحله ای است که اینک در مقابل چشم داریم و آن قطعه سنگ بزرگ یکپارچه ای است، که در نزدیکی درگاه سوم، بر زمین افتاده و به سنگ حوض معروف است.

«حوض خانه» : چون از دروازه ی مذکور و آن حیوانات مجسمه می گذرند، در طرف دست راست عرصه گاه تخت، زمینی است بدون عمارت و در وسط آن، حوضی است از یک پارچه سنگ. به این معنی که در آن جا قطعه ای از کوه بوده، همان را حوض قرار داده اند. طول اش ۵ ذرع و ۵ گره و عرض اش ۴ ذرع و نیم و عمق چندانی ندارد و ما در نقشه ی نمره ی ۱۶، آن جا را که حوض است، صریحاً اسم آن را نوشته ایم. از قرائن معلوم می شود که آن زمین فضایی بوده و اطراف آن حوض، باغچه ها و شاید نیز که غرس اشجار و ریاحین **نموده بودند (!!!)**. (محمد نصیر فرصت شیرازی، آثار عجم، جلد اول، ص ۲۷۴)

فرصت شیرازی، به عادت کهن و کنونی شیرازیان، اطراف هر نم آب خیالی را هم، در تصور خود از اشجار غرس کرده و از ریاحین پوشانده است!

تمام مفسران صفة ی تخت جمشید، بدون هیچ استثنا و تمایزی، این سنگ عظیم را حوض آب انگاشته اند و حتی متخصصین بزرگی چون کریپورتر برای حوض شان لوله کشی آب های زیرزمینی نیز سفارش داده اند!

«در محوطه ی صحن، نزدیک گوشه ی جنوب شرقی بنای دروازه ای به نام خشایارشا، مخزن آب سنگی وجود دارد. این حوض یا مخزن آب، با بنای دروازه و سایر ابنیه ی تخت جمشید در یک امتداد و جهت واقع است. قسمت غربی داخل آن ۱ / ۲۰ متر عمق دارد. در عمیق ترین نقطه، قسمت شرقی آن چهل و شش سانتی متر است و به شکل دو میله ی باریک که به سکوی کوچکی منتهی می گردد تراشیده شده است. قسمت خارجی آن به طوری که در شکل دیده می شود، دارای قطع صاف بوده است. کف اصلی زمین مجاور آن به طور تحقیق تعیین نشده ولی باید تصور کرد که محل متصل به این حوض بلندتر از کف تالار بنای دروازه بوده است، زیرا که لبه ی بالای حوض به میزان ۱ / ۹۴ متر از کف تالار دروازه بلندتر است. طبق طرح هیئت امتداد یک نقطه از لبه ی حوض به ۱ / ۶۹ متر می رسیده است. نظر به این که زمین مجاور این حوض سنگی توسط هیئت علمی ما خاک برداری نشده است، نمی توانیم گفته ی کریپورتر را مبنی بر این که «راه آب های زیر زمینی، حوض را پر می ساخته است» تأیید کنیم. ولی متمایل به این عقیده هستیم که این حوض سنگی را به وسیله ی دست پر می کرده اند (!!!)». (اشمیت، تخت جمشید، ص ۶۹)

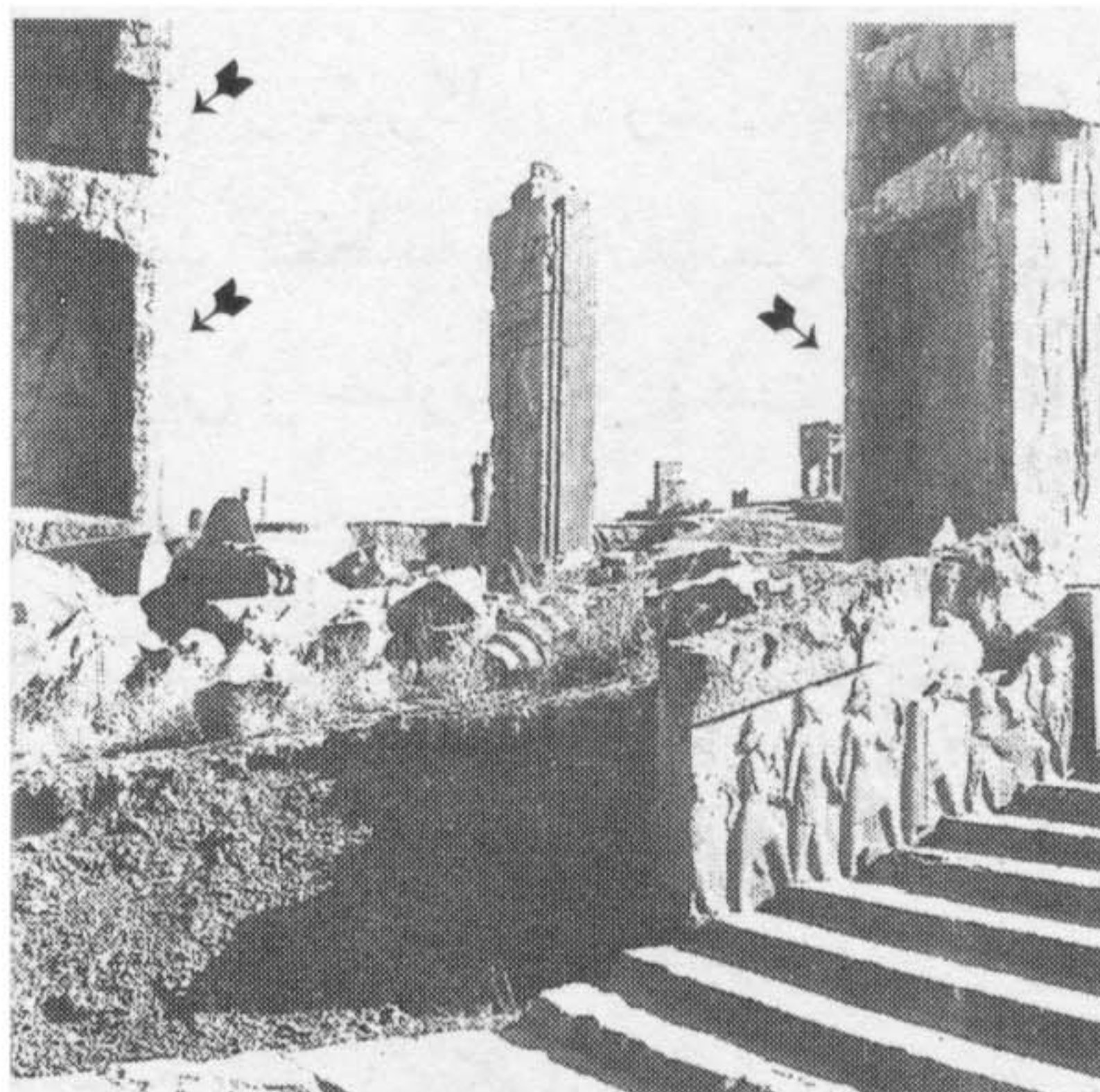
معلوم نیست به چه علت استادان دیدارکننده از این تکه سنگ، بدون استثنا، آن را حوض فرض کرده اند؟! به نظرمی رسد پیچیدگی در تشخیص کاربرد این مکعب بزرگ سنگی تا به آن حد بوده، که با نخستین و آسان ترین تصور، خود را از شر شناسایی آن خلاص کرده اند. تا آن جا که نیبور، یعنی دقیق ترین و به معنایی قدیم ترین بررسی فنی تخت جمشید نیز، با اشاره ای کوتاه، کار رسیدگی به آن را، با نام گذاری حوض آب، برگزار کرده است.

«با فاصله ی کمی از این جا، در a / پنج (محوطه ی دروازه ی ملل) حوضی وجود دارد، که هفت پا طول و شش پا عرض دارد و در حالت فعلی، دو پا از زمین بلندتر است. تمام این حوض از یک سنگ یکپارچه است. شاید در این جا یک برآمدگی در صخره وجود داشته است و معمار آن را تراشیده است و به این ترتیب این حوض به وجود آمده است». (نیبور، سفرنامه، ص ۸۳)

چنان که می خوانیم از محمد نصیر فرصت شیرازی، تا اشمیت و کریپورتر

و هینتز و هرتسفلد و نیبور و دیگران، بدون ذره‌ای انحراف، این سنگ را حوض فرض کرده‌اند. مورخ گمان دارد که شاید برخی از آنان و به خصوص نیبور نگاه دقیقی به این سنگ نیانداخته باشند و شاید هم روح فانتزی بافی آن‌ها در موضوع تخت جمشید، این تخته سنگ را به بهانه‌ی جذابی برای داستان‌سرایی‌های معمول آن‌ها بدل کرده است و گرنه شناخت این سنگ و کاربرد آن به بیش از یک نگاه کنجکاو محتاج نیست، زیرا در هر جزر و دیواره سنگی تخت جمشید، نمونه‌هایی از کاربرد این به اصطلاح حوض دیده می‌شود، چرا که در این گونه معماری‌ها که نیازمند جا به جا کردن و بالا بردن سنگ‌های حجیم و با ابعاد بزرگ بوده است، ناگزیر و به چند دلیل عمده، از جمله ایجاد فضایی برای خرد کردن فشارهای ناشی از انقباض و انبساط سنگ در سرما و گرما، افزودن بر مقاومت گوشه‌های سنگ، از طریق ایجاد دیواره‌های متقاطع و بالاخره کم کردن بیش از دوسوم وزن سنگ و سهولت در حمل و نقل و یا بالا کشیدن آن به ارتفاع زیاد، این گونه سنگ‌ها را از داخل مجوف می‌کرده‌اند.

در تصویر زیر یک سنگ را، که به گمانم می‌توانسته است به کار تکمیل خروجی سوم دروازه‌ی ملل بیاید، پیش از حمل و نقل، در محل معدن



عکس سمت چپ یک نمونه از حوض‌سازی سنگ را در کارگاه تراش بیرون از تخت جمشید نشان می‌دهد که آماده‌ی حمل برای نصب است. در عکس سمت راست محل کاربرد این گونه سنگ‌های حوض شده را نشان می‌دهد. عکس به دو جزر درگاهی در بنای سه دروازه متعلق است.



سمت چپ دو نمونه از کاکل درگاه کوتاه و بلند را درمداخل بنای تچر می بینید. به آن طناب اندازی زیر لب برگردان فوقانی توجه کنید که کوچک ترین تفاوتی با طناب اندازی و لب برگردان فوقانی این به اصطلاح حوض ندارد. در این مرحله هنوز ظریف تراشی های نوارکلافی و واسطه برگی شکل فاصله ی آن تا لب برگردان بالای سنگ تمام نشده، چنان که قسمت زیرین آن هنوز پاک تراش نیست. لب برگردان سنگی بالای این تاج، به علت دست رس بودن، صدمه دیده و ریخته است. اما سایه ی زیرین، انحنای پیشین آن را مشخص می کند که به زمان خود فرم کاملی داشته است. از این نمونه کاکل درگاه ها در سراسر بناهای تخت جمشید، به عنوان یک الگوی زینتی ثابت استفاده شده، که در اصل فرمی مصری است.

سنگ، حوض تراشی کرده اند. لاقل بیان این که هخامنشیان تصمیم داشته اند حوضی هم در میان خرده سنگ های تپه ها بسازند، بیش از حد خیال بافی است و این سنگ مجوف بیرون از کارگاه، درست مانند آن سنگ های مجوف نصب شده در جرزهای بلند، فقط به کار نمایش شیوه ی رفتار با سنگ و انتقال آن به وسیله ی حجاران و سازندگان تخت جمشید می آید و بس. زیرا تقریباً تمام سنگ های بنای تخت جمشید را، که از حجم معینی فراتر می رفته است، در درجات مختلف، به همین صورت تو خالی و حوض تراش و یا U تراش یافته ایم.

سنگ حوض، چنان که از نمای داخلی آن مشخص است، در حال دیواره ای شدن برای تطبیق با مشخصات فوق بوده است و از آن که ارتفاع سنگ بیش از قد آدمی است، سنگ تراش برای سهولت بالا و پایین رفتن، ضمن کم کردن تدریجی حجم سنگ، شیب پله گونه ای نیز بر بدنه ی آن تراشیده

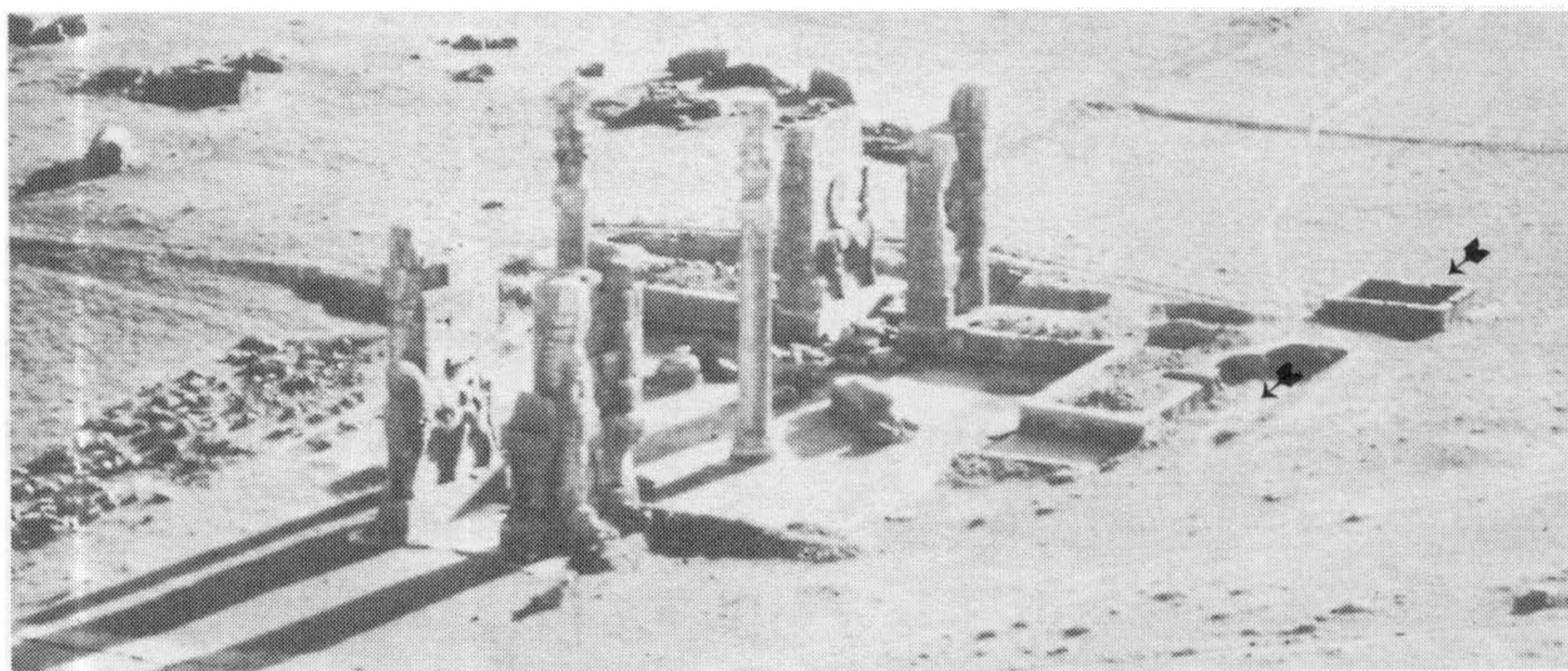
است. اما مهم‌ترین مطلب، توجه به نقش اندازی‌های بیرونی آن است. یک نوار کلافی ضخیم، درست مطابق ده‌ها الگوی دیگر، که بر فراز تاج سردرهای تخت جمشید در آورده‌اند و بالاتر از آن برگردان‌های قوس‌دار و تاج شکل لبه‌ی سنگ دیده می‌شود، که آن نیز در ده‌ها مورد دیگر، از جمله دو سر در ورودی دیگر همین دروازه‌ی خشایارشا به کار رفته است. ابعاد این سنگ با ابعاد درگاه سوم و تمام نشده‌ی دروازه‌ی ملل منطبق است، درازای آن میلی‌متر به میلی‌متر با درازای درگاه تطبیق می‌کند و پهنای آن نیز برای استقرار بر روی دیواره‌های اطراف درگاه به قدر کافی اضافه می‌آورد. به خصوص اگر اسفنکس‌های این درگاه را با ضخامتی بیش از درگاه‌های دیگر فرض کنیم که به مقدار زیادی از فضای ورودی کسر می‌کرده است. بدین ترتیب این یک کاکل مجلل یکپارچه است که برای پوشاندن سقف درگاه سوم رو به آپادانا در نظر گرفته بوده‌اند. اگر این سقف عظیم و استثنایی هنوز به صورت نیمه تراش بر زمین قرار دارد، پس بدون هیچ‌گفت و شنیدی باید پذیرفت که خروجی رو به جنوب دروازه‌ی ملل ناتمام مانده است. مسلم این که تصور سقوط آن، در اثر تخریب و یا به مرور زمان تصور باطلی است. اول این که نقش اندازی‌های نهایی طناب گرداگرد سنگ و برگینه‌های واسط آن هنوز تمام شده نیست و نمی‌تواند در شکل کنونی فراز یک درگاه رفته باشد و در ثانی بی‌شک اگر این سنگ صخره‌سان از ۱۶ متر ارتفاع به زمین سقوط کرده بود، چیزی جز پاره‌های پراکنده‌ای از آن باقی نمی‌ماند.

با این همه نزد من عکسی بسیار قدیمی است، که با اندکی تأمل، بر زمین ماندن دو کاکل درگاه یا به اصطلاح کنونی سنگ حوض را اثبات می‌کند. سنگ حوضی که در تصویر بالای صفحه‌ی بعد می‌بینید، کاملاً مستطیل است و گرچه اندازه‌گیری دقیق آن از روی عکس نامیسر است، اما می‌توان با اطمینان نسبی گفت این کاکل آراسته، که باز هم دارای آن نقش طناب اندازی و گل برگ و لب برگردان معمول سر درگاه‌های تخت جمشید است، به علت فرم مستطیل آن، با درگاه سوم ورودی دروازه‌ی ملل منطبق‌تر



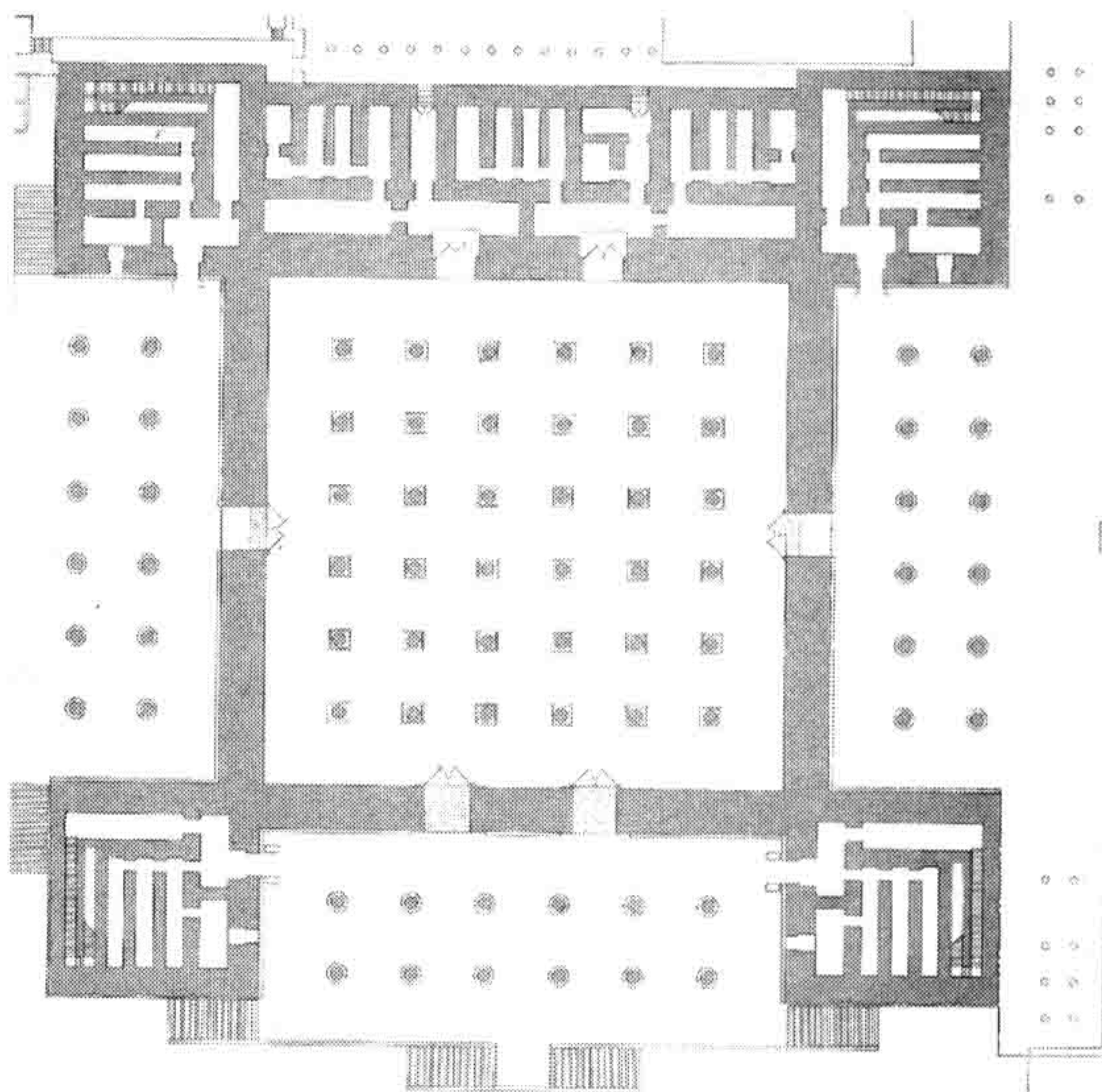
این پاره سنگ حوض تراشی شده‌ی کاملاً مستطیل، در این عکس بسیار قدیمی، به وضوح کامل بر زمین ماندن یک کاکل نقش اندازی شده، منطبق با عرض وسیع تر درگاه سوم را اثبات می‌کند.

است، که عرض بیش‌تری دارد. در این صورت می‌توان گفت که آن کاکل نسبتاً مربع را قطعاً برای تزیین یکی از دو درگاه غربی و یا شرقی دروازه‌ی ملل آماده می‌کرده‌اند. اضافه بر زمین ماندن این کاکل درگاه‌ها، بر سنگ‌های طرفین دروازه‌ها نیز، کم‌ترین اثری از ملات دیوارچینی دیده نمی‌شود و رد ضربه‌های قلم و تیشه‌ی به کار رفته در تراش سنگ‌ها بدون آلودگی باقی است. بدین ترتیب هنگامی که فقدان آثار دیوار چینی را با نبودن سنگ چین‌های درگاه سوم و بر زمین ماندن آن دو کاکل حوض تراش شده را با نظافت سنگ‌های طرفین اسفنکس‌ها در نظر می‌گیریم با



در این عکس هوایی که در ابتدای خاک‌برداری‌ها گرفته شده، آن کاکل نسبتاً مربع کنونی، که حوض نام گذارده‌اند در جای خود است، اما از آن کاکل مستطیل جز جای خالی آن دیده نمی‌شود. عرضه‌ی مطمئن این گمان که بر زمین سمت جنوب دروازه ملل دو سنگ کاکل بوده است، هنوز محتاج بررسی‌های جدی‌تری است. اما تصاویر این صفحه به وضوح دو سنگ با دو ابعاد مختلف را نشان می‌دهد.

قدرت تمام مسلم می شود که بنای سومین دروازه از مجموعه ی دروازه های ملل نیز در آغاز ساخت آن متوقف مانده، چنان که در تالار میانی هم آواری از دیوارها نمانده است و مسلماً سقفی بر آن قرار نداده اند. اینک به بنای کاخ آپادانا وارد می شوم، تا با بررسی اجمالی و اولیه ی آن، بازبینی بنا سازی های سنگی هخامنشی در آن صفه ی زیگوراتی ایلامیان را به سامانی رسانده باشم. اگر این بازسازی اشمیت از بنای آپادانا را جدی بگیریم، باید که سالن مرکزی آن کاخ را، نامناسب ترین ترکیب بندی معماری بدانیم که طراحان هخامنشی به اجرا گذارده اند. بعدها با ادله ی بسیار اثبات خواهم کرد که این بازسازی اشمیت از تالار آپادانا یک تصور کودکانه ی محض است. چنان که نقشه نشان می دهد، در آپادانای تخت جمشید، هیچ پنجره و حتی درگاه چراغ دان نساخته اند، یک سالن ۳۶۰۰ متری فقط با ۶ ورودی و خروجی که این یکی نیز چون ورودی ها و



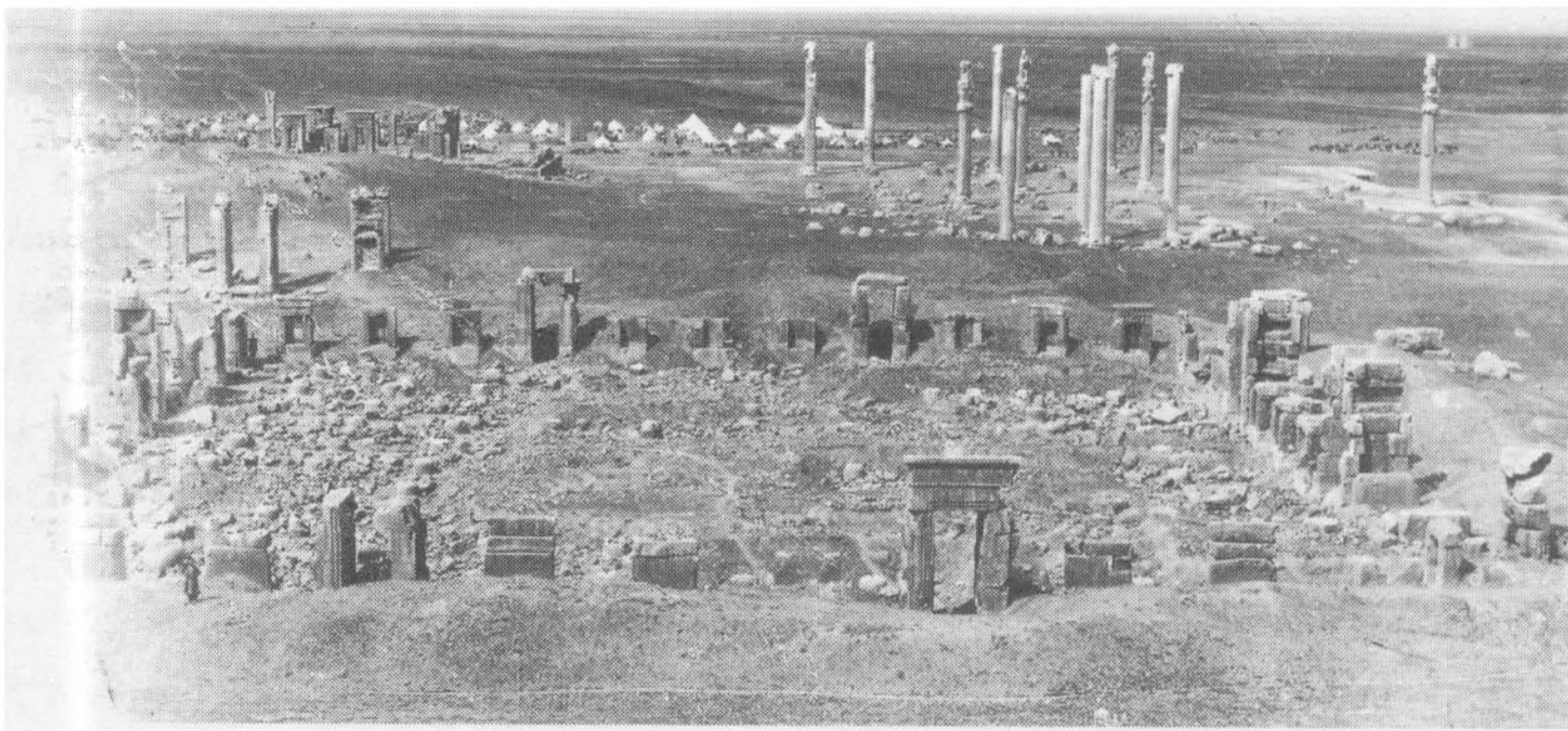
شمای بازسازی تالار آپادانا از صفحه ۶۸ کتاب تخت جمشید اشمیت. این شما، سند بزرگ صحنه پردازی در بازسازی و معرفی معماری هخامنشی است و زیبنده ی عنوانی جز «حقه بازی» نیست. آن چه را که اشمیت بر جنوب تالار آپادانا، در بالای تصویر اضافه کرده، خیال پردازی محض است که فقط برای قرینه سازی نسبت به دو گوشواره ی شمالی، بر کاغذ رسم کرده و کم ترین نسبتی با تالار آپادانا ندارد. اگر کار بنای آپادانا پیش تر می رفت، هخامنشیان با تخریب این بقایا، که در اصل ادامه ی ابنیه صفه موسوم به حرمراسست، ایوان چهارم جنوبی را، برابر سه ایوان دیگر، ستون گذاری می کردند.

خروجی های دروازه ی ملل، از درهای دو لنگه برخوردار بوده، مشکل روشنایی و تهویه داخلی را حل می کرده اند و از آن که این سالن بزرگ حتی تا قچه ای ندارد، پس به احتمال زیاد باید آن را با چلچراغ های بزرگی در سقف تصور کرد، که نمی دانیم چه گونه ساخته و در ارتفاع ۲۰ متری زمین تغذیه و یا روشن و خاموش می شده اند، زیرا هنوز در هیچ نقطه ای از جهان باستان، در مصر و بین النهرین، ایران، هند، چین و سرزمین مایاها نمونه ای از آویزها و چراغ دان های سقفی بلند نیافته ایم. در این صورت تنها راه حل مشکل روشنایی این سالن بزرگ و محل پذیرایی بین المللی این است که در اطراف دیوارهای داخلی آن، مستخدمانی پیه سوز به دست، شبانه روز به صف بگذاریم!

خواهم نوشت که ادامه ساخت کاخ آپادانا در همین صورت امروزی آن، به علت حمله ی اسکندر متوقف مانده است. بازسازی اشمیت از تالار آپادانا به خوبی اثبات می کند که باستان شناسان در این بنا، به هیچ نشانه ای از سنگ رف چراغ دان و یا پنجره، از آن نوع که در تالار صد ستون قریب یکصد عدد آن را یافته ایم، و درگاه هایی با تصاویر و حجاری های تاریخ نگارانه، باز هم نظیر و مشابه کاخ صد ستون، برنخورده اند!!! بدین ترتیب و اگر همین بازسازی های قلبی و بی دقت ایران شناسان را از بناهای هخامنشی باور کنیم، لا اقل معلوم می شود که امپراتوران آن سلسله تا پایان نمایش قدرت خود، هنوز به اسلوب معینی برای گردش آزاد هوا و استفاده از روشنایی طبیعی، به سبب ناآشنایی با الزامات محیط، در معماری های شان نرسیده بوده اند و ابنیه ی تخت جمشید، از نظر فنی و اجرایی هرگز نتوانسته است به یک هویت بومی و موقع شناسانه دست یابد، زیرا نخستین ناآشنایی و ناشیگری آن ها، استفاده ی افراطی از سنگ در مصالح یک ساخت و ساز کوهستانی و با هوای بسیار متغیر بوده است. در بررسی های بعد درباره ی جزییات کاخ آپادانا و پله های دسترسی به سکوه های آن، با تفصیل بیش تر خواهم نوشت و از آن که هیچ داده ای از شمای تجدید بنای آپادانا، که اشمیت در کتاب اش آورده، با مانده های

واقعی آن تطبیق ندارد، پس در این گفت‌گو رجوع به شمای ترسیمی او بی حاصل خواهد بود. جالب این جاست که سنگ درگاه ۳ مدخل ورود و خروج سالن بزرگ آپادانا، هنوز نصب نشده و اثری از پایه‌های عمودی دو سوی آن‌ها بر جای نیست. این موضوع با وضوح کامل نشان می‌دهد که بنای آپادانا فقط مراحل کرسی گذاری، ساخت پله‌های دسترسی به کرسی، کف سازی نخستین برای تعیین محل پایه ستون‌ها و افراشتن تعدادی از ستون‌ها را گذرانده است و از آن که کوچک‌ترین علامتی از دیوار و یا درگاه و قرنیز، در اطراف تالار آن دیده نمی‌شود، پس آشکار است که بنای آپادانا در مرحله‌ی ستون گذاری اولیه و کف سازی، ناگهان و باز هم به علت حمله اسکندر، متوقف مانده است.

نکته‌ی مهم در بناهای اصلی تخت جمشید، ۲۳۰۰ سال پس از فرو پاشی هخامنشیان، بر جای ماندن تقریباً تمام قاب پنجره‌ها، از جمله قاب پنجره‌های متعدد کاخ صد ستون و کاخ‌های داریوش و خشایارشا و سه دروازه و موزه است. باید بگوییم که سالم و بر جای ماندن این قاب‌ها و درگاه‌ها



این عکس قدیمی برداشته شده از دامنه‌های کوه رحمت، از دو تالار صد ستون و آپادانا، متعلق به ۱۱۰ سال پیش، محوطه هر دو تالار را به کلی تهی از آوار نشان می‌دهد. در تالار آپادانا، خلاف تالار صد ستون که پاره‌های زیادی در آن پراکنده است، جز ته ستون‌ها و پاره‌ای از ستون‌ها، قطعه‌ای سنگ اضافی دیده نمی‌شود. لاقلاً آن چادر نشینان که خیمه‌های شان را در انتهای عکس می‌بینید چندان برای این محوطه احترام قائل بوده‌اند که فضای مورد نیاز خود را از محوطه‌ی آزاد بیرون از ابنیه‌ی کهن انتخاب کنند، نه چون استادان باستان شناس بزرگ بین‌المللی که برای سکونت افراد خویش یک سوله‌ی بی‌قواره‌ی بی‌دلیل درست در قلب محوطه‌ی ایلامی تخت جمشید ساخته‌اند.

و پنجره‌ها و چراغ‌دان‌ها در بناهای سنگی تخت جمشید از آن است که حجم و وزن زیاد، حمل و نقل آن‌ها را نامیسر می‌کرد و به این جهت امروز مهم‌ترین قطعات سنگی تمام کاخ‌ها را در جای خود استوار و مستقر می‌بینیم، زیرا تقسیم آن‌ها به قطعات کوچک‌تر نه فقط نامیسر بود، بل از ارزش کاربردی آن‌ها نیز چیزی بر جای نمی‌گذارد^۱.

بدین ترتیب، تهی بودن کامل دیواره‌های اطراف کاخ آپادانا، از هرگونه نشانه‌ی کف‌گذاری و دیواره بندی قاب پنجره و یا دروازه‌های ورودی و خروجی، به وضوح و بدون تردید معلوم می‌کند که کاخ آپادانا هرگز به مرحله‌ی دروازه‌گذاری و قاب بندی و قرنیز و دیوار چینی اطراف تالار نرسیده و آن کاخ حین نصب پایه ستون و برپایی بخشی از ستون‌ها، نیمه کاره رها شده است. در این باره نیز دقت نظر بی نظیر کارستن نیبور، در آن سال‌های دور، بسیار موجب حیرت است.

«بنا به اندازه گیری من ارتفاع ستون‌ها، در تالار C \ پنج (تالار آپادانا)، ۴۸ پا و در تالار E \ پنج (ایوان غربی آپادانا) ۵۲ پا بود. باید اشاره کنم که تعیین ارتفاع ستون‌ها از روی (اندازه‌گیری) سایه‌ی آن‌ها است و به همین دلیل

۱. ادعای سرقت سنگ‌های تخت جمشید، در دوران‌های دور، ادعایی مطلقاً باطل است، زیرا خلاف تصور موجود، حمل و نقل و تصرف در این سنگ‌ها، نه فقط به سبب حجم و وزن بسیار غیرممکن بود، بل تمام این ابنیه، در باور بومی، چندان با اوراد و طلسمات و توانایی‌های جن و انس توأم بود که گاه، چون بنای موسوم به مقبره‌ی کوروش، نگریستن بدان را نیز مجاز نمی‌دانسته‌اند. بدین سبب آن‌چه را که امروز بر جای مانده، همانی است که پس از فروریزی هخامنشان باقی بوده است. ظاهراً تنها مورد دزدی و غارت سنگ از این گونه بناها، کار همان دغل‌کارانی چون دیالافواها و گریشمن و نظایر آن‌ها است، که در سیمای شرق شناس و ایران شناس و باستان شناس به شرق میانه سرانجام شده‌اند. در این باره اعترافات خانم دیالافوا به دزدی و نیز نابود کردن قطعات بزرگ سنگی حجاری شده و سر ستون‌های شوش را در همین فصل خواندید و نقل زیر از کرزن نیز، به‌ترین و مطمئن‌ترین سند است.

«من روی هم رفته از این حضرات اروپایی مآب هم دل خوشی ندارم، مگر نه این است که لوبرن در کتاب خود نوشته است که وی از شیراز بنایی استخدام و تمام ابزار او را نیز کُند و خراب کرد تا با جهد بسیار آن‌چه می‌توانسته است از قطعات مطلوب آن بناها جدا و با خود حمل کند. وی اعتراف نموده است که چند پیکره را قطعه قطعه کرده بود. هر چند که جای نهایت خرسندی است که از ۱۲۰۰ اثر حجاری و تیشه کاری که بنا بر روایات در زمان او وجود داشته، وی خوش‌بختانه فقط چند تا از آن‌ها را هدف کار ناپسند خویش ساخته است.» (کرزن، ایران و قضیه‌ی ایران، جلد دوم، ص ۲۳۱)

نمی‌توانند دقیق باشند. همچنین اندازه‌های سرستون a \ ۱۲ (تصویری از یک سر ستون آپادانا) تقریبی است. یعنی آن طوری است که چشم از پایین دیده است. بدنه‌ی ستون‌ها از قطعات چندی تشکیل شده است. با این که این ستون‌ها را از نظر بزرگی و سنگینی نمی‌توان با ستون‌های پمپئی در اسکندریه و حتی با ستون‌های گرانت قلعه‌ی قاهره مقایسه کرد، ستون‌های زیبای هستند، مخصوصاً به خاطر زیبایی مرمر و به خاطر دقتی که در روی هم قرار دادن قطعات مختلف به کار رفته است. در تالار E \ پنج (ایوان غربی آپادانا) بالاترین قطعه‌ی یکی از ستون‌ها آن قدر از جای اصلی خود دور شده است، که شاید با اولین زلزله از جا کنده بشود و به پایین سقوط بکند در The Philosophical Transaction, Tom. III, P. 527 تصویری از چهل منار وجود دارد، که در آن، صد سال پیش، بالاترین قسمت این ستون به میزان زیادی از جایش حرکت کرده است. بنا براین بایستی از آن زمان زلزله‌ی شدیدی نیامده باشد. این تالارها ویران شده‌اند و در بعضی جاها کف تالار پوشیده از خاک است. اما در بعضی جاها کف تالار، که با مرمرهای خیلی بزرگی فرش شده است، دیده می‌شود. در این جا آثاری هم از کانال‌های آب رسانی به چشم می‌خورد. این کانال‌ها در صخره کنده شده‌اند. در میان تالارهای E \ پنج (ایوان شمالی آپادانا) و C \ پنج (تالار اصلی آپادانا) هنوز چهار دیوار به چشم می‌خورد، که ظاهراً درگاه بوده‌اند (منظور ۴ سنگ درگاه کوتاه ورودی‌های شمالی است) سیاحان دیگر عقیده داشته‌اند، که این تالار بزرگ اصلاً سقف نداشته است». (نیبور، سفرنامه، ص ۱۰۲)

اگر نیبور حتی به آن ۴ دست انداز کوتاه و سنگی درگاه‌های شمالی در تالار آپادانا اشاره می‌کند، پس باید مطمئن بود که هیچ عارضه و آثار ساختمانی دیگری جز آن ۴ پایه درگاه‌های کوتاه، در کاخ آپادانا ندیده است. پس از این هم به تعدد از سفرنامه‌ی نیبور سود خواهیم برد، چرا که اشارات او، با استثنائات مختصری، به طور اعجاب‌آوری دقیق است، زیرا متن سفرنامه‌ی او ظاهراً در زمانی دور و به دورانی تنظیم شده که کلیسا و کنیسه هنوز سیاست روشنی در تفسیر تاریخ ایران باستان تدوین نکرده بوده‌اند، هنوز خطوط میخی داریوشی و بین‌النهرینی خوانده نشده بود و هنوز کوروش و داریوش و اردشیر و خشایارشا‌ی توراتی را نیافته بودند. بدین سبب سفرنامه‌ی نیبور حاوی مطالب صریح بازبینی نشده‌ای است که نظیر آن در اسناد سده‌ی پیش دیده نمی‌شود.

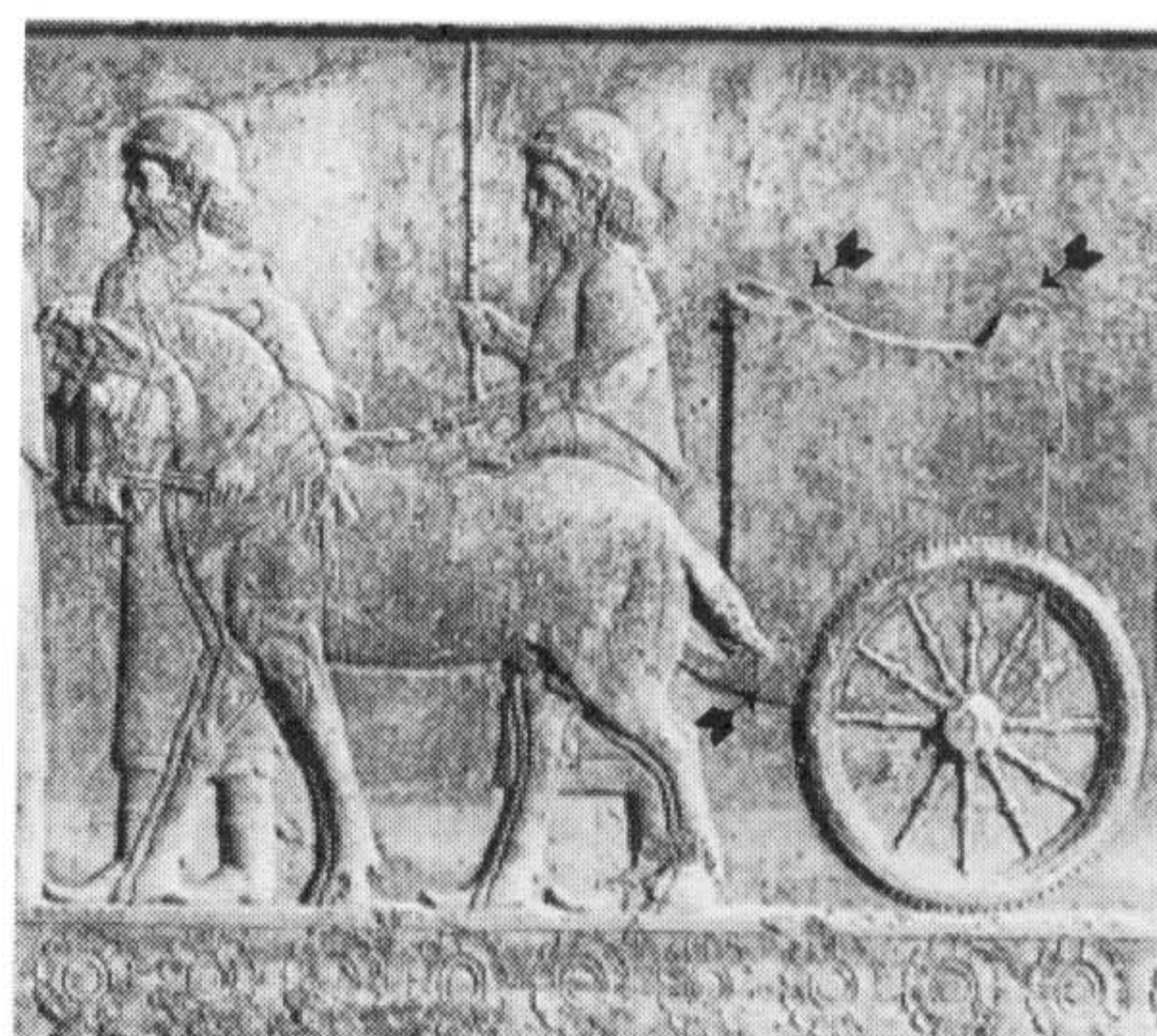
«چنین به نظر می‌رسد که بیش‌تر بناهای صفه‌ی تخت جمشید دیوار داشته و با آن که قسمت‌هایی که با گل و خشت ساخته شده بود ناپدید شده است، پایه‌های سنگی و قاب پنجره و طاقچه‌ها در همه جا دیده می‌شود، در صورتی که در تالار خشایارشا (آپادانا) کم‌ترین اثری از پنجره و طاقچه و درگاه نیست که به نظر من دلیل غیرقابل ردی است که هیچ‌گاه از این قبیل چیزها با ترکیبات سنگی در آن جا ساخته نشده بوده است و قابل تصور هم نیست که روزگاری در آن جا بوده و بعداً به کلی از بین رفته باشد. فرگوسن جواب این مسئله را به این نحو داده است که فقط دیوار گلی با روکارکاشی میناکاری داشته است، اما هیچ‌گونه اثری در تأیید این نظریه هم به دست نیامده و معلوم نیست که چه گونه پایه‌های سنگی را در همه‌ی دیوارها به کار برده بودند، مگر در این تالار. به علاوه دیوارهایی با وضع و ابعاد مزبور، این تالار را از حالت و هیبت خاص خود می‌انداخته و شاید هم طرح معماری آن را مختل می‌ساخته است.» (کرزن، ایران و قضیه‌ی ایران، ص ۲۰۳)

کرزن بدون هیچ نتیجه‌گیری خاص، تنها به طرح ایرادات خود می‌پردازد، اما سرانجام به طور ضمنی می‌پذیرد که به هر حال کاخ آپادانا به صورتی قابل استفاده بوده است! تمام این اشارات می‌رساند که هر بازدیدکننده‌ی صاحب عقل سلیمی، به ابتدایی بودن کار ساخت آپادانا پی برده، اما غالب آن‌ها معلوم نیست به اشاره‌ی چه سرانگشتی، از اعلام نتیجه‌ی ناتمام ماندن کاخ آپادانا طفره رفته‌اند.

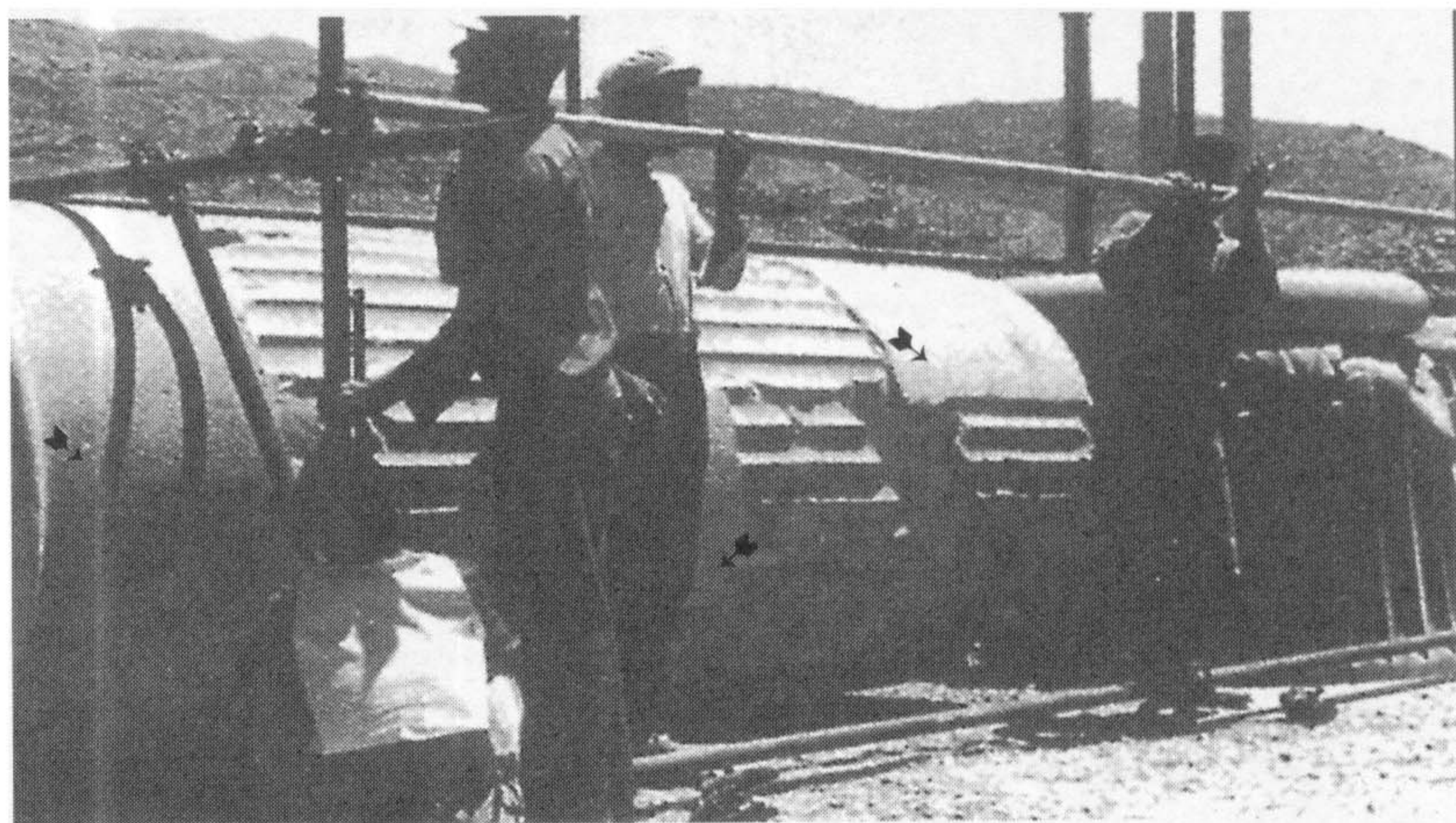
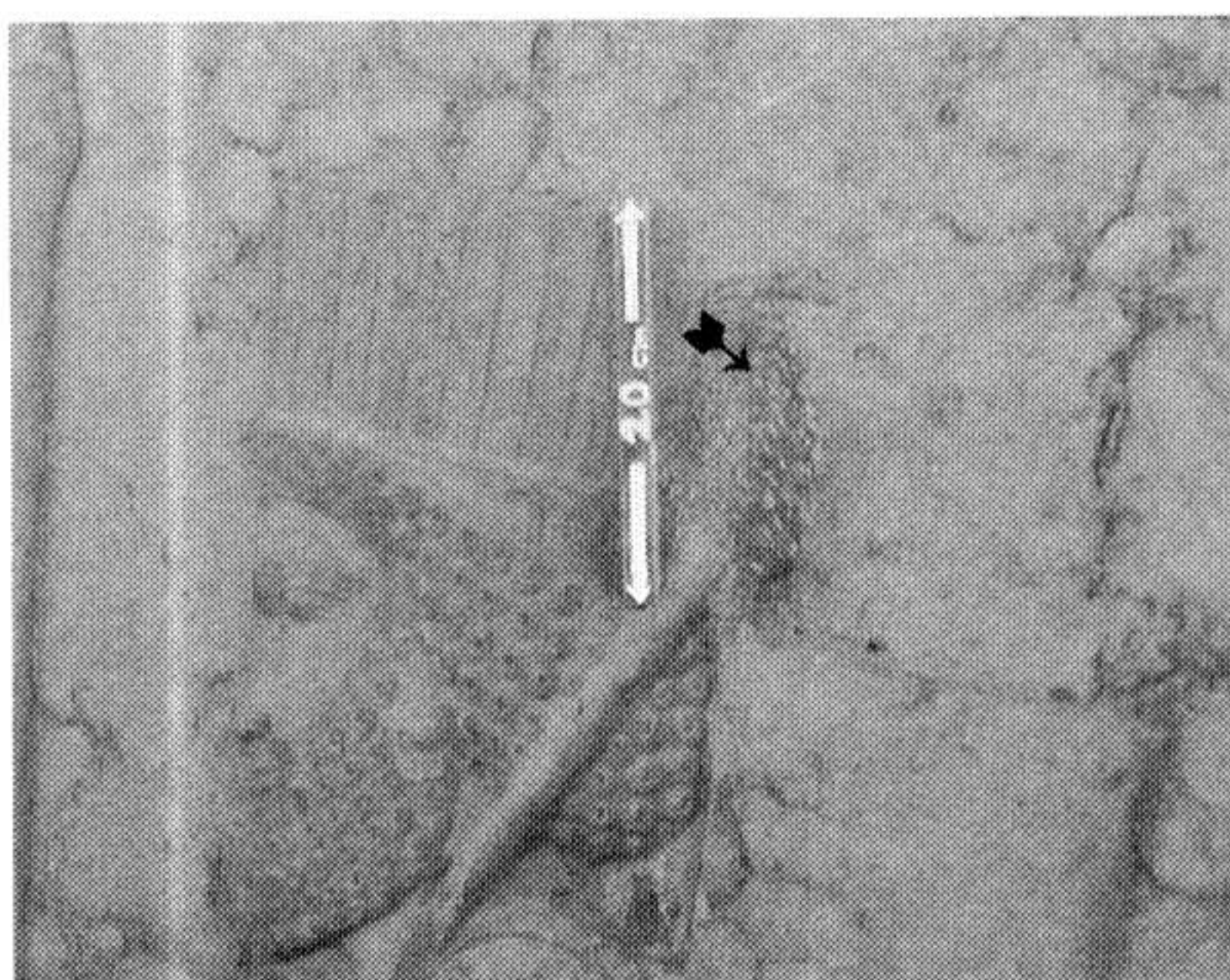
باری، توقف بنای آپادانا، همان در مراحل نخستین ساخت آن، نه فقط به علت فقدان دیواره‌ی دو سوی درگاه‌ها و قاب پنجره‌ها و بقایای دیوار اطراف تالار کاملاً قابل درک و هضم است، بل برای مورخ به خوبی مسلم است که حتی نقش اندازی‌های مشهور دیواره‌های پلکان‌های آپادانا نیز، در قسمت شمال و شرق نیمه‌کاره است، زیرا چنان که در تصاویر می‌بینید، تعدادی از قاب‌هایی که برای کتیبه نویسی نهایی و اعلام اتمام بنا آماده شده بود، هم در جبهه‌ی شمال و هم در جبهه شرق و هم در دیوار شمالی کاخ سه دروازه نانوشته مانده است و حتی محل یکی از این کتیبه‌ها، هنوز به طور کامل کف تراشی نشده، محل تلاقی دو ردیف سنگ‌های شمالی و شرقی اطراف پله‌ها را نبش اندازی نکرده‌اند، کف تراشی مدخل



وفور حجاری های نیمه تمام در تصاویر پله های شمالی و شرقی کاخ آپادانا، به راستی که از اندازه ی معمول بیش تر است. به خصوص گل اندازی رزت های اطراف تابلوها، که ظاهراً حجار مخصوص داشته و در مرحله ی نهایی نقش اندازی ها انجام می شده، درست شبیه این گل اندازی نیمه تمام در یکی از پانل های تزئینی پله های شرقی آپادانا، تقریباً در هیچ تابلویی کامل نشده است. به علاوه در مواردی هنوز سطح کارکف تراش نشده و گوشه کمان و یا زوایای لباسی را کامل نکرده اند. این نقائص نقش اندازی، شامل پله های کاخ سه دروازه نیز می شود و معلوم می کند که حجاری های پله های بیرونی کاخ آپادانا و سه دروازه، هر چند در مرحله ی پایانی، ولی به هر حال ناتمام بوده است. در مواردی این نیمه کاره ماندن نقوش چندان موجب اعجاب است که گویی هنرمند دست اندرکار آن، ناگهان ابزار را زمین گذارده و بدون بازگشت گریخته است. چنین نقائصی را، حتی در مواردی ناچیز، در حجاری های بخش قدیم تخت جمشید نمی توان پیدا کرد، که مسلماً کار بناهای آن به اتمام رسیده و به همین دلیل کتیبه های انتساب آن ها نیز به طور کامل و به تعداد زیاد و مکرر نوشته شده بوده است. در عکس بالا حجاری روزت های زیر پای حاملین هدایا در میانه ی نوار تزئینی متوقف مانده است.



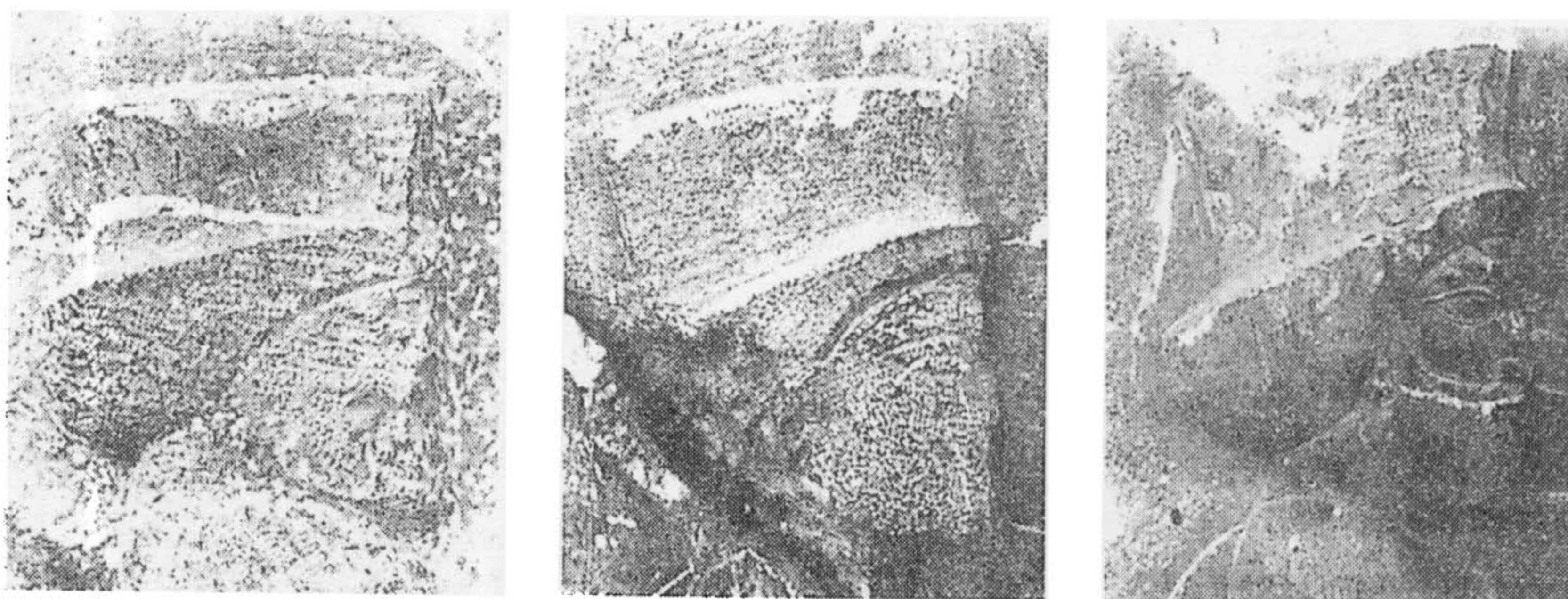
مقایسه ی میان حجاری دو اتاق ارابه، یکی در بدنه ی دیوار شرقی پله های آپادانا (چپ) و دیگری در پله های شمالی آن. حجاری اتاقک ارابه در نمونه ی سمت چپ، تمام و در نمونه ی سمت راست نیمه کاره است. به تسمه ی عقب اتاقک ارابه و چوب مال بند در هر دو نمونه توجه کنید.



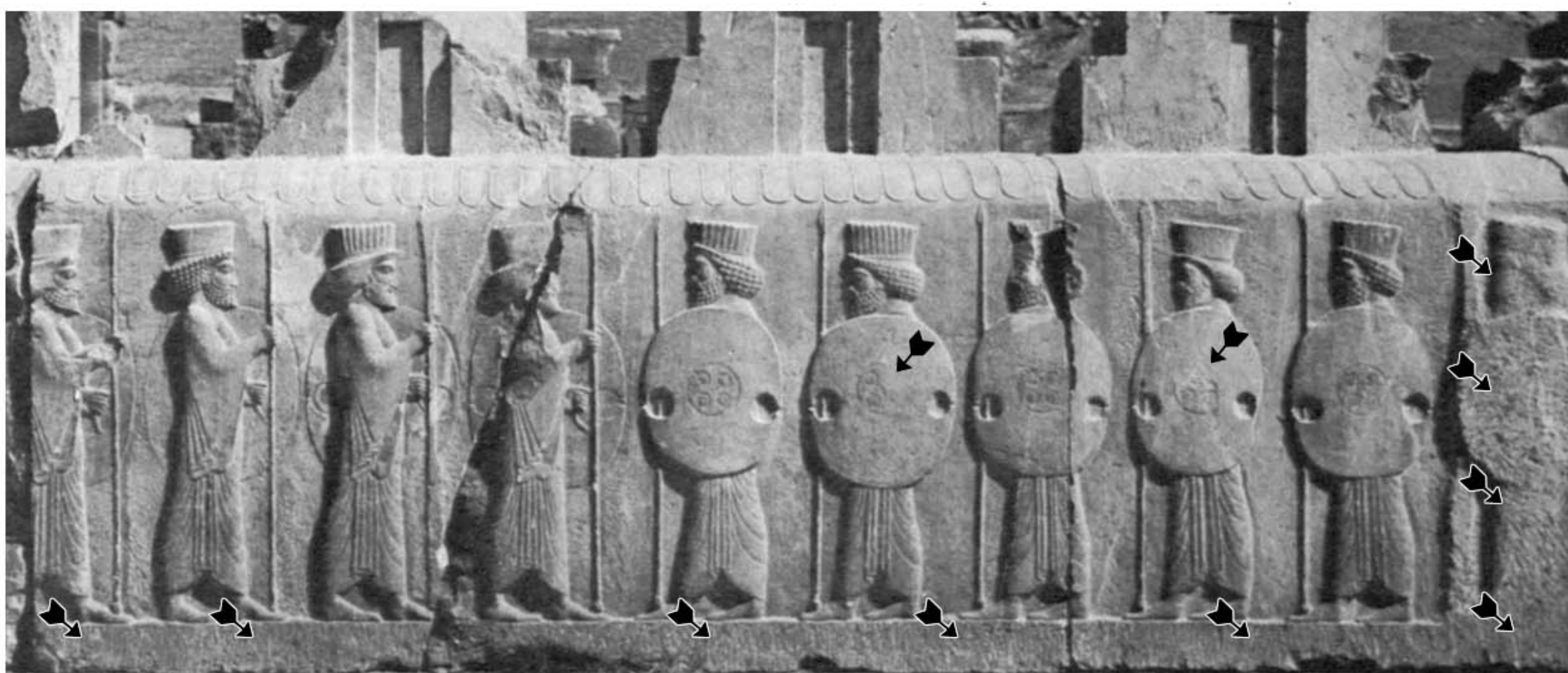
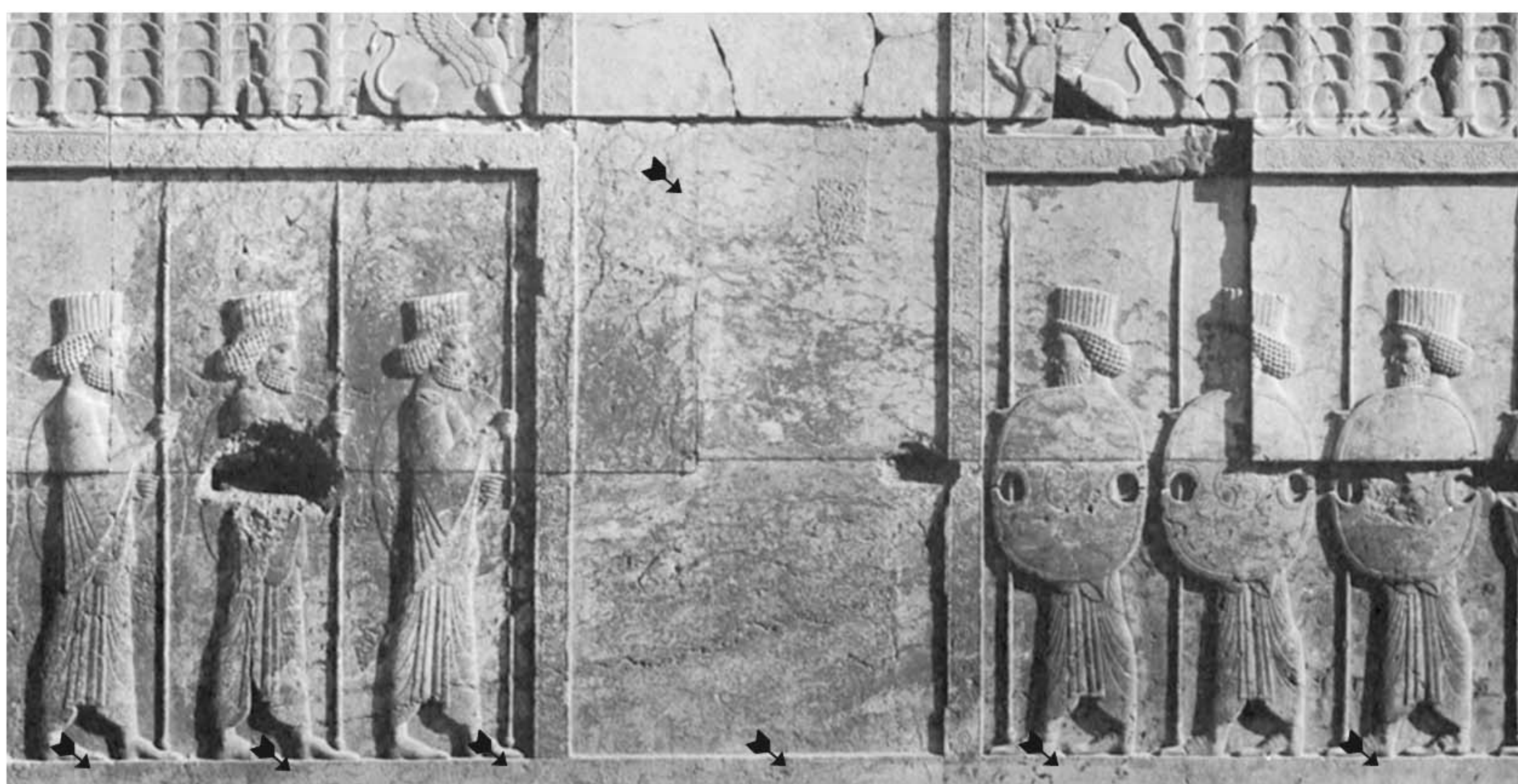
در ردیف بالا سمت چپ، یک سرکمان نیمه تراش، نظیر ده‌ها مورد دیگر در نقش‌اندازی پله‌های سه دروازه و آپادانا دیده می‌شود. سمت راست ردیف بالا تقاطع دیوار شرقی با دیوار شمالی کاخ آپادانا را می‌بینید که هنوز پاک تراش و نبش‌اندازی نشده است. ظاهراً برای حفاظت لبه‌های نازک سنگ در برابر ضربه‌های احتمالی، نبش‌اندازی‌ها در زمره‌ی آخرین عملیات حجاری بوده است. این گوشه‌ی نبش‌اندازی نشده را، به همین صورتی که در عکس آمده، در دوران اخیر از زیر خاک بیرون کشیده‌اند و کاملاً معلوم می‌شود که یک نقص باستانی است! در عکس زیر، قطعه‌ای از یک ستون واژگون شده در کاخ آپادانا را می‌بینید که مشغول حمل و نقل آن‌اند. کار شیاران‌اندازی این ستون در نقاط متعددی، که با فلش نمایش داده شده، نیمه تمام است. امروزه دیگر این تنه‌ی ستون نیمه تراش رسواگر را در آپادانا نمی‌بینیم، زیرا شاهد و گواهی است بر این که حتی شیاران‌اندازی ستون‌ها نیز در تالار آپادانا نیمه تمام بوده است! نیبور در صفحه‌ی ۱۰۲ سفرنامه‌اش درباره‌ی ستون‌های آپادانا می‌نویسد:

«در این جا هنوز ۱۷ ستون ایستاده است. محل ستون‌های ایستاده در شکل ۵ با دو دایره‌ی داخل هم نشان داده شده است.»

عکس قدیمی چاپ شده در صفحه‌ی ۲۵۳ همین کتاب نیز معلوم می‌کند که در زمان ورود باستان‌شناسان بیگانه به تخت جمشید هنوز ۱۴ ستون در تالار آپادانا بر پا بوده است. اما در حال حاضر فقط ۱۱ ستون در این تالار باقی است. آیا ممکن است آن‌ها ستون‌های شیاران‌اندازی نشده را برای گم کردن رد واقعیت، مثل همین یکی که در عکس می‌بینید، از صحنه خارج کرده باشند!!!



سر نیمه تراش سه سپردار، روی نیمه ی جنوبی بالکن ضلع شرقی پله های آپادانا. تراش هر یک از این سرها در مرحله ای از حجاری متوقف مانده و به ترتیب از چپ به راست خام تر است. مقایسه ی سر این سپرداران با آرایش موها و نقوش کلاه سپرداران عکس زیر نیمه کاره ماندن حجاری را اثبات می کند.



بیش تر نوارهای سنگی این دو عکس گل اندازی نشده است. کف تراشی صفحه ی پانل میانی عکس بالا هنوز کامل نیست و خالی از متن است. آخرین سرباز دست چپ و نیزه اش، در عکس پایین، به کلی نیمه تراش مانده و بخشی از گل اندازی سپرها هم کامل نیست. تذکردهم که این مجموعه عکس ها فقط بخش کوچکی از معایب موجود بر نقوش دیوار پله های شمالی و شرقی آپادانا و پله های شمالی سه دروازه است.

پله ها کامل نیست و سنگ های کرسی چینی اصل بنا، درست همانند سنگ چینی ردیف زیرین دیوار غربی صفا، در مراحل مختلف تسطیح و تراش سنگ، نیمه کاره مانده است. از این گذشته، نقش اندازی تابلوهای سنگی دیواره ی پله های شمالی و شرقی آپادانا، تمام شده نیست، که چند نمونه ی آن، از جمله دو اتاقک ارابه و سر کمان نیمه تراش را، در عکس ها دیدید. در سراسر تابلوهای حجاری پله های شرقی و شمالی آپادانا و پله های شمالی کاخ سه دروازه، در مراتب متعدد گل اندازی های قاب نقش ها از دو سو به هم نرسیده و یا در میان ردیف گل ها فضاهای خام بدون گل اندازی دیده می شود. این ها و مجموعه ی دیگری از نیمه کاری ها، این ادعا را که کاخ آپادانا، درست به همین صورت کنونی، در پایان سلسله هخامنشی نیمه تمام رها شده، مستحکم و ممکن می کند. اما من هنوز برترین دلیل اثبات توقف بنای آپادانا در مراحل نخستین کار را نگفته ام که توجه به همان شمایی است که اشمیت از بازسازی تالار آپادانا در صفحه ۶۸ کتاب اش همراه با شرح زیر آورده است.

«تالار با شکوه آپادانا که هر جانب آن ۵ / ۶۰ متر طول دارد، در چهار طرف دارای دیواره های عظیم خشتی بوده است (!!!). سقف آن برفراز سی و شش ستون، که در ۶ ردیف ترتیب داده شده بود، استوار می گشت. در هر یک از دو ضلع شمالی و جنوبی تالار دو درگاه بزرگ قرار داشت که آن را با ایوان شمالی و اطاق های انبار جنوبی و راه های خروجی آن قسمت مربوط می نمود. به هریک از ایوان های شرقی و غربی نیز یک در بزرگ باز می شد. خوش بختانه بقایای دیواره های خشتی در دل خاک های گوشه ی جنوب شرقی تالار محفوظ مانده است (!!؟). آثاری از قسمت های دیگر دیوار نیز در طبقه ی کوتاه خاک های سمت شمالی دیده می شود (!!؟). اثر دیوار جنوبی تا درگاه دهلیز شماره ۱۱ قابل تشخیص است. ولی بازمانده ی دیوار شرقی در نقطه ای به مساحت ۴۵ / ۵ متر گوشه ی تالار ناگهان قطع می شود و چنین می نماید بر اثر افتادن ستونی از میان رفته باشد. ضخامت دیوارها، ۳۲ / ۵ متر، که در این جا دیده می شود (!!؟)، بدون شک مقیاس ضخامت تمام دیوارهای تالار به شمار می رود». (اشمیت، تخت جمشید، ص ۷۸)

آن چه را که اشمیت درباره بقایای دیوارهای خشتی آپادانا نوشته، به ساده

ترین زبان، دروغ بافی عریض و صحنه سازی بلیغ است. بی شک، حتی اگر به توصیه‌ی اشمیت دیوارهای جانبی تالار آپادانا را با پهنایی قریب ۵/۵ متر و ارتفاع ۲۰ متر، از خشت بالا بریم، ممکن نیست که این دیوارها را مستقیماً از کف زمین و بدون یک قرنیز سنگی پای کار با ارتفاعی لااقل نیم متر و شفته ریزی زیر آن آغاز کنند، زیرا چنین دیوار بدون زیر سازی، به سرعت از پایه خواهد پوسید و از آن که بر کف تالار آپادانا حتی تکه‌ای قرنیز سنگی زیرین دو طرف دیوارها را نیافته‌ایم، پس اساساً ادعای اشمیت درباره‌ی دیوارهای خشتی تالار آپادانا نادرست است، و آن گاه اگر تذکر او درباره‌ی بقایای دیوار خشتی در سالن آپادانا را با تصاویر و نقاشی‌های مانده از ۲۵۰ سال پیش به این سو مقایسه کنیم، معلوم می‌شود که اشمیت از آن روی بقایای دیوارها را در ذهن خود ساخته است، که خواهید خواند، همکار دیگر او کرفت، به چنین بقایای دیواری، محتاج بوده است تا در میان آن‌ها لوحه‌های زر و سیم داریوش را بیابد!!!

«ساختمان کوچک K۵ (موزه)، از همه‌ی ساختمان‌های دیگر پست تر است و از این روی نسبت به ساختمان‌های دیگر، قسمت بیش تری از این ساختمان در زیر خاک مانده است. در عوض در تالارهای ستون دار ۵H و ۵A. (تچر و هدیش) و در جاهایی از B و C و D و E ۵ (نقاط مختلف کاخ آپادانا)، حتی گرد و خاک هم روی زمین دیده نمی‌شود». (نیبور، سفرنامه، ص ۷۹)

نظر صائب نیبور با ویژگی‌های بنای آپادانا کاملاً منطبق است، زیرا



در این عکس کهنه متعلق به پیش از خاک برداری از سالن آپادانا، هرچند به ارتفاع دوخشت اثری از دیوار نیست، اما اشمیت می‌گوید گرداگرد این تالار دیوارهایی به پهنای ۵/۵، طول ۶۰ و ارتفاع ۲۰ متر بوده است. در تمام تصاویر کهن مانده از این تالار، جز آن دو دیواره‌ی کوتاه سنگی ورودی‌های شمالی، که با فلش نمایش داده‌ام، هیچ عارضه‌ی دیگری دیده نشده است. اندک بقایای موجود در فاصله ستون‌های آپادانا و تچر، که با فلش علامت خورده ادامه‌ی صفه‌ی ایلامی موسوم به حرمسرا است.

سکوی بلند آپادانا آن را از هجوم گرد و خاک طبیعی مصون می‌داشت، چنان که انباشت دراز مدت این گرد و خاک‌ها در پای پله‌های شرقی و طبیعتاً به میزان کم‌تری در پلکان شمالی، به کلی آن‌ها را در زیر توده‌های خاک مدفون کرده بود. این حفاظ بلند پیوسته موجب بوده است تا عرصه‌ی آن تالار بزرگ، در مرور زمان، از اثر باد و باران فقط شست و شو و روبیده شود و چنین است که در تصویرهای قدیمی مانده از این تالار، تمام ته ستون‌ها با وضوح کامل دیده می‌شود و هیچ اثری از خشت‌گذاری‌های مورد اشاره‌ی اشمیت در آن تالار دیده نمی‌شود.

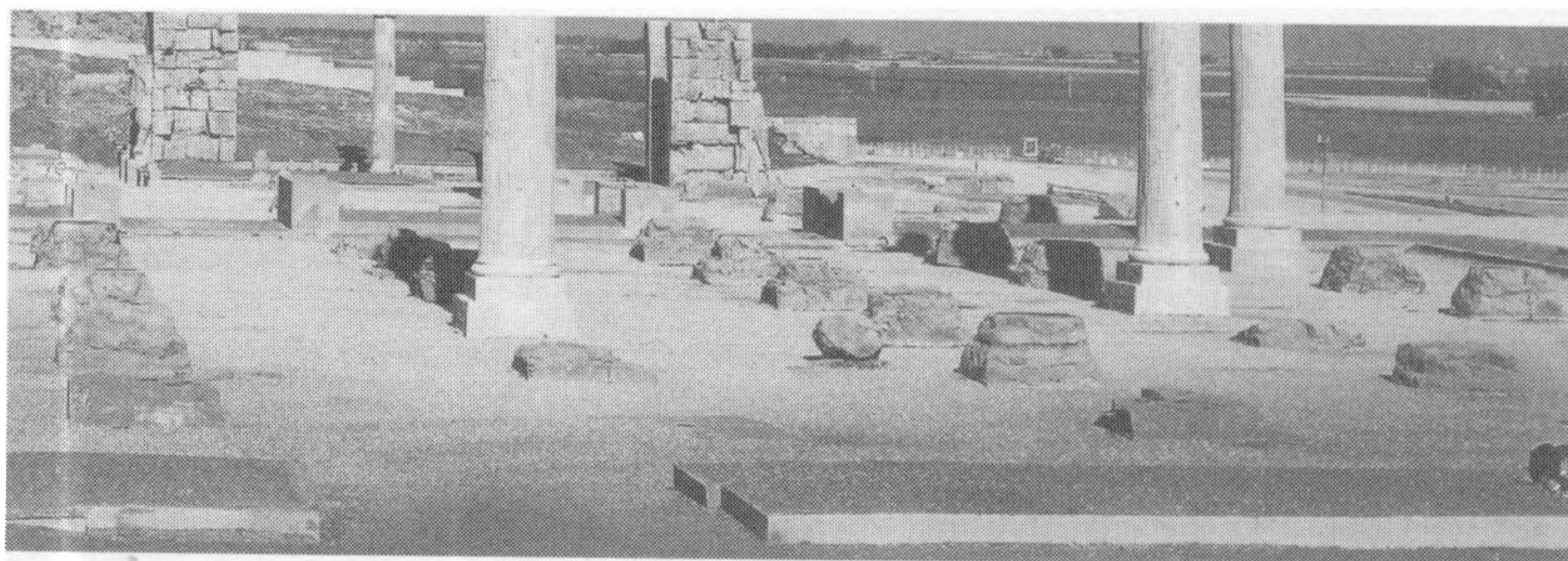
«اما رأی وی چندان پذیرفتنی نیست، چه می‌گوید که سه ردیف آخر پله‌ها، بیش‌تر از خشت ساخته شده بود و تا جایی که ما از معماری هخامنشی می‌دانیم، بسیار دشوار است که بپذیریم هخامنشیان بنای سنگی را بر شالوده‌ای از خشت بنا کرده باشند». (شهبازی، کورش بزرگ، ص ۲۴۴)

معلوم نیست شهبازی که در رد خشتی بودن سه پله آتشدانی در پاسارگاد چنین پرخاش می‌کند، چرا درباره‌ی دیوارهای خشتی ۶۰ متری ساخت اشمیت در اطراف تالار آپادانا، صلاح را در سکوت دیده است؟! این که اشمیت در دیوارهای این تالار ۳۶۰۰ متری هیچ پنجره‌ای ننشانده، از آن روست که حتی یک قاب پنجره خرد شده نیز در میان بقایای آپادانا نیافته، تا آن را الگوی ده‌ها پنجره این تالار قرار دهد و به این دلیل بازسازی سالن آپادانای او، چون دیواره گلی و بلند یخ‌کشی‌های کهن، بدون هیچ روزنی درآمده است! اشمیت ناگزیر نیاندیشیده است که آوار چنین دیوارهایی باید که تشکیل تپه‌ای در حجم ۲۵۰۰۰ متر مکعب را بدهد و کف سراسر آن تالار را لااقل تا ارتفاع ۷ متر بپوشاند. آیا ممکن است که اشمیت از خود نپرسیده باشد که خاک و آوار این دیوارهای قطور، در حالی که سیاحان ۳۰۰ سال پیش نیز توانسته‌اند پایه ستون‌های کف تالار را بشمرند، به کجا منتقل شده است؟ و چرا بر کف این تالار هیچ بقایایی از آوار دیوار و سقف و قرنیز و قطعه‌ای از سنگ درگاه‌های جانبی و ورودی‌های آن باقی نمانده است؟ از این قرار تالار آپادانای ساخت اشمیت

۳۶ ستون بسیار بلند و قطور با پا ستون‌ها و سرستون‌هایی در نهایت زیبایی با یک کرسی ورودی سراسر نقش اندازی، اما درگاه و دیوارهایی خشتی داشته است و برای اعتراف نکردن به توقف کار ساخت آپادانا در شروع آن، آماده است تا این کاخ را، باز هم بیش‌تر از شکل بیاندازد:

«در تمام قسمت‌های آپادانا کف ابنیه از ملات گل و گچ به ضخامت سه تا پنج سانتی‌متر پوشیده شده است و روی آن ورقه گچ سبز خاکستری شبیه به سطح دیوارها مالیده بودند (!!!). در بعضی نقاط پوشش کف بنا، مستقیماً روی صخره‌ی طبیعی که هسته‌ی اصلی صفه‌ی آپادانا را تشکیل داده، قرار گرفته است. ناهمواری صخره را با خرده سنگ و خاک انباشته، آن را هموار ساخته بودند. آقای هینتز این نکته را دریافته است که پوشش سبز خاکستری دیوارها تا کف اتاق ادامه دارد و از این جا معلوم می‌شود که پیش از پوشش کف بنا، نازک کاری دیوارها را از ماده‌ی سابق الذکر انجام می‌داده اند (!!!)». (اشمیت، تخت جمشید، ص ۷۲)

اگر در کاخ صد ستون، قرنیز سنگی ۶۰ سانتی‌متری اطراف تالار و نیز سنگ تاقچه‌ها و پنجره‌ها موجب انباشته شدن مقداری خاک بر کف آن تالار شده بود و در نتیجه ته ستون‌ها و بقایای سنگی محوطه‌ی داخلی را، تا اندازه‌ی زیادی از آسیب سرما و گرما، محفوظ می‌بینیم، نبودن هیچ قرنیز سنگی و هر مانع دیگر در اطراف تالار آپادانا موجب شده که سرمای سوزان و باد تازنده‌ی آن ارتفاع کوهستانی، حتی یک‌ته ستون سالم نیز در صحنه آپادانا باقی نگذارد و تمامی آن‌ها را به صورتی متلاشی شده یافته ایم.



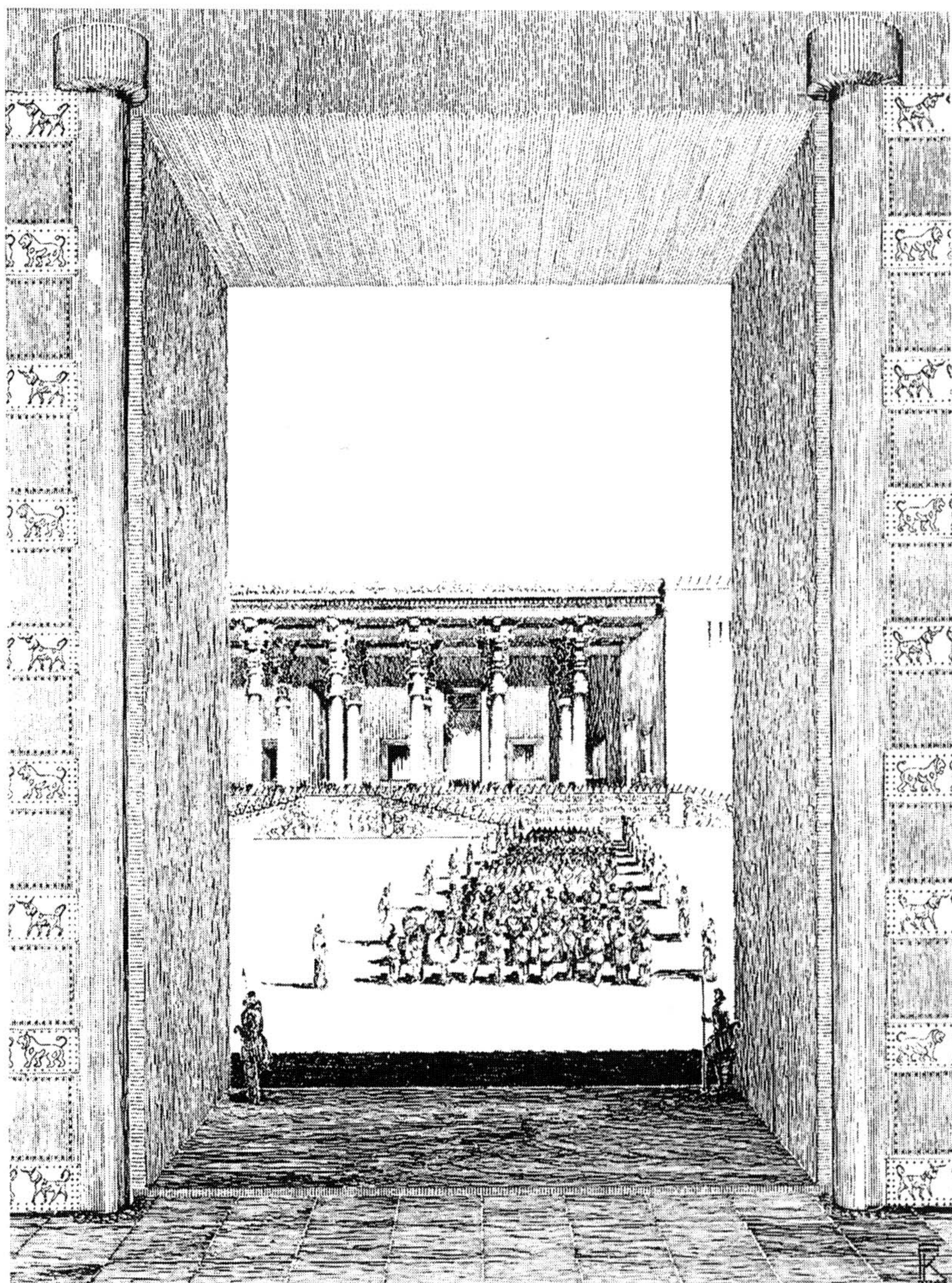
تقریباً تمام ۳۶ ستون داخل تالار آپادانا، از آن که به وسیله‌ی هیچ آواری محفوظ نمی‌شده، به مرور زمان، در آن ارتفاع کوهستانی و زیر بادهای سرد زمستانی، به این صورت متلاشی شده‌اند. آن چند ته ستون سالم مانده‌ی زیر ستون‌ها را غالباً با سیمان بازسازی کرده‌اند!

باری متن فوق، وصف همان کف سازی است که اشمیت برای تالار صد ستون نیز آورده بود. کاریکاتوری که او از بنای آپادانا ساخته، به صورت کاخی است که گرچه پله هایی با مجموعه ای از حجاری های ناب دارد، برخی از زیر ستون ها و سرستون های بازسازی شده از میان ۳۶ ستون سالن آن را در بروشورها، به عنوان هنرناب در تزئینات معماری هخامنشی چاپ کرده اند، اما کف سازی این بنای بی بدیل، به تشخیص اشمیت، از گل و گچ بوده و دیوارهای اطراف سالن وسیع اشرافی آن را ازخشت خام و بدون پنجره و چراغ دان و روزنه بالا برده اند! باید از اشمیت پرسید چنین بنای مسخره و مضحکی را چه گونه می توان شاهکار معماری دانست و کدام صاحب نظر آگاهی است که چنین ساختمان ناهماهنگ و بی شناسنامه ای را در زمره معماری های ممتاز کهن بشناسد!!

اشمیت در تنگنای کمبود بقایای مصالح مورد نیاز یک تالار متوازن، که آرایش های داخلی و دیوار چینی و تاقچه بندی و رف گذاری و حجاری های دیواره های دو سوی ورودی های آن، درست متناسب با تفاوت ارتفاع و قطر و نقوش ستون ها و سرستون ها، باید که از تالار صدستون غنی تر و قوی تر اجرا شده باشد، ناگزیر الگو و اسلوب ساخت این کاخ ها را تغییر می دهد و کف سازی و درگاه سازی و دیوارچینی تالاری با ستون های پرکار ۲۰ متری را، با گل و گچ و خشت و آهگ مجاز می شمرد. اگر مورخ بپرسد میان آن حجاری های فراوان و پرکار پله های بیرونی آپادانا و آن ستون ها و پایه ستون های داخل تالار؛ با دیوارهای خشتی گچ کشیده شده، کف سازی گچی و درگاه های خشتی چه نسبتی برقرار است و چنین بنایی با کدام منطق معماری منطبق می شود، معلوم نیست این مغزهای نخبه ایران شناس و باستان شناس و مرمت کار چه پاسخی خواهند داد.

«ساختمان تالار بزرگ آپادانا، که عالی ترین و باشکوه ترین و وسیع ترین ساختمان های تخت جمشید است، توسط بنیان گذار این مکان تاریخی یعنی داریوش اول طرح ریزی و آغاز گردید.» (اشمیت، تخت جمشید، ص ۷۰)

این گونه تعارفات در کتاب اشمیت، پس از آن توصیف دیوار و درگاه های



خانم کخ، با زیرکی مخصوص و ممتاز خود، ناکامی امپراتوران هخامنشی در تکمیل معماری‌های شان را، با این تصاویر تصویری جبران کرده است! گرچه اسکندر مانع تکمیل درگاه سوم بنای دروازه‌ی ملل شد، ولی خانم کخ بنای آن درگاه و بقیه کاخ آپادانا را به اتمام رسانده و کاخ را برای چنین نمایشات خیالی آماده کرده است! در میان تمام آرزومندی‌های ایشان چیزی به اندازه آن چند پنجره‌ای که به دیوار شمالی تالار آپادانا چسبانده موهوم نیست! به راستی نمی‌دانم استادان بزرگ تاریخ و ایران‌شناسی، اگر سرانجام بر همه و از جمله همین عالی مقامان آشکار شد که تخت جمشید جدید یک مجموعه معماری نیمه‌کاره است، برای این بازی‌ها و بازسازی‌های گرافیکی‌شان چه پاسخی خواهند داشت؟!

خشتی و کف سازی گچی، فقط به ابزار و بهانه ای برای استهزای خود او بدل می شود و بدین ترتیب تردیدی باقی نمی ماند که خراب کاری اشمیت در ساختمان آپادانا از ناگزیری و ناچارگی است. او که نمی تواند به رها شدگی آپادانا، در آغاز ستون گذاری اعتراف کند و بقایای مصالحی را نیز نیافته است تا کاخی مناسب توصیف های باستان پرستان از آپادانا بسازد، پس آپادانا را با مصالحی بالا می برد، که همراه باد برود و با باران شسته شود. همین تلاش اشمیت، از آن که ممکن نیست قریب ۲۵۰۰۰ متر مکعب خاک را به باد سپرد و به باران شست و بقایایی هم در محل ندارد، خود به ترین دلیل در اثبات ناتمام ماندن بنای آپادانا در همان آغاز بر آوردن آن است. پس از این بررسی، چند سؤال مقدماتی پدید می آید: اول این که باستان شناسان وارداتی و ایران باستان پرستان خودی چه گونه در این کاخ، که مراحل اولیه ساخت را هم نگذارنده، هیئت های بزرگی را به ضیافت داریوش دعوت کرده اند، بر در و دیوار آن پرده های حریر ویژه بافت آویخته اند و با ولنگاری تمام آن را به صورت کاخی در حال بهره برداری بازسازی کرده اند؟ وانگهی چه گونه ممکن است کاخی را که به زمان حمله ی اسکندر هنوز در کار بالا بردن ستون های آن بوده اند، به خشایارشا فرزند داریوش اول نسبت داد؟! و چه گونه با نمایش چند عکس، که لااقل سند آسان پذیری آن هاست، مدعی می شوند که داریوش اول، فرزند ویشتاسپ، درون دیوارهای هرگز ساخته نشده ی چنین کاخی، که ۱۲۰ سال پس از مرگ او، نیمه کاره رها شده، لوحه ی آغاز بنا کار گذارده است!!!

«ساختمان تالار بزرگ بار (آپادانا)، که عالی ترین و باشکوه ترین ساختمان های تخت جمشید است، توسط بنیان گذار این مکان تاریخی، یعنی داریوش اول، طرح ریزی و آغاز گردید. این حقیقت بر اثر پیدا شدن دو لوح زر و دو لوح سیم مربوط به بنیاد ساختمان و حاوی نبشته های مشابه به سه زبان (فارسی باستان و عیلامی و بابلی مسلم شده است). مفاد نبشته های مزبور از این قرار می باشد: «داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، پسر ویشتاسپ هخامنشی، داریوش شاه گوید: این است کشوری که من دارم. از سکاها که آن سوی سفد هستند، از آن جا تا حبشه، از آن جا تا هند، از آن جا

تا سارد، که آن اهورامزدا بزرگ‌ترین خدایان به من داده است. اهورامزدا مرا و خاندان سلطنتی مرا حفظ کند».

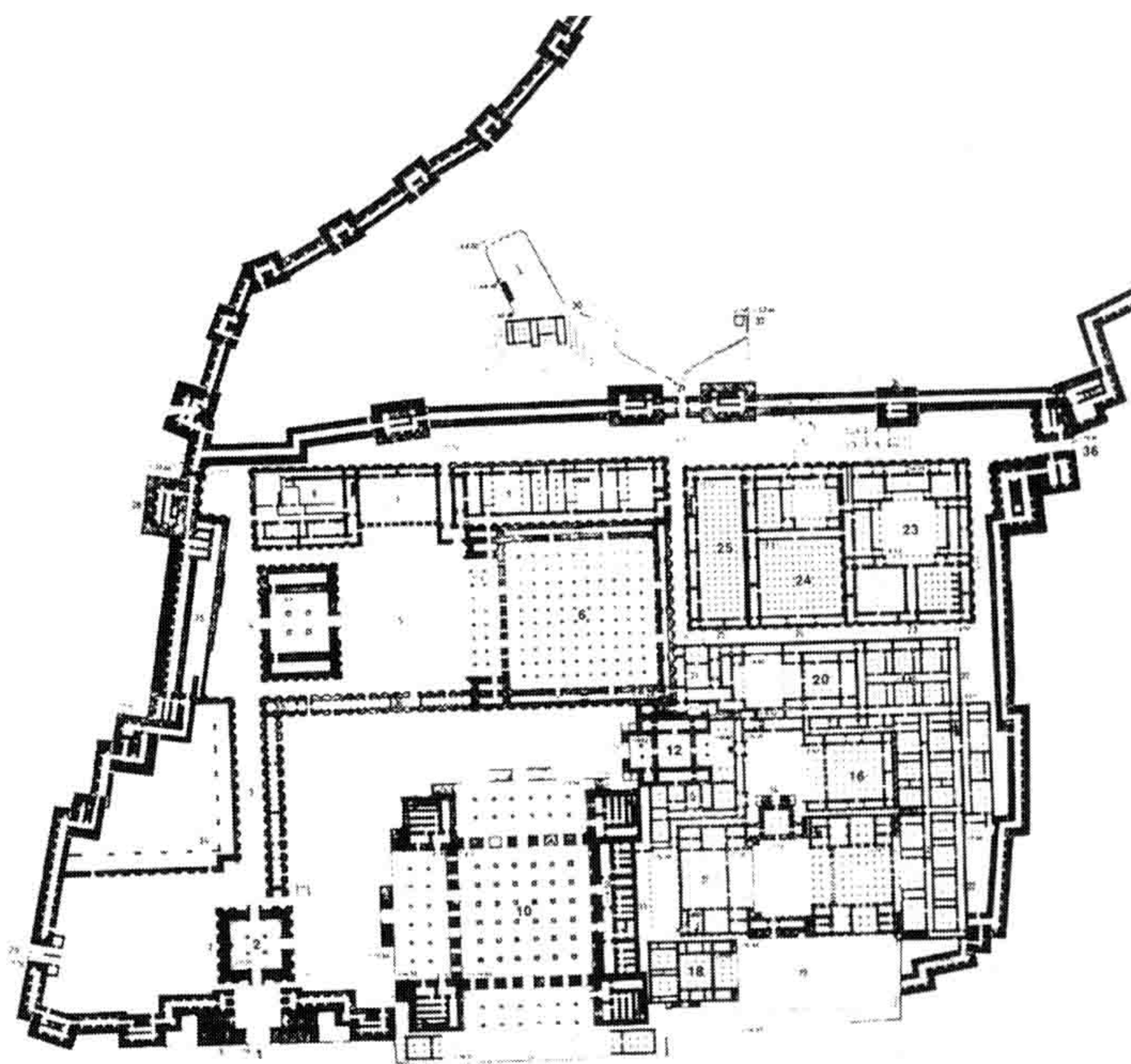
این کتیبه، از فتوحات داریوش، لشکرکشی بر ضد سکا‌های اروپایی (تقریباً ۵۱۲ قبل از میلاد) ذکری نکرده است و بنا بر این می‌دانیم که لااقل قسمت زیر سازی این ساختمان، قبل از تاریخ فوق تکمیل گشته و ساختمان دیوارها، که اسناد مربوط به بنیاد بنا را در زیر آن قرار داده بودند، شروع شده بوده است. چنان که قبلاً اشاره شد، مشکل به نظر می‌آید که داریوش عین متن نبشته‌های الواح زر و سیم هگمتانه را، که ظاهراً قدیم‌تر و بنا بر این کهنه‌تر بوده است، برای مهم‌ترین ساختمان تخت جمشید به عنوان سند بنیاد ساختمان به کار برده باشد». (اشمیت، تخت جمشید، ص ۷۰)

اگر این متن معمولی و مکرر را، که هیچ مناسبتی با اشارات یک سنگ یاد بود، از قبیل آن چه در بین‌النهرین یافته‌ایم، ندارد؛ در لوح نبشته‌ی یاد بود آپادانا به کار برده‌اند، از آن روست که جاعلین، به علت فقدان واژگان لازم در خط میخی داریوشی، نمی‌دانسته‌اند برای آماده سازی یک متن طبیعی مرتبط با ساخت بنای آپادانا از چه کلماتی استفاده کنند و ناگزیر واژه به واژه همان متن یافت شده در همدان را، به همان سه زبانی که مکرراً بر دیوارها آمده، به این لوحه‌های سیمین و زرین، در جایی که می‌گویند دیوارهای آپادانا بوده، منتقل کرده‌اند و هرچند به لطف نقائص گزارشات باستان‌شناسی، که با آن‌ها چون اسناد طبقه بندی شده مراکز اطلاعاتی رفتار می‌شود، تا نابه‌سامانی‌های فراوان آن‌ها علنی نشود، هنوز حتی نمی‌دانیم همان لوحه‌های همدان را، در چه موقعیت باستان‌شناسی، به وسیله‌ی کدام هیئت حفاری و در چه سالی یافته‌اند! زیرا سکوت اطلاعاتی در این باره چندان و چنان است که لوحه‌های همدان را برخی فلزی و برخی سنگی فرض کرده‌اند!!!

پیش‌تر هم با ساخت جاعلانه‌ی این گونه لوحه‌های سیم و زر، از جمله دو یادگار یافت شده از آریارمن و ارشام، آشناییم. خانم هاید ماری کخ، که از این عدم اشاره به بنیان‌گذاری آپادانا، در متن لوحه‌های یاد بود آن، شگفت زده می‌نماید، مثل موارد دیگر کتاب اش، به جست و جوی راهی برای سرپوش گذاری و توجیه موضوع بر آمده است:

«در این جا داریوش، فقط به مرزهای شاهنشاهی بزرگ اش اشاره می کند و خواهان پشتیبانی اهورامزدا برای خود و خاندان اش است. از خود ساختمان، که سنگ بنا متعلق به آن است، اصلاً سخنی به میان نمی آید. شاید این اسلوب ناشی از آن باشد که داریوش بنای آپادانا را مظهر فرمان رویی مرکز شاهنشاهی و تجسم و تبلور عالی قدرت اش می دانست (!!!)».

(هاید ماری کخ، از زبان داریوش، ص ۱۰۹)



این شمای بازسازی شده ی بناهای تخت جمشید که در صفحه ۱۵۸ کتاب خانم کخ، «از زبان داریوش» آمده، به تنهایی مکتبی در خیال پردازی های باستان شناسانه شناخته می شود. چنان که می بینید تالار آپادانای تصویری خانم کخ از سمت شمال علاوه بر دو ورودی، پنج پنجره هم دارد!!! بر دیوار شرقی، یک ورودی و شش پنجره نصب است. دیوار جنوبی دو ورودی و چهار چراغ دان دارد و دیوار غربی، شبیه دیوار شرقی، صاحب یک ورودی و شش پنجره است!!! بی شک خانم کخ این همه پنجره و چراغ دان برای سالن آپادانا را باید که در یک شب ویژه به خواب دیده باشد وگرنه نمی دانیم که مصالح آن ها را از کجای تالار کاخ برداشته و از چه راه به وجود آن چراغ دان های دیوار جنوبی پی برده است؟ در عین حال بذل و بخشش خانم کخ در این شما حد و اندازه ندارد. دیوار شمالی صفا تا قله ی کوه رحمت ادامه یافته و تخت جمشید از سوی شرق نیز دارای دیوار ستبری شده است!!! احتمالاً اگر کاغذ این رسامی به قدر کافی مساحت داشت، شاید که ما هم، به همت خانم کخ، صاحب یک دیوارچین، در اطراف تخت جمشید می شدیم!!!

این اندیشه پراکنی های بی پشتوانه، درست برارنده ی خانم کخ و با دیگر خیالات او درباره ی آپادانا همخوان است، زیرا شمایی را که ایشان از بنای آپادانا در کتاب اش «از زبان داریوش» آورده، با شمای اشمیت تفاوت های اساسی دارد. چنان که در تصویر می بینیم تالار آپادانای خانم کخ مملو از پنجره ها و چراغ دان های متعدد است. شاید او که به سرعت و سهولت توانسته بنای درگاه سوم دروازه ملل را در شمای قبلی اش تمام کند، آن کاکل آراسته ی سنگی چند ده تنی را بر فراز درگاه بفرستد و از آستان آن به جبهه شمالی آپادانای تکمیل شده چشم بدوزد، استطاعت و استعداد و حق این را داشته باشد که چند پنجره ی ناقابل را، حتی اگر به قدر سنگ پایی از بقایای این پنجره ها یافت نشده باشد، به سالن آپادانا بیفزاید!

«در این جا بار دیگر به کشف مهم اسناد نبشته زر و سیم شالوده بنای آپادانا، که به نام داریوش است، اشاره کنم. فرو رفتگی مربع شکل در صخره زیر گوشه شمال غربی تالار اصلی آپادانا (!!!)، کرفتر را بر آن داشت تا محل گوشه های شمال شرقی و جنوب شرقی را از روی محاسبه معین کند. در هر یک از این گوشه ها یک جعبه سنگی خوش ساخت ۴ گوش، که هر ضلع آن ۴۵ سانتی متر و بلندی آن ۱۵ سانتی متر بود، کشف کرد.» (اشمیت، تخت جمشید، ص ۷۸)

اینک زمانی است که با گفت و گو از این دو لوحه ی داریوشی، پرده های دیگری از فریب کاری باستان شناسان وارداتی و خودی را بالا زیم. آن ها که هیچ بقایایی از مصالح یک کاخ را در محل نیافته اند، به جای عرضه ی بقایای مصالح یک کاخ، شناسنامه ی جعلی آن را نشان می دهند که تاریخ تولد کاخ را ۱۴۰ سال جوان تر می کنند و خشایارشای سازنده تخت جمشید جدید را، نه خشایارشای ناشناخته و مفقود، در پایان سلسله هخامنشی، که دوران سازندگی و سلطنت اش، با هجوم اسکندر نیمه کاره و ناکام ماند، بل خشایارشای فرزند داریوش اول معرفی کنند، چنان که در جزییات بدان خواهم پرداخت.

چنین که خواندیم، می گویند کرفتر، زیر صخره ای!!! در گوشه ی شمال غربی تالار آپادانا، حفره ای می یابد. این آدرس فقط به کار سرگردان کردن خواننده می آید. صخره ی گوشه ی شمال غربی تالار آپادانا، مطلقاً معنایی

ندارد، زیرا که در هیچ گوشه‌ای آن تالار صخره‌ای دیده نمی‌شود که بتوان در زیر آن حفره‌ای پیدا کرد و چنان که تصاویر و نقاشی‌ها و عکس‌های هوایی مکرر آپادانا، از سه قرن پیش به این سو نشان می‌دهد، اصولاً و پیوسته کف تالار آپادانا به جز چند ته ستون، از هر شیئی اضافی دیگری خالی بوده است. بنابراین معلوم نیست کرفتور با چه محاسبه‌ای قرینه‌ی آن صخره را، که نمی‌دانیم کدام صخره است، و از محل امروزی آن نیز بی‌خبریم، در گوشه‌ی شمال شرقی و جنوب شرقی تالار آپادانا به دست آورده است تا از میان بقایای دیواری، که باز هم نمی‌دانیم کدام دیوار را می‌گوید، دو لوحه‌ی سیم و زر شناسه‌ی بنای آپادانا را به امضای داریوش بیابد! نخستین و ساده‌ترین سؤال این است که چرا کرفتور، این قرینه‌یاب بزرگ، گوشه جنوب غربی را هم، برای یافتن جعبه‌ی چهارم نگشته است!!! پاسخ آن برای من روشن است: آن‌ها فقط دو لوحه‌ی قلابی سیم و زر نبشته از داریوش به همراه داشته‌اند!!! اما سعیدی، که کتاب‌اش را «ریچارد فرای» مقدمه زده و میراث فرهنگی کشور در دو سال پیش چاپ کرده، در این باره شرح دیگری دارد:

«بنای «آپادانا» در سال ۵۱۵ پ. م. به فرمان «داریوش بزرگ» آغاز شد و پس از سی سال کار، در دوران فرمانروایی «خشایارشا» پایان یافت (!!!). جایگاه والای این کاخ در کشف درخشانی در سال ۱۹۳۳ میلادی به دست باستان‌شناس آلمانی فریدریش کرفتور به جهان نشان داده شد. خاک برداری از گوشه‌ی شمال غربی دیوار تالار مرکزی (!!!) به یک فرو رفتگی چهارگوش رسید. پس از کند و کاو بیش‌تر، یک جعبه‌ی سنگی ۴۵×۴۵×۱۵ سانتی‌متر ظاهر شد که در آن چند سکه‌ی طلا از لیدی و ایونی و یونانی در کنار دو لوحه، یکی از طلای خالص و دیگری از نقره‌ی خالص و هر یک به ابعاد ۳۳×۳۳ سانتی‌متر با کلفتی ۱/۶ سانتی‌متر (!!!) وجود داشت. روی هر یک از این لوحه‌ها به خط میخی به زبان‌های پارسی، عیلامی و بابلی کنده شده بود... کرفتور می‌دانست که تا چه اندازه در معماری «هخامنشی» قرینه‌سازی پسندیده بود، از این رو برای یافتن جعبه‌های مشابه، گوشه‌های دیگر تالار را هم شکافت. فقط در یک گوشه جعبه‌ای سنگی با همان مشخصات پیدا شد. دو گوشه‌ی دیگر را سال‌ها پیش دزدان خالی کرده بودند (!!!)». (سعیدی، راه‌نمای تخت جمشید، نقش رستم و پاسارگاد، ص ۷۰)

در این جا و در داستان سرایی ویژه ی سعیدی، صخره ای دیده نمی شود و کرفتر نخستین جعبه ی حاوی لوحه را در همان گوشه ی شمال غربی و پس از خاک برداری می یابد، هر چند در داستان اشمیت حفره ی گوشه ی شمال غربی، نه حاوی لوحه، بل فقط راهنمای کرفتر در قرینه یابی شمال شرقی و جنوب شرقی بوده است!!! در داستان سعیدی ضخامت لوحه های سیم و زر ۶ / ۱ سانتی متر و در داستان دیگری از مصطفوی، که به زودی خواهیم خواند، لوحه ها فقط ۵ / ۱ میلی متر ضخامت داشته اند! تفسیر سعیدی، با ۴ جعبه روبه رو می شویم، که جعبه ی گوشه ی شمال غربی و یک گوشه ی دیگر بی آدرس را کرفتر برمی دارد و جعبه های دو گوشه ی دیگر را، چنان که سعیدی می نویسد، دزدان دیگری پیش از کرفتر برده اند. اگر آن دزدان نیز چون کرفتر درس قرینه شناسی در بناهای هخامنشی خوانده بودند، به راحتی موفق می شدند هر ۴ جعبه را به دست آورند هر چند شم قرینه یابی کرفتر هم، چون همان دزدان، پس از یافتن دو لوحه به اتمام رسیده است!!! در آن باستان شناسی نخبه ای که در توضیح ایران باستان به کاربرده اند، دوشرح و تفسیر یکسان، حتی در تعیین کننده ترین گوشه های آن، نمی یابیم. با این همه، هنوز جذاب ترین بخش این سناریوی کشف لوحه های داریوش اول «در میان» دیوارهای خشتی آپادانا را، باید از زبان یک مدعی نظارت بر امور، در روز بازیابی آن لوحه ها شنید که شهادت اش برکات و مقامات اداری فراوانی برای او به ارمغان آورد!

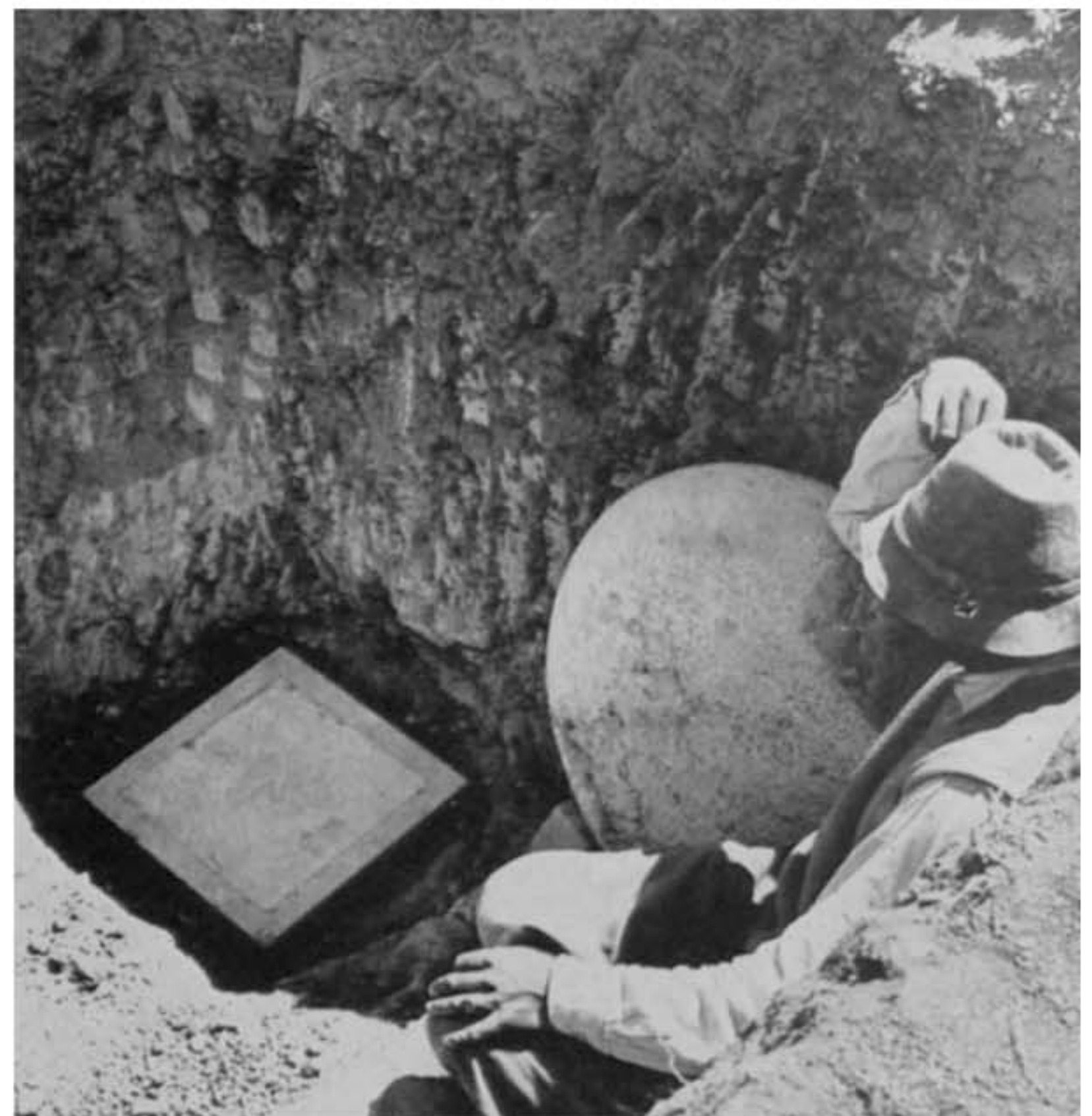
«در آخرین روزهای شهریور ماه ۲۴۹۲ شاهنشاهی، لوح های زر و سیم با نبشته های میخی سه گانه به نام داریوش بزرگ در گوشه های شمال شرقی و جنوب شرقی تالار مرکزی کاخ آپادانا به دست آمد. شرح قضیه بدین قرار است که در شهریور ماه آن سال، هنگامی که پرفسور هرتسفلد فقید به مرخصی رفته و در آلمان به سر می برد و ضمناً بر اثر دشواری های مالی کار خاک برداری تخت جمشید تعطیل شده بود، چند استاد کار عرب از اهالی سامره، که در استخدام بنگاه علمی تخت جمشید بودند و خواه خاک برداری می شد یا نمی شد، بنگاه علمی باید حقوق شان را می پرداخت. پرفسور فردریک کرفتر، مهندس و معمار هیئت علمی تخت جمشید، که اصولاً کارهای اجرایی آن جا را عهده دار بود، فرصت را غنیمت دانست و در صدد

بر آمد آن چه را از مدت ها پیش فکر او را به خود مشغول کرده بود، به مرحله ی آزمایش و عمل درآورد. پرفسور کرفتر مشاهده کرده بود که در زاویه ی شمال غربی تالار مرکزی آپادانا، یک چاله ی چهار گوش به اندازه ی تقریبی نیم متر درنیم متر و به گودی نزدیک به ۱۵ سانتی متر (!!!) در **صخره ای طبیعی** زیر کاخ وجود دارد و پیوسته پیش خود علت ایجاد این چاله را جست و جو می کرد، ضمن اندیشه ها و فرض های گوناگون چنین می پنداشت که شاید در این گوشه سند نوشته ای گذارده بوده اند و احتمال می داد احیاناً در آن جا سنگ نبشته یا آجر نبشته ای نهاده بوده است (!!!؟). برای آزمایش صحت و سقم این تصور، روز ۲۸ شهریور ماه ۲۴۹۲ شاهنشاهی (۱۳۱۲ خورشیدی) با دقت کامل نقطه ی قرینه ی محل چاله را در گوشه ی شمال شرقی تالار مرکزی آپادانا مشخص کرد، در این نقطه **برآمدگی کوچک کوتاهی از خاک به بلندی نزدیک به یک متر از کف آپادانا وجود داشت**. (!!!؟) استادکاران سابق الذکر به دستور پرفسور کرفتر همان روز به کندن گودالی به درازا و پهنای حدود یک متر و نیم در آن محل مشغول شدند و چون در کاوش های علمی آزموده و مجرب بودند دریافتند محلی را که می کنند خشت خام و دیوار است و **قاعدتاً نباید دیوار را در هنگام کاوش خراب کنند** (مگر این که دیوار خشتی متعلق به بقایای آثار و ابنیه ی ایلامی و یا پیش از هخامنشی باشد!!!) بدین جهت به پرفسور کرفتر مراجعه و اظهار نمودند این جا که **شما دستور کندن داده اید دیوار است و خشت های آن ضمن کندن گودال از بین می رود**. پرفسور کرفتر در جواب شان گفت به تر که خشت باشد معلوم می شود، قسمت پایین دیوار اصلی تالار در این جا هنوز باقی و موجود است (!!!). شما به کندن گودال ادامه بدهید و اگر ضمن کند و کاو خشت ها به چیزی برخوردید آن را به حال خود گذارید و خبر بدهید. استادکاران به دستور پرفسور کرفتر کار را ادامه دادند. پس از دو ساعت کار در عمق ۷۰ تا ۸۰ سانتی متر به **تخته سنگ چهار گوش ناهمواری** به اندازه های تقریبی $۵۵ \times ۵۵ \times ۴۰$ سانتی متر برخوردند که در میان خشت ها قرار داشت (!!!). خبر به پرفسور کرفتر می دهند، وی پس از ملاحظه تخته سنگ و ترتیب عکس برداری از آن می گوید تخته سنگ را بردارند. زیر آن جعبه سنگی چهار گوش زیبا و بسیار منظمی به اندازه های $۴۵ \times ۴۵ \times ۱۵$ سانتی متر پدیدار می شود که بر اثر فشار تخته سنگ نامبرده شکسته شده بود و به همین سبب توانستند در جعبه، به اندازه های $۳۵/۵ \times ۳۵/۵ \times ۴$ سانتی متر، را به صورت قطعات شکسته به آسانی بردارند، در این هنگام درون جعبه در وسط آن در محلی که به اندازه های $۳۳ \times ۳۳ \times ۱/۵$ سانتی متر جاسازی شده بود یک لوح زر و یک لوح سیم هر کدام به درازا و پهنای ۳۳ سانتی متر و **کلفتی یک میلی متر و نیم** نمایان می گردد. لوح زر در زیر و لوح

سیم بر روی آن طوری قرار داشت که سمت نبشته لوح‌ها روبه روی هم واقع شده و پشت لوح‌ها به سنگ تماس پیدا می‌کرد. بر روی هر لوح نبشته‌هایی به خط میخی به سه زبان پارسی باستان، عیلامی و بابلی دیده می‌شود. نبشته پارسی باستان در ده سطر بر بالا و نبشته عیلامی در هفت سطر در وسط و نبشته بابلی در هشت سطر در پایین نقر شده بود.»

(محمد تقی مصطفوی، مجله بررسی‌های تاریخی، اسفند ۲۵۳۵، صفحات ۷۰ الی ۷۷)

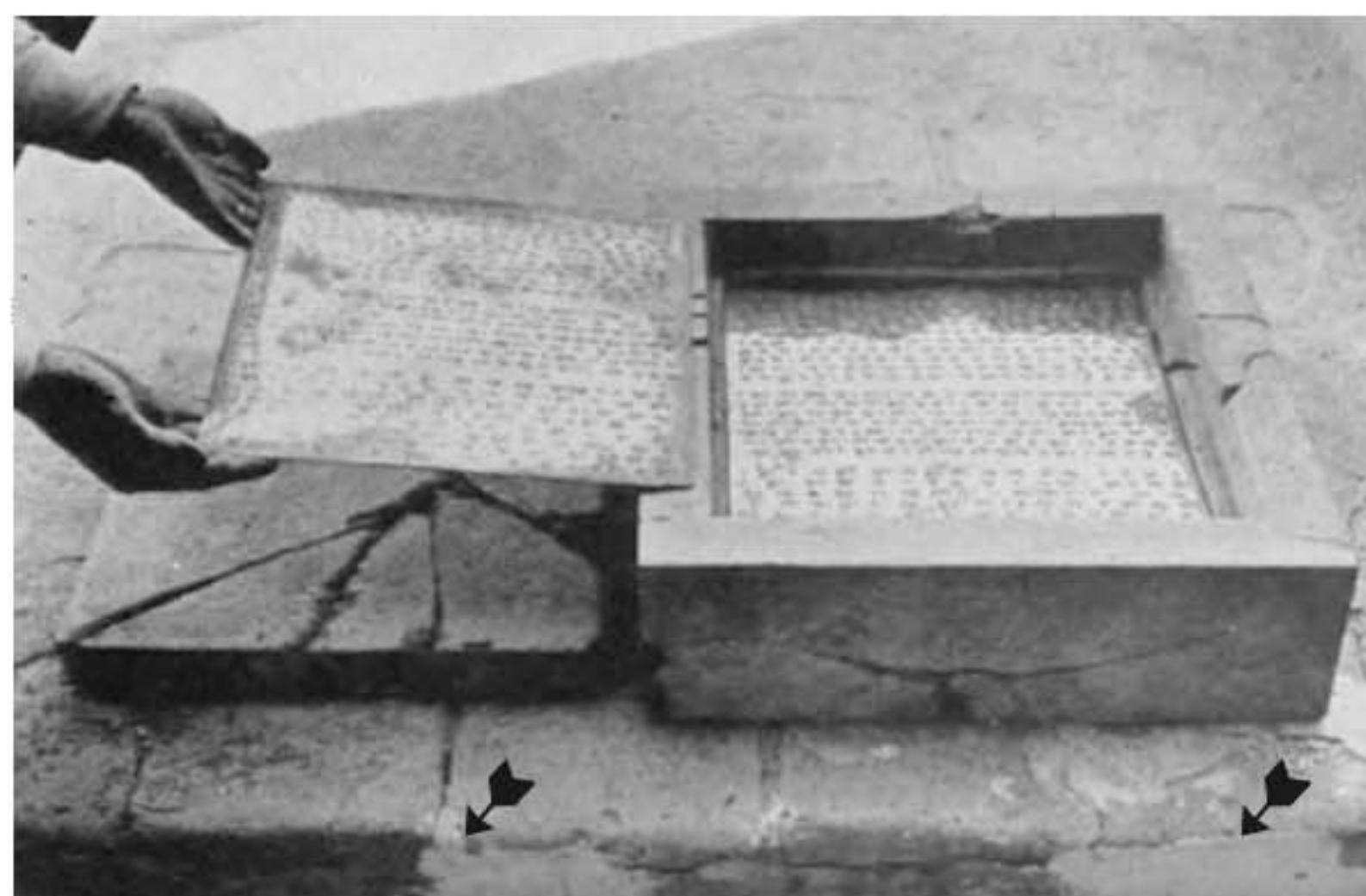
شاید که باستان پرستان ما معتقد باشند که آن جعبه‌ها و لوحه‌های مقدس به خاطر سخنی که از داریوش بر خود داشته، از گزند زمانه و چشم ناپاکان



ظاهراً این اساتید بزرگ در دروغ‌گویی نیز به همان اندازه‌ی باستان‌شناسی ناتوان و ناشی بوده‌اند. این دو تصویر را اشمیت در صفحه‌ی ۹۹ کتاب‌اش به عنوان سند لوحه‌یابی گرفتار ثبت کرده است. در شرح آقای مصطفوی، ظاهراً این لوحه‌ها باید میان خشت‌های یک دیوار «بلندتر از سطح تالار» یافت شده باشد، اما در این جا با چاله‌ای از خاک بکر و سخت، پایین‌تر از سطح زمین روبه روییم که هیچ اثری از رگ‌چینی‌های خشتی در میان آن دیده نمی‌شود!!! در عین حال مصطفوی یعنی ناظر حادثه، لوحه‌ها را از زیر یک سنگ نامنظم پیدا می‌کند، ولی این جا گرفتار برفراز چاله‌ای نشسته است که در کف آن یک شال‌ستون می‌بینیم. انتقال چنین شال‌ستونی، که مخصوص بناهای قدیم تخت جمشید است، به تالار آپادانا، جز فریب‌کاری استادانه نیست. در عین حال هر دوی این عکس‌ها را فقط با اندکی تغییر زاویه‌ی دید از چاله‌ای در محلی نامعین برداشته‌اند و در انتهای آن یک بار شال‌ستون و یک بار جعبه‌ای سنگی را قرار داده‌اند. شاید منظور آن‌ها ایجاد این تصور بوده، که جعبه‌ها را در زیر شال‌ستون یافته‌اند. شمای دیداری تصویر، چنین برداشتی را از نظر فضای هندسی ناممکن می‌کند، ضمن این که سطح جعبه لااقل ۱/۵ برابر سطح شال‌ستون است و لااقل مخفی کردن گوشه‌های جعبه در زیر این شال‌ستون، تمام قوانین فیزیک و هندسه را در هم می‌ریزد. ضمن این که در داستان مفصل مصطفوی، اصولاً صحبتی از شال‌ستون نشده و قرار بوده است لوحه‌ها را از زیر یک سنگ نامنظم پیدا کنند. چنان که درعکس بعد و در محل فلش‌ها می‌بینید، آن دیوار خشتی که باید در حفاری مربوط به یافتن لوحه‌ها شکافته باشند، پیشاپیش با گچ بندکشی شده است!!!



مکان و ماهیت این دیوار خشتی که جعبه‌ی حاوی لوحه را روی آن گذارده‌اند قابل شناسایی نیست، اگر این دیوار را از زیر خاک خارج کرده‌اند، پس چرا درزهای آن با گچ بندکشی شده است!!!؟



این عکس‌ها سند ماندگاری از گستردگی دروغ و صحنه‌سازی و جعل در موضوع تاریخ ایران باستان است. خوش بختانه آن‌ها دیگر قادر نیستند این اثر انگشت‌های باقی‌گذارده در صحنه‌ی جنایت‌های فرهنگی - تاریخی خود را پاک کنند و تا اعتراف کامل به ایجاد ویرانی‌های وسیع در دریافت‌های تاریخی مردم شرق میانه فاصله‌اندکی دارند. اشمیت در زیر عکس سمت چپ در صفحه ۹۹ کتاب‌اش نوشته است: «یکی از نقاط شمال شرقی که در آن جا ذخایری به دست آمده است». او این تصویر را در همان صفحه‌ای چاپ کرده که در آن موضوع یافتن لوحه‌های داریوش مطرح است، اما با زیرکی تمام مطلب صریحی درباره‌ی یافت شدن لوحه‌ها در این عکس نمی‌گوید و سخن از «ذخایری» می‌آورد که می‌تواند هم به لوحه‌ها و هم هر شئی دیگری متوجه شود. دیوار خشتی، آن سنگ نامنظم و شمایل‌حفاران عرب با اشارات مصطفوی منطبق است، فقط معلوم نیست آن چاله و آن دست‌انداز خشتی را که آشکارا از آثار ایلامی تخت جمشید است، در کدام گوشه صفا پدید آورده‌اند؟! اشمیت می‌نویسد که عکس را از «نقطه‌ای در شمال شرقی» برداشته است. منظور او از این آدرس معلوم نیست. اگر آن را شمال شرق تالار آپادانا، یعنی محلی بدانیم که یکی از لوحه‌ها را یافته‌اند، آن گاه پشت زمینه‌ی عکس هیچ ارتباطی با آن نقطه ندارد، زیرا پشت زمینه‌ی شمال شرق تالار آپادانا باید که به چشم‌اندازی از بقایای تالار صدستون باز شود. به احتمال زیاد این فرم متعلق به بقایای ابنیه‌ی ایلامی حرمسرا در فضای آزاد بین آپادانا و تچر است. آیا چه زمان باستان‌شناسی رسمی ایران گریبان خود را از چنگال این مزدوران کلیسا و کنیسه، که تاریخ سرزمین ما را به دروغ‌های علنی و بزرگ آلوده‌اند، رها خواهد کرد؟!»

در آن ۲۵۰۰ سال محفوظ مانده است تا گرفتار بتواند آن معجزه‌ی مسلم را به نظر جهانیان برساند! به راستی از هیچ طریقی نمی‌توان معلوم کرد که گرفتار کدام دیوار خشتی را برای یافتن لوحه‌ها شکافته است، زیرا نه نیبور، نه عکاس زمان مظفرالدین شاه و نه هیچ کس دیگر از چنین دیوار خشتی یاد نکرده و آن را ندیده، تا صورت آن را ثبت کند و علتی برای آن بیاورد. آیا عجیب نیست که تنها یک متر مربع از دیواری خشتی و درست در همان محل که دو جعبه‌ی تاریخی در آن پنهان است، به مدت ۲۳ قرن، در آن ارتفاع کوهستانی از باد و باران و برف زمستانی و حوادث زمانه در

امان مانده باشد؟! زیرا هرگز نمی توان به این درک رسید که چه گونه از مجموع ۲۵/۰۰۰ متر مکعب دیوارخشتی فقط دو گوشه ی یک متری حاوی جعبه ی یاد بود آن، از گزند زمانه گریخته است؟! لا اقل هرتسفلد مدعی شده بود که لوحه مربوط به بنای صد ستون را از میان بقایای آوار دیواری فروریخته یافته است!!! بی شک به علت یافت شدن شاهدان و مصدقانی چون مصطفوی بوده است که این استادان بلند قامت باستان شناسی جهان، چنین بی پروا، به استهزای عمومی ما پرداخته اند!!

باری نمی دانیم برسر بقیه ی آن دیوار خشتی طویل و قطور و بلند چه آمده بود که کرفتر توانسته در یک متر زیرین دو گوشه ی آن، بدون هیچ آواربرداری، لوحه های خود را بیابد. اگر این جعبه ها در یک متر انتهایی دیوار اصلی تالار قرار داشته، پس کرفتر برای یافتن آن لا اقل به ۱۰۰۰ متر خاک برداری و نه پس زدن ۷۰ سانت انتهایی آن مجبور می شد. بدین ترتیب دریافت و درک درست از مطالب و متن مصطفوی نامیسر است، زیرا آدرسی را که او از چاله ی راهنمایی کننده کرفتر می دهد، به راستی خنده دار است. یک حفره ۱۵×۵۰×۵۰ سانتی متری، میان صخره ای در شمال غربی تالار آپادانا!!! و از آن که کرفتر لوحه های اش را در قرینه ی آن چاله در میان دو دیوار شمال شرقی و جنوب شرقی می یابد، پس شاید در جای دیوار شمال غربی کاخ آپادانا صخره ای با جاسازی یک کشوی سنگی ۱۵×۵۰×۵۰ سانتی متر، برای جعبه ی لوحه ی بنا قرار داشته است؟! بدین ترتیب آن دزدان را باید برجسته ترین باستان شناس زمان خود شناخت، که آدرس دقیق آن کشوی سنگی میان صخره را یافته بوده اند!!! آیا این بزرگ مردان باستان شناس، با چه جسارتی و به چه بهایی این دسته گل های بزرگ را در توضیحات تاریخی تخت جمشید به آب داده اند!!

چند موضوع در یادداشت مصطفوی، که خود را شاهد و ناظر حادثه ی لوحه یابی معرفی کرده، به دقتی شایسته نیازمند است. اول که می گوید این عملیات در غیاب هرتسفلد و در زمان تعطیلی اکتشافات تخت جمشید به علت قطع امکانات مالی صورت گرفته است، که در این صورت هر یافته

و شیئی را از صورت رسمی یک اکتشاف باستان شناسانه خارج می کند و به صورت یک حفاری قاچاق درمی آورد. این مطلب تلویحاً معلوم می کند که هرتسفلد بازی مستقیم در نمایش نامه ی یافتن لوحه های داریوش را نپذیرفته و انجام آن عملیات محیرالعقول را به عنصری دست چندم چون گرفتار سپرده است که در صورت آشکار شدن چشم بندی آن ها، مقام بین المللی خود را به خطر نیانداخته باشد.

دوم این که حفاران را کارگران غیر بومی عرب معرفی می کند که قابل شناسایی و رجوع نیستند و از همه مضحک تر همان اشاره ای است که می نویسد: لوحه های یاد بود را در پشته خاکی یافته اند که قریب یک متر از کف تالار کاخ آپادانا «بالا تر» بوده است!!! تردیدی نیست که این اشارات فقط بی توجهی و ناآگاهی نویسنده را باز می گوید، زیرا چنین لوحه هایی را معمولاً در عمقی پایین تر از ته ستون مستقر در کف بنا کار می گذارده اند نه یک متر بالاتر از کف یک دیوار خشتی!!! زیرا همان چاله ی اولیه ای که جلب توجه گرفتار را برای جست و جوی محل قرینه ی آن کرده، چنان که خود نوشته اند، در زیر صخره ی کف بنا قرار داشته است. معلوم نیست چرا هخامنشیان قرینه دوست یک لوحه را در زیر صخره و دو تای دیگر را در میان دیوار روی زمین قرار داده اند. ضمن این که هیچ یک از این داستان نویسان موضوع لوحه های داریوش، هنوز تکلیف گوشه ی چهارم و لوحه های چهارم این تالار را روشن نکرده اند.

آن چه از یادداشت مصطفوی دریافت می شود، این است که فردریک گرفتار «فرصت را غنیمت دانسته» و مأموریت آشکارسازی دو کتیبه ی سیم و زر داریوش اول را، در غیاب برنامه ریزی شده ی هرتسفلد، با ناشیانه و ناشایسته ترین چشم بندی های باستان شناسانه اجرا کرده است. بدین ترتیب کارشناسی جدی این دو لوحه، اگر هنوز در جای خود باشد و رسیدگی به موضوع کشف آن ها، به ضرورت نخستین در ارزیابی اسناد بنای تخت جمشید بدل می شود، تا سرانجام همه بدانند که سازندگان عظمت های قلابی پیش از اسلام برای ایرانیان، خود به حقیقت امور به

خوبی آگاه بوده‌اند و با طراحی و زحمت و دور اندیشی بسیار، جای خالی افسانه‌های دست سازشان را، با جعل‌های مکرر، مسطح کرده‌اند. با این ظواهر، لااقل پروفیسور کرفتر را باید خوش شانس‌ترین دافینه یاب برحسب تصادف در باستان‌شناسی جهان معرفی کرد. زیرا در عکس‌های موجود از این ماجرای عظیم، که زاویه‌ی دید افق برخی از آن‌ها، با مکان کنونی آپادانا به کلی بی‌ربط است، نشان می‌دهد که او در آن روزهای بی‌سرپرستی، در هر گوشه‌ای از آپادانا که چاله‌ای کنده به یک گنجینه‌ی با ارزش تاریخی رسیده است! برای پی بردن به پهنای دروغ‌گویی سازندگان این صحنه‌های قلابی کافی است به آن‌ها ستون مانده در آن چاله‌ی محتوای لوحه‌های داریوش نگاهی بیاندازید. ادعای دیدن چنین ته‌ستونی، که مخصوص بناهای تخت جمشید قدیم است، در میان دیوار تالار عظیم آپادانا، حقیقت این حقه‌بازی‌ها را آشکار می‌کند و تکرار کنم که آن دیوار با خشت‌های سالمی را که ظاهراً پس از ۲۵ قرن در هوای آزاد و در برابر باد و باران خم به ابرونیاورده‌اند، پیش از کرفتر، کسی به چشم ندیده، از آن یادی نکرده و نقشه و تصویری از آن برجای نیست و تنها شاهد آن‌ها، ظاهراً همان چند کارگر غیربومی، کرفتر و مصطفوی بوده‌اند!!!

«ساختمان دو درگاه، که ایوان شمالی را به تالار اصلی مرتبط می‌سازد، دلیلی است که این دو درگاه مدخل اصلی تالار به شمار می‌رود. فقط در این جاست که آثار پایه‌های سنگی مشهود است، ولی در روی سنگ‌های موجود، اثری از نقوش برجسته دیده نمی‌شود. آقای هینتز به علت کمی وقت (!!؟) فقط درگاه قسمت شرقی را مورد بررسی قرار داد، ولی تردیدی نیست که هر دو دهانه شبیه به هم بوده است. تا آن‌جا که اطلاع داریم، آستانه‌های این دو درگاه، برخلاف سایر درگاه‌های کاخ آپادانا تماماً از تخته‌سنگ‌های صاف و صیقلی ساخته شده بوده است.» (اشمیت، تخت جمشید، ص ۷۹)

فاصله‌ی بین این دو درگاه شمالی آپادانا، کم‌تر از ۱۵ متر است ولی اشمیت می‌گوید که هینتز به علت کمی وقت فقط یکی از آن درگاه‌های کاملاً یکسان را ارزیابی کرده است!!!

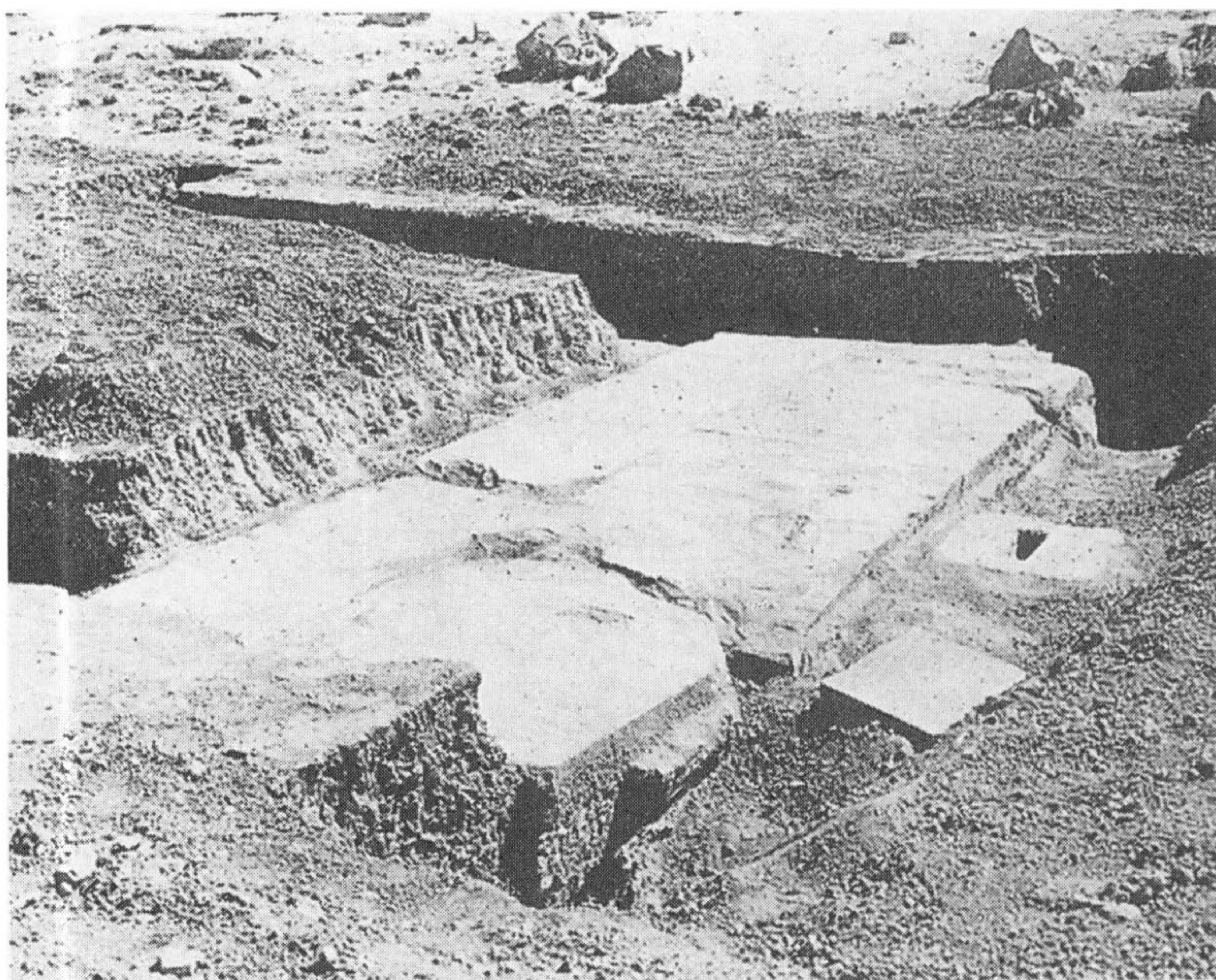
پس از دیدار کوتاهی از آن نمایش روحوضی لوحه‌یابی، به شمای باز

سازی شده‌ی اشمیت از آپادانا بازگردم که برای تالار آپادانا، ۶ درگاه عریض ورودی و خروجی، با درهای دو لنگه ترسیم کرده است. بدون شک این درگاه‌ها باید که پرکارتر از دروازه‌های ورودی تچر و هدیش و صدستون نقش اندازی می‌شدند، زیرا از نقوش پاشنه‌گردان درهای دو لنگه‌ای آن‌ها معلوم است که باید ظرافت و عظمت حجاری‌ها در این تالار، برابر گواهی پایه ستون‌ها و سرستون‌ها و نیز ارتفاع بسیار زیاد سقف، نسبت به دیگر تالارها ممتازتر و متمایزتر باشد، اما اشمیت که فقط توانسته ۳ سنگ درگاه زیرین از مجموع ۶ سنگ درگاه را کشف کند و فقط بر دو سوی دو سنگ درگاه، قطعه‌ای از پایه‌های سنگی بدون نقش یافته است، باز هم به جای اعتراف بر متوقف ماندن بنای آپادانا در آغاز کار، بی‌خردانه مدعی است که پایه‌های اطراف سنگ درگاه‌های زیرین شمالی، با پایه درگاه‌های دیگر اضلاع کاخ آپادانا متفاوت بوده است!!! ظاهراً در این جا آن اندیشه‌ی قرینه‌یاب این اساتید بزرگ نیز، چون ادامه‌ی بنای کاخ آپادانا دچار توقف شده است! وانگهی چه طور بپذیریم که دروازه‌ی ورودی و خروجی تالاری را، فراز پله‌هایی که از فرط پرکاری در نقش اندازی، به تاریخچه‌ی مصور، اما دروغینی از دوران هخامنشیان بدل شده و در سنگ‌کاری و سنگ‌سازی‌های غیر ضرور شهره‌اند، از خشت و گل و گچ ساخته باشند؟!!! اشمیت واقعاً در توضیح تالار آپادانا درمانده است. او دو درگاه سنگی عریض شمالی را با دو آستانه‌ی سنگی یکپارچه و پایه‌های کوتاه سنگی و طبیعتاً هنوز نقش اندازی نشده، یافته است و چون بر دیگر درگاه‌ها، سنگ کف و دیواره‌های سنگی عمود بر آن، به علت توقف ادامه‌ی کار هنوز نصب نبوده است، ناگزیر می‌نویسد که دیواره‌های سایر درگاه‌ها را از خشت و گل و گچ ساخته‌اند!!!

«کاوش‌ها و گمانه‌زنی‌های ما منجر به تعیین تعداد صحیح درگاه‌های تالار گردید. دو دهانه در دیوار جنوبی به اتاق‌های انبار و راه‌های خروجی ایوان جنوبی باز می‌شد. محل درگاه قسمت غربی به وسیله‌ی دو فرو رفتگی مربع شکل، به وضع اطمینان بخشی مشخص شده است. فرو رفتگی‌های مزبور

جای پاشنه‌ی در دو لنگه‌ای می‌باشد. در مورد درگاه قسمت شرقی هم، مقدار کافی از جرز شرقی باقی مانده بود و نشان می‌داد که درگاه، سنگی نبوده و آن را از خشت ساخته بوده اند (!!!). یقین داریم که آستانه‌ی در از تخته سنگ یکپارچه نبوده است، زیرا روی بستر سنگی قسمت شمالی آستانه یک طبقه سنگ‌های بدون شکل دیده شد که احتمال می‌رود با گل و گچ پوشیده شده بوده است (!!!)». (اشمیت، تخت جمشید، ص ۷۸)

این جا اشمیت از خروجی ایوان جنوبی می‌نویسد، اما در نقشه‌اش به جای ایوان، بقایای بناهای ایلامی صفا‌ی به اصطلاح حرمسرا را رسم کرده است!!! ملاحظه کنید که آن‌ها به علت طفره رفتن از اعلام این که ادامه‌ی ساختمان کاخ آپادانا و دیگر ساخت و سازهای تخت جمشید به علت حمله‌ی اسکندر متوقف بوده، آماده‌اند تا کاخ آپادانا را به این صورت مضحک درآورند: درگاه کاخی را که ستون‌های بلند ۲۰ متری با پایه‌های سنگی نخبه تراش دارد، خشتی فرض می‌کنند، در کاخی با ۳۶۰۰ مترمربع مساحت، یک پنجره و یا لااقل چراغ‌دان سنگی کار نمی‌گذارند تا چون دخمه‌ای تاریک و وهم‌آور شود، دیوارهای آن را به کلی از خشت بالا می‌برند و با گچ مالی آرایش می‌دهند و از خود نمی‌پرسند که در چنین بنایی، آن ستون‌های شیاراندازی شده و سرستون‌ها و پایه ستون‌های سنگی عظیم، چه حکمت و هماهنگی داشته و چه نیازی به آن‌ها بوده است؟! در تصویر صفحه‌ی بعد، بخشی از درگاه غربی کاخ آپادانا به صورت یک قطعه سنگ یکپارچه آمده است. به گمان من این سنگ دنباله‌ای داشته که به عمد و برای اثبات خشتی بودن ادامه آن به طرز ناشیانه‌ای بریده‌اند. با این همه دو طرف این درگاه هنوز عاج‌اندازی نشده و ردی از برپایی جرزهای عمودی چپ و راست بر آن باقی نیست. در این صورت بدون ذره‌ای تردید باید پذیرفت، که این دروازه از مرحله کف‌سازی اولیه پیش‌تر نرفته است. چه گونه ممکن است که این همه درگاه پرنگاره و قاب پنجره‌ی پرکار در بنای باز هم نیمه تمام صدستون بر جای مانده باشد و از درگاه‌ها و قاب پنجره‌های آپادانا، که بی‌شک باید بسیار عظیم‌تر و آراسته‌تر و با حجاری‌های استادانه‌تر باشد، حتی یک نمونه‌ی قابل ارائه نداشته باشیم؟ بدین



بخشی از سنگ درگاه غربی تالار آپادانا که هیچ علامتی از نصب جرز جانبی بر آن دیده نمی شود. این درگاه، که در آغاز مرحله ی خاک برداری از سالن آپادانا عکس برداری شده و با کف اصلی تالار همسطح است، به عنوان یک سند انکارناپذیر مسلم می کند که آوار موجود بر سطح سالن آپادانا پس از ۲۳ قرن، بیش از ۲۰ سانت نبوده است! اگر این سنگ درگاه کاخ آپادانا را، که منطقیاً باید در دو سوی آن، چنان که اشمیت می گوید دو دیوار خشتی ۵/۵ متری با ارتفاع ۲۰ متر باشد، فقط در زیر ۲۰ سانت آوار می یابیم، پس آن دیوارها تنها در خیال اشمیت بالا رفته است. ضمناً آن صخره ی راهنمای گرفتار، باید در حوالی این درگاه باشد، که بر زمین آن جز خاک نیست! (منبع تصویر، اشمیت، تخت جمشید، صفحه ۱۰۵)

ترتیب هنگامی که فقدان بقایای دیوار و آوار و درگاه و پنجره سازی را با نشانه های نیمه تمام بودن نقوش پله های شمالی و شرقی آپادانا و نانوشته ماندن پانل های کتیبه های میانی آن ها توأم می کنیم، معلوم می شود که آپادانا بنایی با طراحی عظیم است، که ساخت آن، در همان مراحل نخستین اجرا، به زمان خشایارشایی که در سال ۳۳۰ پیش از میلاد، خود را سلطانی در حال سازندگی می دید، به علت حمله ی اسکندر، متوقف مانده است. اگر سال شمار رسمی هخامنشیان، چنین خشایارشایی را نام نمی برد و نمی شناسد، پس سزاوار است که تمام این افسانه ی بزرگ نموده شده ی هخامنشیان را، با خردی نوین، بازخوانی کنیم.

با این همه گویاترین گواهی ناتمام ماندن بنای کاخ آپادانا، در همان مراحل اولیه کار، خالی بودن ۶ پانل از مجموع ۹ پانل موجود در نگاره های مشهور پله های آپادانا و سه دروازه است. شرح کامل بر این نگاره ها، باز هم به مقاله ای مفصل و مستقل نیازمند است که به زمان خود ارائه خواهم داد، اینک فقط می پرسم که آن حاکمان هخامنشی، مثلاً داریوش دوم و سوم، که هیچ یادگار مکتوبی در تخت جمشید ندارند، چه گونه این ۶ پانل آماده برای نوشتن را بر دیوارهایی نادیده گرفته اند، که می گویند در زمان داریوش اول و فرزندش خشایارشا آماده بوده است؟! اما اینک به بهانه ای برسیم که اساتید بزرگ برای خالی ماندن این پانل های کتیبه نویسی ارائه داده اند!

«می توان علت انتقال دو سنگ صحنه بار عام را از جلو پلکان «آپادانا» به «گنج خانه»، بر اساس پژوهش های شاپور شهبازی بیان کرد:

بر خلاف آن چه اریک اشمیت می پنداشت، تصویر شاه در این جا «داریوش بزرگ» نبوده، بل که از آن «خشایارشا» است. این نظریه به استناد مقایسه اختلافات جزئی تاج این دو شاه در سایر نقش ها ثابت شده است (!!!). جانشینی که پشت سر یا کنار شاه ایستاده است، «داریوش» پسر ارشد «خشایارشا» است. نجیب زاده ای که شرفیاب شده است، فرماندهی نگهبانان است که عنوان مقام اش «هازاراپاتیس» (!!!) است و یکی از وظایف اش معرفی یکایک نمایندگان هدیه آور به حضور شاه. فردی که پشت سر جانشین شاه ایستاده و حوله ای به دست دارد، خواجه سالار دربار است.

ترکیب این صحنه از هر لحاظ متناسب با مراسمی است که در جلو پلکان ایوان شرقی و شمالی «آپادانا» در روز نوروز (!!!) اجرا می شد.

اما رخ داد بدفرجامی که مایه ی جابه جا شدن دو سنگ نقش «بارعام» گردید، این است که در ده سال آخر دوران شاهی «خشایارشا»، «آرتاپانوس» نامی، فرماندهی نگهبانان شاه را برعهده داشت و در مقام والای «هازاراپاتیس» مورد اعتماد شاه بود. این فرد که در نقش «بار عام» جلو شاه خم شده است، با یکی از خویشاوندان خود، یک «مادی» به نام «آسپی میترس» که خواجه سالار دربار بود و در نقش «بارعام» پشت سر جانشین شاه ایستاده است، همدست شده «خشایارشا» را شب هنگام در کاخ اش می کشند. آن گاه به سوی «اردشیر اول» یکی دیگر از پسرهای بسیار جوان «خشایارشا» شتافته «داریوش» را متهم به شاه کشی می کنند. «اردشیر اول» بی درنگ فرمان کشتن «داریوش» را می دهد و خود بر تخت می نشیند. دیری نمی پاید که توطئه علیه

«اردشیر» آشکار می شود^۱. هر دو گرفتار شده به فرمان «اردشیر» اعدام می شوند ضمناً مردی که در لباس مادی پشت سر «آسپی میترس» ایستاده است «پرکسپس دوم» نام دارد و آورنده ی تیردان و تبر شاه است^۲ (!!!).

در آن هنگام «اردشیر اول» با مسئله ی بسیار پیچیده ای روبه رو شد: دو نقش بسیار نفیس و گویای بار عام، کشته شدگان بی گناه و کشندگان گناه کار را هنرمندان در دو جای کاخ «آپادانا» در معرض دید جهانیان قرار می دادند. نه می شد دو نقش را منهدم کرد، نه می شد آن ها را در جایشان نگه داشت. یگانه راه حل منطقی این بود که دو قطعه سنگ از جلو کاخ «آپادانا» به «گنج خانه» منتقل شوند. این انتقال در سال ۴۶۵ پ. م. انجام گرفت، تا این که ۲۴۶۰ سال بعد پرده از روی این معمای «تخت جمشید» برداشته شد. هشت افسری که اکنون پانل مرکزی دو پلکان شمالی و شرقی آپادانا را مزین کرده اند بی گمان افسرانی هستند که به حمایت «اردشیر» شتافته او را در دستگیری و سرکوب «آرتاپانوس» و «آسپامیترس» خائن یاری دادند. با این توضیح شاید روشن باشد که چرا پانل مستطیل شکل افسران خالی از نوشته است (!!!)». (فرخ سعیدی، راه نمای تخت جمشید، نقش رستم و پاسارگاد، ص ۱۳۸)

گرچه به راستی ساخت این همه نام و حادثه ی من درآوردی، مقام سعیدی را تا مرتبه ی یک نقال قهوه خانه بالا می کشد، اما هنوز معلوم نیست همین افسانه ی ساختگی و بی سامان را، چه گونه می توان دلیلی بر نانوشته ماندن پانل های مرکزی پله های تالار آپادانا گرفت و هرچند با این قدرت تخیل غول آسا نمی توان پنجه کرد، و باید که آهسته و محتاط بدان نزدیک شد، ولی سعیدی از قول شهبازی می نویسد که افسران گارد، که پانل های خالی از کتیبه را در برگرفته اند، افسرانی هستند که به اردشیر در سرکوب توطئه گران کمک کرده اند! اما نمی دانیم تمام این مراتب غیب گویی، با خالی بودن پانل آن نگاره مرکزی و ۵ نمونه ی دیگر در دیوارهای شمالی و شرقی

۱. نویسنده سخت در صحنه پردازی و مرتبط کردن اسامی در این اغتشاش باور نکردنی، و بداهه نویسی تاریخ، درمانده می نماید، زیرا در این جا دیگر معلوم نیست از کدام توطئه علیه «اردشیر» سخن می گوید، چرا که اساساً و ظاهراً و چنان که خود می نویسد توطئه علیه خشایارشا و داریوش در جریان بوده و اردشیر باید که از حاصل این افسانه سرایی سود برده باشد!

۲. با این نام گذارهای دقیق آقای سعیدی، بر چند صورت سنگی خاموش، که شامل جایگاه اداری و منصب های آن ها نیز می شود، می توان پنداشت که ایشان نه فقط به شناسنامه های سنگی صاحبان این تصاویر، بل به سند کارگزینی استخدام آنان در بایگانی تخت جمشید نیز دسترسی و اشراف کامل داشته است!!!

آپادانا و سه دروازه چه ارتباطی دارد، زیرا تمام این داستان پوشالی می‌خواهد به این نتیجه برسد که ظاهراً این نقوش را در جای دو تابلوی برکرسی نشستن داریوش یا خشایارشا قرار داده‌اند، که پیش‌تر به جای این افسران گارد محاصره‌کننده‌ی پانل‌ها نصب بوده است. به زودی با بی‌بنیانی این اندیشه نیز آشنا خواهیم شد، اما اگر قضیه را همین گونه فرض کنیم که سعیدی و تیلیا و شهبازی و اشمیت و کخ به صورت‌های مختلف آورده‌اند، باز هم در میان این مقولات، دلیلی برای خالی ماندن پانل کنونی نخواهیم یافت. ضمن این که حتی اگر موضوع آن دو تابلو، فقط بتواند مسئله‌ی دو پانل نانوشته را حل کند، درباره‌ی خالی ماندن آن چهار پانل دیگر، که علی‌البدلی ندارند، چه باید گفت؟!؟

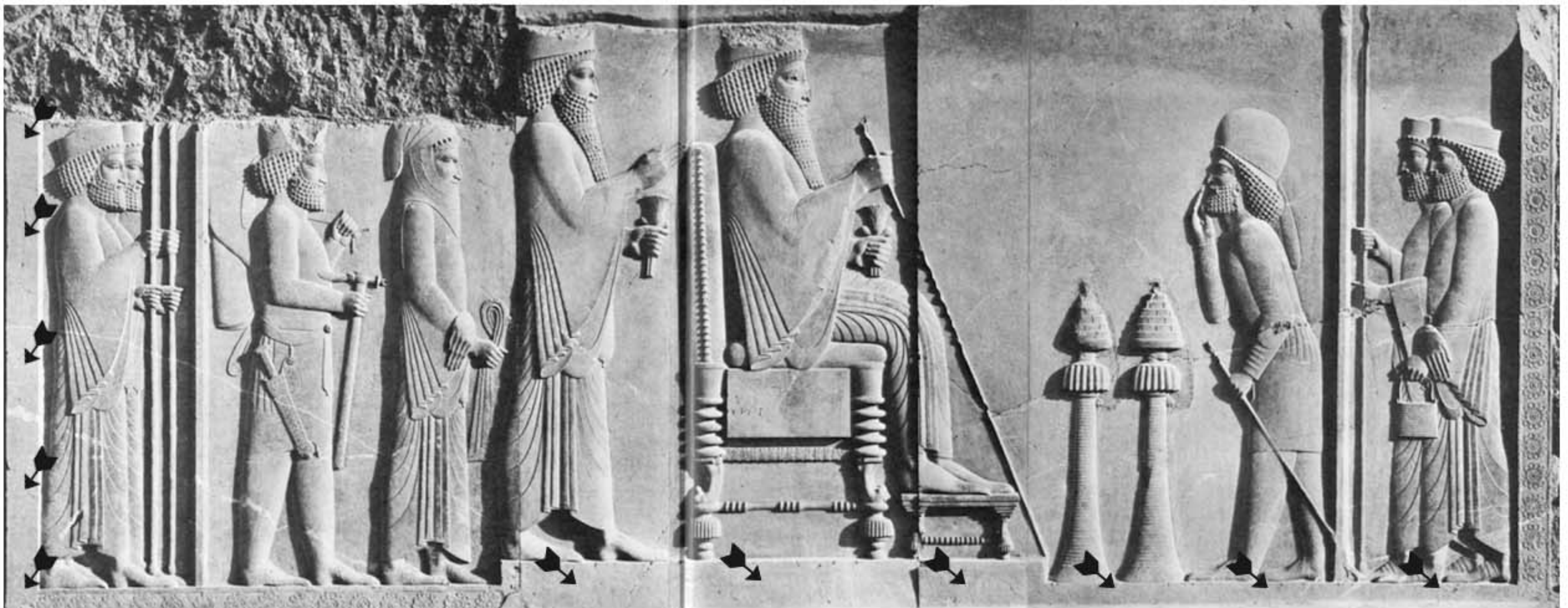
ما درباره‌ی تخت جمشید با امثال چنین قلم‌دارانی روبه‌رو هستیم. اگر کسی بگوید که کتاب سعیدی ارزش نقل ندارد و مرجع نیست، تکرار خواهم کرد که آن کتاب را «ریچارد فرای» مقدمه زده، میراث فرهنگی کشور، در همین سال‌های اخیر چاپ کرده و شهبازی، چنان که در مقدمه‌ی کتاب آمده، مشوق نویسنده‌اش بوده است. پس این جا در واقع با فرای و میراث فرهنگی و شهبازی روبه‌رویم و نه با سعیدی!!!

باری، موضوع اصلی این است که نقش نیزه‌داران پله‌های آپادانا، که دو سوی پانل کتیبه‌های نانوشته‌ای را در حجاری پله‌های آپادانا در میان گرفته‌اند، تکرار و تقلید همان نقشی است که بر دیواره‌های حیاط جنوبی تچر یافته‌ایم، که حضور آنان در دو سوی آن پانل‌ها، نه فقط با داستان سرایی بی‌مأخذ و مدرک درباره توطئه‌های این و آن توأم نیست، بل کتیبه‌های در برگرفته به وسیله‌ی آنان، در حیاط جنوبی تچر، تنها به این دلیل ساده که بنای تچر کامل بوده، تماماً نوشته شده است!!!

در عین حال ما با تصورات دیگری درباره‌ی جابه‌جایی نقش میانی پله‌های شرقی کاخ آپادانا نیز روبه‌رویم، که معلوم می‌کند کسان دیگری برای عذر خالی بودن پانل‌های میانی نقوش شمالی و شرقی پله‌های آپادانا، داستان دیگری نوشته‌اند.

«خشایارشا پس از شکست از یونانیان در جنگ سالامیس و پلاته، در سال‌های ۴۸۰ و ۴۷۹ پ. م. برآهنگ فعالیت‌های ساختمانی‌اش افزود. شاید می‌خواست با ایجاد شکوه و جلال بیش‌تر در داخل کشور، از تأثیر این شکست بکاهد. احتمالاً در همین زمان دستور جابه‌جایی نگاره‌ی مرکزی پلکان آپادانا را داد. در آن نگاره خشایارشا در مقام ولی‌عهدی پشت پدر ایستاده است و اینک که مدت‌ها از سلطنت‌اش می‌گذشت. این نگاره چون خاری در چشمان‌اش فرومی‌رفت، فرمان داد تا نگاره را از محل دور سازند و تصویر دو گروه ۴ نفره نگهبان را، که رو در روی هم ایستاده‌اند و یک در میان لباس سواران ایرانی و دربار هخامنشی بر تن دارند، به جای آن بنشانند. با این همه او نگاره‌ی ولی‌عهدی خویش را نابود نکرد، بل دستور داد که آن را در حیاط خزانه، یعنی محلی که چندان در دیدرس نبود، نصب کنند. باستان‌شناسان این نگاره را در حیاط خزانه یافتند و اصطلاحاً آن را «نگاره‌ی خزانه» خواندند. نخستین بار زوج ایتالیایی تیلیا، که با همکاری حکومت ایران در دهه ۶۰ و آغاز دهه‌ی ۷۰ میلادی دست‌اندرکار مرمت تخت جمشید بودند، توانستند به محل واقعی این نگاره پی ببرند.» (هاید ماری کخ، از زبان داریوش، ص ۱۶۲)

هر چند این گمانه‌های بی‌لگام، ذره‌ای استنادات اصلی به همراه ندارد، اما تفاوت روایت مشترک سعیدی و شهبازی با روایت مشترک تیلیا و کخ از زمین تا آسمان است، در روایت مشترک سعیدی و شهبازی خشایارشا به دست یکی از نزدیکان‌اش کشته می‌شود و دریک فیلم سینمایی پر از زد و خورد، که تاریخ انحصاراً برای استحکام خیالات سعیدی و شهبازی و خانواده‌ی تیلیا ساخته است، سرانجام اردشیر بر تخت می‌نشیند که تاب دیدار نقش پدر مقتول و قاتلان او را ندارد و بدین سبب دستور جابه‌جایی تصاویر سنگی قاب‌گرفته را می‌دهد، اما در روایت مشترک کخ و تیلیا، شخص خشایارشا، به علت احساس سرشکستگی از دیدار خود به صورت جانشینی بی‌قدرت، به خیال جابه‌جایی سنگ نگاره می‌افتد!!! پیشنهاد می‌کنم که به جای سرگرم شدن با افسانه‌های سعیدی، کخ، تیلیا و شهبازی و درست برای تمسخر این اساتید بزرگ بین‌المللی، راه کوتاه‌تری برویم و آن آوردن تصاویر آن دوسنگ نگاره‌ای است که می‌گویند به این و آن علت، از میانه نقش برجسته‌های پلکان‌های شرقی و شمالی کاخ آپادانا برداشته‌اند و نقوش و پانل خالی کنونی را در جای آن کاشته‌اند.



این دو نگاره‌ی یافت شده در محوطه‌ی خزانه، موجب انبوهی داستان پردازی در نزد ایران شناسان و باستان شناسان و محققین و مفسرین نقوش تخت جمشید شده است! چنان که فلش‌های تصاویر نشان می‌دهد، کار نقش اندازی این نگاره‌ها نیز، مثل نگاره‌های پله‌های آپادانا ناتمام است. بدین ترتیب این نقش برجسته‌ها نمی‌توانند کم‌ترین ارتباطی با نقوش افسران دو سوی نگاره‌ی مرکزی دیوارهای شرقی و شمالی آپادانا داشته باشند.



چنان که درعکس‌ها می‌بینید، کار نقش اندازی این سنگ نگاره‌ها نیز، ناتمام است!!! ضلع عمودی قاب سمت چپ، در نگاره‌ی بالا، خلاف ضلع عمودی سمت راست همان قاب، ردیف گل‌های رزت را ندارد، چنان که از میانه‌ی سنگ زیر پای سلطان و ولی عهد تا پایان قسمت دست راست آن هنوز گل اندازی نشده است. در صفحه‌ی اصلی نگاره‌ی زیر، کمی بالاتر از دستی که عصا را گرفته، کف تراشی کار کامل نیست، چنان که گل‌های رزت سمت چپ نوار زیرپای همراهان ناتمام است. بدین ترتیب اگر داستان‌های کودکانه‌ی این عالی مقامان ایران شناس را باور کنیم، معلوم می‌شود که خشایارشا و یا داریوش نقوش نیمه تراشیده‌ای را با نقوش نیمه تراشیده دیگری تعویض کرده‌اند!!! زیرا چنان که تصویر میانی صفحه

۲۵۹ همین کتاب نشان می‌دهد، نقش اندازی روزت‌های نوار بالا و پایین، صحنه‌ی موجود در پله‌های شمالی و شرقی آپادانا نیز، کامل نیست!!!

به گمان من درباره‌ی این دو نگاره‌ی منزوی خزانه تنها دو الگوی قابل مطالعه می‌توان عرضه کرد: احتمال بسیار ضعیف برداشتن نقوش موجود در مرکز پله‌ها و جایگزینی آن با این دو تصویر در حال ساخت در بنای خزانه است، که تناسب به‌تری با سایر نقوش پله‌ها دارد، که سرنوشت این دو تصویر را معکوس شیوه‌ی تلیا و دیگران توضیح می‌دهد و تکرار می‌کنم که به صحت و امکان چنین گمانه‌ای کم‌ترین اعتقادی ندارم؛ و دوم، انتقال و نصب این لوحه‌ها، پس از اتمام تراش و نقش‌اندازی، به فراز سنگ درگاه دو طرف ورودی کاخ در حال ساخت آپادانا است. این احتمال از آن بابت موجه می‌نماید که درازای این نقش برجسته‌ها، با درازای درگاه آپادانا منطبق است، با نقوش فرازدرگاه‌های صدستون همخوانی موضوعی قابل توجهی دارد و بالاخره آینه‌وار بودن نقش‌ها، بی‌تردید نصب آن‌ها را در دو سوی یک راهروی ورودی، قرینه و مقبول می‌کند.

تفاوت حضور ولی عهد در این سنگ‌نگاره را در مقایسه با نگاره‌ی ورودی صدستون می‌توان چنین توضیح داد که در فاصله‌ی پیشرفت بنای صدستون تا آغاز درگاه سازی‌های آپادانا، احتمالاً ولی عهد آن خشایارشای ناشناس پایان سلسله هخامنشی، که خود را با ساخت و سازهای عظیم سرگرم می‌کرده، به رشدی مناسب حضور در کتیبه‌ها رسیده بوده است.

بدین ترتیب، پانل‌های در برگرفته به وسیله‌ی افسران در کتیبه‌ی میانی پله‌های شمالی و شرقی کاخ آپادانا و سه دروازه، بدون بها دادن به هر گونه داستان پردازی درباره‌ی جابه‌جایی نقوش، تنها به این دلیل نانوخته مانده است که سازنده‌ی کاخ آپادانا، هنوز برای پرکردن آن‌ها فرصت بسیاری در پیش روی خود تا اتمام کاخ می‌پنداشته است، فرصتی که با رسیدن اسکندر ذوالقرنین در زیر پله‌های تخت جمشید، قابل بهره‌برداری نشد. آن‌چه در حال حاضر به وضوح می‌بینیم و هیچ داستانی قدرت پوشاندن این واقعیت محض را ندارد و جانشین دیدار مستقیم و با چشم سر ما

نمی شود، این است که درپله های شرقی و شمالی کاخ آپادانا و سه دروازه، شش پانل سنگی وجود دارد که هیچ متنی برآن ها حک نیست و خالی ماندن آن ها توضیحی جز نیمه تمام بودن حجاری های پلکان ها و نیز ابنیه ی در ارتباط با این پله ها ندارد. در حال حاضر برای نیمه کاره رها شدن این همه ساخت و ساز بزرگ، دلیل دیگری جز حمله ی اسکندر نمی توان ارائه داد، زیرا هرگمانه ی دیگری نه فقط مقبولیت و مستندات تاریخی ندارد، بل موجب اغتشاشی باز هم افزون تر در مسائل هخامنشی خواهد شد.

«خدای بزرگ است اهورامزدا، که این زمین را آفرید تا که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که برای مردم شادی آفرید، که خشایارشا را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرمان روا از بسیاری، من خشایارشا، شاه شاهان، شاه کشورهای دارای همه گونه مردم، شاه در این زمین بزرگ، دور و پهناور، پسر داریوش شاه هخامنشی. خشایارشا، شاه بزرگ گوید: آن چه من در این جا ساخته ام و آن چه آن سوتر ساخته ام، همه را به خواست اهورامزدا کردم، مرا اهورامزدا و دیگر ایزدان بپاید و کشور مرا و هر آن چه من ساخته ام.»

(کتیبه ی خشایارشا، بر پانل شمالی و شرقی پله های کاخ آپادانا، Xpb)

این متن، سه پانل از مجموع ۹ پانل پله های آپادانا و سه دروازه را به سه زبان پرکرده است. در این جا خشایارشا خود را فرزند داریوش می خواند. ردیف سنتی سلاطین هخامنشی، ۳ داریوش دارد، که خشایارشا در این کتیبه ها معلوم نمی کند فرزند کدام داریوش است. بحث این مدخل درست در اطراف همین ناشناختگی است. می خواهم بگویم علی رغم تولید دو لوحه سیم و زر به نام داریوش اول، در دیوارهای کاخ آپادانا، منطقی نیست خشایارشای سازنده بناهای نیمه تمام تخت جمشید و از جمله آپادانا و دروازه ملل را، که بناسازی های او با حضور سربازان اسکندر در تخت جمشید ناتمام ماند، همان خشایارشای فرزند داریوش اول بدانیم.

«خدای بزرگ است اهورامزدا، که این زمین را آفرید، آن آسمان را آفرید، مردم را آفرید، خشایارشا را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرمان روا از بسیاری. من خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای که مردم بسیار دارند، شاه این کشور بزرگ، دور و دراز، پسر داریوش هخامنشی.

خشایارشا شاه گوید: به خواست اهورامزدا این دروازه ی همه ی ملت ها را من

ساختم، بسیار چیزهای زیبای دیگر در این پارسه کرده شده که من کردم و پدر من کرد. هر کاری که به دیده زیباست، آن همه را به خواست اهورامزدا کردیم. خشایارشا گوید: اهورامزدا مرا و شهریاری مرا بپاید و آن چه به وسیله من کرده شده و آن چه به وسیله ی پدرم کرده شد، آن را اهورامزدا بپاید».

(خشایارشا، کتیبه فراز دروازه ی ملل، در تخت جمشید Xpa)

در این کتیبه ی فراز دروازه ی ملل نیز، خشایارشا شجره نامه کاملی ندارد و فقط خود را فرزند داریوش معرفی می کند. مورخ می پرسد اگر قابل اثبات است که بنای دروازه ی ملل، کاخ آپادانا، تالار صدستون و تمام دیگر اجزاء تخت جمشید جدید، بر اثر حمله ی اسکندر نیمه تمام رها شده، آیا این خشایارشا می تواند فرزند داریوش اول باشد؟!

اگر با این شروح و مراتب معلوم شد که بناهای مجموعه ی جدید تخت جمشید، از دیواره ی سراسری بیرون صفا، تا بنای دروازه ی ملل، کاخ آپادانا، تالار صدستون اسفنجس های ایوان شمالی آن و نیز اسفنجس های کم کار شده ی رو به روی کاخ صدستون، در سمت شمال، که خود دروازه ای برای ورودی کاخی است که مشغول پی ریزی آن بوده اند و نیز بنای سه دروازه، به سبب حمله اسکندر نیمه کاره رها شده و اگر آن دو کتیبه ی فراز دروازه ی ملل و دیوارشمالی و شرقی آپادانا، سازنده ی این مجموعه را یک خشایارشای فرزند داریوش معرفی می کند، پس باید پذیرفت که زمام دار پایانی دوران هخامنشیان، حاکم ثروتمند و خوش سلیقه ای به نام خشایارشا فرزند داریوش دیگری بوده است که حتی می توان او را داریوش سوم شناخت، زیرا زمان داریوش اول و دوم، بسیار با زمان حمله ی اسکندر به تخت جمشید فاصله دارد.

دوران حکومت این خشایارشا، که خیالات بلند پروازانه ی او در نوسازی پر عظمت تخت جمشید نیمه کاره ماند، لاجرم به ۳۶۰ پیش از میلاد باز می گردد، زیرا ارزیابی زمان صرف شده در بالا بردن همین میزان از ابنیه ی نیمه تمام موجود و به ویژه تالار صدستون و دروازه ی پرکار ملل، لااقل ۳۰ سالی برآورد می شود. در آن صورت معلوم است که نه فقط باید در سال شمار سلاطین هخامنشی، بل در نقش و اهمیت تاریخی و ارزش فنی

و هنری تخت جمشید نیز تجدید نظر کرد، زیرا اکنون مسلم است که این امپراتوران ظاهراً پر عظمت، در محدوده‌ای قریب ۲۰۰ سال، تنها در بخش قدیمی تخت جمشید زیسته‌اند و در میان مجموعه‌ی عظیمی از ابنیه‌ی کهن آجری - خشتی ایلامی، فقط سه بنای سنگی کوچک تچر و هدیش و ورودی حرمسرا را ساخته‌اند، که نشانه‌های فراوانی از سرگردانی معماری نیز در آن‌ها یافته‌ایم. در حال حاضر شک نیست که آن بناهای خشتی و آجری موسوم به خزانه و ضمائم آن و نیز مجموعه‌ی موسوم به حرمسرا و آن‌چه را در زیر سوله‌ی کارکنان مخفی کرده‌اند و نیز چند مجموعه‌ی خشتی اکتشاف نشده‌ی دیگر، تماماً از مانده‌های ایلامی این سایت کهن بوده و ساخت آن کم‌ترین ارتباطی با هخامنشیان نداشته است.

اینک به تاریخچه‌ی تخت جمشید باز گردم: تا سال ۳۶۰ پیش از میلاد، یعنی قریب ۱۶۰ سال پس از آغاز سلطه داریوش اول، تخت جمشید جز مجموعه‌ای از بناهای معمولی نبوده است که دیدنی‌ترین قسمت آن را، از دیدگاه باستان پرستان، اقامتگاه بی‌قواره‌ی سنگی داریوش و خشایارشا با عنوان کاخ‌های تچر و هدیش می‌شناسیم. عظمت و شکوه و زیبایی‌های تخت جمشید را، با همین معیارهای تبلیغاتی موجود، باید در بناهای قسمت جدید آن جست، که سراسر آن با حمله‌ی اسکندر نیمه‌کاره ماند و نمی‌توان آن‌ها را در ردیف معماری‌های باستان سرشماری کرد و یا با اتمام آن‌ها، بر روی کاغذ، در نقاشی‌های کودکانه‌ی بازسازی قصرهای آپادانا و صد ستون، برای ملتی سرگرمی‌های سبک سرانه ساخت و آن‌ها را به ادعاهای موهوم سروری بر همسایگان و دیگر ملل باستانی وا داشت.

حاصل مهم‌تر این بررسی رسیدن به این یقین است که در زمان حضور اسکندر در تخت جمشید، هیچ بنای تمام شده‌ی قابل آتش‌زدنی جز هدیش و تچر بر سر راه آن سردار نجات بخش شرق میانه از ستم هخامنشی نبوده است و از آن‌که در هیچ نقطه‌ای از تخت جمشید، کم‌ترین ردی از آتش و آتش‌سوزی یافت نمی‌شود، پس تمامی این دروغ بزرگ آتش‌زدن تخت جمشید، ساخته‌ی ذهن و فکر کارگزاران یهود است که آتش‌کینه‌ی

تاریخی آن‌ها، نسبت به اسکندر ذوالقرنین، که پایگاه مطمئن آن‌ها را در شرق میانه فروریخت، خاموش نشدنی است. حاصل سوم توجه به آن اشاراتی است که می‌گویند مورخین عهد کهن، یونانی و رومی و ارمنی از هردوت و آریین تا آگاثیاس، درباره‌ی حوادث ایران باستان به هم بافته‌اند. پیوسته به اصرار نوشته‌ام که تمام این محصولات جدیدند، قابل اعتنا و اقبال و استناد نیستند، معلوم نیست محصول کدام اندیشه‌اند، درچه سالی ساخته شده‌اند و نسخه اصلی آن‌ها کجاست.

«اولین کاراساسی این است درست دریابیم که نویسندگان باستانی، رومی یا یونانی در این باره چه گفته‌اند. من در این جا از ابراز حیرت خوداری نمی‌توانم نمود، که در هیچ یک از آثار سابق و حتی در کتاب‌های دانشمندان نامی، ترجمه‌ی صحیحی از نوشته‌های اینان نیافته‌ام و در پاره‌ای موارد بنا بر همین ترجمه‌های نادرست، نظریات متناقضی مشعر بر قبول یا رد عنوان شده است.» (کرزن، ایران و قضیه‌ی ایران، ص ۹۷)

می‌خوانیم که کرزن نیز در اصل وجود این نوشته‌ها تردید دارد و جز نقل‌های پراکنده از آن‌ها چیزی ندیده است. اگر دیودور و پلوتارک و آریین و کورت و دیگر به اصطلاح مورخان باستان، که تمام آن‌ها چون ابن ندیم و ابن مقفع از اختراعات فرهنگی یهودیان‌اند، از آتش زدن تخت جمشید به دوران داریوش سوم و به دست اسکندرسخن گفته‌اند و اینک می‌دانیم که هیچ یک از این سه داده‌ی آن‌ها در موضوع تخت جمشید و تاریخ هخامنشیان درست نیست، پس این مورخین دروغین، چنان که ادعا می‌کنند، شاهد رخ داده‌های تاریخی نبوده‌اند، این گونه اطلاعات با اسناد مسلم تاریخی انطباقی ندارد و از توجیحات جدید مورد نیاز بازسازان تاریخ ایران باستان بهره می‌برد، که اینک با عناصر دست‌اندر کار آن آشنا می‌شویم!

مورخ پیش از ورود به مبحث بعد، می‌خواهد توجه دهد که: اگر معلوم است هخامنشیان تنها در اواخر سلسله‌ی خود، قدرت و امکانات ساخت بناهای اصلی، عمده و پر هزینه‌ی تخت جمشید را به دست آورده‌اند، که ساخت تمامی آن‌ها در مواجهه با حمله‌ی اسکندر نیمه‌کاره رها شد و اگر تخت جمشید را شاخص‌ترین نشانه و نمایش اقتدار تاریخی هخامنشیان

می‌شناسیم، که در واقع جز سه بنای هدیش و تچر و ورودی حرمسرا را، در گوشه‌هایی از زیگورات ایلامی صفه تخت جمشید ندارد و در حالی که برای بناهای منتسب به هخامنشیان در پاسارگاد و شوش و همدان نیز هنوز نمی‌توان هویت و صحت و صاحب مورد تأییدی شناخت، پس دو نکته از مجموعه این بررسی‌ها درباره هخامنشیان مسلم می‌شود. اول این که افسانه‌ی اقتدار این سلسله‌ی منفورکوتاه مدت که تاریخ شرق میانه، جز تورات، تا همین اواخر درباره آنان لجوجانه به سکوت پناه برده بود، ساختگی است و به بازخوانی جدی نیازمند است، و دوم این که سلطه دو قرنه هخامنشیان بر شرق میانه، تنها به جمع‌آوری باج صرف شده و هیچ تأثیر فرهنگی و سیاسی و هنری ماندگاری از آنان در این منطقه باقی نیست.

«ایرانیان چند قرن بود که پا به صحنه‌ی تاریخ گذارده بودند، اما هنر آنان آغاز جریانی نوین نبود. درست است که دویست سال طول کشید تا هنر ایران هخامنشی به صورت نهایی درآمد، اما این هنر را نمی‌توان حاصل استعداد طبیعی و خصوصیت معنوی اصیل ایرانیان دانست (!!!!!!!) بخش عمده‌ی آن، ادامه‌ی هنر اقوام و ملل باستانی‌تر است. خلاصه آن که هنر هخامنشی آن چنان که به دست ما رسیده، هنری کاملاً رسمی و درباری است، که بر پایه‌های بیگانه بنا شده است. نمی‌دانیم که آیا هنر دیگری که مردمی‌تر بوده وجود داشته است یا نه؟ مجموعه‌ی اشیاء کوچکی به دست آمده که آن را به طور معمول ایرانی - یونانی می‌نامند (!!!!!!!)».

(هرتسفلد، ایران در شرق باستان، ص ۲۷۹)

هر کس که اندکی به حقیقت بها می‌دهد و هر کس که می‌خواهد سیمای این تاریخ سازان ایران و شرق میانه را نیک بشناسد، این نقل از هرتسفلد را بار دیگر بخواند. به نظر او ایرانیان «استعداد طبیعی و خصوصیات معنوی اصیل» در هنر نداشته‌اند و فقط چند قرن پیش از هخامنشیان «پا به صحنه‌ی تاریخ گذارده‌اند»!!! اگر او تاریخ کهن هفت هزار ساله‌ی ایران را نمی‌شناسد و اگر با مانده‌های هنری - فنی عالی مقدار ایلام و شوش و سیلک و مارلیک و تمدن‌های جنوب ایران، که اندکی از آن‌ها را در ماجرای جیرفت شاهد شدیم، ناآشناست و اگر در کمال نادانی معتقد

است که هنر بومیان ایران، پیش از هخامنشیان، ملهم از دست آوردهای یونان بوده است، پس باخبر شوید که کدام کسان را، با چه حد از بی سوادی و بی خبری، در این قرن اخیر، به عنوان استاد بزرگ بین المللی در موضوع تاریخ و هنر و هویت ایرانیان به ما و فرزندان مان قالب زده اند؟!!!

اینک ظاهراً در کار سرمایه گذاری برای بازسازی اعتبار از دست رفته ی هخامنشیان در فیلم هایی هستند که گویا در لندن و با تعجب و تأسف بسیار، چنان که اخبار فرهنگی می گوید، در سیمای جمهوری اسلامی ایران ساخته خواهد شد. آیا تکرار آن افسانه ی عظمت هخامنشی و ویژگی های دروغین بشر دوستی کورش در این فیلم های جدید و یا آن چند میلیارد بودجه ای را که باید صرف بازشناسی ایران کهن پیش از هخامنشی شود و می خواهند در کار جلا اندازی سنگ های این چند بنای نیمه کاره و نامربوط کنند، قادر خواهد بود با حقایقی که همراه اسناد، در کتاب های «تأملی در بنیان تاریخ ایران» درباره ی بیگانگی و بی کارگی و وحشیگری های هخامنشیان ارائه شد و می شود، مقابله کنند؟!

پاسخ من با یقین کامل منفی است و می دانم که از پس مجموعه ی «تأملی در بنیان تاریخ ایران» از هیچ راهی بازسازی و بازگویی قابل باور آن دروغ ها و افسانه ها میسر نیست و دیر نخواهد بود که تمام مراکز رسمی غیر وابسته به کلیسا و کنیسه و نیروی جوان و اندیشمند منطقه ی ما، به صورتی علنی، تمام آن تلقینات یهود ساخته درباره ی تاریخ ایران باستان را، از بیخ و بن مردود بشمارند.

جمل‌های ناشیانه در «نقش رجب»

«تفصیل مجالس سه گانه : مجلس اول، (مجلس دست راست یا مجلس جنوبی) : مسطحه‌ای است که ارتفاع آن به مقدار ۲ ذرع و عرض اش ۳ ذرع و نیم است و آن مجلس تا زمین، چندان مسافت ندارد. در آن مسطحه صورت دو سوار، بر سنگ نقش کرده‌اند، روبه‌روی یکدیگر و حلقه‌ی معاهده - تفصیل اش سابقاً مرقوم شد - در دست دارند. سواری که در طرف یسار شخص نظر کننده است، تاجی بر سر دارد مدرج و در گردن و سینه‌ی اسب آن، حلقه‌های بزرگ است و گمپله‌ای کلان از طرف راست اسب آویخته که رشته‌ی آن زنجیر است. سوار دیگر نیز، صورت پادشاهی است که دو پارچه پشت سر بسته و باد آن پارچه‌ها را حرکت داده؛ این پادشاه نیز گمپله بسته به زنجیر را از طرف راست اسب آویخته و دامان جامه‌ی هر دو این پادشاه دراز و پر از چین است؛ پا و رکاب آن‌ها محو شده و از سنگ ریزش نموده و دم اسب‌های ایشان، مثل این است که تابیده باشند یا دور آن، ریسمانی پیچیده باشند.

مجلس دوم، (مجلس روبه‌رو یا مجلس شرقی) : مسطحه‌ای است که ارتفاع آن ۳ ذرع است و عرض اش ۴ ذرع و نیم. در آن صورت دو پادشاه پیاده است که با هم، حلقه‌ی مذکوره را گرفته‌اند؛ یک پادشاه، پر بسیار بزرگی بر کلاه نصب کرده و از عقب سر آن، دو پارچه آویخته؛ پادشاه دیگر، در دست چپ، عصایی دارد و از پشت سرش نیز پارچه آویزان و در پایین آن دو پادشاه صورت دو طفل خردسال است : یکی کلاه بر سر دارد و دست راست را بالا گرفته و دیگری سرش برهنه و در دست یکی، آلت مگس پران است و دیگری

دست راست خود را بالا گرفته و دست چپ آن، مثل این است که در پارچه باشد یا این که دست راست را در آستین کشیده و پنهان داشته؛ و قدری دورتر از آن دو نفر، شخص دیگر است که به انگشت اشاره می کند به لوحی که در آن خطوطی است به خط پهلوی؛ و این شخص پایین تنه ی آن را به سبب نقصان سنگ کوه نقش نکرده اند.

اما پشت سر پادشاه دیگر، آثار ستونی است که نموده اند و در عقب ستون، صورت دو نفر است که آن ها پشت به پادشاه نموده اند؛ یکی از آن ها نیز به انگشت اشاره می کند به جایی؛ این عرصه و مسطحه، تا به زمین نیز مسافتی ندارد و دست به آن ها می رسد.

مجلس سوم، (مجلس دست چپ یا مجلس شمالی) : در مسطحه ای است که ارتفاع اش از سه ذرع قدری بیش تر است و عرض آن، چهار ذرع و نیم؛ و این مجلس، به زمین نزدیک است و در آن مسطحه، صورت پادشاهی است که سوار بر اسب است؛ تاجی بر سر دارد و پری بر تاج نصب نموده و در پشت سر نیز دو پارچه بسته و باد حرکت شان داده و طوقی به گردن دارد و دامان جامه اش، چین چین است؛ پا و رکاب اش، محو و نابود شده و می نماید که دو پارچه بر پشت کفش یا به رکاب، گره زده بوده و بر پیشانی اسب اش، پر کوچکی زده شده و سه تسمه که بر سر آن ها گویی است، از بغل اسب آویخته؛ و در سینه اسب آن، چند سطر به خط بسیار ریزه؛ همچنین مقابل سینه ی اسب، در متن مجلس، سطوری چند نوشته و حجاری کرده اند به خط پهلوی و یونانی؛ و در عقب سر آن پادشاه، صورت ده نفر نوکر را نقش نموده اند، همه ایستاده؛ و در دست دو نفر از آن ها، حربه ای است کتاره مانند که بند آن ها را به کمر بسته اند؛ و به گردن و سینه شان گردن بند و طوق است؛ و در کلاه بعضی، نشانی است. و دو نفر از آن ها، نصف تن شان در پشت حایلی است که نقش نشده است». (فرصت شیرازی، کتاب آثار عجم، ص ۳۳۶)

مجموعه ی کوچک «نقش رجب»، حوالی تخت جمشید، در محوطه ای که نمای کنونی آن موجبی موجه برای انتخاب محلی برای صحنه نگاری های سنگی و تاریخی عرضه نمی کند و آثاری از بناهای جنبی و یا موقعیت تاریخی ندارد، سه پانل تصویری بزرگ، با حجاری هایی کم تر استادانه، کتیبه ای نسبتاً مفصل و چند سطر نبشته ی مختصر دیده می شود.

در ورود به محوطه ی نقش رجب، نگاره ی سمت راست را، مجلس اول یا نقش جنوبی؛ نگاره ی روبه رو را، مجلس دوم یا نقش شرقی؛ و نگاره ی سمت چپ را، مجلس سوم یا نقش شمالی می گویند. در میان رسامی های



مجلس اول، (مجلس دست راست، یا مجلس جنوبی)، از نقش برجسته های سه گانه ی نقش رجب.



مجلس دوم، (مجلس روبه رو، یا مجلس شرقی)، از نقش برجسته های سه گانه ی نقش رجب. در انتها الیه دست چپ، نگاره کرتیر و کتیبه ی او دیده می شود.



مجلس سوم، (مجلس دست چپ، یا مجلس شمالی)، از نقش برجسته های سه گانه ی نقش رجب.

بدون اسلوبی که فرصت شیرازی در کتاب آثار عجم، از مانده‌های تاریخی فارس رسم کرده، این سه مجلس به اصل شبیه‌تر شده است! برخی، یکی از آن دو کودک نگاره‌ی میانی مجلس دوم را، که چماقی برسر دست دارد، حضور نشانه‌وار هرکول به عنوان شاهد موضوع و ماجرای که در تابلوی سنگی می‌گذرد، گرفته‌اند. شرح این تابلوها را بعدها و در آخرین فصل این بخش، با نام «ساسانیان» خواهم آورد. به فاصله‌ی کمی از تابلوی روبه‌رو، و در قسمت بالای سمت چپ آن، صورت مردی با کلاه تریبازی و گردن بند دانه درشت، بیرون از صحنه‌ی اصلی و به استقلال نقر شده، که با انگشت به جایی اشاره می‌کند و در فضای مقابل صورت او، متن نسبتاً مفصلی به خط آرامی دیده می‌شود. تاکنون کسی فراغت و فرصت وبه واقع جرأت نداشته است برای بازخوانی متن این سنگ نبشته، که بنا بر توضیحات موجود، مطلبی در موضوع ساسانیان است، قدمی بردارد.

«کتیبه‌های کرتیر، موبدان موبد روزگار ساسانی که همزمان با شش پادشاه آن روزگار یعنی اردشیر تا نرسه بوده است. از کرتیر چهار کتیبه‌ی مهم به خط و زبان پهلوی بر جای مانده است :

الف : کتیبه کرتیر در نقش رجب : این کتیبه در سه کیلومتری شمال تخت جمشید در نقش رجب در کنار جاده‌ی مرودشت به شیراز قرار دارد. کتیبه‌ی کرتیر در کنار نقش برجسته‌ی اردشیر با ۳۱ سطر نوشته شده است. در سمت چپ کتیبه، تصویر کرتیر با انگشت اشاره رفته به کتیبه دیده می‌شود. موضوع این کتیبه به معرفی کرتیر، لقب و عنوان‌های او (از زمان شاپور تا بهرام دوم) و شرح کارهای اش در زمان برخی پادشاهان ساسانی و در نهایت به شرح معراج او محدود می‌شود. در این کتیبه از خدمت او به آتشکده‌ها و موبدان نیز سخن به میان رفته است. در این کتیبه نام دبیر کرتیر «بوختک» ذکر شده است.

ب : کتیبه‌ی کرتیر در نقش رستم : این کتیبه در زیر نقش برجسته‌ی کرتیر با ۷۹ سطر قرار دارد. این کتیبه به طور کلی بسیار آسیب دیده است. موضوع آن همانند دیگر کتیبه‌های کرتیر است.

ت : کتیبه‌ی کرتیر در کعبه‌ی زرتشت : این کتیبه در دیواره‌ی شرقی کعبه‌ی زرتشت و در زیر کتیبه‌ی شاپور قرار دارد. این کتیبه دارای ۱۹ سطر است و

موضوع آن به معرفی کرتیر، لقب‌ها و عنوان‌های اش در زمان پادشاهان ساسانی، ذکر تلاش اش برای گسترش دین زرتشتی و مبارزه با کیش‌های دیگر چون مسیحیت، مانویت و یهودیت، بنیادگذاردن آتشکده‌ها، اصلاح موبدان گمراه، ذکر نام شهرها و استان‌هایی که در زمان شاپور تصرف شد و به دعایی در پایان محدود می‌شود.

پ: کتیبه‌ی کرتیر در سر مشهد کازرون: این کتیبه در هشتاد کیلومتری جنوب کازرون در بالای نقش برجسته‌ی شیرکشی بهرام دوم ساسانی که این موبد نیز حضور دارد، واقع شده است. این کتیبه ۵۸ سطر دارد و موضوع آن شامل معرفی کرتیر، عنوان‌ها و لقب‌های او در زمان شاپور اول تا بهرام اول، فهرستی از استان‌های ایران، کوشش‌های دینی او مانند مبارزه با کیش‌های دیگر، گسترش دین زرتشتی، برپایی آتشکده‌ها و یاری به روحانیون زرتشتی است. بخش نخست این کتیبه همانند بخش نخست کتیبه‌های او در نقش رستم و کعبه زرتشت است. بخش دوم این کتیبه به طور مفصل به شرح معراج او می‌پردازد. بخش پایانی این کتیبه مانند دیگر کتیبه‌های اش در نقش رجب تاکید بر باور به جهان مینوی است.»
(داریوش اکبرزاده، کتیبه‌های پهلوی، ص ۱۷)

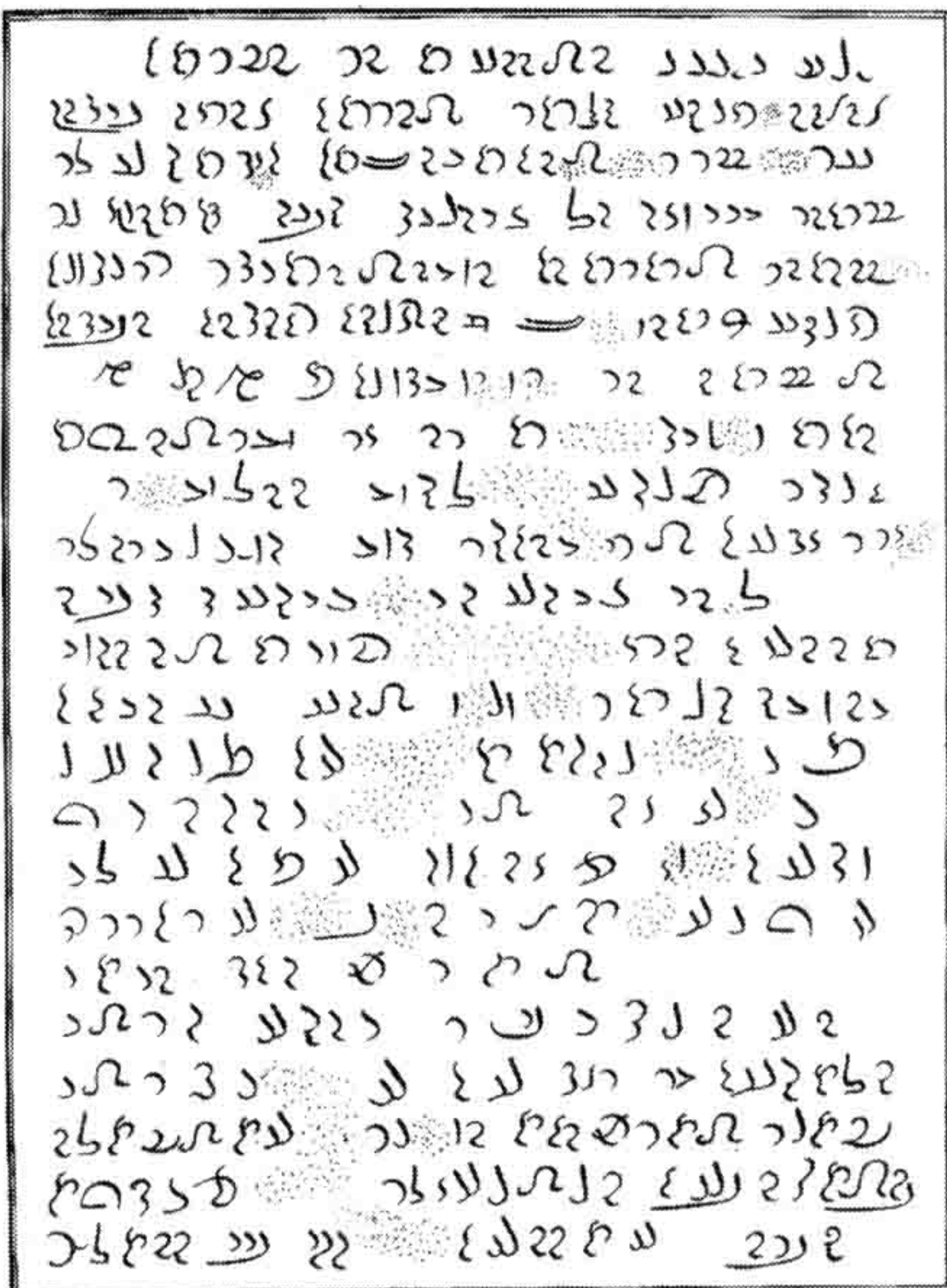
اکبرزاده، جز این توصیف اجمالی بر کتیبه‌های کرتیر و از جمله کتیبه‌ی نقش رجب، که می‌گویند از کرتیر است، باز نویسی متن و ترجمه‌ای از آن را در کتاب اش نیاورده و به طور کلی معلوم نیست چرا گفت و گو از متن کتیبه‌های کرتیر، که غالب دانسته‌های موجود در موضوع تاریخ ساسانیان، به تفسیرهای آیکی آن‌ها متکی شده، بیش‌تر به ایجاد شبهه شبیه است تا ارائه‌ی دقیق ترجمه‌هایی از متون آن و لااقل من نمی‌دانم بدون برگردان این کتیبه‌ها، مثلاً اکبرزاده از کجا با جزییات مطالب آن‌ها، از جمله موضوع معراج کرتیر در کتیبه‌ی نقش رجب، آشنا شده است!!!
در فصل‌های بعد به همه اثبات‌خواهم کرد که حتی واژه‌ای از این قبیل توصیفات اکبرزاده و دیگران، با آن چه بر در و دیوار نقش رجب و نقش رستم و غیره آمده، منطبق نیست و اصل کتیبه‌ها و تفسیرهای موجود بر آن‌ها، جز یک بازی پر از فریب و ناآگاهی عامدانه نبوده است.

این جا و آن جا و از جمله در کتاب «تمدن ساسانی» علی سامی و نیز در مجله بررسی‌های تاریخی، در شماره مخصوص دوهزار و پانصدمین سال

بنیان گذاری شاهنشاهی ایران، ترجمه ی یکی از این به اصطلاح کتیبه های کرتیر را، که می گویند در بدنه ی مکعب زردشت در نقش رستم یافته اند، دیده ایم؛ که گفت و گوی از آن موکول به فصول بعد این کتاب است. اما هنوز کسی ترجمه ای از کتیبه ی نقش رجب بیرون نداده، تا درک صحت اشاره های اکبرزاده ممکن شود.

«پشت اسب D / نوزده (منظور پشت اسب نگاره ی موسوم به زانو زدن والرین امپراتور روم در برابر شاپور اول در نقش رستم است) سنگ نبشته ی بزرگی وجود دارد که بیش تر قسمت های آن از گذشت زمان آسیب زیادی دیده اند. من گوشه ای از این سنگ نبشته را، یک سوم از پهنا و نیمی از بلندی، یعنی تقریباً یک ششم تمام سنگ نبشته، رونویسی کرده ام. این سنگ نبشته خطوط شکسته و بسته ای است که کسی قادر به خواندن آن نخواهد شد. اما همین مقدار کم هم می تواند دانشمندان را با الفبایی آشنا بسازد، که ایرانی ها در زمان تراشیدن این پیکر کننده ها به آن می نوشتند. کسی چه می داند شاید از همین مقدار کم هم روزی چیزی خوانده بشود.» (نیبور، سفرنامه، ص ۱۴۰)

خلاف آرزوی نیبور، هنوز کسی کم ترین توجهی به این سنگ نبشته ی نقش رستم نکرده و ترجمه ای از آن ارائه نداده است و اصولاً خواندن این



تصویر بخشی از کتیبه ی کرتیر در نقش رستم که در صفحه ی ۲۵۴ کتاب «سفرنامه ی نیبور» و در کنار نگاره ی به اصطلاح زانو زدن والرین در برابر شاپور اول آمده است. در مقایسه ی این تصویر با وضعیت کنونی این کتیبه باید گفت که نیبور کوشیده است سالم ترین بخش کتیبه را کپی کند. در حال حاضر متن این کتیبه با هر کوششی قابل استخراج و بررسی و خواندن نیست.

من بعدها درباره‌ی شخص کرتیر، ترجمه کتیبه‌ی مکعب زردشت و ترجمه دیگر نوشته‌های او، از جمله همین کتیبه نقش رجب و نقش رستم و غیره، سخن‌های ناگفته‌ی بسیار خواهم داشت، ولی اینک از نگاره و کتیبه کرتیر در مجلس نقش رجب می‌گویم که سامی در صفحه ۶۲ جلد اول کتاب تمدن ساسانی، تصویری از کتاب «پایکولی» منتقل کرده، که آن را متن پیاده شده‌ی آن کتیبه‌ی آرامی می‌داند و در صفحه‌ی پیش صورت ظاهر آن را دیدید. مطابق معمول کارهای سامی، این کتیبه نیز با سطوری درهم ریخته به خواننده معرفی می‌شود و مثلاً نمی‌دانیم چرا شش سطر آخر کتیبه را، سامی به میان متن کشانده است! ولی فعلاً می‌پرسم که اگرچنین باز نویسی سالمی از آن سنگ نبشته‌ی کرتیر در نقش رجب دارند، که بخش بزرگی از اصل سنگی آن مطلقاً قابل رجوع نیست، پس به کدام دلیل ترجمه‌ای از آن ارائه نمی‌دهند و خود را فقط به تعریف متن آن مشغول می‌کنند؟ و اگر اکبرزاده کتاب «کتیبه‌های ساسانی» می‌نویسد چرا خود را با نمونه‌های چند سطری نوشته‌های به اصطلاح ساسانی سرگرم کرده و مثلاً نکوشیده است همین کتیبه‌ی نقش رجب کرتیر را به فارسی برگرداند؟! همین جا بگویم که نام گذاری من بر کتیبه‌ی نقش رجب، با عنوان کتیبه‌ی کرتیر، در حال حاضر، فقط ارائه و تکرار نام و عنوانی است که دیگران از صاحب این کتیبه‌ها داده‌اند و نه اعتقاد به این که در تاریخ سر موبدی به نام کرتیر حضور داشته است. و عجیب‌تر از همه این که تقریباً آن چه را ما درباره متن خط نبشته‌های پیش از اسلام ایران، اعم از یافته‌های خط میخی داریوشی، بابلی، ایلامی یا آرامی می‌دانیم، برگردان و ترجمه‌ای است از آن چه مورخان و محققان بیگانه، به آلمانی و انگلیسی و فرانسه بیرون داده‌اند و چنان که معلوم است، هرگز یکی از ما کتیبه‌ای را به فارسی برگردانده، و در حداکثر کوشش خود تعبیر دیگران از آن متون را فارسی کرده‌ایم!!!

«در باب ترجمه‌ی خطوط مذکوره که در مجلس دو نوشته شده (خطوط کتیبه‌ی کرتیر)، از ترجمه‌ی آن معذوریم؛ زیرا که آن قدر آن خطوط محو و نابود

شده و از سنگ ریزش کرده که درست معلوم نمی‌شود و اشخاصی که از ترجمه‌ی آن ربطی داشته‌اند و این را دیده‌اند، در کتاب خود، ترجمه‌ی درست‌ی ننموده‌اند؛ مگر از سطری، چند کلمه‌ای را فهمیده و از آن کلمات، خلاصه‌ای یافته‌اند که مذکور می‌شود. آن خلاصه این است که: «پادشاهی که نام‌اش از سنگ محو شده، می‌گوید: من شاهنشاه هستم و بسیار جاها را گرفتم و آیین دین زردشت را که از میان رفته بود ظاهر ساختم و رواج دادم». و شرحی هم از طریقه زردشت را در آن جا بر سنگ نقش نموده است (!!!). مؤلف می‌گوید: آن چه به نظر فقیر می‌رسد این پادشاه باید اردشیر بابکان باشد؛ زیرا که در زمان سلطنت آن، پیروان زردشت در طریقه‌ی خود، مختلف شده بودند، به چندین فرقه؛ و سایر مردم هم، بنای بت پرستی را گذارده بودند. اردشیر مذکور، پس از انتظام کار سلطنت، دین زردشت را رواج داد و بت پرستی را منع کرد؛ که تفصیل‌اش در کتب تواریخ مسطور است». (فرصت شیرازی، آثار عجم، جلد اول، ص ۲۴۱)

پیش‌هنگام بگویم که حتی افسانه‌های سرخ‌پوستان درباره‌ی نیاکان‌شان، احتمالاً بسیار موجه‌تر و منطقی‌تر و قابل‌قبول‌تر از داستان‌هایی است که برای ایرانیان در موضوع ساسانیان ساخته‌اند و شرح بالا یکی از این نمونه‌هاست. از معجزات کتیبه‌ی نقش رجب کرتیر این است که هرتسفلد متن کامل اصل آن را ارائه می‌دهد، فرصت شیرازی می‌نویسد که خطوط آن از سنگ ریزش کرده، از ترجمه‌ی آن عذر می‌خواهد و مجمل آن متن را مطلبی درباره‌ی زردشت می‌داند، اما اکبرزاده آن متن را شرحی از خدمات کرتیر، وصف حال و تعریف داستان معراج او می‌گوید! شاید هم سه کتیبه کرتیر در نقش رجب داشته‌ایم که هر یک از این مفسران به نسخه‌ای متفاوت از آن رجوع کرده‌اند! دشوار می‌نماید بپذیریم از یک سنگ نبشته‌ی مفصل، که برخی ۳۰ و برخی ۳۱ سطرگفته‌اند، همین چند کلمه که فرصت شیرازی و اکبرزاده می‌گویند و تنها به کارت‌آیید موضوع زرتشت و فصل مبهم دیگری از تاریخ ایران باستان چون قصه معراج می‌آید، قابل‌خواندن باشد، زیرا اگر قول فرصت شیرازی را بپذیریم باید بگویم که طبیعت نیز در تخریب سنگ نبشته‌ها، رعایت نام این پیامبر باستانی ساختگی ایرانیان را بر خود واجب دانسته و از میان ۳۱ سطر موضوع تاریخی، تنها نیم

سطری از آن را، که در معرفی این پیامبر بوده، سالم نگه داشته است!!! و از آن که به جز این اشاره‌ی فرصت شیرازی در ناخوانا بودن کتیبه‌ی نقش رجب اشاره‌های چند دیگری نیز در همین باره قابل عرضه است و به زودی خواهیم دید که نیم بیش تر آن کتیبه اصولاً قابل خواندن نیست، آن گاه مورخ می‌پرسد، پس آن متن سالم و واژه به واژه را که سامی از کتاب هرتسفلد (پایکولی)، به کتاب خود منتقل کرده چه گونه رونویس شده است؟! شاید هم که هرتسفلد آرزو داشته، کرتیر داستان اش را چنان که او منتقل می‌کند، بر گوشه‌ی صخره مجلس دوم نقش رجب نوشته باشد!!!

«مجلس دوم: مراسم تاج‌گذاری اردشیر اول سر سلسله و بنیان‌گذار شاهنشاهی ساسانی است. این مجلس که ۴/۵ متر اندازه دارد، از هشت نفر مرد و زن و بچه تشکیل یافته و مراسم اعطای تاج یا حلقه سلطنتی از طرف روحانی عالی مقام یا مظهر اهورامزدا به شاهنشاه است. اردشیر تاج سلطنتی را با یک دست گرفته و دست دیگرش را به حال احترام بلند کرده است. تاج شاه در این حجاری، کنگره دار می‌باشد. تاج شاهی در این مجلس و مجلس‌های منقوشه در نقش رستم نوار پهنی است که در بعضی نقوش به دور سرشاه پیچیده شده و از پشت سرگره خورده و دو سر آن آویزان است. این قسم تاج به تقلید یونانی‌ها و در زمان سلوکی‌ها و پارت‌ها رواج گرفت و بعداً ساسانیان نیز معمول داشتند (!!!)

پشت سر شاه دو نفر، یکی از آن‌ها غلام یا کنیزکی است که مگس پرانی بالای سر شاه گرفته و سپس یکی از بزرگان کشور به حال کرنش و احترام ایستاده است. جلو شاه و مظهر خدا دو طفل مشاهده می‌گردد، که یکی از آن‌ها شاید ولیعهد و پسر شاه است در دست نقش دیگر عصای کوچک (!!!) گرزمانندی است که پایین آن را گرفته است. نماینده خدا، به یک دست تاج را به اردشیر می‌دهد و به دست دیگر عصای سلطنتی را می‌خواهد به شاه اعطا نماید.

پشت سر مظهر اهورامزدا دو نفر از بانوان سلطنتی دیده می‌شوند، که به طور جداگانه مراسم احترام را به جا می‌آورند. پشت سر شاه یکی از خواجه سرایان مگس پرانی بالای سر شاه گرفته و کمی عقب تر یکی از ارکان سلطنت که ریش درازی دارد. انگشت را به علامت احترام بلند کرده است». (علی سامی، تمدن ساسانی، جلد دوم، ص ۱۲۷)

همین که سامی، بدون هیچ توضیح اضافی، می‌نویسد که تاج شاهان اشکانی و ساسانی تقلیدی از تاج شاهان یونانی بوده است، تمام هیاهوهای موجود درباره‌ی اعتبار این دو امپراتوری مفقودالثر را به باد می‌دهد! چنان

که توضیح او بر مجلس دوم نقش رجب و معرفی عناصر و روابط افراد درون آن نقش، از هرگونه استناد و اسنادی تهی است. سامی در تولید و توزیع جعل و نادرستی در موضوع تاریخ ایران باستان، سهم بس شایسته ای دارد و همین جا فرصتی است تا یکی دو چشمه از میان شاهکارهای تحقیقی او عرضه کنم، تا خردمندان ما دریابند چه کسانی را برای ویرانگری بنای هستی و هویت کهن ایرانیان، با قلمی به سان کلنگ، به صحنه ی بررسی های تاریخ ایران باستان فرستاده اند. به یک معنا، هیچ فرآورده ی تاریخی از سامی ندیده ام، که اسلوب معین قابل تأییدی را در طرح مسائل تاریخی رعایت کرده باشد.

«به همه قوم ها اعلام کنید و بگویید که بابل ویران خواهد شد. بت مردوک و سایر بت های بابل سرافکننده و رسوا خواهند شد! زیرا قومی از سوی شمال بر بابل هجوم خواهد آورد و آن را ویران خواهد کرد و دیگر کسی در آن ساکن نخواهد شد.» (عهد عتیق، ارمیا، ۱ : ۵۰)

این، یکی از شروحي است که تورات به صورتی پیش گویانه، از زبان ارمیا، یکی از معتبرترین رابی ها و انبیاء یهود، درباره ی حمله ی قریب الوقوع کوروش به بابل ذکر می کند. این متن و چندین متن مشابه و مطمئن تر دیگر، بدون ذره ای تردید معلوم می کند که یهودیان پیشاپیش از تمام زیر و بم حوادثی خبر داشته اند که قرار بوده است بین النهرین «مقدس» و گاهواره ی تمدن بشری را به ویرانی کشد؛ زیرا آن ها خود دعوت کننده، حامی، مشوق و سرمایه گذار حمله ی کوروش به بابل بوده اند. تورات، در متن فوق، اعزام کوروش و قوم اش را، از حوالی دریای سیاه و چنان که گفتم، سرزمین خزران، به عنوان قومی «ساکن شمال» آدرس می دهد.

«در میان مردم ندا دهید و بگویید که بابل را گرفت، یعنی دچار بلا گردید، مردوک به حیرت افتاد. تمام بت ها پراکنده شدند. زیرا از جنوب نزدیک قومی به سوی بابل روانه است که بابل را زیر و رو خواهد کرد، آن چنان که بشری در آن یافت نشود.» (علی سامی، پاسارگاد، ص ۲۵۱، چاپ بنیاد فارس شناسی)

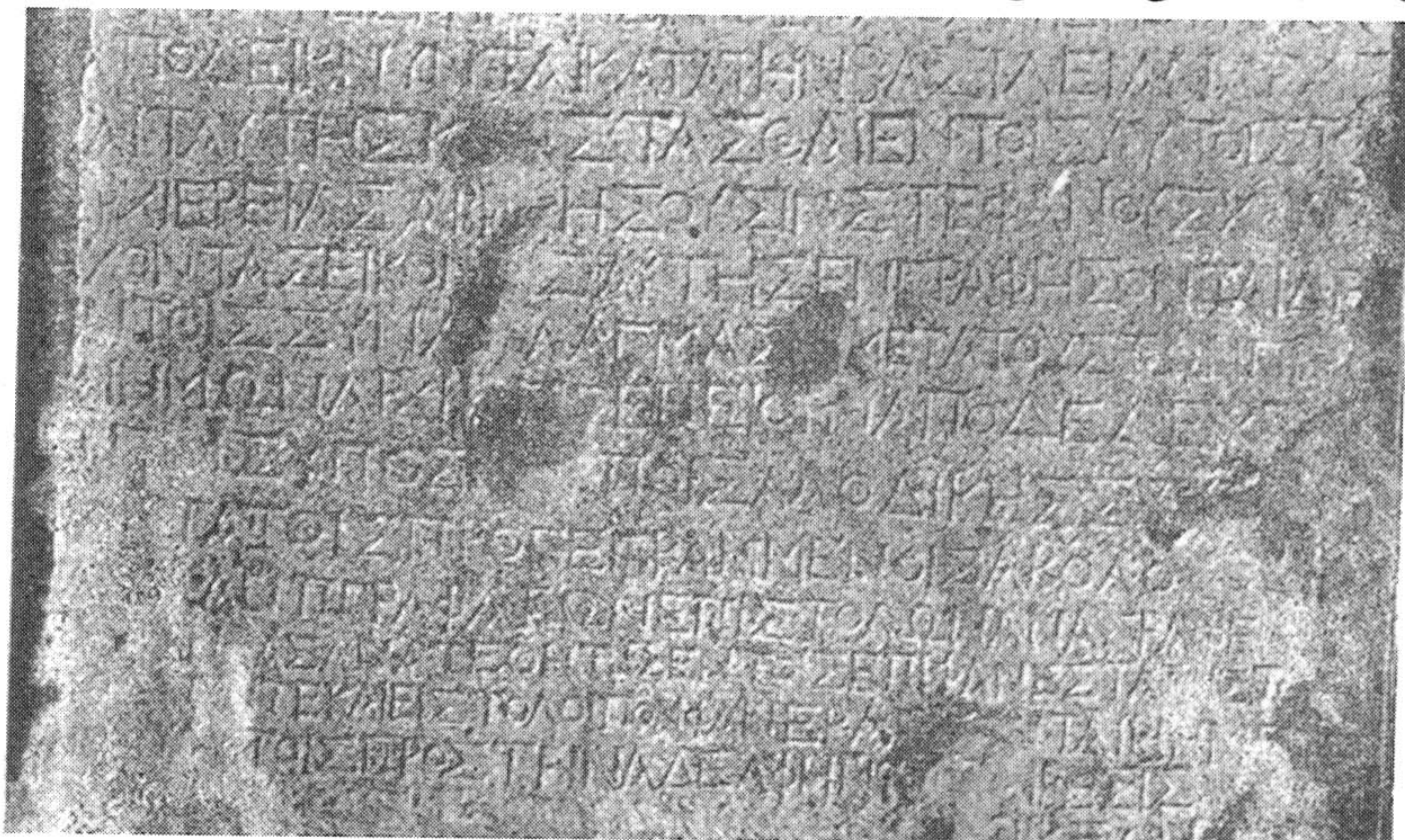
اما در این جا، سامی نه فقط متن پیش گویانه ی تورات را ملایم کرده، بل

نشانی محل عزیمت کوروش برای تخریب بین النهرین و ایران را، که در تورات «از شمال» آمده به «از جنوب نزدیک» تبدیل می‌کند، تا با «پاسارگاد» منطبق شود!!! اگر سامی، آگاهانه و به عمد، آدرس تورات را تعویض می‌کند، پس لااقل بر ذهن او نیز گذشته است که اعزام کوروش از «شمال» با وقایع عینی تاریخ رسمی مطابقت ندارد و ایجاد تشکیک می‌کند، اما به جای جست و جوی رد تاریخی آن اعلام جغرافیایی تورات، درباره‌ی مبدأ اعزام کوروش، صلاح را در این دیده است که به سادگی و با تغییر جهت حرکت کوروش، نه فقط کار را بر خود سخت نگیرد، بل خیال خواننده را نیز از تفحص باز دارد. در منطق و اسلوب پذیرفته شده تحقیق، هر محققى را که در اسناد تاریخی به سود باورهای خود کم‌ترین دستی ببرد، یکسره از گردونه‌ی اظهار عقیده و طرح نظر و مدخل کنار می‌گذارند و سطری از نوشته‌های اش دیگر اعتبار نخواهد داشت و من اجازه و فرصت می‌خواهم که در این تنگنای انتهای کتاب، به چند نمونه‌ی دیگر از این گونه شیرین کاری‌های سامی نیز اشاره کنم، تا معلوم شود امثال چه کسانی را به نوآموزان ما، صاحب نظر و مؤلف و محقق تاریخ معرفی کرده‌اند.

«خطه باستانی فارس که هرگوشه وکنارش گویای فروشکوه دیرین ماست این افتخار و برتری را دارد که بنیان گذاران دو شاهنشاهی بزرگ شرق باستان را درکنار خود پرورانیده و با شکوه‌ترین آثار هنری و نوشته زمان جهان داری‌شان را برای سرفرازی و غروراخلاف‌اش، در آغوش پر مهر و محبت خود نگاهداشته است. یکی از آن مآثر و مفاخر که مهم‌ترین و مفصل‌ترین نوشته تاریخی به تأسیس دولت ساسانی را محتوی است، بنای مهم و بی نظیر کعبه زردشت در نقش رستم است که خوش بختانه نسبت به سایر بناهای باستانی سالم‌تر مانده و با آن که بیش از ۲۴ قرن را پشت سر گذارده ولی باز در اثر استحکام و دقتی که در پی بندی و زیر سازی آن به کار رفته از آن همه دگر گونی‌ها و فراز و نشیب‌ها و بی‌مهری‌های روزگار و ابنای زمان جان سالمی به در برده و هنوز چون کوهی در صحرای حاجی آباد مرودشت در برابر آرامگاه شهریاران هخامنشی برپای ایستاده و هماره گذشت جهان را می‌نگرد و با این عمر دراز و پر حادثه هنوز خم به پیشانی نیاورده و سال‌ها دراز دیگری که ما خاک باشیم و خشت استوار خواهد ماند».

(علی سامی، تمدن ساسانی، جلد اول، ص ۳۴)

در کتاب بعد، به طور کامل درباره‌ی مکعب زردشت و کتیبه‌های اش سخن خواهم گفت و مسلم خواهم کرد که تا همین اواخر، هیچ نوشته‌ی باستانی بر دیوارهای مکعب زردشت نبوده است، اینک تنها توجه می‌دهم که محقق معظم ما، به دنبال این چند سطر انشاء مقدماتی مملو از شعار، فصل مشبعی در توضیح و توصیف مکعب زردشت می‌آورد، کتیبه‌های شاپور و کرتیر بر اضلاع آن بنا را وصف می‌کند و در تصاویر انتهای کتاب اش، عکس زیر را به عنوان متنی یونانی مانده بر دیواره‌های مکعب زردشت چاپ کرده است.



سامی در صفحه‌ی ۳۷۱ جلد اول کتاب «تمدن ساسانی»، این کتیبه یونانی را نقرشده بر یکی از اضلاع مکعب زردشت در نقش رستم معرفی می‌کند. بدون هیچ تردیدی چنین کتیبه‌ای بر هیچ سمت مکعب زردشت نوشته نیست و جست و جوی من برای یافتن محل این کتیبه نیز، هنوز بدون نتیجه مانده است.

من به راستی مدت زمان درازی را، بدون نتیجه، برای یافتن منبع این متن یونانی صرف کرده‌ام، که به عنوان یک سند تاریخی، سخت کارساز است. همین قدر با اطمینان کامل و بی‌ذره‌ای تردید می‌گویم که بر هیچ کجای مکعب زردشت و هیچ نقطه‌ی دیگر، در محدوده‌ی باستانی پاسارگاد تا تخت جمشید و بیشابور، چنین کتیبه‌ای را ندیده‌ام و متحیرم چه گونه سامی این کتیبه را از نوشته‌های اطراف مکعب زردشت می‌شناساند! فعلاً گمان دارم که این کتیبه، قطعه‌ای از سنگ نبشته‌های یونانی در تل تخت، یا در مشابه مکعب زردشت در پاسارگاد و یا از کتیبه‌های یونانی یافت

شده در شوش و یا بیشابور بوده است، که معلوم نیست در میان اسناد مخفی شده ی فارس و ایلام، چه گونه به چنگ سامی افتاده تا از سر سهل انگاری و یا عامیگری آن را به دیوارهای مکعب زردشت بچسباند!

باری، سامی که با چنین بدل کاری های باستانی اش، درباره ی به اصطلاح کتیبه کرتیر در نقش رجب و حواشی آن مطلبی دارد، که باید آن را به عنوان اصیل ترین یادمان ناراست گویی بر دیوار کلاس های تاریخ و باستان شناسی و ایران شناسی دانشگاه های سراسر جهان نصب کرد.

«خارج از این مجلس به طرف چپ، شخصی حجاری شده که دست راست را به حال احترام برداشته و کتیبه را نشان می دهد. این نبشته سی سطر به خط پهلوی ساسانی است که در حدود بیست سطر آن سالم و بقیه از بین رفته. در متن مجلس دوم نیز کتیبه ی پهلوی بوده که از بین رفته و کلماتی چند از آن که خوانده می شود بدین مضمون تشخیص داده اند: «آیین زردشت از میان رفته بود من که شاهنشاهم آن آیین را تجدید کردم». شکل اردشیر در این مجلس حجاری، از حیث تاج و کلاه مثل نقش اردشیر است، در روی مسکوکات اوائل سلطنت اش. در حالی که در حجاری نقش رستم تاج او گومانند و شبیه تاجی است که روی مسکوکات بعدی او نقش گردیده است. از همین لحاظ حدس زده می شود که این حجاری از حیث تاریخ بر حجاری نقش رستم مقدم باشد و الامحو شدن پاره ای از اشکال و خصوصیات لباس مجسمه ها نسبت به نقوش نقش رستم در اثر ریزش آب باران است که قسمت هایی از سنگ را ضایع کرده است». (سامی، تمدن ساسانی، جلد دوم، ص ۱۲۸)

این تکمله را سامی به دنبال آن شرح متن مجلس دوم سنگ نگاره های نقش رجب ارائه می دهد، که خود نمونه ی دیگری از تولیدات ناباب اوست. زیرا هر چند فرصت شیرازی آن موضوع تجدید آیین زردشت را بخشی از متن کتیبه ی به اصطلاح کرتیر دانسته بود، و هرچند با هر میزان جست و جو حرفی حک شده بر متن مجلس دوم نقش رجب نمی توان یافت و نیافته اند، اما در این جا سامی مجلس دوم نقش رجب را با دو متن نوشته معرفی می کند، که درباره ی یکی از آن ها، یعنی کتیبه ی مستقل کرتیر می نویسد حدود بیست سطر آن سالم مانده و دیگری را سطر نبشته های ریخته ای در «متن مجلس دوم» می گوید که چند کلمه ای از آن باقی است

پس برخورد نگهبان نقش رجب، از آن اطلاعات تاریخی که مسئولان میراث فرهنگی در بروشورهای رسمی ارائه می دهند، مسئولانه تر است. باری از سامی می نوشتم که در معرفی نگاره ی مجلس سوم، یعنی حجاری شمالی و یا دست چپ نقش رجب، شرح دیگری دارد که معلوم می کند احتمالاً این استاد بزرگ اهل فارس هرگز مجالس سنگی نقش رجب را از نزدیک ندیده است.



بین اهورا مزدا و اردشیر نقش دو کودک دیده می شود. نفر سمت چپ احتمالاً هرمز اول که حامل افسر شهریاری می باشد و نفر سمت راست به روشنی می تواند جانشین یا نمادی از اهورا مزدا باشد. پشت سر شاه تصویر حجاری شده یکی از بزرگان دوره ساسانی که در تمام نقش برجسته های اردشیر حضور دارد در حالی که مگس پرانی بر روی سر سرور خود گرفته با نشان مخصوص بر روی کلاهش نمودار می باشد و

شخصی که دستش را به ادای احترام بالا برده ولیعهد و فرزند اردشیر، شاپور اول ساسانی می باشد. پشت سر اهورا مزدا دو نفر از بانوان سلطنتی که به وسیله ستونی از این نقش برجسته مجزا شده اند به طور جداگانه مراسم احترام را به جا می آوردند. در این مجلس کتیبه پهلوی آسیب دیده ای در نزدیک نقش اردشیر حجاری شده که مضمون ترجمه قسمت خوانای آن چنین می باشد.

«آیین زرتشت از بین رفته بود من که شاهنشاهم آن را از نو برقرار نمودم.»

این بخشی از بروشوراطلاعاتی میراث فرهنگی در منطقه ی نقش رجب است، که به بازدید کنندگان ارائه می دهند. تقریباً تمام داده ها و نیز تصویر کنار متن، در این بخش از بروشور، به کلی نادرست است و چنان که می خوانید میراث فرهنگی کشور نیز با رونویس از کتاب های سراپا اشتباه موجود، مدعی می شود که در متن مجلس دوم نقش رجب، نوشته ای درباره ی زردشت آمده است! آیا به راستی این لشکر انبوه دانشمندان و کارشناسان و خط خوانان و باستان پرستان جمع شده در میراث فرهنگی کشور، هیچ به آبروی اصطلاحاً علمی خود می اندیشند که چنین رایگان به باد می دهند؟!!

«در متن این مجلس نیز چهار سطر خط پهلوی دیگر بالای دست اسب منقور گردیده است. تعداد نزدیکان و درباریان که پشت سر شاه قرار گرفته اند نه نفر می باشد که یک نفر در بالای سر همه آن ها قرار گرفته و چنین به نظر می رسد، اهمیت اش بیش از دیگران است. این نه تن دارای گردن بندهایی هستند که با گل های گرد زینت یافته و کلاه نمدی بلندی به سر دارند که روی یکی از آن ها علامت مخصوصی نقش کرده اند. (!!!) تمام اندام سه نفر از این نه شخص پیدا و بقیه فقط سر و گردن و سینه آن ها نمایان است سه نفری که تمام اندام آن ها حجاری شده و دارای هیكل درشت و شلوارهای



بخشی از مجلس سوم نقش رجب. سه تن از حاضران با کلاه دارای علامت خانوادگی دیده می شوند. می پندارم که بر کلاه نفر چهارم نیز، نقشی به عمد و یا به مرور محوشده، موجود است. سامی درباره ی کلاه این افراد می نویسد که فقط بر یکی از آن ها علامت مخصوص نقش شده است! نمی توان چنین بی خبری هایی را ناشی از سهو شمرد، زیرا اگر یک استاد باستان شناسی، که می خواهد بازگو کننده ی هویت و هستی پیشین یک سرزمین باشد، با اسناد و ابزار کار خود ذوب نشده باشد و با آن ها برخورد هایی سرسری و شلخته وار کند، آن گاه هر داده ی او با تردید و اما و اگر روبه رو خواهد شد و شخص و آثار و برداشت های اش شایسته ی تمسخر است.

بلند و چین دار که تا پشت پا افتاده می‌باشند، لباس آن‌ها کمی پایین‌تر از زانو و کمر بندی که به گل‌هایی تزیین شده، در کمر دارند، دست‌های شان به روی غلاف شمشیری است که تا محاذی پای آن‌ها کشیده می‌شده است. عضلات بازو، وسینه‌های پهن و گردن‌های کشیده این مردها، به طوری مجسم و محسوس است که اینک پس از ۱۷۰۰ سال نمونه‌ای از مردمان سلحشور و با عزم و اراده این آب و خاک را، یعنی مردانی که چندین قرن با بزرگ‌ترین امپراتوری‌های جهان (روم) پنجه در پنجه افکنده و پیوسته غالب بوده‌اند، در نظر بیننده مجسم می‌نماید. ملکه با یکی از محارم نزدیک، بلافاصله پشت سرشاه قرارگرفته و به سرتاج کوچک گردی، نظیرتاج شاهنشاه دارد.» (سامی، تمدن ساسانی، جلد دوم، ص ۱۲۷)

این نقل سامی نیز گواه دیگری بر این سخن من است که می‌گویم او بیش‌تر شرح‌های اش را، بدون تفحص لازم، از متن‌های دیگران برداشته است. زیرا چنان‌که درعکس می‌بینید و حتی فرصت شیرازی هم تذکر داده بود، آن نشان مخصوص، نه بر یک کلاه، که لااقل بر سه کلاه حاضران در آن نگاره به وضوح کامل قابل تشخیص است. چنین مراتبی فقط به کار شناخت حد نازل مسئولیت شناسی این ذوات محترم در بیان نشانه‌های تاریخی راهنمایی کننده می‌آید، که خواهم نوشت منحصر به سامی هم نیست. شرح این گونه بی‌دقتی‌های سامی، که برخی از آن‌ها چون آن نقل از تورات به وضوح عامدانه و برای وصول نویسنده به مقصد است، تمام شدنی نیست، زیرا باز هم توضیح گم راه کننده‌ی دیگری با عنوان مجلس سوم نقش رجب آورده است :

«مجلس سوم : مراسم تاج گذاری شاهپور اول است که به روایت ابن ندیم روز یکشنبه اول نیسان که مصادف با سال ۲۴۲ میلادی است صورت گرفت. نخستین خطبه مانی در این روز به مناسبت تاج گذاری ایراد گردید. در این حجاری که ۴ متر در ۵ / ۲ متر اندازه دارد شاهپو اول سوار اسب است و تاج شاهی را از روحانی عالی مقام یا نماینده‌ی اهورامزدا که او هم بر اسبی سوار است می‌گیرد. مظهرخدا (!؟) تاج کنگره داری بر سر، گیسوان مجعدش بر روی شانه‌ها ریخته و نوارهای پهنی که به تاج بسته از پشت او آویزان است. جبه او به وسیله‌ی روبانی که در سینه‌ی اسب است بسته شده. گردن و سینه اسب با زنجیر و اسباب‌هایی، به زین و گوی‌های مستطیل شکلی در اطراف اسب آویزان گردیده.» (سامی، تمدن ساسانی، جلد دوم، ص ۱۲۸)

شرحی را که سامی با عنوان مجلس سوم آورده، شرح مجلس اول کتیبه های نقش رجب است! با این همه معلوم نیست نوشته و متنی را که ادعا می کند، از کجای کتاب ابن ندیم برداشته، که خود او استاد و مربی صدها سند ساز و پراکنده نویس، در پیش و پس از زمان سامی بوده است. زیرا در کتاب ابن ندیم جز اشاره ی کوتاه افسانه واری، درباره ی شاپور نیامده، که در هیچ یک آن ها تاریخ سال ۲۴۲ ثبت نیست.

«مانویان گویند: روزی که شاپور پسر اردشیر به تخت نشست، مانی بر وی درآمد و تاج را بر سرش گذاشت و آن روز یکشنبه اول ماه نیسان و آفتاب در برج حمل بود و دو نفر که از مذهب اش پیروی داشتند، به نام شمعون و ذاکون همراه اش بوده و پدرش نیز آمده بود تا سرانجام کار او را مشاهده نماید. مانویان گویند: هنگامی که بر شاپور درآمد بر دوش های اش نوری بود که مانند چراغ می درخشید، شاپور که آن را دید در نظرش بسیار گرمی و بزرگ جلوه نمود، در حالی که قصد کشتن و درافتادن با وی را داشته، ولی در آن برخورد بیمی از وی در دل اش هویدا شده، و از دیدارش خوش حال گردیده، و از او پرسید. برای چه آمده او به وی نوید داد که باز به سوی اش خواهد آمد، و در همان وقت از وی چیزهایی خواست، چون گرمی داشتن پیروان او در آن شهر و سایر شهرهای مملکت، تا بتوانند به هر شهری که خواسته باشند بروند، و شاپور تمام خواسته های او را پذیرفت. و مانی، هندیان و چینیان و خراسانیان را به خود خوانده و در آن جا نماینده از خود داشت. مانی در سلطنت بهرام پسر شاپور کشته شد، و پس از کشتن وی را دو نیمه کردند، نیمی بر یک دروازه و نیمه را بر دروازه دیگر در جندی شاپور آویزان داشتند، که این دو جا را مارا علی و ماراسفل می نامند، گویند او در زندان شاپور بود و همین که شاپور از دنیا رفت بهرام او را درآورد، و به قولی در زندان مرده است، ولی در آویخته شدن اش تردیدی نیست و برخی از مردمان گفته اند که او هر دو پایش کج و به قولی پای راست اش کج بود». (ابن ندیم، الفهرست، ص ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۹۶)

ظاهراً همین نمایش نامه ی دل آشوب کن ابن ندیم در موضوع شاپور و مانی کافی نبوده است، که سامی هم، از پیش خود، مطالبی بر آن ها افزوده است، تا معلوم شود که سامی را نمی توان حتی یک رونویس کننده ی جدی از کار دیگران شناخت، چه رسد به یک مورخ و باستان شناس و محقق، زیرا که نیسان را، ماه هفتم رومیان، ماه دوم سریانی و ماه نخست یهودیان

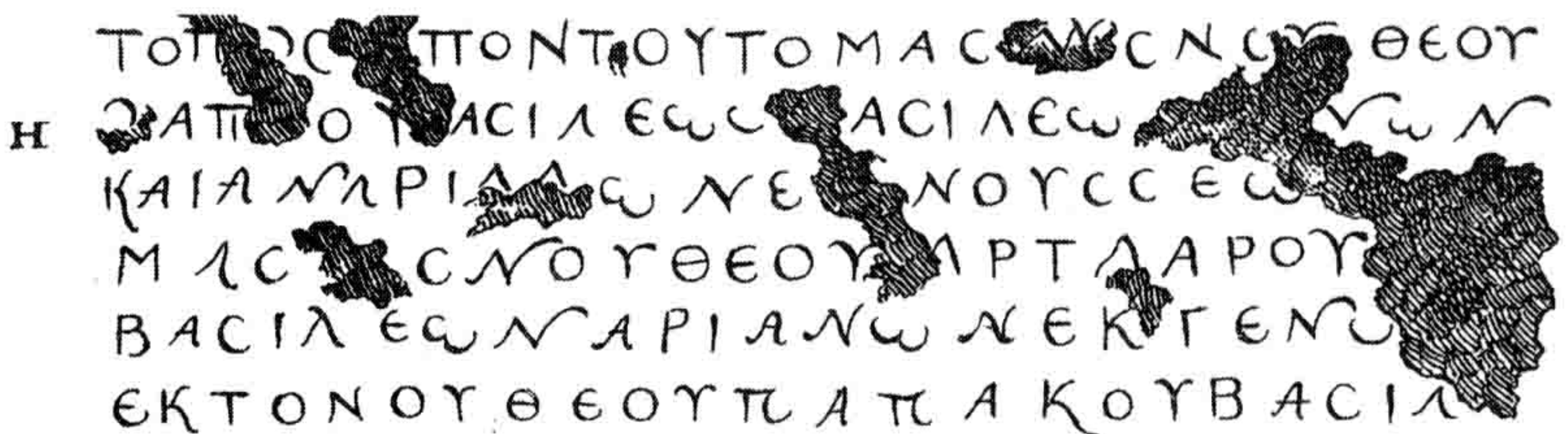
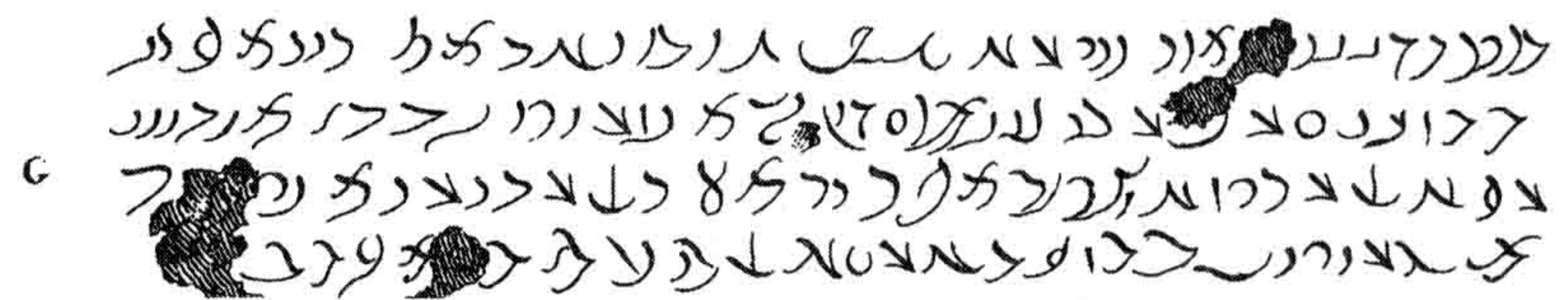
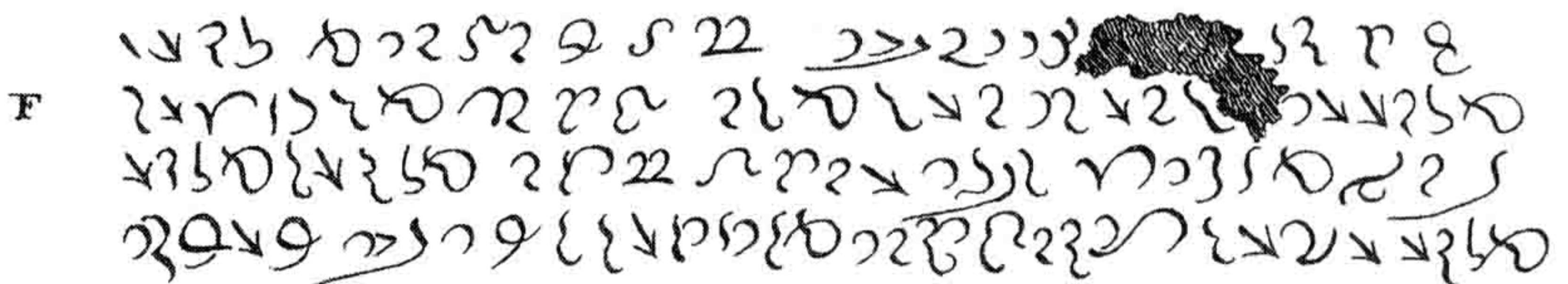
گفته اند، که با هم منطبق نمی شود، و تا امروز هم هنوز مکان درست آن ماه را در تقویم ها نمی دانیم، تا یکی از آن نیشان های کهن را، که با روز یک شنبه آغاز می شده، با ۲۴۲ میلادی منطبق کنیم!!! جویندگان جای درست ماه نیشان، در تقویم جهان، هنوز کم و بیش سرگردان اند و این فقط سامی است که نه فقط محل دقیق آن ماه را می شناسد بل با ریزبینی تمام می داند کدام نیشان با روز یک شنبه و با تاج گذاری شاپور و آغاز دوران سلسله ی ساسانی منطبق می شده است. بر او نباید خرده گرفت زیرا زیج نشینی های فلکی او نیز چون تاریخ دانی و باستان شناسی اش به گونه ای است که نمونه های آن را مشاهده کردید.

تا این جا هنوز مقدمه و مختصری بود بر مفصلی که از این پس در این مجموعه درباره ی ساخت و سازهای نادرست و از نظر تاریخ تعیین کننده، در نقش رجب، نقش رستم، پاسارگاد و در ترجمه ی گل نبشته ی بابلی کوروش خواهید خواند، چنان که در دو فصل پیش، درباره ی اشکانیان و ابنیه ی تخت جمشید خواندید و بدون آن ها ورود آگاهی دهنده به موضوع ساسانیان در تاریخ پیش از اسلام ایران میسر نبود. در واقع این بررسی کش دار و سراسری، برای اثبات وفور جعلیات در تاریخ ایران باستان، خود مقدمه ای بر اثبات نادرست بودن قسمت انتهایی آن، به نام تاریخ ساسانیان است. در اسناد شناسایی تاریخ سراسر جهان، هرگز مطالبی گنگ تر و نادرست تر از آن نیامده، که درباره ی امپراتوری ساسانیان ساخته اند که بی شک واژه ای درست در میان آن ها نیست.

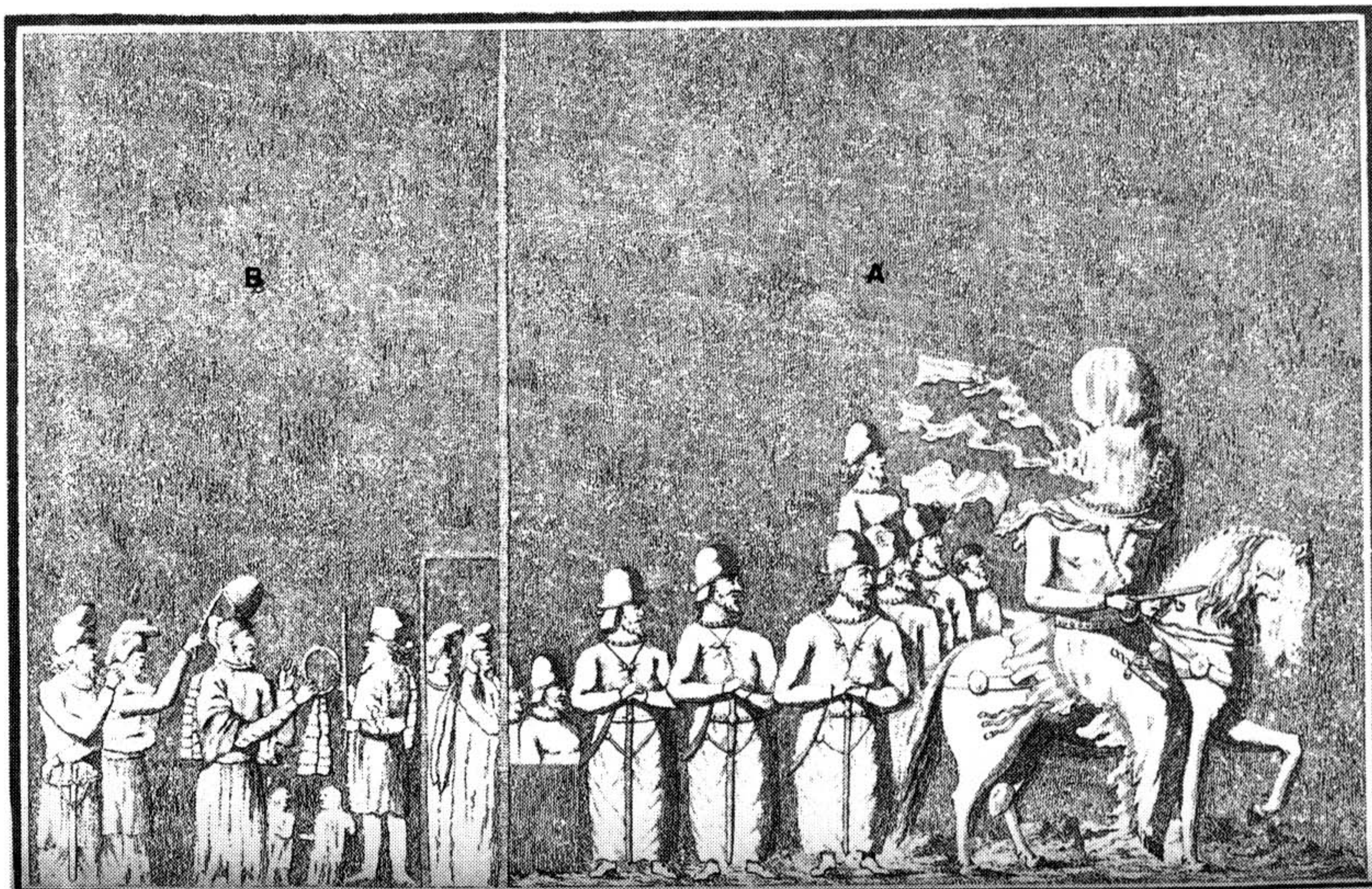
«تقریباً در نیمه راه تخت جمشید - خرابه های استخر، فضایی در سنگ و صخره به وجود آورده اند، که ظاهراً نه سقف داشته است و نه دیواری در قسمت جلو. سه دیوار دیگر پوشیده از پیکر کنده هایی هستند، که اندازه های آن ها بزرگ تر از اندازه های طبیعی است. این پیکر کنده ها هم مانند پیکر کنده های چهل منار تخت جمشید با شکوه اند، اما از نظر هنری سبک دیگری دارند. پیکر کنده هایی که در دیوار سمت شمالی قرار دارند، در A / نوزده نشان داده شده اند. سر پیکر اصلی مجلسی که در دیوار شمالی حجاری شده است، که کدخدای ده او را رجب می نامد و همچنین سراسر او به شدت

آسیب دیده است. کسی که پشت اسب قرار دارد ۵ / ۸ پا بلندی دارد. از بلندی این پیکر کننده می توان به بزرگی پیکر کننده های دیگر این محل پی برد. در این دیوار سنگ نبشته ی چهار خطی F / چهارده در قسمت جلو اسب و سنگ نبشته های H و G / چهارده در روی خود اسب قرار دارند. سنگ نبشته های H / چهارده و G / چهارده قطعاً به دست استاد تراشنده ی پیکر کننده ها به وجود نیامده اند بل که نو هستند. سنگ نبشته F / چهارده به تر از سنگ نبشته های دیگر نقر گردیده است، اما از نظر وضوح به پای سنگ نبشته های تخت جمشید نمی رسد. خطوط سنگ نبشته های F / چهارده و G / چهارده با هم فرق می کنند. اما ظاهراً بعضی از حرف ها در هر دو خط یکی است. شاید به این ترتیب زبان شناسان بتوانند با استفاده از یکی از این خطوط، خط دیگر را بخوانند. سنگ نبشته شش خطی یونانی حتماً جدیدتر از همه ی این سنگ نبشته ها است، اما بیش تر از همه آن ها آسیب دیده است.

سنگ نگاره B / نوزده در دیوار شرقی قرار دارد. در این جا این طور به نظر می آید، که دو پیکر اصلی مجلس بر سر به دست آوردن حلقه ای با هم در مبارزه هستند. از این حلقه نوار پهنی آویزان است و از پشت هر دو نفر نوارهایی آویزان است. در میان او دو نفر دو بچه ایستاده اند. از اعضای این مجلس



شکل های F/14، G/14 و H/14 از کتاب نیبور.



تصاویر شماره‌ی A/19 و B/19 از کتاب نیبور. چنان که می‌بینید نیبور هیچ شمایل و کتیبه‌ای از کرتیر را در نقش رجب ندیده، رسم نکرده و شرح نداده است.

سه نفر ریش ندارند و ظاهراً زن هستند. در دیوار جنوبی دو نفر سوار بر اسب هستند. این‌ها هم بر سر به دست آوردن حلقه‌ای در حال مبارزه هستند. چون این پیکره‌کنده‌ها از گذشت زمان آسیب زیادی دیده بودند، از نقاشی آن‌ها صرف نظر کردم و گمان می‌کنم، که آن‌ها با پیکره‌های C/ بیست (در نقش رستم) چندان فرقی ندارند». (نیبور، سفرنامه، ص ۱۲۲ تا ۱۲۴)

این شرحی است که نیبور از یافته‌های اش در نقش رجب می‌آورد و تصاویری را که از این نقوش و سنگ نبشته‌ها، با دقت تمام و رعایت جزییات آورده، دیدید. نیبور از نگاره‌ی سمت راست یا نگاره جنوبی، چنان که خود توضیح داده، به علت شباهت اش به نگاره‌ای در نقش رستم تصویری نیاورده، اما پیچیدگی کار در این است که او با تمام دقت اش در ثبت کوچک‌ترین علامت و نشانه و نوشته در نقش رجب و تخت جمشید و نقش رستم، نه فقط از آن سطر نبشته‌های متن مجلس دوم، که سامی و میراث فرهنگی آدرس می‌دهند، چیزی نگفته، بل هیچ تصویر و توضیحی درباره‌ی صورت و سنگ نبشته‌ی کرتیر نیز ندارد؟! این نخستین علتی است که بر مبنای آن مدعی می‌شوم کتیبه و آن صورت کرتیر هر دو جعل

و حک جدید است و تا زمان دیدار نیبور از نقش رجب، هنوز چنین تصویر و نبشته ای در حاشیه ی سمت چپ نگاره ی روبه رو، یا نگاره ی شرقی و یا نگاره ی مجلس دوم نقش رجب حک نبوده است!

«اما در مورد تخت جمشید: به طوری که گفتیم، پیش از نیبور سیاحان دیگری هم از تخت جمشید دیدن کرده بودند، اما به جرأت می توان گفت، که هیچ کدام از آن ها به دقت و هوشیاری نیبور، به طور همه جانبه ای تخت جمشید را مورد بررسی قرار نداده اند. به خاطر همین دقت و هوشیاری نیبور بود، که بعدها، یعنی در سال ۱۸۰۲، سی و هشت سال پس از بازدید نیبور از تخت جمشید، خط میخی برای اولین بار خوانده شد و با خوانده شدن خط میخی تاریخ پیش از اسلام ایران به مرور از تاریکی به روشنایی کشانیده شد. می دانیم تا پیش از خوانده شدن خط میخی، جز اخبار نویسندگان یونانی و رومی، تقریباً چیزی از تاریخ پیش از اسلام ایران روشن نبود. یعنی ما از وجود تاریخ پیش از اسلام اطلاع داشتیم، اما آن را به درستی نمی شناختیم. بنابر این مطالعات نیبور شکاف بین تاریخ پیش و پس از اسلام را پر کرد و یا به عبارت دیگر، روی این شکاف پل زد. با خوانده شدن خطوط میخی و روشن شدن تاریخ پیش از اسلام ایران، شکاف های موجود در میان قسمت های مختلف تاریخ خاور نزدیک هم پر شد. علاوه بر این طرح های بسیار جالبی که نیبور از آثار مختلف تخت جمشید تهیه کرده بود، زمینه ی کاری شد برای باستان شناسانی، که پس از نیبور به ایران آمدند و به کاوش پرداختند. بنابراین نیبور در میان همه ی سیاحانی که از ایران دیدن کرده اند، جای ویژه ای را به خود اختصاص داده است و ما به خاطر این ویژگی جای او، برای او احترام خاصی قائل هستیم و اثرش را ارجمند می داریم». (نیبور، سفرنامه، مقدمه ی پرویز رجبی، ص ۱۱)

این ستایش، هنوز در برابر دقتی که نیبور در ثبت آثار و علائم دیداری اش نشان داده، بسیار ناقص و نارساست. به گمان من آن مرکزی که در قریب ۲۴۰ سال پیش، نیبور را برای کپی برداری از خطوط و نقوش و مانده های باستانی خطه ی پارس برگزیده و روانه کرده، در انتخاب او استادی و مهارت و شناخت کافی و بی نظیری نشان داده است. زیرا که خواندیم او بدون آشنایی با خط آرامی، به اندک تفاوت بین دو خطی که آن را پهلوی میانه و پهلوی ساسانی می گویند، پی برده است. کار سه جلدی او، که سراسر شرق میانه و مصر را شامل می شود، در واقع چون

سینمایی، در مصور کردن آثار به جای مانده در این خطه ی کهن روشنگر است. با این اوصاف و با این شناخت از نیبور، که مأموریت اوجمع کردن نمونه خطوط باستانی بر حجاری های فارس بوده، تصور غفلت او را از دیدارکتیبه و نگاره ی کرتیر، که در منظر نخست هروارد شونده ای به نقش رجب قرار دارد، کمی از محال نیز غیر ممکن تر می کند. با این همه من برای استحکام مدعای خود به دست مایه ها و دیدارهای دیگری رو می کنم.

«از تخت جمشید به سمت شمال رفته به محلی که به دامنه کوه و حجاری دارد رسیدیم و آن را **نقش رجب می نامند**. در نوعی زاویه مانند و از توده ی سه چهار صخره ی قائم تشکیل گردیده و این محل تقریباً شباهتی با تالاری کوچک طبیعی دارد که ته اش به کوه و جلوی اش رو به دشت است. ایرانیان قدیم به نظر چنین می رسد محل ساختمان خود را در امکنه ای که طبیعت، اسباب کارشان را بیش تر آسان می کرده بنا می نموده اند و در زمان ساسانیان به ویژه بیش تر کار خود را سهل تر کرده و اکثر آثار را بر روی کوه ها یا سنگ هایی که امروزه نقوش بر آن ها مستور است حجاری کرده اند، زیرا به آسانی صفحاتی می یافتند که خود به خود موجود و زحمت شان را نصف می گردانید. کلیه پادشاهان با سلیقه و با تجربه می دانسته اند اگر ساختمان های خود را در محلی که طبیعتاً مستحکم است بنا کنند به مراتب به تر است تا جایی را دستی محکم نمایند. محلی که به نام نقش رجب است یکی از امکنه ی بالا است. این محل از نظر ناپدید است زیرا کوه ناهموار و نقوش در پشت اش پنهانند و برای این که بتوان بدان ها دست یافت بایستی کاوش کرد. سیاحان چنین نوشته اند: «نقش رجب تالاری ساخته بود». همین جمله سرگردانی دیگران را باعث شده، از چنین ساختمانی که گفته اند آثاری نیست. تنها در نقش رستم بنایی موجود است که شرح اش در بالا داده شد.

در این محل سه نقش است که بر روی سنگ حجاری شده اند. کاملاً با عقیده اغلب مصنفین مخالف است و به طور قطع می توانم بگویم که هرگز در این محل کسی اقامت نگرفته. این سه نقش در حال قرینه و به طوری قرار گرفته اند که به یکدیگر چشم دوخته و بایستی گفت از خوبی محل و عشق و علاقه های شان بوده که این نقوش را در این محل حجاری کرده اند.

اولین نقش به سمت چپ است و طرز حجاری، نقشه و وضع ساختمان اش در دید نیست. در آن پادشاهی سوار بر اسب و تاج کیانی بر سر که بر روی اش کره ای می دارد. از قراین و پرگیسی می شود گفت تصویر شاپور است. دهانه اسب را به دست چپ گرفته و در دست راست چیزی شبیه عصای

سلطنتی دارد. پشت سر این سوار به سمت راست نه نفر هستند که قریب نصف صفحه را گرفته‌اند، از سه تایی شان تمام جسد و از دیگران بالای تنه هویداست. آن سه هر یک شمشیری به کمر آویزان و دست را بر آن اتکا داده‌اند. از این سه شخص یک تن بسیار نزدیک است. به استثنای یک نفر، سایرین همه کلاه نوک‌دار و گرد بر سر دارند. سه تایی شان دارای علائمی مختلفند که نمی‌شود گفت نوشته‌ایست بل که بیش‌تر به علامتی شبیه‌اند که شاید منصب و درجه باشد. نهمین که تنها سر و شانه‌های اش از پشت چین‌های لباس شاه ظاهر است سرش برهنه لیکن گیسوان اش حلقه وار و تمام را بر روی سر طوری توده کرده که به شکل پر کلاه در آمده است. بر روی سینه‌ی اسب عبارت کوچک یونانی است که شاید عین اش به زبان پهلوی دنبال اش باشد. عبارت دیگری هم به خط پهلوی در سمت راست اسب دیده می‌شود. بر ته صخره که با نقش بالا زاویه‌ای می‌سازد نقش دیگری است که شباهت تمام با نقش رستم که شرح اش داده شد می‌دارد. در این جا نفرات پیاده‌اند هر دو شخصی که به راست و چپ دو سر حلقه را گرفته‌اند با دو سوار نقش رستم شبیه‌اند.

گرچه تمام جزییات و شرح، با آن چه در نقش رستم است یکسان می‌باشد لیکن نمی‌توانم قبول کنم این نقش‌ها در یک زمان و به دوران یک پادشاه حجاری شده باشند زیرا که از نقش رستم بسیار زیبا و با نفاست ساخته شده در صورتی که از نقش رجب سخت خشن و در آن‌ها مهارت به کار نرفته و خلاصه مطبوع و پسندیده نیست. اما همان طوری که در بالا اشاره رفت از حیث جزییات موضوع انتقال تاج یا سوگند مذهبی با هم تفاوتی ندارند، ما بین آن دو، دو بچه است، در پشت سر شخص سمت چپ دو نفر دیگر ایستاده‌اند، یکی جنگ‌جویی است که به شمشیر خود تکیه کرده و دیگر بی ریش و دست اش را بلند کرده و در آن چیزی گرفته که به طور قطع مگس پران است. به پشت سر شخص به سمت راست که تاجی به دست دارد ستونی با سر ستونی موجود است و به نظر چنین می‌آید صفحه منقسم و این شخص در محلی دیگر است. در قسمت دیگر هم دو شخص دیگر بی ریشند که یکی از وضع قیافه و گیسوان بلندش که بر شانه افتاده به نظر زنی می‌رسد.

در گوشه‌ی چپ و بر بالای صخره، ولی در خارج این صحنه، تصویری است که تنها بالا تنه اش حجاری شده، این نقش کاملاً هویدا نیست زیرا درختی عظیم در جلوی اش ریشه دوانیده و قطور شده که کمی او را از نظر ناپدید می‌سازد، وقتی که شاخه‌ها را پس و پیش کردیم تا نقش به‌تر نمایان شود عبارتی به خط پهلوی یافتیم که کاملاً هویدا و در حدود سی سطر می‌شود. می‌توانم بگویم اولین کسی که این عبارت را دیده‌ام می‌باشد چه

سایر سیاحان پیش از ما از آن ذکری نکرده‌اند پس جای خوش وقتی است نه تنها برای تحصیل زبان پهلوی بل که از اهمیتی که این نقوش می‌یابند و دوران تازه‌ای را به روی خود بازمی‌کنند. گرچه صفحه دیگری را که می‌خواهم شرح بدهم یکی از نقوش نقش رستم را به خاطر می‌آورد، لیکن باز شباهتی با نقوش دیگر دارد، تصاویرش دو صورت است که برابر هم ایستاده‌اند یکی به دست تاج و دیگری نوارهای اکلیل سلطنتی را به دست گرفته. این بود شرح نقوش نقش رجب». (اوژن فلاندن، سفرنامه، ص ۲۸۹)

تمام متن مفصل شرح دیدار فلاندن از نقش رجب را آوردم تا مجبور نشوم متن سفرنامه‌ی ژموریه و دیگر سیاحان پیش از او را بیاورم، که تمامی آن‌ها، چون نیبور، تا زمان فلاندن، آن صورت و کتیبه‌ی کرتیر را در نقش رجب ندیده‌اند و چنان که فلاندن متذکرشده، خود او نخستین کسی است که در قریب ۱۶۰ سال پیش، شرحی درباره‌ی تصویر و کتیبه‌ی کرتیر در نقش رجب می‌آورد و از آن پس شاهدیم که تمام دیگر دیدار کنندگان از نقش رجب نیز، با توصیفی یکسان، از آن صورت و نوشته یاد کرده‌اند. اینک و از آن جا که ممکن است اشاره‌ی فلاندن به مختصر ممانعت شاخه‌های درخت از دیدار صورت و کتیبه‌ی کرتیر ایجاد شبهه کند، نقاشی فلاندن از محوطه‌ی نقش رجب را آوردم تا معلوم شود آن بوته‌ها و



محل کتیبه‌ی کرتیر در موقعیت نگاره‌های نقش رجب از کتاب فلاندن. چنان که می‌بینید این صورت و کتیبه در معرض دید مستقیم هر دیدار کننده‌ی نقش رجب است و نادیده گرفتن آن ممکن نیست. به محل آن شاخه‌های درخت، که فلاندن نوشته است تا حدودی مانع دیدار از کتیبه می‌شده، دقت کنید.

درختچه ها در کجای تصویر قرار داشته اند، زیرا امکان رویش درخت بر سطح زمین نقش رجب، که یکپارچه صخره ای در انتهای شاخه ای از رشته کوه رحمت است، ناممکن می نماید. وانگهی اگر فرض را بر این بگیریم که درختی بر زمین کنار آن کتیبه در زمان فلاندن مانع دیدار کامل نبشته ها و صورت کرتیر می شده، بی شک ۷۰ سال پیش از فلاندن، یعنی زمان دیدار نیبور از نقش رجب، به طور قطع هنوز تخم آن درخت فرضی نیز به آن زمین نرسیده بوده است!

بدین ترتیب هیچ تردیدی براین نکته ی اساسی باقی نمی ماند، که این صورت و کتیبه را، در اوائل قرن هجدهم، یعنی دوران بازسازی تاریخ کهن ایران و چنان که در بخش های دیگر این کتاب اثبات خواهد شد، همراه کتیبه های دیگری در نقش رستم و پاسارگاد، برای توسعه و تحکیم اسناد ساسانی و هخامنشی حک کرده اند، که تمامی آن ها را، در عین حال، می توان علیه این آشوب افکنی در تاریخ ایران به کار برد، به خصوص که سال های ساخت این کتیبه ها درست با ایامی برابر است که سرجان ملکم را مشغول نوشتن تاریخ امپراتوری اشکانیان می بینیم!!! شاید هم سرانجام این نشانه ها و آن چه پس از این می خوانید، رجوع به عقل سلیم نزد منکرین و متعصبین و بدگویان درباره ی کتاب های مرا موجه جلوه دهد و ممکن کند!

«هنگامی که به طرف چاپارخانه می رفتم این اندازه فرصت پیدا کردم که از حجاری های عهد ساسانی در نقش رجب بررسی اجمالی به عمل آورم، و تحقیق دقیق تر را به وقت دیگر واگذارم. این نقش های برجسته که تعداد آن ها سه تاست در یک قسمت مغاره مانند از کوه کنده شده اند، و جای آن ها طوری است که به هیچ وجه جلب نظر نمی کند؛ و اگر انسان خود در جست و جوی آن ها نباشد به آسانی از نظر می گریزند. این نقش ها متعلق به اوایل عهد ساسانی هستند، و دو تا از آن ها مؤسس آن سلسله یعنی اردشیر بابکان (۲۲۶ - ۲۴۱ میلادی) را در حال گرفتن تاج پادشاهی از دست اهورامزدا نشان می دهند. در نخستین نقش از این دو، یعنی که در جانب راست یا طرف مغرب (صحیح آن جنوب است) قرارداد، اردشیر و اهورامزدا هر دو بر اسب سوارند؛ و شیوه ی حجاری آن ها درست مانند نقش برجسته نقش رستم می باشد که تصویری از آن قبلا عرضه داشتیم. در نقش دوم، یعنی آن که در

دیوار عقبی مغازه کنده شده است، شاه و اهورامزدا هر دو پیاده هستند، و علاوه بر آن‌ها چند نفر دیگر هم در صحنه وجود دارند. بین شاه و خداوند، دو کودک خردسال ایستاده‌اند که چون حجاری آن‌ها زیاد برجسته نبوده، تقریباً محو شده‌اند. چنین حدس زده می‌شود که اینان پسران اردشیر باشند. در پشت سر پادشاه، مردی با قیافه‌ی جدی و بدون ریش حجاری شده است که به کتیبه‌ی او که در پشت سر شاه است اشاره می‌کند. شاید وی نمودار خواجه سرایی باشد. همچنین در پشت سر او (شاه) نقش مردی با ریش انبوه کنده شده است که یا از محافظان شخص پادشاه است و یا وزیری. از آن سوی، در طرف راست و پشت سر خداوند دو پیکر با صورت‌های صاف کنده شده‌اند که در حال خروج از صحنه هستند، و بدان می‌ماند که ملکه و ندیمه‌ی او می‌باشند. ما به طور دقیق نمی‌دانیم که این نقش چه حادثه تاریخی را نشان می‌دهد، ولی در کتیبه‌ی پهلویی که شخص فاقد ریش پشت سر شاه بدان اشاره می‌کند، نام‌های شاپور و بهرام آمده است؛ و لذا حجاری را منسوب به شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲ میلادی)، یا پسرش بهرام دوم (۲۷۶-۲۹۳ میلادی) می‌دانند. حجاری سوم، یعنی نقش برجسته‌ی او که در طرف چپ یا شمال مغاره است شاپور اول را سوار بر اسب نشان می‌دهد که محافظ پیاده‌ای به دنبال دارد. کتیبه‌ی او زبانی (پهلوی و یونانی) هویت شاه را می‌نمایاند. (جاکسون، سفرنامه، ص ۳۵۵)

ملاحظه می‌کنید که جاکسون نیز، که در ۱۹۰۳، یعنی بیش از نیم قرن پس از فلاندن بر نقش رجب گذشته است، تقریباً همان شرحی را بر آن سنگ نگاره‌ها و نبشته‌ها و از جمله نقش صورت و نبشته‌ی کرتیر می‌آورد، که فلاندن و دیگر دیدارکنندگان پس از او گذارده‌اند. با این تفاوت که جاکسون هم معلوم نیست چه گونه در متن آن کتیبه، نه مانند دیگران به نام کرتیر و زردشت و موضوع معراج او، بل به نام‌های شاپور و بهرام برخورده است!!! تمام این اوضاع و احوال بی‌سامان، کاملاً بیان می‌کند که توسل به متن این کتیبه‌های مجعول ولی هنوز ناخوانده و نامطمئن، که دیدارکنندگان و مدعیان دانایی درباره‌ی مسائل کهن ایران، حتی از محتوای آن نیز بی‌خبرند، برای استحکام و اثبات سلسله‌بی‌نشانی به نام ساسانیان، بی‌هوده و بی‌حاصل است

«اولین نقش برجسته‌ی «نقش رجب» تاج‌گذاری اردشیر اول (۲۴۱-۲۲۴) را نشان می‌دهد (مقصود مجلس دوم است). در وسط نقش، شاهنشاه از

دست اهورامزدا تاجی را، که به صورت حلقه ایست، و از یک طرف آن نوارهایی آویزان است، می گیرد. در عقب پادشاه پسرش شاپور اول دست راست خود را به علامت احترام بلند کرده است. در عقب این منظره یک پیش خدمت دیده می شود، که بادبزی در دست دارد. در سمت راست، ملکه و یک ندیمه، در غرفه ای نشان داده شده اند. در میان شاه و خدا دو بچه دیده می شوند. در سمت چپ این نقش برجسته شخص بدون ریشی دیده می شود، که دست راست خود را به علامت احترام بلند کرده، در کنار او کتیبه ای به خط پهلوی نقش شده است.

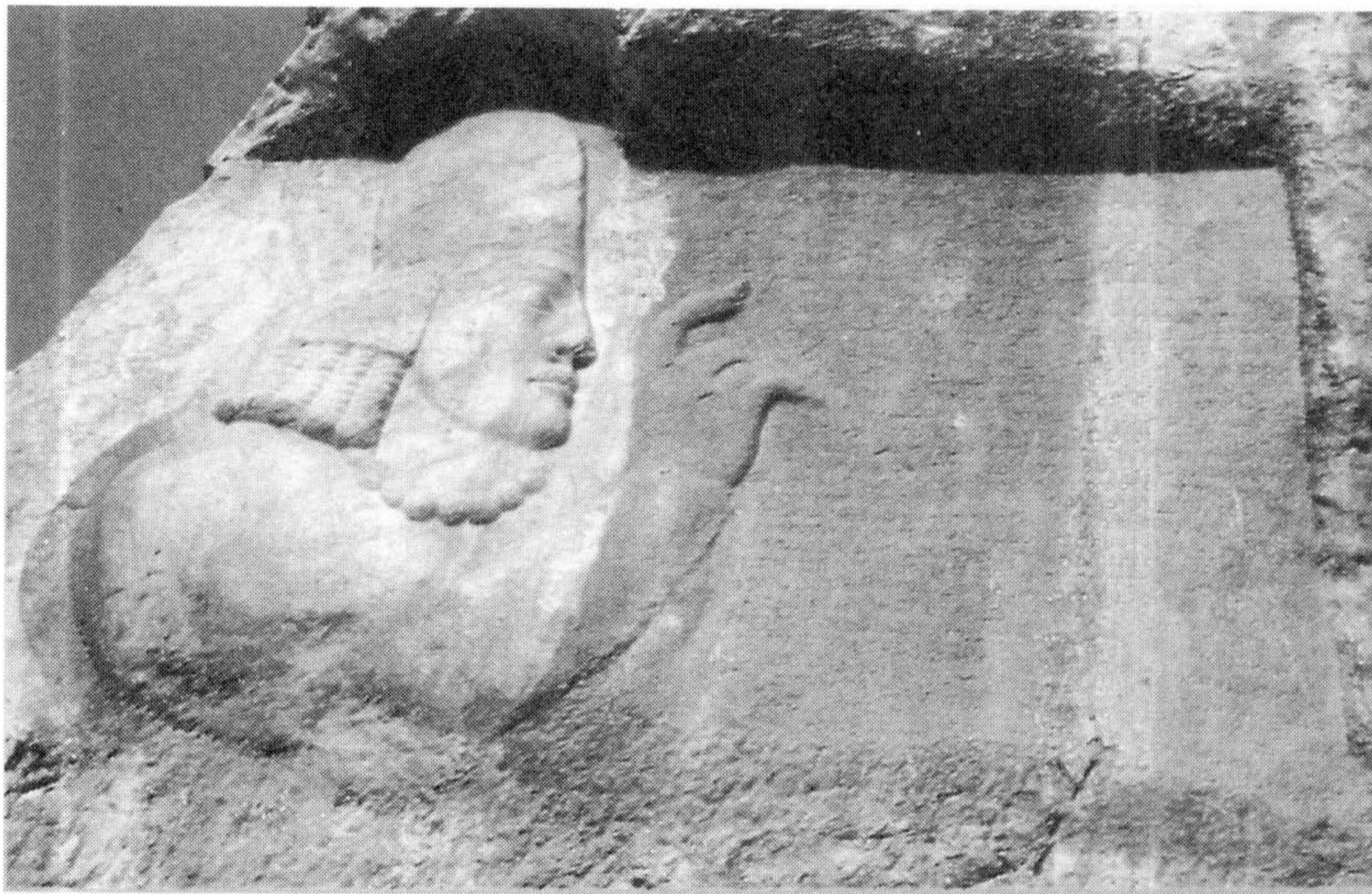
نقش برجسته ی دیگری در کنار نقش اردشیر موجود است، که شاپور اول (۲۷۲ - ۲۴۱) را نشان می دهد. در عقب شاپور اعیان مملکت، و سپس ملتزمین رکاب، پیاده و با رعایت اصول پرسپکتیو، نشان داده شده اند (مقصود مجلس سوم است). در ردیف اول چهار نفر قرار دارند، که ولیعهد، هرمز اول، نیز در میان آنان است. در ردیف های عقب پنج نفر دیده می شوند، که به ترتیب آنها که عقب ترند کوچک تر نشان داده شده اند. **نقش سوم** (مقصود مجلس اول است) در این محل تاجگذاری شاپور اول را نشان می دهد. شاهنشاه نشانه ی پادشاهی را از دست اهورمزدا می گیرد. شاه و خدا هر دو سوار بر اسب اند. **روی سینه اسب کتیبه ای به خط پهلوی، و به خط یونانی، نوشته شده است (!!!؟)**. (واندنبرگ، باستان شناسی ایران باستان، ص ۲۴)

آدمی از بسیاری سمبل کاری و سرهم بندی در معرفی و توضیح یافته های ایران باستان کلافه می شود. اینک نوبت واندنبرگ است که برای نگاره ی مجلس اول نقش رجب، که اصل آن نیز، از فرط کھولت، قابل تشخیص نیست، سطر نوشته های دو زبانه سفارش دهد!!! به راستی آیا به تر نیست تمام این اوراق واهی در موضوع تاریخ ایران باستان را، که برای ما نوشته اند، به آب بشوییم و به دور اندازیم؟

به هر حال، با این اشارات واندنبرگ به مجموعه ی نقش رجب، می توان تاریخچه ی دیدار از کتیبه ی کرتیر در آن مجموعه را به دو دوره تقسیم کرد: دیدار کنندگان پیش از فلاندن، که هیچ یک صورت و کتیبه ی کرتیر را به یاد نیاورده اند، و فلاندن و سیاحان پس از وی، که همگی شرح و بسط روی هم یکسانی بر آن صورت و نوشته دارند. نتیجه ای که از بررسی این تاریخچه به دست می آید، جز اثبات جعل و نقر این کتیبه و

نوشته های آن در اوائل قرن هیجدهم نیست، که دوران پرکاری سازندگان تاریخ ایران باستان و زمانی است که جان فشانانه مشغول بازخوانی خط میخی داریوشی اند و سرجان ملکم بنای پانصد طبقه ی اشکانیان بالا می برد. به گمانم طرح مسئله ی جعلی بودن کتیبه و صورت کرتیر در نقش رجب را، چون صورت و نوشته های او در نقش رستم، که ادله ی آن را خواهم آورد، باید تا همین جا اثبات شده گرفت، اما هنوز می توان یک نشانه ی دیگر را نمایش داد که این یکی به استحکام کوه، نوساز بودن این سنگ نگاره و کتیبه را معلوم می کند.

چنان که در تصاویر پیداست، بر آن صخره ای که نقش و کتیبه ی کرتیر را در بالای آن درآورده اند، یک شکاف عمیق می بینیم که از انتهای صخره در کف زمین آغاز می شود. این شکاف طبیعی کوه، درست در آستانه ی زیرین کتیبه ی کرتیر در نقش رجب، به گونه ای معجزه آسا متوقف شده و در سطح کتیبه ادامه نیافته است!!! بسیار دشوار است بپذیریم که ۱۷ قرن پیش، سلاطین به اصطلاح ساسانی کتیبه کوچکی را در مسیر شکافی کنده باشند که ادامه لکه ها و حفره های کوچک آن در سطح کتیبه کاملاً پیدا است. بدین ترتیب اگر تراش این کتیبه را کهن بپنداریم، باید که این شکاف پس از نقر آن و در اثر تغییرات طبیعی بعدی، مثلاً کهولت سنگ و یا زلزله پدید آمده باشد، آن گاه با صورت کنونی کتیبه باید گفت که شکاف ایجاد شده در کوه با رسیدن به کتیبه، از سر احترام ایستاده است!!! اما زمانی که آثار ترمیم جدید در سنگ را برای آماده سازی نسبی آن برای نگارش کتیبه به عیان می بینیم، مسلم می شود که تسطیح این صخره و پرکردن شکاف آن در اثر تراش سنگ، جدیدتر از پدید آمدن آن شکاف در امتداد صخره است. اینک سئوال ساده این است: آیا این شکاف پس از ساخت کتیبه و به مرور زمان و در اثر زلزله و حرکت طبیعی کوه پدید آمده و یا در زمان کتیبه نویسی بوده است؟ بسیار بعید می نماید در منطقه ای مملو از سنگ های مناسب کتیبه نویسی، متنی را بر قسمت شکافته شده ی صخره ای نوشته باشند و اگر معتقد شویم که شکاف در مرور زمان پدید



این تصویر عمومی کتیبه ی کرتیر و نمایش آن شکاف بر درگاه کتیبه به احترام ایستاده است ، که هنوز رد باریکی از آن را در متن کتیبه نیز می توان یافت . چنان که می بینید صورت ظاهر این سنگ نبشته دو قسمت است : قسمتی که به ظاهر رد آبی در مرور زمان بر آن گذشته و قسمتی که از جریان آن آب بی بهره مانده است . در طبیعت هر گز رد یک رشته آب به تصادف جاری شده را ، چنین منظم ندیده ایم! این رد آب چنان است که گویی آن را با قلم مو به سراسر بخشی از سنگ کشیده اند! یک ردیف عمودی کاملاً منظم و سیاه رنگ در سمت چپ کتیبه می بینیم ، و یک ردیف منظم سالم در سمت راست آن!!! در عکس های بعد با خواص این آب ویژه ی ظاهراً نشت کرده و تأثیر آن بر کتیبه آشنا می شوید .



این شکاف سنگ ، در سراسر بدنه ی صخره ، از سطح زمین محوطه تا زیر کتیبه ی کرتیر کشیده شده است . چنان که در تصویر می بینیم این ترکیبگی طبیعی سنگ ، به صورتی باور نکردنی ، درست در آستانه ی کتیبه متوقف مانده است! پدیده ای که در رفتار طبیعی این گونه حادثات ناممکن می نماید .

برخی علامات و آثار مختصر ، از ادامه این شکافتگی کوه در قسمت زیرین کتیبه هنوز دیده می شود تا اثبات کند ادامه ی شکاف در سطح کتیبه را با تراش و به هنگام مسطح کردن سنگ پر کرده اند!

جالب این جاست که حروف نقر شده بر مسیر این شکاف ، دو پاره نیست و خود گواهی می دهد که پس از مسطح کردن صخره ، و پس از حذف آن شکاف سنگ ، تصویر کرتیر و به اصطلاح کتیبه ی او را ، در دوران اخیر ساخته اند!



پای آن آب به هرکجای کتیبه که رسیده، سنگ را جوشانده و پوسانده است. در این تصویر آثار تخریبی آن آب را تالبه پایینی کلاه و بر گونه‌ی چپ و نیز بر دست و بر متن کتیبه کرتیر می بینید که گوشه ابرو و مژه کرتیر را به کلی خورده است. در این جا نیز با همان نظم در رفتار آب روبه روییم، که درست تالبه کلاه پایین آمده و ذره‌ای از آن به رشته موهای زیر کلاه نرسیده است، که موقعیت برجسته تری دارد! عجیب تر این که این آب خوش رفتار، که باید سرمنشاء آن از بالای سنگ باشد، هنگامی که به مانع انگشت اشاره کرتیر رسیده، خلاف عرف معمول آب‌های روان، به جای دور زدن انگشت، از شیب و ارتفاع آن بالا رفته و سراسر دست کرتیر را از برکات خود سیراب کرده است!!! قدرت خورندگی این آب با قلم مو مالیده شده، چنان که درعکس پیداست، باید که از خود قلم مونیزچیزی باقی نگذارده باشد!!!

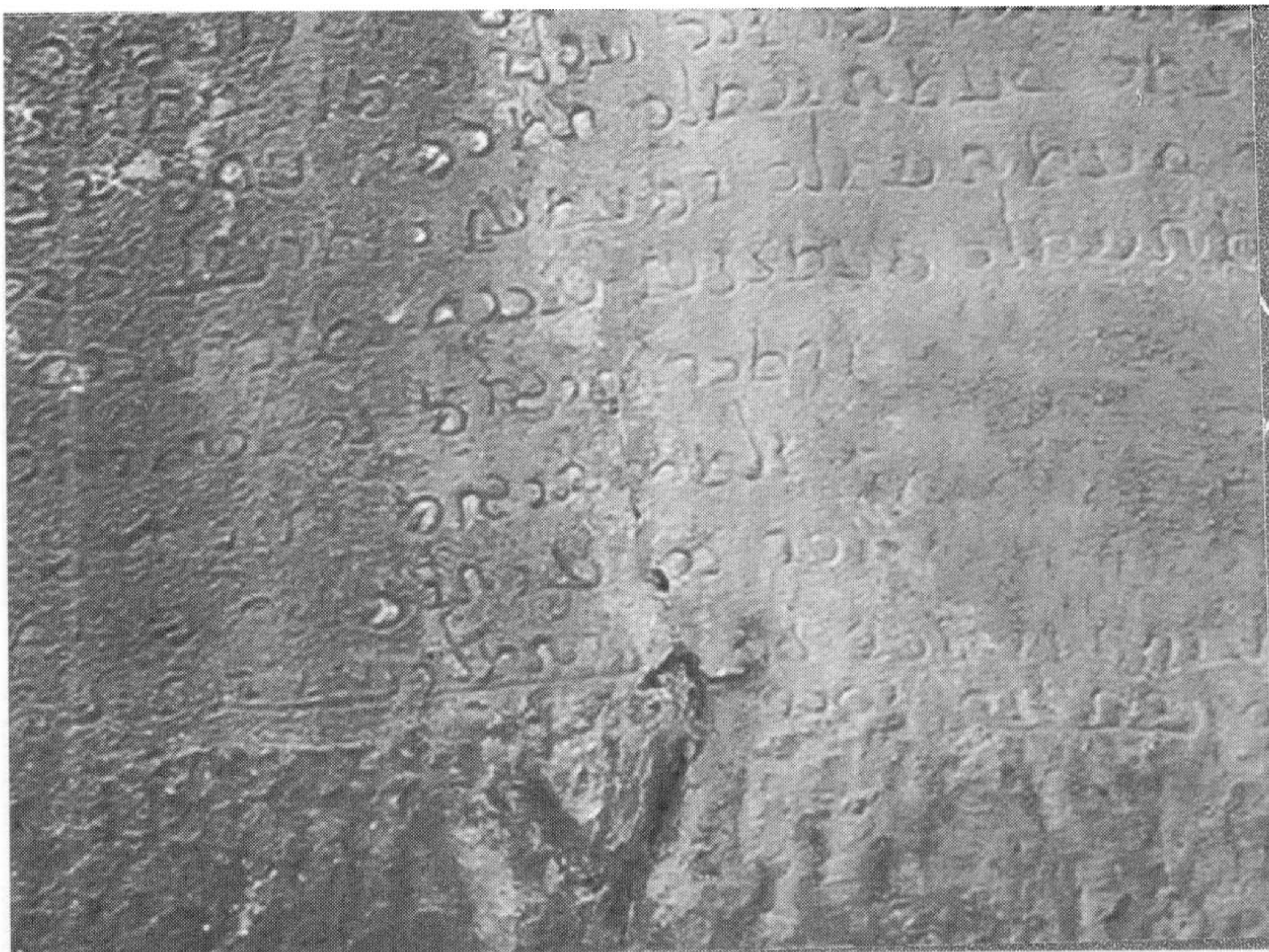
آمده می پرسیم چرا این شکاف طبیعی در ابتدای کتیبه متوقف شده و آثار ترمیم در متن آن وجود دارد و اگر مدعی شوند که این ترمیم جدید است و پس از شکستگی و برای حفاظت کتیبه سامان داده‌اند، خواهیم گفت که در این صورت چرا حروف کنده شده در مسیر این ترمیم، دوپاره نیست؟ شاید هم که مرمت کاران زورمند، با فشردن دو سوی کوه، آن شکاف را به هم جفت کرده باشند!!!

بدین ترتیب مسلم می شود که این نگاره و کتیبه‌ی دوران ساسانیان را همین اواخر ساخته‌اند، دورتر از ۱۶۰ سال پیش به چشم کسی نیامده و ویژگی طبیعی آن اعلام می کند که سطح آن را اخیراً تسطیح کرده‌اند! آن



در این جا مرز منظم بین بخش سیر خورده ی کتیبه از آن آب را، با بخش تشنه مانده ی آن به خوبی می بینید، تأثیر خورنده ی آن آب به حدی است که متن و سنگ را در خطوطی درهم و بد شکل فرو برده است. حتی به حدس و گمان هم نمی توانیم بخش اعظمی از متن آرامی در مسیر آن آب سوزانده را بخوانیم و به راستی نمی دانیم هرتسفلد آن نسخه ی سلامت از متن این کتیبه با حروفی به هم جوش خورده را، که در کتاب پایکولی آورده، از کجا استنساخ کرده است؟! چنان که نقش حروف در آن مسیر بدون رد آب چنان سلامت و تازه است، که سنی پیرتر از دو قرن ندارد.

گاه باید به شگردهای کهنه سازی آن توجه کنیم، که در تصاویر به خوبی دیده می شود. بر کتیبه ای که بخشی از آن را با حروفی کاملاً عمیق و نوساز می بینیم و چهره ای که صورت و گردن بند آن کاملاً نو تراشیده است، ردی از تأثیر مخرب مایعی خورنده و خراشنده را می یابیم که به قصد کهنه کردن سنگ با دقت بر آن مالیده اند، که از کلاه کرتیر تا سطوری از محتویات کتیبه را در سمت چپ آن به کلی از شکل انداخته است!!! آثار پوشاننده ی آن مایه ی خورنده، چندان منظم است، که به هیچ صورتی نمی توان آن را ناشی از پدید آمدن نشت طبیعی آب باران دانست، زیرا خطوط و لکه هایی که معمولاً از جریان تصادفی آب باران بر جای می ماند، از آن که ریزش باران پیوسته در حجم و مقدار ثابتی نیست، خطوط و



و این عکس تمام سرگذشت کتیبه‌ی به اصطلاح کرتیر را منعکس می‌کند. سلامت کامل سنگ و تازگی نقر حروف در آن بخشی که در گذر آن به اصطلاح آب قرار نداشته بسیار دیدنی است، چنان که خوردگی شدید آن در سمت چپ کتیبه، بر اثر عبور آن آب موجب حیرت بسیار است. رد و بقایای ترمیم شده‌ی شکاف عبور کرده از میان سنگ به خوبی در این عکس پیداست و ملاحظه می‌کنید که حروف را درست بر روی درز ترمیم شده و معلوم است که پس از ترمیم نقر کرده‌اند. در آخرین کپی برداری از این کتیبه، که همین اواخر صورت گرفته، معلوم نیست به کدام دلیل روی برخی از کلمات این کتیبه‌ی از نظر ارتفاع دور از دسترس را، گل مالیده‌اند!!!

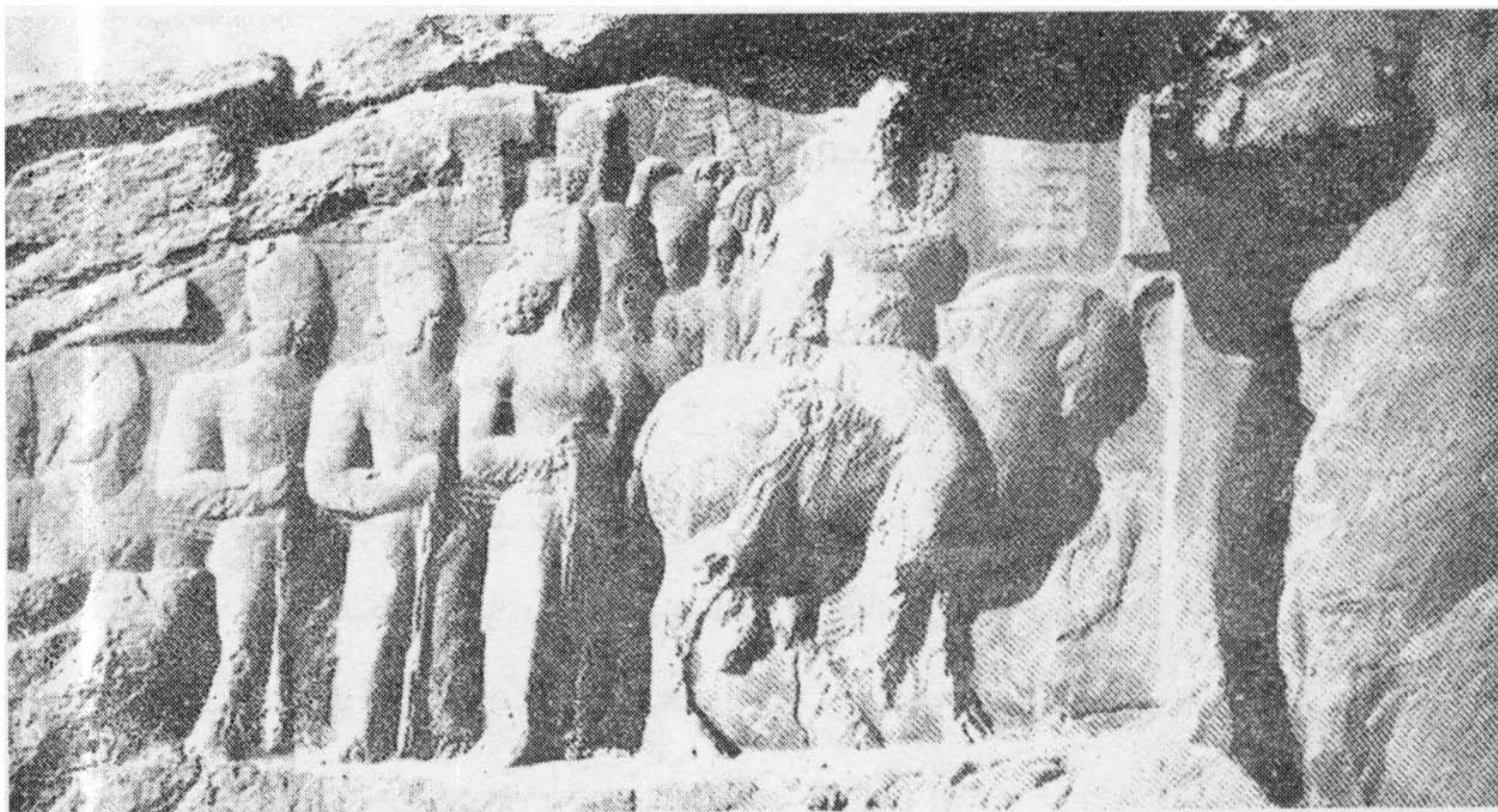
لکه‌هایی نامنظم و پراکنده است، اما این جا و در به اصطلاح کتیبه‌ی نقش رجب کرتیر، رد آب باران را به شکل یک مستطیل کامل و منظم بر سطح کتیبه می‌یابیم که گویی با قلم مو مالیده‌اند! زیرا رد طبیعی آب باران را که بعدها پدید آمده، به صورت خطوطی سفید، در کنار و در متن همان مستطیل سیاه شده، باقی مانده است. بعدها در موارد دیگر و در کتیبه‌های دیگری نیز کاربرد همین شگرد را معرفی خواهم کرد، اما در این کتیبه معلوم است که بسیار ناشیانه و بل احمقانه عمل کرده‌اند، زیرا در تصویر می‌بینیم که حجم زیاد آن مایه‌ی سوزاننده که بر کلاه کرتیر مالیده‌اند، آن را به کلی پوسانده و ورقه ورقه کرده است. می‌پرسم اگر این تغییر در اثر جریان طبیعی آب باران پدید آمده، پس باید از ادب این نشت آب متحیر

شویم که پس از آن خراب‌کاری وسیع در کلاه، به خود اجازه نداده است تا با کم‌ترین نفوذ، ذره‌ای از آن زلف پر پیچ و تاب کرتیر را به هم بریزد. اگر تصویر کتیبه و نگاره کرتیر در نقش رجب، که با زبانی فصیح سرنوشت خود را بیان می‌کنند، نتوانند متعصبین باستان پرست را قانع کنند که برای آن‌ها در همین دو قرن پیش اسناد ساسانی ساخته‌اند و تاریخ اشکانیان نوشته‌اند، پس هیچ‌کس دیگری نیز نخواهد توانست رجوع به عقل سلیم و تسلیم به نتایج تحقیق را به آن‌ها آموزش دهد.

مورخ اینک می‌تواند با اثبات جعلی بودن کتیبه‌ی کرتیر در نقش رجب، یک خط قرمز عریض بر تمام آن نوشته‌هایی رسم کند، که به اصطلاح با خط پهلوی در این و آن گوشه‌ی فارس بر سنگ‌ها کنده‌اند. اما از آن‌که بیدارگری در این باره، کار کوه‌آسایی است، تصمیم دارد با همین شیوه دلایل نادرستی و ساختگی بودن تک‌تک این نگاره‌ها و کتیبه‌های ظاهراً ساسانی را به تدریج ارائه دهد، تا از آن پس سخن گفتن از بی‌باری تاریخ ساسانیان، به امری مسلم و محتوم و پذیرفتنی بدل شود.

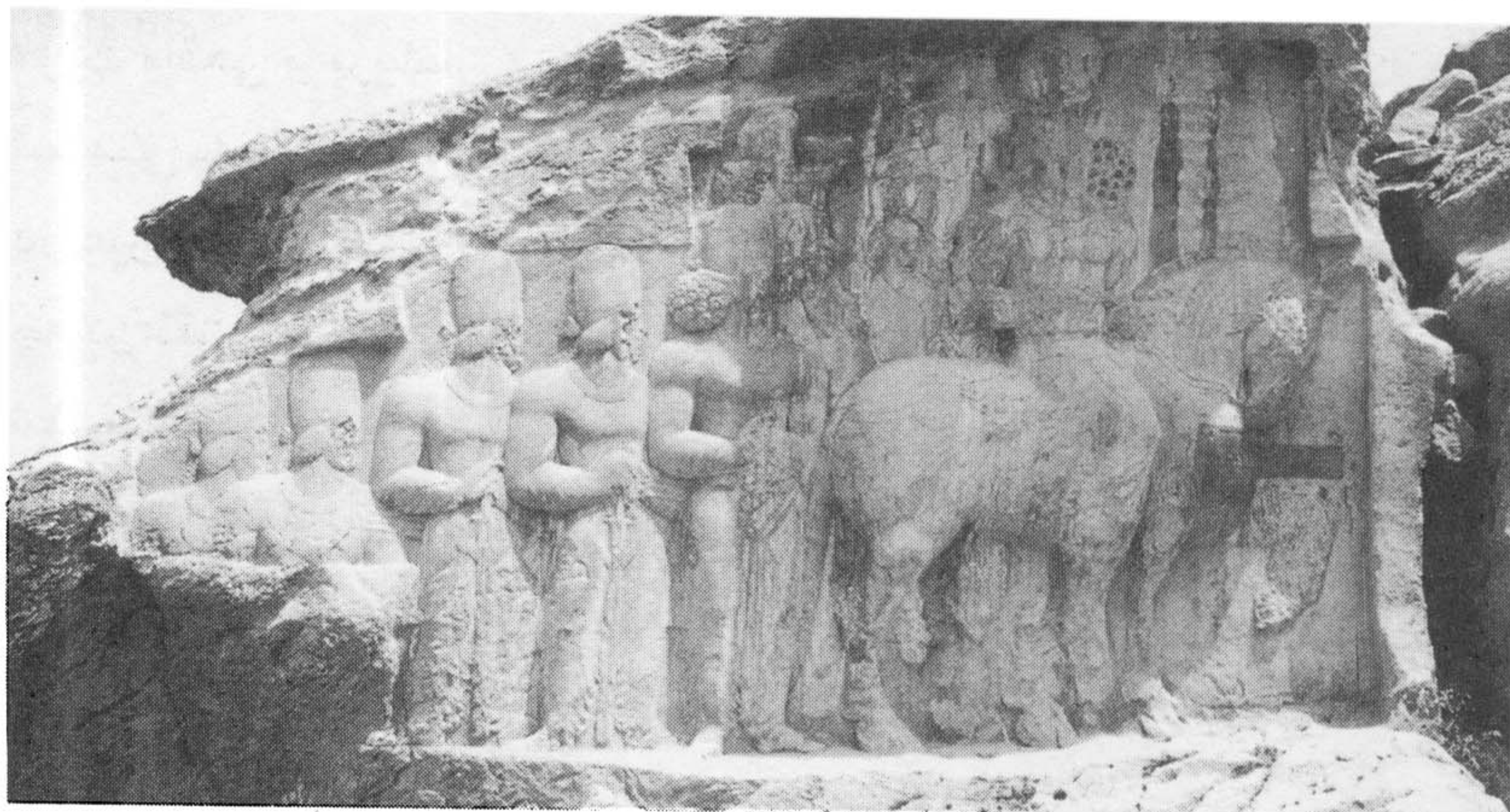
اجازه می‌خواهم پیش از خروج از نقش رجب، خوانندگان را به تماشای آخرین صحنه از جعلیات ایران‌شناسان محترمی که به همراه مشاوران و پشتیبانان داخلی خویش، پیوسته از تحقیقات عالمانه دم زده‌اند، دعوت کنم. این جعل ناکام، که تمام آثار آن، حکایت از اقدامی به کلی جدید و نو پدید دارد، به محققین جوان اعلام می‌کند و آگاهی می‌دهد که اسیر و تسلیم این نام‌های کبیر بین‌المللی و داخلی نباشند، تاریخ ایران را از ۷۰۰۰ سال پیش به این سو بازخوانی کنند، تا معلوم شود یهودیان چه گونه هویت تاریخی کهن ایرانیان را تخریب کرده‌اند و برای مبارزه با اسلام، با توسل به چه شگردهای کثیف ناشیانه‌ای برای تاریخ ایران پس از کورش، یک پیشنی‌ی دروغین، مملو از حکمت و دانش و اقتدار و عظمت و ثروت و توانایی تدارک دیده‌اند، تا عقب ماندگی کنونی خطه‌ی شرق میانه و ایران را حاصل حضور و ظهور اسلام بدانند!

در گوشه شرقی سنگ نگاره‌ی شمالی، آثاری از محو چند سطر نوشته‌ی



این تصویری است از مجلس شمالی یا مجلس سوم نقش رجب که از لوحه ی ۲۶ کتاب «باستان شناسی ایران باستان» اثر واندنبرگ برداشته ام. در این عکس قدیمی، درست مقابل صورت حاکم سوار بر اسب، آثار تراش یک متن چند سطری در یک لوحه ی محرابی شکل، به خوبی دیده می شود. ظاهراً در این عکس متعلق به حدود شصت سال پیش، برای اولین بار اثر این تراش دیده می شود!

کوتاه در یک کادر محرابی، مقابل صورت پیکره ی سوار بر اسب دیده می شود، که نو تراشی آن معلوم می کند عمری بیش از یکصد سال ندارد. آثار این تراش در نقاشی ها و تصاویر کهن دیده نمی شود و هیچ کس شرح و اشاره ای بر آن ارائه نداده است. شاید که عکس فوق را، که از کتاب باستان شناسی ایران باستان، اثر لویی واندنبرگ برداشته ام، بتوان نخستین تصویری دانست که اثر این تراش در آن منعکس است. آیا آن ها در صدد افزودن جاعلانه ی برگی دیگر بر تاریخ ایران باستان بوده اند، که به علت منطبق نشدن با دیگر علائم، مجدداً محو کرده اند؟ و آیا در آن دستگاه عریض و طویل با نام میراث فرهنگی و موزه ی ملی و نشستگان برکرسی های آموزشی تاریخ و باستان شناسی و ایران شناسی کسی آماده است تا به این نشانه ها توجه کند و مسبب این ویرانگری ها را، که چنین آزادانه عمل کرده اند و آثار باستانی ایران را ملک طلق خویش پنداشته اند، و با حذف و الحاق دل به خواه، مختصر اسناد تاریخ کهن این سرزمین را به هم ریخته اند، شناسایی و به تاریخ و به مردم ما معرفی کند؟! این عکس نو برداشته نیز دلیل بی خدشه ی دیگری بر نو نوشته و



در این عکس جدید، بر همان لوحه ی تراش خورده ی محرابی، دو اثر رد آب دیده می شود. اگر این رد ها را در تصویر و اندنبرگ نمی بینیم، پس در فاصله ی زمانی این دو عکس، این دو اثر طبیعی پدید آمده است و این خود دلیل کاملی است بر نوتراش بودن این لوحه ی محرابی در نگاره ی شمالی نقش رجب، که بی شک زمان تراش آن از یک قرن پیش تر نیست.

نو تراش بودن آن خطوط مقابل صورت سوار کتیبه ی شمالی است. زیرا در عکس کهنه تر واندنبرگ، هیچ اثری از رد آب بر آن لوحه ی محرابی نو تراشیده نیست و در این عکس نو برداشته و در فاصله ای کم تر از صد سال، می بینید که نفوذ آب باران، بر آن صغه ی تراشیده دو رد نشت باقی گذارده است! چه گونه بپذیریم که یک اثر کهنه ی ظاهراً ۱۷۰۰ ساله، تا قریب ۷۰ سال پیش رد نشت آب باران نداشته و در فاصله ی دو عکس برداری مالک آن دو رد آب شده است؟! ضمن این که همین عکس می تواند



در این جا تصویر آن لوحه ی محرابی تراش خورده را از نزدیک می بینید. هنوز ردی از بقایای حروف در سنگ دیده می شود و کاملاً معلوم است که متن آن نسبتاً مفصل بوده است. آیا ابتدا تصمیم داشته اند متن کتیبه ی به اصطلاح کرتیر را در محل این لوحه بتراشند؟!

هویت واقعی و پریشان و نامرتب یک رد طبیعی باران را بنمایاند که هیچ شباهتی به رد نشت آن آب باران در کتیبه ی کرتیر ندارد.

در عین حال آن چه را بر سر مجموعه ی نقش رجب آورده اند، در برابر آن چه بر نقش رستم و پاسارگاد گذشته، یک رعایت عالمانه ی این آثار شناخته می شود و اضافه کنم که هنوز به تفسیرهایی وارد نشده ام که این همه استاد بین المللی بر اصل نگاره های نقش رجب و برای معرفی صاحبان آن نقوش آورده اند، که از داستان های پریان نیز بی پایه تر است. توضیح من بر اصل این سه نگاره نقش رجب به مدخل پایانی این کتاب ها محول است، که با نام «ساسانیان» خواهد آمد.

حالا زمانی است که همان سئوال مکرر را بار دیگر طرح کنم. اینان کیان اند که برای ما کتیبه ساخته اند، تفسیر سکه نوشته اند و کاخ های مقوایی ماکت وار بالا برده اند تا ایران پیش از اسلام را از امپراتوری های به ظاهر پرتوان، اما به واقع پوشالی، پر کنند و اندیشه ی جوانان ما را با عظمت طلبی های بی حاصل دروغین بیالایند؟ وبپرسم این گروه سند ساز از این همه کوشش باورنکردنی خویش انتظار برداشت چه حاصلی را داشته اند؟ اگر چنان که امروز می بینیم سرانجام روشن این تلاش آن ها به انباشته شدن ذهنیت غلط درباره عرب و اسلام در خیالات روشنفکری ایران منجر شده و اگر معلوم است که چنین برداشتی از اسلام و عرب، فقط می تواند آرزوهای یهود در تفرقه اندازی میان مردم منطقه ی شرق میانه را برآورده کند، پس بر توهمات موجود در موضوع تاریخ ایران باستان نایستیم، سیمای دشمن مردم شرق میانه و ایران و اسلام را نیک بشناسیم و با تکرار تلقینات شان در خدمت آنان قرار نگیریم.

اعلام اشخاص

آ

اشتولزه : ۲۳۶, ۲۳۵, ۲۳۳
 اشمیت، اریک : ۱۴۴, ۱۴۵, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۶۲,
 ۱۶۴, ۱۷۰, ۱۷۱, ۱۹۱, ۱۹۶, ۱۹۷, ۲۱۳,
 ۲۱۴, ۲۱۵, ۲۲۱, ۲۲۲, ۲۲۳, ۲۲۴, ۲۲۶,
 ۲۳۰, ۲۳۱, ۲۳۳, ۲۳۶, ۲۳۷, ۲۳۸, ۲۴۰,
 ۲۴۳, ۲۴۴, ۲۴۶, ۲۵۱, ۲۵۲, ۲۵۳, ۲۶۰,
 ۲۶۱, ۲۶۲, ۲۶۳, ۲۶۴, ۲۶۷, ۲۶۹, ۲۷۱,
 ۲۷۳, ۲۷۴, ۲۷۷, ۲۷۸, ۲۷۹, ۲۸۰, ۲۸۱, ۲۸۳,
 ؛
 اصطخری، ابواسحاق ابراهیم : ۱۱۵
 اکبرزاده، داریوش : ۲۹۷, ۲۹۸, ۲۹۹, ۳۰۰,
 ۲۹۹
 اوزلی، سرگور : ۱۸
 اوزلی، سرویلیام : ۱۸, ۱۹
 اوزون حسن : ۱۱۴
 اوسرواس : ۹۳
 اولئاریوس : ۱۱, ۱۲
 بابلون، ارنست : ۷۳
 باربارو، ژوزانات : ۱۱۴, ۱۱۵
 بالتازار : ۱۲
 بخت النصر : ۱۱۶
 برادران شرلی : ۱۱
 برنشورف، یوهان هارتویگ فن : ۲۲
 بروجنی، رسول : ۱۷۴

آرتابانوس : ۹۶
 آریارمن : ۱۸۷, ۱۸۸, ۲۶۷
 آرین : ۲۹۰
 آستروناخ، دیوید : ۳۲
 آسور بانی پال : ۲۳, ۲۶, ۱۲۴
 آشور نصیربال : ۱۲۳
 آلکاثیاس : ۲۹۰
 آندر آس : ۲۶
 آنکور : ۱۰۹
 آنوبانینی : ۲۵
 ابن بطوطه : ۱۱۵
 ابن رسته : ۱۱۵
 ابن مقفع : ۲۹۰
 ابن ندیم : ۹۷, ۲۹۰, ۳۱۱
 ابیحایل : ۱۷۰
 اردمان، ک : ۲۷
 ارشام : ۱۸۷, ۱۸۸, ۲۶۷
 ارمیا : ۳۰۳
 استانلی : ۲۶
 استر : ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۱۹, ۱۷۲
 اسکندر : ۲۳

- ژوبر : ۲۶
 ساره : ۲۱
 سامی، علی : ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳،
 ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱
 سانابارس : ۹۶
 سرجان ملکم : ۲۶، ۳۱۹، ۳۲۲
 سعیدی، فرخ : ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۷۰، ۲۷۱،
 ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴
 سلوود : ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۴۹،
 ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۶۱، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷،
 ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۰
 سلیمان : ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲، ۲۲۶
 سوزرلند : ۲۶
 سیناتروس : ۵۰، ۵۱، ۵۴
 شاردن : ۱۱، ۱۵۴
 شتولسه : ۲۱، ۲۴، ۲۶
 شریدن : ۲۶
 شلمانصر : ۱۲۶، ۱۲۷
 شهبازی، شاپور : ۱۴۳، ۲۶۲، ۲۸۱، ۲۸۲،
 ۲۸۳
 شیندلر، ه : ۲۵
 عکاس باشی شیرازی، میرزا حسن : ۱۳۲،
 ۱۳۳
 فرای، ریچارد : ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۸۳، ۲۸۸
 فرصت شیرازی، محمدنصیر : ۲۴۵، ۲۴۶،
 ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۱۰
 فرعون : ۱۱۶
 فریزر : ۲۶
 فلانندن، افزن : ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۱۸، ۳۱۹،
 ۳۲۰، ۳۲۱
 قطب، ترانه : ۱۷۴
 کاسپار : ۱۲
 کامپفر، انگلبرت : ۱۴، ۱۶
 کخ، هاید ماری : ۱۳۰، ۱۵۸، ۱۷۷، ۲۲۵،
 ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۳، ۲۸۴
 کرپورتر : ۲۰، ۲۴۶
 کریتر : ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱،
 ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹،
 ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷
 کرتیس، جان : ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۸۸
 بروک، جی کوک : ۲۶
 بریجز، جی : ۲۶
 بنیامین، قیس : ۱۷۲
 بورنون : ۲۶
 پارتاماس پاتس : ۸۶
 پاکر : ۸۱، ۸۲
 پاکوروس : ۸۰، ۸۲
 پیی خان : ۱۷۶
 پلوتارک : ۲۹۰
 پوپ : ۱۴۳
 پوردادود : ۱۳
 پرینیا : ۱۳، ۱۶۴
 تاکتیوس : ۹۶
 تاورنیه : ۱۱، ۱۶
 تایلر : ۲۶
 ترزل : ۱۹
 تکسیه : ۲۶
 تود، دارسی : ۱۸
 تونت : ۱۶
 تیلیا، ان بریت : ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۷۷، ۲۸۳، ۲۸۴
 جاکسون : ۲۶، ۳۲۰
 جونز، هارقورد : ۱۶
 خدابنده، الجایتو : ۲۴
 خدادادیان : ۱۳
 دانویل : ۱۷
 دوپره : ۱۹
 دولوالو : ۱۱، ۱۸
 دیودور : ۲۹۰
 دیولافوا : ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۱۷۴، ۱۷۶
 رانت، مارتا : ۱۰۴
 راسک : ۲۶
 راولینسن : ۲۵، ۲۶، ۲۷
 رجبی، پرویز : ۳۱۵
 رف، مایکل : ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۷۷، ۲۰۵، ۲۰۶،
 ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۴۰
 رنل : ۱۷
 زرین کوب : ۱۳، ۹۸
 زر و بابل : ۱۱۷
 ژان : ۲۴
 ژموربه : ۳۱۸

- کرزن: ۲۹۰, ۲۵۶, ۲۵۴, ۲۲۶, ۲۲۲, ۲۱۷, ۱۲۳
 کرفتر، فریدرش (فردریک): ۲۷۰, ۲۸۸, ۲۶۱
 ۲۷۷, ۲۷۶, ۲۷۵, ۲۷۴, ۲۷۳, ۲۷۲, ۲۷۱
 کریم خان زند: ۱۳
 کستز، آبراهام گوت هلف: ۲۲
 کمپبل، ویلیام: ۲۶
 کنت: ۱۹۲, ۱۹۱
 کورت: ۲۹۰
 کوست: ۲۷, ۲۶, ۲۵, ۲۱
 گابریل، آلفونس: ۲۳, ۲۱, ۲۰, ۱۹, ۱۸, ۱۲
 ۱۱۴, ۲۷, ۲۵, ۲۴
 گوار: ۱۴۶
 گروته فند، گئورگ فریدریش: ۱۶, ۱۴
 گوبینو: ۲۶
 گوردون: ۱۸
 گینئیر: ۲۷
 لاسن: ۲۶
 لافون، سوفی: ۱۰۴
 لاگیش: ۲۶
 لایارد: ۲۱
 لسترنج: ۱۱۵
 لفتوس، و. ک: ۲۴, ۲۳
 مارکوپولو: ۱۲
 مردخای: ۱۷۲, ۱۸, ۱۷, ۱۶
 مصطفوی، محمد تقی: ۲۷۵, ۲۷۳, ۲۷۱
 ۲۷۷, ۲۷۶
 مک دونالدو، چان: ۲۶
 مکنم، رولان دو: ۱۷۴
 ملشیور: ۱۲
 مورگان، دو: ۱۷۵, ۱۷۳, ۲۷, ۲۵, ۲۱
 موریه، جمیز: ۲۱, ۱۸, ۱۷, ۱۶, ۱۵
 میتراداتوس: ۸۷, ۵۶
 میثائلیس، یوهان داوید: ۲۲, ۲۱
 نبو کدنصر: ۱۷۰
 نیبور: ۱۳۲, ۱۱۳, ۲۲, ۱۶, ۱۵, ۱۴, ۱۳
 ۲۴۶, ۲۰۲, ۱۶۶, ۱۶۷, ۱۳۵, ۱۳۴, ۱۳۳
 ۲۹۹, ۲۹۸, ۲۷۴, ۲۶۱, ۲۵۵, ۲۵۴, ۲۴۷
 ۳۱۹, ۳۱۸, ۳۱۶, ۳۱۵, ۳۱۴, ۳۱۳
 واندنبرگ، لویی: ۳۲۱, ۱۵۰, ۱۴۹, ۱۴۸
 ۳۲۹, ۳۲۸
 وردان: ۷۸, ۷۵
 وستبروک، ریموند: ۱۰۴
 وسترگارد: ۲۶
 ولوگاسس: ۹۵, ۹۴, ۹۲, ۸۰
 ونون: ۷۷, ۷۰
 ویلوک: ۲۶
 ویلیامس، و. ف: ۲۳
 هارفرد جونز: ۲۶
 هدسه: ۱۷۲
 هربرت، توماس: ۱۱
 هرتسفلد، ارنست: ۳۳, ۲۸, ۲۷, ۲۶, ۲۱, ۸
 ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۶۴, ۲۲۳, ۲۲۴, ۲۳۱, ۲۳۲
 ۲۳۳, ۲۳۴, ۲۳۵, ۲۳۶, ۲۳۷, ۲۳۸, ۲۴۷
 ۲۲۵, ۳۰۲, ۳۰۱, ۲۹۱, ۲۷۶, ۲۷۴, ۲۷۱
 هردوت: ۲۹۰
 هینتز: ۲۷۷, ۲۶۳, ۲۴۷, ۲۴۶, ۲۳۷, ۲۳۲
 یاقوت: ۱۱۵
 یعقوبی: ۱۱۵
 یکنیا: ۱۷۲
 یهودا: ۱۷۲
- فهرست مکان**
- آذربایجان: ۲۵
 آشور: ۱۵۵, ۱۲۰
 اردن: ۱۰۲
 اسراییل: ۱۱۷
 اسکندریه: ۲۵۵, ۱۴
 اصفهان: ۱۱۵, ۱۷
 اورشلیم: ۱۷۲, ۱۲۰, ۱۱۸, ۱۱۷, ۱۱۶
 ۲۲۶
 ایلام: ۳۰۶, ۲۹۱, ۱۵۵, ۲۳
 بابل: ۱۵۵, ۱۲۲, ۱۲۰
 برلین: ۱۳
 بوشهر: ۱۴, ۱۳
 بیشابور: ۳۰۶, ۱۲۸
 پاریس: ۱۳

ترکیه : ۲۳

تیسفون : ۱۳۰، ۱۳۱

جیرفت : ۱۵۴

چغازنبیل : ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۸

چین : ۱۰۲، ۲۵۲

حبشه : ۲۶۶

خوزستان : ۱۱، ۱۸، ۲۳، ۲۴

داراب : ۱۸، ۱۹

دزفول : ۲۴

دمشق : ۱۱۵

رضاییه : ۲۵

سارد : ۲۶۷

سامره : ۲۷۱

ساوه : ۱۲

سروستان : ۲۴، ۱۳۱

سغد : ۲۶۶

سلطانیه : ۲۴

شام : ۱۰۲

شوش : ۱۱، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶

، ۳۰، ۳۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۱

، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵

، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۹۱، ۳۰۶

شوشتر : ۲۴

شیراز : ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۱۱۴، ۱۱۶

طاق بستان : ۲۴، ۲۷

عراق : ۱۱۷

فارس : ۱۱، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۱۱۳، ۱۱۶

، ۳۰۶، ۳۱۶

فراشبند : ۲۴

فسا : ۱۸

فلسطین : ۱۲

فیروز آباد : ۱۸، ۲۴، ۲۷، ۱۳۱

قاهره : ۱۴، ۲۵۵

قصر شیرین : ۲۱، ۲۵

کازرون : ۱۶، ۲۹۷

کرمان : ۲۳

کرمانشاه : ۲۱، ۲۵، ۲۷

کنگاور : ۲۱، ۲۴، ۲۷

گرگان : ۲۵

لرستان : ۲۶

لندن : ۱۳، ۱۲۴، ۲۹۲

مرودشت : ۳۰۴

مسکو : ۱۳

مصر : ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۲۰، ۲۰۷، ۲۵۲

نیسا : ۳۲

ونیز : ۱۱۴

همدان : ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۶، ۳۲، ۱۰۰

، ۱۷۷، ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۶۷، ۲۹۱

هند : ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۲۰۷، ۲۵۲، ۲۶۶

یاشودا داراپورا : ۱۰۹

یزد : ۱۱۶

یونان : ۱۲۸، ۲۰۷

فهرست کتاب

آثار عجم : ۲۴۵، ۲۹۴، ۲۹۶۴، ۳۰۱، ۳۰۷

آغاز قانون گذاری : ۱۰۴

از زبان داریوش : ۱۳۰، ۱۵۸، ۱۷۷، ۲۲۵

، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۴

الفهرست : ۹۷، ۳۱۱

ایران باستان : ۱۶۴

ایران در شرق باستان : ۲۸، ۳۳، ۲۳۱، ۲۳۴

۲۹۱

ایران در شرق میانه : ۸، ۱۱۹

ایران کهن : ۱۴۰

ایران و قضیه ایران : ۱۲۳، ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۵۴

، ۲۵۶، ۲۹۰

باستان شناسی ایران باستان : ۱۴۸، ۱۴۹

، ۱۵۰، ۳۲۱، ۳۲۸

بررسی و مرمت در تخت جمشید : ۱۴۷

پاسارگاد : ۳۰۳

پایکولی : ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۲۵

تأملی در بنیان تاریخ ایران : ۲۹۲

تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران : ۱۲، ۱۸

، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۱۱۴

تخت جمشید : ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۷۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۲

- سکه های پارتیان : ۹۶
 شاهنامه : ۹۷
 شوش کهن شهری فراموش شده : ۱۷۴
 عهد عتیق : ۱۱۸, ۱۲۱, ۱۷۲, ۳۰۳
 فارسی باستان : ۱۹۱, ۱۹۲
 فرهنگ شرق میانه ی باستان : ۱۲۴
 کتاب های قانونی ثانی : ۱۱۸, ۱۱۹
 کتیبه های پهلوی : ۲۹۷
 کتیبه های ساسانی : ۳۰۰
 کوروش بزرگ : ۲۶۲
 مجله بررسی های تاریخی : ۲۷۳, ۲۹۷
 مسالک و ممالک : ۱۱۵
 نقش برجسته ها و حجاران تخت جمشید : ۲۰۵
 هنر ایران : ۱۴۶
- ۲۲۲, ۲۲۴, ۲۲۶, ۲۳۰, ۲۳۱, ۲۳۳, ۲۳۷, ۲۴۳, ۲۴۴,
 ۲۴۶, ۲۵۱, ۲۶۰, ۲۶۳, ۲۶۴, ۲۶۷, ۲۶۹, ۲۷۷, ۲۷۹, ۲۸۰,
 تمدن ساسانی : ۲۹۷, ۳۰۰, ۳۰۲, ۳۰۴,
 ۳۰۵, ۳۰۷, ۳۱۰
 تورات : ۲۲, ۲۴, ۲۶, ۲۸, ۱۱۷, ۱۲۱, ۱۲۲,
 ۱۷۲, ۳۰۳, ۳۰۴
 جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی : ۱۱۵
 دانشنامه ی فارس : ۱۷۴
 دوازده قرن سکوت : ۹
 راه نمای تخت جمشید : ۱۴۳, ۲۷۰, ۲۸۲
 ساسانیان : ۳۳۰
 سفرنامه : ۱۴, ۱۵, ۲۲, ۱۱۳, ۱۱۵, ۱۶۶, ۱۷۶,
 ۲۰۲, ۲۴۶, ۲۵۵, ۲۶۱, ۲۹۸, ۳۱۴, ۳۱۵
 سکه های ایران در دوران هخامنشی : ۷۳

مجموعه ی «تأملی در بنیان تاریخ ایران»

به ترتیب زیر منتشر خواهد شد :

کتاب اول :

دوازده قرن سکوت : بخش اول، برآمدن هخامنشیان (منتشر شد)

دوازده قرن سکوت : بخش دوم، اشکانیان (منتشر شد)

دوازده قرن سکوت : بخش سوم، ساسانیان، قسمت اول، پیشینه های ناراستی (منتشر شد)

دوازده قرن سکوت : بخش سوم، ساسانیان، قسمت دوم، پیشینه های ناراستی

دوازده قرن سکوت : بخش سوم، ساسانیان، قسمت سوم، ساسانیان

کتاب دوم :

پلی بر گذشته : برآمدن اسلام، بخش اول، بررسی اسناد فرهنگی (منتشر شد)

پلی بر گذشته : برآمدن اسلام، بخش دوم، بررسی اسناد سیاسی (منتشر شد)

پلی بر گذشته : برآمدن اسلام، بخش اول، بررسی اسناد و نتیجه (منتشر شد)

کتاب سوم :

در جست و جوی هویت ملی : برآمدن صفویه، بخش اول، پیش زمینه ها

در جست و جوی هویت ملی : برآمدن صفویه، بخش دوم، پیش زمینه ها

در جست و جوی هویت ملی : برآمدن صفویه، بخش سوم، تحول دوران ساز

کتاب چهارم :

پایان پراکندگی : برآمدن مردم، بخش اول، سرآغاز

پایان پراکندگی : برآمدن مردم، بخش دوم، تعرض پیشرفت

پایان پراکندگی : برآمدن مردم، بخش سوم، جنبش

پایان پراکندگی : برآمدن مردم، بخش چهارم، در راه پیروزی

حالا زمانی است که همان سؤال مکرر را بار دیگر طرح کنم. اینان کیان اند که برای ما کتیبه ساخته اند، تفسیر سکه نوشته اند و کاخ های مقوایی ماکت وار بالا برده اند تا ایران پیش از اسلام را از امپراتوری های به ظاهر پرتوان، اما به واقع پوشالی، پر کنند و اندیشه ی جوانان ما را با عظمت طلبی های بی حاصل دروغین بیالایند؟ و بیرسم این گروه سند ساز از این همه کوشش باور نکردنی خویش انتظار برداشت چه حاصلی را داشته اند؟ اگرچنان که امروز می بینیم سرانجام روشن این تلاش آن ها به انباشته شدن ذهنیت غلط درباره عرب و اسلام در خیالات روشنفکری ایران منجر شده و اگر معلوم است که چنین برداشتی از اسلام و عرب، فقط می تواند آرزوهای یهود در تفرقه اندازی میان مردم منطقه ی شرق میانه را برآورده کند، پس بر توهمات موجود در موضوع تاریخ ایران باستان نایستیم، سیمای دشمن مردم شرق میانه و ایران و اسلام را نیک بشناسیم و با تکرار تلقینات شان در خدمت آنان قرار نگیریم.

(کتاب حاضر، ص ۳۳۰)

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**